
مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان
مدیریت



مدیریت علوی

نویسنده:

www.modiryar.com

ناشر چاپی:

www.modiryar.com

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مدیریت علوی

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: مدیریت علوی/ www.modiryar.com

ناشر: www.modiryar.com

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه , رایانه

موضوع:مدیریت - علوی

طاعت پروردگار

امام علی (ع) :عـزتی همـچون طـاعت پـروردگار نیست Imam Ali.AS: There is no glory like obedieve to god

....

سخن

امـام علی (ع):سـخن در بنـد توست تـا بر زبانش نرانی و چون گفتی اش تو در بنـد آنی.سـخن تا نگویی بر او دست هست چو گفته شود یابد او برتو دست..(سعدی)

Imam Ali.AS:When the word is out belongs to another. A still tongue makes a wise head

....

کار و تلاش در سیره ی امام علی علیه السلام

کار و تلاش در سیره ی امام علی (ع) ... imam ali .as.کار عبادت است.سید حسین اسحاقی

درآمـدکار، جوهر آدمی است. با کار کردن، استعدادها و ظرفیت‌های وجودی انسان شـکوفا می‌شود. تمدن‌های عظیم بشـری نیز با همه تنوع و تفاوتشـان، حاصـل کار و تلاش بی‌امان و خسـتگی‌ناپذیر آدمیان است.بنابراین، کار را می‌توان از دو جنبه بررسـی کرد: نخست، از جنبه شخصـی و تأثیرهـایی که بر روان و جسم فرد می‌گـذارد و دیگر، از جنبه اجتماعی و اثرپـذیری متقابل فرد و جامعه. کـار ممکن است تـأثیر مثبت یـا منفی بر جسم و جـان انسان بگـذارد و می‌توانـد به فرد منزلت اجتماعی ببخشـد و توازن را میان فرد انسـانی و جـامعه برقرار سـازد.ارزش کـار در اسـلاماگر چه مفهوم کـار کردن و ساختن، در نهاد و فطرت آدمی ریشه دارد، و مورد توصیه عقل است، ولی با این حال، خداوند و انبیا و اولیای الهی برای تأکید بیشتر و غفلت زدایی از وجود انسان‌ها، پیوسـته انسان‌ها را به کار و کوشـش فراخوانـده و تشویق کرده‌انـد. از همین روست که قرآن می‌فرماید: «آدمی را جز حاصل کارش بهره‌ای نیست». (نجم :۳۹)بر اساس آنچه در قرآن، عهدین و کتاب‌های تاریخی آمده است، بیشتر پیامبران به کارهایی چون: کشاورزی، زره سازی، نجاری و تجارت و... اشـتغال داشـته‌اند. حضـرت ابراهیم و اسـماعیل علیهماالسلام به دست خویش، خانه کعبه را بنا نهادند. حضـرت نوح علیه‌السـلام کشتی ساخت. حضـرت موسـی علیه‌السـلام چوپانی کرد. حضـرت عیسی علیه‌السلام طبابت می‌کرد، حضرت داوود

علیه‌السلام زره می‌ساخت و حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به چوپانی و تجارت می‌پرداخت.پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله آن‌گاه که ویژگی‌های انسان مؤمن را برای حضرت علی علیه‌السلام توصیف می‌کند، با اشاره به صفت پرکاری می‌فرماید: «ای علی، پرکاری از صفات مؤمن است.» همچنین آن حضرت می‌فرماید: «دوست دارم که شخص برای تأمین مخارج خود، از حرارت آفتاب آزار ببیند».امروزه جامعه شناسان نیز به اهمیت و ارزش کار توجه کرده و هر یک به نوعی آن را مورد تأیید و تأکید قرار داده‌اند.زیاده روی در کارباید توجه داشت که اسلام نمی‌خواهد انسان چنان غرق کار شود که زمینه‌های روحی، روانی، اخلاقی و اجتماعی خود را به فراموشی بسپارد. البته «در اسلام بر فضیلت کار به خاطر کار آن‌گونه که پروتستانیسم می‌گوید، هیچ گونه تأکیدی وجود ندارد. در اسلام، کار در پرتو نیازهای انسان و ضرورت برقراری تعادل و آرامش در زندگی فردی و اجتماعی افراد یک فضیلت تلقی می‌شود. وظیفه کار کردن جهت تأمین نیازهای فرد و نیازهای خانواده همواره کنترل شده و با تأکید قرآن بر گذرا بودن زندگی و هشدار دادن نسبت به خطر حرص و آز و طمع کاری و اهمیت اجتناب ورزیدن از ثروت‌اندوزی، از افراط در آن جلوگیری شده است».در سیره امام علی علیه‌السلام ، همان گونه که دانش و بینش و تقوا، ایمان، شجاعت، شهامت، مدیریت، دادگری، اخلاص و مدارا جایگاه خاصی دارند، کار و تلاش نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. علی علیه‌السلام ، کار کردن را از لوازم زهد و پرهیزکاری می‌شمارد.یکی از پژوهشگران در این مورد می‌نویسد:... در عبادت، اخلاص بسیار نشان می‌داد و در کار حلال و حرام، دقتی به سرحد وسواس داشت و اگر هم گاه تهی‌دست نبود، باز از چیزی که آن را تفنن و تجمل می‌شمرد، اجتناب می‌کرد. حشمت خلافت، او را از تسلیم به حکم شرع مانع نمی‌شد.از دیدگاه امام علی علیه‌السلام ، کار اگر مرزها و حدود ارزش‌های انسانی و الهی را محترم بشمارد، نه تنها مباح، بلکه لازم و نوعی عبادت است. و در این حالت است که کارگر، محبوب خدا خواهد بود. ایشان می‌فرماید: «همانا خداوند، اهل حرفه و پیشه امانت‌دار را دوست دارد».ایشان در مرحله اسوه سازی از حیث کار و تلاش می‌فرماید:اگر بخواهی، می‌توانی. داوود – که درود خدا بر او باد – دارنده نی‌ها و خواننده بهشتیان را دیگر الگوی خویش سازی، کسی که با هنر دستان خویش از لیف خرما زنبیل می‌بافت و از هم‌نشینان خود می‌پرسید: فروش اینها را کدامتان بر عهده می‌گیرید؟ و آنگاه از بهای دسترنج خویش، به خوردن قرصی نان جوین بسنده می‌کرد.جنبه‌های روان‌شناختی کارامام درباره جنبه روان‌شناختی کار فرموده است:از دست دادن فرصت‌ها موجب قصه و افسردگی است. آنکه از کار و تلاش کوتاهی ورزد، به اندوه و غم دچار می‌آید.آن حضرت به عنوان اسوه و الگوی عملی، هیچ‌گاه فرصت‌ها را از دست نمی‌داد و به بهترین صورت ممکن، از اوقات عمر گران‌بهایش در راه رضایت الهی بهره می‌گرفت. در این‌باره آمده است که هرگاه از کار جهاد فارغ می‌شد و آسوده خاطر می‌گشت، به آموزش مردم و قضاوت در میان آنان مشغول می‌شد. هر گاه از این کار هم فارغ می‌شد، در باغی که داشت، سرگرم کار می‌شد و در همان حال، به یاد خدا و در حال ذکر بود.بنابراین، امام‌علی علیه‌السلام کار را جوهر ایمان می‌شمرد و بر اصالت کار تأکید فراوان داشت. ایشان کار را در جهات متفاوت در زندگی شغلی خویش به کار می‌بست و در مشاغل گوناگون حضور فعال داشت.کار فرهنگی در سیره امام علی علیه‌السلامعلی علیه‌السلام در عرصه فرهنگی و آموزش و پرورش، عالمی توانا و معلمی ارجمند بود. در مورد گستره دانش آن حضرت آمده است:علی بن ابی طالب علیه‌السلام بسیار هوشمند و زرنگ بود و به دانش‌اندوزی حرصی بی‌پایان داشت. همواره از کودکی تا هنگام مرگ پیامبر شب و روز ملازم وی بود. او از نظر عمل و فضل در اوج کمال بشری قرار داشت. بالضروره معلوم است که شاگردی چنین، با این مایه سماجت و پشتکار آن هم در محضر چنان معلمی، شاگردی خواهد بود در غایت کمال و نهایت فضل....حضرتش بارها درباره زکات علم که همانا نشر آن است، فرموده است: «پیش از آنکه مرا از دست بدهید، از من بپرسید».علی علیه‌السلام در دوران خانه نشینی نیز همواره پشتیبان و مرجع فکری، دینی و فرهنگی و سیاسی جامعه و حکومت بود. به شهادت اسناد تاریخی، امام علی علیه‌السلام هم عالمی تمام عیار بود و هم بنیان‌گذار برخی علوم اسلامی و هم معلمی دل‌سوز و دانا که این همه از ژرف نگری و فضیلت والای علمی ایشان

برمی‌خاست.قضاوت، پیشه پارسایانیکی دیگر از شغل‌هایی که امام علی علیه‌السلام تصدی آن را بر عهده داشت، قضاوت بود. در اسلام، قضاوت از مشکل‌ترین و حساس‌ترین مشاغل است. صاحب این شغل علاوه بر پارسایی باید از دانش وسیعی برخوردار باشد. پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله ، قضاوت را برازنده علی علیه‌السلام می‌دانست و می‌فرمود: «بهترین و داناترین و ماهرترین شما در امر قضاوت، علی است».علی علیه‌السلام با دانش و تقوای خویش، در زمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ، خلفا و هنگام خلافت خود، به قضاوت‌های حقوقی میان مردم می‌پرداخت. شخصیت قضایی حضرت، همواره مورد توجه مردم، تاریخ‌نگاران و اندیشمندان بوده است و در این باره کتاب‌های زیادی نوشته شده است.از دیگر مسئولیت‌های حضرت، رایزنی بود. او هم با دیگران به مشورت می‌نشست و هم در رایزنی‌ها از دانش و بینش خود به دیگران کمک می‌رساند. «گسترش اسلام و حفظ کیان مسلمانان، هدف بزرگ امام علی علیه‌السلام بود. ازاین رو، گرچه وی خود را وصیّ منصوص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دانست و شایستگی و برتری او بر دیگران محرز بود، هر وقت گره‌ای در کار خلافت می‌افتاد، با فکر نافذ و نظر بلند خود، آن را می گشود. به این جهت می‌بینیم که امام علی علیه‌السلام در دوران خلیفه دوم نیز مشاور و گره‌گشای بسیاری از مشکلات سیاسی، علمی و اجتماعی او بود».حضرت علی علیه‌السلام در این زمینه می‌فرمود:آن کس که خودرأی باشد، به ورطه هلاک خواهد افتاد و آنکه با بزرگان به رایزنی پردازد، در خردورزی‌های ایشان مشارکت کرده و بهره برده است... هیچ پشتیبانی، اطمینان بخش‌تر از رایزنی نیست.رزمندگی و فرماندهی نظامیحضرت، رزمنده و فرمانده نظامی نیز بود. به گواهی تاریخ، امام علی علیه‌السلام در بیشتر غزوه‌ها و سریه‌های زمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقش فعال داشت و یکی از فرماندهان و طراحان نظامی لشکر اسلام بود. هیچ‌گاه در جنگ‌ها پشت به دشمن نکرد و زره وی، پشت نداشت. در بیشتر جنگ‌ها به عنوان رزمنده و فرمانده‌ای موفق، شجاع و باهوش شرکت می‌کرد و در جنگ‌های اساسی چون بدر و اُحُد و خندق و خیبر و... نقش تعیین کننده داشت. در جنگ احد، با فداکاری آن حضرت، ندای «لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار» جبرئیل در گوش زمان پیچید و جاودانه شد. در جنگ خندق نیز عبادت جن و انس هم‌سنگ ضربت حضرت علی علیه‌السلام قرار گرفت.فعالیت‌های اقتصادی و کشاورزیامام علی علیه‌السلام در کنار کارهایی چون تعلیم و تعلم، قضاوت و حضور در میدان جنگ، به کارهای اقتصادی نیز اهمیت می‌داد و یک کشاورز نمونه بود. در احیای زمین‌ها می‌کوشید و دیگران را نیز به کاشتن بذرها و درخت‌ها تشویق می‌کرد. در روایتی آمده است مردی در نزد حضرت علی علیه‌السلام یک «وَسَق» خرما دید، پرسید: مقصود از گردآوری این همه هسته خرما چیست؟ فرمود: همه آنها به اذن الهی درخت خرما خواهند شد. راوی می‌گوید که امام آن هسته‌ها را کاشت و نخلستانی پدید آمد و آن را وقف کرد.همچنین در زمینه حفر قنات و استخراج آب که در سرزمین سوزان عربستان حکم کیمیا را داشت، بسیار فعال بود. هم اکنون در راه مدینه به مکه، منطقه‌ای به نام «ابار علی» است که آن حضرت در آنجا چاه زده بود.امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله زمینی از انفال را در اختیار علی علیه‌السلام گذاشت. او در آنجا قناتی حفر کرد که آب همچون گردن شتر فواره می‌زد. فردی به آن حضرت به جهت توفیق این خدمت بشارت داد. حضرت فرمود این قنات وقف زائران خانه خدا و رهگذرانی است که از اینجا می‌گذرند. کسی حق فروش آب آن را ندارد و فرزندانم هرگز آن را به میراث نمی‌برند.کلام آخرحضرت علی با تشویق افراد جامعه به کار و تلاش می‌فرماید هرگز شما را به عملی دعوت نکردم مگر اینکه خود در آن کار پیش قدم بوده‌ام. ایشان به کارهای رایج آن زمان می‌پرداخت و با اینکه مسئولیت‌های سنگین‌تری همچون حکومت جامعه اسلامی را به عهده داشت، در زمینه کشورداری، عدالت اجتماعی، قانون گرایی، زهد و تقوا و دین‌داری، سرآمد خاص و عام بود. در زمینه فعالیت‌های اقتصادی، نیز یادگارهای ارزنده‌ای از خود به خاطره تاریخ به ودیعه نهاده است.امید که ره‌پویان وارسته و رهبران شایسته‌ای جهت پیروی از ایده‌ها، آرمان‌ها و تلاش‌های حضرتش باشیم.*لینک :

http://www.hawzah.net/HAWZAH/Magazines/MagArt.aspx?

MagazineNumberID=٪۲۰۴۷۲۳&id=۳۷۷۲۷

غدیر از نگاه چهارده معصوم

(ع) ... ghadirاهمیت دادن به غدیر، اهمیت دادن به رسالت پیامبر گرامی اسلام(ص) است

اساس مذهب تشیع بر دو حدیث پایه گذاری شده است: یکی حدیث ثقلین(۱) ، که پیامبراکرم(ص) در کمتر از نود روز در چهار مکان آن را به مردم گوشزد کرد؛ دیگری حدیث غدیر. می‌توان گفت حدیث دوم مکمل حدیث اول است.سفارش بیش از حد پیامبر(ص) در باره قرآن و عترت و نیز اصرار آن حضرت بر امامت و جانشینی امیرمومنان(ع) نشان دهنده این حقیقت است که حضرت نگران آشوبی بود که امت اسلامی بعد از وی با آن رو به رو می‌شود.اهمیت دادن به غدیر، اهمیت دادن به رسالت پیامبر گرامی اسلام(ص) است. ما در این مقاله واقعه غدیر را از زبان عارفان واقعی غدیر یعنی پیامبر(ص) و امامان معصوم(علیهم السلام) مورد مطالعه قرار می‌دهیم.رسول خدا و غدیرشیخ صدوق در کتاب «امالی» از امام باقر(ع) و آن حضرت از جدش چنین نقل می کند: روزی رسول گرامی اسلام(ص) به امیرمومنان(ع) فرمود: ای علی، خداوند آیه «یاایهاالرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» (۲) را در باره ولایت تو بر من نازل کرد. اگر آنچه به من امر شده تبلیغ نکنم، عملم باطل است و کسی که خدا را بدون ولایت تو ملاقات کند، کردارش باطل است. ای علی، من جز سخن خدانمی‌گویم . (۳)امام علی و غدیرسلیم بن قیس هلالی به بیعت امیرمومنان(۴) باابوبکر اشاره کرده، می گوید:«ثم اقبل علیهم علی‌فقال: یا معشرالمسلمین و المهاجرین و الانصار انشد کم الله اسمعتم رسول الله یقول یوم غدیرخم کذا و کذا فلم یدع شیئا قال عنه رسول الله الا ذکرهم ایاه قالوا نعم» (۴)پس علی(ع) به مردم فرمود: ای مسلمانان و مهاجران و انصار، آیا نشنیدید که رسول خدا(ص) روز غدیرخم چنین و چنان فرمود. سپس تمام چیزهایی را که پیامبر(ص) در آن روز فرموده بود به مردم یاد آوری کرد. همگی گفتند: آری.در این زمینه می‌توان به استدلالهای امیرمومنان علی(ع) اشاره کرد. از جمله استدلال آن حضرت برای ابوبکر که فرمود: بر اساس حدیث پیامبر(ص) در روز غدیر، آیا من مولای تو و هر مسلمانی هستم یا تو؟ ابوبکر گفت: شما. (۵)ابی الطفیل می گوید: در روز شورا در خانه بودم و شنیدم که علی(ع) گفت: آیا غیر از من کسی در میان شما هست که پیامبر(ص) به او گفته باشد: «من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.» همگی گفتند: نه. (۶)حضرت زهرا(س) و غدیرابن عقده در کتاب معروفش «الولایه» از محمد بن اسید چنین روایت کرده است: از فاطمه زهرا پرسیدند: آیا پیامبر(ص) پیش از رحلتش در باره امامت امیرمومنان چیزی فرمود؟آن حضرت جواب داد: «و اعجباانسیتم یوم غدیرخم؛» (۷) شگفتا! آیا روز غدیرخم را فراموش کردید؟!فاطمه بنت الرضا از فاطمه بنت الکاظم(ع) و او از فاطمه بنت الصادق(ع) چنین نقل کرد: ام کلثوم، دختر فاطمه زهرا(س) نقل کرد که پیامبر در روز غدیر فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» (۸)امام حسن مجتبی(ع) و غدیرازامام جعفر صادق(ع) چنین روایت شده است: امام حسن(ع) هنگامی که می‌خواست با معاویه آتش بس اعلام کند، به او فرمود: امت مسلمان از پیامبر(ص) شنیدند که در باره پدرم فرمود : «انه منی بمنزله هارون من موسی»؛ همچنین دیدند که پیامبر(ص) وی را در غدیرخم به عنوان امام نصب فرمود. (۹)امام حسین(ع) و غدیرسلیم بن قیس می‌نویسد: امام حسین(ع) قبل از مرگ معاویه خانه خدا را زیارت کرد. سپس بنی‌هاشم را جمع کرده فرمود: آیا می‌دانید پیامبر اکرم(ص) علی(ع) را در روز غدیر خم نصب کرد؟ همگی گفتند: آری. (۱۰)امام زین العابدین(ع) و غدیرابن اسحاق، تاریخ نویس معروف، می گوید: به علی بن حسین گفتم: «من کنت مولاه فعلی مولاه» یعنی چه؟ حضرت فرمود: «اخبرهم انه الامام بعده»؛ به آنها خبر داد که اوست امام بعد از خودش. (۱۱)امام محمد باقر(ع) و غدیرابان بن تغلب می گوید: از امام باقر(ع) در باره گفته پیامبر: «من کنت مولاه فعلی مولاه» پرسیدم: حضرت فرمود: ای اباسعید، پیامبر فرمود: امیرمومنان در میان مردم جانشین من خواهد بود. (۱۲)امام جعفرصادق(ع) و غدیرزید شحام می گوید: نزد امام صادق بودم، مردی معتزلی از وی در باره سنت پرسید. حضرت در

پاسخ فرمود: هر چیزی که فرزند آدم به آن نیاز دارد (حکم آن) در سنت خدا و پیامبر(ص) وجود دارد و چنانچه سنت نبود، خداوند هرگز بر بندگان احتجاج نمی‌کرد.مرد پرسید: خداوند با چه چیزی بر ما احتجاج می‌کند؟حضرت فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا»؛ بدین وسیله ولایت را تمام گردانید و اگر سنت یا فریضه تمام نبود، خدا به آن احتجاج نمی‌کرد . (۱۳)امام موسی کاظم(ع) و غدیرعبدالرحمن بن حجاج از حضرت موسی بن جعفر(ع) در باره نماز در مسجد غدیرخم (۱۴) پرسید. حضرت در پاسخ فرمود: «صل فیه فان فیه فضلا و قد کان ابی یامربذلک» (۱۵) ؛ نماز بخوان، بدرستی که در آن فضل فراوان وجود دارد و پدرم به آن امر می‌کردامام رضا(ع) و غدیرمحمد بن ابی نصر بزنطی می‌گوید: خدمت امام رضا(ع) بودم، در حالی که مجلس پر از جمعیت بود و با یکدیگر درباره غدیر گفتگو می‌کردند، برخی از مردم این واقعه را منکر شدند؛ امام فرمود: پدرم از پدرش روایت کرد که روز غدیر در میان اهل آسمان مشهورتر است تا میان اهل زمین. سپس فرمود: ای ابی نصر، «این ماکنت فاحضر یوم الغدیر»؛ هرکجا که هستی در این روز نزد امیرمومنان(ع) باش. بدرستی که در این روز خداوند گناه شصت سال از مردان و زنان مومن و مسلم را می‌آمرزد و دو برابر آنچه در ماه رمضان از آتش دوزخ می‌رهاند؛ در این روز آزاد می‌کند... سپس فرمود: «والله لوعرف الناس فضل هذا الیوم بحقیقه لصافحتهم الملائکه کل یوم عشر مرات» (۱۶) اگر مردم ارزش این روز را می‌دانستند، بی‌تردید فرشتگان در هر روز ده بار با آنان مصافحه می‌کردند.امام محمد جواد(ع) و غدیرابن ابی عمیر از ابو جعفرثانی(ع) در ذیل آیه «یا ایهاالذین آمنوا اوفوا بالعقود» (۱۷) چنین روایت کرد: پیامبر گرامی(ص) در ده مکان به خلافت اشاره کرده است؛ سپس آیه «یا ایهاالذین آمنوا اوفوا بالعقود» نازل شد. (۱۸)در توضیح این روایت باید گفت: آیه یاد شده در اول سوره مائده است. این سوره، آخرین سوره‌ای است که بر قلب نبی‌اکرم(ص) نازل شد. در این سوره، «آیه اکمال» و «آیه تبلیغ، که ناظر به واقعه غدیر است، وجود دارد.امام هادی(ع) و غدیرشیخ مفید، در کتاب شریف ارشاد، زیارت امیرمومنان علی(ع) را از امام حسن‌عسکری(ع) و آن امام از پدرش نقل می‌کند و می‌گوید: امام جواد(ع) در روز عید غدیر، حضرت علی(ع) را زیارت کرد و فرمود: «اشهد انک المخصوص بمدحهٔالله المخلص لطاعهٔالله ...»؛ شهادت می‌دهم که مدح خدا به تو اختصاص دارد و در طاعت او مخلصی.سپس می‌فرماید: خداوند حکم فرمود: «یا ایهاالرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فمابلغت رسالته و الله یعصمک من الناس.»آنگاه ادامه می‌دهد: پیامبر(ص) خطاب به مردم کرد و از آنها پرسید: آیا آنچه برعهده داشتم، ابلاغ کردم؟همگی گفتند: آری.سپس فرمود: خدایا گواه باش! بعد از آن فرمود: «الست اولی بالمومنین من انفسهم؟ فقالوا بلی فاخذ بیدک و قال من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله؛» آیا من به مومنان از خود آنها سزاوارتر نیستم؟ گفتند : بله. پس از آن دست علی(ع) را گرفت و فرمود: هرکس من مولای اویم، این علی مولای اوست ... (۱۹)امام حسن عسکری(ع) و غدیرحسن بن ظریف به امام حسن عسکری(ع) نامه نوشت و پرسید: گفته پیامبر «من کنت مولاه فعلی مولاه» یعنی چه؟ حضرت در پاسخ فرمود: «اراد بذلک ان جعله علما یعرف به حزب الله عند الفرقهٔ»؛ خداوند اراده فرمود که این جمله، نشان و پرچمی باشد تا حزب خدا هنگام اختلافها با آن شناخته شود.اسحاق بن اسماعیل نیشابوری می‌گوید: حضرت حسن‌بن علی(ع) به ابراهیم چنین نوشت: خداوند متعال با منت و رحمت خویش واجبات را بر شما مقرر کرد. این کار به سبب نیاز او نبود، بلکه رحمت او بود که متوجه شما شد. هیچ معبودی جز او وجود ندارد؛ او چنان کرد تا ناپاک را از پاک جدا سازد و اندرون شما را بیازماید تا به سوی رحمت او پیش بگیرد و منازل شما در بهشت معین شود. از اینرو، حج و عمره، اقامه نماز، پرداخت زکات، روزه و ولایت را بر شما واگذار کرد و دری را فرا راهتان قرار داد تا درهای دیگر واجبات را باز کنید؛ کلیدی را برای یافتن راه خود قرار داد. اگر محمد و جانشینان او از فرزندش نبود، شما مانند حیوانات سرگردان می‌ماندید و هیچ واجبی از واجبات را فرا نمی‌گرفتید. مگر می‌توان از غیر در، وارد مکانی شد؟ وقتی خداوند به سبب تعیین اولیا پس از پیامبر(ص)، نعمت خود را بر شما تمام کرد، فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» (۲۰) امروز دینتان را

کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد . سپس برای اولیای خود برگردن شما حقوقی قرار داد و به شما فرمان داد حقوق آنها را ادا کنید تا زنان و اموال و خوراک و آشامیدنیها بر شما حلال باشد و به واسطه آن برکت و رشد و ثروت را به شما بشناساند و اطاعت کنندگان شما را به واسطه غیبت بشناساند... (۲۱)امام زمان(ع) و غدیردر دعای ندبه که ظاهرا منسوب به آن حضرت است چنین می‌خوانیم: «... فلما انقضت ایامه اقام ولیه علی‌بن ابی طالب صلواتک علیهما و آلهما هادیا اذ کان هوالمنذر و لکل قوم هاد فقال و الملاء امامه من کنت مولاه فعلی مولاه.. .» پی‌نوشت‌ها:۱ـ حدیث ثقلین در بیشتر منابع اهل سنت وارد شده است. ما به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم : السنه شیبانی، ص ۳۳۷ و ۶۲۹ ح ۱۵۵۱؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۳؛ سنن کبری بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۱۴؛ المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۱۰؛ فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۷۱ و ج ۲، ص ۵۸۸؛ سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۱۸۵؛ طبقات کبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۴؛صحیح مسلم، ج ۴، ص .۱۸۷۳۲ـ سوره مائده، آیه .۷۱۳ـ امالی شیخ صدوق، مجلس، ۷۴، ص .۴۰۰۴ـ کتاب سلیم بن قیس هلالی، نشر موسسه بعثت، ص .۴۱۵ـ خصال شیخ صدوق، ص ۵۰۵، باب اربعین، ج .۳۰۶ـ امالی شیخ صدوق، ج ۱، ص .۳۴۲۷ـ اثبات الهداة، حرعاملی، ج ۲، ص ۱۱۲، ح ۴۷۳؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۵ ـ .۲۶۸ـ اثبات الهداة، ج ۲، ص ۱۱۲؛ احقاق الحق، ج ۱۶، ص .۲۸۲۹ـ امالی شیخ صدوق، ج ۲، ص .۱۷۱۱۰ـ سلیم بن قیس، ص .۱۶۸۱۱ـ معانی الاخبار، ص ۶۵؛ بحارالانوار، ج ۳۷، ص .۲۲۳۱۲ـ معانی الاخبار، ص .۶۶۱۳ـ تفسیر برهان، ج ۱، ص .۴۴۶۱۴ـ در باره اهمیت این مسجد به مجله میقات حج شماره ۱۲ مراجعه شود.۱۵ـ اصول کافی، ج ۴، ص .۵۶۶۱۶ـ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۲۴، ح ۵۲؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص .۴۱۱۷ـ سوره مائده، آیه .۱۱۸ـ تفسیرقمی، ج ۱، ص .۱۶۰۱۹ـ بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص .۳۶۳۲۰ـ همان، ج ۳۷، ص .۲۲۳۲۱ـ علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۴۹، باب ۱۸۲، ح .۶۶مأخذ: مجله کوثر شماره ۲۵

تحلیلی جامعه شناختی از بحران های اجتماعی –حکومت علوی

لیلی جامعه شناختی از بحران های اجتماعی - سیاسی حکومت علوی(ع)نظریه اقتدار سیاسی کاریزماتیکImam Aliغلامرضا بهروزلک

حکومت کوتاه حضرت علی(ع) (۳۵ - ۴۰ ه) 'شاهد سه جنگ داخلی بزرگ, تعرضات مخالفان در سرحدات و بروز شکاف های اجتماعی و ناآرامی های گسترده در سطح امپراتوری توسعه یافته اسلامی بود که سرانجام به شهادت آن حضرت منجر گردید. بدون تردید فهم تحولات این عصر نیازمند استخدام ابزارهای نظری - تحلیلی لازم می باشد. نوشتار حاضر در صدد است تا پس از تحلیل ویژگی های کلی این عصر و تحولات پس از عصر رسالت, چارچوب نظری تلفیقی برای تحلیل اوضاع و تحولات سیاسی - اجتماعی این عصر ارائه کرد. چارچوب نظری تلفیقی فوق را از یک سو نظریه اقتدار کاریزماتیک و فرایند عادی سازیRoutinization)) آن و از سوی دیگر, نظریه شکاف های اجتماعیSocial Cleavages)) تشکیل می دهد.نظریه اقتدار سیاسی کاریزماتیک به ویژگی اقتدار پیامبر اسلام (ص) بر می گردد که خود در فرایند تشکیل و گسترش دولت اسلامی مدینه علیه اقتدار سنتی پاتریمونیالیستی عرب شکل گرفته و حداقل آن را در عصر حضور پیامبر اسلام(ص) به کنار زده و بر آن مسلط گردید. بدون تردید الگوی اقتدار سنتی عرب پیش از اسلام در طول این عصر کاملا از بین نرفته و در لایه های زیرین در حالت انتظار برای بازخیزی مجدد قرار گرفت. با رحلت پیامبر اسلام و تشکیل سقیفه بنی ساعده نخستین نمودهای بازگشت اقتدار عصر جاهلی در ترکیب با برخی از مولفه های اقتدار اسلامی ظاهر گشت. فرایند عادی سازی اقتدار کاریزماتیک پیامبر, آغاز گر عصری بود که در تعامل الگوی اقتدار اسلامی با الگوی اقتدار سنتی عرب, نیروها و جریانات سیاسی جدیدی ایجاد گردید که نمود آن را می توان در شکل گیری سه شاخه عمده اسلامی تسنن, تشیع و خوارج مشاهده کرد. حمید دباشی از جمله کسانی است که با

استخدام الگوی وبری به چنین استنتاجی دست یازیده است(۱) پیش از وی نیز افرادی چون مونتگمری وات(۲) و برایان ترنر(۳) و دیگران از رهیافت وبری برای تحلیل ماهیت اقتدار نبوی و تحولات پس از آن استفاده کرده اند. با این حال بداعت کار دباشی در پیگیری فرایند عادی سازی کاریزما, و نشان دادن ظهور شاخه های سه گانه مهم اسلامی در تعامل دو الگوی اقتدار اسلامی و سنتی عرب و تلاش برخی عناصر سنتی عرب پیش از اسلام برای ظهور مجدد در عرصه جامعه پس از پیامبر می باشد. هر چند نقطه ثقل چارچوب نظری اثر دباشی رهیافت وبری است و تا حدودی می تواند تحولات سیاسی صدر اسلام را تا ظهور بنی امیه توضیح دهد, اما به نظر می رسد چارچوب نظری وی نیازمند یک چارچوب نظری مکمل است تا چنین تحلیلی را کاملا توضیح داده و پویا کند. فرایند عادی سازی اقتدار کاریزماتیک مستلزم بروز بدیل های خاصی برای اقتدار کاریزماتیک می باشد که ماکس وبرخود در اقتصاد و جامعه بدان اشاره کرده است(۴) اما بدون تردید تعین یافتن هر کدام از این بدیل ها هرگز در خلا اجتماعی شکل نگرفته و طبعا محصول تاثیر عوامل اجتماعی موجود خواهد بود از این رو به نظر می رسد, برای فهم چگونگی تعین هر کدام از این بدیل ها و به ویژه توضیح چگونگی ظهور سه شاخه عمده اسلامی مذکور - چنان که دباشی در صدد توضیح آن است - ناگزیر از استخدام نظریه شکاف های اجتماعی خواهیم بود.به بیان دیگر نوشتار حاضر در صدد است برای فهم تحولات صدر اسلام در کل و بحران های عصر حکومت علوی (ع) به طور خاص, بین جامعه شناسی تفهمی وبری که در آن بیشتر بر کنشگر و پس ذهن او تاکید می شود و جامعه شناسی ساختار گرایانه که تحولات اجتماعی را محصول ساختارها و تحولات آنها می داند, تلفیق کند. این رهیافت تلفیقی, نمودی از تجزیه عامل(agent) به((I)) به عنوان کنشگر ارادی و((me)) به عنوان کنشگری که خود محصول وضعیت اجتماعی خاصی است, می باشد. چنین رهیافت نظری در جامعه شناسی را می توان در مکتب رئالیست انتقادی یافت.(۵)برای تحلیل جامعه شناسی بحران های حکومت حضرت علی, ابتدا لازم است با نگاهی کلان ویژگی های کلی جامعه سنتی عرب و تحولات به وجود آمده در آن را بررسی کنیم.ویژگی های کلی جامعه سنتی جزیره العربویژگی کلی جامعه جزیره العرب پیش از اسلام, نظام قبیلگی و بدویت ساکنان آن است. زندگی در بادیه و بیابان نشینی رمز اصالت نژادی عرب محسوب می گردید. به تعبیر هیتی آنچه اعراب جزیره العرب را متمایز و برجسته می ساخت, ((انزوای جغرافیایی آنها و یکنواختی پایدار زندگی بیابانی بود. اصالت نژادی عرب بادیه نشین نیز پاداش محیط منزوی و خشن جایی چون جزیره العرب می باشد)).(۶) تعصبات قبیله ای شدید, جنگ های میان قبیله ای ناشی از آن, تاکید بر استقلال فردی عرب و علقه جمعی زندگی قبیله ای همگی را می توان محصول زندگی بادیه ای دانست. در چنین جامعه ای اولویت نخست پیوند اجتماعی صرفا روابط خونی محسوب می شد.گذار از زندگی کاملا بدوی جزیره العرب به زندگی شهر نشینی در برخی مناطق را می باید نتیجه اقدامات قصی بن کلاب, جد اعلای پیامبر اسلام (ص) دانست که با ایجاد اصلاحاتی در جامعه جزیره العرب و پیوند دادن قبیله قریش زمینه ساز اشراف و تولیت قرشیان بر مکه گردید. تاسیس ((دارالندوه)), کلید داری و تولیت کعبه, نسخ برخی سنت های جاهلی عرب چون خودکشی افتخاری بازرگان ورشکسته, از اقدامات مهم قصی بن کلاب به شمار می رود. در جامعه قبیله ای, فرد تابع تصمیمات رئیسی بود که خود از طریق انتخاب شیوخ و بزرگان قبیله برگزیده می شد. قصی با تاسیس دارالندوه آن را محل تجمع, تصمیم گیری و گردهمایی های قریش قرار داد. بدین جهات دارالندوه را می توان نظام بوروکراتیک خاص آن زمان دانست که به حل و فصل امور می پرداخت. در چنین شرایطی می توان الگوی اقتدار سنتی پاتریمونیالی را صادق دانست. از سوی دیگر, قصی فرزند خویش را جانشین خود ساخت و این امر تداوم یافت. چنین انتخابی از سوی قصی بن کلاب حاکی از جدا شدن از سنت قبیله ای پیشین و ارائه سنت جدید جانشینی بود. هر چند بعدها بین بنی هاشم, فرزندان عبدالمناف, و بنی امیه, فرزندان عبدالشمس, بر سر جانشینی و تولیت کعبه اختلاف حاصل شد که آثار آن تا تحولات صدر اسلام و حتی بعدها قابل پیگیری است.در نگاهی جامع تر شاخص کلی جامعه عصر ظهور اسلام را می باید در دو بعد داخلی و خارجی مد نظر قرار داد: نخست, کشمکش برای کنترل سیاسی شبه جزیره عربستان توسط دولت های

بیرون از آن دوم, برخورد مـداوم بین شـهر و بیابان, یعنی میان گروه های تجاری شـهری و قبایل چادرنشـین.(۷) تإثیر این عوامل از یک سو و همزمانی آن با اهمیت یابی راه های تجاری مکه و مـدینه به دلیل فروپاشـی و انحطاط دولت یمن در جنوب جزیره العرب (به دنبال شکسـته شدن سد مإرب و در نتیجه کساد رونق تجاری در آن منطقه), همگی در افزایش اهمیت جزیره العرب و شکوفایی اقتصادی آن دخیل بودنـد.ظهور شـرایط جدیـد موجب پیدایش گروه های تجاری و اشـرافی در جامعه قبیله ای عرب گردید و خود موجب تغییر و تحولاـتی در بـافت اجتماعی آن شـد, در حالی که در محیط بیابان و زنـد گی قبیله ای فرد پایبنـد رسوم و سـنت های قبیله ای بود و پایگـاه اجتمـاعی او با تولـد در قبیله و رابطه خونی و وفاداری به مروت و عصبیت قبیله ای رقم می خورد, اقتصاد مکه فردگرایی و انگیزه موفقیت را برانگیخته بود در حـالی که اهمیت قطعی همبسـتگی قبیله ای و وفاداری به آن در محیط تنـد و خشـن بیابان, اساس یک قانون اخلاقی بر جسـته, و به تعبیر مونتگمری وات نوعی ((انسان گرایی قبیله ای)) بود, در مرکز بازرگانی جـدید در مکه در زمان تولد حضـرت محمد(ص) مروت به عنوان یک نظام اخلاقی و همبسـتگی قبیله ای, دیگر از لحاظ اجتماعی تناسبی نـداشت. قبیله که قبلا واحـد اصـلی اجتماعی بود, جای خود را به طایفه که ابزار جدید کنترل اجتماعی بود داد اما این نیز به تدریج جـای خود را به روابـط حـامی ـ متبوع می سپرد که لزوما بر پیونـدهای خونی و خویشاونـدی مبتنی نبود.نتیجه همه تحولات جدیـد, شکسته شدن پیوندهای سنتی – قبیله ای عرب از یک سو, ظهور طبقه تجاری و اشراف مکه از سوی دیگر و در نهایت سستی اخلاق و ظهور زمینه هـای فساد, اجحاف و تبعیض در جامعه آن روز بود. صـفات رذیله و ناهنجاری هایی که در قرآن و متون اسـلامی در مورد عصـر جاهلی یاد شده از ویژگی های این دوران است. برخی از این صـفات, خاص زندگی بدوی و نافرهیختگی ناشـی از آن است, مثـل قتـل و غارت, افتخار به حسب و نسب و تکاثر, و برخی دیگر, محصول تحولات جدیـد آن عصـر, مثل میگساری, قمار, فحشا, تبعیض و دنیاطلبی.بنابراین عصر گذار جامعه قبیله ای عرب موجب بروز دو نوع سبک زندگی در جامعه جزیره العرب گردید که در تحولات بعـدی حایز اهمیت است. از سوی دیگر, این امر موجب تقسـیم جامعه جزیره العرب به دو گروه اصـلی شهرنشـین و بادیه نشین گردیـد. تمرکز شهرنشـینی را می توان در شـهر مکه دانست که شاخص این امر محسوب می گردیـد. دیگر مردمان این سرزمین اغلب در بادیه زندگی می کردند که هنوز در آن سنت های قبیله ای حاکم و رایج بود. زندگی شهرنشینی با تجارت عجین گشـته بود و کاروان های تجاری مکیان رونق بخش این منطقه گردیده بود. شهرنشـینی مبتنی بر پایه های قبیله ای چون روابط نسبی و خونی, نوعی اقتدار سـنتی پاتریمونیالستی را برای جزیره العرب, به ویژه در مناطق شهرنشینی, فراهم کرده بود. اشراف قریش با در دست گرفتن قـدرت و رهبری جامعه به سـبب داشـتن منصب تولیت و کلیـد دار کعبه این الگوی اقتـدار را اعمال می کردنـد. چنین الگـویی در سـطح قـبیله ای بـدوی در اقتـدار شـیخ و رئیس قـبیله تبلور می یـافت کـه قـبیله را بر اسـاس پیونـدهای خـونی اداره می کرد.ظهور اقتدار کاریز ماتیک پیامبر(ص)نافرهیختگی درونی زندگی بادیه ای و عدم رشد و شکوفایی فکری انسان بدوی, پایبندی و تعصب بر حلقه های خونی – نسبی, جنگ و غارت از یک سو و ظهور آسیب های اجتماعی ناشی از زندگی شهری و شیوع فساد و ظلم و سـتم از سوی دیگر زمینه ساز و مسـتلزم ظهور مصـلحانی در این جامعه بودنـد. ظهور پیامبر الهی اسـلام پاسـخ به مشـکلات جـامعه جزیره العرب محسوب می شود. اصـلاح چنین جـامعه ای مسـتلزم شکسـتن سـنت های باطل عصـر جاهلی و ارائه سـنت های جدیـد الهی بود. براین اسـاس, ترنر مـدعی است که ((در پژوهش معاصـر که درباره شـرایط اقتصادی و فرهنگی قرن شـشم میلادی مکه انجام شـده است, شواهدی وجود دارند که مکه از نظر جامعه شـناختی برای ظهور شخصـیتی کاریزمایی و برای بیان اساسـی تر درباره معنویت و مـذهب, در مقایسه با آنچه که یا به وسـیله انسانیت قبیله ای و یا به وسـیله حنفا ارائه می شد, آماده تر بود)). به هر حال, رسالت پیامبر اسـلام سـرآغاز نهضتی اصـلاح گرانه و به دست مصلحی مبعوث و حامل وحی الهی بود که سنت های پیشین را کنـار زد و سـنت هـای نو را بنـا نهـاد. چنین جایگـاهی پیامبر را در منزلت رهبری کاریزما قرار می داد که می توانست بر اساس آن, سنت ها را جا به جا کند این بار جایگزین ساختن سـنت های الهی به جای سـنت های جاهلی – قبیلگی.تعبیرهای مختلقی از خصلت

کاریزماتیک پیامبر در زبان عربی پیشنهاد شده است. مکدونالد واژه عربی ((کرامت)) را مترادف اسلامی کاریزماتیک دانسته است. برخی نیز به واژه ((ولایت)) و دباشی واژه ((رسالت)) را پیشنهاد کرده است.به هر حال, مسإله مهم این است که اقتدار کاریزماتیک پیامبر چگونه اقتدار سنتی عرب را به چالش کشید. ابتدا باید توجه داشت که ویژگی های اقتدار کاریزماتیک پیامبر(ص) بر ابعاد زیر مبتنی بود: ۱. رهبری دینی جامعه اسلامی به عنوان حامل وحی الهی ۲. نفوذ معنوی و عاطفی پیامبر بر پیروان خویش ۳. فرماندهی نظامی ۴. رهبری تشکیلات سیاسی - اجتماعی جامعه اسلامی.کار ویژه های اجتماعی اقتدار کاریزماتیک پیامبر را می توان ابتدا حذف و رد ابتنای جامعه بر صرف پیوندهای خونی و نسبی دانست. پیامبر اسلام با بیان آموزه دینی ((ان إکرمکم عندالله إتقیکم)),(۸) ایمان دینی را مبنای منزلت اجتماعی و روابط اجتماعی دانست و در نتیجه تعصبات کور قبیله ای و نسبی را رد کرد. بر این اساس تفاوت های قومی - قبیله ای که در عصر جاهلی اساس تمایز و امتیاز بین اعراب بود, درهم کوبیده شد و به جای آن برادری و اخوت اسلامی بین تمامی مسلمانان ترویج شد: ((انما المومنون اخوه)).(۹)کار ویژه دیگر, نفی امتیازات اشرافی و ترویج ایده برابری انسان ها جز در ایمان و تقوا بود. در حالی که کار ویژه نخست مستقیما علیه سنت های قبیله ای بادیه نشینی جهت گرفته بود, کارویژه اخیر علیه امتیازات موهوم قبایل شهرنشین جهت دهی شده بود. بر این اساس, ایده های برابری و برادری اسلامی توإمان شاخص های اجتماعی جامعه سنتی عرب را, چه در زندگی بدوی بیابانی و چه در زندگی شهری, فرو می ریخت و به جای آنها شاخص های جدید ایمان و تقرب به خداوند را مطرح می کرد همچنین شایسته سالاری در تعیین فرماندهان نظامی چون اسامه, به جای شیخ سالاری سنتی عرب نشست.علاوه بر کارویژه های اجتماعی مهم اقتدار کاریزماتیک پیامبر, توجه به ابلاغ و تلاش برای اعمال و تثبیت شریعت الهی نیز در جامعه اسلامی به جای سنت های جاهلی ضروری است. این بعد به قوانین الهی درباره انسان و رد باورهای خرافی جاهلی مربوط می شود. از آن جا که شریعت الهی مبنای عمل فردی و اجتماعی جامعه اسلامی تلقی می شد و خود آن چنان گسترده و فراخ بود تا تمامی نیازهای فردی و اجتماعی جامعه اسلامی را تإمین کند, طبیعی بود که اقتدار سیاسی نیز کاملا متناسب و متلائم با آن باشد. به تعبیر دیگر اقتدار کاریزماتیک پیامبر(ص) از یک جهت سنت های جاهلی را از بین برد و از جهتی دیگر ارائه کننده سنت های الهی جدید بود.اما به رغم امکان و در واقع امر الهی در تداوم شریعت محمدی, اقتدار کاریزماتیک آن حضرت با رحلت ایشان به پایان رسید و در فرایند جانشینی آن حضرت مسإله ماهیت و ویژگی اقتدار دوباره مطرح گردید.فرایند عادی سازی اقتدار کاریزماتیک پیامبر و ظهور اختلافات دینی سیاسیهمان طور که ماکس وبر متذکر شده است, اقتدار کاریزمایی ذاتا امری مقطعی و تحول پذیر است و در نتیجه به یکی از دو نوع اقتدار سنتی یا قانونی تبدیل می شود:سیادت کاریزمایی در شکل و حالت اصیل خود دارای سرشتی غیر معمول است. این سیادت عبارت است از مناسبات اجتماعی شدیدا شخصی که به اعتبار و اثبات خصایص کاریزمایی بستگی دارد.(۱۰)وبر خود شش بدیل مختلف برای کاریز ما مطرح کرده است.آنچه در بحث ما حایز اهمیت است و ماهیت تحولات پس از پیامبر به طور کلی و عصر حکومت علوی را به طور خاص تبیین می کند, توجه به چگونگی جانشینی آن حضرت است. بحث جانشینی آن حضرت در آغاز, مهم ترین اختلاف امت اسلامی, به تعبیر شهرستانی, پس از پیامبر بوده است. در این جا دیدگاه هایی مختلف در قالب فرقه های مختلف اسلامی تبلور می یابد اما مسإله دیگری نیز که اهمیت دارد بررسی عوامل تعیین کننده این بدیل هاست. در مورد اسلامی حداقل سه بدیل عمده برای اقتدار کاریزماتیک پیامبر مطرح شده است: اقتدار مبتنی بر نظریه سیاسی خلافت اهل تسنن اقتدار مبتنی بر نظریه امامت تشیع اقتدار جامعه اسلامی مبتنی بر نظریه خوارج.این بدیل ها هر کدام محصول تلقی خاصی از ماهیت اقتدار اسلامی است که به نظر می رسد در برخی موارد کاملا متإثر از پایگاه اجتماعی معتقدان آن می باشد. همچنین توجه به عوامل تعیین کننده دیگر نیز لازم است. به نظر می رسد یک عامل مهم و قابل توجه بازخیزی الگوهای اقتدار سنتی عرب پیش از اسلامی در تلفیق با برخی از الگوهای اسلامی است. بدون تردید الگوی اقتدار سنتی عرب در دوره پیامبر(ص) از بین نرفته بود و در لایه های زیرین به صورت پنهان نهفته باقی

مانده بود. شاید بتوان نخستین و مهم ترین نمود بازگشت سنت های پیش از اسلامی را در سقیفه بنی ساعده مشاهده کرد. با تجمع انصار اوس و خزرج و برخی از مهاجران در سقیفه اولا, تجمع در سقیفه که سمبل تجمع سنتی عرب برای حل و فصل امور بود, جایگزین تجمع در مسجد شد که نماد اسلامی همفکری و شورا و حل و فصل امور اجتماعی چون جهاد و... بود ثانیا, در انتخاب خلیفه به برتریهای قومی قبیله ای خود استناد کردند که معیار و شاخص عصر جاهلی بود, به جای استناد به ایمان و تقوا. دیگر نمودهای بازگشت الگوهای سنتی عرب عبارتند از: تداوم ادعای برتری قریش بر دیگران, تداوم دشمنی های قبیله ای, ادعای برتری عرب بر عجم, انتخاب خلیفه دوم توسط خلیفه اول یا برگزاری شورا در خلیفه سوم.عادی سازی اقتدار کاریزماتیک در معنای خاص خود, در جامعه سنی و اکثریت مسلمانان مصداق پیدا کرد. ریشه چنین گرایشی را برخی در نهاد تجارت مکی جست وجو کرده اند. طبق این دیدگاه ((ضرورت های اقتصادی تشکیلات مسلمانان را به ویژه کسانی را که با تجار مکه در ارتباط بودند, بر آن داشت تا نظام اجتماعی - سیاسی با ثبات و عادیتری همساز با فعالیت های تجاری در پیش گیرند)).(۱۱) بر این اساس, اقتدار متمرکز پیامبر به شماری از اجزای مختلف تقسیم شد که هر طبقه ای یکی از این حوزه ها را به خود اختصاص می داد. بارزترین نمود آنها اختصاص اقتدار سیاسی به خلیفه, اقتدار قضایی به قضات و مسوولیت های دینی به علما بود.در قرائت سنی از اقتدار اسلامی, اقتدار کاریزماتیک پیامبر با تلفیقی از عناصر سنتی اقتدار جاهلی خود در صدد عادی شدن و به تعبیر دیگر سنتی شدن است. در چنین نمودی, کاریزما خود به سنت منحل می گردد که وبر نیز پیش بینی کرده بود. محمل چنین انتقالی را می باید فرایند شهرنشینی و تجارت مکه دانست که در جست وجوی زندگی عادی و آرام برای پیگیری مجدد فعالیت خویش بود. در این جا بود که زمینه بازگشت الگوهای سنتی اقتدار عرب به تدریج فراهم می گردید. ویژگی دیگر اقتدار سنتی عرب که برخی بدان اشاره کرده اند, یعنی ویژگی پسینی بودن نظریه خلافت یا به تعبیر دیگر تقدم امر واقع بر نظریه (۱۲), بدون شک بی ارتباط با چنین فرایندی نیست.فرایند عادی سازی تنها شامل نظریه خلافت نیست اما چنین فرایندی در دیدگاه های دیگر ویژگی کاملا متفاوتی به خود گرفت. الگوی منتخب اقتدار سیاسی در دیدگاه شیعی را هرگز نمی توان مشمول اصطلاح ((عادی سازی)) وبری قرار داد. طبق الگوی اقتدار سیاسی شیعی, جانشین پیامبر(ص) یا امام شیعی از سوی پیامبر و به فرمان الهی انتخاب شده و مانند پیامبر از ویژگی شخصی کاریزماتیک برخوردار است. عصمت و اعلمیت امام دو شرط اصلی امام هستند که او را فراتر از انتخاب مردم قرار می دهد. در این الگو, کاریزما به جای ((عادی شدن)), ((نهادینه شدن)) است. برخی با توجه به ویژگی مقطعی و به تعبیری ساختار شکنانه اقتدار کاریزماتیک, تلاش برای ((نهادینه شدن کاریزما)) را در نظریه شیعی امری پارادوکسیکال گرفته و در نتیجه سعی کرده اند تاریخ پر تلاطم و پرفراز و نشیب و ناآرام شیعی را محصول چنین تناقض درونی اعلام کنند.(۱۳)به نظر می رسد چنین استنتاجی بیشتر معلول عدم فهم منطق درونی نظریه امامت شیعی است تا تناقض درونی خود نظریه. از دیدگاه شیعی سعادت این جهانی و آن جهانی انسان از طریق هدایت تشریعی و تحت رهبری هادی الهی تامین می گردد, و چنین امری چه در عصر پیامبر و چه پس از او صادق است. برخی چون مونتگمری وات و دیگران سعی کرده اند تحلیل جامعه شناختی ظهور شیعه و اعتقاد به ویژگی های خارق العاده در امامان شیعی را ناشی از تاثیرات سنت های ایرانی فره ایزدی ازیک سو و سنت های پادشاهی ظل اللهی یمن از سوی دیگر معرفی کنند.(۱۴) بر این اساس, استدلال شده که رشد و نمو جریانات شیعی در این مناطق متاثر از سنت های پیشین آنهاست.چنین تحلیل های جامعه شناختی صرف بر اساس تشابهات درونی پدیده ها, این چنین تعمیمات نادرستی را نیز در بر دارد. منطق درونی اقتدار کاریزماتیک پیامبر اسلام خود قویترین دلیل است که چنین دیدگاهی منشا الهی دارد. بر این اساس, پیش از تحلیل جامعه شناختی, شناسایی زمینه های نزج و گسترش چنین دیدگاهی پس از پیامبر ابتدائا می بایست با نگاهی کلامی الگوی اقتدار مورد نظر پیامبر را برای پس از خویش شناسایی کرد. از نگاه شیعی توصیه های پیامبر در مورد امامت حضرت علی چنین ویژگی دارند. مضافا این که همان طور که در مباحث فلسفه دین به خوبی مداقه شده, گاهی مراد از منشا دین, منشا فاعلی به

وجود آورنـده آن است و گاهی منشإ گرایش دینداران به آن و گاهی نیز مراد معقولیت اعتقاد به دین می باشد. (۱۵) بر این اساس, به رغم گرایش ایرانیان یا مردم یمن به شیعه این امر تنها حاکی از انگیزش دینـداری آنهاست نه آن که شیعه محصول گرایش آنها باشـد. توجه به چنین نکته ای حـایز اهمیت است که مونتگمری وات و دیگران کاملا از آن غفلت کرده انـد.به هر حال, مقصود آن است که در تحولات اقتـدار پس از پیامبر, یکی از الگوهای اقتـداری مطرح شده, تداوم اقتدار کاریزماتیک پیامبر و بقای تمرکز آن در جانشـین اوست. چنین گرایشـی به رغم قلت طرفدارانش (نظیر عمار یاسـر, مقداد, ابوذر غفاری, سـلمان و ابن عباس) در سه دهه نخست پس از پیامبر, بعدها شیوع بیشتری یافته و به عنوان شیعه علی معروف گردیدند.واکنش دیگری که در قبال مسإله جانشـینی اقتـدار کاریزماتیـک پیـامبر مطرح شـده, تحولی است که به دهه چهـارم هجری و پیـدایش گروه خوارج مربوط می شود که ارتباط وثیقی با بروز یکی از بحران های حکومت حضـرت علی, یعنی جنگ نهروان, دارد. از نگاه خوارج, اسـلام و اقتدار کاریزماتیک با پیام آسمانی خویش ندای برادری و برابری انسان ها را سر داده و سنت های قبیله ای عرب مبتنی بر روابط خونی و سنت های باطلی جـاهلی را منسوخ ساخته بود از این رو آنها با تإکیـد بر نوعی دموکراسـی مساوات طلبانه دولت ستیز, از یک سو اقتـدار سـنی را رد کردند و از سوی دیگر با تعمیم اقتدار کاریزماتیک به کل جامعه, از هر قشـر و قبیله ای که باشد, اقتدار متمرکز کاریزمای شـیعی را نپذیرفتنـد.نکته حـایز اهمیت دربـاره خوارج, پایگـاه اجتمـاعی آنهـاست. خوارج اولیه عمـدتا ازمیان قبایل بادیه نشـین جزیره العرب بودنـد که از یـک سو از سـنت هـای جاهلی عرب به سـتوه آمـده بودنـد و در نتیجه, پیام اسـلام را مرهمی بر دردهای دیرین جامعه خـویش یـافته بودنـد, و از سـوی دیگر, تبعیض هـا و اقـدامات سه خلیفه نخست, به ویژه خلیفه سـوم, آنهـا را سـرخورده کرده بـود. همچنین به جهاتی فاقـد قـدرت تفکر و تمیز لازم برای تشـخیص حق از باطل نیز بودند. بدون تردید رویارویی همزمان آنها در برابر علی(ع) و معـاویه, محصول چنین سـزاجتی بوده است.مسإله اقتـدار کاریزماتیک پیامبر(ص) و کنار زده شـدن الگوی سـنتی اقتـدار جاهلی توسط پیامبر مسإله حایز اهمیتی در تاریخ صدر اسـلام بوده است. آغاز شدن فرایند ((عادی سازی اقتدار کاریزماتیک)) پس از رحلت آن حضـرت نیز بی ارتباط با ماهیت اقتـدار کاریزماتیک ایشان نبوده است. هر چنـد از نگاه شـیعی تکلیف اقتـدار اسـلامی پس از پیامبر نیز به سـبب برگزیـدن شخصـی کاریزما مشـخص گشـته بود اما برخی نیروهای اجتماعی موجود تلاش کردنـد با آغاز فراینـد ((عادی سازی اقتـدار کاریزماتیک)) با احیای برخی سـنت های جاهلی عرب, اقتدار دیگری را به منصه ظهور برسانند. چنین تلاشی با حاکم شدن مجدد تعصبات قبیله ای و اشرافی قریشی همراه گردید که نتایج تلخ آن را با فعال شدن شکاف های اجتماعی موجود جامعه جزیره العرب مشاهده می کنیم.فعال شدن شـکاف های اجتماعی در عصـر حکومت علوی(ع)طبق نظریه شـکاف های اجتماعی, زنـدگی سیاسـی هر جامعه ای به شـیوه های گوناگون تحت تإثیر شـکاف های اجتماعی خاص آن کشور و نحوه صورت بنـدی آن شـکاف ها قرار می گیرد. از حیث تإثیر گذاری نیز این شـکاف های اجتماعی به شـکاف های فعال و غیرفعال تقسـیم می شونـد. همچنین شـکاف هـای اجتمـاعی به شـکاف هـای تاریخی, ساختاری و تصادفی نیز تقسـیم می شونـد. آنها همچنین به لحاظ موقعیت شان نسبت به یکدیگر می توانند به شـکاف های متقاطع و متراکم و متوازی تقسـیم شوند. جامعه نیز بر حسب شکاف های اجتمـاعی موجود در آن می توانـد به جـامعه تک شـکافی, دو شـکافی و چنـد شـکافی تقسیم شود.(۱۶) بـدون تردیـد تطبیق نظریه شکاف های اجتماعی بر عصـر حکومت علی و شـناسایی شـکاف های فعال شده موثر در زندگی سیاسـی آن عصـر, ما را برای فهم بهتر خصوصـیات سیاسی - اجتماعی آن دوره یاری خواهد کرد.در یک نگاه فکری می توان شکاف های موجود در آن عصر را به طریق زیر تقسـیم بندی کرد:۱. شـکاف قریشـی - غیرقریشـی: هر چند چنین شـکافی در سـقیفه به صورت جدی مطرح گردید اما با اسـتناد ابوبکر به حدیث ((الائمه من قریش)), این امر تا چند قرن مسکوت و غیر فعال باقی ماند. شکاف بالقوه بین انصار و مهاجران نیز تابعی از همین شـکاف بود و در نتیجه غیرفعال باقی ماند.۲. شـکاف میان هاشمیان - امویان: هر چند ریشه های چنین شکافی به گذشـته دور و نیاکان پیامبر اسـلام بر می گشت و حتی برخی جنگ های عصـر پیامبر نیز بر این شـکاف بار شد اما چنین شـکافی با

روی کـار آمـدن عثمـان از بنی امیه و به کـار گمـارده شـدن بنی امیه فعال گردیـد. تإثیر عینی آن جنگ صـفین می توانـد باشـد.۳. شکـاف میـان اشـراف شهرنشـین - بـادیه نشـینان: تفکیک جامعه جزیره العرب به قبایل شهرنشـین و بادیه نشـین سال ها قبل صورت گرفته بود. گسترش فتوحـات اسـلامی نیز در عصـر پس از پیـامبر, می توانست به نحوی این شـکاف را تشدیـد کنـد. در دوره پیامبر اسـلام بـا ترویـج برادری و برابری چنین شـکافی عملا غیرفعال شـده بود. در دوره خلفای اول و دوم نیز چنین شـکافی غیرفعال باقی ماند مضافا این که فتوحات اسـلامی اذهان مردم را به خود مشـغول کرده بود و زمینه فعال شدن برای آن مهیا نبود. در عصر خلافت عثمان با تبعیض های خویشاوندی او عمده اعتراضات از بلاد عراق و قبایل موجود در آن علیه او شکل گرفت و در نتیجه زمینه فعال شـدن آن تا حـدودی فراهم گردیـد.در نهایت نمود بارز و عینی آن را می توان در جنگ نهروان و اعتراض مردمان زاهـد ولی ساده متعلق به قبایـل بـادیه نشـین, به ویژه قبیله تمیم, مشاهـده کرد. در این نبرد که بر سـر فهم قرآن و سـنت اسـلامی شـکل گرفت, بادیه نشـینان عرب که پایگـاه اجتمـاعی عمـده خـوارج بود, در جست و جوی برابری و برادری کامـل, حکمیت را رد و بر حضـرت علی شوریدند.۴. شـکاف میـان مومنـان راستین - منافقین فرصت طلب: شـکاف میان مومنان و منافقان را در عصـر پیامبر نیز مشاهـده می کنیم. آیات بسیاری در قرآن, به ویژه سوره منافقین, به معرفی چهره منافقان می پردازد اما فراهم شدن ثروت و قدرت پس از پیامبر, زمینه رقـابت و بلنـد پروازی برخی افراد را برانگیخت: برخی منافقان پیشـین بودنـد و برخی با طمع به مال دنیوی و قـدرت و یا حفظ اموال غیر مشـروع خویش از راه راست منحرف و رویاروی حضرت علی قرار گرفتند. جنگ جمل را تا حدودی می توان نتیجه فعال شـدن این شـکاف دانست. رویـارویی افرادی چون طلحه و زبیر و کمـک مـالی یعلی بن منیه ساز و برگ جنگ را با علی(ع) فراهم کرد. چنـان که شـیخ مفیـد در کتـاب الجمل اشاره کرده است,(۱۷) وجـه جـامع آنهـا را می تـوان خروج از ایمـان واقعی دانست.۵. شکاف میان سـنت های اسـلامی ـ سنت های عصر جاهلی: چنین شکافی محصول باز خیزی و احیای مجدد برخی سنت های جاهلی غیر اسـلامی پس از عصر پیامبر اسلام می باشد. چنین شکافی با برخی از شکاف های فوق تطابق می یابد. بروز چنین شکافی را می توان طبق نظریه دباشـی درباره تعارض الگوی اقتدار کاریزماتیک پیامبر با الگوی دوباره احیا شده اقتدار سـنتی عرب جاهلی توضیح داد. در مجموع چنین شـکافی را می توان موکـد شـکاف هـای فوق نیز دانست.الگوی ترکیبی شـکاف های اجتماعی این عصـرمهم ترین شـکاف های اجتماعی فعال عصر حضرت علی را می توان چهار شکاف اجتماعی اخیر دانست. به نظر می رسد در هر کدام از تحولـات و وقـایع سیاسـی مهم حکومت حضـرت علی, یـک یـا دو شـکاف فوق عامـل اصـلی بوده است. بـا توجه به سه واقعه مهم حکـومت آن حضـرت: جنـگ جمـل, جنـگ صـفین و جنـگ نهروان, نحـوه ترکیب این شـکاف هـا را بررسـی می کنیم.۱. جنگ جملاین جنگ محصول رویارویی میان پایبندی به سـنت های اصـیل اسـلامی و سـنت های جاهلی احیا شده از یک سو و رویارویی میـان مومنـان راستین با منافقان و فرصت طلبان از سوی دیگر بود. خواسـته های ناصـحیح طلحه و زبیر از بیت المال مسـلمانان, ترس افرادی که می ترسیدند حضـرت علی اموال ناحق ایشان را باز پس بگیرند, عقده های دیرینه سوار جمل و دیگران همگی نمودهای نفاق و زیاده خواهی هسـتند و تإکید علی بر حق صرفا بر کتاب و سنت پیامبر اکرم و پرهیز از سیره شیخین همگی مظهر ایمان اصیل و سـنت ناب اسلامی است. الگوی شکاف اجتماعی فوق رامی توان به صورت زیر ترسیم کرد:در واقعه جمل دو شکاف فعال ایمان اصـیل - نفاق و فرصت طلبی و نیز شکاف سنت اسلامی - جاهلی به صورت متراکم کنار هم قرار گرفتند و شکاف هاشمی - اموی هنوز فعال به نظر نمی رسـد, هر چند نیمه فعال می تواند تلقی شود.۲. جنگ صفیندر جنگ صفین مهم ترین رویارویی میان امویان و هاشـمیان و نیز تقابل ایمان اصـیل بانفاق و فرصت طلبی بود و شـکاف شهرنشـینی - بادیه نشـینی هنوز غیرفعال بود. این جا نیز دو شکاف فوق به صورت متراکم یکدیگر را تقویت و زمینه تعارض را فراهم میآوردند. در این واقعه, شـکاف سـنت اسـلامی - سـنت جـاهلی نیز فعـال بود.نتیجه آن که جـامعه بر اسـاس شـکاف های فوق کاملا رویاروی هم قرار گرفته بود.۳. جنگ نهروانـدر این جا حادثه جنگ عمدتا بر شـکاف بادیه نشـینی - شهرنشینی استوار شده و تعارض سنت اسلامی - جاهلی فعال و تعیین کننده نبود, زیرا

فرض آن است که خوارج خود از سنت جاهلی کاملاـ ناراضی هستند. شاید بتوان الگوی این جنگ را به صورت الگوی تک شکافی فعال زیر نشان داد:البته باید توجه داشت که در ترسیم چنین الگویی به ورود برخی بادیه نشینان مومن و آگاه نیز اذعان کرد اما الگو سازی بر اساس مدل اکثریت صورت گرفته است.نتیجه گیرینوشتار حاضر صرفا در صدد ارائه پیشنهاد الگویی نظری برای تحلیل جامعه شناختی مشکلات حکومت حضرت علی(ع) بود. چنین الگویی از یک سو مبتنی بر نظریه اقتدار کاریزماتیک و فرایند عادی سازی آن, از ماکس وبر, می باشد و از سوی دیگر در صدد است تا متوجه سازد که برای تعیین بدیل های مختلف کاریزماتیک از یک سو و تحلیل پدیده های سیاسی این عصر از سوی دیگر, توجه به نظریه شکاف های اجتماعی و تإثیر آنها بر زندگی سیاسی ضروری است. در مورد شناسایی و تطبیق شکاف های فوق بر حکومت حضرت علی, ممکن است اصلاحاتی لازم باشد و مدل های فوق صرفا به عنوان پیشنهاد اولیه مطرح می گردد.پی نوشت ها* . حجه الاسلام والمسلمین غلامرضا بهروزلک, دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس.,Dabashi, Authority in Islam (New Brunswick, Transaction Pubishers, ۱۹۸۰). Hamid .۱۲. ر.ک: ویلیام مونتگمری وات, فلسفه و کلام اسلامی, ترجمه ابوالفضل عزتی (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی, ۱۳۷۰) ص ۱۹ – ۵۴ برایان‌ترنر, ماکس وبر و اسلام, ترجمه سعید وصالی (تهران: نشر مرکز, ۱۳۷۹) ص ۳۷ – ۶۷.۳. ماکس وبر, اقتصاد و جامعه, ترجمه عباس منوچهری و دیگران (تهران: انتشارات مولی, ۱۳۷۴) ص ۴۵۰ – ۴۰۲. See: A. Sayer, Method in Social Science: Arealistic Approach (London: Routledge, ۱۹۹۶).۴. P.Hitti, History of the Arabs (New york: St.Martin's Press, ۱۹۷۰) P.۸ Cited From: H.Dabashi, op.eit,P.۱۸. ۵۶.. در مورد قصی بن کلاب و اقدامات او ر.ک: احمد بن ابی یعقوب, تاریخ یعقوبی, ترجمه محمد ابراهیم آیتی (تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی, چاپ سوم, ۱۳۶۲) ج۱, ص ۳۰۴ – ۳۱۱.۷. برایان ترنر, پیشین, ص ۴۸.۸. حجرات (۴۹) آیه ۱۳.۹. همان, آیه ۱۰.۱۰. ماکس وبر, پیشین, ص ۱۱۱۲.۴۰۲. H.Dabashi, op.cit, P.۸۴. حاتم قادری, تحول مبانی مشروعیت خلافت (تهران: انتشارات بنیان, ۱۳۷۵).۱۳۱۴. H.Dabashi, op.cit, P.۱۲۰. ویلیام مونتگمری وات, پیشین, ص ۴۱.۱۵. ر.ک: ابوالقاسم فنایی, درآمدی بر کلام جدید و فلسفه دین (قم: نشر معارف, ۱۳۷۷) ص ۸۵ – ۱۰۰.۱۶. حسین بشیریه, جامعه شناسی سیاسی (تهران: نشر نی, ۱۳۷۴) ص ۹۵ – ۹۹.۱۷. شیخ مفید, الجمل (قم: مکتبه الداوری, بی تا) ص ۱۲۱.

*http://www.psas.ir

دفاع از تشیع و پاسخ به شبهات

مولف : علی اصغر رضوانی

تلخیص : محسن خسروپور – حامد اخوان ثالثصفحه آرا: امیر سعید سعیدیناشر : انتشارات مسجد مقدس جمکرانتاریخ نشر : پاییز ۱۳۸۶نوبت چاپ : دومچاپ : اسوهتیراژ : ۳۰۰۰ جلدقیمت : ۳۰۰۰ تومانشابک ۵-۰۴۵-۹۷۳-۹۶۴-۹۷۸تلفن و نمابر : ۷۲۵۳۳۴۰-۰۲۵۱صندوق پستی : قم -۶۱۷ پیش گفتار:مساله حقیقت تشیع و مبدا پیدایش آن مورد اهتمام و توجه بسیاری از مولفان و مورخان قدیم و جدید قرار گرفته و محل تضارب آراء و افکار بوده است . بیشتر مولفان هنگام بحث از حقیقت تشیع آن را مذهبی می دانند که در عصر تقسیمات اعتقادی به سبب اختلاف اعتقادی و سیاسی پدید آمده که همگی بعد از گذشت نیم قرن از هجرت پیامبر اکرم (ص) بوده است. بدین جهت آراء مختلفی درباره پیدایش این فرقه و عقاید آنان مطرح کرده اند ؛ گاهی می گویند : آنان پیروان عبدالله بن سباند و عقایدشان را از یهودیت گرفته اند و برخی افکار این فرقه را منتسب به پارسیان قدیم می دانند که مجوس بوده اند و عده ای پیدایش این فرقه و مذهب را در نتیجه و عکس العمل آن اتفاقاتی می دانند که در کربلا بر ضد اهل بیت پیامبر

(ص) اتفـاق افتاد و سـر منشا آن شـهادت امام علی (ع) بود . اینگونه آراء و نظرات درباره مبـدا پیـدایش مـذهب تشـیع ادامه یافت ؛ برخی دیگر پیدایش آن را به بعد از سقیفه نسبت داده و عده ای به عصـر عثمانی و گروهی به شـروع معرکه جمل یا صـفین نسبت داده اند و سـبب همه اینگونه نسبت ها عدم شـناخت صـحیح از تشیع و شیعه به عنوان الگوی حقیقی اسلام یا عقیده ای وارداتی از یکی از امت های دیگر نبوده ؛ بلکه عقیـده ای اسـلامی به تمام معنا بوده است که بذر اول آن را خداوند متعال در قرآن کریمش و رسول گرامی اسـلام (ص) در سـننش کاشت و آبیاری کرده اند و اهل بیت عصـمت و طهارت نیز در طول بیش از دو قرن موقعیت این مذهب را ترسـیم کرده و شـبهات را از آن زدوده اند ، و علمای اسلامی نیز تاکنون در صدد تثبیت و تبیین آن برآمده و حقانیت آن را به اثبات رسانـده اند.تشیع در لغت جوهری در «صـحاح اللغه » می گوید «تشیع عبارت است از مشایعت یعنی پیروی نمودن ، یاری نمودن ، ولایت کسـی را داشـتن » به همین مضـمون نیز در تاج العروس و لسان العرب وارد شده است .تشیع در اصطلاح تشیع در اصلاح از نگرشی برخاسته است که امامت را منصبی الهی دانسته و معتقد است که انتخاب امام به وسیله نص و از جانب خداوند صورت می گیرد . در این میـان پیـامبر گرامی اسـلام (ص) به پیروی از سـنت الهی که در میان انبیای گذشـته نیز وجود داشـته – به دستور خداوند– امامان و اوصیای بعد از خود را معرفی کرده است. این بزرگواران که اول آن علی بن ابی طالب علیه السلام است ، و آخر آن امام مهـدی (ع) ، هم در زمینه مرجعیت دینی و در بخش ولایت ، حاکمیت و رهبری جامعه، امام و مقتـدای مردم پس از رسول خـدا (ص) است. مرحوم شـیخ محمد جواد مغنیه می گوید : « تشیع عبارت است از ایمان به وجود نص از جانب پیامبر (ص) بر امامت علی (ع) و خلافت او ، بدون آنکه در حق او یا فرزندانش غلو شده باشد » .پیدایش تشیع در مورد پیدایش تاریخی شیعه و ظهور آن نظرات گونـاگونی از سوی مورخین ارائه شـده است که به عمـده ی آنهـا اشـاره می کنیم :۱- ظهور تشـیع در عصر پیامبر (ص) شیعه امامیه معتقد است که بذر اولیه تشیع را خداوند در قرآن کریم نشانده و پیامبر اکرم (ص) در طول دوران رسالتش آن را آبیـاری کرده است . بنـابراین شـجره طیبه در زمان حضور نبی گرامی اسـلام به ثمر نشسـته و به همین جهت عـده ای در زمان پیامبر (ص) به این عنوان معروف بوده انـد ، مثـل سـلمان فارسـی ، ابوذر غفـاری ، مقـداد بن اسود و غیره ، این قول و نظریه را ان شـاء الله اثبات خواهیم کرد.۲- ظهور تشیع در سقیفه بعضی از تاریخ نگاران اهل سنت معتقدند، هنگامی که در سقیفه عده ای به تبع نص– به دنبال حضـرت علی (ع) رفتند ، تشیع بوجود آمد. ۳- ظهور تشـیع هنگام قتل عثمان گروهی نیز عقیده دارند که هنگام حمله مردم به خانه عثمان و کشتن او ، تشیع ظهور پیدا کرده است .۴- ظهور تشیع پس از شهادت حسین بن علی (ع)دکتر کامل مصطفی شبیبی معتقد است که تشیع و شیعه پس از شهادت امام حسین (ع) ظاهر گشته است .۵- تاثر تشیع از افکار فارسیان برخی معتقدند که فکر و ایده تشیع برخاسته از افکار ایرانی است که به پایتخت اسلام نفوذ کرده است . ۶- تشیع متاثر از افکار ابن سبا عده ای معتقدند که تشـیع متاثر از افکار عبدالله بن سبا می باشند که در عصر عثمان ، مسلمان شد . در این بحث نظریه اول را به اثبات خواهیم رساند که در نتیجه آرای دیگر خود به خود ابطال خواهند شد.عوامل ظهور تشـیع عوامل ظهور و بروز تشیع و یا به تعبیری دیگر ، جدایی شیعه از عـامه را می توان در امور ذیـل خلاـصه کرد .عامـل اول : وجود آیـات فراوان بر امـامت و ولایت امام علی (ع) با مراجعه به قرآن کریم پی به وجود آیـاتی خواهیم برد که بر امـامت و ولاـیت امـام علی (ع) یا مجموعه اهل بیت (ع) دلالت می کننـد که در ذیل به برخی از آنهـا اشاره خواهیم کرد : ۱–آیه ولایت : خداونـد متعال می فرمایـد :« انما ولیکم الله و رسوله و الـذین آمنوا الذین یقیمون الصـلاه و یوتون الزکواه و هم راکعون » ولی امر شـما تنها خدا و رسول خدا و مومنانی هسـتند که نماز را به پا داشته و فقیران را در حال رکوع زکات می دهنـد. (سوره مائده ، آیه ۵۵)۱– آیه تبلیغ : خداونـد متعال می فرمایـد « یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس » ای رسول ، ابلاغ نما آنچه را که پروردگارت بر تو نازل کرده و اگر ابلاغ نکنی رسالتت را ابلاغ ننموده ای و خداونـد تو را از مردم محافظت می نماید . (سوره مائده ، آیه ۶۷) ۲– آیه اکمال : خداوند متعال می فرماید «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» امروز دینتان را بر شما کامل نموده و

نعمتم را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد (سوره مائده آیه ۳) عامل دوم : وجود آیات فراوان بر امامت و ولایت اهل بیت (ع)خداوند متعال می فرماید « اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم » خدا و رسول و صاحبان امر از خود را اطاعت کنید . (سوره نساء آیه ۵۹) مقصود از اولی الامر معصومینی هستند که اطاعت آنان به طور مطلق همانند اطاعت خدا و رسول خدا واجب است. البته در حق کسانی غیر از این دوازده امام ادعای عصمت نشده است. عامل سوم : وجود آیات فراوان درباره مرجعیت دینی اهل بیت (ع) ۱- آیه تطهیر: خداوند متعال می فرماید : « انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» همانا خداوند اراده کرده تا هر گونه رجس و پلیدی را از شما اهل بیت (ع) دور کرده و شما را کاملاً پاک نماید (سوره احزاب آیه ۳۳)هنگامی که آیه تطهیر بر پیامبر (ص)در خانه ام سلمه نازل شد ، پیامبر (ص) علی ، فاطمه ، حسن ، و حسین (ع) را دعوت کرد و سپس کساء را بر روی آنها کشید و عرض کرد بار خدایا ، اینان اهل بیت من هستند پس رجس و پلیدی را از آنان دور کن و آنان را پاک فرما. ۲- آیه هدایت : خداوند متعال می فرماید « انما انت منذر و لکل قوم هاد » همانا تو بیم دهنده ای و برای هر قومی هدایت گری می باشد (سوره رعد آیه ۷) طبری به سند صحیح از رسول خدا (ص) روایت کرده اند که فرمود : من منذر و علی هادی است و با تو ای علی هدایت شوندگان هدایت یابند .عامل چهارم : وجود آیات فراوان در مورد فضایل و مناقب اهل بیت (ع) ۱- آیه دهر : خداوند متعال می فرماید :« و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا» و هم به دوستی خدا به فقیر و طفل یتیم و اسیر طعام می دهند و می گویند فقط برای رضای خدا به شما طعام می دهیم و از شما هم هیچ پاداش و سپاسی هم نمی طلبیم . (سوره دهر آیات ۸ و ۹) ۲- آیه شراء : خداوند متعال می فرماید : « من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رءوف بالعباد» برخی مردانند که از جان خود در طلب رضایت خداوند در گذرند و خداوند دوست دار چنین بندگانی است (سوره بقره آیه ۲۷) ابن ابی الحدید می گوید : تمام مفسرین روایت کرده اند که آیه فوق در شان علی نازل شد ، آن هم در شبی که آن حضرت در رخت خواب پیامبر (ص) آرمید . ۳- آیه مباهله: خداوند متعال می فرماید :« فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا نوع ابناءنا و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین» پس هر کس با تو در مقام مجادله (درباره عیسی) برآید پس از آن که به وحی خدا بر احوال او آگاه شدی بگو که بیاید ما و شما با فرزندان و زنان خود با هم به مباهله بر خیزیم تا دروغ گو و کافران را به لعن عذاب خدا گرفتار سازیم . (سوره آل عمران آیه ۶۱) ۴- آیه مودت : خداوند متعال می فرماید « قل لا اسئلکم علیه اجراً الا الموده فی القربی » بگو من از اجر رسالت جز این نمی خواهم که مودت مرا در حق خویشاوندان من منظور دارید. حاکم نیشابوری به سند خود از علی بن الحسین نقل کرده که فرمود : حسن بن علی (ع) بعد از شهادت علی (ع) خطبه ای ایراد فرمود . در آن خطبه حمد و ستایش خدا کرده . آن گاه فرمود: در این شب کسی از دنیا رحلت نمود که هیچ یک از اولین ، در عمل بر او پیشی نمی گیرد و هیچ یک از آخرین او را درک نخواهند نمود . پیامبر (ص) پرچم را به دست علی (ع) می داد و جنگ می نمود در حالی که جبرئیل طرف راستش و میکائیل طرف چپ او بودند ، و باز نمی گشت تا این که خداوند به دست او فتح و پیروزی قرار می داد و بر اهل زمین ، هیچ زرد و سفیدی (طلا و نقره) نگذاشت ، جز ششصد درهم از زیادی عطاهایش ، که می خواست با آن خادمی را برای اهلش تهیه کند ... آنگاه فرمود: ای مردم هر کس مرا می شناسد که می شناسد ، و هر کسی که مرا نمی شناسد ، پس من حسن بن علی هستم . من پسر پیامبرم ، من پسر وصی ام ، من پسر بشارت دهنده ام ، من پسر بیم دهنده هستم و من پسر دعوت کننده به سوی خدا به اذن اویم ، من پسر چراغ نور دهنده ام ، من از اهل بیتی هستم که جبرئیل بر ما نازل می شد و از نزد ما بالا می رفت من از اهل بیتی هستم که خداوند پلیدی را از آنان دور کرده و آن ها را کاملاً پاک نموده است . و من از اهل بیتی هستم که خداوند دوستی و مودت آن ها را بر هر مسلمان واجب کرده است .عامل پنجم : وجود روایات فراوان بر امامت و ولایت اهل بیت (ع) ۱- حدیث غدیر : پیامبر اکرم (ص) در غدیر خم فرمود :« من کنت مولاه فعلی مولاه» هر که من مولای اویم این علی مولای

اوست ۲- حدیث دوازده خلیفه : پیامبر اکرم (ص) فرمود : « یکون بعدی اثنا عشر امیراً کلهم من قریش » بعد از من دوازده خلیفه و امیر خواهد بود که همه آنان از قریش هستند.۳- حدیث ولایت: پیامبر اکرم (ص) خطاب به علی (ع) فرمود: « انت ولی کل مومن بعدی » تو ولی و سرپرست هر مومنی بعد از من هستی ۴- حدیث وصایت : پیامبر اکرم (ص) فرمود : « ان لکل نبی وصیاً و وارثاً و ان علیاً وصیی و وارثی » برای هر پیامبری ، وصی و وارثی است و همانا علی وصی و وارث من است.۵- حدیث منزلت : پیامبر اکرم (ص) فرمود « انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی » تو نزد من مانند هارون نزد موسایی ، مگر آن که بعد از من پیامبری نیست. ۶- حدیث خلافت : پیامبر اکرم (ص) خطاب به علی (ع) فرمود «انت اخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا» تو برادر ، وصی و جانشین من در میان قومت می باشی، پس به سخنان او گوش داده و او را اطاعت کنید. عامل ششم: وجود روایات فراوان درباره مرجعیت دینی اهل بیت (ع) ۱- حدیث ثقلین : ترمذی از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که گفت :« در حجه الوداع روز عرفه رسول خدا (ص) را دیدم در حالی که بر شتر خود «قصواء» سوار بود و خطبه می خواند . شنیدم که فرمود : ای مردم من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم که اگر به آن دو چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد ، کتاب خدا و عترتم ۲- حدیث « انا مدینه العلم» : حاکم نیشابوری به سند خود از جابر نقل می کند که از رسول خدا (ص) فرمود ، « انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیاتها من بابها» من شهر علمم و علی دروازه آن است ، هر کس که اراده کرده است شهر علم را دریابد باید از درب آن وارد شود و نیز رسول خدا (ص) فرمود :« انا دارالحکمه و علی بابها» من خانه حکمت هستم و علی درب آن است .۳- حدیث سفینه : پیامبر اکرم (ص) فرمود : « مثل اهل بیتی کسفینه نوح، من تخلف عنها زخ فی النار » مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است ، هر کس از آن تخلف کند در آتش قرار خواهد گرفت.۴- حدیث امان : حاکم نیشابوری از ابن عباس نقل می کند که پیامبر (ص) فرمود ستارگان ، امان بر اهل زمینند از غرق شدن و اهل بیت من امان این امت از اختلافند ، اگر قبیله ای از عرب با اهل بیتم مخالفت نماید بین خودشان اختلاف شده و از گروه شیطان محسوب خواهند شد. ۵- حدیث « علی مع الحق » رسول خدا (ص) فرمود :« رحم الله علیاً ، اللهم ادر الحق معه حیثما دار» خدا رحمت کند علی را ، بار خدایا هر جا علی است حق را با او قرار بده. حاکم نیشابوری از ام سلمه نقل می کند که رسول خدا (ص) فرمود « علی مع القرآن و القرآن مع علی ، لن یفرتانا حق یردا علی الحوض » علی با قرآن و قرآن با علی است این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند .آیات و روایاتی که در شان اهل بیت (ع) ذکر شد ، نه تنها فضیلتی برای آنان محسوب می شود ، بلکه از آنجا که این فضایل انحصاری آنان است دلالت بر افضلیت و برتری آنان بر دیگران دارد ، و طبق نص عده ای از اهل سنت ؛ همچون ابن تیمیه امامت حق افضل امت است. عامل هفتم وجود روایات فراوان درباره فضایل و مناقب اهل بیت (ع) ۱- حدیث نور : پیامبر اکرم (ص) فرمود : من و علی ابی طالب نوری واحد نزد خداوند متعال بودیم ، چهار هزار سال قبل از آن که خداوند حضرت آدم را خلق کند ، بعد از خلقت آدم آن نور را به دو جزء تقسیم نمود جزئی من و جزء دیگر آن علی است .۲- حدیث «احب الخلق » امام علی (ع) کسی است که طبق نص نبوی « احب الخلق الی الله » است ترمذی به سند خود از انس بن مالک نقل می کند مرغ بریانی نزد پیامبر (ص) برد، عرض کرد : خدایا محبوب ترین خلق نزد خودت را نزد من بفرست تا با من در این غذا شرکت کند ، در این هنگام علی (ع) وارد شد و با او در غذا شرکت کرد. ۳- امام علی (ع) برادر معنوی پیامبر (ص) : جابر بن عبدالله و سعید بن مسیب می گویند رسول خدا (ص) بین اصحابش عقد اخرت بست و تنها رسول خدا ، ابوبکر ، عمر و علی باقی ماندند ، آن گاه بین ابوبکر و عمر عقد اخوت بست و سپس به علی (ع) فرمود : تو برادر من و من برادر تو ام .۴- امام علی (ع) میزان ایمان و انفاق : رسول خدا (ص) فرمود : دوست ندارد علی را مگر مومن و مبغوض ندارد علی را مگر منافق .۵- امام علی (ع) و باز بودن درب خانه او به مسجد: احمد بن حنبل از زید ابن ارقم نقل می کند ، گروهی از اصحاب، درهایی را از منزلشان به مسجد باز نموده بودند ، پیامبر (ص) نقل فرمود : همه درها بسته شود ، غیر از درب خانه علی ، برخی از مردم سخنانی گفتند ، آن گاه فرمود : من درها را از جانب خود

نبستم و باز نگذاشتم، بلکه مامور شدم و به ماموریتم عمل نمودم.۶- امام علی (ع) و ردّ شمس: ابوهریره می گوید: رسول خدا (ص) در حالی که سرش در دامان علی (ع) بود خوابید ، و ایشان نماز عصر را نخوانده بود که خورشید غروب کرد . پیامبر (ص) که بیدار شد برای او دعا کرد ، خورشید بازگشت ، علی (ع) نماز عصر را در وقت خود به جای آورد ، آن گاه خورشید بازگشت . ۷- امام علی (ع) و ابلاغ سوره برائت : ابورافع می گوید : رسول خدا (ص) ابوبکر را برای ابلاغ سوره برائت به مکه فرستاد ، جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت : سوره را یا باید خودت ابلاغ کنی یا کسی که از توست . پیامبر (ص) علی (ع) را به دنبال او فرستاد .علی (ع) بین مکه و مدینه به ابوبکر رسید ، سوره را از او گرفته و بر مردم قرائت نمود.۸- امام علی (ع) مولود کعبه: حاکم نیشابوری می گوید : در اخبار متواتر آمده است که فاطمه دختر اسد ، امیرالمومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه- را داخل کعبه زایید.۹- امام علی (ع) و گرفتن لواء: بریده اسلمی از رسول خدا (ص) نقل می کند که فرمود : فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسول خدا را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند . روز بعد ابوبکر و عمر منتظر بودند که آن را صدا بزنند ، ولی پیامبر (ص) علی (ع) را در حالی که درد چشم داشت صدا زد و آب دهان در چشم او مالید ، آن گاه پرچم را به دست او داد و عده ای نیز با او حرکت کردند.۱۰- امام علی (ع) اولین مسلمان و مومن : پیامبر (ص) به فاطمه (ع) فرمود :« انه لاول اصحابی اسلاماً » علی اولین نفر از اصحاب من است که اسلام آورد. ۱۱- امام علی (ع) اولین نمازگزار با پیامبر (ص) : حاکم نیشابوری به سندش از امام علی (ع) نقل می کند که فرمود «عبدت الله مع رسول الله سبع سنین قبل ان یعبده احد من هذه الامه» با رسول خدا (ص) هفت سال قبل از دیگران عبادت کردم . عامل هشتم : وجود روایات فراوان در مدح شیعه و پیروان اهل بیت (ع) در مصادر حدیثی اهل سنت روایات بسیاری می یابیم که پیامبر اکرم (ص) پیروان اهل بیت (ع) را تحت عنوان شیعیان علی (ع) مورد مدح و ستایش قرار داده است ، اینک به برخی از آنها اشاره می کنیم ، جابر ابن عبدالله انصاری می گوید : نزد رسول خدا (ص) بودیم که علی (ع) وارد شد ، پیامبر (ص) فرمود :« قسم به کسی که جانم به دست اوست همانا این علی (ع) و شیعیان او قطعاً کسانی هستند که روز قیامت به فوز بهشت و سعادت نایل خواهند شد»امام علی (ع) فرمود : رسول خدا (ص) به من فرمود : تو و شیعیانت در بهشت خواهید بود.مفهوم شیعه در لغت واژه شیعه از نظر لغت در دو معنا به کار رفته است .۱- موافقت و هماهنگی دو فرد یا دو گروه در عقیده یا عمل ، بدون این که یکی تابع دیگری باشد ، چنان که در لسان العرب آمده :« شیعه جماعتی را گویند که بر امری اجتماع کنند. پس هر قومی که بر امری اجتماع کنند را شیعه نامند »این معنا در قرآن کریم نیز به کار رفته است ، چنان که از حضرت ابراهیم (ع) به عنوان شیعه حضرت نوح (ع) یاد شده است .(و ان من شیعته لابراهیم) (سوره صافات آیه ۸۳) ۲- متابعت و پیروی از دیگری ، در قاموس المحیط آمده است « شیعه رجل ، اتباع و انصار اوست . پیروی از عقیده و راه و رسم دیگری معمولاً با محبت و دوستی همراه است. در کاربرد واژه شیعه نیز این معنا مراد است. چنان که قرآن کریم در مورد فردی قبطی که از هواداران و پیروان حضرت موسی (ع) بود فرموده است (فاستغاثه الذی من شیعته علی الذی من عدوه) در آن حال آن شخص که شیعه موسی بود ، دادخواهی و یاری علیه دشمنی خواست .از دو معنای یاد شده معنای دوم شناخته شده تر و معروف تر است. مفهوم شیعه در اصطلاح مورخان و محققان در ملل و نحل، عنوان شیعه را به طور مطلق بر شیعه دوازده امامی اطلاق می کنند که در ذیل به برخی از این کلمات اشاره می کنیم: ۱- ابن خلدون می نویسد: شیعه در لغت به معنای همراه و پیرو است ، اما در عرف فقیهان و متکلمان به پیروان علی و اولاد او اطلاق می شود. ۲- میر سید شریف جرجانی می نویسد : شیعه به کسانی گفته می شود که از علی (ع) پیروی نموده و امامت او را پس از رسول خدا (ص) پذیرفته اند و معتقدند که امامت از او و فرزندانش خارج نمی شود .۳- محمد فرید وجدی می نویسد : به کسانی که علی (ع) را امام دانسته و از او پیروی کرده اند و امامت را خارج از اولاد او نمی دانند شیعه اطلاق می شود . اینان معتقدند که امامت قضیه ای مصلحتی نیست تا امت به اختیار خود کسی را به عنوان امام معرفی کنند، بلکه رکن و پایه ای از ارکان دین می باشد به همین جهت باید رسول خدا به صراحت ، امام پس از خود را معرفی

نماید . از معتمدات دیگر شیعه این است که آنان امامان را از گناهان کبیره و صغیره معصوم دانست و می گویند : انسان در گفتار و رفتار باید تولّی و تبرّی را رعایت کند ، مگر این که از دشمن ظلم بترسد که در آن حال می تواند تقیه نماید .۴- شیخ مفید نیز می گوید : به کسانی که از امام علی (ع) پیروی نموده و او را بر دیگر صحابه مقدّم داشته اند ، شیعه گفته می شود . آن ها معتقدند که امام علی (ع) پس از رسول خدا (ص) به اراده خداوند متعال و وصیت پیامبر اکرم (ص) به عنوان امام معرفی شده است .پیامبر و دعوت به تشیع ۱- ابن عساکر به سندش از جابر ابن عبدالله انصاری نقل می کند که فرمود : ما نزد پیامبر (ص) بودیم که علی (ع) وارد شد . پیامبر (ص) فرمود : قسم به کسی که جانم به دست اوست همانا این (علی) و پیروان و شیعیان او به طور حتم در روز قیامت به فوز خواهند رسید . در این هنگام بود که این آیه نازل شد . (ان الذین آمنا و عملوا الصالحات و اولئك هم خیر البریه) لذا هر گاه اصحاب پیامبر مشاهده می کردند که علی (ع) می آید می گفتند : خیر البریه آمد « مقصود تو هستی ای علی و شیعیان تو » .۲- ابن مغازلی به سندش از انس بن مالك نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود : از امتم هفتاد هزار نفر بدون حساب وارد بهشت می شوند . آن گاه به علی (ع) التفات کرده و فرمود : اینان شیعیان تواند و تو امام آنانی .۳- سمهودی به سندش از امام علی (ع) نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود : خوشا به حال سبقت گیرندگان بر عرش الهی در روز قیامت . عرض شد : ای رسول خدا آنان کیانند؟ فرمود : شیعیان تو ای علی و محبّین تو. تاریخ تشیع در بحث ظهور شیعه، به عوامل چند اشاره کرده و گفتیم که موسس شیعه خداوند متعال است ، زیرا در قرآن کریم ، علی (ع) را به عنوان ولی و سرپرست ، بعد از رسول خدا (ص) معین کرده و مردم را به پیروی از او دعوت نموده است. نه تنها علی (ع) بلکه با معرفی کردن اهل بیت عصمت و طهارت به عنوان افراد معصوم ،همه را به پیروی از آن بزرگواران فرا خوانده است و در طول ۲۳ سال بعثت پیامبر اکرم (ص) نیز مردم را به پیروی از امام علی (ع) و التزام به امامت و ولایت آن حضرت و امامت یازده امام بعد از او فرمان داده است . آیا در زمان پیامبر (ص) کسانی بوده اند که علی (ع) را به این عنوان پذیرفته و او را ولی و جانشین بعد از رسول خدا (ص) قبول کرده باشند ؟ وضعیت شیعیان و پیروان علی (ع) در طول تاریخ اسلام تا این زمان چگونه بوده است !تشیع در عصر پیامبر (ص) گروهی از اصحاب در زمان پیامبراکرم (ص) با شنیدن آیات و روایات در امر امامت و ولایت و خلافت امام علی (ع) و بعد از پیامبر اکرم (ص) به او اعتقاد پیدا کرده ، زعامت و امامت او را پذیرفتند و از ارادتمندان آن حضرت قرار گرفتند . این گروه از همان زمان به «شیعه علی » معروف شدند.۱- ابوحاتم رازی می گوید : اولین لقب و کلمه ای که در عهد رسول خدا (ص) ظهور کرد کلمه شیعه بود . این کلمه، لقب چهار نفر از صحابه بوده است که عبارتند از ابوذر، سلمان ، مقداد، عمار.۲- نوبختی می گوید: همانا اولین فرقه از فرقه های اسلامی ، شیعه است و آن فرقه علی بن ابی طالب می باشد که در زمان پیامبر به شیعه علی نام گذاری شد ، و بعد از او معروف به توجه به آن حضرت و اعتقاد به امامت او بوده اند. برنامه تشیع در زمان رسول خدا (ص) شیعیان در زمان رسول خدا (ص) بعد از آن که از ولایت و جانشینی امام علی (ع) اطلاع یافتند درصدد تثبیت این مقاوم و ولایت از راه های مختلف برآمدند که از آن جمله است: ۱- بیعت با امیرالمومنین در روز عید خدیر خم پیامبر (ص) در روز غدیر خم خطبه ای ایراد کرد و در آن مقام و منصب علی بن ابی طالب (ع) را برای خلافت ابلاغ نمود ، آن گاه فرمود : من ماموروم که از شما بیعت گرفته نسبت به آنچه از جانب خدا در حق علی امیرالمومنین و امامان بعد از او آورده ام از شما التزام بگیرم ، امامانی که آن ها از ذریّه من و اویند . امامان که قیام کننده بر حق می باشند و از جمله آنان مهدی است که تا روز قیامت به حق حکم خواهد کرد....ای مردم : شما بیش از آن هستید که با یک دست با من بیعت کنید ، در حالی که خداوند عزوجل مرا امر کرده که از زبان شما نسبت به پیمانی که برای علی به عنوان امیرالمومنین و امامان بعد ا زاو گرفته ام ، اقرار بگیرم ، امامانی که از من و اویند . آنگونه که من به شما ابلاغ کردم ، این که در ذریّه من از صلب اوست . پس همه شما بگویید ، ما شنوا و مطیع و راضی و منقاد دستوراتی هستیم که از جانب پروردگار ما و تو در امر علی و امر اولاد از طلب او از امامان ، ابلاغ کردی ، با تو به قلب ها و جان ها و زبان ها و دستهایمان بیعت می کنیم و بر این

امر زنـدگی کرده و می میریم و مبعوث می گردیم و هرگز تغییر و تبـدیل نخواهم داد و شک و ریبی نخواهیم داشت و از عهد خود بـاز نمی گردیم و پیمـانی که بسته ایم نقض نخواهیم کرد . خـدا را اطاعت کرده و تو و علی امیرالمومنین و اولاد او ، امامانی که از ذریّه و صـلبت بعـد از حسن و حسـین نام بردی اطاعت خواهیم نمود . امامانی که مقام آنها را نزد خود و پروردگار عزوجل به شـما شناساندم...مردم خطاب به حضرت علی (ع) عرض کردند : گوش فرا داده و اطاعت امر خدا و امر رسولش را به قلب ها و زبان ها و دسـتان خود خواهیم کرد. در این هنگام بود که مردم نزد رسول خدا و علی (ع) ازدحام کرده و با دستان خود بیعت نمودند ... » ۱- کـار عملی در تثبیت ولایت از جمله کارهایی که پیروان امام علی (ع) در جهت تثبیت امامت و ولایت آن حضـرت انجام دادنـد این بود که شـهادت به ولایت او را بعد از شـهادت به رسالت پیامبر (ص) در اذانشان به عنوان تبریك ، نه به قصد جزئیت ، می گفتند تا از این راه هم اعتقادشان را به ولایت محکم کنند و هم به دیگران گوشـزد نمایند.شـیخ عبدالله مراغی مصری نقل می کند : در زمان پیامبر (ص) سـلمان فارسـی در اذان و اقامه نمازش شـهادت به ولایت را بعد از شـهادت به رسالت می گفت. شخصی بر رسول خدا (ص) وارد شـد و عرض کرد ، ای رسول خـدا: چیزی شـنیدم که تاکنون نشـنیده بودم . پیامبر (ص) فرمود . آن چیست؟ عرض کرد سلمان در اذانش بعد از شـهادت به رسالت ، شـهادت به ولایت می گوید . رسول خدا (ص) فرمود : نیکی و خیر شـنیده ای ».تشیع هنگـام وفـات پیـامبر (ص)شـیعیان هنگـام وفات پیامبر (ص) با توجه به دسـتورهای آن حضـرت درصـدد تثبیت و تنفیـذ دسـتورات برآمدنـد ، از آن جملـه : ۱- بـا تاکیـد و اصـرار پیـامبر (ص) بـه آوردن دوات و قلم برای نوشـتن وصـیت ، در آن هنگـام ، دسـته و جماعتی بودنـد که اصـرار به آوردن دوات و قلم داشـتند تا پیامبر (ص) وصـیت خود را مکتوب دارد، ولی از آنجا که طرف مقابل قوی بود نتوانسـتند این دستور عمل را عملی سازند. ۲- بعـد از آنکه پیامبر (ص) به جهت عمل نکردن به دسـتورش ، جمعیت را از خود دور کرد ، افرادی از شـیعیان امـام علی (ع) مثل مقـداد و ابوذر را نزد خود نگاه داشت ، آنگاه وصـیت خود را نسبت به امامان بعد از خود نزد آنان مطرح نمود .۳- هنگامی که برخی ، به جهت رسـیدن به ملك و سلطنت بعد از فوت پیامبر (ص) به سقیفه بنی ساعده رفته مشغول تقسیم قدرت و تصاحب آن برای خود بودند ، در حالی که جنازه رسول خدا (ص) هنوز دفن نشده بود ، شیعیان به پیروی امامشان علی (ع) مشـغول دفن رسول خدا (ص) و عزاداری برای آن حضـرت بودند. تشیع در ایام امامت امیرالمومنین (ع) خلافت امام علی (ع) در اواخر سال ۳۵ ه.ق شـروع شد و تقریباً چهار سال و نه ماه ادامه یافت.شیعیان امیرالمومنین (ع) هنگام بیعت عمومی با آن حضـرت وقت را مناسب دیدند تا یادی از ولایت امیرالمومنین (ع) کرده ، مردم را به آن مقام شامخ تذکر دهند تا اگر خواسـتند با آن حضرت بیعت کنند با انگیزه ای حقیقی باشد . از این رو هنگام بیعت مردم با امیرالمومنین (ع) مالك بن حارث اشتر خطاب به مردم کرده ، فرمود :« ای مردم ، این علی (ع) و وصـی اوصـیاء و وارث علم انبیاست ، او کسـی است که بلاهای بزرگ را به جـان خریـده و زحمت های فراوانی در راه اسـلام تحمل کرده است . و او کسـی است که کتاب خـدا به ایمان او و شـهادت داده و پیامبرش او را به بهشت رضوان بشارت داده است . کسـی که تمام فضایل در او جمع شـده ، و احدی از گذشـتگان و اهل این زمان در سـابقه و علم و فضـلش شك نکرده است ....»خزیمه بن ثابت نیز پس از بیعت با امام علی (ع) می گفت « ما کسـی را برگزیـدیم که رسول خـدا (ص) او را برای مـا برگزیـد»امـام علی (ع) به کوفه آمـد و آن شـهر را محل اقامت خود ، به عنوان پایتخت ، انتخاب نمـود ، تـا آن که بتوانـد تشیع را در عراق گسـترش داده و خـود را نیز به اهـل عراق معرفی نمایـد . از طرفی کـوفه منطقه ای سـوق الجیشـی بود ، و چون کل عراق نیز به شام نزدیک بود ، آن حضـرت خواست تا علاوه بر عراق ، شام را نیز تحت نظر قرار دهد. بعد از ورود امـام علی (ع) به عراق، مردم بـا ملاحظه امـام علی (ع) به عنوان قهرمـان سیاست ، در مقابـل استیلای شامیان از او حمایت کردنـد و مدت ها از حامیان مذهبی امام علی (ع) بودند . پس از جنگ جمل ، اصـطلاح شـیعه علی (ع) شامل همه کسانی می شـد که از علی (ع) در مقابـل عایشه حمایت می کردنـد . علاوه بر آن به اشـخاص و گروه های غیرمـذهبی که به دلایل سیاسـی از علی (ع) حمایت می کردنـد ، لفظ شـیعه اطلاق می گردیـد . نصـر بن مزاحم می گوید : امام علی (ع) هنگام برشـمردن جنایات طلحه و

زبیر فرمود : همانا پیروان طلحه و زبیر در بصره شیعیان و عاملان مرا به قتل رساندند. در این مفهوم وسیع بود که کلمه شیعه در سند حکمیت در صفین به کار رفت . ده سال بعد ، زمانی که شیعیان شروع به تثبیت موقعیت اسمی خود کردند ، کوشش هایی برای جدایی حامیان علی (ع) صورت گرفت و بین حامیان مذهبی و غیرمذهبی وی تمایزی حاصل شد. امام علی در طول چهار سال و نه ماه حکومت خویش ، اگر چه نتوانست جامعه اسلامی را به صورت اول خویش بازگرداند ، اما به موفقیت های مهمی دست یافت که عبارتند از : ۱- معرفی کردن شخصیت واقعی رسول خدا (ص) برای مردم ۲- جلوگیری از بدعت ها و تحریف های دینی در حد امکان ۳- تبیین احکام فراموش شده اسلام ۴- تصحیح و اصلاح احکامی که به اشتباه برای مردم تبیین شده بود ۵- تبیین مقدار زیادی از معارف دینی ۶- تربیت شاگردان جلیل القدر ؛ مانند اویس قرنی ، کمیل بن زیاد ، میثم تمار، رشید هجری ، و ...در عصر حکومت امام علی (ع) اگرچه فشارها و حصرهای سیاسی از شیعه برطرف شد، ولی در عوض مبتلا به جنگ های داخلی متعدد شدند و در این جنگ ها نیز با گفتار و عمل ، دست از دفاع از امیرالمومنین (ع) بر نداشتند. شیعیان با وجود شکست در جنگ ها برای دفاع از امیرالمومنین و مقابله با مخالفین آن حضرت ، دست از دفاع عقیدتی از آن حضرت (ع) برنداشتند از جمله جنگ جمل و جنگ صفین .شیعه واقعی کیستممکن است عده زیادی در مسئله ای ادعایی داشته باشند ، ولی اهل عمل نبوده ، و بر اعتقادات خود ثابت قدم نباشند .ادعا می کنند که ما متدین به فلان دین هستیم ولی به اصول و موازین آن پایبند نیستند . ادعا می کنند که اهل فلان مذهبیم ، ولی نه تنها از اصول آن مذهب خبر ندارند ، بلکه اصول آن را زیر پا می گذارند آنان را نمی توان حقیقاً از افراد دین یا مذهب خاص به حساب آورد ، اگرچه در ظاهر خود را جزء آن می دانند ، و در حقیقت سیاهی لشگری برای آن دین و مذهبند . مخالفان آن دین و مذهب نیز برای این دسته و گروه حساب خاص و مهمی باز نمی کنند ، و ازآنان خوف و هراسی ندارند و اصلاً آنان را جزء آن دین یا مذهب به حساب نمی آورند ، بلکه افراد حقیقی آن دین و یا مذهب را کسانی می دانند که بر اصول خود پایبند بوده ، و حاضرند در این راه جان و مال خود نیز بگذرند. در رابطه با مذهب تشیع و شیعیان نیز همین را می گوییم ، به این معنا که اگرچه خیلی ها ممکن است ادعا کنند ما شیعیان علی (ع) و اهل بیت پیامبریم ، ولی این ادعا تنها زبان و لفظ تجاوز نکرده و به قلب آنها ننشسته است ، به مبانی و اصول تشیع پا برجا و پایبند نیستند. نمی توان تشیع و شیعه عقیدتی را به حساب آنها تمام کرد . شیعه حقیقی و عقیدتی کسی است که نه تنها امام کُش نیست بلکه جانش را فدای امام خود می کند ، همانگونه که در روز عاشورا تعداد زیادی از آنان که از حرکت امام حسین (ع) و قیام او اطلاع پیدا کردند ، نهایت فداکاری را کرده و خود را به امامشان رساندند و جان خود را عاشقانه در راه او در طَبَق اخلاص گذاردند و به شهادت رسیدند.همین سوال و اشکال را می توان از خود سوال کنندگان و اشکال کنندگان پرسید: آیا تمام کسانی که در کشورهای اسلامی ادعای مسلمانی دارند حقیقتاً مسلمانند؟ همه آنان به اصول و مبانی اسلام پایبند هستند ؟ یا این که نه تنها این چنین نیستند ، بلکه در راه محو و نابودی اسلام قدم بر می دارند ، و برای استکبار جهانی خدمت می کنند؟ آیا کسانی که در جوامع و کشورهای اسلامی نیستند که عبد ذلیل و خدمتکار کافران و استعمارگران بر علیه اسلام و مسلمین هستند ؟ شما قطعاً آنان را مسلمان واقعی نمی دانید ، بلکه آنها تنها اسمی از اسلام را بر خود نهاده اند. در مورد شیعیان نیز ممکن است برخی این چنین باشند که با نام گذاری خود به شیعه عقیدتی ، عمل کننده به اعتقادات خود نبوده ، و بر اصول و مبانی پابرجا و پایبند نباشند. استاد شیخ علی آل محسن می گوید « این که برخی می گویند شیعیان قاتلان حسین اند در کلامشان تناقض آشکار است ؛ زیرا شیعه امام حسین (ع) به کسی اطلاق می شود که از یاران و متابعان و دوستداران او باشد ، چگونه ممکن است بین این معنا و جنگ و کشتن جمع شود ؟ آیا شیعه امام کش می شود ؟ بر فرض تسلیم که قاتلان امام حسین (ع) از شیعیان بودند ، ولی با این عملشان به طور قطع از تشیع خارج می شوند)) . سید محسن امین عاملی در جواب این شبهه می نویسد :« پناه بر خدا، این که شیعیان واقعی قاتلان امام حسین (ع) باشند ، کسانی که او را به شهادت رساندند برخی اهل طمع بودند که به دین کاری نداشتند ، و برخی دیگر انسان هایی پست و شرور بودند ، و بعضی

هم پیروان روسای خود بودند که حب دنیا آنان را به این جنایات بزرگ وادار ساخت . و از شیعیان و محبان حضرت هیچ کس در قتال با او شرکت ننمود. اما شیعیان مخلص و حقیقی او همگی از انصار و یاران او بودند، و تا آخر او را همراهی کرده ، در رکاب آن حضرت به شهادت رسیدند . آنها با تمام کوشش خود و تا آخرین ساعت از حیات خود دست از یاری او برنداشتند ، بسیاری از آنان نیز تمکن یاری و نصرت از حضرت را نداشتند تا در رکاب او جانفشانی کنند . یا این که نمی دانستند که کار به اینجا ختم می شود و امام (ع) را به شهادت می رسانند. و برخی نیز خود را به خطر انداخته و حصاری را که ابن زیاد بر دور کوفه کشیده بود پاره کرده، خود را به آب و آتش زده تا به هر نحو ممکن به حضرت ملحق شوند . اما این که یکی از شیعیان و محبان آن حضرت در قتل او شرکت کرده، باشد این مطلبی است که هرگز در خارج واقع نشده است.......»تشیع در عصر امام مهدی (عج)برخی از شیعیان قم ، (بی خبر از رحلت امام عسکری(ع)) برای پرداخت وجوه خویش به سامرا رفتند . کسانی آنها را به پیش «جعفر» بردند. قمی ها ، نخست در پی امتحان «جعفر» برآمدند . بدین منظور از وی پرسیدند : آیا از مبلغی که آوردیم اطلاع داری ؟ جعفر گفت : تنها خدا از غیب اطلاع دارد . در نتیجه قمی ها از پرداخت پول به وی خودداری نمودند . در آن هنگام شخص آنها را به خانه ای هدایت کرد و در آنجا پس از آن که مبلغ وجوهات به آنها گفته شد. پول را به شخصی که درست گفته بود ، تحویل دادند .جعفر این موضوع را به معتمد گزارش دادند ، به دستور او ، خانه امام و حتی خانه های همسایگان آن حضرت تفتیش مجدد شد.حساسیت شدید دستگاه خلافت و تحریکات جعفر برای کنترل امام دوازدهم (ع) بود و علاوه بر آن در صورت عدم دسترسی به آن حضرت ، دست کم می توانستند اعلام کنند که امام حسن عسکری (ع) فرزند نداشته است. احضار افراد موثق در منزل امام نیز برای این بود تا ادعای خود در این باره رنگ حقیقت داده و شیعیان را دچار حیرت و سردرگمی سازند.بر اساس طرح پیش بینی شده ، مساله ولادت آن حضرت ، از چشم مردم و حتی بیشتر شیعیان به دور ماند. فقط برخی از شیعیان مورد اعتماد و عده ای از وکلای امام حسن عسکری (ع) و کسانی که در خانه امام (ع) مشغول خدمت بودند ، از ولادت حضرت باخبر شدند. شیخ مفید از تعدادی اصحاب و خادمان و یاران نزدیک امام عسکری (ع) روایت کرده است که آنان موفق به دیدار امام زمان (ع) شده اند .محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر ، حکیمه خاتون (دختر امام جواد (ع)) ، ابوعلی بن مطهر، عمرو اهوازی و ابو نصر طریف (خدمتگزار امام) از آن جمله بودند. به این ترتیب امام حسن عسکری (ع) فرزند خود را به برخی نشان داد و ایشان را جانشین خویش معرفی نمود . شیخ کلینی از «ضوء بن عجلی» روایت کرده است که مردی ایرانی از اهالی فارس، به او گفته بود :« به منظور خدمت برای امام عسکری (ع) به سامرا رفتم خود را به عنوان مسئول خرید خانه پذیرفت . روزی حضرت عسکری (ع) فرزند خود را به من نشان داد و فرمود «هذا صاحبکم» وی اظهار می کند که دیگر پس از آن تا رحلت امام ، آن کودک را ندیده است . او می افزاید : «د رزمانی که وی آن حضرت را دید حدود دو سال سن داشته است. » شاید پراهمیت ترین دیدار اصحاب و شیعیان امام عسکری (ع) با حضرت بقیه الله ، زمانی بود که «محمد بن عثمان عمروی» از وکلای خاص امام زمان (ع) ، همراه با چهل نفر دیگر در خدمت امام بودند . آن حضرت فرزند خود را به آنان نشان داد .گسترش تشیع در ایران با تاملی در تاریخ ایران پی می بریم که گرایش ایرانیان به تشیع از چند جهت و طریق بوده است ۱- از آنجا که در فتوحات عصر خلفا برخی از شیعیان امام علی بن ابی طالب (ع) به جهت مصالحی در آنها شرکت می کردند ، لذا بعد از فتح کشورها و شهرها اعتقادات خود از جمله ولایت اهل بیت (ع) را به آنان منتقل می نمودند. ۲- عده ای نیز به جهت همدردی که با شیعیان مظلوم و در راس آنان امامان داشتند تشیع را در اختیار نمودند ؛ زیرا انسان فطرتاً میل به همدردی و گرایش به مظلوم دارد و این خود عامل اساسی برای نفوذ شیعه د رمیان مردم ایران بوده است. دکتر جوزف فرانسوی در تحقیقی تحت عنوان «شیعه و ترقیات معیر العقول» می نویسد «... و از جمله امور طبیعی که موید فرقه شیعه شده و توانسته است تا در قلب دیگر فرقه ها تاثیر بگذارد ، مساله اظهار مظلومیت بزرگان دینتان است.و این مساله از امور طبیعی به شمار می آید ؛ زیرا طبع هر کس به نصرت و یاری مظلوم کشش دارد و دوست دارد ضعیف بر قوی غلبه

یابد و لذا طبیعت بشر به ضعیف متمایل است.... »۳- عده ای دیگر تشیع را از طریق مقابله و معاشرت با شیعیان که به ایران سفر کرده بودند فرا گرفتند ؛ زیرا شیعه به این نتیجه رسیده بود که اگر بخواهد به حیات معنوی خود ادامه دهد باید فرهنگ و مذب خود را گسترش داده و در قلوب مردم نفوذ کند ، و در بین مردم و حکومت ها جا افتاده و موقعیت خود را حفظ و تثبیت نمایند. ۴- گروه بسیاری نیز بعد از آن که دولت شیعی صفوی در ایران تاسیس شد ، رسماً اعلان تشیع کرده و لذا این مذهب به طور رسمی در ایران گسترش چشمگیری پیدا کرد .عوامل نفوذ و گسترش تشیع عوامل چند در نفوذ و گسترش تشیع در سرزمین های مختلف، محبوبیت علویان می باشد. این مساله در میان مردم عراق ، علاوه بر جنبه دوستی اهل بیت ، جنبه سیاسی نیز داشت. اهالی کوفه ، علویان را که پیشینه ای از حکومت حضرت علی (ع) داشتند ، لایق رهبری دیدند . علاقه مردم به اهل بیت ، با توجه به گفته های پیامبر (ص) امری طبیعی به نظر می رسد ، به تعبیر دیگر وقتی مردم می شنیدند، پیامبر (ص) اهل بیت را معرفی کرده است ، به سوی ائمه گرایش پیدا می کردند . محبت علویان در طول تاریخ اسلام ، ذره ای کاهش نیافت . هر زمان که یک علوی در یک نقطه ای قیام کرد ، مرد گرد او جمع می شوند . می دانیم ((صاحب الزنج)) برای نفوذ در میان زنگیان ، خود را علوی معرفی کرد.عبدالله محض می گفت :« همه مردم علاقه داشتند تا از علویان باشند ، ولی هیچ یک از علویان آرزو نکردند که ا زدیگران باشند »صفات شیعه برخی ادعا می کنند که ما شیعه امام علی (ع) و امام جعفر صادق (ع) هستیم ولی در عمل از آن حضرات چندان پیروی نمی کنند و تنها به حرف دل خوش کرده اند مخالفان از ادیان و مذاهب دیگر هنگامی که به اعمال مدعیان تشیع نگاه می کنند به تشیع بدبین شده و از ان اعلان تنفر می نمایند. خیال می کنند که تشیع همین اعمالی است که در اشخاص مدعیان آن تبلور یافته است ، در حالی که این چنین نیست ، شیعه آنگونه که امامهای شیعه فرموده اند ، خصوصیات و صفاتی دارد که برخی از آنان در اصل مسلمان بودن او دخیل بوده و برخی نیز دلالت بر کمال دارد . شیعه واقعی و کامل کسی است که در تمام صفات حسنه ، و بارز و نمونه باشد . در این بخش به ذکر صفات و خصوصیاتی که در کلمات اهل بیت (ع) برای شیعیانشان آمده می پردازیم. امام صادق (ع) فرمودند : «شیعیان ما اهل ورع و کوشش و اهل وفا و امانتداری و اهل زهد و عبادتند. شبانه روز پنجاه و یک رکعت نماز می خوانند (یعنی غیر از نمازهای واجب، نوافل را نیز انجام می دهند) . آنها شب را به عبادت پرداخته و روزها را روزه دارند. زکات اموال خود را می پردازند و حج را به جا آورده و از هر کار حرامی پرهیز می کنند» . و نیز فرمود :« شیعیان ما کسانی هستند که پیشتاز در کارهای خوب بوده و از کارهای قبیح خودداری می نمایند ، کارهای زیبا را آشکار کرده و نسبت به امر جلیل سرعت می نمایند ، و این به جهت رغبت به رحمت جلیل است ، این چنین شخصی که از ما است ، به سوی ما منسوب بوده و با ما است و هر کجا که ما هستیم » .امام باقر (ع) فرمود : «شیعیان ما فقط کسانی هستند که خدا ترس بوده و او را اطاعت کنند . آنان معروف به تواضع و خشوع و کثرث یاد خدایند»امام صادق (ع) فرمود » همانا شیعه علی کسی است که شکم و فرج او عفیف بوده و در جهاد ثابت قدم باشد تنها برای خالقش کار کند و امید ثواب او را داشته و از عقاب او خائف باشد . هر گاه چنین اشخاصی را دیدی آنها شیعه جعفرند» .امام علی (ع) فرمود «شیعیان ما کسانی هستند که در راه ولایت ما از خود بذل و بخشش نشان می دهند ، و در راه مودت ما همدیگر را دوست دارند. به جهت زنده نگه داشتن امر به زیارت یکدیگر می روند در حال غضب به کسی ظلم نمی کنند و در صورت رضا اسراف نمی نمایند . برای همسایگان خود مایه برکتند ، و با کسانی که معاشرت می کنند پیام آوران صلح و صفا و صمیمیتند.))امام صادق (ع) فرمود : ((اگر شیعیان ما استقامت می کردند ملائکه با آنها مصافحه می کردند و ابرها بر سرشان سایه می افکند، و در روز تحت اشراق انوار الهی بوده و از بالای سرشان و از زیر پاهایشان متنعّم به نعمت های خداوند بودند، و از خداوند هر چیزی را که سوال و خواهش می کردند به آنها عطا می نمود.زید شحّام می گوید :امام صادق (ع) به من فرمود : « به هر کس از شما که مطیع من است و از من دستور می گیرد ، سلام برسان . من شما را به تقوای خداوند عزوجل و ورع در دینتان و کوشش برای خدا و صدق گفتار و ادای امانت و سجده طولانی و معاشرت خوب با همسایگان دعوت می نمایم . محمد (ص) برای

این امور به سوی مردم فرستاده شـد . کسانی که شـما را امین خود دانسـته و چیزی را نزد شـما به امانت گـذارده اند، حق امانت را رعایت کنیـد چه خوب باشـد و چه بد ؛ زیرا رسول خدا (ص) همیشه امر می نمود به ادای نخ و پارچه خیاطی شده . از عشیره خود صله رحم نمایید ، و در تشییع جنازه آنها حاضـر شوید . مریض های آنها را عیادت کنید و حقوق آنان را بپردازید . هر یک از شما که در این خود ورع داشته و راسـتگو بوده و دارای امانت نماید و با مردم خوشـرفتار باشد ، گفته می شود این شیعه جعفری است ، این امر خشنود ساخته و گفته می شود این ادب جعفری است به خدا سوگند هر آینه حدیث گفت مرا پدرم همانا شخصی از شیعیان علی در میـان قبیله خود زینت آنـان است، از همه بهتر امـانت دار بوده و به جا آورنـده حقوق و راسـتگوترین مردم در گفتار است . وصـیت های مردم و امانت های آنان نزد اوست . در بین عشـیره از او سوال می شود و می گویند : چه کسی مثل فلانی است ؟ او از همه بهتر امانتدار بوده و از همه راسـتگو تر در گفتار است)).این ها شیعه واقعی نیستند؟!امام صادق (ع) فرمود :« از شیعیان ما نیست کسـی که به زبـان خود چیزی بگویـد ولی در اعمال و آثار به ما مخالفت کنـد » و نیز فرمود : « ای شـیعیان آل محمـد ! از ما نیسـت کسـی که هنگام غضب خود را حفظ نکند ، و با کسی همنشین می شود خوش زبان نبوده و با او مدارا ننماید و با کسی که تقاضای صلـح کرده مصالحه نکنـد»وظیفه شـیعه در معاشـرت با مردم امام صادق (ع) فرمود :« ای جماعت شـیعه ! شـما به ما منسوب هستید، زینت ما باشید ، کاری نکنید که مردم با رفتار شما به ما بدبین شوند» . و نیز فرمود : « خدا رحمت کند بنده ای را که ما را نزد مردم محبوب گرداند و باعث دشـمنی مردم با ما نشود . به خدا سوگند اگر مردم محاسن کلمات ما را ببینند از هر چه عزیزتر خواهند شـد و هرگز کسـی نمی تواند به آنها دسترسـی پیدا کند ». و نیز فرمود : « ای عبدالاعلی .....سـلام و رحمت خدا را بر شیعیان ما برسان و به آنهـا از قول من بگو : خـدا رحمت کنـد بنـده ای را که محبت مردم را به سوی خود و مـا بکشانـد و به این که معروف را بر آنها ظاهر کرده و منکر را از آنان دور نمایند)). امام هادی (ع) فرمود: «تقوا پیشه کنید و زینت ما باشید نه مایه بی آبرویی ، هر دوستی و مودت را به سوی ما بکشید و از ما هر قبیحی را دفع نمایید)).مفهوم تشیع جوهری در «صحاح اللغه» می گوید : تشیع عبارت است از مشایعت یعنی پیروی نمودن ، یاری کردن ، ولایت کسی را داشتن» .تشیع در اصطلاح از نگرشی برخاسته است که امامت را منصبی الهی دانسـته و معتقـد است که انتخاب امام به وسـیله نص و از جانب خداونـد صورت می گیرد . در این راسـتا پیامبر گرامی اسـلام (ص) به پیروی از این سـنت الهی که در میان انبیای گذشته نیز وجود داشته ، به امر خداوند ، امامان و اوصیای بعد از خود را معرفی کرده است . این بزرگواران که اول آنها علی بن ابی طالب (ع) و آخر آنها حضرت مهدی (ع) است هم در زمینه مرجعیت دینی و هم در بحث ولایت و حاکمیت و رهبری جامعه، امام و مقتدای مردم بعد از رسول خدایند. مرحوم شیخ محمد جواد مغنیه می گوید : «تشیع عبارت است از ایمان به وجود نص از جانب پیامبر (ص) بر امامت حضـرت علی (ع) و خلافت او ، بـدون اینکه در حق او و فرزنـدانش غلو شـده باشـد» .خداونـد متعال می فرمایـد :« خداوند به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند وعده داده اسـت که آنهـا را قطعاً خلیفه در زمین خواهـد کرد. همـانگونه که پیشـینیان را خلافـت بر روی زمین بخشـید ، و دین پسـندیده برپا خواهد کرد ، و خوف آنها را به امنیت مبدل می کند ، آن چنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را برای من شریک نخواهند ساخت ، و کسانی که بعـد از آن کافر شونـد فاسـقند» . در این آیه خداوند می فرماید : وعده ما این است که دین پسـندیده را بر پا خواهیم کرد. این دین پسـندیده کـدام دین است؟ همـان دینی است که در آیه «اکمال» به آن اشاره کرده است . در آنجا فرمود: امروز برای شما راضـی شدم به اسـلام که دین شما باشد . یعنی روزی که حضرت علی بن ابی طالب (ع) به امامت و خلافت رسید . پس معنای آیه این است که دین بـا ولایـت ، مرضـی و مورد پسـند خداونـد است نه دین بی ولایت حضـرت علی (ع) ، و تشیع یعنی اعتقاد به امامت و ولایت امیرالمومنین (ع) بعـد از رسول خـدا (ص) و ولایت یازده امام معصوم از ذریّه او ، و همین دین یعنی دین با ولایت ، اسـلام همراه با امامت اهل بیت، مورد وعـده الهی است که در عصـر ظهور پیاده خواهد شد، زیرا که مورد پسـند و رضایت خداوند است. شیعه جعفری در این عصر شیعه دوازده امامی به شیعه جعفری معروف شده است. و این بدان جهت است که مذهب شیعه در

فروع همان مذهب امام جعفر صادق (ع) می باشد به اعتبار این که بیشتر تعلیمات تشیع از آن حضرت اخذ شده است ، گرچه اعتبار روایات حضرت صادق (ع) در فروع فقه از دیگر امامان بیشتر است لذا مذهب شیعه را مذهب جعفری نامیده اند.سرّ این مطلب آن است که عصر حضرت صادق (ع) در آخر حکومت اموی بود . هنگامی که آن حکومت رو به ضعف گرویده و در اوائل عصر دولت عباسی قرار داشت . آنان در ابتدای حکومتشان تعصب شدید به خرج ندادند ؛ زیرا دولتشان هاشمی بود ، لذا اهل بیت در آن ایام از آزادی نسبی برخوردار بودند و بدین جهت توانستند در نشر دین و مذهب کوشش فراوانی داشته باشند . ولی در عصر منصور و هارون الرشید و امثال آن دو از پادشاهان ظالم ، راویان از اهل بیت (ع) تقلیل یافت و این به جهت فشارهای سیاسی و خوف شدیدی بود که بر اصحاب امامان وارد می شد.

مدیریت و نظام اداری از دیدگاه امام علی (ع)

مدیریت و نظام اداری از دیدگاه امام علی (علیه السلام)

تلخیص : سید عسگری طباطبایی- محمد رضا شهری

نویسنده : دکتر محسن باقر الموسوی- ترجمه : دکتر سید حسین سیدی (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد) - چاپ : مؤسسه چاپ و انتشارات آستانقدس رضوی (به نشر)- اندیشه مدیریتی امام علی (ع) و اندیشه مدیریتی کلاسیک و معاصر ارزیابی و مقایسه چاپ سوم سال ۱۳۸۴ – تعداد ۴۰۰۰ نسخهچاپ : مؤسسه چاپ و انتشارات آستانقدس رضوی (به نشر)فصل اول : مفهوم و ویژگیهای مدیریتفصل دوم : ویژگیها و وظایف مدیرفصل سوم : سازمانهای اداری در روزگار امام علی (ع)فصل چهارم : اندیشه مدیریتی امام علی (ع) و اندیشه مدیریتی کلاسیک و معاصر ارزیابی و مقایسهخرداد ماه ۸۸ فصل اولمدیریت : معنا و ویژگیهای آنبطور خلاصه مدیریت بنابر اصل تحلیل انگلیسی واژگان Administer که شامل دو جزء لاتینی یعنی administer می باشد . معنای خدمت کردن را می رساند بنابراین مدیریت با استناد بر این نتیجه گیری یعنی خدمتی که شخص برای شخصی دیگر ارائه می کند . این معنا کاملا منطبق است با حدیثی که از پیامبر روایت شده است که فرموده اند : سید القیوم خادمهم (رئیس یک گروه : خدمتگزار آنهاست).مفهوم مدیریت نزد مسلمانانواژه مدیریت پیشینه چندانی ندارد این واژه به معنای متعارف در کتابهای فرهنگ اسلامی مربوط به مسائل مدیریت ، علیرغم بحثها و پژوهشهای زیادی که در این زمینه نوشته شده نیامده است . واژه ای که مسلمانان و عربها برای مدیریت به کار برده اند واژه تدبیر است . این واژه به معنای مدیریت در مهمترین منابع اندیشه مدیریتی و سیاسی مسلمانان مانند الاحکام السلطانیه ماوری آمده است.کتابهایی نیز وجود دارند که این واژه را به کار برده و تنها بموضوع های مدیریتی پرداخته اند نظیر تدابیر المنازل او السیاسات الاهلیه از ابن سینا این کتاب در بردارنده قوانین مدیریتی از مدیریت خانواده تا مدیریت مملکت می باشد.فارابی نیز واژه تدبیر در معنی مدیریت را به کار برده است . وی می گوید : پادشاهان عصر جاهلی علیرغم قدمت آنها هر یک به اداره شهری می پرداختند که بر آن حاکم بودند تا به میل و خواسته خود برسند.این لفظ در قرآن و احادیث پیامبر و سخنان امام علی (ع) آمده است که تنها به سخنان امام علی بسنده خواهیم کرد.مبحث نخستمفهوم مدیریت در سخنان علی علیه السلامعلیرغم این که اندیشه ها آموزه ها و شیوه های مدیریتی در سخنان حضرت علی (ع) وجود دارد این واژه با همین ساختار در سخنان ایشان نیامده است و نیز در قرآن کریم این لفظ ((دائره)) به همین معنا به کار رفته است ((علیهم دائرهٔ السوء)) ((یتربصن بکم الدوائر)) یعنی بدی آنها را همچون دایره ای در بر گرفت که راهی برای بیرون شدن از آن برای آنها وجود ندارد. لفظ (دائره) به معنای پیشین در نامه حضرت به مردم سرزمینهایی آمده است که حضرتش در آن جا به بیان ماجرای خود و اهل صفین می پردازد که هر کس لجاجت ورزد و به این کار ادامه دهد در حقیقت واژگون شده ای است که خداوند بر قلبش زنگار زده و گردش بد روزگار علیه آنان می باشد . واژه (دائره) بمعنای جدید در واژگان زیر آمده اسک که عبارتند از:۱-تدبیر

۲-فرماندهی ۳- قدرت ۴-سیادت ۵-سیاست ۶- راعی (رهبر).که در مورد تدبیر از فرمایشات حضرت علی می توان گفت : حسن التدبیر ینمی قلیل المال و سوء التدبیر یخفی کثیره نیک تدبیری ثروت اندک را افزون می کند و سوء تدبیر ثروت فراوان را از بین می برد. و در مورد فرماندهی می فرماید : الانصاف من النفس کالعدل فی الامره : رعایت انصاف نسبت به خود همچون عدالت ورزی در حکومت است و نیز درباره قدرت حضرت علی (ع) می فرماید : افضل الحلم کظم الغیظ و منک النفس مع القدرهٔ : بهترین شکیبایی فرو خوردن خشم و مالک نفس بودن در عین قدرت می باشد.قدرت از مرفوع که باشد چه قدرت اقتصادی و چه سیاسی با علتی برای تکبر و تفاخر بزرگ نمایی نزد مردم نمی باشد بلکه رفتار او باید متواضعانه بوده از حق خود در برابر ضعیف تر کوتاه آید . مطلب چهارم سروری و سرور است. از کاربردهای سیادت (سروری) در سخن علی علیه السلام نشان دادن مفهوم ریاست و مدیریت است . سرور یا سید همان مدیر بایسته ای است که به شیوه منطقی بر زیر دستان حکم فرمایی می کند مدیری که بر آنها تحمیل نشده است و به اجبار بر آنها فرمان نمی راند و نیز از سخنان حضرت در این زمینه توجه کنیم که فرمودند :السید من تحمل الهوونهٔ و جاء بالمعونهٔ : آقا و سرور کسی است که زحمت دیگران را بدوش می کشد و یاری می رساند.السید لا یصانع و لا یخادع و لا تعره المطالع : آقا و سرور کسی است که مکر و حیله نمی کند و حرص و طمع وی را نمی فریبد .مطلب پنجم : سیاستسیاست به معنای فن رهبری مردم مفهومی است که بر آن اتفاق نظر است و لفظ آن بر گرفته از (ساس یسوس) است و گفته می شود (سائس الخیل) ینی کسی که به پرورش اسب مشغول است و اسبان را به میل خود رام و مطیع می نماید . که از سخنان ایشان در معنای سیاست می توان گفت:رأس السیاسهٔ استحمال الرفیق : اصل سیاست ، مدارا ورزیدن است فضیلهٔ الریاسهٔ حسن السیاسهٔ : فضیلت ریاست به نیکی سیاست کردن است ملاک السیاسهٔ العدل : ملاک سیاست عدالت ورزی است .اصول و مبانی این فندر سخنان حضرت علی علیه السلام عناصر این فن را چنین می یابیم : مدارا ، تحمل ، فضیلت ، عدالت ، کنترل نفس همه این امور فضایل نفسانی و ارزشهای اخلاقی هستند که تربیت نیکو و توجه معنوی موجب آنها می شود ؛ اصل سیاست مدارا است نه به کار بستن قدرت.مطلب ششم : رهبری راعی استراعی از رعایت است و به معنای حفظ و سیاست می باشد . خداوند می فرماید : فما رعوها حق رعایتهما : آن را سزاوار حقش رعایت نکردند و هر که مراقب خود و دیگری باشد به اوراعی اطلاق می شود . حضرت علی علیه السلام این واژه را در سخنانش زیاد به کار گرفته است:فاستجیبوا الداعی واتبعوا الراعی : دعوت کننده را اجابت و از رهبر اطاعت نمایید . من حق الراعی ان یختار لرعیته ما یختار لنفسه : از حقوق رهبر آن است که آنچه را که برای خود می پسندد برای مردم خود نیز بپسندد . راعی و عدالت دو چهره از یک امر واحد هستند و آن چنان با عدالت آمیخته است که تمایز بین آنها مشکل است . عادل همان راعی است و بدون عدالت نمی توان حقوق دیگران را رعایت کند . همه واژگانی که ذکر کردیم به صفاتی اشاره دارند که در آنها اشاره ای به سازمانهای اداری یا اجتماعی نشده است و این تأکیدی بر این مطلب است که حضرت علی علیه السلام بر جنبه اخلاقی و ارزشی در سازمانهای اداری اصرار می ورزد.مبحث دوماندیشه مدیریتی امام علی علیه السلام به استواری و ارتباط و استناد به قواعد محکم و منطقی از دیگر اندیشه ها متمایز است ، به تعبیری مدیریت امری جمعی و زنده بوده که در متن جامعه وجود دارد و برای رسیدن به اهداف بزرگی در زندگی تلاش می کند.ویژگیهای مدیریت از دیدگاه امام علی علیه السلام۱- ویژگی انسانی۲- ویژگی نظم بخشی و سازماندهی۳- ویژگی جمعی بودن۴- هدفمندیمطلب اول : ویژگی انسانیاندیشه امام علی علیه السلام به تناسب سازگاری و هماهنگی ممتاز است چون دیدگاه ایشان به زندگی دیدگاهی فراگیر نسبت به همه ابعاد ارکان و اجزای آن است.به عنوان مثال اقتصاد با سیاست در ارتباط است و هر دو بر مدیریت تکیه دارند . اگر منظومه فکری امام را پی گیریم در می یابیم که از نگرش ثابت وی از آدمی طبیعت او روشهای رشد و تکامل او مشکلات و کیفیت مقابله با آن برگرفته است قبل از پرداختن به دیدگاه مدیریتی ایشان ناگزیر باید به بیان دیدگاه ایشان درباره انسان بپردازیم . مدیر خوب کسی است که با طبیعت انسانهایی که با آنها سرو کار دارد آشناست و به خوبی می داند که چیزی آنها را به حرکت وا می دارد و چه

چیزهایی اراده شان را سست می کند پس نظریه کامل مدیریتی آن است که ابتدا از آدمی ، ماهیت او عوامل وجودی ، و چگونگی تعامل وی با زندگی ، مشکلات وی ، چگونگی پیشرفت وی و راه هدایت او به جهت درست می پردازد . انسان کیست و چگونه آفریده شده است ؟ پس انسان مشتی از خاک زمینی است و شوره زار و نفخه ای از روح خداوند است و به نفخه ای که آدمی از آن آفریده شده قدرت اندیشیدن و حرکت و تشخیص داده است او بر زندگی خود و همنوعانش می اندیشد و از الهام آن اندیشه ای که به آن دست یافت به فعالیت می پردازد و به تشخیص حق از باطل مبادرت می ورزد. و نیز حضرت ضمن اشاره به اولیای الهی می فرماید : باید ضمایر در دنیا به سر می بردند که روح آن به جهان برین وابسته است.انسان آمیزه ای است از خرد و هویاز این نفحه نوری ناشی می شود که انسان به واسطه آن راه زندگی را می یابد این نور همان عقل است . حضرت می فرماید : آدمی به عقلش می باشد و عقل مایه فضیلت آدمی است . نهایت کمال آدمی هنگامی است که عقلش کامل گردد چنان که حضرت می فرماید . کمال آدمی به عقل است و برترین ثروت عقل است و هیچ ثروتی چون عقل نیست امام علی (ع) برای ما نمونه ای مجسم از اهمیت عقل در هدایت آدمی ارائه می دهد و به معاویه می فرماید ای معاویه اگر به عقلت بنگری مرا سالم ترین مردم خواهی یافت . آن گاه که عقل نباشد هوای نفس جای آن را می گیرد که به قول حضرت (ع) آفت عقل ، هوای نفس است و با هوای نفس عقل وجود نخواهد داشت . و درباره معاویه می فرماید : هوای نفس است و با هوای نفس عقلی وجود نخواهد داشت . هوای نفس هم او و هم دیگری را بدبخت می کند . بدبخت کسی است که فریب هوای نفس و غرورش را بخورد . و بیشتر فتنه های تاریخ ، منشأ آن پیروی حاکمان از هوای نفسشان بوده است و می فرماید : آغاز وقوع فتنه ها ، هوای نفسانی است که از آن پیروی می شود و احکامی است که بدعت گذارده می شود . راه حل چیست ؟ راه حل آن است که عقل بر آن بندها بشورد و با قدرت در برابر هوای نفس همچون جنگنده ای قومی بایستد. امام می فرمایند : آن گاه که کار داوری به نهایت از آن جاست که تباهکاران زیان بونه ، بر این سفه خود گواهی دهد هر گاه که از بند هوا و دلبستگیهای دنیا بیرون رود . این جاست که عقل شمشیر آگاهی را علیه هوای نفس بیرون می کشد و با او به نبردی بی امان وارد می شود . آن حضرت می فرماید : عقل شمشیری بی نهایت سپس عیبهای اخلاقی را با عقلت بپوشان و با عقلت به جنگ با هوای نفست برخیز و هوای نفس همیشه در حالت عکس یکدیگر هستند.در احادیث حضرت چنین آمده است:پیروی از هوای نفس عقل را فاسد می سازد.هوای نفس ، دشمن عقل است.هوای نفس ، ضد عقل است.منشأ فضیلتها و رذیلتهاامام علی (ع) عقل را منشأ همه فضیلتها می داند عقل مایه فضیلت انسان است ، عقل سرچشمه خیر و نیکی است ، دانش چراغ عقل و سرچشمه فضیلتها ست.و فضیلتها نزد عاقل شامل اندیشه ، ادب ، علم ، تواضع ، شکیبایی ، بخشش ، عدالت ، حکمت ، پند پذیری و جوانمردی همگی فضیلتهایی است که آنها را نزد عاقل می یابیم. اما جاهل که از هوای نفسش پیروی می کند نزد او می یابیم؟ ۱- علت هر بدبختی ۲- عامل هر فتنه ۳- علت پریشانی در زندگی ۴- علت هلاکت ۵- علت لغزشها ۶- علت فساد نفس ۷- علت اخلاص نداشتن ۸- علت گمراهی ۹- علت کوری ، کری و خواری ۱۰- علت ظلم و ستم.دنیا و آخرتامام درباره آنهایی که آن را به میدان خیر تبدیل کرده اند می فرماید : دنیا مردانی دارد که دارای گنج هایی پنهان می باشند که نزد شما ناچیزند دین به واسطه آنها آشکار می شود همان گونه که یکی از شما نزدیک خود را بر می دارد و همچون ملخ هایی پناه می آورند و ستمکاران عالم را نابود می سازند . پس خیر دنیا به موضع گیری در برابر آن بستگی دارد . یعنی هر کس آن را بفهمد در آن به سلامت زندگی می کند و هر کس از آن توشه برگیرد وی را ثروتمند می کند در عین حال مدرسه ای است برای کسی که در پی پند و عبرت از حوادث آن است . اما کسی که در پی شر آن باشد باز هم در دستان او رام و مطیع است امام می فرماید : دنیا چشم اندازی زیبا دارد و باطنش شایسته گریز به فریب آراسته با زیبایی اش فریبنده ، منزلگاهی است که صاحبش را خوار می کند حلالش به حرام و خیرش به شرش و شیرینی اش با تلخش به هم آمیخته است.بر آدمی است که شیدای آن نگردد و تمام هم و غم خود را دنیا قرار ندهد و به منزله هدفی در زندگی به آن روی نیاورد چون سریع

متحول می شود بسیار دگرگون ، مکرش زیاد و همبستگی است . لذا سفارش حضرت چنین است از کم دنیا جوگیر که ترا کفایت می کند که آدمی برای چیزی دنیا برای چیز دیگر آفریده شده است. حضرت می فرماید : اما بعد ، خداوند سبحان دنیا را برای بعد از خودش (آخرت) آفریده و اهلش در آن می آزماید تا بداند که کدامین آنها بهتر است ، و ما برای دنیا آفریده نشدیم . در این متن حضرت هدف از آفرینش دنیا و انسان را بیان می کند و می فرماید: دنیا برای شما به منزله محل دائمی آفریده نشده بلکه محل گذر است برای شما تا از اعمال نیک و شایسته را برای آخرت توشه بردارید در آن شتاب حرکت کنید و امور گذرای آن شما را نفریبد. تقوا در بیان شرح ، تقوا عبارت است از حفظ نفس از آنچه موجب گناه می شود و با ترک محرمات و با ترک برخی امور مباح کامل می گردد.انتقال از دنیا دوستی به آخرت گرایی را تقوا گویند مالک تقوا ترک دنیاست . اما تقوا نزد امام علی (ع) به چه معناست؟ می فرماید تقوا یعنی پرهیز کردن اگر مومنی به تقوا دست یازد به آنچه خواهد می رسد امام نتایج تقوا را به شرح زیر برمی شمارد.تقوا پاک ترین زراعت است.تقوا اصل همه نیکیها ستتقوا اصل اخلاق استتقوا کلیه رستگاری است تقوا ظاهرش شرافت و ارجمندی در دنیا و باطنش شرافت و ارجمندی در آخرتنشانه های پارساپانپارسایان سه نشانه دارند : اخلاص در عمل ، آرزوی کوتاه و قبل از اقدام در کاری راهنمایی جستن۱- اخلاص در عمل یعنی صداقت ورزیدن در کار۲- کوتاهی آرزو یعنی کار را به واقعیت و برنامه زمانه مرحله بندی شده ارجاع دادن۳- راهنمایی جستن قبل از اقدام به عمل که همان آرامش و وقاری باشدمطلب دوم: ویژگی نظم بخشی و سازماندهیدر این مورد می توان به وصیت حضرت در بابت تعلم بعد از وصیت به تقوا اشاره کرد که .... و ارزشمند جایگاه نخست را به خود اختصاص دهد. فرمودند شما و همه فرزندان و خویشانم را و هر کسی که این نامه به او می رسد به تقوای الهی و نظام در کارهایتان سفارش می کنم.چگونگی پیدایش نظمحضرت می فرماید : عقل آدمی ، نظم و نظام اوستپس بنابراین عقل ما نخستین منبع نظم است و بدون آن هیچ امتی نمی تواند زندگی منظم باشد پس عقل منشأ اندیشه ، مرکز برنامه ریزی و سرچشمه برنامه ماست اندیشه طرح و برنامه ریزی همان الفبای نظم هستند.عدالت : دالت مشابه عصایی (چوبی) برای کسی است که قصد دارد تعادل جسمش را بر بالای ریسمانی بلند در بازیهای پسرک حفظ نماید . روح تعاون : روح تعاون در میان افراد، مثل نیکی کردن به دیگران و کمک به برادران دینی بخشش و کرم، صفاتی هستند که ناشی از روح جمعی و ضعیف شدن روح فردی است که سازمانهای اداری را تمدید می کند.در احادیثی که حامل این معنا هستند تأمل کنیم : نظام جوانمردی نیک پیوندی است و نظام دینی و خدمات است : رعایت انصاف به خود و یاری به برادران دینی و نظام بخشش علاقه به نیکی کردن و یاری برادران است . و نظام جوانمردی تحمل لغزش برادران و احسان پیوسته به همسایگان است . تواضع : ارزش است اجتماعی که بدون آن هیچ اصلی در جامعه برقرار نمی گردد و تکبر عامل نشست و از هم گسیختگی در جامعه است.برای جلوگیری از حالت از هم پاشیدگی باید مطابق کارهای زیر .... برداشت.۱- مدارا با دیگران که حدی بر مخالفت ها قرار می دهد. حضرت (ع) می فرماید : مدارا کردن شدت مخالفت را می کاهد.۲- انصاف که نوعی عدالت است که مساوات انسان با دیگران در آن پدیدار می گردد امام علی (ع) می فرماید : انصاف ، اختلاف را از بین می برد و اتحاد و همبستگی به وجود می آورد.مطلب سوم : ویژگی جمعی بودنضرورت وجود جامعه که حضرت در این باره می گوید : با انسانهای با فضیلت معاشرت کن تا خوشبخت گردی و شرافت یابی . در مورد تشویق و برقراری ارتباط در جامعه می توان به فرمایشات حضرت در زیر رسید.به جماعت پایبند باشید و از تفرقه بپرهیزید به انبوه مردم بپیوندید که دست خدا با جماعت است پایبنده آنچه که ریسمان جماعت به آن گره خورده باشید شما را به این توده عظیم سفارش می کنم.کیفیت شکل گیری جمع (گروه)حضرت در این باره می فرماید : نصیحت کردن و خیرخواهی در قوی که فاصحی نبود و نصیحت را دوست ندارند خیری نیست و همچنین می فرماید : بهترین برادران ، ناصح ترین آنها و بدترین آنها خائن ترین آنها هستند.تصمیم بندی جوامع:حضرت جوامع بشری را به دو قسم تقسیم می کند جامعه نیکان و جامعه بدان جامعه نیکان گروهی هستند که دارای ۱- فرمانبرداری ۲- با صدای بلند سلام کردن .

دوستت نیکان ، نرمی در گفتار و آشکار کردن سلام است ۳- صداقت و امانت . صداقت و امانت پیشه کن که این دو اخلاق نیکان است و در آخر ۴- خودگذشتگی که رابطه مجسم روح جمعی است ایثار خوی نیکان و اخلاق اخیار است. جامعه بدان آن گروهی هستند که : ۱- کینه توزی از سرشت و طبع بدان است ۲- عادت بدان آزار رساندن به همراهان و همسفران است و حضرت می فرماید بزرگترین دروغ پاک جلوه دادن بدان است . و نیز می فرماید : (انتخاب نیکو ، نزدیکی با نیکان و دوری گزیدن از بدان است).چگونگی انتساب به جامعه صالحیک جامعه صالح شامل : ۱- پیروی کردن از جامعه صالح و شایسته : حضرت می فرماید : با اهل حق باش و همچون آنان عمل کن.۲- مشارکت ورزیدن در جامعه صالح : امام می فرمایند : با اهل دنیا در دنیایشان مشارکت ورزیدند.مطلب چهارم : هدفمندیالف: آیا خداوند هستی را عبث آفریده است؟پاسخ صریح امام در برابر چنین پرسشهایی چنین است : خداوند امر بیهوده ای نیافریده است تا سرگرم شود.ب: آیا خداوند انسان را بیهوده آفریده است؟حضرت پاسخ می دهد: خداوند سبحان شما را بیهوده نیافریده است و شما را بی هدف راهنما نمی کند.ج: اما هدف از آفرینش انسان چیست؟حضرت می فرماید: رضایت خداوند سبحان نزدیک ترین هدف دست یافتن است. پس رضایت خداوند همان هدف بزرگ می باشد. اما رضایت حق چگونه تحقق می یابد ؟ خداوند پیامبران و رسولان و کتابهای آسمانی را فرو فرستاد و امر و نهی های خود را در آن بیان نمود . عمل به این امور و سخنان پیامبران همان تحقق رضایت و خشنودی خداوند است . حضرت در این باب می فرماید: اسلام عنایت و هدفی دارد پس به آن هدف برسید و حقوقی را که خداوند بر شما واجب نموده ادا کنید.دنیا وسیله است نه هدفاین پرسش پیچیده است که مکاتب و فلسفه ها و نظریات زیادی از گذشته تا کنون در پی پاسخ آن هستند پاسخ حضرت که خطاب بر آدمی است چنین می باشد تو برای دنیا آفریده نشدی پس در آن زهد بورز و از آن اعراض نما.این سخن به آن معنا نیست که آدمی ترک دنیا کند و امورش را نمد بلکه به این معناست که دنیا هدف نیست ، پس باید در آن زهد ورزد و تعلق و وابستگی شدید به آن نداشته باشد به قدر کفایت از آن بهره گیرد و آنچه که او را کفایت می کند تأمین نیازهای ضروری اوست که سه گونه است:۱- نیازهای ضروری برای بقاء یعنی نیاز به خوراک و مسکن۲- نیازهای ضروری برای بقای نسل یا نیاز به ازدواج و تشکیل خانواده۳- نیازهای اجتماعی مثل احترام ، تقدیر و بزرگداشتحق انسان است که از دنیا به اندازه رفع نیاز بردارد اما نه بیش از آن حضرت می فرماید : دنیا خانه ای برای فناست و برای اهلش جاده و جلالی دارد و شیرین و سرسبز است که برای اهلش زودرس است و امر برای بیننده ...... می شود پس از آن کوچ کنید با بهترین زاد و توشه و از آن جز به قدرت کفاف نخواهید و بیش از زاد و توشه طلب نکنید. به گفته امام علی (ع) سودمند کسی است که دنیا را به آخرت بفروشد. اما برای کافر دنیا بهشت اوست و امور زودگذر وجهه همت او و مرگ مایه بدبختی و پایان کارش جهنم.بهشت از آن چه کسی است؟امام با تکرار این حقیقت می فرماید : بهشت پاداش هر انسان مومن و نیکوکاری است بنابراین ایمان راه رسیدن به بهشت است و نخستین گام در راه ایمان جهاد با نفس است . چون کسی که قلبش را از شر و بدی خالی نسازد نمی تواند آن را از ایمان لبریز کند چون به فرموده آن حضرت (ع) بهشت تنها برای کسی است که با نفس خودش مبارزه کرده است.اما مومن چه کسی است؟به فرموده حضرت (ع) اگر سه چیز در کسی باشد ایمان او کامل است عقل با حلم و علم.الف: عقل چیست؟ به اعتقاد حضرت عقل نیرویی است که آدمی را به خیر و سعادت رهنمون می شود . حضرتش می فرماید عقل آن است که میانه روی پیشه کنی نه اسراف و وعده دهی و خلاف نکنی و هنگام خشم شکیبایی ورزی.حلمهدف دیگری که به خاطر آن انسان می کوشد به شهوات نفس و خشم خود مسلط باشد حلم و شکیبایی است حضرت (ع) در این باره فرموده: حلم و بردباری همچون عشیره است انسان چگونه حلیم و بردبار می شود؟ حضرت راه هایی برای کسب این فضیلت در برابرمان می نهد که از آن جمله عبارتند از : همنشینی با انسانهای حلیم و بردبار ، با انسانهای حلیم و بردبار همنشینی کنی تا حلم تو زیاد گردد . و با حکیمان مصاحبت داشته باش و با حلیمان مجالست.علمسومین هدف در زندگی علم است . به فرموده حضرت علم مایه نجات از حیرت و سرگردانی است . حضرت می فرماید : علم تو را به

فرمان خداونـد هـدایت می کند با دقت در این احادیث به نتایج زیر دست خواهیم یافت.- علم زمانی مفید است که با عمل همراه باشـد ، علم بـدون عمل مثل درخت بی ثمر است.- عبادت بـدون علم ، فایـده ای نـدارد عبادت کننده بدون علم همچون چارپای آسیاب است.- تجربه های انسان در زندگی نوعی علم است تجربه های علمی قابل استفاده اند.- دانشها متنوع هستند و بهترین را بایـد فرا گرفت بهترین را از علم برگزینیـد.وحـدت هـدف میـان عقل ، حلم و علماز معادله بالا می توان به نتایـج پایین رسـید.- عقلی که بـا حلم همراه نباشـد بی خیر و برکت است.- حلم کامل کننـده عقل است.- با عقل و خرد حلم به وجود می آیـد.- علم چراغ عقل است.- علم راهبر به سوی حلم است.حضـرت در این باره می فرمایـد : نخستین چیزی که فراوانی خود را نشان می دهـد حسن تـدبیر و مـدیریت است . و نیز درباره وجود حلم در مـدیر به فرمان حضـرت به مالک در مقوله نحوه انتصاب فرماندهان نظامی اشاره می کنیم که فرموده : حلیم ترین افراد را به فرمانـدهی لشـکر بگمـار علم نیز یکی از ارکـان مـدیریت و رهبری به نظر حضـرت می باشـد.ریاست بـا علـم برتریـن ریاست است.فصـل دوم:ویژگیهـا و وظـایف مـدیربرنامه ریزی plhningسازماندهی organizingهدایت directionکنترل controlسپس می گویـد : صـاحب نظران به کارگیری را به فهرست این وظایف اضافه می کننـد.وظـایف مـدیر از نظر امام علی (ع)۱- مطلب اول : انـدیشه ورزی۲- مطلب دوم: مشـورت۳- مطلب سـوم : برنـامه ریزی۴- مطلب چهارم : کنترلاندیشه ورزی شامل مراحل زیر است:۱- اهمیت اندیشیدن۲- فایده های اندیشیدن۳- روشمند بودن اندیشه۴- تقویت اندیشهحضـرت علی (ع) دربـاره اهمیت اندیشـیدن می فرمایـد : یک ساعت اندیشـیدن از عبادت طولانی بهتر است.فایده های اندیشیدن شامل : ۱- نجات از گمراهی۲- محفوظ ماندن از لغزش۳- رهایی از شک۴- .... امور پنهان۵- صیقل زدن عقل۶- عبرت آموزی۷- حل مشکلات۸- کشف خطاهـا و شـناخت امور۹- کسب اعتبـار در میان مردم۱۰- سـلامت و حسن عاقبتروشـمند بودن اندیشه شامل:۱- منـاقشه آراء و نظریات۲- رأی۳- نظر۴- نتایج که به این روش صـورت می گیرد .۵- مشـورت ------ بحث و بررسـی آراء --------- رأی -------- دیـدگاه ----------- تدبیرتقویت اندیشه شامل مراحل زیر است:۱- علم ۲- عادت کردن به اندیشیدن۳- سکوتبعد از آن موانع تفکر را می آموزیم که شامل:۱- پرخوری۲- شهوتها و تمایلات نفسانیدر رابطه تفکر و مدیریت حضرت می فرماید : تدبیر به رأی و رأی به اندیشه است.در مورد دوم مشورت اولین موضوع اهمیت شوراهـاست که شامـل - مشورت بهترین پشتیبـان است.- مشورت کردن عین هـدایت است.- بهترین مردم کسـی است که از رأی دیگران بی نیـازی نمی جـویه.- هیـچ پشتیبـانی چـون مشـورت نیست.- پشتیبـانی اسـتوارتر از مشورت نیست.- آن که مشورت کنـد گمراه نخواهـد شـد.- خردمنـد از مشورت بی نیازی نمی جویـد.از فواید مشورت می توان به چند مورد اشاره کرد:۱- کسی که با خردمندان مشورت کند از خود عقل ایشان بهره گرفته است.۲- کسی که با انسانها مشورت می کند د ر حقیقت در عقل آنها شریک می شود.۳- سحرخیز باشید که برکت در سحرخیزی است و مشورت کنید که نجات و موفقیت در مشورت کردن است.۴- مشورت رأی درست دیگران را به تو ارائه می نماید.۵- مشورت آرای پنهان را آشـکار می کنـد.۶- مشورت مـایه راحتی تو و رنـج دیگری است.ویژگیهـای جویـای مشورت۱- قبل از تصـمیم گیری مشورت کن و قبل از اقـدام بینـدیش.۲- آن گـاه که اراده کردی مشورت نمـا.۳- بر تو بـاد به مشورت کردن که نـتیجه دوراندیشی است.۴- انـدیشه ورزی طولانی معادل رأی مشاور است.چنـد مورد از شـرایط مشاور۱- آن کسـی که با خردمندان مشورت کند به موقعیت و راه درست می رسد.۲- بهترین کسانی که با آنها می توان مشورت کرد اهل تجربه هستند.۳- بهترین کسـانی که می توان بـا آنهـا مشورت نموده ، خردمنـدان و اهـل تجربه و دوراندیشـی هسـتند.۴- در کارهـایت بـا نادانان مشورت مکن.۵- مشورت با جاهل دلسوز خطرناک است.با چه کسانی نبایـد مشورت کرد.۱- با دشمنت مشورت مکن و رازت را از او پنهان ساز.۲- با شخص دروغگو مشورت مکن.۳- در مشاوره ات بخیل را راه مـده.۴- با حریص مشورت مکن.۵- شخص ترسو را در رأی و نظرت دخالت مـده.۶- تو را از مشورت با زنان بر حـذر می دارم چون سـست رأی هسـتند.مورخان نمونه های

متعددی از مشورتهای حضرت علی (ع) را به شرح زیر نقل کرده اند.۱- بقای ولایت ابوموسی اشعری۲- برکناری قیس بن سعد از ولایت مصر۳- حرکت به سوی شام۴- جنگ با خوارج۵- جنگ با .... بن ارشد۶- انتصاب زیاد بن ابیه به عنوان والی فارستفاوت بین شورا و دموکراسیمهمترین فرق شورا با دموکراسی آن است که اکثریت در نظام شورایی یک قاعده ترجیحی است و زمانی که رأی اکثریت برگرفته می شود دلیلی بر حقانیت آن نیست.مطلب چهارم کنترل است که شامل : نظارت و ارزیابی می باشد.مبحث سوم اطاعت است.مدیریت بر اطاعت مبتنی است و بدون آن نظام اداری ارزش ندارد چون اطاعت برای انجام امور و وظایف و مسئولیتهای سازمان ضروری است . سازمانی که از اطاعت افرادش بهره مند نیست نمی تواند به اوای وظیفه سازمانی خود بپردازد . همچنین سازمانی که از اطاعت مردم بهره مند نیست در تحقق برنامه ها و کارهایش ناتوان است. پس دو وظیفه دوگانه برای اطاعت وجود دارد . اطاعت افراد از سازمان و اطاعت مردم از سازمان.اهمیت اطاعتحضرت به خاطر نقش مهم آن در زندگی به اطاعت تشویق نموده است و مفهوم اطاعت نزد حضرت ، فراگیر تر از مفهوم محدود اداری آن می باشد.انگیزه های اطاعتاز اهمیت اطاعت در هر امر خیری به ویژه در امور اداری از خلال احادیثی که به رابطه اطاعت و عبادت ، اطاعت و موفقیت در زندگی و اطاعت و رضایت خداوند از شخص مطیع اشاره دارد ، پرداختیم.پیروی از حقآن که در مسیر حق است از اعتماد مردم برخوردار است و مردم از کسانی که به آنها اعتماد دارند اطاعت می کنند و از افرادی که به آنها اعتماد ندارند نافرمانی می نمایند.تقویت سازمانفرد بخشی از سازمانی است که در آن کار می کند چه آن سازمان حکومتی باشد یا موسسه اقتصادی ، حزبی سیاسی یا مانند آن . پس یکی از انگیزه های اطاعت در سازمان ، رغبت فرد به تقویت سازمان و بالابردن منزلت اجتماعی و سیاسی آن است.پاداش و تنبیهگروه زیادی از مردم تنها زمانی به اطاعت روی می آورند که بدانند در برابر این کار پاداش می گیرند و یا بر اثر ترک آن مجازات خواهند شد. پس برانگیختن نیتهای دوستی و ترس یکی از ابزار تشویق به پیروی و اطاعت است.پیروی از نظامبسیاری از مردم تنها به خاطر نظام ، از آن پیروی می کنند و بسیاری از کودکی یاد گرفته اند حکومتی در درون مجموعه یا گروهی به بازی مشغولند ، باید به قوانین بازی احترام بگذارند . مثل بازی فوتبال که باید از قوانین آن در انجام بازی پیروی کنید.نتایج اطاعت و پیرویعملی که مبتنی بر اطاعت و پیروی است عمل موفقی است که با سرعت نتیجه می دهد . حضرت در این باره می فرماید:- هر کس پروردگارش را اطاعت کند صاحب قدرت می شود.- هر کس از خداوند اطاعت کند ، موفق می شود.- هر کس از خداوند پیروی نماید کارش ارجمند می شود.- هر کس از خداوند اطاعت کند کارش رفعت می یابد.- اطاعت خداوند کلید هر درستکاری و اصلاح هر فساد است.- آن کس که اطاعت خداوند را کالای خود برگزیند سودها بدون تجارت به سوی او می آیند.دریافتیم که اطاعت خداوند همان اقدام هر عملی است که رضایت خداوند در آن باشد و زمانی همه اعمال بندگان عبارت و اطاعت ، خداوند است که تابع قوانین خداوند باشد . پس انسان سازمان به واسطه اطاعت عزیز و قدرتمند می گردند چون هیچ عزتی جز به اطاعت نیست و همچنین می فرماید . اطاعت کن تا بهره ببری که اشاره به درآمدهای مادی و معنوی است که در اثر اطاعت به آن دست خواهد یافت.فصل سومسازمانهای اداری در زمان امام علی (ع)مدیریتی که در پایتخت کشور اسلامی در روزگار علی (ع) وجود داشت شامل امام ، وزیران (مشاوران) و کاتبان بوده است.دولت اسلامی نیاز به سرپرستی دارد و می توان گفت امام زمام دار امور می باشد که با سازماندهی امور جامعه پرداخته و برای اجرای صحیح احکام اسلامی بر آنها نظارت می نماید . امام بعنوان بالاترین قدرت اداری در حکومت اسلامی که همه قدرتها به او منتهی می شود و سایر عناصر اداری و قدرتها از او سرچشمه می گیرد بهترین و شایسته ترین مقام برای سرپرستی حکومت اسلامی باشد و جامعه را در راه تعادل اجتماعی و اقتصادی انتظام می دهند ابن خلدون کارکرد امام و امامت را در مورد خلافت بر جامعه را چنین تعریف می نماید.خلافت واداشتن جمهور به مقتضای دیدگاه شرعی در مصالح اخروی و دنیوی آنها می باشد. پس خلافت اداره امور مطابق دین است لذا امام منتخب دارای صفات و شرایط زیادی می باشد از بهترین صفات می توان به بیان ویژگیهای مدیریتی رهبر خلیفه

یا امام پرداخته که ضرار بن حمزه در جواب معاویه و در توصیف علی ابن ابی طالب بیان کرده است . وی می فرماید به خدا سوگند او دورنگر قوی و قدرتمند ، قاطع ، عادل ، چشمه علم و دانش ، حکیم ، زاهد در خوردن و پوشیدن و .... اگر بخوانیم را پاسخ می گوید اگر چیزی طلب کنیم عطا می کند، با هیبت بود و بخاطر عظمت وجودی او آغاز به سخن نمی کردم و ایشان لبخند می زدند دیدنداران را محترم می شمرد و به مسکینان رحم می کردند در قحطی و گرسنگی به یتیم و مسکین اطعام می کند عریان را می پوشاند دردمند را یاری می کند . از دنیا و طراوت آن بیم دارد و به شب و تاریکی اشت انس وقتی که شب پرده هایش را می افکند در محراب عبادت همچون مار گزیده ای به خود می پیچد و همچون اندوهگینی می گرید. و می گوید : ای دنیا غیر از من را بفریب آیا مرا طلب کرده ای یا به من علاقمند شدی؟ هیهات، هیهات! زمان تو فرا نرسیده است که من ترا سه طاله کرده ام و بازگشتی برای تو نیست. عمر تو کوتاه است و عیش تو تا چند و خطر تو آسان آه از کسی که توشه و دوری سفر و وحشت راه دارد.مصادیق این توصیفها در زندگی امام علی (ع) به این صورت می باشد که در خصوص دور اندیشی و بلند نظر و ژرف اندیش بودن همین بس که ابن ابی الحدید می گوید که حضرت از همه مردم صاحب نظر تر و خوش تدبیرتر بود او بود که به عمر بن خطاب وقتی عزم جنگ با روم و ایران را داشت سافرش نمود و کسی است که به عثمان به اموری که خیر و صلاح وی در آن بود ، سفارش کرد ای کاش می پذیرفت که آن حوادث ناگوار رخ نمی داد. در مورد قدرت جسمانی و روحانی ، مادی و معنوی آن حضرت نیز ابن ابی الحدید می گوید شجاعت که مردم نام شجاعان پیش از او را فراموش و نام شجاعان بعد از خود را محو نمود و عربها به جنگیدن با او افتخار می کردند مثلا خواهر عمر وبن عبدود به خاطر این که با برادرش جنگید در شعر خود به آن افتخار کرد.آن حضرت در قدرتمندی و نیرو ضرب المثل بودند چنانکه ابن قتیبه می گوید : هرگز با کسی به نبرد نپرداخت مگر او را مغلوب ساخت . او کسی است که در خیبر را کند در حالی که گروهی از مردم اگر می خواستند فقط می توانستند آن را تکان بدهند آن بزرگوار بت هبل که بسیار بزرگ بود را از بالای کعبه به زمین افکند.در سخنانشان بسیار قاطع بودند و هیچ تردیدی به دل راه نمی دادند زیرا به دلیل و گسترده عواقب آن آگاه بودند به عزل معاویه فرمان دادند در صورتی که اکثر رجال آن زمان مخالفت ورزیدند.عادلانه حکم می کردند . در مورد عدالت او آورده اند که مالی از اصفهان به ایشان رسید و از قرص نانی که مانده بود آنرا به هفت قسم همانند دیگر آن مال تقسیم کردند و هر یک را به جزئی دیگر و به طور مساوی بین مردم تقسیم نمودند. سرشار از علم و دانش بودند . در علم و دانش همین بس که ایشان در جمع فرمودند : سلونی قبل از تفقدونی . یعنی هر چه می خواهید از من بپرسید قبل از آن که مرا از دست دهید. دانش حضرت تمام علوم و معارف را در بر می گرفت چنانکه ابن ابی الحدید می گوید : علومی را که دانشمندان مسلمان از حضرت برگرفتند بیشمار است و تمام علوم به ایشان ختم می شود.پیامبر (ص) درباره آن حضرت می فرماید من شهر دانشم و علی دروازه آن و هر کس که به دانبال دانش است باید از دروازه آن وارد شود. تامل در این حدیث روشن می سازد که بعد از بحث و دقت نظر ، اصول هر علم را نزد حضرت خواهیم یافت زیرا سخنان ایشان مشتعل بر علومی است که بشر نیاز دارد.زهد ایشان در خوردن و پوشیدن آنچنان بود که سعودی درباره زهد آن حضرت می گوید : حضرت در روزگارش لباس تازه ای بپوشید و زمین و خانه ای بر نگرفت جز اندکی در یمن که آن را هم وقف کرد و صدقه دادند.ابن ابی الحدید می گوید: درباره زهد در دنیا او سرور زاهدان و از اولیاء الله بوده است و طالبان علم نزد او می رفتند و رحل اقامت می افکندند هرگز غذایی را سیر نخورد و از نظر غذا و پوشاک از همه مردم کم بهره تر و از غذا و لباس خشن استفاده می کردند.هر گاه او را دعوت می کردیم می پذیرفت صعصعه بن صوحان می گوید در میان ما چون یکی از ما بود خوش اخلاق و .... متواضع و فروتن.هنگام درخواست می بخشید بخشش در وجود وی آشکار بود روزه می گرفت و زاد و توشه اش را می بخشید و درباره او آیه (و یطعمون الطعام علی حبه) نازل شده است . و روایت کرده اند که تنها چهار درهم داشت که یکی را در شب و یکی را در روز و یکی را پنهان و دیگری را آشکار صدقه داد تا آیه (الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیه) نازل

شد . با دستان خود نخل گروهی از یهود مدینه را آبیاری می کرد تا آن که دستش زخم شد و مزدش را صدقه می داد و بر شکمش سنگ می بست. هرگز به فقیری (نه) نمی گفت . در هنگام رحلت از دنیا تنها هفتصد درهم به جای گذاشت که آن را برای خرید خادمی برای خانه آماده کرده بود و تمام آنچه که در بیت المال بود تقسیم می کرد و سپس دستور می داد آن جا را جارو کنند و در همان جا نماز می گزاردند و هرگز از غذایی سیر نخوردند و در زهدورزی نسبت به دنیا به درجه ای رسید که دنیا نزد او پست تر و ناچیزتر از برگی در دهان ملخی بود و حکومت در چشمان ایشان به ارزش کفش که سه دینار قیمت داشت نبود مگر این که حقی را اضافه نمایند و باطلی را از بین ببرند.مشاوران و وزیران:کلمه وزیر از (وزر) (بار سنگین) مشتق شده و بدان معنی که وزیر بار سنگین حکومت را به دوش می کشد. یا از (وزر) (پناهگاه) یعنی کسی که به او پناه برده می شود و به رأی و تدبیر او مراجعه می شود و همچنین از (أزر) (پشت) است زیرا پادشاه همانند اقتدار یافتن به بدن به وزیرش قدرت می یابد.منشأ و نیاز به وزیر و مشاور مسئولیت های سنگین مدیریت است . و انجام امری که انتخاب برخی از خواص را برای بعضی کارها اقتضا می کند.ابن خلدون می گوید: سلطان به تنهایی در پذیرش امر سنگین حکومت ضعیف است و ناچار باید از هم نوع خود یاری جوید.پس نتیجه می گیرم که ضرورت انتخاب وزیر و مشاور آنچنان که در امور زندگی لازم است برای سیاست و پرداختن به امور مردم واجب تر و مهم تر می باشد.بنابراین نیزا تنها علت انتخاب وزیر و مشاور است. برای درست انجام گرفتن کارها با هدف پشتیبانی مشاور در امور و نگه داشتن از لغزشها و کاستیها است هر چند که بر شخص کمک کننده لفظ وزیر اطلاق نمی شود . برخی از مورخان گفته اند که با وجود این پست از همان آغاز اسلام تاکید می رفت . برای مثال پیامبر (ص) در رأس کسانی که با آنها در امور مشورت می کرد علی بوده باست که مشاور نخست حضرت به شمار می آمد حضرت (ص) در حدیثی درباره علی (ع) به این مطلب اشاره کرده بوده و فرمودند: ای علی تو برادر و وزیر من هستی و وام مرا می پردازی و به وعده ام عمل می کنی و ذمه ام را مبرا می سازی و بشکل واضع تر فرمودند او برادرم و وزیرم و جانشین من در میان اهل بیت و بهترین جانشین بعد از من می باشد.امام علی (ع) هم مشاوران و وزیرانی انتخاب کرده بودند که به وزارت می پرداختند از جمله عبدالله بن عباس قرشی می گوید حضرت ابن عباس را به عنوان مشاور در امور مهم خود برگزید. ابن عباس پرچمدار لشکر آن حضرت در جنگ صفین بود و تا پایان عمرش به آن حضرت وفادار ماند تا جایی که وی را برای امور مهم و دشوار جانشین خود قرار دادند و همچنین وی والی حضرت در بصره مرکز آشوبها و جنگ جمل بوده است سعودی درباره اخلاص ابن عباس می گوید: ابن عباس از کنار جماعتی عبور می کرد که سب و لعن علی (ع) را می کردند. به بزرگشان گفت جلو بیا و گفت: کدام یک از شما سب خداوند را می کند؟ گفتند پناه بر خدا که چنین نیست . گفت: کدام یک سب رسول الله می کند؟ گفتند پناه بر خدا که چنین کنیم . گفت : کدام یک از شما سب علی (ع) را می کند؟ گفتند : این درست است. گفت: از پیامبر شنیدم که می فرمود: هر کس مرا سب کند خدا را سب کرده و هر کس علی را سب کند مرا سب کرده است . سپس خاموش شدند . امام علی با امام حسن و امام حسین مشورت می کردند و آنها را به انجام برخی از امور حکومت می فرستادند. همچنین عبدالله بن جعفر را به برخی امور مهم گمارد . و در امور حکومت با او به مشورت می پرداختند. این سه گروه مشورتی حضرت را تشکیل می داد که در شرایط دشوار با آنها مشورت می شد از محمد بن ابوبکر و عمار یاسر نیز در برخی از امور مهم و خاص به اقتضای شرایط استفاده می شد.اینها در واقع هیأت وزیران حکومت اسلامی را تشکیل می دادند که طبعا در رأس آنها عبدالله بن عباس بوده است.کاتبان:وزیر به تنهایی از انجام همه امور ناتوان است چاره ای نیست که به تعیین کارکنان برجسته ای بپردازد که وی را در اداره امور دولت یاری کند لذا کاتبان به وجود آمدند که از بزرگترین یاریگران وزیر و خلیفه بودند.ابن خلدون کاتب (نویسنده) را یکی از چهار معاون سلطان دانسته و می گوید: اوضاع و امور سلطان از چهار حالت خارج نیست .... یا در امور خطابهایی است که از نظر زمان و مکان از او دور هستند و یا اقدام درباره کسانی که در حضور او نمی باشند و متولی این امور کاتب است.در حکومت اسلامی کاتبان از میان کسانی که خوش خط

بودنـد یا با خواندن و نوشـتن آشـنا بودند انتخاب می شدند مانند عمر بن خطاب ، علی بن ابی طالب ، زید بن ثابت و معاویه بن ابی سفیان که برای پیامبر (ص) قرآن و نامه ها را به پادشاهان و امیران می نوشـتند.حضرت علی (ع) مأمور نوشتن عهدنامه ها و سندهای سیاسـی حضـرت (ص) بودند. حاکمان نزدیکترین افراد را برای نویسندگی انتخاب می کردند چون اسرار حکومتی در دست او بود سعـد بن نمران یـا عمران همـدانی کاتب حضـرت علی (ع) بوده است او چنـد سالی از روزگار پیامبر را نیز درک کرده بود و روای ابوبکر و عـامر بن سـعد نیز بوده است.در روزگـار حضـرت (ع) مـدیران و مشـاوران و کاتبان رشوه نمی پذیرفتنـد و هـدیه ظالمان و صاحبـان منـافع و سودجویـان را رد می کردنـد چون به امامشـان اقتـدا می کردنـد که از قلبش حب دنیا را بیرون رانـده بود.از دیگر کاتبان امام علی (ع) عبـدالله بن ابی رافع می باشـد که شـیخ طوسـی به نام عبدالله ذکر کرده است و وی را از یاران امام علی (ع) می دانـد و درباره او می گویـد عبـدالله بن ابی رافع کاتب حضـرت (ع) بوده است.در نهج البلاغه نیز یاری از او شده است . آن گاه که حضـرت به او فرمود: در دوات لیقه قرار بـده و نوک آن را تیز کن و بین سـطرها فاصـله بینـدازد حروف را کنـار هم بنویس که این برای زیبـایی خـط بهـتر است.مشـهور آن است که عبـدالله بن ابی رافع کتـاب قضایـا امیرالمومنین و کتـاب من شـهد مع امیرالمومنین حروبه الثلاـثه من الصـحابه را نوشـته است.اداره محلی:این اداره ویژه منـاطق بود همه کارکنـان مسـئول بیت المـال قضـات ، پلیس و محتسب و مسـئول مظالم و ماموران مالیا فرماندهان لشـکر و سرپرست دیوان امور آن را انجام می داده اند.همچنین نوعی مدیر اداره وجـود داشـته که شـکل آن به ایران بـاز می گشـته است . زیرا به طور کلی نظـام اداری حکومت اسـلامی به شـیوه ایران و روم بوده است.حسن ابراهیم می گویـد: نظام اداری در صـدر اسـلام و روزگاران بنی امیه نظامی ابتـدایی بود و از نظام تقسـیم کار در ادارات مختلف و اختصـاص دادن هر اداره به کارهـای شخصـی مثل عباسـیان و پیروی می کرد.نیاز به نظام اداری با توجه به گسترش دامنه نفوذ حکومت اسـلامی که در زمـان عمر مرزهـای آن شامـل مناطق وسـیعی گشت خلیفه را واداشت تا به بخشـهای اداری در مناطق برای تسهیل امور و اشراف بر منافع مالیاتی دست بزند. این تقسیمهای اداری در روزگار وی شامل (اهواز ، بحرین ، بجستان ، مکران ، طبرسـتان و خراسان) بود. او سـرزمین فارس را به سه بخش تقسـیم کرد عراق که دو بخش بود بخشـی که پایتختش کوفه ، بخشی دیگر کـه مرکز آن بصـره بـود. شـام را نیز به دو بخش تقسـیم کرد یکی به مرکزیت حمص و دیگری به مرکزیت دمشـق . همچنین فلسـطین را مسـتقل نمـود . و آفریقـا را بـه سـه بخش مصـر علیـا ، مصـر سـفلی و غرب مصـر و صـحرای لیـبی تقسـیم کرد.کارگزاران:سرپرست هر منطقه عامل یا کارگزار نام داشت : در این مورد دو نظر وجود دارد:۱- نظر حسن ابراهیم که معتقد است عامل یا کارگزار به این معناست که سلطه مطلق ندارد.۲- نظر صبحی صالح که بر خلاف نظر قبلی می گوید: امیر را عامل نامیـدن نشـان می دهـد سلطه وی فراگیر و عمل است و هر چه را که در امور زنـدگی دینی یا دنیوی مناسب ببینـد عمل می کنـد با نظری دقیق به صـلاحیتهای والی در عهـدنامه مالک اشتر درست بودن نظر صـبحی صالـح تأییـد می شود امارت بنابه نظر ماوردی بر حسب وظایف به دو گونه بود: عام و خاص و وظیفه عام هفت قسمت تقسیم می شد.۱- نظارت بر تدبیر

تشیع علوی و تشیع صفوی

نویسنده : دکتر علی شریعتی-تلخیص : محمد روح بخش

در جامعه شناسـی یک اصلـی است به نام " : تبدیل مومان (یعنی نهضت و حرکت) به انستیتوسیون (یعنی نظام و سازمان . ") به این معنی که در جـامعه ،حرکـتی بر اسـاس ایـده آل هـا و هـدفهایی ایجـاد میشود ، و یـک فکر ، یـک گرایش ، یـک ایمـان جوان متحرک اسـت که این نهضت را (به آن معنـای حقیقی کلمه ، یعنی حرکت و ورزش) ایجـاد میکنـد. چـاپ : نهم ۱۳۸۷ مذهب– ملیت۱- ملیت : نهضت " شعوبی شیعی " ۲- مذهب : نهضت " شعوبی شیعی" پایه های اعتقادی دو مذهب ۱- عترت ۲- عصمت ۳- وصایت ۴- ولایت ۵- امامت ۶- عدل ۷- تقیه ۸- سـنت و نفی بدعت ۹- غیبت ۱۰- شفاعت ۱۱- اجتهاد ۱۲- دعا ۱۳-

تقلید خلاصه تحقیق مقدمهدر جامعه شناسی یک اصلی است به نام " : تبدیل موومان (یعنی نهضت و حرکت) به انستیتوسیون (یعنی نظام و سازمان . ") به این معنی که در جامعه ،حرکتی بر اساس ایده آل ها و هدفهایی ایجاد میشود ، و یک فکر ، یک گرایش ، یک ایمان جوان متحرک است که این نهضت را (به آن معنای حقیقی کلمه ، یعنی حرکت و ورزش) ایجاد میکند. یک نهضت عبارت است از : روح و حرکتی که به طرف هدفی روان است ، و همه پیروانش ، همه مسائل و احکام و عقاید و اعمال و شعائر و حتی مراسمی که در میان پیروانش وجود دارد ، متوجه آن هدفند ، وهمه چیز و همه کس وسیله هستند برای تحقق آن هدفی که این نهضت برای نیل به آن هدف بوجود امده است . این نهضت یا حرکت ، در راه رسیدن به آن هدف ، خود به خود به موانعی که عوامل سد کننده راهش است بر میخورد ، و در اینجاست که درگیری ، مبارزه و کشمکش ایجاد میشود . حال برای به تحقق بخشیدن به آن اهداف و شعارهایش ، پیروان خودش را به حرکت درمی آورد ، و در مسیر خود حرکت میکند ، یک حرکت مدعی نظام و تغییردهنده نظام موجود که می خواهد ویران کند ؛ همه چیز تغییر میکند و به هدفش میرسد یا بی آنکه به هدفش برسد به اوج قدرتش میرسد ؛ حال ک به اینجا رسید درگیری و مبارزه اش از بین میرود و دیگر مانعی جلویش نیست . حال که دیگر به قدرت رسید می ایستد ؛ خالت متحرک و انقلابیش از بین میرود و حالت محافظه کاری میگیرد !چون اول می خواست دشمن را خلع سلاح کند و نظام را عوض کند ، حالا خودش قدرتمند و حاکم است و می خواهد خودش را حفظ کند و نگهدارد ، لذا حالت ضدانقلابی پیدا میکند ، چون خودش روی کار آمده ، انقلابهای بعدی را شورش ، خیانت و یا ضد انقلاب میخواند . در مذهب تشیع دو دوره کاملا منفک و جدا از هم داریم ، یکی دوره ای از قرن اول – که خود تعبیری از " اسلام حرکت " است ، در برابر " اسلام نظام (= " تسنن –) تا اوایل دوره صفویه ، که دوره نهضت و حرکت شیعه است ؛ و دیگری دوره ای از نظام صفویه تاکنون که ، دوره تبدیل شدن شیعه " حرکت " است به شیعه " نظام . " شیعه پیشین ، اقلیتی بود محکم و بی قدرت و حال همان شیعه تبدیل شده به یک قدرت بزرگ حاکم بر کشور که بزرگترین نیروهای رسمی از او حمایت میکنند . در این تحقیق سعی شده که نگاهی به این دو مذهب داشته باشیم ؛ امیدوارم که مورد قبول استاد محترم جناب آقای مهدی یار احمدی باشد . با تشکر از استاد گرانقدر جناب آقای مهدی یاراحمدی که در طول ترم به بنده محبت داشته و همواره مرا راهنمایی می کردند . مذهب–ملیتهرمندی و هوشیاری ملت صفوی این بود که اصولا بنای حکومت خودش را بر دو ستون قوی قرار دهد :۱– مذهب شیعی ۲– ملیت ایرانی . اولی تکیه بر عواطف و شعائر ویژه شیعی و دومی تکیه بر سنتهای قومی . این دو تا مرز ایران را از همه جهت از امت بزرگ اسلامی و از قلمرو بزرگ عثمانی که جامعه اسلام به تن کرده بود و قدرت رقیب صفویه بود کاملا جدا کرده بود ! ۱– ملیت : نهضت شعوبی شیعیصفویه و روحانیون و علمای وابسته به این نهضت ملیت ایرانی را باید با اسلام توجیه می کردند و ناسیونالیسم را ردای سبز مذهب میپوشاندند و برای این کار ناگهان صفویه – فرزاندان شیخ صفی – سید شدند و صوفیه ، شیعه ، و محدث و فقیه جانشین مرشد و بدیل و دسته جمعی از " خانقاه ، " به " تکیه " آمدند و به جای پرستش " اولیا تصوف ،" "اوصیا " تشیع و تکیه بر عمیق ترین احساسات توده شیعی و ظاهر شدن در سیمای فرزندان فاطمه (ع) و لباس ولایت علی و نیابت امام و انتقام از دشمنان اهل بیت و ... و توجیه مذهبی قومیت و احیای ملیت ایرانی در زیر نقاب تشیع و جدا شدن ملیت ایران از امت بزرگ اسلامی و ایجاد روح خصومت میان ایرانیان با ترک و عرب ، که جنگ قدرت سیاسی – نظامی حکومتهای عثمانی با صفوی بود ، تحت لوای جنگ شیعه و سنی و در نتیجه قطع کلیه وجوه اشتراک اسلامی میان تشیع و تسنن . این است که دستگاههای تبلیغاتی صفویه بر خصوصیات ویژه و موارد اختلاف شیعه و سنی تکیه انحصاری کردند ، و موارد اشتراک با آنها را متروک گذاشتند و یا آنها را نیز به شکل خاصی توجیه کردند و یا تضعیف ، در نتیجه جدایی مذهبی ، جدایی اجتماعی و فرهنگی و طبیعتا ، جدایی ملی و سیاسی را بشدت بیشتری تحقق بخشید . این بود که شیعه صفوی در عین حال که خودشان را به اسلام وفادار میدانستند و بر اسلامشان میماندند ، تمام وجود اشتراکشان را با دیگر ملتهای مسلمان میبریدند ، و نه تنها مثل گذشته در

اصل اعتقادی " امامت ، " بلکه در نوع ادراک و کیفیت اعتقاد به توحید و نبوت و معاد و حتی قرآن نیز شیعه را از سنی جدا کردند ، و غالب شعارها و سنتها و مراسم اعیاد رسمی و رسوم و آداب و مظاهر مشترک اسلامی را تعطیل یا تحریف کردند و تغییر دادند و در اعمال و مراسمی که جبرا شیعه و سنی با هم انجام میدادند ، از قبیل حج و زیارت مدینه و نماز جماعت کوشیدند تا از موارد مشترک هر چه بیشتر بکاهند و موارد اختلاف جزئی و اندک را هر چه بیشتر زیاد و جدی اساسی نمایند ، تا در حج و مسجد پیغمبر نیز دو گروه که دسته جمعی شرکت دارند ، خود را با هم یکی احساس نکنند و از یک دین ندانند و خطر تفاهم و احیای روح اخوت و وحدت اسلامی که بویژه در حج زیاد است پیش نیاید . همچنانکه در این سو ، ملاهای وابسته به" عالی قاپو " ی اصفهان با توجیهات و تاویلات انحرافی و مغرضانه تفسیر و تاریخ و روایت و فقه ، حتی مشترکات را به مختلفات تبدیل میکردند ، و تمام قرآن را کتابی معرفی میکردند سراپا فحش به خلفا است . در زیر نقاب رمز و کنایه و مجاز و استعاره و جز بدگویی از آن چند نفر حرف دیگری ندارد و اگر اسم نبرده یا روشن نگفته تقیه کرده است ! زیرا اگر آنها میفهمیدند ، کتاب خدا را از بین میبردند (با اینکه خدا حفظش را تضمین کرده) چنانکه بعضی آیات را که در مدح علی (ع) بود از قرآن حذف کردند و قرآن را ناقص کردند و این است که قرآن فعلی تحریف شده و قرآن درست دست علی (ع) بود که دست به دست به ائمه رسیده و الن دست امام زمان است و هر وقت ظهور فرمود ، آن را خواهد آورد !!در آن سو هم ، ملاهای وابسته به " باب عالی " اسلامبول ، دست اندرکار جنین تحقیقات و اجتهاداتی بودند تا آنجا که شیعه ، سنی را از همه کفار و ملحدین کافرتر میشمرد و سنی ، در فقه خود مینوشت که " : مرد مسلمان میتواند با زن کافر از " اهل کتاب (" یهود ، نصاری و زرتشتی) ازدواج کند اما با زن شیعی نمیتواند . " زیرا همانطور که صفویه برای جنگ با عثمانی به یک نوع تشیع ایرانی نیازمند بود ، عثمانی نیز برای جنگ با صفویه به یک نوع تسنن ترکی تکیه میکرد و بدین گونه بود که اسلام واحد ، به دو دین متخاصم مستقل شد و درست در حالی که مسیحیت با رنسانس و بورژوازی تازه پا جان میگرفت و با علم و صنعت و ثروت مجهز میشد و اسلام را تهدید میکرد ، اسلام ، به جان اسلام افتاده بود ودشمن را فراموش کرده بود.این بود که تشیع صفوی(" که نه تنها هیچ وجه مشترکی با تسنن نداشت بلکه در قبال آن بوجود آمده بود) با ملیت ایرانی یک نهضت تازه و نیرومند بوجود آورد ، و این دو قدرت در این نهضت چنان در هم جوش خوردند که قابل انفکاک نودند ، و چنان با هم ترکیب یافتند که یک " تشیع ملی " یا " ملیت شیعی " بوجود آمد ، و آنگاه خیلی چیزها عوض شد ، و حتی تاریخ! و این همسر امام حسین (ع) ، برای اینکه فرزندان امام حسین که نه امام شیعی هستند با ذریه ساسانیان پیوند خورند ، آنگاه امامتی تازه تشکیل میشود ، امامتی که در آن " ،نور محمدی " با " فره ایزدی " ترکیب میشوند و ذریه ساسانی در صلب امامت شیعی پیوند میخورند ، و خاندان رسول ، با تبار ساسانی در صلب امامت شیعی پیوند میخورند ، و خاندان ساسانی مه به دست عمر نابود شدند ، از طریق شهربانو وارد " اهل بیت " پیغمبر اسلام میشوند و در نسل ائمه ادامه می یابند و موعود آخرالزمان اسلام نیز که از نوادگان ساسانی میشود ، با ملیت ایرانی خویشاوند میگردد و بدینگونه است که ملیت و مذهب اینچنین هوشیارانه جوش میخورند . و تشیع بر پایه های قومی نژادی سوار میشود و قدرت صفوی بر این دو بنیاد استوار میگردد .حتی یکسال که " عاشورا " و " نوروز " در یک روز با هم مصادف میشود (ببینید " ملیت- مذهب " چقدر قشنگ و ماهرانه ساخته شده بوده که جهمعه تحمل کرده و ساده پذیرفته است !) ، سلطان صفوی دستور میدهد که آن روز را عاشورا بگیرند ، و فردای آن روز را نوروز ! و مردم هم میگرفتند ! یعنی یازده محرم را جشن نوروز گرفتند و این دو سمبل شیعی و اراني – هرچند با هم متضاد : یکی عزا و یکی عید – با هم همسایه و همساز شدند ! و این خود سمبل همبازی دو عنصر متضاد " تشیع حسینی " و " رژیم شاه سلطان حسینی "که به تیغ ملک و تسبیح ملای صفوی یکی میشوند و میدان " نقش جهان " را در اصفهان ببین که " مسجد شاه " و " مسجد شیخ " و " قصر عالی قاپو " چه نقش خوشی ساخته اند ، شانه به شانه هم ، چشم در چشم هم ، و در وسط " میدان بازی" !شاه ، داماد شیخ (شیخ لطف الله) ،شیخ داماد شاه (میر داماد)! ۲- مذهب : نهضت " شعوبی شیعی" شیعه ایرانی در تاریخ اسلام

یک چهره ممتاز و درخشان علمی و تحقیقی دارد و اکثریت نوابغ بزرگ اسلامی و برجسته ترین قضات و محققان و فلاسفه و مورخان و دانشمندان علوم غیر مذهبی و حتی فقها و رهبران مذاهب بزرگ اسلامی در فقه و کلام نیز ایرانی اند و همچنین شیعه که همیشه به " علم " ، " منطق " ، " پارسایی " ، " عمق " و " عدالت خواهی " شهره بود و مردی چون عبدالرحمان بدوی ، محقق بزرگ معاصر مصر ، رسما اعتراف می کند که " فرهنگ و تمدن اسلام ، در میان همه ملتها و نژادهایی که به اسلام آمده اند ، همه چیزش را مدیون نبوغ این عنصر چند پهلوی پر ملکات ایرانی است ، و نهضت شیعی ، تنها نهضت پر حیات و حرکت و توفنده و مغز شکافی است که از رویه سطحی اصطلاحات و تعبیراتی که یک عقیده را در بر دارد میگذرد و پرده رموز و اسرار را کنار میزند و به اعماق سر میکشد و حقایق زنده و ر تکان و تپشی را در پس ظواهر پیدای هر مذهبی پنهان است به چنگ می آورد و اگر این نمی بود ، مذهب در قالبهای منجمد و وتحجر و ظواهر و الفاظ و تکرار مکررات سطحی خویش به جمود و توقف دچار میشد و در توالی ادوار و تحول افکار و حرکت مستمر زمان میماند و این است که تشیع – که متاسفانه ما (اهل تسنن) فقط آن را یک انگیزه ی سیاسی تلقی می کنیم و از آن تنها چهره سیاسیش را میبینیم – دارای چهره ای است که اگر چه از انظار پنهان است و مجهول عمیق ترین و درخشان ترین نقش را در تاریخ اسلام حکایت می کند و آن نقشی است که در آغاز نهضت معنویت گرایی و در فرهنگ اسلامی بر عهده داشته و به تمدن اسلام روح و غنی و به بینش اسلامی عمیق و درون نگری و تحول و تکامل بخشیده و به روح اسلامی در تاریخ ، جهش و جنبش زاینده و توفنده انقلابی داده است . غیر از " چهره علمی و فرهنگی " ویژه شیعه که بگفته عالمانه ی " بدوی ، "بنیانگذار درون شکافی و معنویت گرایی و مظهر عمق و غنی و روح علمی و فکری در تمدن بزرگ اسلامی است " ،چهره سیاسی " آن نیز که عبدالرحمان بدوی – چون فقط مرد تحقیق علمی و دارای بینش فلسفی و ادبی و فرهنگی است –در آن سبک مینگرد و آن را کوچکتر از چهره علمی اش میبیند ، بر عکس ، به نظر من و اکثال من در این عصر ، درخشان ترین و زنده ترین چهره ی شیعه است زیرا ، بر خلاف تصور عبدالرحمان بدوی و استاد دانشگاهی امثال او ، انگیزه ی سیاسی شیعه ، یک شعار ساده سیاسی در سطح معمول خبری و ماجرایی زمان نبوده است ، بلکه در این چهره ، شیعه مکتبی را ارائه میدهد که جهت اصلی و خط سیر اساسی " رسالت جهانی اسلام " است و آن نجابت بشریت ، نفی تضاد طبقاتی و تبعیض نژادی و اجتماعی ، و بالاخره کوشش در راه کسب یک رهبری حقیقی برای مردم و تحقق برابری و داد در زندگی اجتماعی است و این است که دو شعار اصلی شیعه که " امامت " و " عدل " است - به آن معنی که در تشیع علوی تفسیر میشود و در شخصیت علی و حکومت علی تحقق می یابد – برای وجدان انسانهای محروم و در نظر روشنفکران مسئول ، بیش از هر شعاری زنده و حیاتی و شور انگیز به شمار می آید ، چنانکه مبارزه نسل معاصر بشریت – بویژه دنیای سوم که در کشاکش رستاخیز و رستگاری است – آزادی میطلبد و برابری و در جستجوی این دو آرمان بزرگش ، به نبرد ایدئولوژیک و مبارزه انقلابی در سطح جهانی برخاسته است و رنج بزرگش یکی از حکومتهای استبدادی یا استعماری است ، از نظر سیاسی ، و یکی نظامهای طبقاتی استثماری است ، از نظر اجتماعی ، و امامت و عدل – که دو شاخصه ی اصلی نهضت شیعی است – در این دو نظر گاه مطرح است . اگر تشیع علوی که اسلام است منهای خلافت و در معنای کلی تر : ایمان است به اضافه برابری ، عقیده و عشق است ، روح و اخلاق و زیبایی و خیر است ، پیوسته و تفکیک ناپذیر با رهبری و آزادی ، باطل کننده افسانه انبارکنندگان و توجیه کنندگان گرسنگی و فقر که خدا و خرما را از هم جدا کرده اند و دشمن خوانده اند ، خدا را برای مردم و خرما را برای خویش ...اگر تشیع علوی ، یعنی مذهبی علی وار داشتن ، یعنی پیروی از انسانی که هم خوب میجنگد و هم خوب می پرستد ، هم به دل خویش عشق میورزد و در برابر خدا – که زیبایی و خیر و عظمت مطلق وجود است – به خشوع ، نماز میبرد و در خلوت درد و تنهایی تاملات عاشقانه اش مینالد ، و در بیکرانکی ابدیت شنا می کند و هم جور اشرافیت ، جهل تقدس و خیانت نفاق را به خون می کشد و هم از سنگلاخهای سخت و سوزان صحرا ، به دستهای خویش ، برای محرومان مدینه نان بر میگیرد و آب بر می آورد . پایه های اعتقادی دو مذهب :اکنون با قبول

اینکه اساسا در حال حاضر دومذهب وجود دارد و هر دو اسمش تشیع است ، مبانی اعتقادی هر دو با هم یک یک بر می شماریم و هر یک را به اختصار در هر دو مذهب تعریف میکنیم تا اختلاف ها را دریابیم . مهم این است که در هر دو تشیع اصول و فروع یکی است ، با هم هیچ اختلافی ندارند ، و مشکل بودن تشخیص هم همینجاست که ، تشیع صفوی آمد و پایه های خود را بر روی تشیع علوی بنا کرد ، قالبهای فکری و ذهنی تشیع علوی را گرفت ، محتوایش را خالی کرد و پایه های روح و فکر و عقیده و احساس تشیع صفوی را آرام و پنهانی و ماهرانه به کمک علمای متخصص وابسته وارد کرد تا مردم نفهمند ؛ آنها نفهمیدند که مذهب عوض شد ، عقیده ها عوض شد خدا و کتاب و پیغمبر و امام و شخصیت های مذهبی و تاریخ و همه چیز عوض شد ! هنوز هم خیلی ها نفهمیده اند ! برون بر جا ماند و درون به طور کلی چیز دیگری شد ! مصلحت نداشت اگر میگفتند میخواهیم دین و مذهب دیگری بیاوریم . از این رو تمام اصول و فروع و تاریخ ، شخصیت های بزرگ ، اسامی خاص و همه ی اصطلاحلت تشیع اسلامی – علوی را حفظ کردند و خیلی هم جلا دادند و برق انداختند اما ، درون این ظرفها را از ماده سمی خواب آور ضد شیعی پر کردند که نامش ، شیعه بود اما تشیع "صوفی-صفوی ! "این است که احساس مذهبی مرئم متوجه نشد ، وجدان عمومی جریحه دار نشد ، در نتیجه نه تنها در برابرش مقاومتی پدید نیامد ؛ بلکه به خاطر همین زرق و برق های ظاهری و تشریفاتی و تعظیم شعائر و تجلیل ظواهر و مراسم و حب و بغض و تولی و تبری های لفظی و بی تعهد و لعن و نفرین ها و مدح و منقبت های شعری و ذهنی و بی معنی ، توده شیعی ا به دنبال خود کشاند . ۱- عترت در تشیع اسلام بر دو اساس استوار است : قرآن و عترت تشیع علوی عترت را از خود سنت گرفته است ، اصل عترت نه در برابر سنت است نه در برابر قرآن ؛ بلکه" راه "منطقی و مستقیم و مطمئن قرآن و سنت است . خانه ایست که در آن پیام و پیامبر هر دو حضور دارند و درش بر روی مردم حقیقت پرست گشوده است . خانه راستی و عصمت ، سردری متواضع با درونی پر عظمت و ساده ، اما سرشار زیبایی ؛ تنها خانه ای که در آن فریب نیست ". عترت " ملاک شناخت روح اساسی اسلام ، چهره حقیقی پیغمبر و معنی و جهت قرآن است . رسالت " عترت " تنها این است. ارزش " اهل بیت " در تشیع علوی تنها به خاطر این نیست که اهل بیت پیغمبرند ، به خاطر این است که ، این خانواده خودش یک خانواده ی ایده آل و آرمانی است ، یک نمونه کامل و متعالی و مثالی از " خاندان " انسانی است ، خاندانی که باید باشد و همه باید باشند ، و نیستند و نیازمندند که نمونه ای باشد ، این خانواده ، خانواده ای است که اصالت به خویش دارد . چرا که ارزشهای اعتباری و انتسابی نمیتوانند برای دیگران ارزش عملی داشته باشد و برای خود اینان این ارزشهای نسبی ارجمند است اما ، اگر علی ارزشش در این است که پسر عمو یا داماد پیغمبر است و فاطمه در این که دختر اوست ، برای مردان و زنانی که از این پیوندهای خویشاوندی محروم اند ، چگونه میتوانند سرمشق و نمونه و امام و اسوه باشند ؟ چگونه می توانند چنان رسالتی داشته باشند ، یعنی چه که پیغمبر قرآن و افراد خانواده اش را برای جامعه اش و آینده دینش و مردم پیروش بگذارد ؟ در تشیع صفوی " عترت " به عنوان یک خانواده ایست و یک اصلی است که وسیله شده برای کنار زدن سنت پیغمبر ، در محاق گرفتن سیمای پیغمبر و تعطیل شدن قرآن ! و حتی خدشه دار شدن توحید و توجیه ارزشهای نژادی و اشرافیت خونی و ارثی ! ۲- عصمت اصل دوم تشیع علوی عصمت است ، عصمت به این معنی است که رهبر مردم ، رهبر جامعه ، کسی که سرنوشت مردم به دست اوست و رهبری ایمان مردم با او ، باید فاسد و خائن ، ضعیف و ترسو و سازشکار نباشد ، هرگز گرد پلیدی نگردد ، و عصمت به این معنی مشتی محکم است به دهان هرکس که ادعای حکومت اسلامی دارد ولی ، ضعیف و پلید و فاسد و خیانتکار است . اما در تشیع صفوی عصمت عبارت است از یک حالت فیزیولوژی خاص ، بیولوژی خاص ، پسیکولوژی خاص که امام ها دارند و از یک ماده خاص ساخته شده اند که اصلا نمی توانند گناه کنند !!!در تشیع صفوی ذات امام یک نوع عصمتی پیدا کرد که هیچ ارزشی نداشت ، نه ارزش انسانی (چون امام معصوم فاقد قدرت گناه بود) و نه ارزش عملی (چون مردم نمی توانند از موجودی که ذاتش با آنها فرق دارد سرمشق بگیرند) ! ائمه را موجودات متافیزیکی ومجرد و غیبی و از آب و گل مخصوص معرفی کردند و در نتیجه هم امام بودن بی

ارزش شد و هم معتقد بودن به امام بی اثر ! و ظاهرش هم اینکه ملای وابسته به رژیم صفوی ، با فرشته نشان دادن امام ، مقام امام را ارتقا داده است . در تشیع صفوی چهارده معصوم را به گونه ای تعبیر کرده که اولا ـ برخی فضائل انحصاری دارند که نوع انسان هرگز نمی تواند داشته باشد و ثانیا برخی صفات و خصوصیات متعالی دارند که برخی از نمونه های عالی انسان می توانند در سطح های پایین تری ع مشابه آنها را فرا گیرند اما ، این صفات عالی انسانی ، ذاتی ، فطری و طبیعی است و اقتضای جبری جنس و خصوصیت ذاتی نژادشان است و در انسانهای دیگر اکتسابی است و اختیاری و عرضی ؛ و در این صورت پیروان امام از خود امام برترند ، چون فضیلت ارادی اکتسابی برتر از فضیلت ذاتی ارثی است . ۳- وصایت وصایت به طوری که تشیع علوی می گوید و می فهمیم ، نه " انتصاب " است و نه " انتخاب " و نه " نامزدی " بلکه " وصایت " است ، به این معنی که پیغمبر اسلام ، به عنوان رهبر و نیز صاحب مکتب ، بهترین و لایق ترین کسی را که برای ادامه رسالتش میشناسد به مردم معرفی می کند و رهبری او را به مردم توصیه می کند . این معنی وصایت است که انسان از عمل پیغمبر و علی می فهمد ولی در تشیع صفوی ، وصایت عبارت است از یک رژیم موروثی مثل دیگر رژیم های موروثی و سلسله حکومت های ارثی که از پدر به پسر می رسد و از خویشاوند به خویشاوند و از نسل پیش به نسل بعد ، و بر اساس انتصاب و وراثت و خویشاوندی ؛ و می بینیم میگویند : امام اول ، به خاطر این امام اول است که داماد و پسر عم پیغمبر است ، که بنیان گذار سلسله است . امام بعدی به خاطر اینکه پسر امام اول است ، و بعدی به خاطر اینکه برادرش است ، و بعدی به خاطر اینکه پسرش است و پسرش است و ... ! اصالت از آن خود شخصیت این دوامام نیست ، و از آن عمل " نصب " و " تبار و نژاد و قرابت " است ! یعنی توجیه اصل وراثت در قدرت ها وحکومت ها ، یعنی چیزی شبیه رژیم ساسانی وکپیه اش رژیم صفوی !۴- ولایت در تشیع علوی ، ولایت التزام مردم است به حکومت علی با همه ی ابعادش و همه ی ضوابتش ، و به پیروی از او و او را بنام یک سرمشق و الگویی (یکی از معانی امام) قبول کردن ، یعنی تسلیم فقط در برابر حکومت او ، نظام او ، رهایی از هر ولایتی دیگر . در تشیع صفوی ولایت عبارت است از یک ولایت گل مولائی ، ساخت ساخت عناصر اسمعیلیه ، علی اللهی ، باطنیه ، حلولیه ، صفویه و هندیه ! ۵- امامت اعتقاد به امامت درمفهوم تشیع علوی نفی کننده ی تسلیم انسان معتقد است در برابر هرگونه نظام ضد آن نظام ، و اعتقاد به این است که در زمان غیبت امام معصوم حکومت هایی که شیعه می تواند بپذیرد ، حکومت هایی هستند که به نیابت از امام شیعی ، بر اساس همان ضوابط و همان راه و همان هدف بر مردم حکومت می کنند . اما در تشیع صفوی ، امامت ، اعتقاد انسان به ۱۲ شخصیت ماوراء الطبیعی که عبارت از ۱۲ شماره و دوازده اسم مقدس است ، می باشد که باید آنها را دوست بداریم ، بپرستیم ، بستائیم ، ولی در زندگیمان هیچ التزامی از نظر پیروی آنان نداریم ، بریا این که ما قادر و قابل پیروی از آنان نیستیم ، و پیروی از آنان ممکن نیست ، چون جنس آنها با ما فرق دارد ! بنابراین در تشیع صفوی اعتقاد به امامت ، پرستش دوازده اسم است (همانطور که به ۱۲۴ هزار پیغمبر معتقدیم) که در غیبت آنها و بدون آنها ، تن به هر فردی و هر نظامی می دهیم ! تنها با یک شرط که که آن فرد و ان نظام حب دوازده تن را داشته باشد ، با هر نظامی که زندگی کنند ، با هر شکلی که با مردم رفتار کنند و با هر وضع زندگی فردی و اجتماعی شان بگذرد مهم نیست ، به امامت و اعتقاد به امامت مربوط نیست ، امامت یک عقیده ی غیبی است و تاریخی ، به شکل زندگی و رهبری و زمان حال ربطی ندارد !۶- عدلیه معنای خدا عادل است . در تشیع علوی ، عادل به این معنی است که هر خیانتی در جهان حساب دقیق دارد و غیر قابل گذشت ، چنانکه هر خدمتی ، نیز .اعتقاد به اینکه خدا عادل است . یعنی عدل به عنوان یک نظام مصنوعی ، که سیاست یا حزب باید در جامعه بشری ایجاد کند ، نیست . در تشیع علوی که عدل منسوب به خداوند می شود به این معنی است که ، عدل زیر بنای جهان است ، و جهان بینی مسلمین بر عدل است . بنابراین اگر جامعه ای بر اساس عدل نیست ، یک جامعه بیمار ، منحرف و موقتی است و محکوم به زوال . اما در تشیع صفوی ، عدل یعنی : خدا عادل است و ظالم نیست . خوب ، فایده اش چیست ؟ یعنی بعد از مرگ یزید را می برد به جهنم و امام حسین را می برد به بهشت . خوب ، حالا ـ چی ؟ حالا ـ ؟ در دنیا ؟ اصلا ربطی به دنیا

ندارد ، موضوعی علمی است ، بحث علمی است و مربوط به فلاسفه الهی ، به مردم ربطی ندارد !!!۷- تقیه تقیه عبارت بوده از دو نوع تاکتیک . الف) تقیه وحدت : تقیه شیعه در جامعه بزرگ اسلامی این است که ، شیعه با ابراز موارد اختلافش باعث تفرقه در وحدت اسلامی نشود ، پس تقیه پوششی است که شیعهعقاید خودش را حفظ می کند اما نه به شکلی که باعث تفرقه و ایجاد پراکندگی و خصومت در متن جامعه ی اسلامی بشود ، برای همین است که می گویند به مکه که می روید باید با آنها نماز بخوانید . ب) تقیه مبارزه : عبارت است از رعایت شرایط خاص مبارزه مخفی برای حفظ ایمان نه حفظ مؤمن .! یعنی کار فکری و مبارزه ی اجتماعی و سیاسی کردن شیعه ، اما حرف نزدن و تظاهر نکردن ، و از لو رفتن در برابر دستگاه خلافت تقیه کردن و خلاصه مفت نباختن و بی جهت تشکیلات و قدرت خود و جان خود را به خطر نیفکندن . پس تقیه امنیت در برابر خلافت است بخاطر حفظ نیرو و امکان ادامه ی مبارزه و آسیب پذیری در برابر دشمن (زندگی ائمه نمونه اش ، در رژیم های اموی و عباسی) .تقیه در تشیع صفوی خیلی روشن است ؛ تقیه در تشیع صفوی ، یعنی سکوت در برابر همه پلیدی ها و انحراف ها و تجاوزهای قدرت حاکم است برای حفظ سلامت مزاج و کار و زندگی و پرهیز از دردسر و زحمت و خطر و ضرر و گرفتاری های حق و باطل و مسئولیت های عقیده و وظیفه ! این است که می بینیم در تشیع علوی ، تقیه عامل وحدت با دوست و مبارزه با دشمن است ، و در تشیع صفوی ، تعطیل مطلق مبارزه است و در عوض همین تقیه کار را می بینیم که عنصر فعال تفرقه و تعصب است . در تشیع علوی ، تقیه ، یک تاکتیک علمی است و بسته به شرایط و اوضاع و از این رو به تشخیص رهبر گاه ممنوع می شود و حتی حرام ؛ و در تشیع صفوی ، تقیه یک اصل اعتقادی است و ثابت و لازمه ی شیعه بودن .۸- سنت و نفی بدعت به این معنی که تشیع علوی سنی ترین نهضت و فرقه اسلامی است ، سنی ترین یعنی وفادارترین فرقه ها به سنت پیغمبر . و اختلاف تشیع و تسنن از صدر اسلام به وسیله ی شخص علی (ع) بر سر سنت پیغمبر است !تشیع علوی حافظ و نگهبان سنت پیغمبر است و دشمن بدعت ، هم در روح و جهت (رویه پیغمبر) و هم در احکام و اعمال و اقوال (سنت پیغمبر) علی مظهر پیروی و ادامه و تکیه دقیق بر سنت است . اما در تشیع صفوی ، تشیع درست یک فرقه و یک مذهبی " ضد سنت " نشان داده می شود که در برابر سنت می خواهد " عترت " را بگذارد . تشیع علوی مذهب سنت است و تشیع صفوی مثل تسنن اموی مذهب بدعت ، زیرا هر دو " اسلام دولتی " اند منتهی یکی اجتهاد را بهانه می کند که اصل مقدسی است و دیگری عترت را که اساس مقدسی است . عترت علوی حامی و معلم سنت است و عترت صفوی ناقص و محرف سنت . ۹- غیبت غیبت در تشیع صفوی - که دارای انتظار ، مذهب تسلیم و تحملو صبر و سکوت است و انتظاری منفی – به این معنی که امام غایب است ، امام حقیقی معصوم غیبت کرده است و بنابراین ، اسلام اجتماعی تعطیل است و افتتاح نمیشود تا " خودش بیاید و باز کند " چون امام نیست جمعه و جماعت و جهاد هم نیست البته نائب امام هست اما نه برای جهاد ، برای اخذ مالیات و گرفتن " سهم امام غایب . " امر به معروف و نهی از منکر هم ساقط است ، مگر در مسائل فردی و اخلاقیات شخصی و نصیحت های دوستانه راجع به فوائد کارهای خوب و مضرات کارهای بد . در تشیع صفوی دوره ی غیبت دوره ی تعطیل ، دوره ی تحمل و انتظار است و بس . و چون مساله اجتماعو حکومت منتفی است ، مسئولیت ها در محدمده ی وظایف اخلاقی و فردی محدود میشود وهر کسی باید خودش را حفظ کند ، چون جامعه را نمی توان حفظ کرد زیرا اصل بر زوال و انحطاط قطعی جامعه ، ایمان و نظام و فرهنگ اجتماعی است تا ظهور امام را ایجاب کند ، بنابراین غیبت برات آزادی دادن به همه قدرت ها و قدرتمندها و نظام هاست و فتوای تسلیم دادن به هر چه هست و هر که هست و هر جور هم هست و اعلام سلب مسئولیت اجتماعی از همه است و خزیدن همه به " درون فطریت خویش " و تبدیل آرزوها ، شعارها ، عقاید و عواطف شیعی و مسئولیت های انسانی شیعه به دو اصل ، یکی تعزیه داری ، دوم : سنی کشی و دیگر هیچ ! اما دوره غیبت در تشیع علوی " ، عصر سنگین ترین و مستقیم ترین مسئولیت های اجتماعی و سیاسی و فکری مردم " است . در تشیع علوی ، تاریخ بشر به چهار دوره تقسیم میشود ? : اول : از آدم (آغاز بشریت) تا خاتم (پیغمبر اسلام) دوره نبوت است . رسالت رهبری با فرستادگان الهی است

?. دوم : از علی (ع) تا پایان دوره غیبت صغری (سالهایی که امام دوازدهم در خفا بسر می برد و با چهار شخصیتی که به عنوان "باب ، " یا " نائب های خاص " شخصا تعیین کرده بود و با او تماس مستقیم داشتند به رهبری شیعیان میپرداخت ، این دوره ی " وصایت " است (در برابر رژیم رسمی خلافت ?) .سوم : از آغاز غیبت کبری ، یعنی سال ۳۱۹ – که امام دوازدهم وارد دوران طولانی و نا معلوم غیبت میشود و رابطه اش را به طور رسمی با مردم قطع می کند – دوره غیبت است که ما اکنون در این دوره ایم ?.چهارم : دوره ظهور است که امام غائب پس از یک انقلاب جهانی عدالت را در جامعه بشریت مستقر می سازد و رهبری مردم را به عهده دارد . ۱۰- شفاعت شیعه صفوی می گوید امام حسین ، حضرت ابوالفضل ، حضرت زینب و ... مرا شفاعت میکنند ، در هنگام امتحان نهایی ، در برابر ترازوی دقیق عدالت الهی که بد و خوب هر کسی را خدا وزن می کند یا نجات می دهد ، پاداش می دهد یا کیفر . شفاعت در تشیع علوی یعنی جفت شدن ، چیزی را به چیزی متصل کردن و یکی کردن ، چیزی را با مثل آن است ضمیمه کردن ، یک شخص را دو تا دیدن ! خود را در راه قرین دیگری کردن ، با دیگری قرین و شبیه و پیوسته و یار شدن و ... ! ۱۱- اجتهاد در تشیع علوی ، اجتهاد یکی از اصول بزرگ تشیع است که علمای ما افتخارشان به این است و افتخار تشیع به اجتهاد .اجتهاد می گوید : بعد از اینکه اصول اسلام و قوانین احکام فقه تدوین شد ؛ چون همواره جامعه در تغییر است و نظامهای زندگی فرق می کند بنابراین نیازهای تازه بوجود می آید که " بینش مذهبی " و " احکام مذهبی " موجود نمی تواند پاسخ گوی زمان و یا رویدادهای خاص در زمان باشد .مجتهد – به معنای کوشنده و محقق آزاد – بر اساس روح و جهت مذهب و منطق علمی و بر مبنای اصول چهار گانه اسلامی (کتاب ، سنت ، عقل و اجماع) می تواند این نیاز تازه زمان ، شرایط تازه حقوقی و اقتصادی و اجتماعی را بررسی و حکم تازه استخراج و استنباط کند .اجتهاد در تشیع صفوی عبارت است از یک ادعای بزرگ و لقب بسیار بزرگ بدون محتوی ، یک مقام رسمی دینی است ، شبیه به پاتریارش یا اسقف و کاردینال ، درست بر خلاف مجتهد در تشیع علوی که یک متفکر محقق نواندیش و متحول و پیشتاز زمان و همگام با سیر تاریخ و آگاه از " حوادث واقعه " و رویدادها و مشکلات و مسائل و تحولات حقوقی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و علمی و فکری عصر خویش است – چون باید باشد این لازمه ی مسئولیتش است – مجتهد صفوی ، هر چه کهنه تر و منحط تر و عقب مانده تر است ، مجتهدتر است ! در تشیع صفوی ، مجتهد اصلا حرف نمی زند ، چیز نمی نویسد ، تفسیر نمی گوید ، تاریخ نمی داند ، بحث نمی کند ، از صدر اسلام خبر ندارد ، سیره نمی خواند .۱۲- دعادعا در تشیع علوی ، دعای خود پیغمبر است ، دای قرآن است ، دعای علی است ، مظهرش دعای امام سجاد است ، دعا وسیله ایست که خواست های بلند انسان را در من تلقین می کند ، زنده نگه می دارد ، دعایی است که مجموعه شعارهای این گروه است ، دعایی است که محموعه حکمت ها و اندیشه های لطیف در شناخت خدا و جهان و انسان و زندگی است .دعای صفوی وسیله لش بودن و جبران همه ضعف ها و ذلت ها و کمبودها است و در یک محدوده بسیار پست و تنگ و خود خواهانه !۱۳- تقلیددر تشیع علوی ، اصل تقلید برگترین عاملی بوده که توده های پراکنده را در دوره ای که رهبری هزاران تریبون و دستگاه های تبلیغاتی بنام مسجد ، امام و پیشنماز ، قاضی و واعظ سنی بوده ، رهبری دست شیعه نبوده و تشیع تشکیلات نداشته ، نظام و مرکزیت نداشته ، اصل " تقلید توده عامی " از عالم و دانشمند متخصص (مجتهد) ، اصلی بوده که هم رهبری توده ها را در دوره های سخت تضمین می کرده ، و هم یک اصل مترقی بوده است برای جلوگیری از متلاشی شدن وحدت فکری . و دانشمندان را آزاد می گذاشته که اجتهاد آزاد بکنند (بر خلاف امروز که هر کسی یک فکر تازه ، حتی تعبیرتازه می کند ، باید گردنش را بزنند .) و با هم اختلاف فکری داشته باشند . می بینیم چقدر طرز فکر با آنچه امروز بنام اسلام وجود دارد متناقض است . جمود و تعصب و خشکی دماغ تا جایی است که حتی آب خوردن پشت تریبون را در ضمن سخنرانی بر سخنران نمی بخشند و علیه او کتاب مینویسند ؛ می گویند فلان بحثی که درباره ی امام زمان کردی درست بود و ایرادی نداشت اما یک کلمه ای بکار بردی که یک آقایی در محله ما ، خوشش نمی آید . در عرضش نیایش سخن میگفتی ولی به مطلبی در حاشیه ی

یک کتاب دعایی که یک واعظ معاصر نوشته انتقاد کردی باید شمع آجین شوی ... !در تشیع علوی عالم محقق در اجتهادش آزاد است ، عامی باید در برابر مجتهد مقلد باشد ، این یک نظام اجتماعی و در عین حال علمی است اما در تشیع صفوی ، تقلید یعنی" : صم ، بکم ، عمی " بودن همه در برابر کسانی که لباس رسمی دارند و رسمیت هم به نامشان در تشیع صفوی ابلاغ شده و دیگران بکلی حق تحقیق و برداشت و استنباط تازه ، نه در مسائل فنی بلکه در فهم و تلقی مذهب و مسائل اعتقادی که طبق اصل اسلامی هر کسی خود باید اجتهاد کند ندارند ؛ سپس تمام اصول اعتقادی ، احکام ، ارائه راه حل ها ، نظریات ، مسائل عقلی و اجتماعی همه بی منطق و بی تحلیل صادر میشود و عقیده را هم به عموم بخشنامه می کنند .در تشیع علوی ، تقلید در اصول نیست ، در عقاید نیست ، در احکام است ، در فروع است ، آن هم نه در خود فروع ، بلکه در فروع فروع . در در چگونگی مسائل عملی خاصی که احتمالا میان مجتهدان اختلاف هست ، مثلا نماز که جز فروع دین است ، قابل تقلید نیست ، مسلم است و ضروری . در تشیع صفوی مردم در همه چیز مقلد کور و تسلیم منطق روحانی خویشند و روحانی صفوی عقل و علم و دین و احساس و سلیقه و فهم و زندگی فردی و اجتماعی و سیاسی و اخلاقی مردم را همه با فتوی ، که به صورت فرمان های کوتاه و قاطع و امرو نهی صادر می شود تعیین میکند . خلاصه تحقیقحال برخی از اصول اعتقادی دو مذهب را که در ظاهر به هم شبیه هستند ولی در باطن کاملا با هم فرق دارند را به اختصار توضیح می دهم : در تشیع علوی در تشیع صفویوصایت : یعنی توصیه پیغمبر ، به فرمان خدا برای نشان دادن لایق ترین ، ذیحق ترین ، بر مبنای علم و تقوی که در خاندان اوینـد . وصـایت : یعنی اصل حکومت انتصابی موروثی و سلسله ارثی تنها بر مبنای نژاد و قرابت خانوادگیامامت : یعنی رهبری پاک انقلابی برای هدایت مردم و بنای درست امامت : یعنی اعتقاد به دوازده اسم معصوم مقدس ماوراءطبیعیعصمت : یعنی اعتقاد به پاکی و تقوی رهبران فکری و اجتماعی ، پیشوایان مسئول ایمان ، علم و حکومت مردم ، یعنی نفی حکومت خائن ، نفی پیروی از عالم ناپاک ، روحانی نادرست و وابسته به دستگاههای خلافت .
عصمت : یعنی ذات مخصوص و صفت استثنایی خاص موجودات غیبی که از نوع انسان خاکی نیستند و لغزش و خطا نمی توانند کرد و اعتقاد به اینکه این چهارده تن چنین ذات هایی بودنـد .یعنی اثبات طبیعی بودن حکومت خائن ، قبول عالم ناپاک و روحانی منحرف و وابسته ظلمه ، چون اینها که معصوم نیستند .ولایت : یعنی تنها دوستی و رهبری ، حکومت علی و علی وار با پذیرفتن ولاغیر . دوستی علی ، زیرا او نمونه عالی بندگی خدا است ، رهبریش چون چراغ روشن هدایت است و رائد راستین قبیله بشریت ، و حکومتش چون تاریخ انسان آرزوی عدل و آزادی و برابری او را در پنج سال حکومتش دارد و ملت ها همه به آن نیازمندند .
ولایت : یعنی تنها حب علی را داشتن و از هر مسئولیتی مبری بودن و بهشت را بخاط ولایت تضمین کردن و آتش دوزخ کارگر نیفتادن و اعتقاد به اینکه ولایت به درد خلق و اداره جامعه نمی خورد ، بلکه به خدا کمک می کند و در اداره جهان طبیعت دست اندرکار است .شفاعت : عامل کسب " شایستگی نجات . " شفاعت : وسیله " نجات ناشایسته ." اجتهاد : عامل مذهب حرکت در زمان و پاپای تاریخ و انقلاب و تکاملی در بینش مذهبی و تکامل و تناسب حقوقی در تغییر و تحول نظام . اجتهاد : عامل ثبوت و جمود و مانع پیشرفت و تغییر و تحول و نوآوری و وسیله تکفیر و تفسیق و محکومیت مطلق هر کار تازه ، حرف تازه ، راه تازه ای در راه دین ، در نظام زندگی ، در فکر ، در علم ، در جامعه و در همه چیز .تقلید : رابطه منطقی و علمی و طبیعی و لازم میان عامی یا غیر متخصص با عالم متخصص علوم مذهبی ، در مسائل عملی و حقوقی که جنبه فنی و تخصصی دارد . تقلید : اطاعت کورکورانه از روحانی و تابعیت مطلق و بی چون و چرا از عقل و عقیده و حکم روحانی ، و به تعبیر قرآن ، پرستش روحانی مذهبی .عدل : عقیده ایست درباره صفت خدا که عادل است و جهان بر عدل است و نظام اجتماع و زندگی نیز باید بر عدل باشد و ظلم و نابرابری نظامی غیر طبیعی و ضد الهی است و عدل یکی از دو پایه ی اساسی مذهب است ، که عدل هدف رسالت است و شعار بزرگ اسلام است . عدل : بحثی است در صفات الهی مربوط به بعد از مرگ و پیش بینی یا تعیین تکلیف برای خدا که در قیامت چگونه قضاوت می کند ؟ به این طرف پیش از مرگ مربوط نیست چون پیش از مرگ ، بحث عدل مربوط به شاه عباس

است ، کار قیصر را به قیصر واگذار ، کار خدا را به خدا . دنیا قلمرو سلطنت شاه عباس است ، آخرت قلمرو سلطنت خدا!دعا : متنی است که می آموزد ، آگاه می کند ، نیکی و زیبایی را تلقین می کند ، و عملی است که روح را به معراج روحانی می برد ، از روزمرگی به در می کشد ، به خدا نزدیک میکند ، تعلیم و تربیت می دهد . دعا : وردی است که خاطر جمعی می آورد ، تخدیر می کند ، امید واهی می دهد ، ثواب های بی ربط به قضیه به بار می آورد و جانشین مسئولیتهای سنگین که خرج و زحمت و خطر و ضرر دارد ، می شود . انتظار : آمادگی روحی وعملی و اعتقادی برای اصلاح انقلاب ، تغییر وضع جهان و ایمان قاطع به زوال ، ظلم و پیروزی و عدل و روی کار آمدن طبقه محروم ، و اسیر و وراثت زمین به توده غارت شده و انسانهای صالح و خودسازی برای انقلاب جهانی. انتظار : وا دادگی روحی و عملی و اعتقادی برای تسلیم وضع موجود ، توجیه فساد و جبری دیدن هر چه آید سال نو گویم دریغ از پارسال و نفی مسئولیت ، یاس از اصلاح و محکومیت قبلی هر قدمی .غیبت : مسئولیت مردم در تعیین سرنوشت ، ایمان ، رهبری و زندگی معنوی و اجتماعی خود . برای تعیین رهبری از مردم آگاه و مسئول و پاک که بتواند جانشین رهبری مردم باشد . غیبت : سلب مسئولیت از همه کس تعطیل همه احکام اجتماعی اسلام ، بیهوده بودن هر کاری ، غیر مشروع بودن قبول هر مسئولیت اجتماعی ، به عذر اینکه فقط امام می تواند رهبری کند و فقط از امام می توان تبعیت کرد و در برابر امام می توان مسئول بود و او هم غایب است ، پس هیچی به هیچی !

مدیریت و نظام اداری از دیدگاه امام علی

مدیریت و نظام اداری از دیدگاه امام علی (ع)دکتر محسن باقرالموسوی

خلاصه کتاب : ترجمه دکتر سید حسین سیدی (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد) – ویراسته امیر سلمانی رحیمی – چاپ اول / ۱۳۸۰– چاپ : مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی تلخیص :پریسا عطایی مفهوم مدیریت در سخنان علی علی رغم این که اندیشه ها، آموزه ها و شیوه های مدیریتی در سخنان حضرت علی (ع) وجود دارد، این واژه با همین ساختار در سخنان ایشان نیامده است؛ و چه بسا این واژه در قالب نزدیک به معنای رایج آن استعمال می شده است؛ از سویی در گذشته به معنای متفاوتی هم به کار رفته است یعنی حادثهٔ ناگوار و احاطه و فراگیری بدی. در قرآن کریم این لفظ « دائره » به همین معنا به کار رفته است. « عَلَیهِم دائِرَةُ السّوءِ » و « یَتَرَبَّصُ بِکُمُ الدَّوائرَ » یعنی بدی آنها را همچون دایره ای در برگرفت که راهی برای بیرون شدن از آن برای آنها وجود ندارد. لفظ « دائره » به معنای پیشین در نامهٔ حضرت به مردم سرزمینهایی آمده است که حضرتش در آن جا به بیان ماجرای خود و اهل صفّین می پردازد که : هر کس لجاجت ورزد و به این کار ادامه دهد، در حقیقت واژگون شده ای است که خداوند بر قلبش زنگار زده و گردش بد روزگار علیه آنان می باشد. واژهٔ « دائره » به معنای جدید در واژگانی آمده است که بر برخی معانی آن دلالت دارد و برخی مقدمات و ویژگیهای آن را نشان می دهد که اشتراک معنایی با دیگر مفاهیم مدیریتی دارد. این واژگان عبارتند از :۱– تدبیر ۲– فرماندهی ۳– قدرت ۴– سیادت ۵– سیاست ۶– راعی (رهبر).مطلب اول : تدبیر تدبیر به معنای اندیشیدن به فرجام امور، نگریستن به عواقب مثبت یا منفی کارها، که به این معنا یکی از مفاهیم بنیادین مدیریت است، زیرا مدیریت در معنای فراگیرش طرح و برنامه ریزی برای کاری را گویند و برآورد نتایج آن کار قبل از دست یازیدن به آن یم باشد. تدبیر از ویژگیهای اساسی مدیر است و مدیر موفق کسی است که به تدبیر شهرت دارد و کسی است که امور را در جای خود می نهد.بعد از بیان رابطهٔ تدبیر با مدیریت به ذکر متونی می پردازیم که در آن این واژه آمده است :۱– حُسنُ التَّدبیرِ یُنمِی قلیلَ المالِ وَ سوءُ التَّدبیر یُفنی کَثیرَهُ : نیک تدبیری ثروت اندک را افزون می کند و سوء تدبیر ثروت فراوان را از بین می برد.۲– لاَفَقرَ مَعَ حُسنِ التَّدبیرِ :با نیک تدبیری هیچ فقری وجود ندارد.۳– حُسنُ التَّدبیرِ و تَجَنُّبُ التَّبذیرِ من حُسن السّیاسَةِ : نیک تدبیری و پرهیز از تبذیر از نشانه های سیاست نیکوست.۴– قِوامُ العَیشِ حُسنُ التَّقدیر وَ مِلاکُهُ حُسنُ التَّدبیرِ :

اساس زنـدگی برآورد نیکوست و ملاک آن نیک تدبیری است.۵- لَیسَ لِلَّجوجِ تدبیرٌ : شخص لجوج بی تدبیر است.۶- سَبَبُ التَّدمیرِ سوءُ التَّدبیرِ : علت نابودی بدتـدبیری است.از این عبارتها مشخص می شود که تدبیر عنصری دخیل در اداره زندگی است که افراد خانواده را از بـدیها و بلاهـای فقر حفـظ می کنـد، همچنین عناصـر مهم در ادارهٔ دولت و حکـومت بر مردم است، چون از نشانه های سیاست آرمانی و از مبانی اساسی توسعهٔ اقتصادی است، ثروت انـدک را افزون می کنـد و رشـد ثروت، عصب توسعهٔ اقتصـادی است. تـدبیر پیش از آن که نظاهر بیرونی داشته باشـد، صـفتی ذاتی است. انسان لجوج و عجول چپ و راستش را نمی شناسـد و از قوهٔ تـدبیر بی بهره است. نتایـج تـدبیر بر شـکوفایی عملی که بر آن مبتنی است منعکس می شود. اما اگر مـدیر به تدبیر نیازمنـد شد، سرانجام کارش به ویرانی خواهد انجامید؛ ویرانی در سـطح جامعه پیش می آید، اگر مدیریت در سـطح جامعه باشد و ویرانی اقتصاد، اگر مـدیریت در حوزهٔ اقتصاد باشد.بنابراین مدیر خردمند کسـی است که تدبیر را در مدیریت از لوازم اولیه مدیریت خود می داند. حضـرت (ع) می فرماید : حسن تدبیر ، اولین نشانهٔ عاقل بودن است. مطلب دوم : فرماندهی (حکمرانی) « اِمرأة » از کلمـهٔ امر گرفته شـده و جمع آم اوامر است از آنجـاییکه مـدیریت مجموعه اوامر و نواهی به مردم است در حقیقت نوعی حکمرانی است. این واژه در سـخنان حضرت علی (ع) فراوان آمده است :۱- اَلإنصافُ مِنَ النَّفسِ کَالعَدلِ فِی الإمرَةِ : رعایت انصاف نسبت به خود، همچون عـدالت ورزی در حکومت است.۲- الکَریمُ یَعفُو مَعَ القُدرةِ وَ یَعدِلُ فِی الإمرَةِ : شـخص کریم در عین قدرت می بخشد و در حکومت، عدالت می ورزد.۳- جَمالُ السِّیاسةِ العَدلُ فِی الإمرَةِ وَ العَفوُ مَعَ القُدرَةِ : زیبایی سیاست، عدالت ورزی در حکومت و بخشش در عین قدرت است.۴- اَلعَدلُ نظامُ الإمرَةِ : عدالت نظام بخش حکومت است.۵- حُسنُ السّیرةِ جَمالُ القُدرةِ وَ حِصنُ الإمرَةِ : سیرهٔ نیکو، زیبایی قدرت و دژ حکومت است.۶- قُدرَتُکَ علی نَفسِکَ اَفضَلُ القُدرَةِ و اِمرَتُکَ عَلَیها خَیرُ اَلإمرَةِ : قـدرت تو بر نفست، برترین قـدرت و فرمـانروایی تو بر آن بهـترین فرمـانروایی است.حکومت، موقعیتی است که حـاکم از طریق آن فرمانهـا را صـادر می کنـد و عـدالت، پـایه و اساس است وقتی حوزهٔ آن تعامل با مردم باشـد و هرگاه حوزهٔ آن نَفس باشـد، رعایت انصاف، معادل عـدالت است.اگر صاحب حکومت، انسان کریمی باشد و در عین قدرت ببخشد و در حک.مت عدالت ورزد، و این شیوه را در حوزهٔ حکومت به کاربنـدد، زیبـاترین شـیوه های سـیاست را به کار بسـته است.حکومت، در کیفیت صـدور فرمانها و در شیوهٔ تعامل میان آمِر و مأمور نظام خاصّی دارد که همگی واژگانی از نظام حکومت می باشد. إمارت و آمر به رفتار و صفاتی ذاتی وابسته است که بیشتر از جنبهٔ خارجی و ظاهری آن می باشد که با سیرهٔ آدمی مربوط است و در سیوهٔ تعامل وی با مردم ظاهر می شود و در نتیجه، بازتـابی از زیبـایی قـدرت و دژ حکومت است، چون حکومت کردن در نخستین خاسـتگاهش همـان لجـام زدن به نفس در هنگام سرکشـی است و نخستین حوزهٔ فرمانروایی آن نقش بشری می باشد. هر کس در این میدان پیروز شود در آن میدان بزرگتر پیروز خواهـد شـد. و هر کس قـادر بر اعمال قـدرت بر مملکت بود. خلاصه این که حکومت گونه ای از مـدیریت است که سلطهٔ هماره با قدرت در آن به هم آمیخته است.مطلب سوم : قدرت امام علی (ع) قدرت را نشان صاحب قدرت بودن در هر شـکل آن به کـار برده است. چه قـدرت سیاسـی، اجتمـاعی و یـا اقتصادی. پس قـدرت به معنای سـیطره و چیرگی، همان إعمال قـدرت بر نیروهای تحت فرمان صاحب قدرت می باشد. بنابراین مدیریت بایسـته، گونه ای از گونه های قدرت است، چون نمایانگر شـکلی از اشـکال إعمال قدرت بر نیروهای تحت فرمان می باشد. چه نیروهای معنوی باشـند و چه مادّی. این معنا زمانی به بهترین وجه روشن می گردد که به کاربردهای آن در سـخنان علی (ع) مراجعه نماییم. حضرت می فرمایند : ۱-اَفضَلُ الحِلمِ کَظمُ الغَیظِ وَ مِلکُ النَّفسِ مَعَ القُـدَرَةِ : بهترین شـکیبایی فرو خوردن خشم و مالک نفس بودن در عین قـدرت می باشـد.۲- آفَةُ القُدرةِ مَنعُ الإحسان : آفت قدرت، بازداشتن از احسان است.۳- زَکاةُ القُدرَةِ الإنصافُ : زکات قدرت، رعایت انصاف است.۴- حُسنُ السیرَةِ جَمالُ القُدرةِ : سیرت نیکو، زیبایی قدرت است.۵- حُسنُ الشُّهرَةِ حِصنُ القُـدرَة : خوش نامی ، دژ قدرت است.۶- دَعِ الجوابَ عَن قُدرَةٍ وَ ان کان لَکَ : پاسـخگویی از سر قدرت را رها کن؛ هرچند به نفع تو باشد.۷- عِندَ کَمالِ القُدرَةِ تُظهِرُ فَضیلَةُ العَفوِ : هنگام رسیدن

به کمال قدرت، فضیلت بخشش نمایان می شود.۸- اَفضَلُ النّاسِ مَن کَظَمَ غَیظُهُ وَ حَلُمَ قُدرَةٍ : بهترین مردم کسی است که خشم خود را فرونشاند و از سر قدرت شکیبایی ورزد.وقتی آدمی به مدارج قدرت دست می یابد وظیفهٔ اوست که به یک عنصر مثبت متحول گردد تا نیکوکاران را گرامی بدارد و از لغزش بدان بگذرد، خشمش را فرو خورد و سرکشی نفس را مهار نماید و برای مردم تواضع و فروتنی کند و از حق خود به نفع آن که از او ضعیف تر است، درگذرد.قدرت از هر نوع که باشد، چه قدرت اقتصادی و چه سیاسی، علتی برای تکبر و تفاخر و بزرگ نمایی نزد مردم نمی باشد بلکه رفتار او باید متواضعانه بوده از حق خود در برابر ضعیف تر کوتاه آید.با مدارا و گذشت قدرت حقیقی به وجود می آید و سیادت بر دیگران حاصل و موجب شهرت در میان مردم خواهد شد و این امر تنها با عدالت ورزی، نخست در حق خود یعنی انصاف میسر استکه بدون انصاف قدرت به نیروی مخربی تبدیل می شود. بنابراین انصاف همان بهایی است که یک مدیر باید بپردازد تا قدرت در جایگاه طبیعی خود قرار گیرد.مظاهر قدرت، نیروی خودپسندانه و طغیان و سرکشی نیست بلکه با گذشت، نیکوکاری، شکیبایی، فروخوردن خشم و گذشتن از حق به نفع دیگران می باشد. اینها همان ویژگیهای مدیریت بایسته است و قدرت ثمره این نوع مدیریت می باشد چه در حوزهٔ حکومت باشد و چه در حوزهٔ رهبری اجتماعی و یا هدایت و سازماندهی مؤسسه ها و ادارات و امثال آن؛ به عبارتی قدرت، یکی از مظاهر مدیریت است.مطلب چهارم : سروری و سروراز کاربردترین سیادت (سروری) در سخن علی (ع) ، نشان دادن مفهوم ریاست و مدیریت است. سرور یا سید همان مدیر بایسته ای است که به شیوهٔ منطقی بر زیردستان حکم فرمایی می کند، مدیری که برآنها تحمیل نشده است و به اجبار بر آنها فرمان نمی راند. به سخنان حضرت در این زمینه توجه کنیم که فرمودند :السَّیِّدُ لایُصانِعُ مَن تَحَمَّلَ المؤونةَ وَ جاءَ بِالمؤونةِ : آقا و سرور کسی است که زحمت دیگران را بر دوش می کشد و یاری می رساند.السیِّدُ لایُصانِعُ و لایُخادِعُ و لاتَغُرُّهُ المَطامِعُ : آقا و سرور کسی است که مکر و حیله نمی کند و حرص و طمع وی را نمی فریبد.لاسیادَةَ لِمَن لاسَخاءَ لَهُ : کسی که بخشندگی ندارد، سیادت ندارد.بِالجُودِ تَسُودُ الرِّجالُ : با بخشش است که انسانها به سیادت می رسند.پس سید و سرور (مدیر آرمانی) کسی است که زحمت زیردستان خود را بردوش کشیده، پیوسته به یاریشان می شتابد، بخشنده و سخی است و با این دو صفت پیش از این که مدیریت آنها را به دست گیرد، قلب آنها را مالک می شود.سید و سرور کسی است که با قدرتمندان سازش نمی کند، و در خود احساس قدرت می کند چون مالک قلب مردم است و نیازی به سازشکاری و پنهانکاری در زندگی ندارد؛ شیوهٔ او صراحت و درستکاری است همانگونه که سازشکاری نمی کند اهل خدعه و فریب هم نیست به سبب حرص و طمع در گل و لای دنیا گیر نمی کند و زر و زیور او را نمی فریبد، هرچند گرانبها باشد زیرا او روشی استوار و اهداف ثابتی در زندگی دارد. این همان مدیریت مطلوب (آرمانی) است که می تواند راهش را در امواج زندگی بازنماید بی آنکه شرایط و عوامل فریبنده ای او را منحرف سازد پس سید و سرور کسی است که متّصف به این صفات پسندیده است و شایستگی سیادت را دارد و بدون این صفات نمی تواند حتی یک گام در تحقق اهداف که برای خود و زیردستانش ترسیم نموده به جلو بردارد. مطلب پنجم : سیاستسیاست به معنای فن رهبری مردم مفهومی است که بر آن اتفاق نظر است و لفظ آن بر گرفته از « ساسَ یَسُوسُ » و گفته می شود « سائِسُ الخَیل » یعنی کسی که به پرورش اسب مشغول است و اسب را به میل خود رام و مطیع می نماید. ابن طقطقی در معنای سیاست می گوید : سرمایهٔ پادشاه است و حفظ جان و مال مردم، دفع شرور و قلع و قمع فاسدان و منع ستمگری منجر به فتنه و آشوب به آن متکی است. بنابراین تعریف، سیاست معنایی مطابق با معنای مدیریت دارد؛ چون مدیریت نیز فن رهبری مردم است. سیاست و مدیریت هر دو در این حوزه دو چهرهٔ یک عمل محسوب می شوند. فراگیرتر از مدیریت می باشد. اما به معنای محدودتر هم آمده است که همان مدیریت گروهی معین از مردم برای هدفی مشخص می باشد. به سخنان ایشان در معنای دوم می پردازیم.رَأسُ السِّیاسةِ إستِعمالُ الرِّفقِ : اصل سیاست، مدارا ورزیدن است.فَضیلَةُ الرِّیاسةِ حُسنُ السِّیاسةِ : فضیلت ریاست، به نیکی سیاست کردن است.مِلاکُ السِّیاسةِ العَدلُ : ملاک سیاست، عدالت ورزی است.مَن حَسُنَت

سیاسَتُهُ دامَت رِئاسَتُهُ : هر که سیاستش نیکو باشد، ریاستش تداوم می یابد.الإحتمالُ زَینُ السِّیاسَهِٔ : خویشتنداری، زینت سیاست است.مَن ساسَ نَفسَهُ اَدرَکَ السِّیاسَهَٔ : هر کس نفس خود را رام کند، سیاست را درک کرده است. سیاست در این متون به معنای فن مبتنی بر علم و تجربه است که طبیعت آن به خاطر تفاوت حوزه های اجرایی آن متفاوت است. پس سیاست وقتی ابزار حکومت یا ابزار مدیریت مؤسسه یا یک شرکت تجاری گردد، متفاوت نیست بلکه همه این سازمانهای اداری بر افراد و گروههایی تکیه دارند که آنها به مدیریت نیاز دارند. مدیریت به فنی نیازمند است که آن فن،همان سیاست می باشد.اصول و مبانی این فندر سخنان حضرت علی (ع) عناصر این فن را چنین می یابیم : مدارا، تحمل، فضیلت، عدالت، کنترل نفس. همه این امور فضایل نفسانی و ارزشهای اخلاقی هستند که تربیت نیکو و توجه معنوی موجب آنها می شود؛ اصل سیاست مداراست نه به کاربستن قدرت. اگر سیاست با فضیلت درآیمزد، ثمرهٔ آن سیاست نیکوست. ملاک و ریشهٔ سیاست هم به کاربستن عدالت است. بدون عدالت، سیاست معنی خود را از دست داده و از فن مدیریت مردم به فن پراکندگی و دوری از سیاستمداران بدل می گردد. بر سیاستمداران فرض است که دشواریهای آن را تحمل نمایند و به میزان مسؤولیت خود رد سختی و رنج باشند و حتی اذیت و آزار و سخنان درشت و سرزنشها و تهمتها را تحمل نمایند. اینها طبیعت کار در این حوزه است.چنین سیاستی تنا زمانی به دست می آید که ناشی از اعماق وجود نیکوکاران و از خاستگاههای خیر و نیکی در درون آدمی و صفات نیکو و فضایل و کرامتهای آنها باشد. یعنی بعد از صرف وقت بسیار در آمادگی نفس و پرورش آن در کسب اخلاق و فضایل و آماده سازی آن برای پرداختن به نقش بزرگ در زندگی عملی .بنابراین کسی که نمی تواند نفس خود را رام کند نمی تواند بر مردم سیاست نماید، و کسی که نمی تواند هیجان، شورش و سرکشی نفس را مانع گردد نمی تواند به جامعه بشری بپردازد و آن کسی که نفس خود را رام کرده باشد، سیاستمدار با تجربه ای خوتهد بود.سیاست با این ویژگیها و با این ابعاد، ضامن بقای آن است و راه استواری و اعتدال و ادامهٔ کار در درون مجموعه های بشری است.هر کس که در پی ادامهٔ سیاست است، بر اوست که ابتدا در تبیین فضایل نیکو و صفات موفق باشد، که اینها مبانی سیاست دائم و ثابت و ماندگار است.مطلب ششم : رهبر (راعی)راعی از رعایت است و به معنای حفظ و سیاست می باشد. خداوند می فرماید: فَما رَعَوهاحَقَّ رِعایَتِها (آن را سزاوار حقش رعایت نکردند) و هر که مراقب خود و دیگری باشد به او راعی اطلاق می شود. بنابراین مفهوم رعایت با مفهوم سیاست اختلاف زیادی دارد. اختلاف آنها در این است که این لفظ شدید حفظ و مدارا و تحمل را نشان می دهد و لفظ راعی و رعیت به شیوهٔ اسلامی مبتنی بر گرایش انسانی نزدیکتر است که حاکم و رئیس را به کار بستن مدارا و مهربانی با زیردستان بیشتر ملزم می کند؛ لذا کاربردهای این واژه را بیشتر از واژگان هم معنای آن می بینیم. علی (ع) این واژه را در سخنانش زیاد به کار گرفته است :فَاستَجیبُوا الداعی وَاتَّبِعُوا الرّاعیَ : دعوت کننده را اجابت کنید و از رهبر اطاعت نمایید.مِن حَقِّ الرّاعی أن یَختارَ لِرَعِیَّتِهِ مَا یختارَ لِرَعِیتِهِ مَا یَختارُهُ لِنفسِهِ : از حقوق رهبر آن است که آنچه را که برای خود می پسندد، برای مردم خود نیز بپسندد.اَلعادلُ راعٍ یَنتَظِرُ اَحَدالجزائَین : عادل، رهبری است که در انتظار یکی از دو پاداش است.پس رهبر کسی است که بین خود و دیگران به مساوات عمل می کند و آنچه را که برای خود دوست داشته، برای دیگری نیز دوسته داشته، آنچه را برای خود نمی پسندد، برای دیگری نمی پسندد.راعی و عدالت دو چهره از یک امر واحد هستند، و آنچنان با عدالت آمیخته است که تمایز بین آنها مشکل است. عادل همان راعی است و بدون عدالت نمی تواند حقوق دیگران را رعایت کند.هر کس که دارای این ویژگیها باشد شایستهٔ آن است که مردم از او پیروی نمایند، چون آنها در حقیقت از فضایل او پیروی خواهند نمود و چنین کسی مردم را به دنیای آکنده از ارزشها و آرمانها می برد و از چنین حاکمی عدالت پیشه به فضیلت می رسند.همهٔ واژگانی که ذکر کردیم به صفاتی اشاره دارند که در آنها اشاره ای به سازمانهای اداری یا اجتماعی نشده است و این تأکیدی بر این مطلب است که حضرت علی (ع) بر جنبهٔ اخلاقی و ارزشی در سازمانهای اداری اصرار می ورزد.ویژگیهای مدیر از نظر امام علی (ع) ویژگیهای مدیر در سخنان امام علی (ع) به فراوانی دیده می شود. ایشان این سخنان را ضمن توصیف تقواپیشگان

و صالحان و وصیتهایی که به فرزندان خود داشته اند و یا نامه هایی که به والیان خود به ویژه مالک اشتر والی مصر نوشته اند، آورده اند. اگر بخواهیم همه آنچه را امام علی (ع) در این حوزه بیان کرده اند، ذکر نماییم طولانی خواهد شد اما تلاش می کنیم تا صفاتی را برگیریم که اصول مدیریت نوین به شمار می آید.دربارهٔ وضع و شکل ظاهری مدیر، حضرت می فرماید : وقار، زیبایی آدمی است. آنگاه به وجود زیبایی ظاهری و باطنی اشاره می نماید که همان گونه که آدمی باید به زیبایی ظاهری آراسته باشد، باید از زیبایی باطنی هم برخوردار باشد، زیبایی ظاهری، زیبایی صورت است و زیبایی باطنی، زیبایی باطن و سرشت . مدارا و سعهٔ صدر، صفاتی تأثیرگذار در مدیریت افراد و اطاعت آنها از مدیر است. حضرت می فرماید : کسی که چوبش نرم باشد، شاخه هایش فراوان می گردد. ابزار ریاست سعه صدر است. خویشتنداری و بازداشتن از خشم ؛ چون خشم همه آنچه را که مدیر ایجاد نموده ویران می نماید. حضرت می فرماید : خشم گونه ای از جنون است. صبر و شکیبایی و کنترل نفس برعکس خشم است. حضرت در این باره می فرماید : بردباری و شکیبایی با هم هستند و بلندهمتی موجب آنهاست. از جمله جلوه های کنترل نفس ، خوشرویی است. آن حضرت می فرماید: مؤمن، ظاهرش شاد و قلبش غمگین است دارای سعه صدر است، نفس خود را خوار نموده و از بلندپروازی و شهرت بیزار، غمش طولانی، همت بلند، بسیار ساکت، به وقتش مشغول، سپاسگزار، شکیبا و غرق در اندیشه ، کم بخل، خوش اخلاق، نرمخوست، نفسش از سنگ سخت تر و از برده رام تر. مدارا کردن با مردم، این صفتی است که تنها در رهبرانی که به مردم از سر دوستی و محبت نظر می افکنند، یافت می شود. حضرت می فرماید: دوستی با مردم اصل خرد است. از آنجایی که حکمت نتیجه عقل روشنگر است پس در حقیقت حکمت، مداراکردن با مردم است. بخشش بدکاران، که از برترین صفات است. حضرت می فرماید : شایسته ترین مردم به بخشش، تواناترین آنها در عذاب کردن هستند. درنگ و تأمل در صدور فرمانها ؛ مدیر از درنگ و تأمل بی نیاز نخواهد بود چون تصمیمی که در شرایط آرام صادر می شود به واقعیت نزدیک تر است. حضرت می فرماید : از نشانه های حماقت، شتاب قبل از به وجود آمدن شرایط و درنگ بعد از فرصت و زمان مناسب است. از تمام توان خود مایه گذاشتن، به کارگیری تمام توانی که انسان دارد، موجب می شود شایستهٔ مدیریت باشد.حضرت می فرماید : هر کس نهایت توانش را به کار گیرد، به کنه اراده اش رسیده است. پس طبق این سخن، اراده ناشی از به کار بستن توانمندیها و تلاشهای آدمی است، به گونه ای که تمام توانمندیهای انسان را در راه خیر به کار می گیرد و مجالی برای به کارگیری در شر نیست؛ چون آنها از کارهای اندک راضی نمی شوند و کار زیاد خود را زیاد به شمار نمی آورند آنان زندگیشان را به اهداف مقدسی اختصاص داده اند.انجام امور در فرصت مناسب خود؛ حضرت در این باره می فرماید : دوراندیش ترین مردم کسانی هستند که به وعده شان عمل کنند و کار امروز را به فردا نیفکنند. پیشرفت دائمی؛ چون آنها از کارهای اندکشان راضی نمی شوند. حضرت درباره صفات شخص زیرک که مدیر و مدبر است می فرماید : زیرک کسی است که امروزش بهتر از دیروز او است. و اگر تصمیم پیشرفت در زندگی نداشته باشد، به خود خیانت کرده است. پس خائن کسی است که امروزش از دیروزش بدتر باشد، زیرا در امانتی که به او سپرده شده خیانت کرده است. جلب رضایت مردم با نیکی کردن به آنها و لطف و محبت کردن به آنها؛ حضرت می فرماید: قلبت را از مهربانی، لطف و محبت به مردم آکنده ساز و همچون حیوانات درنده بر آنان مباش که منتظر خوردنشان باشی، چون مردم دو دسته اند : یا برادر دینی تواند یا همچون تو بشرند. از آنان لغزش صادر می شود و دچار مشکل می گردند و به عمد یا خطا از آنها لغزشی صادر می شود، پس آنها را از عفو و بخشش خود بهره مند ساز، همانگونه که دوست داری خداوند تو را از عفو و بخشش خود بهره مند سازد. نیکی کردن به مردم همان راه کسب رضایت آنهاست که اساس مدیریت موفق است. دیدیم که چگونه صاحب نظران مدیریت این صفت را به دیگر صفات موفق در مدیریت اضافه کرده بودند. حضرت می فرماید : زینت مدیریت، نیکی کردن و بخشش است، بخشش مقرون به نیکی کردن و افزون بر عدالت است؛ چون عدالت یعنی دادن حق به صاحب حق، ولی احسان یا تفضل، دادن بیشتر از حق را گویند. حضرت در تفسیر عدل و احسان می گوید: عدالت،

انصاف است و احسان، تفضل. پس بخشش قوی ترین پل محبت و جلب رضایت است، هرچند که آن بخشش محدود باشد. حضرت می فرماید : از بخشش اندک خجالت مکش چون محروم کردن از آن بدتر است. حضرت این خصلت را در عبارت دیگری تحت عنوان حسن معاشرت چنین بیان کرده است : زیبایی برادری، حسن معاشرت است. اینها ویژگیهایی هستند که مدیر یا شخص کامل باید بدانها آراسته باشد و تنها زمانی می تواند کمال آن را کشف نماید که با تجربه و شناخت به آنها بپردازد. حضرت می فرماید : حکومت ها میدان آزمون انسانها هستند. پس مدیریت یکی از حوزه های کشف تواناییهای آدمی است، چنان که اسب در میدان مسابقه شناخته می شود.حضرت دیدگاهشان را با توجه به صفاتی که یک مدیر مسؤول باید دارا باشد، تکمیل نموده، می فرماید: ارزش آدمی به قدر همت اوست. ایشان با این سخن راه را برای همه می گشایند تا پلکان کمال را به تدریج تا زمانی که امور به دستشان می باشد طی نمایند؛ آنها با توانمندیهای خود با شرط اظهار آن از افراد با همت محسوب خواهند شد و بر اجرای نقشی که به آنها مربوط است، تواناتر خواهند بود.وظایف مدیر از نظر امام علی (ع)گرایش عام در سخن امام علی (ع)، همان وظایف اصلی مدیر است و بخشی از بار مدیریت بر دوش خود مدیر و بخشی از آن بر افراد وابسته به آن سازمان است. از یک سو حضرت به اندیشه ورزی فرامی خواند و از سوی دیگر به مشورت و بهره گیری از آرای دیگران، و با تکیه به این دو رکن، مدیر می تواند به برنامه ریزی بپردازد و برای این که بتواند به شکلی مطلوب پیگیر مدیریت باشد، لازم است به بازرسی دست یازد زیرا با بازرسی است که بخشی دیگر از وظایف مدیر یعنی کنترل تحقق می یابد؛ اما هدایت و سازماندهی از مسلمات کار مدیر است که حضرت این دو را در نامه مالک اشتر ذکر کرده است.مطلب اول : اندیشه ورزی اندیشه ورزی از چند جهت در ردیف ابزرا مدیریت است، چون صدور فرمانها و دستورهایی از ارکان مدیریت می باشد و فرمان نیز نتیجه نقش اندیشه ورزی در آدمی در رابطه با مشکل و حل آن است. لذا مدیریت هم به برنامه نیاز دارد و برنامه هم به اندیشیدن در باب اهداف و نیازها و سنجش آنها با یکدیگر و برنامه بندی آنها طبق بودجه بندی زمانی نیاز دارد؛ ارزیابی هم که یکی از وظایف مدیر می باشد، از نتایج اندیشیدن است. پس اندیشیدن به نتایج و مقایسه آنها با اهداف و امکانات، میزان عقب ماندگی یا پیشرفت در مدیریت را به ما نشان می دهد. لذا اندیشیدن یکی از عناصر مهم در مدیریت به شمار می آید بلکه رکن اساسی مدیریت شایسته است و از طرف دیگر مدیریت مطلوب آن است که گامهایی به جلو بردارد. اساساً پیشرفت و تکامل بر فکر خلاق و انسان خلاق متکی است که توانمندیهای فکری اش را در راه پیشرفت به کار می گیرد. اسلام به فکر و اندیشه اهمیت بسیاری داده است و در قرآن کریم ترغیب زیادی به اندیشیدن و تدبر در امور پیشینیان و نسلهای بعدی در هر جنبه از جنبه های زندگی، نموده است. سخنان امام علی (ع) نیز در راستای قرآن کریم در تشویق به اندیشیدن و کیفیت اندیشیدن درست و همچنین عوامل تقویت و تضعیف قوهٔ فکر می باشد.اهمیت اندیشیدندر سخنان حضرت علی (ع) به اندیشیدن بسیارتشویق شده است آن حضرت می فرماید : اندیشیدن، عبادت است. ثواب و عقاب آدمی به اندیشیدن و ترک آن است و از نظر اهمیت بادیگر عبادات چندان تفاوتی ندارد چون راه رسیدن به خداوند سبحان است؛ مفهوم و هدف عبادت نیزرسیدن بنده تقرب الهی است.برتری تفکر به سایر عبادات از آن جهت است که راه را در برابر دیگر عبادتها هموار می نماید. حضرت می فرماید : یک ساعت اندیشیدن از عبادتی طولانی برتر است. ساعت دراین حدیث به مدت زمان کوتاه اطلاق شده است. زیرا اندیشیدن وقت زیادی نمی گیرد اما تعیین کننده سرنوشت ساز شخص، حتی امت می باشد، اگر شخص متفکر جامعه از جایگاه ویژه ای برخوردار باشد. لذا حضرت مؤمن را به کثیرالتّفکر توصیف نموده است.بنابراین فکر و اندیشه که برترین عبادات به شمار می آید در یکی از سخنان حضرت آمده است. اولین تأثیر فکر نجات آدمی از گمراهی است که او را در راه ایمان قرار می دهد. حضرت می فرماید : تو را به اندیشیدن سفارش می کنم، چون مایه هدایت تو از گمراهی است و خوشا به حال کسی که قلبش به اندیشیدن مشغول است. چون با اندیشه خود موجب اصلاح خود و دیگران می گردد و مایه کسب سعادت دنیا و آخرت می باشد. اینها شاخص هایی بر اهمیت فکر و اندیشه برای

شخص مؤمن است که او را د رهمه اوقات غرق در اندیشه می بینیم.فایده های اندیشیدناندیشیدن ابزار زندگی است و انسانهای خوشبخت کسانی هستند که با منطق درست می اندیشند و اگر از هر انسان موفقی در زندگی درباره راز موفقیت او بپرسیم، پاسخش همان اندیشیدن منطقی است که در زندگی به آن عادت کرده است. اینهایی که امواج زندگی را با ایمان استواری در هم می نوردند، کسانی هستند که اندیشیدند و عبرت گرفتند و راه زندگی را از طریق تفکر پیمودند. اگر بخواهیم فایده های آن را برشماریم، کار دشواری خواهد بود. اما حضرت فایده های آن را در چند حدیث چنین بیان داشته اند :نجات از گمراهی : چون به وسیله اندیشیدن، راهها و روشها آشکار و حق از باطل تفکیک خواهد شد و حق، انتخاب و از باطل پرهیز می شود. حضرتش می فرماید : فکر، هدایت است و به راه هدایت رهنمون می گردد. تورا به فکر کردن سفارش می کنم چون مایه هدایت از گمراهی است. و فکر یکی از دو هدایت است. فکر شخص خردمند، هدایت است. محفوظ ماندن از لغزش : فکر نقطه روشنی است که از خلال آن آدمی کژیها و ناراستیها ی راه را کشف می کند و راه راست را دربرمی گیرد و راه پیچیده ای را که به مقصود نمی رسد، ترک می نماید. حضرت می فرماید : اندیشه در کاری قبل از دست یازیدن به آن، موجب حفظ از لغزش می گردد و در کلام دیگری فرمودند: « موجب حفظ از خطا می شود. » رهایی از شک : زندگی پیچیده، موقعیتهای متضادی را در برابر آدمی می نهد که وی را در اتخاذ موضع گیری مناسب به خاطر شک و دودلی، ناتوان می سازد.شک زیاد به یک بیمار روانی تبدیل خواهد شد اگر فرد زودتر به درمانش نکوشد و درمان آن هم اندیشیدن است. حضرت می فرماید : با اندیشیدن زیاد، شک برطرف می شود. وقتی شک زایل شد، انسان صاحب دیدگاه می شود و به امور به نیکی می نگرد. این از لوازم یک مدیر خوب اسن و منشأ اندیشه و نظر هم، تفکر درست است. حضرت می فرماید : دیدگاه به واسطه فکر اصلاح می شود. کشف امور پنهان : به واسطه اندیشیدن انسان به حقایقی دست می یابد که از او پنهان بوده اند، و حتی اموری را کشف خواهد کرد که از او و دیگران هم پنهان بوده است. پس مخترعان و مکتشفان کسانی هستند که به صفت اندیشیدن موصوفند، آدمی باید خود را به اندیشیدن عادت دهد چون وی ا برامور زیادی آگاه خواهد کرد اموری که راهی برای شناخت آنها جز به این طریق نمی یابد. حضرت می فرماید : به واسطه اندیشیدن، امور پنهان آشکار می گردد و ثمره فکر، اظهار و آشکار کردن است. صیقل زدن عقل : اندیشیدن کار عقل است و همانگونه که جسم به ورزش برای داشتن بدنی سالم و قوی نیازدارد، اندیشیدن هم همین نیاز به عقل را دارد عقل را پرورش می دهد و زنگار را از آن می زداید و برای زندگی آماده می کند. حضرت می فرماید : فکر، مایه جلای عقل است. همچون زرگر که کارش جلا دادن طلاست.عبرت آموزی : از مسائلی که به جنبه اخلاقی افراد مربوط است، پندپذیری و عبرت آموزی از تجربه ها و سرنوشت آنهاست.سرآغاز عبرت آموزی، اندیشیدن است و بدون اندیشه مشکل است که آدمی بتواند از سرانجام سرنوشت دیگران آگاه گردد. حضرا می فرماید: اندیشه تو به تو روشن بینی می دهد و مایه عبرت برای تو می گردد. و فکر موجب عبرت آموزی می شود. حل مشکلات : در مسیر زندگی مشکلاتی رخ داده، موانعی بروز می کندکه به راه حل و درمان نیاز است که این نیز به اندیشه وابسته است. حضرت می فرماید : اندیشه طولانی، فرجام نیکویی دارد و فساد امور را برطرف می کند. و همچنین فرمودند: اندیشه ورزی طولانی ، عواقب تدبیر را اصلاح می نماید. آنهایی که توانایی حل مشکلات را ندارند، کسانی هستند که هرگز نمی اندیشند و مشکل آنها در امور همچون میکروبی در بدنشان سرایت می کند و تنها از افتادن در مشکلات به راه حل آن می پردازند.کشف خطاها و شناخت امور : درست کسانی که سخت مشغول به امور باشند نمی توانند خطاهای خود را بازیابند مگر این که لحظه ای به تفکر منطقی دست زنند، چون به واسطه اندیشیدن است که شخص می تواند از رفتار و عملش آگاه گردد و تنها به وسیله اندیشیدن است که خطاهای خود را کشف و بر محو آنها تلاش می کندو اعمال درست خود را می شناسد و بر آن می افزاید. حضرت می فرماید : فکر آدمی آیینه ای است که عمل خوب را از عمل زشت او به او بازمی نماید. کسب اعتبار در میان مردم : مردم به شخص اندیشمند احترام می گذارند و کسی که اهل تفکر باشد به عمل و کلاشم بها می دهد و مردم به او احترام

می گذارنـد. حضـرت می فرمایـد : تفکر تو به تو بصیرت می دهـد و برای تو کسب اعتبار می کند. اما کسـی که قبل از عمل نمی اندیشـد و قبل از کلام انـدیشه نمی کنـد و اندیشـیدن را روش زنـدگی خود قرار نمی دهد در چشم مردم خوار خواهد بود. به گفته امام علی (ع) کسـی که نیک بیندیشد، خوار نشود. سـلامت و حسن عاقبت : هیچ چیز برتر از اندیشه درست تضـمین کننده سـلامت آدمی در دنیا و آخرت نیست. در زنـدگی روزمره می توان به اهمیت تفکر پی برد، چون هرجا که باشـیم خطر ما را تهدید می کند واگر قبل از اقـدام نیندیشـیم، زود نابودمان خواهـد کرد. کسـی که می خواهـد از خیابان بگذرد، اگر نیندیشد با خطر مواجه خواهد شـد همچنین است دیگر امور مربوط به زنـدگی که همه به اندیشـیدن نیاز دارند و اگر اندیشه نکنیم در دنیا و آخرت دچار خسـران خواهیم شد. حضرت می فرماید : اصل عقل ، فکر و اندیشه است و ثمره آن سلامتی است. و اصل سلامت از لغزشها، اندیشه قبل از عمل است با تداوم اندیشـیدن عاقبت و سـرانجام سالم خواهد بود. روشـمند بودن اندیشـهتفکری که اسـلام در پی آن است تفکری آرمـانی و بـدون آغـاز و انجـام نیسـت کـه در دایره فردی می مانـد و از آن خـارج نمی گردد و مقـدمات را از نتایـج بـاز نمی شناسـد.اسـلام به تفکر سالمی فرامی خوانـد که وظیفه عقلانی و اجتماعی دارد؛ اما پرسـش این است که مبانی تفکر سالم در اسـلام کدام است ؟ یا بهتر بگوییم چگونه این مبانی را در سـخنان حضرت علی (ع) استنباط کنیم ؟ با تحلیل احادیث وارده از امام علی(ع) درمی یابیم که انـدیشه ورزی در نظر امام علی (ع) بر چهار عنصـر مبتنی است :مقـدمه : مناقشه آراء و نظریات، رأی و نظر و نتایج (تـدبیر). کسـی که می خوتهـد به اندیشه ورزی به طور آزاد و روش دزست بپردازد، به مقدماتی نیاز دارد و سـپس به آرای دیگران گوش می سپارد و به تحلیل این آرا و بحث و بررسـی آنها بپردازد و بعد به صدور رأی خود می پردازد. و در پایان خط مشی عمل را به موجب آن نتایج وضع می نماید. این متون عبارتند از :- قبل از لراده کردن مشورت کن و قبل از اقدام بیندیش. - شخص بصیر کسـی است که بشـنود و بیندیشد و به دقت بنگرد و از عبرتها بهره بگیرد. - خشم وتندی را رها کن و به دلیل بیندیش. - مؤمن بایـد شـرم کنـد این که فکری در غیر طاعت به او برسـد. - تـدبیر به رأی و رأی به فکر و انـدیشه است. - بدانیـد خرئمند کسـی است که به رأیهـا و نظرهـا بـا فکری درست و بـا نگاه به عواقب آن، می نگرد. - درستی رأی و انـدیشه به سیر در اندیشـه هـاست. قبـل از اندیشـیدن بایـد به آرای دیگران گوش سـپرد و بر این اسـاس به مشورت در امور مختلف بـا دیگران سـفارش شـده است.منطق حکم می کنـد که انـدیشه از نقطه ای در خـارج آغـاز گردد نه از درون نفس، چون وقـتی ذات و درون آدمی آغـازگر اندیشـیدن باشد، اندیشه ای آرمانی و مبهم خواهد بود. آن حضـرت به مرحله مقدماتی اندیشه چنین اشاره کردند : بصیر کسی است که گوش سپارد و سـپس بیندیشـد. پس عامـل سوق دهنـده به انـدیشه عامل خارجی است و در آغاز لازم است که دیگران را به خودشان واگـذار کند تا سـخنشان را بگویند و به آنها گوش کند، چون آنها با آرا و نظریات خود در ضـمن بحث و فرك کردن به او سود خواهنـد رسانـد.چنـان که لازم است انسـان در آغـاز ورود به محراب انـدیشه خود را از هر گونه عامل تأثیرگـذار درونی و بیرونی و یـا روانی برکنـار دارد، چون ایـن عامـل فکر و انـدیشه را دچـار تـوهم می کنـد و حقیقـت را آن گـونه کـه هست برای او منعکس نمی کند.سـفارش ارزشـمند دیگر حضرت برای کسانی که قصد دارند به دنیای اندیشه وارد شوند این است : خشم وتندی را رها کن و به دلیل بیندیش. خشم وتندی ناشی از انفعالات پریشانی است که موجب برانگیختن طوفانی در فکر و رفتار آدمی می گردد و تـا زمـانی که این حـالت وجود دارد، تأثیر آن بر مجرای انـدیشه زیاد خواهـد بود؛ همچنین بایـد خود را از هر فشار خارجی دور نمایـد؛ هر عـاملی که او را به اطـاعت و فرمـانبرداری وادارد. تنهـا اطـاعت و فرمـانبرداری که بایـد به آن عمـل کرد، اطـاعت از خداوند است، اطاعتی که قلب را صفا می بخشد و آن را کتابی می سازد که بر صفحه های آن حکمت و آرایی که می خواهد، می نگارد. لذا بر مؤمن است که هرگاه فکرش به غیر طاعت خداوند ارتباط پیدا کرد، شرم نماید. چون طاعت خداوند فرد را به اندیشه آزاد از هرگونه قیـد و بنـد و حـاکمیت انفعالات درونی و وابسـتگی افکار و اشـخاص آماده می نمایـد. این چنین است که حضـرت آدمی را به اندیشیدن آزاد از سلطه هر قدرتی فرامی خواند.مناقشه آرا : بعد از مقدمات، نوبت به تحلیل آرا می رسد. انسان از طریق

مشورت به مجموعه ای از آرایی که از دیگران شنیده، دست می یابد و بر اوست که درباره آنها بیندیشد و به مقایسه آنها بپردازد تا اختلاف و نزدیک آنها را دریابد و به تفکیک بین آنها بپردازد و از نظر قوت و ضعف با استناد به قدرت دلیل هر رأی، آنها را درجه بندی نماید و رأیی که دارای حجت قوی است بر بقیه آرا مقدم می شود و بعد از مقابله و شناخت قوت آنها، رأی مناسب را برمی گزینند. در این جا وارد گام سوم روشمندی اندیشه می شویم که حضرت می فرماید : خردمند کسی است که انواع آرا را با اندیشه ای درست و نگاه به عواقب آنها می پذیرد. رأی : بعد از مناقشه و بررسی گسترده افکار و اندیشه ها، فرد به رأی درست دست خواهد یافت، رأیی که از این طریق به دست می آید، رأیی درست و صائب است. حضرت میفرماید : درستی رأی و نظر به سیر در اندیشه هاست و مشارکت در رأی به درستی منجر می شود. رأی و نظر ناشی از عقل و اندیشه دیگران همان رأی و نظری است که تجربه دیگران خلاصه کرده است و انسان بدان می تواند به رأی درست تر دست سابد و برای این کار لازم است که به بررسی دقیق افکار و اندیشه ها برای دستیابی به اصل و عصاره آنها بپردازد، حضرت می فرماید : رأی و نظر را چون مشک آب زیر و رو کنید تا آرای درست از آن بیرون بیاید. در ضمن حضرت ما را از عاقبت تکیه بر آرای خود و یاری نگرفتن از آرای دیگران هم پرهیز می دهد که :- هرکس استبداد دباشد، هلاک می گردد. - هر کس استبداد رأی داشته باشد، دچار لغزش خواهد شد. - هر کس که به نظر خود شیفته باشد، خوار می گردد. - هر کس خودرأی باشد به مخاطره می افتد و فریب می خورد. -

تنها شخص نادان خودرأی است. نظر همان دیدگاه است و حاصل رأی و اندیشه؛ و بعد از اندیشیدن است که برای شخص، دیدگاه درباره امور مختلف حاصل می شود، حضرت می فرماید : کسی که زیاد بیندیشد، دیدگاه خوبی خواهد داشت. پس آدمی باید زیاد به بحث و مناقشه بپردازد تا به دیدگاه درست دست یابد.نتایج (تدبیر) : بعد از این مرحله طولانی از شنیدن آرا و بحث و بررسی آنها تا صاحب دیدگاه شدن، مرحله پایانی یعنی تدبیر فرا می رسد. تدبیر یعنی طرح عملی و اجرای آنچه که گذشت. حضرت می فرماید : تدبیر به رأی و رأی به فکر و اندیشه است. این حدیث سه حلقه متصل به هم را در برابر ما می نهد : فکر، رأی، تدبیر. تدبیر چنان که گذشت طرح عملی است که فرد به اجرای آن می پردازد. و در آن امور مختلف را از شروع تا پایان ملاحظه خواهد کرد؛ طرحی است که آن را براساس بودجه بندی زمانی وضع می نماید؛ طرح پنج ساله ای است که دولتها برای اجرای برنامه های توسعه آن را وضع می کنند. این همان روش اندیشه ورزی از دیدگاه حضرت است که از این مراحل می گذرد .مشورت بحث و بررسی آرا رأی دیدگاه تدبیر تقویت اندیشه اندیشه همچون دیگر اجزای فعالیت های آدمی به تقویت نیازمند است وگرنه از پژمردگی تدریجی رنج خواهد برد. برخی از اموری که به تقویت اندیشه در آدمی کمک می کنند عبارتند از :علم : آن که در پی اندیشه است از دانشی که تفکر را بر مبانی درست و استوار بنا می کند، بی نیاز نیست از سویی آن گاه سطح اندیشه ورزی آدمی دچار تزلزل گردد، علم به یاری او می آید و او را به سطح مطلوب می رساند. حضرت کمی فرماید : علم به اندیشه کمک می کند. علم وی را از بی منطقی، خرافه و اوهام که مانع تحقق تفکر علمی هستند، نجات می دهد. پس اسلام از ما می خواهد که تفکری علمی و دور داشته باشیم.عادت کردن به اندیشیدن : وقتی انسان به اندیشیدن عادت نماید، زندگی او نظم می یابد و حرکت و مسیر او در زندگی منظم و تابع برنامه ریزی خواهد شد. حضرت می فرماید : هر روز تو مایه عبرت خواهد بود اگر آن را با فکر و اندیشه همراه سازی. سکوت : کسی که به سکوت روی آورد، فرصت مناسبی برای اندیشیدن می یابد و برعکس، پرحرفی و آشوب از موانع مهم اندیشیدن هستند. حضرت می فرماید : سکوت گلشن اندیشه است، چون فرصت طلایی برای اندیشیدن است.موانع تفکرانسان به تجربه می تواند موانع تفکر را بشناسد. پرخوری از مهمترین موانع تفکر است، همچنین غلبه حس لذت جویی و شهوات بر فرد، فرصتهای اندیشیدن را از انسان سلب می کنند و از امور مهم و بازدارنده اندیشه آرمانی است که به امری منجر نمی شود و آدمی را به انحرافی بزرگ سوق می دهد. حضرت با اشاره به انی موانع آنها را چنین برمی شمارد :پرخوری : هرکی خوراکش کم باشد، فکر و اندیشه او روشن می گردد. چگونه اندیشه ای

روشن گردد، کسی که همیشه با شکم سیر باشد. آن کگه در خوردن کوتاهی ورزد سلامتی اش فزونی یابد و اندیشه اش صالح گردد. این احادیث بیانگر تأثیر پرخوری بر فکر و اندیشه و سلامت اندیشه کسی است که غذایش را اندک می نماید.شهوتها و تمایلات نفسانی : طغیان شهوات، فروزندگی اندیشه را خاموش می نماید، زیرا توجه و تلاش آدمی با تغییر گرایشها و میلهای او تغییر می یابد، توجهی پایدار به شهوت و تمایل نفسانی، آدمی را کاملاً بدان سو، سوق می دهد و مجالی برای اندیشیدن باقی نمی گذارد. حضرت می فرماید : کسی که بیشتر فکر و اندیشه اش به لذتها باشد، شهوات بر او غلبه خواهد یافت. پس غرق شدندر لذتها و شهوتها، اندیشه آدمی را به همان سو می کشاند و بلکه فرصتهای تازه ای برای لذت جویی بیشتر به او می دهد لذا حضرت می فرماید : « فکر کردن به معصیت تو را به گرفتار آمدن بدان سوق می دهد. » چه این که پیش از فکر کردن به آن، آدمی فرصتی برای آن نمی یابد ولی اندیشیدن فرصتهای زیادی برای اجابت خواسته های نفسانی را فراهم می آورد، که پیش از آن، بدان راهی نداشته است.خط قرمز در حوزهٔ تفکرانسان آزاد است و بزرگترین حوزهٔ ابزار آزادی، اندیشهٔ وی است که وی را به هر گرایش و در هر مکان و هر فضایی به پرواز در می آورد. اما آزادی حد و مرزی دارد و اندیشه هم دارای محدوده هایی است، زیرا حوزه هایی وجود دارد که آدمی نمی تواند به آن جا سیر کند، چون ممکن است وی را به پرتگاه سقوط بکشاند. یکی از این حوزه های ممنوع، تفکر درباره ذات خداوند است.دو حوزه وجود دارد که در یکی اندیشه پسندیده و نیکوست و در دیگری تفکر روا نیست. حوزه نخست اندیشیدن در آیات الهی است؛ اندیشه در قدرت خداوندی و دیگر صفات او که عظمت او را نشان می دهد و از توان او پرده برمی دارد و به آدمی اطمینان و آرامش و سعادت می بخشد و حوزه ای که اندیشیدن در آن تحریم شده است، ذات و ماهیت خداوندی است زیرا اندیشه در این حوزه به طور قطع موجب بی حرمتی به ذات مقدس او و در نتیجه به انحاف شدید منتهی خواهدشد. حضرت درباره این حوزه و محدودیتهای آن می فرماید : هر کس در ذات خداوند بیندیشد، دچار الحاد می شود و هرکس در ذات خداوند بیندیشد، زندیق می گردد. اما حوزه ای که انسان در خلال بررسی آن به ایمان و سعادت می رسد، نعمتهای خداوندی است. می فرماید : هر کس در نعمتهای خداوند اندیشه کند، موفق خواهد شد. نعمتهای خداوند همان آیات او هستند که در هستی به منصهٔ ظهور رسیده اند.رابطه تفکر و مدیریتحضرت می فرماید : تدبیر به رأی و رأی به اندیشه است. چنانکه گفتیم تدبیر همان مدیریت است و رأی نیز تصمیمی است که مدیر درباره موضوعی اتخاذ می کند. از این حدیث چنین برداشت می شود که مدیریت (تدبیر) اساساً بر اندیشه ورزی مبتنی است، چون به مدیر قدرت برنامه ریزی می دهد توانی که خود از عناصر مهم مدیریت نیکوست؛ و هراندازه نیروی اندیشه قوی تر باشد، مدیر در فنون مدیریت درخشش بیشتری خواهد داشت. به گفته حضرت (ع) اندیشه زیاد موجب اصلاح و عواقب تصمیم گیری و مدیریت خواهد شد. چون برای مدیری هرچند موفق هم مشکلاتی پیش می آید که تنها اندیشه زیاد و فکر دقیق او را به سلامت و موفقیت رهنمون می شود.مطلب دوم : مشورتاسلام به مشورت به مثابه اصلی فراگیر در زندگی تکیه نموده است. قرآن کریم هم از حاکمان خواسته که مشورت کنند و در دو آیه جداگانه از امت خواسته است تا با هم به مشورت بپردازند. و در آیه سوم، شورا را اساس زندگی زناشویی در باب از شیر گرفتن کودک قرار داده است. گویی قرآن کریم با این سه آیه می خواهد به ما بفرماید : شورا تنها یک اصل در حکومت نیست بلکه این قاعده تا جزئیات مسائل زناشویی تسرّی یافته، پایه و اساس برای زندگی است.بر این اساس، حضرت (ع) به ترسیم ابعاد شورا در سخن و عمل پرداخته است. قبل از پرداخت به سیره عملی امام (ع) به بیان تفصیلی و دلایل گفتاری ایشان درباره شورا می پردازیم. سخنان حضرت درباره شورا را می توان به ابعاد زیر تقسیم نمود :اهمیت شورا، فواید شورا، شرایط شخص مورد مشورت، فرجام مشورت نکردن یا مخالفت با اصل شورا و رابطه مشورت کننده و مشورت شونده.اهمیت شورا- مشورت بهترین پشتیبان است. - مشورت کردن عین هدایت است. - بهترین مردم کسی است که از رأی دیگران بی نیازی نمی جوید. - هیچ پشتیبانی چون مشورت نیست. - پشتیبانی استوارتر از مشورت کردن نیست. - آن که مشورت کند، گمراه نخواهد شد. -

خردمند از مشورت بی نیازی نمی جوید. بنابراین مشورت یکی از نشانه های هدایت، قدرت، و فرزانگی و خردمندی است و انسانی که در زندگی به مشورت تکیه می کند، در بین مردم به موفقیت و برتری متمایز است و مشورت را راهی برای درنوردیدن امواج متلاطم زندگی و راهی به سوی هدایت برمی گیرد و در نتیجه در برابر گمراهی و انحراف آسیب ناپذیر می گردد.فایده های مشورت- کسی که با خردمندان مشورت کند، از نور عقل ایشان بهره گرفته است. - کسی که با انسانها مشوت می کند، در حقیقت در عقل آنها شریک می شود. - سحرخیز باشید که برکت در سحرخیزی است و مشوت کنید که نجات و موفقیت در مشورت کردن است. - هر کس که با خردمند مشورت کند، صاحب قدرت می گردد. - مشورت رأی درست دیگران را به تو ارائه می نماید. - مشورت، مایه راحتی تو و رنج دیگری است. - آن کس که مشورت نماید هنگام درستی رأی، از مدح و ستایش بی نصیب نخواهد ماند. - برای یافتن راستی و درستی، راهی جز مشورت نمی شناسم. - مشورت، آرای پنهان را آشکار می کند. ازآنچه ذکر شد می توان این فایده ها را استنباط کد :- استفاده از آرا و تجارب دیگران.- موفقیت در عمل.- دستیابی به نظر درست تر.- فزونی منفعت در عمل مبتنی بر مشورت.- اطمینان و آسایش به نتایج عمل مبتنی بر مشورت.- تکرار نکردن تجربه دیگران و بهه مندی از آرای آنها.ویژگیهای جویای مشورت- قبل از تصمیم گیری مشورت کن و قبل از اقدام، بیندیش. - آن گاه که اراده کردی، مشورت نما. - بر تو باد به مشورت کردن، که نتیجه دوراندیشی است. - اندیشه ورزی طولانی معادل رأی مشاور است. پس وظیفه مشورت جوینده آن است که در کارش اندیشه کند و طرف مورد مشورت درهای اندیشه را برخود ببندد. چون اندیشه درست وی را از مشورت بی نیاز می کند و بعد از مشورت هم باید دوراندیش باشد، چون بدون دوراندیشی ، مشورت نیز فایده نخواهد داشت. دوراندیشی همان اصرار بر عمل و دچار تردید نشدن در تصمیم است. لذا فرد پیش از مشورت باید امور را فراروی خود قرار دهد و در آنها اندیشه کند زیرا چه بسا به رأی درست دست یابد و بعد از اندیشه کردن آن را برای دیگران طرح نماید. و بعد از مشورت هم وظیفه اوست که به نظری عمل کند وی را به عزم و اراده و قدرت سوق دهد. پس تفکر، مشورت و دوراندیشی، معادله مهمی است که حضرت فراروی ما می نهد.شرایط مشاور- آن کس که با خردمندان مشورت کند، به موقعیت و راه درست می رسد. - بهترین کسانی که با آنها می توان مشورت کرد، اهل تجربه هستند. - بهترین کسانی که می توان با آنها مشورت نمود، خردمندان و اهل تجربه و دوراندیشی هستند. - در کارهایت با نادانان مشورت مکن. - با خردمندان مشورت کن تا از لغزش و اشتباه در امان باشی. - در کارهایت با کسانی مشورت کن که از خداوند می ترسند تا به نتیجه برسی. - هر کس با خردمندان مشورت کند، به دوراندیشی و درستکاری دست می یابد. - با دشمن عاقلت مشورت کن و از رأی دوست نادان بپرهیز. - مشورت با جاهل دلسوز، خطرناك است. - مشورت با انسان دوراندیش دلسوز، مایه موفقیت است. از این احادیث به شرایطی دست می یابیم که باید در مشاور یافت شود و آنها عبارتند از :- تقواپیشه و خداترس بودن.- خردمند بودن.- دانابودن و نهنادان بودن اگرچه دوست یا خویشاوند باشد.- باتجربه بودن.- دوراندیش بودن.با این افراد نیز نباید مشورت کرد- با دشمنت مشورت مکن و رازت را از او پنهان ساز. - با شخص دروغگو مشورت مکن. - در مشاوره ات بخیل را راه مده. - با حریص مشورت مکن. - شخص ترسو را در رأی و نظر ت دخالت مده. - تو را از مشورت با زنان برحذر می دارم چون سست رأی هستند. اینها کسانی هستند که نباید با آنها مشورت کرد از سویی مجال بحث تفصیلی درباره آنها نیست. دشمنی که دشمنی اش را پنهان می دارد، دروغگو، بخیل، حریص، ترسو و زنان، که بحث تفصیلی در باب مشورت با زنان فعلاً ممکن نیست.رابطه مشورت جوینده و طرف مشورت- نادانی مشاور، مایه هلاکت مشورت جوینده است. - وظیفه مشاور است که در اظهارنظر تلاش کند ولی ضامن موفقیت نیست. - شخص نصیحت گر و خیرخواه را رد مکن و به مشاور نیز خیانت مکن. - کسی که مشاورش را گمراه کند، تدبیرش باطل است. - کسی که طالب مشورت را نصیحت کند، تدبیرش به صلاح خواهد بود. - کسی که به جویای مشورت خیانت کند، تدبیرش سلب خواهد شد. رابطه مشتاور

و جویای مشورت بر قاعده محبت و دوستس استوار است و نا زمانی که این رابطه برقرار است مشاور (مشاوره) از اخلاص و علاقه به کمک و یاری ناشی می شود و مشاور می کوشد تا ناصح و در رأی خود صادق باشد و سعی می کند تا وی را یاری نماید. پس معادله بین این دو، بر مبانی زیر استوار است :مشاور با سعی و تلاش نظرش زا با علم و تجربه ارائه می نماید.خیرخواه جویای مشورت بوده، به او خیانت نکرده و موجب گمراهی و سرگردانی او نمی شود.جویای مشورت نصیحت مشاور را رد نمی کند بلکه در برابر او متواضع و عامل به مشورت می باشد. تا زمانی که مشاور خیرخواه باشد نتیجه این رابطه همان تدبیر است و برعکس هرگاه خیانت ورزد، تدبیر سلب می شود.عواقب ترک یا مخالفت با مشورت هر کس که با مشورت مخالفت ورزد، دچار اشتباه می شود. هرکس که به رأی خود قانع باشد، دچار لغزش می شود. کسی که به رأی خود بسنده کنددست به خطر زده است. خودرأی خوار و ذلیل می گردد. هرکه از نظر خود به اعجاب آید، عجز و ناتوانی او را فراگیرد. کسی که استبداد رأی داشته باشد، گامهایش به سوی دشمنانش سست می گردد. کسی که استبداد رأی داشته باشد، دست به خطر و فریب خورده است. تنها شخص نادان خودرأی است. استبداد رأی نداشته باش که هر خودرأیی هلاک می شود. استبداد رأی تو را دچار لغزش می کند و به پرتگاه هلاك می افکند. این احادیث خطر اعتماد فرد به رأی خود و بی نیازی از مشورت را بیان می کند که در معرض لغزش و انحراف است و با این کار، خود را به مخاطره می اندازد و نتیجه اعتماد به رأی هلاکت می باشد. اگر مورد مشورت در باب جنگ باشد، هلاکت به دست دشمن خواهد بود و اما اگر کسی مشورت کند و سپس با آن مخالفت ورزد خود را در معرض اشتباه قرار داده و در مسیر تندبادی است که امواج حوادث او را نابود خواهند کرد.نقاط ضعفی که متوجه مشورت گردد :بدترین رأیها آن است که مخالف شریعت باشد. آفت مشاوره، نقض آراء می باشد. بهترین رأیها آن است که از هواهای نفسانی دورتر باشد. سه مسأله ای که شورا را باطل می کند و مانع رسیدن فرد یا گروه به رأی درست می گردد عبارت است از مخالفت با شریعت، نقض شورا با رأی مخالف و عمل برخلاف آن، پیروی از هوای نفس، چون هوای نفس و شهوات آدمی را به انتخاب نظری سوق می دهد که با خواسته های فرد هماهنگ باشد.

سقیفه

گردآوری: جهانبخش قهاری مقدمه: سقیفه در لغت به معنی سایبان در حکم مهمانخانه ی شیخ قبیله است که دران جا در باره ی همه ی امور قبیله گفت وگو می شود.سقیفه ی مشهور در تاریخ محل اجتماع قبیله ی خزرج از انصار بوده که برای بیعت با رئیس خود سعدبن عباده در ان محل اجتماع کرده بودند.

در حالی که خاندان رسول مشغول غسل دادن جسم مطهر ایشان بودند چون خبراین اجتماع به گوش ابوبکر و عمرو گروه حامی انها رسید با سرعت به ان گروه ملحق شدند. سقیفه در یک روز یا طراحی یك نفر برای خلافت خلاسه نمی شود بلکه اغاز ظهور و اجرای نقشه ای حساب شده است که طی ان افراد معینی از قریش می بایست یکی بعد از دیگری زمام حکومت را بدست گیرند تا ان را از اهل بیت دور نگاه دارند و نهایتا ان را به بنی امیه واگذارند. این نقشه اجرا شد ولی با قتل عثمان و خلافت امیرالمومنین نا تمام ماند. چگونگی اجرای سقیفهالف)بیماری و وفات رسولدر دهه ی اخر صفر رسول بیمار شدند و در حال بیماری اسامه که جوانی هجده ساله بود را به فرماندهی لشگری گماشتند که به جنگ با روم شرقی برودو دستور فرمودند که ابوبکر و عمر وسعد ابن عباده و دیگر سران از صحابه حتما در این نبرد شرکت کنند وفرمودند ((لعن الله من تخلف عن جیش السامه))بعد از ان حال بیامبر وخیم شد به لشگر اسامه که در بیرون مدینه بود خبر دادند که بیامبر در حال احتضار است.انها که می خواستند در خلافت دخالت کنند به مدینه بازگشتند وصبح دوشنبه دور بیامبر جمع شدند.بیامبر فرمودند :((قلم و کاغذ بیاورید تا وصیت نامه ای برایتان بنویسم که بعد از ان گمراه نشوید))عمرمانع شد وگفت "ان النبی غلبه الوجع و عندکم کتاب الله حسبنا کتاب الله "ما ینتق

عن الهوا ان هو الا ـ وحی یوحیلو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه عاجزین وانزلنا الیک اذکر لتبین لناس ما نزل الیکدر ان هنگامچون میانشان نزاع شد پیامبر فرمودند: قوموا عنی لاینبقی عند النبی تنازع نامزد های خلافت:۱ حضرت علی(ع) که از جانب خدا برای رهبری امت انتخواب شده بودند ۲ سعدبن عباده نماینده ی اکثریت مهاجرین ۳ ابوبکر نماینده ی اکثریت مهاجرین در مجلس سقیفه مهاجران دلیل انتخاب ابوبکر را برای انصارچنین بیان کردند:چون پیامبر از قریش هستند جانشین ایشان نیز باید از قریش باشد(قانون عرب)ابوبکر صحابی پیامبر است و از سابقین در اسلام بوده است.پیامبر از قبیله ی قریش است و عرب قبول نمی کند جانشین ایشان از قبیله ی دیگر باشد و باید از قریش باشدبعد از بیعت با ابوبکردرسقیفه کسانی که با او بیعت کرده بودند وی را چون دامادی که به حجله می برند شادی کنان به مسجدالنبی بردند چون ابوبکر و پیروانش وارد مسجدالنبی شدند کار خلافت تثبیت شد. مسجدالنبی داراحکومه بود محل اعزام لشکر دیدارهای پیامبر و رسیدگی به اختلافات مسلمانان.منبر پیامبر نیز حکم رادیو و تلوزیون امروز را داشت. کودتا گران در اغاز هر انقلاب تلاش می کنند رادیو و تلوزیون را به تصرف دراورند.در روز سه شنبه فردای سقیفه ابوبکر بر منبر رسول خدا نشست و بیعت عمومی با وی اغاز شد.بعد از ان به امامت او نماز جماعت گزاردند و به خانه های خود بازگشتند .برخورد با علی (ع(علی (ع) در ان زمان ناخواسته به مسجد برده شد تا با ابوبکر بیعت کنند و در این حین حضرت می فرمودند انا عبدالله و اخو رسول اللهسر انجام ان حضرت را نزد ابوبکر بردند و به ایشان پیشنهاد بیعت کردندان حضرت در پاسخشان فرمودند:"من به حکومت و فرمانروایی از شما سزاوارترم بنابراین با شما بیعت نمی کنماین شمایید که باید با من بیعت کنید شما حکومت را به دلیل خویشاوندیتان با پیامبراز انصار گرفتید انان هم زمام حکومت را به همان دلیل در اختیار شما قرار دادندمن نیز دلیل شما برای انصار را برای خودتان می اورمبنا بر این اگر از هوای نفستان تبعیت نمی کنید و از خدا می ترسید در باره ی ما به انصاف رفتار کنید وهمان طور که انصار به شما حق دادند شما نیز حق مارا در حکومت و زمام داری به رسمیت بشناسید.عمر گفت ازاد نمی شوی مگر این که بیعت کنی!ابوبکر گفت اگر با من بیعت نکنی تو را مجبور به ان نمی کنم!ابو عبیده جراه در ادامه چنین می گوید:یا ابو الحسن تو جوانی وایشان پیرمردانی ازخویشاوندان قریشی تو.نه تجربه ی ایشان را داری نه تسلط انان را بر امورا! من ابوبکر را برای به عهده گرفتن امری چنین مهم از تو توانا تر و بردبار ترمی بینم بس تو هم با اوموفقت کن و کار حکومت را به او واگذار.اگر بمانی و عمر دراز یابی بربی احراز این مقام هم از نظر فضل و هو از لحاظ نزدیکی ات با رسول خدا وهم از نظر پیشقدمیت در اسلام از همگان شایسته تری .حضرت علی (ع) در پاسخ فرمودند:ای مهاجران خدای را در نظر گیرید وحکومت و فرمانروایی را از خانه ی محمد(ص) به خانه ی خود مبرید و خانوادهاش را از مقام و منزلتی که در میان مردم دارند برکنار مدارید.ای مهاجران ما اهل بیت برای بدست گرفتن زمام همور از شما سزاوار تریمبه خدا سویند که همه ی نشانه ها در ما جمع است .از هوای نفستان پیروی نکنید که قدم به قدم از مسیر حق دورتر خواهید شد........ بشیرابن سعد از انصار با شنیدن سخنان امام (ع) رو به ان حضرت کرد و گفت :به خدا سویند اگر انصار قبل از بیعت با ابوبکر این سخنان تو را شنیده بودندحتی دو نفرشان هم به یکدیگر اختلاف نکرده و با تو بیعت می کردند اما چه می توان کرد که انان با ابوبکر بیعت کرده و کار از کار گذشته است.حضرت در جواب افرادی که می گفتند کار از کار گذشته و ما بیعت کردیم می گفتند:"افکنت اترک رسول الله صلی الله علیه و اله میتا اخرج الی الناس انازعهم فی" سلطانهعلی (ع) در ان وقت بیعت نکردند و به خانه بازگشتند.روشنگری پیامبر ایه ی تطهیر پیامبر(ص) برای هدایت مسلمانان بعد از خود برنامه ریزای دقیق فرمودند که بهتر از ان نمی شد. یکی از این موارد نزول ایه ی تطهیر بودامه سلمه چنین روایت کرده است:روزی پیامبر (ص) در خانه ی ما بود که اثار رحمت الهی را دریافت.فرمودنداهل بیت مرا بگویید بیایندسوال کردم اهل بیت شما کیست؟فرمودند:علی فاطمه حسن حسین سبس کسا یمانی را از روی تخت برداشتند و بر روی سرخود و انان گسترد در ان هنگام این ایه نازل شدانما یردالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیری احزاب ۳۳بعد از نزول این ایه پیامبر روزی

۵ بار به هنگام هر نمازبه در خانه ی علی و فاطمه می امد و دست بر در می گذاشت و می فرمود (اسلام علیکم یا اهل البیت) سبس ایه ی مذکور را تلاوت می کردند چون در خانه ی فاطمه(س) کنار مسجد بود تمام صحابه این عمل رسول خدا را روزی ۵ بار مشاهده می کردندان عمل رسول خدا باعث روشنگری شد ولی زشتی کار صحابه را با این خانه و اهلش دیدیم.جنگ اقتصادی با اهل بیتدستگاه خلافت که برای بیعت گرفتن از قبایل خارج از مدینه نیازمند لشگرکشی بود برای گذران کارهایش نیازمند اموال و دارایی بود.از طرف دیگر انان که داخل مدینه و اطراف حضرت علی(ع) بودند برای حکومت خطرناک بودند.در واقع خطر واقعی همین جا بود.لازم بود بر این جبهه فشار وارد شود.شان نزول ایه ی ((وات ذالقربی حقه)) اسرا/۲۶رسول خدا زمین های به ابوبکر عمر عایشه وسایر نزدیکان و صحابه بخشیدنداما بیامبر به حضرت فاطمه ی زهرا(س) چیزی نخشیده بودندایه نازل شد"وات ذالقربی حقه" یعنی حق نزدیکانت رابده.خدیجه مادر حضرت زهرا انچه را از مال دنیا داشت در راه اسلام داده بود بنا بر این از جانب خدا به بیامبر امر شد که در قبال ان فداکاری و ایثار فدک را به حضرت زهرا ببخشد.بیامبر نیز زهرا را خواستند و فدک را به وی بخشیدند.غصب فدک از طرف خلفابیامبر از اموالی که داشتند به مسلمانان واگذار می کردند و ان اموال در تصرف انان بود.حکم شرعی داریم کسی که مالی در دسست اوست شرعا مالک و صاحب ان است.این حکم به عنوان قاعده ی ذوالید نامیده می شود.فدک را بیامبر(ص) به حضرت فاطمه(س) بخشیده بودند و ان حضرت در ان تصرف کرده بودند لذا ذوالید بود.حضرت فاطمه گفتند فدک را به من باز گردانید زیرا بیامبر ان را به من بخشیده است. به ان حضرت گفتند شاهد بیاور(ولی از کسان دیگر شاهد نخواستند)حضرت فاطمه فرمودند ان هنگام که بیامبر فدک را به من واگذار کرد این دو شاهد بودند علی(ع) و ام ایمن.ابوبکر گفت نمی شود برای شهادت باید دو مرد یا یک مرد و دو زن باشدغصب ارث بیامبرارث بیامبر را نیز از اهل بیت رفتند.حضرت فاطمه به ابوبکر فرمود ارثمن از بیامبر را باز گردان.ابوبکر گفت:اثاث خانه را می خواهی یا زمین های زراعی و باغ راحضرت فرمود"هر دو را من این ها را از بیامبر به ارث بردم همچنان که دخترانت بعد از مرگ تو به ارث می برند.ابوبکر گفت:به خدا قسم بیامبر از من بهتر بود شما هم از دختران من بهتر هستیدولی چه کنم که بیامبر فرمود از ما گروه انبیا کسی ارث نمی برد هر چه می گذاریم صدقه است.علی هذا وقاعدتا می‌بایست امام –علیه السلام پس از درگذشت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم نیز محور اسلام ومرکز ثقل جامعه اسلامی باشد. اما وقتی صفحات تاریخ را ورق می‌زنیم خلاف آن را می‌یابیم.زیرا امام –علیه السلام در چهارمین دوره زندگی خود، که در حدود ربع قرن بود، بر اثر شرایط خاصی که ایجاد شده بود از صحنه اجتماع به طور خاصی کناره گرفت وسکوت اختیار کرد. نه در جهادی شرکت کرد ونه در اجتماع به طور رسمی سخن گفت.شمشیر در نیام کرد وبه وظایف فردی وسازندگی افراد پرداخت. این سکوت وگوشه گیری طولانی برای شخصیتی که در گذشته در متن اجتماع قرار داشت ودومین شخص جهان اسلام ورکن بزرگی برای مسلمانان به شمار می‌رفتسهل وآسان نبود. روح بزرگی، چون حضرت علی –علیه السلام می خواست که بر خویش مسلط شود وخود را با وضع جدید که از هر نظر با وضع سابق تضاد داشت تطبیق دهد. فعالیتهای امام –علیه السلام در این دوره در امور زیر خلاصه می‌شد:–۱ عبادت خدا، آن هم به صورتی که در شان شخصیتی مانند حضرت علی –علیه السلام بود تا آنجا که امام سجاد عبادت وتهجد شگفت انگیز خود را در برابر عبادتهای جد بزرگوار خود ناچیز می‌دانست. ۲– تفسیر قرآن وحل مشکلات آیات وتربیتشاگردانی مانند ابن عباس، که بزرگترین مفسر اسلام پس از امام –علیه السلام به شمار می‌رفت. ۳– پاسخ به پرسشهای دانشمندان ملل ونحل دیگر، بالاخص یهودیان ومسیحیان که پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای تحقیق در باره اسلام رهسپار مدینه می‌شدند وسؤالاتی مطرح می‌کردند که پاسخگویی جز حضرت علی –علیه السلام، که تسلط او بر تورات وانجیل از خلال سخنانش روشن بود، پیدا نمی‌کردند. اگر این خلا به وسیله امام –علیه السلام پر نمی‌شد جامعه اسلامی دچار سرشکستگی شدیدی می‌شد. وهنگامی که امام به کلیه سؤالات پاسخهای روشن وقاطع می‌داد انبساط وشکفتگی عظیمی در چهره خلفایی که بر جای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند پدید می‌آمد.

۴- بیان حکم بسیاری از رویدادهای نوظهور که در اسلام سابقه نداشت ودر مورد آنها نصی در قرآن مجید وحدیثی از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در دست نبود. این یکی از امور حساس زندگی امام -علیه السلام است واگر در میان صحابه شخصیتی مانند حضرت علی -علیه السلام نبود، که به تصدیق پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم داناترین امت وآشناترین آنها به موازین قضا وداوری به شمار می‌رفت، بسیاری از مسائل در صدر اسلام به صورت عقده لاینحل وگره کور باقی می‌ماند. همین حوادث نوظهور ایجاب می‌کرد که پس از رحلت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم امام آگاه ومعصومی به سان پیامبر در میان مردم باشد که بر تمام اصول وفروع اسلام تسلط کافی داشته، علم وسیع وگسترده او امت را از گرایشهای نامطلوب وعمل به قیاس وگمان باز دارد واین موهبت‌بزرگ، به تصدیق تمام یاران رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم، جز در حضرت علی -علیه السلام در کسی نبود. قسمتی از داوریهای امام -علیه السلام واستفاده‌های ابتکاری وجالب وی از آیات در کتابهای حدیث وتاریخ منعکس است.(۱۵- هنگامی که دستگاه خلافت در مسائل سیاسی وپاره ای از مشکلات با بن بست روبرو می‌شد، امام -علیه السلام یگانه مشاور مورد اعتماد بود که با واقع بینی خاصی مشکلات را از سر راه آنان بر می‌داشت ومسیر کار را معین می‌کرد.برخی از این مشاوره‌ها در نهج البلاغه ودرکتابهای تاریخ نقل شده است. ۶- تربیت وپرورش گروهی که ضمیر پاک وروح آماده ای برای سیر وسلوک داشتند، تا در پرتو رهبری وتصرف معنوی امام -علیه السلام بتوانند قله‌های کمالات معنوی را فتح کنند وآنچه را که با دیده ظاهر نمی‌توان دید با دیده دل وچشم باطنی ببینند. ۷- کار وکوشش برای تامین زندگی بسیاری از بینوایان ودرماندگان تا آنجا که امام -علیه السلام با دست‌خود باغ احداث می‌کرد وقنات استخراج می نمود وسپس آنها را در راه خدا وقف می‌کرد. اینها اصول کارها وفعالیتهای چشمگیر اما معلیه السلام در این ربع قرن بود. ولی باید باکمال تاسف گفت که تاریخ نویسان بزرگ اسلام به این بخش از زندگی امام -علیه السلام اهمیت‌شایانی نداده، خصوصیات وجزئیات زندگی حضرت علی -علیه السلام را در این دوره درست ضبط نکرده‌اند. در حالی که آنان وقتی به زندگی فرمانروایان بنی امیه وبنی عباس وارد می‌شوند آنچنان به دقت وبه طور گسترده سخن می‌گویند که چیزی را فروگذار نمی‌کنند. آیا جای تاسف نیست که خصوصیات زندگی بیست وپنج‌ساله امام -علیه السلام در هاله ای از ابهام باشد ولی تاریخ جفاکار یا نویسندگان جنایتگر مجالس عیش ونوش فرزندان معاویه ومروان وخلفای عباسی را با کمال دقت ضبط کنند واشعاری را که در این مجالس می‌خواندند وسخنان لغوی را که میان خلفا ورامشگران رد وبدل می‌شده ورازهایی را که در دل شب پرده از آنها فرو می‌افتاده، به عنوان تاریخ اسلام، در کتابهای خود درج کنند؟! نه تنها این قسمت از زندگی آنها را تنظیم کرده‌اند، بلکه جزئیات زندگی حاشیه نشینان وکارپردازان وتعداد احشام واغنام وخصوصیات زر وزیور ونحوه‌آرایش زنان ومعشوقه‌های آنان را نیز بیان کرده‌اند. ولی وقتی به شرح زندگی اولیای خدا ومردان حق می‌رسند، همانان که اگر جانبازی وفداکاری ایشان نبود هرگز این گروه بی لیاقت نمی‌توانستند زمام خلافت وسیادت را در دست‌بگیرند، گویی بر خامه آنان زنجیر بسته‌اند وهمچون رهگذری شتابان می‌خواهند این فصل از تاریخ را به سرعت‌به پایان برسانندپرسشبعد از ماجرای سقیفه و غصب خلافت علی(ع) با وجود اینکه حضرت در جایگاه امامت و رهبری جامعه از سوی پیامبر(ص) در روز غدیرخم نصب شده بود، چرا واکنش تعرض آمیز از خود نشان نداد و برای گرفتن حق خود دست به شمشیر نبرد؟پاسخ:مهمترین علل سکوت علی(ع) را در برابر غصب خلافت در محورهای زیر می توان بیان کرد:۱- سفارش پیامبر اعظم(ص)پیامبر اعظم(ص) به علی(ع) توصیه فرموده بود، در صورتی که حقت را غصب کردند اگر تعداد یارانت از تعداد انگشتان دست و پایت فزون شد برای گرفتن حقت دست به شمشیر ببر وگرنه صبر پیشه نما. در این رابطه بعد از ماجرای سقیفه وقتی عده ای از اصحاب علی(ع) می آیند و اعلام آمادگی می کنند حاضریم حقت را بگیریم، حضرت برای اینکه ایمان، وفاداری و پایداری آنان را بیازماید، فرمود: «فردا همه شما با سرهای تراشیده در اینجا حضور بیابید که در پاسخ به ندای حضرت جز چهار یا پنج نفر حاضر نشدند.۲- حفظ وحدت جامعه اسلامیعلی(ع) را باید بنیانگذار وحدت مسلمانان دانست چرا که بیش از هر کسی در این راه فداکاری و سختکوشی نموده

است. بعـد از رحلت پیامبر(ص)، فرهنگ قبیله ای دوباره جان گرفت و علی(ع) برای حفظ وحـدت مجبور به سکوت شد که تحمل آن از دست بردن به شمشیر بسیار سخت تر و جانفرساتر بود. جامعه اسلامی در آن عصر با هجوم دشمن خارجی به ویژه رومیان مواجه بود و وجود پیامبران دروغین مزید بر علت بود و علی(ع) در سخنی می فرماید من از همه حریصتر به وحدت مردم در جامعه می باشم.۳- پیدایش مرتدین و پیامبران دروغینعلاوه بر ارتدادی که در سال دهم هجری در قبایل بنی حنیفه، اسد، کنده، غطفان و... اتفاق افتاد و اوج آن پس از رحلت پیامبر(ص) نمودار گشت، پیامبران دروغین نیز در نقاط مختلف عربستان ادعای نبوت می کردند و وحـدت اسلامی را مورد تهدیـد قرار می دادنـد که امام در نامه ای به مالک اشتر یکی از علل سکوت خود را پیدایش مرتدین و پیامبران دروغین می دانـد.۴- فعال شـدن منافقـان مـدینه و دیگر اعراب منافقمنـافقین کـه در صـدد از هـم پاشیدن جزیره العرب و وحـدت مسلمین بودند و قیام امام به اهداف آنان کمک می نمود، عامل دیگری بود که امام علی(ع) راهبرد سکوت را برای خنثی نمودن توطئه شوم منـافقین انتخـاب کرد۵- کمی یـاران و حامیانامـام علی(ع) در خطبه شقشـقیه یکی از علـل سکوت خود را کمی یـاران و حامیـان خویش می دانـد که در این زمینه مخیر بود یـا بـا قلت یاران حق خود را بگیرد و یا نسبت به وضع تاریک روزگار سکوت را پیشه نماید. آن حضـرت شـرایط را این چنین توصیف می فرماید:«در حالی که در چشمم خار و گلویم را استخوان گرفته و میراثم به تـاراج رفته بود، صبر را پیشه کردم.۶- حفظ کیان و بقای اسلامامام در خطبه پنجم نهج البلاغه کمی یاران و حفظ کیان اسلام و جلوگیری از اختلافـات را بیـان کرده و علت سـکوت خود را ترس از مرگ نمی دانـد بلکه قیـام خود را بی حاصل و برای جامعه اسلامی زیانبار می داند.۷- عوامی مردم و احیای فرهنگ قبیله ایپیامبر اعظم(ص) در مدت ۲۳سال تبلیغ رسالت خود، فرهنگ جاهلیت را در جامعه از بین برد ولی بسـیاری از سـران مکه که بعد از ۲۳ سال جنگ، به اسـلام ایمان آورده و پیامبر خدا(ص) لقب طلقـا به آنـان داد، به علت عـدم درک روح اسـلام و عمـق فرهنـگ دینی، مجـدداً فرهنـگ جـاهلیت را در بین خـود بعـد از رحلت پیـامبر(ص) احیـا کردنـد. بنابراین چون رئیس قبیله از علی(ع) پیروی ننمود مردم نیز به تبع آنان از امام علی(ع) حمایت ننمودنـد.۸- حرکت خشونت طلبانه و مستکبرانهبرخی از صحابه چنان دست به خشونت زدند که کمتر کسی یارای مخالفت با آن را داشت. عده ای را روانه کوچه ها می کردنـد و مردم را به بیعت با خلیفه اول دعوت می کردند مردم هم تابع احساسات قبیله ای بودند و از روی حرص و بی اطلاعی با خلیفه بیعت کردنـد.۹- سـرعت بیعت و شـدت عمل اصـحاب سـقیفهفرایند انتخاب خلیفه و بیعت گرفتن به حدی شدید و سریع بود که امکان بروز هرگونه عکس العمل را از امام علی(ع) گرفت. آن حضرت که در حال غسل و کفن پیامبر اعظم(ص) بود و واگذاشتن جنـازه پیـامبر(ص) را بـدون غسـل و کفن بی احترامی و خیانت بزرگی به پیامبر خـدا(ص) می دانسـت اصـحاب سقیفه از این دل مشغولی علی(ع) بهره جسته و به حدی در گرفتن بیعت سرعت عمل نشان دادند که آب غسل پیامبر(ص) خشک نشده بود و آنان کار را تمام کرده بودند.۱۰- نگه داشتن حرمت دینعلی(ع) خلافت را حق خود می دانست ولی حرمت دین را برتر از آن می دید و اگر دین ضربه می دید جبران آن به راحتی مقدور نبود. آن حضرت اگرچه حق خود را حق دین می دانست اما وحدت دینی را لازمتر از حق خود می پنداشتوقایع دوران خلافت عثمان عمر در تاریخ ۲۳ هجری پس از ده سال خلافت توسط شخصـی به نام" فیروز " مجروح شـد و سپس در گذشت . او قبل از مرگ شورایی را با حضور حضـرت علی (ع) و عبدالرحمن بن عوف تشکیل داد تا در این شورا , خلیفه جدید را برگزیند .به دستور عمر , کسی خلیفه میشد که بیشترین آراء را از آن خود کند و یا در صورت تساوی آرا شخصـی انتخاب شود که عبدالرحمن بن عوف با او موافق باشد . پس از سه روز , عبدالرحمن رو به علی (ع) کرد و از او خواست تـا به شـرط عمـل به کتاب خـدا و سـنت پیامبر و در پیش گرفتن روش دو خلیفه قبل , خلافت را بپـذیرد . حضـرت علی (ع) دو شـرط کتاب خدا و سـنت پیامبر را پذیرفت . اما عبدالرحمان رو به عثمان کرد و همین شـرط را برای او متذکر شد و عثمان همه شـرایط را پذیرفت و خلیفه شد .در دوران خلافت عثمان فتح نواحی باقیمانده ی ایران به جز سواحل جنوبی دریای مازنـدران (گیلان و قسـمتی از مازندران) به دلیل وجود رشـته کوههای بلند و جنگلهای فراوان ادامه یافت. قتل عثماندر سال ۳۵

هجری گروهی از مردم عراق و مصر جهت شکایت از عثمان به مدینه آمدند. چرا که ثروت اندوزی و اقدامات نا درست حکومتی اطرافیان عثمان , مردم را بسیار ناراضی کرده بود . و در این میان عمرو عاص , طلحه و زبیر که اولی از حکومت مصر عزل شده بود , بیش از همه به تحریک مردم پرداختند. عثمان از شدت ترس به حضرت علی روی آورد از او راه چاره جست . حضرت نیز پس از نصیحت عثمان و تلاش او در جهت اصلاح امور , با نا راضیان به صحبت پرداخت و آنان را به شهرهای خود روانه کرد . در این میان مروان حکم منشی عثمان ضمن نوشتن نامه ای به حاکم مصر و معرفی افراد ناراضی , از او خواست تا ایشان را مجازات کند . حامل نامه , در راه به گروه ناراضیان بر خورد کرد و آنها پس از قرائت نامه با خشم بیشتر به مدینه بازگشتند و همراه با ناراضیان کوفه خانه عثمان را محاصره کردند و از او خواستند تا مروان را به ایشان تسلیم کند . اما خلیفه از اینکار امتناع ورزید . در نهایت علیرغم صحبتهای حضرت علی (ع) و نصیحت شورشیان , آنها خانه را محاصره کرده , به خانه عثمان یورش برده و او را به قتل رساندند و بدین ترتیب دوران خلافت عثمان نیز به پایان رسید ...

تئوری مدیریت از دیدگاه امام علی

(ع)فائزه عظیم زاده

چکیده:با توجه به اهمیت و جایگاه مدیریت در نظامها و سازمانهای بین‌المللی و ترویج مدیریت نوین بر آن شدیم تا با تبیین دیدگاههای ارزشمند امام علی علیه السلام به عنوان مدیری مدبر و کارآمد در تشکیل نخستین حکومت اسلامی – شیعی گامی هرچند کوتاه در احیای این تفکر شیعی برداریم چرا که امروزه جزئیات این مبانی دینی به عنوان یک نظریه جدید علمی و کاربردی با موفقیت قابل اجرا است . مقاله حاضر با بررسی بیش از ۶۵ منبع دارای دو بخش عمده است: بخش اول به تبیین مبانی علم مدیریت، معرفی مکاتب و ارائه نظریه‌های کلاسیک و نئوکلاسیک و نوین پرداخته است که می‌تواند زمینه تطبیق این نظریه را با افکار و آرای امیرالمؤمنین علیه السلام مهیا کند . بخش دوم نیز به تبیین تئوری و مبانی اعتقادی حضرت امیر علیه السلام در مدیریت و عناصر و ارکان آن – سازماندهی، برنامه‌ریزی، کنترل، نظارت، هماهنگی – شایسته سالاری و ویژگیهای مدیران موفق به بررسی اقسام سوء مدیریت و معضلات نظام مدیریتی می‌پردازد . ذکر نمونه‌های موفق، نقش مناسبات انسانی، و از همه مهمتر مدیریت عشق و خصوصیات این مدیریت از دیگر موضوعات مطرح شده در این مقاله است .کلید واژه‌ها:مدیریت، مدیریت اسلامی، سازماندهی، برنامه‌ریزی، کنترل، نظارت، مدیریت تولیدحمد و ستایش خدای را که توفیق نگارش این مقاله را عنایت فرموده مقاله‌ای که تحت عنوان تئوری مدیریت از دیدگاه امام علی علیه السلام و با الهام و تعمق در نهج‌البلاغه و کتب ارزشمند دیگر تدوین یافته است . به بهانه این کلام تفحصی در نهج‌البلاغه نمودم کتابی که رزمندگان آن را کتاب شجاعت می‌خوانند و اهل دل آن را کتاب اشک و عشق می‌دانند ولی تعبیر زیبای حضرت امام خمینی رحمه الله که نهج‌البلاغه را افتخار مکتب تشیع می‌دانند، از همه رساتر و گویاتر است چرا که در سیر تطور حکومتها و خلافتها همواره تشتت آرا و عقاید منجر به اعمال روشهایی خلاف سیر انسانیت و وحدانیت الهی گردیده است و در این میان صاحب نهج‌البلاغه مولی الموحدین الگوی تمام عیار مدیریت و خلافت و امامت در لابلای مفاهیم عمیق خود به بیان عناصر، ارکان، وظایف، اهمیت و شیوه‌های مدیریت پرداخته‌اند که ما نیز امید آن داریم در این مجال کوتاه پیمانه‌ای از این اقیانوس بیکران علم و معرفت‌برگیریم .بخش نخست:دیباچه‌ای بر علم مدیریت و جایگاه آن همراه با بررسی مکاتب مدیریتیفصل اول:علم مدیریت و تعریف آن در مکاتب مدیریتی:۱- مدیریت و معانی آن:معنای لغوی مدیریت «اداره کردن است و مدیر یعنی اداره کننده، که اسم فاعل از مصدر اداره بر وزن اقامه می‌باشد . (۱) پس مدیر یعنی گرداننده و مدیریت‌یعنی گرداندن یک دستگاه، اداره، شهر یا . . . ، در جهت هدف خاص خودش این تعبیری از مدیریت مطلق است که قریب الافق با وظایف روابط عمومی است زیرا قبل از آنکه علوم مدیریت تنظیم شود و شکل بگیرد، روابط عمومی مدتها

بازوی شخصیتهای تاریخ در اداره امور کشورداری بوده است . (۲)در متون اسلامی کلمه مدیر نیامده ولی به کلمه مدبر اشاره شده است: فالمدبرات امرا (۳) برخی از مفسران نیز اشاره به مدیریت ملائکه دارند و ملائکه را مدیران جهان مادی معرفی می کنند . (۴) البته لازمه مدیریت، تدبیر است زیرا تا کسی تدبیرکننده (مدبر) نباشد، نمی‌تواند مدیر باشد .۲- تعریف علم مدیریت:در سیر تحول دانش مدیریت طی قرون و سالهای اخیر، کوششی مداوم در جهت‌یافتن عناصر مشترك در تصمیم‌گیری و اداره سازمانها مشاهده می گردد که اساس علم مدیریت را تشکیل داده است .پیشرفت علم و تمدن در زمینه‌های گوناگون زندگی جوامع بشری، همواره پیچیدگیهای روزافزونی را از نظر تشکیلات و اداره در سازمانها به وجود آورده است که باعث تجدید نظر پژوهشگران علوم مدیریت در اصالت تئوری مدیریت‌شده است . (۵)از نظر سنتی مدیریت عبارت است از: «به کار گرفتن کلیه امکانات موجود در موقعیتی خاص به منظور رسیدن به هدف یا هدفهای مشخص .»تعریف سنتی مدیریت مبتنی بر قبول اصول منطق (۶) و اعمال منطقی است . جیمز تامپسون (۷) ضمن مطالعات خود در مورد سازمان به این امر اشاره می کند که اصل منطق سبب محدود کردن دامنه عملیات مدیریت می‌شود و اعمال سازمان منحصرا باید در آن محدوده صورت گیرد (۸).یکی از مشخصات جدید و پدیده‌های بارز رشته مدیریت که از اهمیت اصل منطق تئوری سنتی می کاهد، مساله «عدم وجود ، جیمز تامپسون و پرفسور تی دانکن (۱۱) نشان می‌دهد که پیشرفت‌سریع تکنولوژی و تغییرات محیطی عوامل اصلی در محیط و شرایط کار سازمانهاست . یافتن عوامل مشترك در تصمیم‌گیری و اداره سازمانها نیاز به اتخاذ «روش علمی دارد . با توجه به آنچه گذشت، تئوری مدیریت‌براساس تعریف زیر پایه‌گذاری می گردد:«مدیریت دانشی است‌برای چگونگی اداره و هدایت‌سازمان جهت رسیدن به نتایج مطلوب .» (۱۲)توجه اساسی علم مدیریت‌به اخذ تصمیمات صحیح، با توجه به روابط موجود میان هدفهای مطلوب و امکانات سازمان می‌باشد . از نظر دانش مدیریت وظیفه اصلی یک مدیر (۱۳) تصمیم‌گیری به روش علمی، با اتکا به باورهای الهی است . ضمن آنکه در علم مدیریت جهت مسائل و مشکلات کیفی، روشهای کیفی وجود دارد، روشها و تکنیکهای کمی نیز به‌چشم می‌خورد . در علم دیریت‌خواه روشهای کمی یا کیفی مورد نظر باشد، برای اتخاذ تصمیمات منطقی و در نتیجه ایجاد طرحهای مناسب عملیاتی به طریقه علمی و تجربی از بررسی عملیات استفاده می گردد . بطور خلاصه تعریف علم مدیریت اسلامی را، شاید بتوان بدینگونه قالب‌بندی کرد:باورهای الهی و معارف دینی برنامه‌ریزی و سازماندهی تصمیم‌گیری مهارتهای مدیریتی همراه با خلاقیت تولید یا اجرای طرحبه تعبیر دیگر مدیریت را می‌توان متاثر از نظام ارزشی حاکم بر آن سازمان دانست (۱۴) بطور خلاصه مدیریت در یک نظام ارزشی عبارت از: فرایند به کارگیری مؤثر و کارآمد منابع مادی و انسانی در برنامه‌ریزی، سازماندهی و بسیج منابع و امکانات، هدایت و کنترل است که برای دستیابی به اهداف سازمانی و بر اساس نظام ارزشی مورد قبول صورت می گیرد . این تعریف پنج محور دارد:۱- مدیریت‌یک فرایند است .۲- مفهوم نهفته مدیریت، هدایت تشکیلات انسانی است .۳- مدیریت مؤثر، تصمیمات مناسب می گیرد و به نتایج مطلوب می‌رسد .۴- مدیریت کارا، به تخصیص و مصرف مدبرانه منابع گویند .۵- مدیریت‌بر فعالیتهای هدفدار تمرکز دارد .اصول مدیریت و نظام ارزشی«نمودار شماره ۱»(؟)۳- مدیریت چیست ؟۱- ۳- مدیریت امانت است:مسند مدیریت، امانتی الهی است که به مدیر سپرده شده است و او باید از این امانت الهی بشدت مراقبت کند . مولای متقیان علی علیه السلام درباره این امانت الهی می‌فرماید:. . . و ان عملك لیس لك لطعمهٔ و لکنه فی عنقك امانهٔ و انت مستدعی لمن فوقك . لیس لك ان تقتات فی رعیهٔ و لا تخاطر الا بوثیقهٔ و فی یدیك مال من مال الله عز و جل و انت من خزانه حتی تسلمه الی و لعلی ان لا اکون شر ولاتك لك و السلام «مدیریت و حکمرانی برای تو طعمه نیست بلکه امانتی بر گردن تو است و کسی که از تو بالاتر است از تو خواسته تا نگهبان آن باشی . وظیفه نداری که در کار مردم به میل و خواسته شخصی خود عمل کنی، یا بدون ملاك معتبر و فرمان قانونی، به کار بزرگی ست‌بزنی . اموالی که در دست توست از آن خداوند می‌باشد و تو خزانه دار هستی تا آن را به من بسپاری . امیدوارم که برای تو بدترین فرمانرواها نباشم . و السلام .» (۱۵)مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر المیزان این

امانت الهی را چنین تعریف می‌کند: الامانهٔ شیء یودع عند الغیر لیحتفظ علیه ثم یرده الی من اودعه «امانت چیزی است که برای نگهداری به دیگری سپرده می‌شود تا وی بر آن محافظ باشد و پس از محافظت‌به امانت گذار، باز گرداند . (۱۶) »۲- ۳- مدیریت تکلیف است نه حق:حق و تکلیف دو مقوله‌اند که در یک سو حرکت می‌کنند حق به معنی استفاده، بهره و سود و تکلیف، به معنی وظیفه است .در نظام اسلامی، واگذاری، قبول و احراز مناصب اجتماعی و مدیریتی تکلیف است نه حق یا وسیله سودجویی . (۱۷)۳- ۳- مدیریت‌یا ریاست ؟مدیر باید مدیریت را برای خدمت‌بخواهد به عبارت دیگر خدمت نباید وسیله‌ای برای حاکمیت‌باشد بلکه حکومت‌باید وسیله‌ای برای خدمت‌باشد .مدیر قبل از آنکه ریاستمدار باشد، خدمتگزار است و با تیغ تیز مدیریت در جهت‌خدمتگزاری، اقامه حق و عدل و دفع باطل و ظلم می‌کند .پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه سه نفر با هم به سفری رفتید، توافق کنید و یکی را رئیس کنید .و گفتار حضرت علی علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر (۱۸) نیز گویای این امر است . ریاست مستلزم مدیریت است . رئیس باید بتواند اداره کند اداره کردن نیز تدبیر می‌خواهد و رئیس و مدیر باید اهل تدبیر و دوراندیشی باشد و بتواند دبیری کند . مسلم است که مدیر بیش از آنکه حاکم باشد، هادی‌است . چنین مدیرانی مدیریتی آمیخته با هدایت و حکومت دارند .حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: و لا تکونن علیهم لعبا ضاریا تغتنم اکلهم «مبادا در منصب مدیریت‌برخوردهایت‌با آنان مانند جانور درنده‌ای باشد که خوردنشان را غنیمت‌شمری .» (۱۹)۴- ضرورت و اهمیت مدیریت در اسلام:مدیریت‌یکی از ارکان زندگی اجتماعی است زیرا در اجتماع، منافع و مقاصد افراد و سرنوشت اشخاص با یکدیگر ارتباط و اشتراک پیدا می‌کنند . ضرورت مدیریت در زندگی اجتماعی تا آنجاست که حتی بسیاری از حیوانات که بصورت اجتماعی زندگی می‌کنند براساس فرمان غریزه، مدیری را برمی‌گزینند . حال انسانها که بصورت اجتماعی زندگی می‌کنند، بطریق اولی نیازمند سازماندهی، برنامه‌ریزی و سیستمی هستند که بتواند آنها را به اهدافشان رهنمون سازد . مدیریت و راهکارهای آن و تربیت مدیران لایق از اهم مبانی فکری دینی محسوب می‌شود . انسان نمی‌تواند به گونه‌ای ناموزون و همچون وصله‌ای ناهمرنگ در جهان هستی زندگی کند . او به همان اندازه که از نظام، تشکیلات و مدیریت فاصله گیرد با شکست و ناکامی روبرو خواهد شد و محکوم به فناست . (۲۰)تشیع و ضرورت مدیریت:در تفکر شیعی، ضرورت مدیریت را باید در امامت جستجو کرد زیرا امامت از نظر شیعه، به عنوان یک اصل اعتقادی، چیزی جز مدیریت جامع و کامل نیست: الامامهٔ ریاسهٔ عامهٔ فی امور الدین و الدنیا «امامت، ریاستی عمومی در امور دین و دنیاست .» (۲۱)شجره طیبه امامت، ریشه در زمین وحی دارد و با آب عصمت و طهارت سیراب می‌گردد و از نور وجودی نبوت تغذیه می‌کند و شاخه‌های سرسبزش بر سر امت اسلامی و جامعه بشری سایه می‌افکند مدیریت‌یکی از شاخه‌های این درخت تناور است . امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: فبعث فیهم رسله و واتر الیهم انبیائه . . . لیثیروا لهم دفائن العقول «خداوند پیامبران خود را در میان مردم برانگیخت تا با مدیریت‌خویش ذخایر پنهان استعدادها را استخراج کنند .» (۲۲)در نظام اداری و اجتماعی اسلامی، مدیریتها از امامت ریشه می‌گیرند در واقع باید گفت: مشروعیت مدیریت در جامعه دینی ناشی از پیوندی است که با امامت دارد . هرگاه این رابطه قطع گردد، کلیه حرکتها مشروعیت و خاصیت‌خود را از دست می‌دهند .آنچه که باید بدان اشاره کرد، این است که مشکل جامعه ما مشکل «کمبودها» نیست، بلکه مشکل «ضعف بعضی از مدیریتها» است که هرگاه با الهام از مبانی معنوی اسلام اصلاح گردد، بسرعت می‌توان بر مشکلات فایق آمد .فصل دوم:نقش رهبری و تعلیم و تجربه در مدیریت:۱- رهبری اصل تفکیک‌ناپذیر مدیریت اسلامیآنچه امروزه تحت عنوان رهبری (۲۳) مطرح است، جایگاه ویژه‌ای را فراتر از کاربرد سیاسی آن در امور دولتی، بازرگانی، صنعتی و از همه مهمتر مدیریت علمی به خود اختصاص داده است . در زمینه مدیریت، رهبری، اصلی تفکیک‌ناپذیر از مدیریت است زیرا اگر بپذیریم که رسالت مدیر اسلامی بر اساس تعالی و تولید است، تعالی انسانها جز با برخورداری از صفات رهبری میسر نیست . و به عبارت دیگر، افزایش تولید و تکامل کمی و کیفی آن جز با حضور یک مدیر رهبر امکان‌پذیر نیست .بدین ترتیب که مدیر اسلامی دارای دو رسالت «تعالی و «تولید» در درون سازمان است .

مکتب منبع تغذیه فکری و روحی مدیر جهت تحقق اهداف عالی و مقدس در درون سیستم است و بهره‌وری اکتشافی است . ولیکن رسالت دیگر «مدیر» یعنی «تولید» در درون یک سیستم، متکی و متصل به علوم و پیشرفت آن است لذا مدیر اسلامی برای بهره‌وری در زمینه تولید، باید در جریان پیشرفت علوم دنیا نیز قرار داشته باشد . هنر مدیر اسلامی نیز این است که توازن و تعادل بین «تعالی و «تولید» را در صحنه زندگی اجتماعی حفظ کند . (۲۴)تعالی مکتب اکتشافی مدیریت‌اسلامی تولید علم تکوینی۲- نقش تعلیم و تجربه در مدیریت:شکوفایی سرشت مدیریت در انسانها به دو عامل تعلیم و تجربه نیازمند است . حتی رهبران الهی و انبیا نیز همراه با هدایت الهی تعلیم دیده و تجربه می‌اندوخته‌اند .استاد شهید مرتضی مطهری در یادداشتهای خود چنین آورده است: برخی معتقدند علت اینکه پیامبران حنیف چوپان بوده‌اند، این است که تمرین رهبری کنند و مخصوصا فاصله فکری آنها با امت، آنان را از رهبری مایوس نکند البته هر رهبری فطری غیر معصوم نیازمند تجربه و تعلیم است . وقتی پیامبران تمرین چوپانی می‌کنند، تکلیف دیگران روشن است . (۲۵)تعلیم و تجربه دو عامل اساسی برای شکوفایی استعداد و فطرت امامت، رهبری و مدیریت است . و نیاز رهبر به این دو عنصر چه در جهت امامت نور و چه در جهت امامت نار قطعی و غیر قابل تردید است . و عنصر سومی هم هست که قرآن بدان اشاره می‌کند .۳- نقش شرح صدر در مدیریتشرح صدر در کنار تعلیم و تجربه لازمه مدیریت است و انسان را به سوی تکامل، پویایی و انسانیت‌سوق می‌دهد .شرح صدر ظرفیت فکری و روحی است . به تعبیر قرآن هرگاه ظرفیت روانی انسان برای پذیرش حق گسترش یابد، نورانیت و بینشی برای او حاصل می‌شود که در پرتو آن، حرکت انسان در جهت تکامل خود و جامعه تصحیح می‌گردد .افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه «آیا کسی که خداوند ریشه‌اش را برای پذیرش اسلام گسترده ساخته و در نتیجه با نور الهی گام برمی‌دارد همانند انسان تاریکدل است؟» (۲۶)مولی الموحدین در روایتی می‌فرماید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دعای روز عرفه از خداوند می‌خواست: اللهم اجعل فی قلبی نورا و فی سمعی نورا و فی بصری نورا . اللهم اشرح لی صدری و یسرلی امری «خدایا! در قلبم نور، در گوشم نور، و در دیده‌ام نور بگذار! خدایا سینه‌ام را گشاده و کارم را آسان ساز!» (۲۷)۴- مدیریت امری فطری است‌یا اکتسابی؟آیا مدیریت دانشی است مانند خواندن و نوشتن که همگان می‌توانند آن را بیاموزند؟ آیا مدیریت احساسی همچون شعر سرودن است؟ آیا ریشه در فطرت انسانها دارد و یا امری اکتسابی است؟ مدیریت مانند سرودن شعر است که برخی ذوق آن را دارند و برخی ندارند . عده‌ای ممکن است دانش سرودن شعر را فرا بگیرند ولی شاعر نشوند . تعلیم و تجربه در سرودن شعر تنها برای کسانی مفید است که بطور فطری ذوق شعری داشته باشند . مدیریت نیز با خون انسانها آمیخته است . در واقع باید گفت‌بینش مدیریت و رهبری در برخی از انسانها فطری است و برخی سرشت مدیریتی ندارند . به کسی که سرشت مدیریتی ندارد در هیچ مدرسه‌ای نمی‌توان مدیریت آموخت . ممکن است او فیلسوف توانایی بشود، لیکن بی تردید مدیر و رهبر خوبی نخواهد شد . دانش مدیریت را فرا خواهد گرفت ولی هنر مدیریت را نخواهد یافت . (۲۸)فصل سوم:معرفی اجمالی مکاتب و تئوریهای مختلف در مدیریتالف) مکتبهای مدیریتدانش مدیریت مبتنی بر سیر تحولی است که بنا به گفته دانشمندان اروپایی ریشه در اندیشه‌ها، تجربه‌ها و نوشته‌های پشتیبانی دارد که بویژه در سده بیستم به این مهم همت گماشتند . ولیکن ما امروز برآنیم که از مظلومیت ابرمرد تاریخ تشیع، امیرالمؤمنین علیه السلام سخن برانیم که بحق بنیانگذار علم مدیریت و شیوه‌های صحیح حکومتداری بوده‌اند هموکه اصول و مبانی مدیریتش بر پایه اعتقادات الهی، احیای ارزشها، نظم، برنامه‌ریزی عدالت و مساوات و . . . بود . در این مجال کوتاه به بررسی اجمالی مکاتب مدیریت می‌پردازیم سپس تئوری مدیریت امام علی علیه السلام را تبیین می‌کنیم .بررسیهای تاریخی نشان می‌دهد که اداره اماکن و سازمانها از دوره‌های پیشین در نزد مصریان، چینیان، ایرانیان، رومیان و سایران دارای بینشی خاص بوده است .۱- نظریه‌های مکتب کلاسیک:این مکتب شامل سه نظریه است:۱- نظریه مدیریت علمی۲- نظریه اصول گرایان۳- نظریه بوروکراسی۱- ۱- نظریه مدیریت علمی (۲۹):صاحب این نظریه فریدریک وینسلو (۳۰) تیلور می‌باشد . مدیریت تیلور (۳۱) مبتنی بر چهار اصل است:۱- برای یافتن بهترین راه حل می‌توان مشاغل را مشاهده و تجزیه

و تحلیل کرد .۲- برای هر شغل می‌توان بهترین کارکن را به گونه‌ای علمی برگزید و آموزش داد .۳- با پرداخت مزد تشویقی – بر پایه میزان تولید می‌توان بالاترین مقدار تولید ممکن را بدست آورد .۴- مدیر، مسؤول برنامه ریزی، آماده سازی کار و کنترل است و کارکنان بایـد تنها دسـتورات را انجام دهند . این مدیریت جنبه مکانیکی معینی دارد .۲- ۱- نظریه اصول گرایاندر بحبوحه جنگ جهـانی اول، افرادی نظیر هنری فـایول (۳۲) فرانسوی تجربیـات خود را در کـار مـدیریتبصورت اصول چهارده‌گانه ارائه دادنـد:۱- تقسیم کار ۲- اختیارات ۳- انضباط ۴- وحدت فرماندهی ۵- وحدت مدیریت ۶- وابسـتگی منافع فردی به هـدف کلی ۷- جبران خـدمات کارکنـان ۸- تمرکز ۹- سلسـله مراتب ۱۰- نظـم ۱۱- عـدالت ۱۲- ثبـات ۱۳- ابتکـار عمـل ۱۴- احساس یگـانگی .(۳۵)POSDCORB) که مخفـف برنـامه‌ریزی، سازمانـدهی، کـارگزینی، هـدایت، همـاهنگی، گزارش‌دهی و بـودجه بنـدی است، جمع‌بندی کردند .۳- ۱- نظریه بوروکراسـی:آنگاه که توجه عمـده تیلور و فایول در سیستم مـدیریتبه کسب مؤثر اهداف متمرکز بود، توجه ماکس وبر (۳۶) (۱۹۲۰- ۱۸۶۴) به این مساله معطوف شد که چگونه می‌توان ساختار مناسبی به یک سازمان داد؟ نظریه وبر نظریه دیوان سالاری (۳۷) است . این جامعه‌شـناس آلمـانی در آغـاز سـده بیسـتم نظریه خـود را مبتنی بر پنـج محور تنظیم کرد (۳۸):۱- تقســـیم کـــار و تخصـــص(Division of labor and spicializaition(۲- جهـــــت‌گیری غیر شخصی(Impersonality(۳- سلســله مراتـب اداری(Hierachy of Authoty(۴- قواعــــد و مقررات(Rules and Regulations(۵- جهـت‌گیری شـغلی(careerorientation(۲- مکتـب روابـط انسـانی (۳۹)نهضت رفتـارگرایی یـا اصـول روابـط انسـانی در امریکا تحت رهبری «التون مایو» (۴۰) شـروع شد . نهضت روابط انسانی با بررسـیهای وسیع در کارخانه «هارتون (۴۱) وابسته به شرکت «وسترن الکتریک (۴۲) در اواخر دهه ۱۹۳۰- ۱۹۲۰ تا اوایل دهه ۱۹۴۰ در شیکاگو پدید آمد . این آزمایشها به منظور تعیین ارتباط شـرایط فیزیکی کار با مقدار تولید آغاز شد و نتایج زیر را در پی داشت: (۴۳)۱- تاثیر هنجارهای اجتماعی و انگیزه‌های روانی بر تولید، بیشتر از مشوقهای اقتصادی است .۲- کارگران برای رویارویی با تصمیمهای یکجانبه مدیریت از سازمان غیر رسمی بهره می‌گیرند .۳- تخصـص بتنهایی کارایی را افزایش نمی‌دهد .۴- افراد، انسانهای فعال هسـتند و همچون ماشین بیجان عمل نمی‌کنند .۵- ارتبـاط بین اعضـا و گروههـا بسـیار مهم است و رهبران غیر رسـمی از توانایی خوبی برخوردارنـد .۶- مؤثرترین روش رهبری برپایه مشارکت و رعایت انصاف و توجه به زیردسـتان استوار است .۳- نظریه‌های نوین مدیریت:الف) نگرش نظام‌گرا (۴۴)مدیریت نظام گرا در بردارنده کاربرد نظریه سیستمی در اداره نظامهای بزرگ و کوچک است که با اسـتفاده از کارهای انجام شده، در ازای کارهای داده شده ماموریت کل سازمان را بر حسب مدل سیستمی داده، پردازش و بازده از دیدگاه بهبود بخشیدن به عملیاتشان تحلیل می‌کنـد . (۴۵)ب) مـدیریت اقتضایی (۴۶)کاربرد نگرش اقتضایی نیازمنـد آن است که مـدیران بتواننـد موقعیتهای گونـاگون را بـدرستی تشـخیص داده وضـعیت کنونی سازمـان را بـا آن هماهنگ کننـد بعبارت دیگر، هرآنچه مـدیر در عمل انجام می‌دهد به مجموعه شـرایط موجود وابسته است . (۴۷)ج) نظریه نقشـهای مدیری:این نظریه مینتز برگ (۴۸) است، و با مطالعه منظم فعالیتهای پنـج مدیر اجرایی به این نتیجه رسـید که برنامه‌ریزی، سازماندهی، هماهنگی و کنترل، جزء وظایف مدیر نیست بلکه مدیر بـه فعالیتهـای دیگری می‌پردازد کـه عبارتنـد از:(۱- ج) نقشـهای متقابـل شخصـی: ماننـد رئیس تشـریفات و رابط(۲- ج) نقشـهای اطلاعاتی: گیرنده، نشـردهنده، سخنگو(۳- ج) نقشـهای تصـمیم‌گیری: سوداگری، آشوب زدایی، تخصـیص منـابع، مـذاکره«نمودار شماره ۲»(؟)ب – وجه تمایز مدیریت اسلامی با سایر مکاتب مدیریت:مدیریت اسلامی پیش از آنکه علم باشد، یک مکتب است از این رو وظیفه مکتب، ارائه راه حلهایی است که با مفهوم عدالت‌خواهی سازگار باشد . اگر علم نیز خواهان خدمتبه مکتب یا تعالی انسانها باشـد، باید با سیر مطالعاتی مکتبی که در یک سیر اکتشافی استبدین نتیجه رسـید که جهان‌بینی حاکم بر کاربرد این «علم در حیطه «تولیـد» ، یک جهان بینی الهی و نشات گرفته از وحی است .لذا سیر مطالعاتی مکتبی پیرامون مدیریت اسـلامی یک سیر اکتشافی است . و بایـد از «روبنا» به طرف «زیربنا» باشد که با روش مطالعه «علمی که یک سیر تکوینی و از «زیربنا» به «روبنا» است،

متفاوت است .وجه تمایز مدیریت اسلامی با اشکال دیگر مدیریت در این است که در جوامع سرمایه‌داری (بورژوازی) و یا سوسیالیستی، اداره امور مردم در دست عده‌ای از سردمداران حکومت است در حالی که در نظامهای الهی بویژه اسلامی وجه تمایز در «اسلامی بودن نظام مدیریتی و متکی و مبتنی بودن این نظام بر پایه اصول لا یتغیر «وحی می‌باشد .این مکتب اکتشافی است نه تکوینی بدین معنا که هر لحظه باید مطلب تازه‌ای از متن مکتب و از دریای زلال و عمیق معانی قرآن برداشت‌شود لذا بدنبال نزول قرآن، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام تبیین کننده این مفاهیم بوده‌اند پس هرگونه سیر تکوینی بر افکار الهی ممنوع است و مدیران باید تابع و حافظ ارزشهای تبیین شده توسط رهبران حکومت اسلامی باشند حکومتی که سیاست و دیانت آن جدای از هم نیست و سیاست آن متکی و مبتنی بر فرامین الهی است .وجه تمایز دیگر مدیریت اسلامی این است که مدیریت اسلامی همانگونه که قبلا متذکر شدیم مبتنی بر دو اصل تعالی و تولید است تعالی انسان و تولید کالا . این کالا زمانی ارزشمند است که در خدمت تعالی انسان باشد، ولی در مکاتب شرق و غرب اصول مدیریت مبتنی بر محور تولید است نه افزایش مکارم اخلاقی و اعتقادات .پس نتیجه می‌گیریم که مدیریت اسلامی مبتنی بر حضور یک مکتب «الهی یا «اسلامی است و قبل از آنکه «سازمان تشکیل داده شود، مکتب پایه‌گذاری می‌شود . (۴۹)تشویق، محبت و احترام متقابل از ارکان این مدیریت‌به شمار می‌رود .بخش دوم:تئوری و مبانی مدیریت از دیدگاه امام علی علیه السلامفصل اول:اهداف و مبانی اصلی در مدیریت:از آنجا که اهداف مدیریت در اسلام، جدا از اهداف حکومت اسلامی - که مدیریتها جزئی از پیکره آن است - نیست، باید اهداف حکومت اسلامی اهداف اصلی یک مدیر در چهار چوب مدیریتش باشد البته اهداف خرد و کلان هر سازمان و اداره‌ای خاص آن سازمان است، ولی باید در راستای اهداف جامع نظام اسلامی باشد .در یک بررسی، چهار هدف عمده بیش از همه موارد جلب توجه می‌کند (۵۰) که حکومت اسلامی و مدیریتهایی که از آن نشات می‌گیرد در مسیر این اهداف گام برمی‌دارند:۱- آگاهی بخشیدن به انسانها۲- تربیت معنوی و احیای ارزشهای اخلاقی۳- اقامه قسط و عدل بصورت حرکتی مردمی برخاسته از متن جامعه۴- آزادی انسانها در حریم قانون و شریعتمبانی مدیریت اسلامی:مبانی مدیریت اسلامی دارای ویژگیهای زیر است:۱- قائل بودن به نظام حمد و تشکر (۵۱)حمد - تفکر + تشکر۲- تقوا و نظم: تقوا و نظم عواملی هستند که باعث فراگیر شدن نظام مدیریت الهی می‌گردند . بنابراین نظام حمد در یک جامعه اسلامی اینچنین تعبیر می‌شود:نظام‌فراگیر (حمد) نظام تفکر (باتقوا) + نظام تشکر (باتقوا)امام علی علیه السلام می‌فرماید: العجب یفسد العقل «خودپسندی و خودبینی عقل را فاسد می‌کند .» (۵۲)ای برادر تو همه اندیشه‌ایمابقی خود استخوان و ریشه‌ایگربود اندیشه‌ات، گل، گلشنیوربود خاری، تو هیمه گلخنیاصلیترین هدف نظام مدیریت الهی، قرآنی و اسلامی (نظام مشارکت) کرامت‌بخشیدن به متقیان، مؤمنان و تمامی انسانهای وارسته عالم است که آن را با ایجاد نظام حمد و تشکر فراگیر انجام می‌دهد . در این نظام باید از پیشنهادهای خوب و مفید مردم به شایستگی تقدیر و تشکر کرد این کار موجب رشد فکرها، اندیشه‌ها و انسانها می‌گردد .۳- اصل مشارکت: در نظام مدیریتی اسلامی، مدیر، کارکنان، دولت و ملت همگی از مشارکت‌سود می‌برند تنها کسانی که ضرر می‌بینند، سودجویان و ظالمان هستند . (۵۳)تقوا و نظم مغز نوآوری، خلاقیت - تذکر ویادآوری۴- عبادات و اصول اخلاقی:صلاهٔ و امر به نماز (نظام رحمت و نعمت و برکات فراگیر)تسبیح (نظام پاک و منزه‌سازی فراگیر)ایمان (نظام ایمن سازی فراگیر)ناس (نظام مردم گرایی فراگیر)حسنات (نظام بهترین سازی فراگیر)رسالت (نظام ارتباطات با کیفیت فراگیر)اسلام (نظام سلامت طلبی فراگیر)این ویژگیها ضامن اجرای قوانین در جامعه است .فصل دوم:ارکان مدیریت:برنامه‌ریزی۱- تعریف برنامه‌ریزی: (۵۴)برنامه‌ریزی عبارت است از: «تفکر در کلیات و جزئیات برنامه یا تعیین و اتخاذ شیوه‌ها و روشهایی که ما را به بهترین نتیجه مطلوب برساند . (۵۵)به عبارت دیگر برنامه، هدف و خط مشی، شرح عملیات و روش اجرای عملیات در هر سازمان است . (۵۶)در هر برنامه‌ریزی مدیریتی صنعتی، اقتصادی، اجتماعی، علمی و . . . باید به شش سؤال پاسخ داد: (۵۷)۱- چه ۲- چگونه ۳- کی ۴- کجا ۵- چرا ۶- بوسیله چه کسی۲- اهمیت‌برنامه‌ریزی:از آیات و روایات برمی‌آید که برنامه‌ریزی در اسلام از

اهمیت‌بسزایی برخوردار است . امیرالمؤمنین علیه السلام در زمینه برنامه‌ریزی می‌فرماید: امارات الدول انشاء الحیل «بقای مناصب و دولتها، برنامه‌ریزی و چاره‌اندیشی در امور است .» (۵۸)یقینا فرد و سازمان برای رسیدن به اهداف خویش به برنامه‌ریزی نیاز دارند . (۵۹) نیاز به برنامه‌ریزی از این واقعیت نشات می گیرد که همه نهادها و سازمانها در محیطی متحول فعالیت می کنند .۳- هدفهای برنامه‌ریزیاین اهداف عبارتند از:۱- ۳) افزایش احتمال رسیدن به هدف از طریق تنظیم فعالیتها۲- ۳) افزایش جنبه اقتصادی۳- ۳) تمرکز بر مقاصد و اهداف۴- ۳) تهیه ابزاری برای کنترل۴- فواید برنامه‌ریزی:۱- ۴) برنامه‌ریزی مانع ندامت است و به انسان تدبیر می‌دهد . علی علیه السلام می‌فرماید: التدبیر قبل العمل یؤمنك من الندم «آینده نگری قبل از شروع کار تو را از پشیمانی ایمن می‌سازد .» (۶۰)۲- ۴) برنامه ریزی حلال مشکلات است .امام علی علیه السلام در این خصوص می‌فرماید: من قعد عن حیلته اقامتهٔ الشدائد «کسی که چاره‌اندیشی را رها کند، با شداید درگیر خواهد شد .» (۶۱)۳- ۴) برنامه‌ریزی راه استفاده صحیح از امکانات را میسر می‌سازد .امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: التلطف فی الحیلهٔ اجدی من الوسیلهٔ «ظرافت و دقت در برنامه ریزی، بهتر از امکانات است .» (۶۲)امام علی علیه السلامدر این باره می‌فرماید: التلطف فی الحیلهٔ اجدی من الوسیلهٔ «ظرافت و دقت در برنامه‌ریزی، بهتر از امکانات است .» (۶۳)۵- انواع برنامه‌ریزی و اولویتهای آنبرنامه‌ریزیها یا دراز مدت (جامع یا استراتژیک) و یا کوتاه مدت (عملیاتی) هستند . در برنامه‌ریزی دراز مدت و جامع، خطوط کلی و آینده سازمان تبیین می گردد . این برنامه‌ریزی کلان و جامع، به برنامه‌های مقطعی و کوتاه مدت جهت می‌دهد . و از پراکندگی و گاهی تعارض و تضادها در برنامه جلوگیری می کند . در برنامه‌ریزی عملیاتی خطوط کلی برنامه جامع در اجزای مناسب خرد شده و هر جزء بصورت هدف در برنامه‌های عملیاتی تعیین می گردد . پس می‌توان برنامه‌ریزی عملیاتی را اینگونه تعریف نمود: «برنامه‌ریزی عملیاتی را می‌توان پیش‌بینی عملیات برای نیل به هدفهای معین با توجه به امکانات و محدودیتها و خطوط کلی ترسیم شده در برنامه جامع تعریف کرد .» (۶۴)باید گفت‌برنامه‌ریزی در راس وظایف مدیر قرار دارد و شالوده مدیریت است .پس برای رسیدن به هدف مورد نظر، باید قبل از تلاش فیزیکی یا اقدام به انجام کار، تلاش ذهنی یا برنامه‌ریزی کافی صورت بگیرد .سازماندهی۱- سازمان و سازماندهییکی دیگر از ارکان مدیریت، سازماندهی است . سازمان مجموعه مرکبی است از واحدهای جزئی که هریک به سود بقیه، عهده‌دار انجام کار معینی هستند . (۶۵)سازماندهی نیز تجویز چرخه روابط رسمی بین افراد یك سازمان و منابع آن، به منظور دست‌یابی به اهداف آن است . (۶۶)۲- مبانی سازماندهی و عملیات آن (۶۷)برای سازماندهی، مبانی مختلفی چون هدف، وظیفه، نوع تولید، عملیات، منطقه عملیات، ارباب رجوع یا مشتری وجود دارد .از مهمترین مسائل در سازماندهی و تجدید سازمان، گزینش و بکارگیری افراد درستکار و شایسته در سازمان است . حضرت علی در نامه‌ای خطاب به مالك اشتر ملاکهای گزینش کارگزاران را بیان می‌فرماید از جمله اصالت مذهبی و خانوادگی، تقوا، شرم، حیا و حزم (۶۸) نکته مهمی که امام در این گزینش به آن اشاره می کنند «والقدم فی الاسلام المتقدمهٔ استیعنی کسانی را برگزین که در اسلام پیشگام‌تر بوده‌اند . در جای دیگر حضرت در سازماندهی نیروهای یك مدیر می‌فرماید: لا تتكل فی امورك علی كسلان «بر انسانهای کسل در کارهایت تکیه نکن (۶۹)تقسیم کاردر تئوری حضرت امیر علیه السلام تقسیم کار یکی از مبانی و اصول مدیریت است زیرا مدیر بوسیله تقسیم کار می‌تواند به اصل کنترل و نظارت مبادرت کند و بدون تقسیم کار این امر باطل است .وظایف داخل یك سازمان یا اداره به دو بخش عمده تقسیم می‌شود:۱- وظایف خاص مدیریت۲- وظایف مربوط به اجرای عملیات . (۷۰)۱- اهمیت تقسیم کار:هانری فایول می گوید: تقسیم کار یکی از قوانین طبیعی است که منظور از آن بدست آوردن نتیجه بهتر و زیادتر است . هرچه عملیات سازمان توسعه یابد، اهمیت تخصص و تقسیم کار بیشتر می‌شود . در تقسیم کار باید از تمایلات طبیعی افراد استفاده کرد زیرا افراد کاری را که از عهده انجام آن بخوبی برمی‌آیند با میل بیشتری قبول می کنند و این عمل به کارآیی آنها می‌افزاید . این تقسیم کار باید در اموری باشد که عرفا نیاز به آن هست در اموری که فقط به خدمات یك نفر نیاز هست تقسیم کار مفهومی ندارد . (۷۱)در مکتب امیرالمؤمنین علیه

السلام تقسیم کار بر اساس شایستگیها انجام می‌پذیرد . مدیر امور را بر مبنای لیاقت و شایستگی افراد توزیع می کند . اگر مجاری امور، مشخص و معین نباشد و به اصل تقسیم کار توجه نشود، امور مختل می گردد و حتی در برخی موارد اصطکاک ایجاد می‌شود . وظیفه مدیر و حاکم اسلامی تبیین وظایف است . رعایت اصل لیاقت از احراز مشاغل بر مبنای جایگزینی روابط بر ضوابط جلوگیری می کند .و فی الله لکل سعهٔ و لکل علی الوالی حق بقدر ما یصلحه و لیس یخرج الوالی من حقیقهٔ ما الزمهٔ الله من ذلک الا بالاهتمام و الاستعانهٔ بالله و توطین نفسه علی لزوم الحق و الصبر علیه فیما خف علیه او ثقل «برای تمامی این گروهها نزد خداوند گشایشی است و هریک به مقدار اصلاح کارشان بر حاکم حق دارند، والی نسبت‌به انجام وظایفی که خداوند برعهده او گذاشته است توفیق پیدا نمی‌کند مگر به کوشش و کمک خواستن از خداوند و مهیا ساختن خود بر ملازمت‌حق و شکیبایی و استقامت در برابر آن خواه بر او سبک باشد، خواه سنگین .» (۷۲)کار انجام شدنی باید به یک فرد و یا واحد اداری مناسب اختصاص یابد . مدیران نباید خود کارهای عملی فراوانی را عهده‌دار شوند و یا در گسترش سرپرستی مستقیم بکوشند .پس از دسته‌بندی کارها باید برای هر قسمت مسؤولی را انتخاب و حدود اختیارات او را مشخص کرد . حضرت علی علیه السلام در ادامه نامه خود به مالک اشتر می‌فرماید: واجعل لراس کل امر من امورک راسا منهم لا یقهره کبیرها و لا یتشتت علیه کثیرها «ای مالک! باید برای هر کدام از کارهایت‌یک رئیس انتخاب کنی، رئیسی که کارهای مهم او را مغلوب نسازد و کثرت کارها او را پریشان و خسته نکند .» (۷۳)امام علیه السلام همچنین در وصیت‌به امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید: واجعل لکل انسان من خدمتک عملا تاخذه به فانه احری ان لا یتواکلوا فی خدمتک «فرزندم! برای هریک از زیردستانت کاری تعیین کن تا اگر آن را انجام نداد او را مؤاخذه و بازپرسی کنی زیرا این روش سزاوارتر است تا یکدیگر را وانگذارند .» (۷۴)هماهنگیمدیر تشکیلات با یک سلسله حرکتها و برنامه‌های منظم، واحدهای مختلف سازمان را به یکدیگر ارتباط می‌دهد و عامل اصلی برای ایجاد پیوند بین افراد و واحدهای سازمان می‌باشد . هماهنگی و هم سویی در یک سازمان از چنان اهمیتی برخوردار است که هرگاه در مجموعه‌ای وجود نداشته باشد آن مجموعه دیگر مجموعه نخواهد بود و مدیری که قادر به ایجاد این هماهنگی در سطح سازمان خود نباشد، مدیر نیست . مسائلی که در هماهنگی باید در نظر گرفته شود، عبارتند از:۱- تقویت انسجام سازمان۲- توزیع تلاشها بین همه افراد و واحدها۳- جلوگیری از اصطکاک و خنثی سازی۴- بازدهی بیشتر و بهتر در مقابل زحمت کمتر۵- سرعت‌بخشیدن به کارها۶- تقویت روابط انسانی و افزایش محبتدر مدیریت اسلامی، «وحدت و هماهنگی از اصول بنیادی محسوب می‌شود زیرا «امامت سازمان «امت را از طریق آموزشهای گوناگون فکری و عملی با پیوندهای مختلف به یکدیگر مرتبط می‌سازد . (۷۵)در واقع تقسیم کار و طبقه‌بندی وظایف و نیز هماهنگ کردن عملیات واحدها در یک سازمان در تشکیل سازمان اهمیت‌بسزایی دارد: یکی از طرق مؤثر، هماهنگ کردن عملیات، تقویت ریاست‌سازمان است . هر واحد در یک سازمان مانند چشم و گوش رئیس سازمان است . یکی از اصول هماهنگی، تقابل در هماهنگی است به عنوان مثال، اگر یک سازمان از چهار واحد (الف)، (ب)، (ج) و (د) تشکیل شده باشد، کافی نیست که فقط واحد (الف) با سه واحد (ب و ج و د) هماهنگ باشد، بلکه واحد (ب) با سه واحد دیگر و همینطور سایر واحدها با واحدهای دیگر می‌توانند تضمین کننده یک هماهنگی کلان در یک سازمان باشد . (۷۶)تصمیم گیرییکی از بزرگترین و مهمترین ارکان مدیریت که می‌تواند رمز شکست و یا موفقیت مدیر باشد، «تصمیم گیری است . امیرالمؤمنین علیه السلام رای افراد عاقل را موجب نجات آنان می‌داند: رای العاقل ینجی (۷۷) و نیز می‌فرماید: رای الرجل میزان عقله (۷۸) «میزان عقل مرد، اندیشه اوست .»تصمیمهای صحیح و عاقلانه، امور مختلف سازمان را نظام می‌دهد و حرکت و ارتقا به سوی اهداف را رقم می‌زند چه بسا «تصمیم گیری دقیق که موجب کمال سعادت انسان شمرده شود . حضرت می‌فرمایند: اذا اقترن العزم بالحزم کملت‌سعادهٔ (۷۹) «هنگامی که تصمیم با دقت همراه شود، سعادت کامل می‌شود .»۱- جریان تصمیم گیری و تئوری سیستمنقش مدیر از دید تئوری سیستم حاوی دو جنبه عمده (۸۰) و قابل بحث می‌باشد: جنبه اول: آنکه می‌تواند فعالیت و وظیفه اصلی مدیر در هر سازمان را به

تصمیم‌گیری در مورد مسائلی از قبیل سیاستهای اجرایی، مقررات، روشها، نیروی انسانی . . . بیان نمود و جنبه دوم آنکه جریان تصمیم‌گیری از طریق یک سیستم فعال بین «داده‌ها» و «ستاده‌ها» (۸۱) شکل می‌گیرد . در یک سیستم درست، مدیران بر اساس نتایج‌حاصل از تصمیم گیریهایشان ارزیابی می‌شوند معمولا مدیران بنا بر ضرورت حرفه‌ای تصمیم گیرنده‌اند ولی بیشتر آنان از اینکه چگونه از تحلیل به تصمیم برسند، ناتوانند . تصمیم‌گیری فرایندی است که در شرایط مختلف‌مدیران‌تصمیمات‌مختلف‌می‌گیرند که ارتباط مستقیم با «مساله یابی دارد تا یک مدیر مساله یابی نکند و مسائل را نشناسد، نمی‌تواند آن را حل کند لذا در تعریف تصمیم‌گیری باید بگوییم:«تصمیم‌گیری فرایندی را تشریح می‌کند که از طریق آن راه حل مساله معینی انتخاب می‌گردد .» (۸۲)۲- مراحل تصمیم‌گیریبا توجه به مسائل ذکر شده در صفحات قبل، تصمیم‌گیری نیاز به شش مرحله دارد:۱- ۲- تشخیص و تعیین مشکل اساسی در سیستم۲- ۲- یافتن راه حل ممکن برای مشکل شناسایی شده۳- ۲- انتخاب معیار و ملاک جهت‌سنجش و ارزیابی راه حلها۴- ۲- مقایسه راه‌حلها با هم و بررسی نتایج هر راه حل۵- ۲- سنجش راه حلها با توجه به معیاری که در بند (۳- ۲) تعیین گردید و نتایج‌بدست آمده در (۴- ۲)۶- ۲- انتخاب یک راه حل مناسب از بین همه راه حلها (۸۳)به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام برای هر مشکلی راه حلی هست ولیکن یافتن آن نیاز به تدبیر دارد: لکل ضیق مخرج (۸۴) «برای هر تنگنایی راه خروجی هست .»کسی که آرا و راه حلهای مختلف را بیازماید، می‌تواند لغزشگاهها را با دید وسیع بشناسد .حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: من استقبل وجوه الآراء عرف مواقع الخطاء (۸۵) «کسی که از آرای گوناگون استقبال کند، لغزشگاهها را خواهد شناخت .» و نیز می‌فرمایند: اضربوا بعض الرای ببعض یتولد منه الصواب (۸۶) «افکار مختلف را با یکدیگر مقایسه کنید راه صحیح از آن به دست‌خواهد آمد .»۳- عوامل مؤثر (لوازم) در تصمیم‌گیریدر چرخه تصمیم‌گیری عوامل زیادی دخیل هستند . تصمیم‌گیریها در خلا صورت نمی‌گیرد و عوامل محیطی، درونی، فرصت زمانی، همه و همه در تصمیم‌گیری مؤثرند . تصمیمات معمولا- دو بخش هستند: ۱- تصمیمهای متعارف (عادی) ۲- تصمیهای غیر متعارف (غیرعادی .) معمولا تصمیماتی که بر اساس خط مشی روشهای اجرایی، قوانین و عادات گرفته می‌شوند، از نوع متعارف هستند و وقت زیادی از مدیر می‌گیرند، ولی آنچه مهم است و عوامل شکست مدیران را معمولا ایجاد می‌کند «تصمیمات غیر متعارف هستند تصمیماتی که در رابطه با مشکلات و وضعیتهای غیر معمول اخذ می‌شوند . (۸۷)از جمله عوامل مؤثر در تصمیم‌گیری عبارتند از:الف - عاقبت اندیشی و دوراندیشی:هنگام تصمیم‌گیری باید به عواقب و جوانب امر بیندیشیم و نتایج آینده آن را لحاظ کنیم . امیرالمؤمنین علیه السلام در این خصوص می‌فرماید: و ناظر قلب اللبیب به یبصر امده و یعرف غوره و نجده (۸۸) «چشم دل انسان خردمند پایان کارش را می‌بیند و نشیب و فراز خویش را می‌شناسد .»مولوی در کتاب مثنوی موضوع عاقبت‌اندیشی را چنین می‌بیند:حبذا دو چشم پایان بین رادکه نگه دارند دین را از فسادآنکه پایان دید احمد بود کهدید دوزخ را همینجا توبتودید عرش و کرسی و جنات رابردریده پرده غفلات راگر همی خواهی سلامت از ضررچشم ز اول بند و پایان را نگر (۸۹)«عاقبت نگری در کارها که در واقع نگرشی عمیق به آینده است از اصل «آینده‌نگری سرچشمه می‌گیرد و این اصل از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است . المؤمنون هم الذین عرفوا ما امامهم . (۹۰) «مؤمنان کسانی هستند که آینده خویش را می‌شناسند .»ب - ابهام زدایی: یکی از وظایف مدیر جهت ایجاد هماهنگی این است که از هرگونه حرکتی که به این هماهنگی ضربه می‌زند، قاطعانه بپرهیزد . اسلام دین صفا، صمیمیت و محبت است . یکی از حرکات شیطانی که می‌تواند ساختار یک سازمان را بر هم ریزد «اصل نجوی است . در گوشی صحبت کردن یکی از اعمال شیطانی جهت فتنه‌انگیزی است: انما النجوی من الشیطان لیحزن الذین آمنوا (۹۱) در گوشی سخن گفتن از اعمال شیطان است و منافقان با چنین عملی می‌خواهند مؤمنان را دلتنگ و اندوهناک کنند .»مدیر موفق کسی است که از هرگونه حرکت و اعمال ابهام آور و شبهه‌انگیز در محیط کار ممانعت و پیشگیری کند و اجازه ندهد رفتار و گفتار مشکوک و چند پهلو سازمان موفق او را به انحطاط بکشد و ذهن کارکنان را مغشوش سازد . ابهامات و شبهات ایجاد شده می‌تواند در تصمیمات

مدیر مؤثر واقع شود .ج – مشورت: «مشورت از ماده «شور» به معنای استخراج رای و نظر صحیح است . مشورت، عامل بازدارنده از استبداد رای و شخصیت دهنده زیردستان، مشوق و محرک افراد برای همکاری، باعث ایجاد هماهنگی صمیمانه و مشارکت در عقل دیگران و به دست آوردن رای صحیح است . در این خصوص حضرت امیر علیه السلام فرموده‌اند:من استبد بدایه هلک و من شاور الرجال شارکها فی عقولها (۹۲) «هرکس مشورت نکرد، تباه گشت و هر که با خردمندان با تجربه شور کند با آنها در خردهایشان شریک می‌شود .»در اسلام مشاور و مشورت گیرنده حقوق متقابلی دارند . محفوظ بودن حق تصمیم برای سرپرستان و شیوه مشورت از جمله اموری است که بایستی بدانها توجه شود . (۹۳) مشاور باید عاقل، دلسوز و با تجربه باشد . انسانهای بخیل و حریص و ترسو نباید طرف مشورت قرار گیرند . چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: اطع العاقل تغنم (۹۴) «از انسان دانا اطاعت کن تا بهره‌مند شوی .»مشورت، فواید زیادی برای مدیر دارد که از آن جمله به موارد ذیل می‌توان اشاره نمود (۹۵):۱- باعث رشد استعداد زیردستان می‌شود .۲- مشورت از خطاهای انسان می‌کاهد .۳- اگر نتیجه شکست‌باشد، ملامت کمتری برای مدیر بدنبال دارد .۴- بر اعتماد، دوستی و علاقه افراد به مدیر می‌افزاید .د – قاطعیت: قاطعیت‌به معنی فیصله دادن به امور و حل مشکلات است . این امر با لجبازی و یکدندگی تفاوت دارد . برخی ٠قاطعیت را پافشاری بیش از حد و «عدم انعطاف پذیری و برخی دیگر آن را سختگیری می‌دانند . امیرالمؤمنین علیه السلام در این خصوص می‌فرماید: العسر لؤم (۹۶) «فشار و سختگیری پستی است .» قاطعیت دارای دو نمود مهم است: یکی یافتن تصمیمی کارساز و کامل، دیگری ابراز تصمیم قاطع و بدور از شک و تردید .یقینا تردید، دودلی، ترس، هوسهای زودگذر و انتظار نزدیکان فرد، استهزا و حرف مردم همه از موانع قاطعیت هستند . امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می‌فرماید:- رو تحزم فاذا استوضحت فاجزم (۹۷) «در کارها فکر کن، به محکم کاری دست‌خواهی یافت . پس هنگامی که امور برایت روشن شد، تصمیم بگیر .» و نیز می‌فرماید: قدر ثم اقطع و فکر ثم انطق و تبین ثم اعمل «اندازه بگیر سپس قطع کن، فکر کن و سپس سخن بگو، واضح کن و سپس عمل کن .» (۹۸)علل ترس و واهمه مدیران در تصمیم‌گیری و قاطعیت معمولا-عبارت است از:۱- مسؤولان مافوقکنترلاقدامات اصلاحیاهدافبرنامه‌ریزی سازماندهیهدایت و سرپرستینمودار و فرایند مدیریت کنترل برنامه‌ریزی«نمودار شماره ۴»۲- برکناری از ریاست۳- اخراج۴- بی آبرویی۵- افراد توانای موجود در مجموعه۶- قدرتهای مافوق خارج از مجموعهو یقینا انسانی که خدا ترس باشد از هیچ یک از این عوامل نمی‌ترسد و برای خدا کار می‌کند . ترسهای بی‌مورد زاییده ایمان ضعیف است الا-ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون (۹۹) «آگاه باشید اولیای خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند .»کنترلکنترل عبارت از توجه به نتایج کار و پیگیری آن برای مقایسه فعالیتهای انجام شده و اعمال اصلاحات مقتضی بر مبنای اهداف تبیین شده است . کنترل دارای ارکانی است مانند نظارت، ارزیابی و پیگیری .۱- نظارت و ارزیابینظارت و ارزیابی در برخی موارد آشکار و بیرونی است . با بکارگیری ماموران تجسس و پیگیری می‌توان امور را کنترل و ارزیابی نمود . گاهی با یک نظارت درونی می‌توان افراد را معتقد به وظایف خود نمود که با نفس لوامه خود امور خود را به بررسی و ارزیابی بکشند . ناظران بیرونی گاهی آشکارا و گاهی پنهانی کار خود را انجام می‌دهند .طبق فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام خدمتگزاران توده مردم هستند و بر کنترل دائمی همه کسانی که به هر نحوی به کاری گماشته شده‌اند، سفارش مؤکد شده است . بویژه امام توصیه فرموده است که علاوه بر آنکه مدیر خود باید ناظر اعمال آنان باشد، کار آنها را کنترل و مواظبت کند تا با سوء استفاده از قدرتی که وی به آنها داده است‌به رعیت‌ستم نکنند گروهی را نیز بایستی برای بازرسی همیشگی آنها بگمارد تا همواره او را در جریان شیوه عملکرد آنها قرار دهند . امام در قسمتی از سخنان گهربار خود خصوصیات لازم را جهت انتخاب این بازرسان، برای مالک‌اشتر می‌فرماید: و ابعث العیون من اهل الصدق و الوفاء علیهم «برآنها بازرسان و کنترل‌کنندگانی بگمار که به تو وفادار و راستگو باشند» (۱۰۰). کلمه «عیون به معنی‌بازرسان و چشمهای ناظر بر اعمال می‌باشد . جهت‌یک ارزیابی و کنترل صحیح باید به موارد ذیل توجه کرد:- تعیین نتایج مورد انتظار- تعیین استاندارد مطلوب- تعیین شاخصها

برای سنجش نتایج مورد انتظار- تعیین نحوه و روش جمع‌آوری اطلاعات و آمار مورد نظر (طراحی شبکه اطلاعاتی)- تعیین مقایسه اطلاعات جمع‌آوری شده و نتیجه‌گیری«نمودار شماره ۴»(؟)۲- پیگیریرکن دوم کنترل، پیگیری امور ارزیابی‌شده، است . یقینا اگر پیگیری نباشد نقاط قوت و ضعف بررسی نمی‌گردد . پس از ارزیابی و رعایت‌شاخصهای آن بایستی افراد شایسته مورد شناسایی و تشویق قرار بگیرند زیرا عدم تشویق، میل و انگیزه کار را از نیروهای فعال و شایسته می‌گیرد . تشویق باعث تنبیه خاطیان است همانطور که امام علی علیه السلام تشویق نکردن نیکوکاران را به منزله تشویق خطاکاران می‌شمارند و این امر را لازم می‌دانند .عن علی علیه السلام: و لا یکونن المحسن و المسی عندک بمنزلهٔ سواء فان فی ذلک ترهیدا لاهل الاحسان فی الاحسان و تدریبا لاهل الاسائهٔ علی الاسائهٔ و الزم کلا منهم ما الزم نفسه (۱۰۱) «هرگز نباید افراد نیکوکار و بدکار در نظرت مساوی باشند زیرا این کار سبب می‌شود که افراد نیکوکار در کارهایشان بی رغبت‌شوند و بدکاران در عمل بدشان تشویق گردند و هرکدام از اینها را مطابق کارش پاداش بده .و در جای دیگر می‌فرمایند: ازجر المسیء بثواب المحسن (۱۰۲) «خطا کار را به‌وسیله پاداش دادن به نیکوکار تنبیه کن .»شایسته سالاری و صفات مدیران موفقیکی از اصول اساسی در گزینش شایسته سالاری است . برخورداری از خصال و فضایل برجسته فردی بتنهایی محور گزینش یست‌بلکه باید توان کاری هم در کنار آن باشد . تعهد و تخصص همراه با عشق و علاقه معیار اصلی گزینش است .امام علی علیه السلام که تربیت‌یافته مکتب قرآن و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، به شایسته سالاری در نظام مدیریتی اعتقاد دارد: ایها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامرالله فیه «ای مردم همانا سزاوارترین مردم به امر خلافت و رهبری امت تواناترین بر اداره آن و دانا به فرمان خداوند در فهم مسائل است .» (۱۰۳) و نیز می‌فرماید: من احسن الکفایهٔ استحق الولایهٔ «آن کس که از عهده امور بدرستی برآید، شایستگی ولایت و رهبری را دارد .» (۱۰۴)مدیر لایق و موفق کیست؟۱- وقار و هیبت مدیر:انبیا و پیامبران الهی و همه امامان معصوم علیهم السلام بویژه امیرمؤمنان که اسوه یک مدیر موفق است، از هیبت و وقار خاصی برخوردار بوده‌اند زیرا خداوند در قرآن می‌فرماید: لله العزهٔ و لرسوله و للمؤمنین «عزت و شوکت از آن خدا و رسولش و مؤمنان است .» (۱۰۵)بدیهی است انسانها هیچگاه بدون ملاک خاصی در برابر افراد به خضوع درنمی‌آیند . کلیه کمالات معنوی و روحی انسانها آنها را بر دیگران سلطه و تفوق می‌دهد . بدیهی است مدیریت الهی توام با هیبت، قدرت و وقار بوده و زیربنای آن تقوا و خلوص مدیر است . تا آدمی به زیور تقوا و ایمان راستین آراسته نباشد، به چنین وقار و هیبتی دست نمی‌یابد بنابراین مدیری که مهر و محبتش بر دلهای همگان سایه افکنده باشد، باید با تمام وجود در خدمت فرمانهای الهی باشد زیرا به میزان اجرای این فرمانها هیبت او افزایش می‌یابد .۲- مشارکت:یکی از ویژگیهای مدیر موفق آمیختن قوانین خشک و غیر قابل انعطاف با مهر و عطوفت است . موفقیت در این کار نشانگر هنروری مدیر است . رعایت قانون، مسؤولیت مدیر و برخورد عاطفی او انسانیتش را تثبیت می‌کند . امیرالمؤمنین در نامه‌ای به فرماندارش - عثمان بن حنیف - بخاطر شرکت در میهمانی شامی که فقرا از آن مجلس رانده شده بودند، می‌فرماید: ا اقنع من نفسی بان یقال امیرالمؤمنین و لا اشارکهم فی مکاره الدهر؟ (۱۰۶) «آیا قناعت کنم به این که مردم مرا امیرالمؤمنین بگویند در حالیکه در سختیهای روزگار و تلخیهای آنان با آنان شریک نباشم؟»در خطبه‌ای دیگر نیز بیان فرموده‌اند که مدیران و حکام باید با جلوگیری از اسراف و تجمل پرستی، مشارکت و همدلی خود را با فقرا و نیازمندان سازمان تحت اداره خود اعلام کنند . (۱۰۷)۳- تواضع:انسانهای متواضع هرچه درخت وجودشان پربارتر گردد، متواضعتر می‌شوند . مدیر اسلامی شخصیت‌خودساخته خویش را در کنار خصلتهای انسانی پرورش داده و هرگز احساس ضعف و بی‌ثمری نمی‌کند . او برای مقام و منصب اصالت قائل نیست بلکه اصل اساسی را رضایت الهی می‌داند . خداوند در تبیین این صفت مدیریتی خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین . (۱۰۸) «ای پیامبر! در مسند مدیریت و رهبری بالت را برای مؤمنان و پیروانت فرود آور .»امیر مؤمنان نیز در خصوص رعایت این اصل اخلاقی که ضامن اجرای ضوابط در مسند مدیریت است، می‌فرماید:- التواضع زینهٔ الحسب (۱۰۹) «زینت‌بزرگواری، تواضع و

فروتنی است .»- علیك بالتواضع فانه من اعظم العبادهٔ (۱۱۰) «بر تو باد فروتنی! پس همانا فروتنی از بزرگترین عبادتهاست .». . . - و مشیهم التواضع (۱۱۱) «راه رفتنشان فروتنانه است .»۴- وفای به عهد:وفای به عهد از اوصاف فطری انسانها و پیمان شکنی از ویژگیهای بارز منافقان است .مولی الموحدین علیه السلام در عهدنامه مالك اشتر وفای به عهد را از مهمترین فرایض خدایی می‌داند .و ان عقدت بینك و بین عدولك عقدهٔ او البسهٔ منك ذمهٔ فحط عهدك بالوفاء و ارع ذمتك بالامانهٔ و اجعل نفسك جنهٔ دون ما اعطیت فانه لیس من فرائض الله شیء الناس اشد علیه اجتماعا مع تفرق اهوائهم و تشتت ارائهم من تعظیم الوفاء بالعهود «اگر پیمانی بین تو و دشمن منعقد گردید یا در پناه خود او را امان دادی، به عهد خویش وفا دار باش و بر آنچه به عهده گرفتی امانت دار باش و جان خود را سپر پیمان خود گردان! زیرا هیچ یك از واجبات الهی همانند وفای به عهد نیست . همه مردم جهان با تمام اختلاف آرائی که دارند، حتی در زمان جاهلیت‌به عهد خود وفادار بودند .» (۱۱۲) شایستگی، مهربانی، کاردانی و رحمت از جمله اوصاف این مدیر لایق جهان تشیع است که رمز موفقیت ایشان در فتوحات اسلامی بخصوص فتح کشور یمن، بدون جنگ و خونریزی به شمار می‌آید . (۱۱۳)فصل چهارم:تئوری سیستم و مناسبات انسانی در مدیریت اسلامی۱- وحدت بزرگترین اصل در مناسبات اسلامی - انسانیبا توجه به اهمیت موضوع مناسبات انسانی در اسلام، نیروها، اشیا و افراد باید از رویارویی‌های کاهنده و مخرب بپرهیزند و راهی به سوی وحدت، همفکری همسویی و یگانگی طی نمایند بدیهی است که برای یافتن این وحدت در مناسبات اسلامی باید به مصداق «تعرف الاشیاء باضدادها» مراجعه کرد . در زمینه پیوندها و مناسبات راهی جز رو کردن به قانون جهان شمول حرکت‌به سوی «الله نیست و باید هماهنگ با جهان، کلیه ارتباطات را با (الله) برقرار کرد . «لااله‌الاالله رمز وحدت و اصل اجتناب‌ناپذیر در مناسبات انسانی است . آنچه ما از توحید نظری و عملی می‌گوییم چیزی جز جایگزین کردن روابط توحیدی به جای انحا و انواع مناسبات غیر توحیدی نیست . (۱۱۴)۲- نگاهی گذرا بر مناسبات انسانی در مدیریتهای غربی - شرقیبا بررسی و مطالعه پیرامون شیوه‌های عملکرد مدیران و حکام در سراسر جهان به این نتیجه می‌رسیم که مدیران موفق که ایده توحیدی دارند و از باورهای دینی تبعیت می‌کنند، در اعمال و رفتارشان نیز آن را به کار می‌گیرند . کسانی که از تئوری «اومانیسم (انسان محوری) در اجرای قوانین بهره می‌گیرند، به مسائلی همچون «سازمان گرایی ، «اجبار و تحکم ، «افزون خواهی مبتلا می‌شوند که از آفات عمده مدیریت است .در خطوط اصلی اجرایی مدیریت امروز که بر اساس تفکر «ماکیاولی «تیلوریسم «ماکس وبر» است، سلطه‌طلبی و برتری جویی یك امر عادی و ذاتی است بنابراین طبیعی است که انسان برای رفع عطش برتری جویی خود اقدام کند تا با سلطه و توانایی بتواند به ایده‌آل خود برسد . (۱۱۵)بنا بر عقیده ماکیاولی تنها با تقوا، انسانیت و عفت نمی‌توان به موفقیت و کامیابی رسید . در رد این نظریه باید به این آیه قرآن اشاره کنیم که اینگونه افراد همواره امور خود را «اصلاح مفاسد جامعه می‌دانند: و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون . الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون «هرگاه به آنها گفته می‌شود در روی زمین فساد نکنید می‌گویند این است و جز این نیست که ما همان اصلاحگرانیم . بدانید که آنها همان مفسدان هستند و لیکن شعور ندارند .» (۱۱۶)طبق نظر تیلور باید افرادی را یافت که دارای قدرت جهانی بسیار و رشد فکری اندك باشند در واقع با زور بازوی خود و با اطاعت کورکورانه بتوانند حاصل کار را افزایش دهند . از نظر ما انسان، ماشین نیست بلکه خالق همه ماشینها و مسلط بر آنها می‌تواند باشد . (۱۱۷)تیلوریستها افراد انسان را همچون «گوریلهای هوشیار» مورد ملاحظه قرار می‌دهند اما از نظر اسلام، انسان، ماشین نیست‌بلکه خالق آن‌است او «خلیفهٔ‌الله و اشرف‌مخلوقات است‌و در مقام «لقدکرمنا بنی آدم . . . و فی احسن تقویم قرار دارد .۳- تئوری عشق و محبت در مناسبات انسانی و مدیریت اسلامیانسان موجودی اجتماعی است و اجتماع نیز همچون شبکه‌ای درهم تنیده از روابط انسانی است . آنچه در ارتباط بین انسانها حرف اول را می‌زند محبت و عشق است . ماهیت ارتباط آدمیان در سطح نیازهای جسمانی باقی نمی‌ماند بلکه فراتر از آن به گستره محبت و عشق می‌رسد . این تکامل در ماهیت ارتباطات تا بدانجاست که اراده آدمی، حرکت او به سوی هدف و انجام کار از نوع علاقه و محبتی است که بدان موضوع دارد . این واقعیتی انکارناپذیر است

که اگر انسان به امری دلبستگی داشته باشد، بی‌شک تلاشی پیگیر در جهت رسیدن به آن خواهد کرد . محبت در ایدئولوژیها و فرهنگهای مختلف، معانی خاصی دارد . طبیعی است که ماهیت ارتباطات در فرهنگ دینی رابطه‌ای زایشی با ارزشهای برخاسته از پذیرش قادر مطلق برای هستی دارد . ارزشهای متعالی، تعیین کننده نوع ارتباطات هستند در همین زمینه رابطه انسان با خدا نیز از مقوله محبت و عشق است، تعریف می‌شود: «یحبهم و یحبونه (۱۱۸).تا آنجا که شرط وصول به لقاءالله این است که آدمی علاقه و محبت‌خود را خاص خداوند کند و به غیر خدا عشقی نورزد و آرامش ظاهری و باطنی انسان در گرو علاقه تام او به خداوند باشد . (۱۱۹) از طرفی اراده برخاسته از محبت است . همانگونه که اگر کراهت و انزجار نباشد، ترک و پرهیز نیست، اراده‌ای که در طول اراده خداوند باشد، در جهت انجام تکالیف می‌تواند انسان را به فلاح و رستگاری برساند .در جواب این پرسش که علی علیه السلام چگونه خدا را شناخت که دوست‌خدا شد و سپس در راهش سرسپرد و همه کارهایش عبادت خدا بود و اگر می‌خواهیم بدانیم چگونه وی هم در سجاده زهد، حق را می‌جست «وفزت و رب الکعبه گفت‌باید اذعان کنیم که او در اثر توحید افعالی هرگز چیزی را بد نمی‌دید . (۱۲۰)حب به مطلق حب به‌اجرای امر مطلق اراده در جهت اجرا عمل به تکلیف رسیدن به کمالالگوی عمل منبعث از عشق و محبت (۱۲۱)حضرت امیر علیه السلام در مورد رسیدگی مسؤول به وضع افراد سازمانش می‌فرماید: از حال آنان جویا باشد، آنچنان که پدر و مادر از فرزندانشان تفقد می‌کنند .باید بدانیم که خوشرفتاری و محبت عامل جذب دیگران است البته این محبت و خوش رفتاری باید ظهور و بروز بیرونی هم داشته باشد . یک مدیر و مسؤول وقتی مورد اعتماد کارکنان قرار می‌گیرد و آنها او را ملجا و حامی خود می‌داند که محبت و خیرخواهی او را باور کرده باشند . محبت و احسان به دیگران اقتضا می‌کند که مسؤول در اختیار افراد باشد تا بتوانند با او ارتباط برقرار کنند: من تالف الناس احبوه (۱۲۲) «هرکس با مردم انس و الفت داشته باشد، دوستش می‌دارند .»در الگوی ارائه شده، زمانی رابطه تعاملی بین محبت و معرفت در نیل به کمال وجود دارد که برگرفته از ایمان و تقوی باشد . اگر انسان به حلقه محاسبه و مراقبه در این الگو توجه کند، می‌تواند مسیر خود را در یک ساختار مدیریت اسلامی بیابد . (۱۲۳)الگوی تعاملی رفتارهای برخاسته از محبت و معرفتمعرفت نیز از مقوله محبت است . اگر مدیر خود را متصل به دریای حق می‌داند، باید در مقام عمل زیردستان خود را به عنوان تجلی حق بنگرد ابتدا با اهرم جذب و محبت اعمال مدیریت کندو سپس بر قلوب آنان حکومت کند زیرا عشق و محبت قبل از قوانین حاکم بر روابط انسانی و در واقع ضامن اجرای قوانین هستند . تنها ارتباطاتی که با محبت آمیخته و برای سودرسانی به دیگران باشد، می‌تواند به بالاترین سطح اثربخشی دست‌یابد . ارتباطات مبتنی بر محبت‌بطور طبیعی رفتار محبت‌آمیز را به گیرنده پیام و مجریان قانون القا کرده رفتاری محبت‌آمیز در او ایجاد می‌کند که ارزشی الهی دارد .خلل‌پذیر بود هر بنا که می بینیبجز بنای محبت که خالی از خلل است(سعدی)سخن آخر اینکه مبنا و پایه مدیریت دینی و اسلامی مبتنی بر آمیختگی معرفت و محبت است به یقین مدیری لایق و تواناست که بتواند با رسوخ در قلب کارکنان خود آنها را به تلاش و کوشش پیگیر وادار نماید زیرا محبت و ایجاد علاقه در انسانها از ارکان حیات طبیعی جوامع انسانی است و می‌تواند به عنوان یکی از عوامل افزایش دهنده کیفی در سطح یک سازمان و اداره باشد . با ایجاد عشق و باورهای قلبی، انسان با تمام وجودش به کار دل می‌بندد و در راه رسیدن به اهداف تلاش می‌کند . در واقع باید گفت روح حاکم بر سازمان و مجموعه قوانین، عشق و محبت و باورهای قلبی است که هدایتگر و ضامن اجرای قوانین است .«نمودار شماره ۵»الگوی تعاملی رفتارهای برخاسته از محبت و معرفت(؟)خلاصه کلام:مقاله با بررسی جایگاه علم مدیریت و نظریه‌ها و مکاتب کلاسیک، نئوکلاسیک، نوین و اسلامی، گامی در تطبیق رویه‌ها و دیدگاهها برداشت تا به اثبات برساند که تئوری مدیریت از دیدگاه امام علی علیه السلام مبتنی بر اهداف و مبانی و عناصری‌است‌که حول محور برنامه‌ریزی، سازماندهی، تصمیم‌گیری، هماهنگی، تفویض اختیار، کنترل و نظارت می‌چرخد . یقینا مدیرانی موفق هستند که علاوه بر ارکان فوق به مهارتها و تواناییهایی دست‌یازند که عوامل پیش‌برنده مدیریت هستند نظم، دقت، تواضع، وقار و هیبت، و از همه مهمتر محبت و عشق از اصلی‌ترین لوازم و عوامل در مناسبات

انسانی و اسلامی است . و باید گفت: تئوری حضرت امیر علیه السلام مبتنی بر مدیریتی حاکی از عشق و محبت‌به ذات اقدس الله است که همین محبت را نثار همه انسانهایی می‌کند که خود والی، زمامدار و مدیر آنهاست .نمودار پیشنهادی جهت توزیع اوقات مدیران ارشد «نمودار ضمیمه (؟)۵۹٪ ملاقاتهای برنامه‌ریزی شده ۱۰٪ ملاقاتهای برنامه‌ریزی نشده۳٪ بازدید۲۲٪ کارهای جاری۶٪ پاسخ به تلفنمنابع:- آیین کشورداری از دیدگاه امام علی علیه السلام: آیت الله فاضل لنکرانی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹، چاپ هفتم- اصول مدیریت: دکتر علی رضائیان، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۴، چاپ ششم- اصول مدیریت و رفتار سازمانی: دکتر منوچهر حاضر و دکتر امیر عابدینی راد، تهران، ناشر مؤلف، ۱۳۷۵، چاپ اول- اقرب الموارد فی نصح العربیه: سعید الخوری الشرطونی، قم، مکتبهٔ آیت‌الله العظمی مرعشی، ۱۴۰۳ ه . ق- امامت و رهبری: استاد شهید مرتضی مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۶۹، چاپ یازدهم- بحار الانوار: علامه محمدباقر مجلسی، بیروت، موسسهٔ الوفاء، ۱۹۶۵ م- تئوریهای مدیریت: دکتر کمال پرهیزگار، تهران، اشراقی، ۱۳۵۷، چاپ سوم- تحلیلی از مدیریت اسلامی: غلامرضا اشرف سمنانی، تهران، بعثت، ۱۳۶۴، چاپ اول- تصمیم‌گیری و تحقیق عملیات در مدیریت: دکتر محمد جواد اصغرپور، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۵، چاپ سوم- تفسیر المیزان: علامه سید محمد حسین طباطبایی، تهران، بنیاد علمی فرهنگی علامه طباطبایی، ۱۳۶۳- تفسیر موضوعی قرآن مجید: آیت الله عبدالله جوادی آملی، تهران، مرکز فرهنگی رجاء، ۱۳۶۵- حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه: عبدالله جوادی آملی، قم، نشر اسراء ، ۱۳۷۶، چاپ اول- الحیاهٔ: محمدرضا، محمد و علی الحکیمی، طهران، نشر الثقافهٔ الاسلامیه، ۱۳۷۰، چاپ ششم- دانش مدیریت امروز دستنامه مدیران: دکتر عبدالرضا رضائی نژاد، تهران، مؤسسه رساء، ۱۳۷۵، چاپ اول- الدر المنثور فی تفسیر بالماثور: جلال الدین سیوطی، قم، کتابخانه آیت‌الله نجفی مرعشی، ۱۴۰۴ ه . ق- دیباچه‌ای بر مدیریت اسلامی: عبدالمجید رشیدپور، تهران، موسسه دینی و دانش، ۱۳۶۵- راه علی علیه السلام: آیت الله سید رضا صدر، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷، چاپ دوم- رهبری در اسلام: آیت الله محمد محمدی ری شهری، قم، دار الحدیث، ۱۳۷۶، چاپ دوم- سازمان و مدیریت‌سیستم و رفتار سازمانی: دکتر علی محمد اقتداری، تهران، مولوی، ۱۳۷۲، چاپ ششم- سیره سیاسی امام علی علیه السلام: سید احمد خاتمی، تهران، نشر مطهر، ۱۳۷۹- سیری کوتاه در مدیریت اسلامی: حجهٔ الاسلام سید محمود سیاهپوش، تهران، نشر دفتر مرکزی جهاد، ۱۳۶۴- شرح فارسی غرر الحکم و دررالکلم: جمال الدین محمد خوانساری، تهران- غرر الحکم و دررالکلم: آوری، بیروت، موسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۴۵- مثنوی معنوی: مولانا جلال الدین بلخی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱- مجمع البحرین: شیخ فخرالدین طریحی، بیروت، مکتبهٔ الهلال، ۱۹۸۹م- مدیریت اسلامی: دکتر سید علی اکبر افجه‌ای، نشر ساجد، تهران، ۱۳۷۷، چاپ چهارم- مدیریت اسلامی: محمد حسن نبوی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵، چاپ دوم- مدیریت علمی مکتبی از دیدگاه اسلام: عباسعلی اختری، تهران، مرکز چاپ سازمان تبلیغات، ۱۳۶۹- مدیریت عمومی: سید مهدی الوانی، تهران، نشر نی- مدیریت منابع انسانی: دکتر ناصر میرسپاسی، ناشر مؤلف، تهران، ۱۳۶۸، چاپ هشتم- مدیریت و روابط عمومی: دکتر لطفی، تهران- مدیریت و فرماندهی در اسلام: آیت الله مکارم شیرازی، قم، هدف، ۱۳۷۰، چاپ هشتم- مصنف ابن شیبه: ابن ابی شیبه، بیروت، دار العلم الکتب- مناسبات انسانی در مدیریت اسلامی: سید محمود سیاهپوش، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۱ ه . ق- میزان الحکمه: محمد محمدی ری شهری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی- نظام مشارکت زیربنای مدیریت اسلامی: فریور باتمانقلیچ، تهران، جمهوری اسلامی، ۱۳۷۵، ج اول و دوم- نگرشی بر مدیریت اسلامی: سید رضا تقوی دامغانی، تهران، شرکت چاپ تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷، چاپ دهم- نهج‌البلاغه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام: ترجمه محمد دشتی، قم، نشر مشرقین، ۱۳۷۹، چاپ ششم- نهج‌البلاغه خطبه‌ها و سخنان‌کوتاه امیرالمؤمنین علیه السلام: سید علینقی فیض‌الاسلام، موسسه انتشارات فقیه، تهران، ۱۳۷۹، چاپ‌پنجم- وسائل الشیعه: شیخ حر عاملی لبنانی، قم، موسسه آل البیت، ۱۴۰۹ ه . ق- Metcalf andviwick, Dynamic Adninistrain: The collected papers of mary parker falett (New York ۱۹۴۰) p.p ۲۹۵.۳۰۷.- Thompson

Organization in action ۱۹۶۷.- Daniel katz and Robert L.kahn The social psychogy of organization ۱۹۶۷.- Gulick andvrwick(ed). papers on the science of Administration, New York, ۱۹۳۷- Richard John son and others the theory and mangement of systems ۳ th(ed), New York, ۱۹۷۹.- Henry Mintzbery: The mangers job: Foxlklor and fact, Harvard Business Review, ۱۹۷۵.- Jeseph. A. Litter: organization, New York, ۱۹۶۹.پی‌نوشت‌ها:۱) اقرب الموارد، ذیل ماده دور۲) مدیریت و روابط عمومی، دکتر لطفی، ص۱۰۳) نازعات، ۵۴) مجمع البحرین، الطریحی، ج ۳، ص ۲۹۸، ذیل کلمه دبر۵) تصمیم‌گیری و تحقیق عملیات در مدیریت، دکتر اصغرپور، ص ۱۶. ۸(۱۹۶۷) (Rationality۷. James d. Thompson جهت مطالعه بیشتر بنگرید به:Thompson organization in action ۱۹۶۷ p.۹۷۹. Uncertainty۱۰. Joan Wood (Ward (۱۹۶۸)۱۱. Prof. T. Duncan۱۲ جهت مطالعه بیشتر بنگرید به:From F. Luthans (۱۹۶۹), Jeseph. A. (Litlerer, organization (۱۹۶۹) pp. ۴۴۹-۴۵۳.۱۳ در همین مقاله به صفات و وظایف مدیران اشاره شده است .۱۴) اصول مدیریت، دکتر رضائیان، ص ۶۱۵) نهج البلاغه، نامه ۵ خطاب به اشعث‌بن قیس فرماندار امام در آذربایجان۱۶) المیزان، ج ۱۶، ص ۳۷۰۱۷) نگرشی بر مدیریت اسلامی، تقوی دامغانی، ص۳۷ – ۴۰۱۸) بنگرید به: نهج البلاغه، نامه ۵۳ خطاب به مالک اشتر نخعی۱۹) نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۵ ۳۲۰) مدیریت فرماندهی در اسلام، آیت الله مکارم شیرازی، ص ۲۰- ۲۱۲۱) الحیاة، حکیمی، ج ۲، ص ۳۶۵۲۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۲۳. (Leader ship۲۴ جهت مطالعه بیشتر بنگرید به: مدیریت اسلامی، دکتر افجه‌ای، ص ۳۰- ۳۳۲۵) امامت و رهبری، شهید مطهری، ص ۲۸۲۶) زمر، ۲۲۲۷) مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۱۰۷ درالمنثور، ج ۱، ص ۵۴۸۲۸) جهت مطالعه بیشتر بنگرید به: رهبری در اسلام، محمدی ری شهری، ص ۲۰۶- ۲۰۸ دیباچه‌ای بر مدیریت اسلامی، مجید رشیدپور، ص۹۴۲۹. (Scientific Management۳۰. Frederick w. Taylor۳۱ دانش مدیریت امروز، دکتر رضایی‌نژاد، ص۱۸ – ۲۰۳۲. Henry Fayol۳۳. Urwick۳۴. Guleick۳۵. Posdvrob : (plannig, organizing, staffing, Directing, Coordinaling, Reporting and Budgeting۳۶. Max weber۳۷. (Bureaucracy۳۸ دانش مدیریت امروز، دکتر رضایی نژاد، ص۲۶ – ۲۸۳۹. Behavioral Approach۴۰. Elton (Mayo۴۱. Hawthorne۴۲. Western Electric۴۳ دانش امروز مدیریت، دستنامه مدیران، دکتر رضایی نژاد، ص ۳۰-۳۲۴۴. (System Approach۴۵ اصول مدیریت، دکتر رضائیان، ص ۱۶۴۶. Contingency Approach۴۷. Richard A Johnson and others The Theory and mangement of systems ۳th.ed (New York: Mcgrow - Hill ۱۹۷۹, p.۱۹۴۸. Henry Mintzberg, The mangers job: Folklor andFact, Harvard Business (Review pp. ۴۹-۶۶۷,۱۹۷۵۴۹ بنگرید به: مدیریت اسلامی، دکتر افجه‌ای، ص ۱۵- ۲۲۵۰) مدیریت و فرماندهی در اسلام، آیت الله مکارم شیرازی، ص ۲۵۵۱) حمد: ستایش در مقابل صفات و افعال نیک اختیاری است .۵۲) غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، ص ۷۷۵۳) نظام مشارکت زیربنای مدیریت اسلامی، باتمانقلیچ، ج ۱، ص ۲۲۴۵۴. (Planinig۵۵ مدیریت منابع انسانی، میرسپاسی، ص ۱۹۵۶) مدیریت اسلامی، دکتر افجه‌ای، ص ۱۵۰ – ۱۵۱۵۷) نظام مشارکت زیربنای مدیریت اسلامی، ج ۱، ص ۲۷۸۵۸) میزان الحکمه، ج ۲، ص ۵۵۱۵۹) مدیریت اسلامی، نبوی، ص ۴۰۶۰) بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۳۸۶۱) میزان الحکمه، ج ۲، ص ۵۵۱۶۲) همان منبع۶۳) همان منبع۶۴) مدیریت عمومی، الوانی، ص ۲۶۶۵) تئوریهای مدیریت، کمال پرهیزکار، ص ۱۵ سازمان و مدیریت، دکتر اقتداری، ص ۱۰۴۶۶) اصول مدیریت و رفتار سازمانی، منوچهر حاضر و امیر عابدینی‌راد، ص ۳۵۰۶۷) مدیریت اسلامی، نبوی، ص ۷۹- ۸۰۶۸) سیری کوتاه در مدیریت اسلامی، حجهٔ‌الاسلام سیاهپوش، ص ۱۱۱ نیز بنگرید به: نهج البلاغه، ج ۵، نامه ۵۳۶۹) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۹۳۷۰. Operations۷۱. Gulick and Urwick(ed)Papers on the science

of Administration (New York: Institute of public Administration, ۱۹۳۷. p.۴)۷۲) نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۵۳، ص۱۰۰۳ نیز بنگرید به: آیین کشورداری از دیدگاه امام علی (ع)، آیت الله فاضل لنگرانی، ص۱۳۶– ۱۳۷۷۳) همان منبع، ص ۱۰۱۶، نیز بنگرید به: مدیریت علمی مکتبی، عباسعلی اختری، ص۲۲۶– ۲۲۸۷۴) نهج البلاغه، نامه ۳۱۷۵) نگرشی بر مدیریت اسلامی، سید رضا تقوی، ص ۹۱– ۹۴Metcalf and urwick, Dynamic Administrain: The collected papers of Maryparker Follett. (New York: Harper and Brothers ۱۹۴۰, p.p ۲۹۵,۳۰۷۷۷) غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۵۷۸) همان منبع۷۹) همان منبع، ص ۴۷۴۸۰. Daniel Katz and Robent L. Kahn The Social psychology of organization ۱۹۷۶,p.۱۹۱۸۱) همان بازده عمل می‌باشد .۸۲) اصول مدیریت، دکتر علی رضائیان، ص ۵۷۸۳) مدیریت عمومی، سید مهدی الوانی، ص۱۷۸ مدیریت اسلامی، محمدحسن نبوی، ص۲۵۶۸۴) غرر الحکم و دررالکلم، ص ۴۸۱۸۵) میزان الحکمهٔ، ج ۴، ص ۳۴۸۶) همان منبع، ص ۳۶۸۷) اصول مدیریت و رفتار سازمانی، دکتر حاضر، ص ۱۹۲– ۱۹۸۸۸) نهج البلاغه، خطبه ۱۵۳۸۹) مثنوی مولوی، دفتر ششم، ص ۵۶۵۹۰) بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۵۹۱) مجادله، ۱۰۹۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲، ص ۱۱۶۵۹۳) بنگرید به: رساله حقوق امام سجاد (ع)۹۴) غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۶۹۵) جهت مطالعه بیشتر بنگرید به: نهج‌البلاغه، نامه ۵۳ سیری کوتاه در مدیریت اسلامی، حجهٔ الاسلام سیاهپوش، گفتار ۸، ص ۹۵– ۱۰۸۹۶) غرر الحکم و دررالکلم، ص ۴۷۹۹۷) بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۴۱۹۸) الحیاهٔ، ج ۱، ص ۳۴۱۹۹) یونس، ۶۲۱۰۰) نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۱۰۱۱ نیز بنگرید به: تحلیلی از مدیریت اسلامی، غلامرضا اشرف سمنانی، ص ۱۶۳۱۰۱) نهج البلاغه، نامه ۵۳۱۰۲) همان منبع، حکمت ۱۷۷۱۰۳) نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲، ص ۵۵۸۱۰۴) شرح غرر الحکم و دررالکلم، خوانساری، ج۵، ص ۳۴۹، ح ۸۶۹۲ نیز بنگرید به: سیره سیاسی امام علی (ع)، سید احمد خاتمی، ص۱۳۲ – ۱۳۸۱۰۵) منافقون، ۸۱۰۶) نهج البلاغه، محمد دشتی، نامه ۴۵، ص ۵۵۳۱۰۷) بنگرید به: نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰۱۰۸) شعرا، ۲۱۴۱۰۹) بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۸۰۱۱۰) همان منبع، ج ۷۵، ص ۱۱۹۱۱۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳۱۱۲) نهج البلاغه، محمد دشتی، نامه ۵۳، ص ۵۵۸۱۱۳) راه علی، آیت الله صدر، ص ۵۳۱۱۴) جهت مطالعه بیشتر بنگرید به: مناسبات انسانی در مدیریت اسلامی، سید محمد سیاهپوش، ص ۶۱– ۶۳۱۱۵) از جمله عقاید ماکیاولی است وی دیپلمات ایتالیایی بود و اعتقاد به تلفیق سه عنصر شوم «زر» ، «زور» «تزویر» در سلطه‌طلبی داشت .۱۱۶) بقره، ۱۱۱۱۷) برگرفته از مناسبات انسانی، سید محمود سیاهپوش۱۱۸) مائده، ۵۴ جهت مطالعه بیشتر بنگرید به: شریان حیات مدیریت، دکتر رضائیان به نقل از چهارمین سمینار بین‌المللی مدیریت دولتی از دیدگاه اسلامی، ص ۲۱۱۹) تفسیر موضوعی قرآن، آیت‌الله جوادی آملی، ج ۱، ص ۳۳۷۱۲۰) حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، آیت‌الله جوادی آملی، ص ۱۵۷۱۲۱) حیات مدیریت، دکتر رضائیان، ص ۲۱۲۲) غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۲۲ جهت مطالعه بیشتر بنگرید به: مدیریت علمی مکتبی، اختری، ص ۱۷۲– ۱۷۶۱۲۳) شریان حیات مدیریت، دکتر رضائیان، ص ۳– ۸http://www.hawzah.net/Hawzah/Articles/Articles.aspx?LanguageID=۱&id=۴۶۸۲۳

رهبری در نهج البلاغه–دیدگاه امام علی نسبت به رهبری

در نهج البلاغه... Leadership in Nahjolbalaghe

دیدگاه امام علی(ع) نسبت به رهبری دیدگاهی مردم محور است

دیدگاه امام علی(ع) نسبت به رهبری دیدگاهی مردم محور است که اگر نفوذی و فرمانی وجود دارد در جهت رفاه زیردستان وعامه ی مردم است واگر رهبر به دنبال تحقق اهداف سازمان و مجموعه خاص خود است، این اهداف جز رضایت مردم نیست. واینجاست که امام علی(ع) رهبری را وظیفه ای سنگین و دشوار می داند.

Leadership in Nahjolbalaghe:Based on Imam Ali's belief stinginess,ignorance,cruelty,injustices,and apostasy are among the features that a leader has to avoid.He believes that faithfulness is an outstanding characteristic of leaders.

آرزوها

امام علی (ع):خوشا بحال کسیکه آرزوهایش کوتاه باشد و فرصت هایش را غنیمت شمرد.

Imam Ali .as: Happy is he who has not great expectations and wishes (in his life) and who tries to make the most of his time.

....

ابزار مدیریت

امـام علی (ع) : بردبـاری و تحمـل سـختی هـا، ابزار مـدیریت است. Holy Ali (P.U.H): Patience and endured hardship are the tools of management.

....

ارزش دانش

نقل قول مـدیریتی؛امام علی(ع): هر گاه خـدا بخواهـد بنـده ای را خوار کنـد، دانش را از او دور می سازد.نهج البلاغه، حکمت۲۸۸

Holy Ali(P.U.H): If God wants to despise a servant, he would disconnect knowledge from him.

....

ارزش هر کس

نقـل قـول مــدیریتی:امـام علی(ع): ارزش هر کس بـه مقـدار دانـایی وتخصــص اوسـت...نهـج البلاـغه، حکمت۸۱ FOR MANAGERS:Holy Ali(P.U.H): Somebody"s value depends on his knowledge and expert.

....

اختلاف

مـدیران بداننـد:امام علی (ع): اختلاف نابود کننـده ی انـدیشه است...نهج البلاغه خطبه ۲۱۵، ص ۶۷۴ For Managers:Holy Ali (P.U.H): Disunions destroy ideas.

....

سخت گیری و نرمش

توصیه ای برای مدیران؛امام علی(ع): سخت گیری را با نرمش در هم آمیز...نهج البلاغه نامه ۴۶ FOR MANAGERS:Holy Ali (P.U.H): Mix strictness with mildness.

....

انصاف با مردم

توصیه ای برای مدیران؛با مردم منصف و بر خواسته های آن ها شکیبا باشید، زیرا شما خزانه دار و وکیل مردم و سفیر ائمه هستید...امام علی (ع) Holy Ali (P.U.H):Be fair with people and be patient for their needs because you are treasurer and lawyer of people and mediator of religious.

....

معاشرت با مردم

معاشرت با مردم... Treat with people آنگونه معاشرت کنید، اگر مردیدبرشما اشک ریزند و اگرماندید،با اشتیاق سوی شما آیند.امام علی(ع) Imam Ali(a.s): Treat with people so if you die, they cry for you and if you are alive, they come to you happily.

....

نابود کننده ی اندیشه

نقل قول مدیریتی: موضوع: اختلاف؛اختلاف نابود کننده ی اندیشه است...امام علی(ع) Imam Ali(a.s):Disunions destroy ideas.

....

آینده خوب داشتن

خشم را فرو نشان و به هنگام قدرت ببخش و به هنگام خشم فروتن باش و در حکومت مدارا کن تا آینده خوبی داشته باشی.امام علی (ع)، نهج البلاغه نامه شماره۶۹ Imam Ali(a.s): control and repress anger and forgive when you have power and be humble when you anger and treat with caution in government because you have a good future.

....

افکار گوناگون

نقل قول مدیریتی؛آن کس که از افکار و آراء گوناگون استقبال کند، صحیح را از خطا خوب شناسد.امام علی (ع)

Imam Ali (P.U.H): If someone comes across with different ideas, he will distinguish right from wrong.

....

عیب

امام علی(ع):عیب تو تا آنگاه که روزگار با تو هماهنگ باشدپنهان است.نهج البلاغه،دشتی ص۶۳۵

.Holy Ali(P.U.H): Your fauls is hidden until days are concordant with you

....

آزار بدکار

گفتار مدیر اسلامی؛ بدکار را با پاداش دادن به نیکوکار آزار ده...امام علی (ع)نهج البلاغه، ترجمه دشتی، ح۱۷۷، ص۶۶۷

.Imam Ali(a.s): trouble a wicked person by giving a reward to a beneficent

....

عفو کردن

مدیران بدانند:امام علی(ع): نهج البلاغه، ترجمه دشتی،ح۵۲، ص ۶۳۵سزاوارترین مردم به عفو کردن، تواناترین ایشان بهنگام کیفر دادن است.

.Holy Ali (P.U.H): More powerful to punish, more deserve to ignore

....

دوشریک هر کس

، ۹ دی ۱۳۸۷ ، ۱۳:۲۱ دو شریک هر کس گفتار مدیر یتی:امام علی(ع):نهج البلاغه، حکمت ۳۳۵برای هر کسی در مال او دو شریک است: وارث وحوادث. Holy Ali(P.U.H):both heir and happening are two partners of somone's wealth

....

بردباری و تحمل

مدیران بدانند:امام علی(ع): نهج البلاغه، ترجمه دشتی،ح۱۷۶، ص ۶۶۷بردباری و تحمل سختی ها ابزار مدیریت است. Holy Ali (P.U.H): patience and endured hardship are the tools of management

....

مقاله تخصصی؛ نظم و تقوی

؛ میراث جاودان مدیریت علوی Virtue and disciplineبی شک موفقیت درکار اتفاقی یابرمبنای یک حادثه نیستاحمد یاراحمدی خراسانی

بی شک موفقیت درکار اتفاقی یابرمبنای یک حادثه نیست. با پذیرش این امر خالی ازلطف نیست به این نکته اشاره شود که؛ موفقیت ازطریق تلاش های منظم یک مدیر صادق و قابل انعطاف به همراه مشارکت وهمکاری کارکنانش تحقق می پذیرد. ماه مبارک رمضان فرصت مغتنمی است که انسان کلیه ی فعالیت های خود را با شاخص های عملی رفتار و کردار علوی انطباق داده و عملکرد خود را مورد بازنگری قرار دهد. کونتز یکی از دانشمندان عرصه ی مدیریت در گفتاری" مدیریت "را مهمترین فعالیت بشری معرفی می نماید. اگر صحت این جمله را به دلیل تأثیر گذاری مدیریت در زندگی بشری بپذیریم انطباق مدیریت و شیوه های رهبری در جامعه اسلامی با مصادیق مدیریت علوی از مهمترین مواردی است که می بایست بدان توجه گردد. امیرالمؤمنین علی (ع) در وصیت به فرزندگرامیشان می فرمایند:« شما وتمام فرزندان وخاندانم وکسانی را که این وصیتنامه‌ام به آنان می‌رسد به تقوی وترس از خداوند ونظم در امور سفارش می‌کنم». نظم در امورچه اهمیتی دارد که حضرت علی(ع) آن را درکنار تقوای الهی سفارش می کنند؟ ناظر و آگاه دانستن خداوند متعال بر تصمیمات و رفتار آدمی چه در محیط کاری و اجتماعی و چه در زندگی شخصی وترس از خدا به همراه تقوا در کار و تصمیمات امری است که تحقق آن سلامت و تعالی و بالندگی انسان و جامعه اسلامی را تضمین می نماید. انسانی که خود را در محضر خداوند متعال ببیند و بدان ایمان داشته باشد بی شک منافع اجتماعی و سازمانی را فدای غرایض و منافع شخصی خود نمی کند. و نهادینه شدن این امر در تمام سطوح جامعه سلامت رفتار همگانی را به همراه دارد. همچنین نظم در امور و رعایت اصول آن ایده ای است که تا همین اواخر به عنوان حرکتی جزئی و کم اهمیت در سازمان ها بشمار می رفت وآن را صرفاً جالب ، اما نه ضروری، در نظر می گرفتند. ولی امروزه مدیریت ضمن تغییر دیدگاه خود نسبت به نظم در امور، اصول علمی ۵S را مطرح وآن را محور تفکر قرار می دهد. در واقع سازماندهی، نظم و ترتیب، پاکیزه سازی، استاندارد سازی و انضباط به عنوان پنج اصل مهم در راستای دستیابی به نظم در سازمان ها مطرح می گردد ". تقوای الهی "برکت و پیش نیاز سلامت کاری و " نظم در امور "نقطه شروع بهبود بهره وری و کیفیت بشمار می رود . هر چند تقوا و رعایت اصول آن حلقه ی مفقوده ی کارکرد نظام های بشری در عصر جدید و در هزاره ی سو م است ولی از این نکته نیز نمی توان غافل ماند که رفتار مبتنی بر ایجاد یک رویکرد اساسی برای فرهنگ مثبت و منضبط کاری در سازمان و نهادینه کردن آن در اجتماع امری است که تأثیر بلا انکاری در پیشرفت جوامع داشته است. که نگاهی گذرا به جوامع پیشرفته این امر را به خوبی نشان می دهد. نظم در امور و فعالیت های روزمره نتایجی از قبیل: افزایش مشارکت افراد، استفاده بهتر از فضا، جریان بهتر و روان تر فرآیندها، کاهش حوادث ،خرابی ها و دوباره کاری ها، محیط کاری تمیزتر و سامان یافته تر، انجام ساده تر فرآیندهای روزانه، امکان ارائه ایده های جدید و بیشتر در امر بهبود برای سازمان را به همراه دارد.هر مدیر خلاق به منظور توانمند سازی کارکنان و بالفعل ساختن استعداد های آنها در محیط کارو در جهت ارائه خدمات و افزایش کارائی، لازم است موارد ذکر شده را جزء اولویت های سازمان قرار دهد چرا که موفقیت کاری تا حدود زیادی به میزان اهمیت و توجه به این نکات بستگی دارد.موفقیت در کار هیچگاه یک اتفاق یا یک حادثه خوشحال کننده نیست، بلکه ازطریق تلاشهای منظم وسیستماتیک محقق می شود،بنابراین نظم در امور تجسمی از توانائیهای افراد در مشارکت همه جانبه است وازآن به عنوان شاخصی از میزان کارائی مدیریت سازمان ها یاد می کنند. که تقوای در کار و تصمیمات نیز جلا دهنده این تلاش هاست. با عنایت به مطالب فوق الذکر باید به این نکته اذعان نمود که « تقوای الهی و نظم در امور» میراث جاودانه ی امیرالمؤمنین نه تنها برای فرزندگرامی شان و یا مسلمانان و شیعیان بلکه رمز فلاح و رستگاری و سعادت بشریت است بدین ترتیب هرمدیری با تلاش در جهت اجرای این اصول به شیوه درست می تواند رفتار سازمانی خود و کارکنانش را تنظیم نموده و برای بهبود رفتار و اخلاق و همچنین کیفیت کاری سازمان وایجاد نظم سیستماتیک وپایدار قدم بردارد.

مدیریت منابع انسانی از دیدگاه امام علی علیه السلام

مقدمه:فرهنگ اسلام سرشار از بهترین شیوه‌ها و روشهای پیشرفته مدیریت است. قدرت و تاثیر این مدیریت عالی بوده که در عصر پیامبر اکرم (ص) و دوران ائمه اطهار (ع) از جامعه‌ای فقیر و ناتوان که گرفتار جنگهای قومی و قبیله‌ای

بر سر مسائل و مفاخر بی ارزش بودند، جامعه‌ای نوین و متعالی ساخت، به طوری که در مدت کوتاهی توانستبر بزرگترین امپراتوری‌های زمان خود پیروز گردیده، خود حکومت و تمدن عظیمی را پی‌ریزی نماید.بهترین روش‌ها و دستورات اداره و هدایت انسان‌ها، در گفتار و کردار پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) گرد آمده است و هرکس بنا به بضاعتخویش از این خرمن گوهربار، خوشه‌ای چیده است. کتابهایی چون سیاست نامه خواجه نظام الملک، نصیحت الملوک غزالی، قابوسنامه امیر عنصرالمعالی، چهار مقاله نظامی عروضی، شاهنامه فردوسی، گلستان و بوستان سعدی و... هریک متاثر از ارشادات معصومین (ع) به روش‌های هدایت انسان‌ها و آیین اداره ملک و مملکت اشاراتی نموده‌اند. عنصر المعالی در قابوسنامه می‌نویسد:«شغل را به سزاوار شغل ده، و کسی که نه مستحق شغل باشد وی را مفرمای، چنانکه کسی شرابداری را شاید، فراشی مفرمای و آنکه خزینه داری را شاید، حاجبی مده و..» . (۱)و سعدی علیه الرحمه می‌فرماید:ندهد هوشمند روشن رایبه فرومایه کارهای خطیربوریاباف اگرچه بافنده استنبرندش به کارگاه حریرو مولوی نیز در این زمینه می‌فرماید:هرکسی را بهر کاری ساختنتدمیل آن را در دلش انداختنددست و پا بی‌میل جنبان کی شود؟خار و خس بی‌آب و بادی کی رود؟گویا این بزرگان کارشناسان امور مدیریتی بوده‌اند که وظیفه اصلی آنها نگارش شرح شغل و طراحی و برنامه ریزی نیروی انسانی بوده است.اما این نمی‌تواند باشد جز نتیجه تلمذشان از محضر شریف معصومین (ع)ما نیز برآنیم تا در باب «مدیریت منابع انسانی از گلستان کلام امیر المؤمنین (ع) گلی برچینیم تا رایحه دل‌انگیز آن راهگشای مشتاقان تعالی انسان‌ها وجامعه اسلامیمان باشد. در ابتدای امر کام جان را به کلام بزرگ رهبر و مدیر تاریخ، امام علی (ع)، معطر می‌سازیم که فرمودند:«التلطف فی الحیلة اجدی من الوسیلة (۲) (ظرافت و دقت در برنامه‌ریزی بهتر از امکانات و وسیله است.)در صفحات آتی کوشیده‌ایم از میان صدها حدیث و روایت جمع‌آوری شده، معدود بیانات گلچین شده‌ای که بیشتر به بحث ما مربوط می‌شود، تقدیم نماییم.مفهوم مدیریت منابع انسانی(مدیریت منابع انسانی) (۳) اصطلاحی نسبتا جدید است که از دهه ۱۹۷۰م به بعد مطرح گردیده است. صاحب‌نظران مدیریت در بیان مسائل انسانی سازمان از واژه‌های مختلفی مانند، «کارگزینی ، «اداره امور کارکنان ، «مدیریت نیروی انسانی ، «روابط صنعتی ، «مدیریت اداره امور کارکنان و منابع انسانی استفاده نموده‌اند.از سوی صاحب‌نظران، برای این اصطلاح تعاریف زیادی ارئه شده است که ما به اقتضای بحث، به ارائه دو تعریف از این تعریف‌ها بسنده می‌کنیم.دکتر اسفندیار سعادت می‌نویسد: «مدیریت منابع انسانی را شناسایی، انتخاب، استخدام، تربیت و پرورش نیروی انسانی به منظور نیل به اهداف سازمان تعریف کرده‌اند و منظور از منابع انسانی یک سازمان، تمام افرادی است که در سطوح مختلف سازمان مشغول به کارند» . (۴)دکتر سیدجوادین به نقل از درانا و تیچی (۵) بعنوان جدیدترین تعریف از مدیریت منابع انسانی می‌نویسد، «مدیریت اداره کارکنان و منابع انسانی عبارت است از، شناسایی اهمیت نیروی کار سازمان بعنوان یک عنصر حیاتی در کسب اهداف سازمانی و استفاده چندگانه در فعالیت‌ها و کارکردهای منابع انسانی به گونه‌ای که به طور مؤثر و منصفانه‌ای منافع فردی کارکنان، سازمان و جامعه را تضمین نماید» . (۶)وظایف مدیریت منابع انسانی:هر چند در تعریف اول، به نحوی به وظایف مدیریت منابع انسانی اشاره شده است ولی برای تصریح و تاکید بیشتر بطور جداگانه به آنها اشاره می‌کنیم. شایان ذکر است که فصل بندی این تحقیق نیز بر اساس وظایف مندرج در کتاب دکتر سعادت صورت گرفته است که عبارتند از:۱- تجزیه و تحلیل و شرح شغل۲- برنامه‌ریزی نیروی انسانی۴- فرایند آموزش۵- ارزشیابی عملکرد۶- حقوق و دستمزد و پاداش۷- انضباط و اصلاح رفتار کارکنان۸- بازنشستگیتاریخچه مدیریت منابع انسانیاداره نیروی انسانی از قدیمی‌ترین مباحث‌بشری است زیرا از آن روزی که انسان حیات یافت و در زمین به تشکیل خانواده و اجتماعات اولیه همت گمارد، اندیشه اداره افراد خانواده و یا

جوامع اولیه در ذهن او مطرح بوده است. واحـدهای کوچک انسان اولیه مانند خانواده، قبیله و... گرچه دارای سادگی ویژه‌ای بودند و پیچیدگی جوامع امروزی را نداشتند، اما به یک نفر اداره کننـده که دیگران از قـدرت فکری، جسمی، بیانی، سنی و رفتاری او متاثر باشند و ارشادات او را پذیرا باشند، نیازمند بوده‌اند.به فرموده مرحوم علامه‌طباطبایی (ره) : «اولین کسانی که به طور گسترده آدمیان را به اجتماع دعوت کرده و به طور مستقل به حفظ اجتماع و اداره انسان‌ها توجه داشتند، پیغمبران بودند» . (۷)در حقیقت دعوت به اتحاد در اجتماع و برنامه ریزی اداره امور انسان‌ها برای اولین مرتبه از حضرت نوح (ع) که دارای کتاب و شریعت‌بوده شروع و آنگاه حضرت ابراهیم (ع) و پس از آن حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) به طور دامنه‌دارتری عهده‌دار این راه شدند. اما باید گفت اسلام تنها دینی است که با صراحت و به طور همه جانبه، اداره جامعه انسانی را پایه و بنیان گذاشت و برای همه شئون اجتماع بشر برنامه‌ریزی کرد. شخص پیامبر اسلام (ص) علاوه بر نقش رسالت، به عنوان حاکم و مدیر و فرمانده‌ای توانمند توانست در کمترین مدت و با حداقل ضایعات به موفقیتهای بزرگی دست‌یافته و از جهت اداره انسانی، آنچنان توانا عمل نمودند که از یک جامعه نیمه وحشی، تمدنی بزرگ را بوجود آوردند و از قبایل پراکنده عرب توانستند امتی بزرگ را تشکیل دهند. با برپایی حکومت پنجساله علوی در گستره وسیعی از دنیای آن روز، الگویی عینی از حاکمیت الهی مجسم گردید.البته در جوامع قدیم نیز رشحاتی از توجه به اداره نیروی انسانی وجود داشته است. «در رم باستان مدیران امور کارکنان موظف بودند که افراد مستعد را برای گلادیاتوری جذب نمایند، آنها را به درستی انتخاب نموده و تحت آموزش قرار دهند و وظایف آنها را مشخص نمایند. حتی نوعی سیستم ارزیابی عملکرد و پاداش را پیش‌بینی کرده بودند که ضعیف‌ترین آدم یا آدمهایی فاقد تمایل، را برانگیزانند» . (۸)ایرانیان باستان نیز جهت اداره انسانی به نکات عمده‌ای جهت رعایت روابط انسانی، رعایت عدالت در کار، آشناسازی کارکنان به وظایف و استفاده بهینه از زمان، اشاره داشته‌اند چنان که گزنفون می‌نویسد:«تاکید به استفاده از طرح جا و مکان، مطالعه زمان و حرکت توسط کورش پادشاه هخامنشی، اصولی بوده‌اند که او را در اداره کشور بزرگ ایران و ارتش نیرومندش یاری می‌داد» . (۹)در زمان ساسانیان، تشکیلات اداری انسجام بیشتری داشته تا آنجا که برای اداره امور مختلف، تشکیلات و افرادی خاص به آن اختصاص داشته‌اند. آثار به جا مانده از مصر باستان نیز حاکی از اعمال دقیق و پیچیده اداره امور کارگران می‌باشد.علی ای حال، هر چند فعالیت‌های امور کارکنان ریشه در دوران باستان دارد و بشر همیشه با نوعی انتخاب، گزینش، ارزشیابی، جبران خدمات و... روبرو بوده است اما در حقیقت از اواخر قرن نوردهم و اوایل قرن بیستم است که نخستین نشانه‌های رسمی مدیریت منابع انسانی به صورت تخصصی، در مدیریت مطرح گردید. ویژگی این برهه تاریخی، انقلاب صنعتی و هجوم کارگران به سوی کارگاه‌ها و کارخانه‌هاست. اما با مکانیزه شدن وسیع تولید، ماشین آلات و ابزار نسبت‌به نیروی انسانی، اهمیت‌بیشتری یافتند و نقش کارگران در سطح مراقبت و یا راه‌اندازی ماشین‌ها محدود شد. عدم اطمینان از داشتن شغل دائمی، مشکل بالاـ رفتن سن،احساس فقدان امنیت، عدم تامین اقتصادی و ابهام در سرنوشت‌بازنشستگان و... همگی موجب نگرانی روز افزون کارگران گردید.این فرایند موجب نارضایتی کارکنان و شکل گیری جنبش‌های کارگری شد که این‌ها نیز به نوبه خود کشمکش بین کارفرمایان و کارگران را به دنبال داشت. این رویدادها، مدیران را بر آن داشت تا به جستجوی شیوه‌های جدیدتر و کارآمدتری برای اداره امور کارکنان خود، بپردازند.بکارگیری توصیه‌های مدیریت علمی تیلور (۱۰) در کوتاه مدت به آرامش نسبی کارخانه‌ها و افزایش بازدهی آنها کمک کرد ولی نگاه ماشینی به انسان و عدم توجه به جنبه‌های انسانی و انگیزشی کارکنان، موجبات ناخشنودی کارگران را فراهم ساخت و اتحادیه‌های کارگری به شکل منسجم‌تر و فعالتر عرض‌اندام کردند.برای خنثی کردن این تلاشها، کارفرمایان توجه بیشتری به امور رفاهی کارکنان معطوف داشتند. به موازات این عطف توجه، تلاش برای افزایش بهره‌وری منجر به انجام تحقیقاتی در کارخانه هارثورن (۱۱) گردید. تلاشی که به نهضت روابط انسانی معروف گشت.التون مایو (۱۲) از تحقیقاتش نتیجه گرفت که ایجاد روابط انسانی میان کارگران و سرپرستان و توجه به نیازهای اجتماعی و

روحی کارکنـان، عامـل مهـم و تعیین کننـده در افزایش تولیـد و کـارآیی کارکنـان محسوب می‌شـود. به دنبـال ارائه دیـدگاه‌های «سیسـتمی و «نظریه‌های اقتضایی نگرش سازمان‌ها و مـدیران عالی نسبت‌به نیروی کار دگرگون شده و کارکنان سازمان، از تعریف کهنه و نارسـای دوره پس از انقلاب صـنعتی رهـا شـده و بـا تعریف تـازه «منـابع پر ارزش شـناخته می‌شونـد.هم اکنون سازمان‌های صنعتی، بازرگانی و حتی خدماتی، بیش از پیش برای بالا بردن میزان بهره‌وری به افزایش توان تخصصـی، رضایت و دلبستگی منابع انسانی خود، روی آورده‌انـد و بهره‌وری را با بهبود بخشـیدن به کیفیت زندگی کارکنان مربوط ساخته‌اند.نکته قابل توجه این اسـت که غرب بـا آن همه ادعـا فقـط چنـد دهه است که رسیدگی به امـور کارکنـان را مـورد تـوجه قرار داده است (آن هم نه به احـترام انسـانیت انسـان، بلکـه بـه هـدف بهره‌کشـی هرچـه بیشـتر از او) امـا دین مـبین اسـلام بیش از چهـارده قرن قبـل، عـالی‌ترین تـوجه و انسـانی‌ترین عنـایت را به سـاحت انسـان روا داشـته است.در اینجـا مـا به عنوان نمونه‌ای از تکریم انسان توسط رهبران دین اسـلام به نکاتی از مـدیریت منابع انسانی، از دیـدگاه امیرالمؤمنین (ع) اشاره می‌کنیم و در محـدود مواردی نیز از سـخنان سایر معصومین (ع) بعنـوان اینکه کلهم نـور واحـد، بهره خـواهیم برد.بخش اول: تجزیه و تحلیـل و شـرح شغلضـرورت شـرح شـغلقال امیرالمؤمنین (ع) : واجعل لکل انسان من خـدمک عملا تاخـذ به فانه احری الا یتواکلوا فی خـدمتک (۱۳)(برای هریک از زیر دسـتان و کارکنان خود شغل و وظیفه‌ای خاص و مشـخص تعیین کن، تا او را نسـبت‌به همان کار مواخذه و بازپرسـی کنی، زیرا این روش سزاوارتر است، تا اینکه کارهایت را به یکـدیگر وا نگذارند.)از این روایت‌بخوبی مشـخص می‌شود که بایستی برای هر یک از نیروهای زیر دست‌یک کار مشـخص همراه با حـدود و ثغور آن تعیین کرد تا هم فرد بداند چه وظیفه‌ای برای وی در نظر گرفته شده است و هم مدیر بتواند نظارت خود را اعمال نمایـد. بـدیهی است در صورت عدم واگذاری وظیفه‌ای خاص به فرد معین، تشویق و تنبیه میسر نخواهد شد، تمیز خادم و خائن از یکدیگر امکان‌پذیر نیست، مدیر نیز قادر نخواهد بود، میزان دستیابی به اهداف را پیش‌بینی نماید و در صورت بروز کـاستی و اهمال در انجام وظیفه، هر یک از کارکنان تقصـیر را به گردن دیگری می‌انـدازد. این حالت می‌توانـد به یک بحران اساسـی در سازمان تبـدیل شود چرا که کارها و وظایف معطل می‌مانـد، متخلفین شـناسایی و تنبیه نمی‌شونـد، کارکنان فعال و موفق مورد شـناسایی و تقـدیر قرار نمی‌گیرنـد و پس از مدتی این کارکنان از تلاش و دلسوزی دست می‌کشـند و در نتیجه کل سازمان با رکود و کم کاری روبرو گشـته و احیانا با ورشکستگی مواجه خواهد شد.فواید طراحی شغلبا توجه به حدیث فوق، تفکیک وظایف و واگذاری آن به فردی معین می‌تواند فواید زیادی به دنبال داشته باشد که نتیجه فوری و بلا واسطه آن عبارتند از:۱. تاخذ به: یعنی امکـان مؤاخـذه و بازپرسـی و ارزیـابی عملکرد شاغل را فراهم می‌کنـد بافراهم شـدن این امکان، اقـدامات و تبعات بعـدی نیز فراهم می‌شود مثل تذکر و توجیه و هدایت و اصـلاح معایب و...۲. احری الا یتواکلوا فی خدمتک: یعنی روشـی شایسته است تا افراد انجام امور و وظایف را به همـدیگر محول نکننـد. احاله کارها به همـدیگر و منتظر یکدیگر ماندن و انداختن مسئولیت‌یک کار به گردن دیگری، حداقل پیامد آن، به زمین ماندن کار و عدم اجرای فرامین و دسـتورات است و این حالت‌شایسته یک سازمان فعال و پویا و در خور یک مدیر موفق نیست.شـرایط احراز شغلقال امام علی (ع) : «واجعل لراس کل امر من امورک راسا منهم لا یقهره کبیرها ولا یتشتت علیه کثیرها» (۱۴)(برای هر یـک از مشاغـل و امور خود، فردی را بگمـار که کارهای سـنگین و زیاد، او را درمانـده نسازد و کثرت کارهـا او را پریشان و خسـته نکنـد.)از این روایت از منظر مـدیریت منابع انسانی نکات بسـیار مفیـد و حائز اهمیتی را می‌توان برداشت کرد.۱. واگـذاری مسئولیت هر یک از مشاغل به فرد خاصـتا مسئولیت‌سـرپرستی آن را به عهـده داشـته باشد و در قبال آن پاسخگو باشد. بر اساس بخشی از حدیث کهمی‌فرماید: «واجعل لراس کل امر من امورک راسا» ، ضرورت تقسیم کار و سازماندهی مشاغل نیز مستفاد می‌گردد.۲. تناسب و همسـنخی شاغل با شغلسـفارش حضرت این است که فردی باید سرپرست‌شود که علاوه بر دارابودن ویژگی‌هـای عمومی شـرایط احراز شـغل، در مقابـل عظمت و کثرت کارهـا عـاجز نشـده و قـادر به احاطه و تسـلط بر امور باشد.۳. تفکیک صـحیح شغلبرداشت دیگری نیز از این روایت می‌توان داشت. و آن این است مشاغل باید بگونه‌ای تقسیم گردد که

یک فرد معمولی قادر به انجام صحیح آن باشد یعنی نه آنقدر زیاد سخت‌باشد که فرد از انجام آن عاجز باشد «لایقهره کبیرها» و نه اینکه شغل اینقدر متنوع و گسترده باشد که فرد دچار تشتت و سر در گمی بشود «لا یتشتت علیه کثیرها» .روشهای تجزیه و تحلیل و طراحی شغلاز سوی محققین و متفکرین علم مدیریت‌بویژه مدیریت منابع انسانی، روشهای متعددی برای تجزیه و تحلیل شغل پیشنهاد شده است که غالبا روشهایی مثل: مشاهده مستقیم، مصاحبه، پرسشنامه، مصاحبه گروهی، نشست‌با متخصصان، ثبت وقایع، پرسشنامه و تجزیه و تحلیل سمت را پیشنهاد می‌کنند. ولی بسیار جالب است که بدانیم روش واقعی‌تر و دقیق‌تری از سوی پیامبر بزرگوار اسلام حضرت محمد (ص) پیشنهاد شده است که می‌توان آن را: (روش مشارکتی تجزیه و تحلیل شغل) نامید. به این حدیث توجه فرمایید که چگونه پیامبر اسلام (ص) برای درک و تشخیص شرایط شغل، شخصا آستین‌ها را بالا می‌زدند و با شاغل در انجام کار شرکت می‌کردند، حتی سفارش می‌کردند در حضور من نحوه و کیفیت انجام شغلتان را تغییر ندهید و بخاطر حضور من تندتر یا کندتر فعالیت نکنید تا حضرتش در جریان شیوه انجام کار بطور واقعی قرار گیرند.عن ابی عبدالله (ع) : قال: فی کتاب رسول الله: اذا استعملتم ما ملکت ایمانکم فی شی یشق علیهم فاعملوا معهم فیه. (۱۵) (امام صادق علیه السلام فرمود: در نوشته‌ای از پیامبر (ص) آمده است که ایشان فرمودند: وقتی بنده خود را به کار بستید در چیزی که شاق و سنگین است‌با ایشان در آن کار کنید.)به تجربه ثابت‌شده است که محققین و مدیرانی که از نزدیک و به طور مستقیم در جریان انجام کار نبوده‌اند درک صحیح و واقعی از آن شغل ندارند و هر فرد بنا به تجربه شخصی خود، یک شغل را مهمتر و یا سخت‌تر می‌داند. اگر طراح شغل بجای بررسی غیر مستقیم، مستقیما به تجربه آن کار بپردازد در طراحی شغل بهتر می‌تواند واقعیات را منعکس کند.در ادامه این حدیث امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: «وقال و ان کان ابی لیامرهم فیقول کما انتم (۱۶) (و به تحقیق پدرم به کارگران فرمان می‌داد و می‌گفت: چنان باشید که هستید.) یعنی طبق روال طبیعی به کارتان ادامه دهید و تلاش زیادتر نکنید.فیاتی فینظر: گاهی نیز می‌رفت و کارشان را از نزدیک می‌دید. چنانکه ملاحظه شد امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: علاوه بر توصیه به کارگران مبنی بر عدم تلاش بیشتر در حضور ایشان، عنایت داشتند که از نزدیک زحمات آنان را مشاهده نمایند که در حقیقت همان روش «مشاهده مستقیم است.واگذاری هر شغل به اهلش«قال رسول الله (ص) : اذا اسدی الامر الی غیر اهله، فانتظر الساعة (۱۷)(هنگامی که کارها به دست غیر اهلش سپرده شود، منتظر پایان کار «قیامت باش)در خصوص واگذاری هر شغل به فرد مناسب آن شغل سفارشات زیادی در متون اسلامی مشاهده می‌شود و آیات قرآن نیز در این خصوص نازل شده است از جمله آیه معروف «لا ینال عهدی الظالمین که چون بررسی آیات قرآنی مورد بحث ما نیست از آن می‌گذریم. این حدیث‌بخوبی نتایج واگذاری یک شغل به غیر اهلش را مجسم کرده است. در آنجا که می‌فرماید: (اگر چنین کاری صورت گیرد، منتظر برپایی قیامت‌باشید.)این تعبیر حاکی از شدت نتایج‌سوء این عمل است و کنایه از بهم ریختگی امور، فشل شدن روند کار و بروز نابسامانی در امور است. اگر ما حالت طبیعت و انسانها به هنگام برپا شدن قیامت را مجسم کنیم (فرار مادر از طفل، حالت مستی پیدا کردن مردم، جابجا شدن فاصله زمین و خورشید و...) به وضعیت جامعه یا سازمانی که مشاغل آن به افراد نااهلش سپرده شود، پی خواهیم برد.«بخش دوم : برنامه‌ریزی نیروی انسانیبرنامه‌ریزی و آینده‌نگری از جمله وظایف بسیار مهم همه مدیران از جمله وظیفه مدیران منابع انسانی است. در کلام معصومین (ع) نیز به این امر توجه خاص مبذول شده است تا حدی که بقاء و دوام حکومتها و سازمان‌ها منوط به وجود برنامه ریزی و آینده‌نگری قلمداد شده است.اهمیت‌برنامه‌ریزیقال علی (ع) : «امارات الدول انشاء الحیل (۱۸)(بقای مناصب و دولت‌ها مربوط به برنامه‌ریزی و چاره اندیشی در امور می‌باشد.)با عنایت‌به این حدیث‌به این نتیجه می‌رسیم که برنامه‌ریزی و چاره‌اندیشی اساس بقاء و دوام سازمان است و چون از جمله ارکان مهم یک سازمان بلکه مهمترین رکن سازمان، نیروی انسانی است، برنامه‌ریزی نیروی انسانی از مهمترین وظایف مدیران است.قال امام علی (ع) : «المؤمنون هم الذین عرفوا ما امامهم (۱۹)(مؤمنان کسانی هستند که آینده را می‌شناسند (آینده‌نگری دارند.)برنامه ریزی چون ناظر به آینده است پس شناخت اهداف و برنامه‌های آتی و نیازهای

سازمان به نیروی انسانی در آینده و چگونگی تامین و یا کاهش آن، برنامه ریزی محسوب می گردد.در حدیث دیگری پیامبر اسلام (ع) ضرورت و اهمیت‌برنامه‌ریزی را به ابن‌مسعود گوشزد می کند و او را از انجام فعالیت‌بدون برنامه‌ریزی شده بر حذر می‌دارد.عن رسول الله (ص) :«یابن مسعود اذا عملت عملاـ فاعمل بعلم و عقل و ایاك ان تعمل عملا بغیر تدبیر و علم (۲۰)(پیامبر به ابن‌مسعود می‌فرمایند: هرگاه کاری را انجام دادی، از روی علم و عقل انجام بده و بر حذر باش از اینکه کاری را بدون برنامه‌ریزی و آگاهی انجام دهی.)فواید برنامه‌ریزیبرنامه‌ریزی دارای فواید زیادی است که ما در اینجا با توجه به بضاعت علمی اندك خویش و رعایت اختصار در این مقال، به چند نمونه از آن اشاره می کنیم.الف. پیشگیری از پشیمانی:قال امیرالمؤمنین (ع) : «التدبیر قبل العمل یؤمنك من الندم (۲۱)(برنامه‌ریزی و آینده نگری قبل از شروع کار تو را از پشیمانی ایمن می‌سازد.)قبل از شروع عملیات مدیران فرصت دارند تا همه جوانب کار را بررسی نمایند و حوادث احتمالی را پیش‌بینی نمایند. این پیش‌بین‌هاست که فرد را از ندامت و پشیمانی مصون نگه می‌دارد.ب. استفاده بهینه از امکانات:قال امام علی (ع) : «التلطف فی الحیلهٔ اجدی من الوسیلهٔ (۲۲)(ظرافت و دقت در برنامه‌ریزی بهتر از امکانات است.)کسانی که دارای توان برنامه‌ریزی هستند، در موارد بسیاری قادرند با امکانات ناچیز کارهای بزرگی را به انجام رسانند در حالی که مدیران بی‌برنامه، با امکانات بسیار وسیع‌تر به چنین موفقیتی نائل نمی‌شوند.ج. برنامه‌ریزی حلال مشکلات:عن علی (ع) : «من قعد عن حیلته اقامته الشدائد» (۲۳)(کسی که چاره‌اندیشی را رها کند، با شدائد و مشکلات درگیر خواهد شد.)کسانی که بدون برنامه‌ریزی کاری را شروع می کنند، چون اشکالات احتمالی را از قبل پیش‌بینی نکرده‌اند و برای آن راه حل مناسبی نیاندیشیده‌اند، هر روز حادثه‌ای فرا رویشان رخ می‌نماید اینان همیشه در دنیایی از مشکلات غوطه‌ور و از گرفتاری و مشغله زیاد شکایت دارند.لوازم برنامه‌ریزیالف. اعتقاد به امکان حل مشکل:قال رسول الله (ص) : «لکل شیء حیلهٔ (۲۴)(برای هر چیزی چاره‌ای وجود دارد.)در برنامه‌ریزی باید ناامیدی و یاس را از فکر دور داشت و معتقد بود که هر مشکلی راه‌حلی دارد.ب. استفاده از روند گذشته:قال علی (ع) : «من قلت تجربته خدع، من کثرت تجربته قلت غرته (۲۵)(کسی که تجربه‌اش کم باشد، فریب خواهد خورد و کسی که تجربه‌اش زیاد باشد لغزشهایش کم است.)ج. تفکر و اندیشیدن:قال علی (ع) : «الحیلهٔ فایده الفکر» (۲۶) (چاره اندیشی فایده فکر می‌باشد.)تلاش انسان وقتی مثمر ثمر خواهد بود که مبتنی بر مبانی نظری و فکری باشد. فعالیت‌ها و برنامه‌های بدون تفکر، نتیجه‌ای جز شکست و حرمان در انتظارش نیست.

پی‌نوشت‌ها:۱. صاحب الزمانی، ناصرالدین - دیباچه‌ای بر رهبری - ص ۴۲ به نقل از قابوسنامه، باب چهل و دو۲. بحار - جلد ۶۸- صفحه ۳۳۸۳. Human Resource Managment۴. اسفندیار سعادت - مدیریت منابع انسانی - انتشارات سمت - ۱۳۷۰- صفحه ۱۵. M. A. Derannaand N. Tichy۶. سیدجوادین، سیدرضا - برنامه ریزی نیروی انسانی - دانشکده مدیریت دانشگاه تهران - ۱۳۷۳- ص ۴۰۷. سید محمد حسین طباطبایی - روابط اجتماعی در اسلام - ۱۳۵۹- صفحه ۸۸. سید رضا سید جوادین - مدیریت منابع انسانی، جزوه فتوکپی دانشگاه - تهران، ص ۳۴۹. کمال پرهیزکار - مدیریت منابع انسانی و اداره امور استخدامی - ۱۳۷۵- انتشارات دیدار صفحه ۴۰

۱۰. Elton Mayo۱۱. Houthornr۱۲. Taylor Frederick

۱۳. نهج البلاغه - بخش نامه‌ها - نامه ۵۳۱۴. نهج البلاغه - نامه ۵۳۱۵. بحارالانوار - جلد ۷۴- صفحه ۱۴۲۱۶. همان منبع - ادامه حدیث قبل۱۷. نهج الفصاحه - صفحه ۳۲۸۱۸. بحارالانوار - جلد ۷۱- صفحه ۲۵۱۹. میزان الحکمه - جلد ۲- صفحه ۵۵۱۲۰. بحارالانوار - جلد ۷۴- صفحه ۱۱۰۲۱. میزان الحکمه - جلد ۲- صفحه ۵۵۱۲۲. بحارالانوار - جلد ۶۸- صفحه ۳۳۸۲۳. میزان الحکمه - جلد ۲- صفحه ۲۵ و ۵۵۱۲۴. میزان الحکمه - جلد۲- صفحه ۲۵ و ۵۵۱۲۵. میزان الحکمه - جلد۲- صفحه ۲۵ و ۵۵۱۲۶. میزان الحکمه - جلد ۲- صفحه ۲۵ و ۵۵۱ * http://www.hawzah.net/hawzah/Magazines/MagArt.aspx?MagazineNumberID=۳۴۱۹&id=۱۶۲۴۵

مدیریت علوی نیاز عصر جدید

۱۳۸۸ ، ۰۸:۳۸ مدیریت علوی نیاز عصر جدید

علی رضا زکی زاده

مدیریت در جهان از عظیم‌ترین و باارزش‌ترین سرمایه‌ها و ارکان هر جامعه محسوب می‌شود. بنابراین پرورش و آموزش مدیرانی کارآمد، فعال و خلاق در تمام سطوح جامعه یکی از وظایف جوامع بشری است. زمانی می‌تواند یک جامعه به سوی تکامل پیش رود که مدیران لایق و کاردان در آن به فعالیت مشغول باشند. هرگز نمی‌توان بدون وجود سیاستمداران، برنامه‌ریزان و مدیران آگاه و توانمند به توسعه مطلوب دست یافت. امروزه مدیران باید به حکم ضرورت از آخرین یافته‌های علمی اطلاعات کافی داشته باشند. اگر مدیران افرادی ناآگاه یا بی‌اطلاع و غیرخلاق باشند جامعه را به سوی تباهی سوق خواهند داد. به گفته مولای متقیان در نهج‌البلاغه "اینان محور مرکزی، نگه‌دارنده سنگ آسیا و عمود برپا دارنده خیمه زندگی اجتماعی‌اند."تعریف مدیریتمدیریت همانند عشق و زیبایی مقوله‌ای است که هرکس وجود آن را درک می‌کند اما نمی‌توانند آن را تعریف کند. تعریف مدیر دشوار است اما وقتی آن را ببینید، می‌شناسید. مدیریت مقوله‌ای است در علم جامعه‌شناسی که بیشترین مطالعات روی آن انجام شده و کمترین درک از آن وجود دارد. در این زمینه می‌توان چهار راهبرد یا چهار شاخص یا چهار نوع مهارت انسانی مشترک در مدیران را تعریف کرد؛۱- مدیریت متمرکز بر هدف و دارای چشم‌انداز راهگشا۲- مدیریت معنابخشی و جهت‌دهی به چشم‌انداز۳- مدیریت اعتماد و اعتمادسازی۴- مدیریت خویشتن و جستجو برای آگاهی و عزت‌نفسمدیران چگونه در راه تحقق رویاهای خود معنا می‌آفرینند؟هدف مدیر تنها توضیح یا آشکارسازی نیست، بلکه خلق معناست. یکی از عوامل ضروری در مدیریت ظرفیت تاثیرگذاری و ایجاد معنا برای اعضای سازمان است. انسان‌ها نیازمند هدف‌های بامعنا هستند. هدف نهایی نباید چندان کهنه و قدیمی باشد که از برانگیختن و به‌شوق درآوردن کارکنان باز بماند، بلکه باید بامعنا و پرطنین باشد. کار مدیران این است که جهت حرکت را مشخص کنند و به کار معنا بدهند. اگر هدف و معنای کار را به کارکنان گوشزد کنیم، کارایی و بهره‌وری آنها تقویت می‌شود. انسانها نه تنها دنبال هدف هستند، بلکه می‌خواهند در محیط کار نیز حکمت و معنای کار برای آنها معلوم باشد. محیط کار بسیاری از کارکنان را سرگرم می‌کند، اما دل و جان آنها را درگیر نمی‌کند. رضایت شغلی و بامعنا بودن محیط کار با هم خیلی فرق دارند. از نظر بیشتر افراد رضایت یعنی پیروی از معیارها. می‌توانیم آنچه را از ما می‌خواهند و توقع دارند، انجام دهیم اما معنادار بودن این نیست. در محیط هدفمند و بامعنا، کمتر پای بایدها و توقعات در میان است و بیشتر به رسالت و خشنودی‌ها پرداخته می‌شود. انسان‌ها دوست دارند کار خوب انجام دهند. می‌خواهند حاصل چند ساعتی که در محیط کار می‌گذرانند بیش از آن چیزی باشد که تولید می‌کنند. با چرب‌زبانی و شیرین سخنی نمی‌توان افراد را از کار عادی به جهاد واداشت.جایگاه مدیریت خویشتن و خودشناسی کجاست؟مدیریت خویشتن عبارت از شناخت مهارت‌های خود و به‌اجرا گذاشتن موثر آنهاست. مدیریت خویشتن مقوله‌ای بسیار حساس است و بدون آن رهبران و مدیران بیشتر صدمه خواهند زد تا اینکه کار خوب انجام دهند. یک مدیر ناوارد، درست مثل یک پزشک ناوارد، زندگی را تلخ می‌کند. پایه و اساس مدیریت، خودشناسی است.خودشناسی از کجا آغاز می‌شود؟ما همگی برای کشف توانایی‌های ذاتی خود، شناخت خود و بازگشت به خویشتن، در طول زندگی با چالش‌های زیادی مواجه هستیم. اولین قدم در راه خودشناسی، فهم نقاط قوت و ضعف خویش است. هیچ‌کس جز خود فرد نمی‌تواند به او یاد دهد که خودش باشد و خودش را تشریح کند. یکی از مهمترین درس‌های مدیریت، گوش دادن به ندای درون است، اما در عین حال درس‌های دیگری نیز برای خودشناسی وجود دارند مانند توجه به این نکات که هرکس بهترین معلم خود است، باید مسئولیت پذیر بود و از هیچ‌کس گله نکرد. شما می‌توانید هرچه را که می‌خواهید یاد بگیرید. درک حقیقی، انعکاس تجربه‌های شماست.مدیران

افرادی هستند که قادرند خود را کاملا توصیف کنند، یعنی می‌دانند که هستند، نقاط قوت و ضعفشان چیست و چگونه نقاط قوت خود را بروز دهند و نقاط ضعف خود را جبران کنند. آنها می‌دانند که چه می‌خواهند، چرا می‌خواهند و چگونه باید ارتباط برقرار کنند و به هدف‌هایشان دست یابند. افرادی که نمی‌توانند خود را بیابند یا بازگشت به خویشتن داشته باشند مجبورند ایده‌های دست دوم داشته باشند و نقشی را که دیگران برای آنها نوشته‌اند، بازی کنند.شخصیت یا منش مدیریکی از مهمترین عنصر مدیریت، شخصیت و منش است. منش، لباس عاریتی نیست بلکه هویت انسان است. منش اسلوب و روشی سطحی و ظاهری نیست. مدیران باید نسبت به زیردستان خود صداقت و همدلی داشته باشند و به تعهدات و وعده‌های خود پایبند بمانند و گفتار و کردار آنها بر هم منطبق باشد. در مدیران راستین بین حرف و عمل فاصله‌ای نیست. منش، صداقت در گفتار و کردار است. مدیران راستین کسانی‌اند که شخصیتی نیرومند دارند و در اصول خود ثابت‌قدم هستند. کسب منش و آموختن قضاوت درست از هر کار دیگری مشکل‌تر است.آیا مدیران مدیر به دنیا می‌آیند یا ساخته می‌شوند؟این گفته را که مدیران، مدیر به دنیا می‌آیند نه اینکه ساخته می‌شوند و اینکه بعضی‌ها می‌گویند مدیران با نیرو و نبوغی خارق‌العاده که در آینده به کار مدیریت آنها می‌آیند، پا به جهان می‌گذارند باور نکنید. حقیقت آن است که ظرفیت‌های مدیریتی را می‌توان فرا گرفت. البته یاد گرفتن آسان نیست، فرمول ساده‌ای وجود ندارد که مثل کتاب آشپزی راه را نشان دهد، بلکه مدیر شدن طی فرآیندی عمیق، انسانی و پر از سعی و خطا و پیروزی و شکست حاصل می‌شود. یادگیری مدیر شدن تا حدی شبیه یاد گرفتن پدر شدن یا عاشق شدن است. بنابراین مدیریت قابلیتی اکتسابی است نه فطری. در بدن انسان هیچ ژنی وجود ندارد که خاصیت مدیریتی داشته باشد. هنر مدیریتی اصولا- حین کارآموخته می‌شود. هیچ‌کس هنر مدیریتی خود را در اثر گذراندن چند واحد درسی دانشگاهی یا در اثر گرفتن مدرک کارشناسی ارشد یا دکترای مدیریت به دست نیاورده است. مدیران این هنر را عمدتا از روسای در سازمان چه خوب و چه بد یاد می‌گیرند.مدیران امروزیدر این زمانه نوع مدیریت عوض شده است. کسانی که گمان می‌کنند یک تنه می‌توانند همه کارها را روبه‌راه کنند، به خطا می‌روند. پیدایش گروه، تیم، انجمن و مطرح شدن عناوینی نظیر شرکت و مشارکت، همکاری و همیاری، نشانه پایان یافتن عصر "مردان بزرگ" است. گوهر این زمانه مشارکت و همکاری دسته‌جمعی است. باید این فکر را کنار گذاشت که اعتبار همه دستاوردهای بزرگ، حاصل کارهای شخص اول سازمان است.گاه تصور می‌شود که مهارتهای مدیر مقوله‌ای فطری و ذاتی است و با تولد آدمی همراه است، یعنی مدیران مدیر به دنیا می‌آیند، نه اینکه ساخته می‌شوند. این نظریه "مرد قهرمان"بود وقتی این نظریه در توضیح مدیریت شکست خورد، نظریه دیگری جایگزین آن شد که معتقد بود حوادث بزرگ مدیران را می‌سازد.مهرورزیمهرورزیدن و دوست داشتن دیگران یکی از بزرگترین راز کامیابی هر مدیر است.قدرت عشق و قانون محبت و نیک خواهی، گره‌گشای هر مشکل و گرفتاری است.چند نکته پیرامون شیوه مهرورزیدن و رسیدن به آرامش در مدیریت؛-در همه کارهایتان تعادل داشته باشید. در هیچ کاری نه افراط خوب است و نه تفریط.-اولین و مهمترین خصوصیت شخصی که به لحاظ عاطفی پخته است، داشتن تصویری خوب از خویشتن در ذهن است. وقتی شخص خود را پذیرفت، می‌تواند دیگران را نیز بپذیرد و به کار و حال و وضع آنان توجه کند (جوینپر ۱۳۷۶.)یک انسان بالغ و یک مدیر کاردان، آماده پذیرش راههای جدید است. او سازمان یافته است، اما اسیر روش‌های خود نیست و آمادگی دارد که بگوید: "نمی‌دانم" یا "اشتباه کردم".موفقیت، ثروت وقدرت گاهی به انسان کمک می‌کنند نه همیشه.-وقتی یک مدیر هوشیار و دانا بداند که هرچه بیندیشد، می‌تواند خلق کند، پس هر چه را جستجو کند، می‌یابد. مدیر عزیز! بلند شو و از خود شروع کن. بگو اول خودم را تغییر می‌دهم، در خودم سازندگی روحی و اخلاقی ایجاد می‌کنم و منیت‌هایم را از بین می‌برم، سپس به دنبال چگونه بهتر زیستن می‌گردم.-یکی از راههای کامیابی و رسیدن به آرامش، استفاده از واژه نعمت‌آفرین "چگونه" به جای واژه اعتراض‌آمیز "چرا"ست. مثلا- به‌جای این که بگویی چرا این کار را نکردید؟ چگونگی انجام آن کار را به دیگران بنمایانید.همان‌گونه که می‌اندیشید عمل کنید. وقتی در اندیشه خود نسبت به دیگران منفی‌نگری و

پیشداوری دارید، چگونه می‌توانید محیطی آرامش‌بخش داشته باشید. (کاکیا ۱۳۸۳)-پژوهش‌ها نشان می‌دهند که فرسوگی از کار، در بسیاری از مدیران مدرسه‌ها با اندیشه‌های منفی آغاز می‌شود و پیامدهای نامطلوبی به‌دنبال دارد.-برای اینکه بتوانیم به خوشبختی و آرامش که هدف همه مدیران سازمان‌ها و در کل هدف همه انسان‌هاست برسیم باید با توکل به نیروی لایزال الهی و تکیه بر معبود یاس را به امید و کینه را به محبت تبدیل کنیم. خدای رحمان‌نجات بخش ما انسانها و بهترین یاری‌دهنده است.-دانا و آگاه بودن در زمینه‌ای که بر آن مدیریت می‌کنیم، از اصلی‌ترین شرط‌های برنده شدن در فعالیت مدیریتی است. بالا بردن دانایی، وظیفه اصلی هر مدیری است. مطمئن باشیم که اگر از موضوعی درک درستی نداشته باشیم، نخواهیم توانست در مدیریت آن موفق شویم. براساس این اصل باید بخشی از فعالیت‌های روزانه ما به گسترش دامنه آگاهی‌هایمان اختصاص یابد.-مدیران موفق که دائم به برنده شدن فکر می‌کنند، از لحاظ فکری سختگیرترین انسان‌ها هستند و این سختگیری را ابتدا از خود شروع می‌کنند. آنها همواره خود را در برابر سوالات سخت قرار می‌دهند و ده‌ها راه با پاسخ برای پرسش‌های خود ردیف می‌کنند. اگر به دنبال رسیدن به هدف و نیز خودشناسی هستید و می‌خواهید در راه برنده شدن گام بردارید، مطمئن باشید که با طرح سوالات سخت و دشوار و صرف وقت برای پاسخ به آنها موفق خواهید شد.هرچند ممکن است از لحاظ فکری بر خود و دیگران سخت بگیرید، ولی در رفتار با همکاران خود انعطاف را فراموش نکنید. شما مدیر هستید در جاهایی که لازم است خود را به همکارانتان نزدیک کنید و در جایی دیگر در حد نیاز از آنها دوری جویید. در واقع انعطاف مدیر تشابه فراوانی باگرمای آتش دارد. اگر بیش از حد لازم به همکاران خود نزدیک شوید، گرمای شما آنها را اذیت خواهد کرد واگر بیش از حد از آنها دور شوید، سرما بر دلها حاکم خواهد شد.مدیریت مولای متقیان علی(ع)مولای بزرگ عالم بشریت علی(ع) ضمن انتصاب مالک اشتر به ولایت مصر، فرمانی به ایشان عطا نمودند که طی آن وظایف یک مدیر را برای ایجاد محیطی سالم کاملا مشخص فرمودند که رعایت اصول آن می‌تواند در تمامی زمان‌ها ایجاد بهداشت روانی یا "بهره‌وری" مفید را در پی داشته باشد.در اینجا به جملاتی از این بزرگوار اشاره می‌شود؛۱-ارزشیابی موقعیت حال و گذشتهدر ابتدا ایشان توجه مدیران را به ارزشیابی موقعیت و وضعیت حال و گذشته محلی که مسئولیت رهبری آن به عهده‌شان گذاشته می‌شود جلب می‌نماید؛"ای مالک بدان من تو را به شهرهایی می‌فرستم که دست خوش دگرگونی‌ها شده است گاهی بر مردم عدل و داد جاری شده و گاهی ظلم."۲- توجه به نظرات افراد تحت نظارتتوجه ایشان به نظریات و دیدگاه‌های افراد تحت نظارت از دیگر امور مربوط به مدیریت است؛"و مردم در کارهای تو نگاه می‌کنند همان‌طور که تو در کارهای مسئولان قبل از خود می‌نگری."۳- توجه به قضاوت‌های افراد تحت نظارتایشان به نقش واهمیت قضاوت‌های افراد تحت نظارت تا حدی که رضای خداوند بستگی زیادی به رضایت خلق او دارد توجه دارند؛"و مردم درباره تو آن می‌گویند که تو درباره آنان می‌گویی و به درستی که صالحین و نیکوکاران به آنچه خداوند بر زبان بندگانش جاری می‌نماید شناخته می‌شوند."۴- خودسازی و جهاد اکبراشاره بعدی ایشان به اهمیت دادن یک مدیر سازنده و موفق به جهاد اکبر، خودسازی عمل صالح و در اختیار گرفتن هواهای نفسانی است؛"پس بهترین ذخیره خود را عمل صالح بدان، هوای نفس خویش را در اختیار گیر و بر نفس خود بخیل باش در آنچه برای تو حلال نیست زمام آن را کنترل کن."۵-عشق و محبت و رافت بر افراد تحت نظارتیک مدیر باید قلبش مملو از محبت و عشق ورافت به افراد تحت نظارت خود باشد؛"قلب خود را از مهربانی و محبت بر زیردستان و دوستی ورزیدن با آنان و لطف و مهربانی کردن با همگان سرشار ساز."۶- عدم ترور شخصیت و انتقام‌جویی از افراد تحت نظارتهدف یک مدیر در هیچ شرایطی نباید انتقام‌جویی، ترور شخصیت و سرکوبی افراد تحت نظر باشد؛"مانند جانور درنده‌خو نباش که خوردن(نابودن کردن) ایشان را چون شکاری غنیمت شماری زیرا مردم دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تو هستند و دسته دیگر در آفرینش با تو همسان‌اند."۷- داشتن گذشت واغماض و تعاملگذشت داشتن و روحیه اغماض و عفو باید یکی از صفات بارز مدیریت باشد؛"اگر گناهی از آنان سرزد یا علت‌هایی بر آنان عارض شود و به نحو عمد یا سهو خطایی از دست آنان سرزند از خطا و گناهش درگذر، همان‌طور که

تو دوست داری خدا تو را ببخشد و گناهت و خطایت را عفو کند، چون تو مافوق آنانی و آن که بر تو ولایت دارد از تو برتر است و خدا از آن که تو را ولایت داد نیز بالاتر است.“۸- توجه به حق تعالی در کلیه لحظاتیک مدیر باید هر لحظه خود را در محضر خدا بداند تا ضمن استفاده مفید از تمامی لحظات خود صبر و استقامت در کار را پیشه سازد؛”خداوند انجام امورآنان را از تو خواسته و آنان را وسیله آزمایش تو قرارداده.“۹- عطوفت با افراد تحت نظارتایشان کم صبری و عدم گذشت با افراد تحت نظارت را تا حد محاربه با خداوند سبحان جرم و گناه دانسته و بر عطوفت بر مردم تاکید فرموده‌اند؛”و خود را آماده جنگ با خدا مکن چون از کیفر او در امان نخواهی بود و در عفو و بخشش از او بی‌نیاز نخواهی بود.“۱۰- تصمیم‌گیری با تعمقتاکید بر تصمیم‌گیری با تعمق و عدم شتاب‌زدگی بخصوص در هنگام خشم که از آفات بزرگ موفقیت در امر مدیریت است؛”به بخشش پشیمان مشو و بر کیفر و عقوبت مردم شادی مکن. به خشمی که می‌توانی خود را از آن برهانی شتاب مکن.“۱۱- نفی شیوه دیکتاتوریمدیریت مبتنی برزور و فشار ومدیریت فرعون‌گونه از دیدگاه امیر مومنان(ع) به کلی نفی شده و مدیریتی مقبول است که مبتنی بر تسلط بر قلب‌ها باشد. روشی که کرامت انسان رادرراس قرار می‌دهد و معتقد است اصل انسان است و سود و بهره‌وری فرع اوست. روشی که پیامبر اعظم (ص) و معصومین پیرو آن بودند نه مدیریت با روش فرعونی که از روش تحقیر و ارعاب استفاده می‌کرد و موفق هم بود چرا که مردم او را اطاعت می‌کردند. ولی کسانی که به این روش تن در می‌دهند از کرامت انسانی خود خارج می‌شوند و کسی که از محتوای انسانی خود خارج شود فاسق است. اگر ما در مدیریت، کرامت انسان‌ها را بشکنیم ممکن است به هر گناهی تن در دهند و این بدترین روش اعمال قدرت است؛”و مگو به من امر شده و من نیز امر می‌نمایم و اطاعت بی‌چون وچرا می‌کنم و باید اطاعت امرم بشود چون این کار باعث می‌شود اولاـ دل خودت سیاه شود، ثانیا دین را تباه کنی، ثالثا اوضاع دگرگون شده باعث نزدیکی بلا و آفت شود.“۱۲-انتقادپذیری و عدم خودبزرگ‌بینیمبارزه با غرور و خودبزرگ بینی نیز از مسائل مهم در امر اداره امور است چرا که این امر سبب می‌شود مدیر نتواند به نواقص کار خود پی ببرد؛”وهرگاه از قدرتی که داری کبر و نخوتی در تو پدید آید که خود را بزرگ بشماری، بزرگی حکومت خد راا که برتر از توست نگاه کن“.” و نگاه کن بر قدرتی که او بر تو دارد و تو آن قدرت را نداری واین چنین نگریستن سرکشی وغرور تو را می‌خواباند.“۱۳- عدل و داد و میانه‌روی در اموررعایت در برقراری عدل و داد وانجام امور مطابق دستورات الهی با میانه‌روی و در نظر داشتن رضایت مردم نیز از دیگر وظایف مدیریت است؛”و باید از کارها آن را بیشتر دوست داشته باشی که میانه‌روی در حق باشد (نه افراط و تفریط) و فراگیرتر در عدل وباعث رضایت مردم و رعیت باشد.“”چون نارضایتی عموم مردم خشنودی افراد خاص را بی‌اثر می‌کند و خشم افراد خاص به خشنودی عامه مردم زیانی نمی‌رساند.“از بیانات آن امام بزرگوار می‌توان چنین استفاده کرد که آنچه از نظر ایشان در درجه اول اهمیت قراردارد حفظ بهداشت روانی جامعه است و این امر امکان پذیر نیست مگر اینکه مدیرانی آگاه، ثمربخش و موفق امور را در دست گرفته جامعه را در راستای این اهداف متعالی سوق دهند.علیرضا زکی‌زاده – روزنامه رسالت – شماره ۶۲۵۵

مدیریت علوی در مقایسه با نظریه‌های مدیریتی عصر حاضر

سیدنورالله موسوی‌نیا

یکی دیگر از نظریه های مدیریتی موفق که مربوط به عصر حاضر می باشد و تحولات شگرفی را در مدیریت ایجاد نموده است «نظریه مدیریت ژاپنی» است. آمار رسمی نشان می دهد که رشد بهره وری صنایع ژاپن از سال ۱۹۶۰ تا سال

۱۹۷۸ بر مبنای مدیریت ژاپنی چهاربرابر شده است در حالیکه در همین مدت، آمریکا، انگلیس و آلمان کمتر از نصف این مقدار رشد بهره وری داشته اند و این نشان دهنده تفوق و برتری مدیریت ژاپنی بر مدیریت غربی بوده است. (۱)در بررسی اصول و مبانی مدیریت ژاپنی به چهار ویژگی و خصوصیات ممتاز در این مدیریت برمی خوریم که عیناً این چهار ویژگی در مدیریت علوی نیز

وجود دارند. آن ویژگیها عبارتند از:الف- اعطای امنیت شغلی به کارکنان با استخدام مادام العمر و قدردانی از تلاشهای آنان.ب- وجود نظام ارشدیت که بر مبنای آن ملاک ارتقاء کارکنان تجربه و ابتکار افراد است.ج- مدیریت از پایین به بالا، درمقابل مدیریت از بالا به پایین.د- وجود کارگروهها و شوراهای کاری و اخذ تصمیمات سازمانی در این شوراها (۲)بطور کلی می توان محورهای اصلی موسسات و سازمانهای ژاپنی را بدین صورت بیان کرد«ازکارکنان بوسیله کارکنان و برای کارکنان.»در مدیریت علوی، در انتخاب افراد برای پذیرش مسئولیت نهایت دقت و حساسیت صورت می گیرد و پس از انتخاب فرد از امنیت شغلی برخوردار است اما بیان امنیت شغلی تا زمانی است که فرد در حیطه مسئولیت خویش خطا نکند و از آن چه خدا و فرستگانش فرموده اند تخطی ننمایند که در این صورت از مسئولیت ساقط می شود اما اگر در راستای فرمان الهی حرکت کند نه تنها از امنیت شغلی برخوردار است بلکه از بهترین تشویقها و پاداشها نیز بهره مند است.چنانچه امام علی علیه‌السلام وقتی که توصیه های لازم را در انتخاب قاضی به مالک اشتر می نماید، می فرماید: «پس از انتخاب قاضی هرچه بیشتر در قضاوتهای او بیندیش و آن قدر به او ببخش که نیازهایش برطرف گردد و به مردم نیازمند نباشد و از نظر مقام و منزلت، آن قدر او را گرامی دارد که نزدیکان تو، به نفوذ در او طمع نکنند.» (۳)چنان چه ملاحظه می گردد امام علاوه بر تشویق و پاداش مالی به پاداشهای روحی و معنوی نیز توجه دارد. امام همچنین در انتخاب افراد برای پستهای بالاتر نظام ارشدیت عامل تجربه و سابقه را بسیار مهم می داند تا انجا که می فرماید: تجربه پیران از آمادگی رزمی جوانان بدتر است.در جای دیگر فرموده اند: حفظ و به کارگیری تجربه، رمز پیروزی است. (۵)و در جاهای دیگر زیان استفاده نکردن از تجربیات دیگران را چنین بیان می کنند: « آن کس که از آزمایشها و تجربیات دیگران سودی نبرد، از هیچ پند و اندرزی سود نخواهد برد و کوته فکری دامنگیر او خواهد شد تا آنجا که بد را خوب و خوب را بد می نگرد.» (۶)لذا در مدیریت علوی نیز عامل تجربه نقش کلیدی در گزینش و انتصاب افراد (نظام ارشدیت) دارد. ویژگی دیگری که در مدیریت علوی وجود داشته و امروزه به عنوان یکی از رموز موفقیت مدیریت ژاپنی نیز محسوب می شود، مدیریت از پایین به بالا- می باشد.در مدیریت علوی مردم نسبت به حاکم بی تفاوت نیستند و حاکم، مستبد و خودرای نیست لذا حضرت علی علیه‌السلام به مالک توصیه می نماید: «نباید بگویی من مامورم و معذور، دستور می دهم پس باید اطاعت کنید، این شیوه مغرورانه دل را فاسد، دین را بی حرمت و نعمت را زایل می سازد.» (۷)از سوی دیگر حاکم (مدیر) وظیفه دارد که در کلیه امور با اهل خرد و مردم دانا به گفتگو و مشورت بنشیند و بهترین رای و نظر رابرگزیند امام در سخن زیبایی می فرماید: هیچ پشتیبانی همچون مشورت نیست (۸)و در جای دیگر فرموده اند: هرکس خودرای شد به هلاکت رسید و هرکس با دیگران مشورت کرد، در عقلهای آنان شریک شد. (۹)لذا عالی ترین شکل مدیریت مشارکتی را می توان در مدیریت علوی یافت و شوراهای کاری و کمیته های کاری در مدیریت ژاپنی، امروزه با بهر گیری از این اصل به توفیقات شگرفی نایل آمده اند.از مقایسه تطبیقی نظریه های مذکور با مدیریت علوی به خوبی استنباط می شود آن چه پایه و مایه موفقیت و کامیابی مدیریت امروز محسوب می شود، به کاملترین شکل در سیزده قرن پیش در مدیریت اسلامی و علوی آمده است و حال اینکه چرا با وجود داشتن چنین گوهرهای گرانبهایی جامعه اسلامی ما از رشد و پیشرفت و ترقی آن چنان که شایسته آن است، محروم مانده سوالی است که باید پاسخ آن را در وجود خود بیابیم، چرا که؛اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماستپی نوشت:۱- مدیریت ژاپنی ، نوشته درداری، تهران۲- مدیریت ژاپنی ، نوشته درداری، تهران۳- نهج البلاغه، نامه ۵۳۴- نهج البلاغه، حکمت ۸۶۵- نهج البلاغه،حکمت ۲۱۱۶- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶۷- نهج البلاغه، نامه ۵۳۸- نهج البلاغه، حکمت ۵۴

http://www.ido.ir/a.aspx?a=۱۳۸۶۰۹۰۶۱۷

سیره علوی در برخورد با غیر خودی‌ها

:۱.دشمن‌شناسیاساسی‌ترین شروط موفقیت در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی شناخت دشمن است.در خبری از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده است: «آگاه باشید! عاقل‌ترین مردم کسی است که خدایش را بشناسد و از او پی‌روی کند و دشمنش را نیز بشناسد و آن‌گاه نافرمانی‌اش کند.» (۱)در جای دیگری می‌فرمایند: «اگر مردم ده چیز را می‌شناختند، سعادت دنیا و آخرتشان تامین می‌شد یکی از آن‌ها شناخت ابلیس (دشمن) و یارانش می‌باشد.» (۲)از جمله ویژگی‌های ممتاز و برجسته امام علی علیه السلام، دشمن‌شناسی است که یکی از شاخه‌های علوم و معارف آن حضرت به شمار می‌رود..زیرا ایشان، که «وارث علم انبیای الهی علیه السلام (۳) ، و «باب علم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله (۴) می‌باشند، در آغاز خلافتشان خطاب به مردم می‌فرمایند: «ای مردم، پیش از آن‌که مرا در بین خود نیابید، آنچه می‌خواهید از من بپرسید زیرا دانش پیشینیان و پسینیان نزد من است.» (۵)در سال ۳۸ هجری در مسجد کوفه فرمودند: «ای مردم، پیش از آن‌که مرا نیابید، آنچه می‌خواهید از من بپرسید، که من راه‌های آسمان را بهتر از راه‌های زمین می‌شناسم.بپرسید پیش از آن‌که فتنه‌ها چونان شتری بی‌صاحب حرکت کنند و مهار خود را پای‌مال‌نمایند و مردم‌رابکوبند و بیازارندو محفل‌ها را سرگردان کنند.» (۶)هشدارهای فراوان امیرمؤمنان علیه السلام در قالب خطابه، نامه و کلمات حکمت‌آمیز در نهج‌البلاغه و دیگر منابع حدیثی گویای آن است که آن بزرگوار کاملا از حضور منسجم مخالفان معاند در بین خودی‌ها آگاه بودند.بدین‌روی، از سویی، می‌کوشیدند تاخودی‌ها را از وجود غیرخودی‌های معاند در بینشان‌آگاه سازند و به آنان‌می‌فرمودند: «ای‌بندگان خدا، شمارابه ترس‌از خدا سفارش می‌کنم و شما را از منافقان می‌ترسانم زیرا آنان گم‌راه و گم‌راه کننده‌اند، خطاکار و به خطاکاری تشویق کننده‌اند، به رنگ‌های گوناگون ظاهر می‌شوند، از ترفندهای گوناگون استفاده می‌کنند، برای شکستن شما از هر پناهگاهی استفاده می‌کنند، و در هر کمینگاهی به شکار شما می‌نشینند.» (۷)از سویی دیگر، تلاش می‌نمودند تا خودی‌ها را به ضرورت شناخت مخالفان و باطل‌پیشگان و معاندان حق توجه دهند و به آنان می‌فرمودند: «بدانید که رشد را در نمی‌یابید، مگر آن‌که رشد وانهادگان را بشناسید و هرگز به کتاب خدا چنگ نمی‌زنید، مگر آن‌که رهاکننده آن را چنان که باید شناخته باشید.» (۸)گاه امیرمؤمنان علیه السلام از کثرت وجود مخالفان در بین امت اسلامی به درگاه ملکوتی پناه برده، در محضر ربوبی لب بر شکوه گشوده و عرضه می‌داشتند: «خدایا، دشمنی‌های پنهان، آشکار و دیگ‌های کینه درجوش است خدایا به تو شکایت می‌کنیم از این‌که پیامبر صلی الله علیه وآله در میان ما نیست و دشمنان ما فراوان و خواسته‌های ما پراکنده است.» (۹)نکته مهم در بحث دشمن‌شناسی امام علی علیه السلام این است که نه تنها آن بزرگوار از وجود دشمنان موجود مطلع بودند و از شیطنت‌های آنان خبر می‌دادند، بلکه در خلال ده‌ها خطبه، از وجود دشمنان آینده و ستم‌های ایشان نیز خبر می‌دادند از جمله این‌که پس از حادثه تلخ جنگ نهروان در سال ۳۸ ه.ق فرمودند: «آگاه باشید! ترسناک‌ترین فتنه‌ها در نظر من، فتنه بنی‌امیه بر شماست فتنه‌ای کور و ظلمانی که سلطه‌اش همه جا را فراگرفته و بلای آن دامنگیر نیکوکاران است و...به خدا سوگند، بنی امیه پس از من برای شما زمامداران بدی خواهند بود.آنان چون شتر سرکشی که دست‌به زمین کوبد و لگد زند و با دندان گاز گیرد و از دوشیدن شیر امتناع ورزد، با شما چنین برخوردی دارند، و از شما کسی باقی نگذارند، جز آن‌که برای آن‌ها سودمند باشد...بلای فرزندان امیه بر شما طولانی خواهد ماند چندان که یاری خواستن شما از ایشان چون یاری خواستن بنده باشد از مولای خویش یا تسلیم شده از پیشوای خود: فتنه‌های بنی‌امیه پیاپی با چهره‌ای زشت و ترس‌آور و ظلمتی با تاریکی عصر جاهلیت‌بر شما فرود می‌آید نه نور هدایتی در آن پیداست و نه پرچم نجاتی درآن روزگاران به چشم‌می‌خورد...»۲.حفظ هوشیاری و پرهیز از بی‌تفاوتیبا بررسی سیره سیاسی امیرمؤمنان علیه السلام، به این حقیقت دست می‌یابیم که غفلت و بی‌تفاوتی در قبال غیرخودی‌ها و دشمنان اسلام در قاموس زندگی آن بزرگوار بی‌معناست.در متون تاریخی آمده است: آن‌گاه که در سال ۳۶ هجری، کسانی در مدینه از حضرتش خواستند: تا طلحه و زبیر، خودی‌های فریب‌خورده، را تعقیب ننماید و آنان را به حال خود واگذارد، خطاب به ارائه‌دهندگان این پیشنهاد فرمودند: «به خدا سوگند، من همچون کفتار نیستم که با ضربات ملایم و آرام در برابر لانه‌اش به خواب رود تا صیاد به او

رسد و دشمنی که در کمین اوست غافلگیرش کند. (من غافلگیر نمی‌شوم.)» (۱۰)زمانی هم که از طریق نیروهای اطلاعاتی آگاه می‌شدند که دشمن در نقطه‌ای خاص، درصدد اجرای توطئه است، با ارسال نامه‌ای به کارگزار خویش، وی را در جریان نقشه دشمن قرار می‌دادند: «پس از یاد خدا و درود، همانا مامور اطلاعاتی من در شام (۱۱) به من اطلاع داده است که گروهی از مردم شام برای موسم حج‌به مکه می‌آیند مردمی کوردل، گوش‌هایشان در شنیدن حق ناشنوا و دیده‌هایشان نابینا که حق را از راه باطل می‌جویند و بنده را در نافرمانی از خدا فرمان می‌برند، دین خود را به دنیا می‌فروشند و دنیا را به بهای سرای جاودانه نیکان و پرهیزگاران می‌خرند، در حالی که در نیکی‌ها، انجام دهنده آن پاداش گیرد و در بدی‌ها، جز بدکار کیفر نشود.پس در اداره امور خود، هشیارانه و سرسختانه استوار باش نصیحت دهنده‌ای عاقل، پیرو حکومت و فرمانبردار امام خود باش! مبادا کاری انجام دهی که به عذرخواهی روی آوری! نه به هنگام نعمت‌ها، شادمان و نه هنگام مشکلات سست‌باشی!» (۱۲)امیرمؤمنان علیه السلام در جهت زدودن فرهنگ بی‌تفاوتی در قبال دشمن، کسانی را که از همراهی با آن حضرت، در مقابله و ستیز با معاندان کنار کشیده بودند و ایشان را تنها گذاشته بودند مورد ملامت و مذمت قرار داده، می‌فرمودند: «اینان حق را خوار کرده، باطل را نیز یاری نکردند.» (۱۳)با تاملی کوتاه در این‌گونه سخنان حکیمانه امام علی علیه السلام در خواهیم یافت که همگان «خودی محسوب نمی‌گردند و طرح مساله «خودی و «غیرخودی امری معقول و مشروع می‌باشد.بنابراین، نباید به بهانه پذیرش فرضیه «تساهل و تسامح ، فرهنگ بی‌تفاوتی در قبال غیرخودی‌های معاند را ترویج کرد و مرزبندی بین آنان و خودی‌ها را نادیده گرفت و همگان را مساوی و «شهروند» به حساب آورد، امام علی علیه السلام در نفی چنین باورهایی می‌فرمایند: «کسی که بین ما و دشمن ما فرقی نگذارد، و ما را با آنان مساوی بداند، از ما نیست.» (۱۴)در خبری آمده است: «شخصی به حضرتش عرض کرد: من، هم با تو هستم و هم با معاویه.آن بزرگوار فرمود: یک چشم تو کور است یا باید شفا یابی و چشمت را باز کنی و یا آن‌که کاملا کور شوی.» (۱۵)در فرازی از نامه امیرمؤمنان علیه السلام به محمدبن ابی‌بکر آمده است: «امام هدایتگر و زمامدار گمراهی هیچ‌گاه مساوی نخواهند بود چنان‌که دوستان پیامبر صلی الله علیه وآله و دشمنانش برابر نیستند.» (۱۶)این‌گونه گفته‌ها و موضع‌گیری‌ها شاهد بر آن است که نباید خودی را با غیرخودی برابر دانست و از کینه‌توزی دشمنان غافل بود و در قبال توطئه‌های آنان راه بی‌تفاوتی در پیش گرفت.بسیاری از حوادث تلخ رخ داده در تاریخ اسلام، معلول بروز خصلت ناپسند غفلت از دشمنان و بی‌تفاوتی در قبال آنان در بین مسلمانان بوده است.امیرمؤمنان علیه السلام از پیش آمدن چنین وضعیتی بسیار رنج می‌بردند و در ملامت آن می‌فرمودند: «به خدا سوگند، شما بد وسیله‌ای برای افروختن آتش جنگ هستید شما را فریب می‌دهند، اما فریب دادن نمی‌دانید، سرزمین شما را پیاپی می‌گیرند و شما پروا ندارید، چشم دشمن برای حمله شما خواب ندارد ولی شما در غفلت‌به سر می‌برید. به خدا سوگند، شکست‌برای کسانی است که دست از یاری یکدیگر می‌کشند. (۱۷)از جمله امتیازاتی که حضرت برای خود برمی‌شمارند، حفظ هشیاری کامل در قبال دشمن معاند و عدم غفلت از حیله‌های وی، و پرهیز از بی‌تفاوتی در برابر توطئه‌های اوست در فرازی از خطبه‌ای که پس از شکست‌شورشیان خوارج در سال ۳۸ هجری برای بسیج کردن مردم در مبارزه با شامیان، در نخیله کوفه ایراد نمودند، فرمودند: «اما من، به خدا سوگند، از پای ننشینم و پیش از آن‌که دشمن فرصت‌یابد، با شمشیر آب دیده (۱۸) چنان ضربه‌ای بر پیکر او وارد سازم که ریزه‌های استخوان سرش را بپراکند و بازوها و قدم‌هایش جدا گردد و از آن پس خدا هرچه خواهد انجام دهد.» (۱۹)حضرت پس از حادثه ناگوار نهروان در سال ۳۸ هجری، به ایراد خطبه پرداختند و در بخشی از این خطبه چنین فرمودند: «ای مردم، من بودم که چشم فتنه را کندم و جز من هیچ کس جرات چنین کاری را نداشت، آن‌گاه که امواج سیاهی بالا گرفت و به آخرین درجه شدت خود رسید.» (۲۰)گاهی دیده می‌شد علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام برای زدودن فرهنگ بی‌تفاوتی در قبال دشمنان و اثبات مشروعیت‌شیوه برخورد خویش با مخالفان معاند به ناچار به سیره پیامبر صلی الله علیه وآله استناد ورزیده خطاب به مسلمانان می‌فرمودند: «پیامبر صلی الله علیه وآله بدون سستی و کوتاهی، رسالت پروردگارش را به انجام رسانید و در راه خدا با

دشمنانش بدون عذرتراشی جنگید.» (۲۱)حاصل آن‌که حفظ هشیاری کامل در قبال غیرخودی‌های معاند و پرهیز از هرگونه غفلت در این زمینه، سرلوحه کاری امام علی علیه السلام قرار داشت.اکنون برماست که همواره هشیاری خود را حفظ نموده، هیچ‌گاه دشمن را کوچک نشماریم مولی علی علیه السلام می‌فرمایند: هرگز دشمن را کوچک مشمار، هر چند ضعیف باشد.» (۲۲)«از دشمن در امان نباش، هرچند از تو سپاس‌گزاری کند.» (۲۳)«کسی که از دشمن غفلت کند، حیله‌ها و کیدهای دشمن بیدارش خواهد ساخت.» (۲۴)۳.مقابله با غیرخودی‌هابا بررسی دوران درخشان حیات سیاسی امام علی علیه السلام، به خوبی در می‌یابیم که آن حضرت در برخورد با غیرخودی‌ها از شیوه‌های متنوعی بهره می‌گرفتند. پیش از پرداختن به این شیوه‌ها، ذکر چند نکته لازم است:الف.رعایت تقیدهای دینی در برخورد با دشمنانامیرمؤمنان علیه السلام نه تنها در امور عبادی مقید به رعایت فرمان الهی بودند، بلکه در سایر عرصه‌ها و از جمله در عرصه پیکار و مقابله با مخالفان معاند نیز پایبند به دستورالعمل‌های دینی و آموزه‌های وحیانی بودند.بدین روی، همواره از اعمال سیاست نیرنگ و فریب پرهیز می‌نمودند و پیمان‌شکنی و نیرنگ با دشمن را ناپسند برمی‌شمردند.خود آن حضرت، یکی از امتیازهای خود را در برابر معاویه در همین موضوع می‌دانستند و در این‌باره می‌فرمودند: «به خدا سوگند، معاویه زیرک‌تر و سیاستمدارتر از من نیست.اما معاویه حیله‌گر و جنایت‌کار است و اگر نیرنگ و پیمان‌شکنی ناپسند و ناشایسته نبود، من زیرک‌ترین مردم بودم ولی هر نیرنگی گناه و هر گناهی نوعی کفر و انکار است.روز رستاخیز در دست هر حیله‌گری پرچمی است که با آن شناخته می‌شود.» (۲۵)با آن‌که حضرت علی علیه السلام از راهکارهای کارامد منتهی به نیرنگ و فریب آگاه بودند، ولی هیچ‌گاه در حل مشکلات خود، از آن‌ها بهره نگرفتند زیرا فرمان الهی را در این زمینه مانع می‌دیدند می‌فرمودند: «چه بسا شخصی تمام پیشامدهای آینده را می‌داند و راه‌های مکر و حیله را می‌شناسد، ولی امر ونهی پروردگار مانع اوست و با این‌که قدرت انجام آن را دارد، آن را به روشنی رها می‌سازد.اما آن‌که از گناه و مخالفت‌با دین پروا ندارد، از فرصت‌ها برای نیرنگ‌بازی استفاده می‌کند.» (۲۶)متاسفانه برخی اشخاص ناآگاه عدم بهره‌گیری امام علی علیه السلام از سیاست نیرنگ و فریب را دلیل بر عدم آشنایی آن بزرگوار به سیاست تلقی نموده، غیرمنصفانه به مقایسه آن حضرت با معاویه پرداخته، در سیاست او را سرامد قلمداد نموده‌اند.جورج جرداق مسیحی می‌گوید: «آن‌ها که می‌گویند: علی سیاست را نمی‌شناسد، می‌خواهند علی همانند معاویه باشد و مثل او عمل کند، در حالی که علی می‌خواهد علی بن ابی‌طالب باشد (و به شیوه الهی خود عمل کند.) (۲۷)به دلیل پای‌بندی امیرمؤمنان علیه السلام به فرمان الهی در تمام عرصه‌ها، مشاهده می‌کنیم که حضرت رعایت اصول اخلاقی و آموزه‌های دینی را حتی نسبت‌به سرسخت‌ترین دشمنان و از جمله نسبت‌به قاتل خویش، عبدالرحمن بن ملجم، امری لازم شمرده به فرزندان عبدالمطلب توصیه نمودند: «اگر من از ضربت او مردم، او را تنها یک ضربت‌بزنید و دست و پا و دیگر اعضای او را مبرید.من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: بپرهیزید از بریدن اعضای مرده، هرچند سگ دیوانه‌ای باشد. » (۲۸)آن بزرگوار در حین نیایش‌های خود، در آستانه جنگ با دشمنان، به خداوند عرضه می‌داشتند: «اگر بر دشمن پیروزمان ساختی، ما را از تجاوز برکنار دار و بر راه حق استوار نما.» (۲۹)حاصل آن‌که، حضرت علی علیه السلام در همه عرصه‌ها از معصیت الهی پرهیز می‌نمودند و می‌فرمودند: «سوگند به خدا، اگر تمام شب را بر روی خارهای سعدان (خاری سه شعبه که خوراک شتران و سخت گزنده است) به سر ببرم و یا با غل و زنجیر به این سویا آن سو کشیده شوم، خوش‌تر دارم تا خدا و پیامبرش را در روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم و چیزی از اموال عمومی را غصب کرده باشم.به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمان‌هاست‌به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم بر این‌که پوست جوی را از مورچه‌ای ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد.» (۳۰)عهدنامه حضرت خطاب به مالک اشتر حکایت از آن دارد که امیرمؤمنان علیه السلام وی را از نادیده‌گیری تقیدهای دینی برحذر داشته، به او هشدار داده‌اند که نکند برای حل مشکلات خویش با دشمن راه حقه و تزویر و پیمان‌شکنی را در پیش گیرد. (۳۱)ب.مرزبندی بین مخالفان فریب‌خورده و دشمنان اصلیبی‌تردید، با توجه به متفاوت بودن موضع‌گیری‌ها و عملکردهای

دشمنان و مخالفان اسلام و قرآن، نمی‌توان همه آنان را یکسان دانست، بلکه در یک تقسیم‌بندی کلی، می‌توان دشمنان آن حضرت را چنین تقسیم‌بندی کرد: جمعی از فریب‌خوردگان بودند یعنی کسانی که مجذوب ترفندهای دشمن گردیدند و به دلیل دل‌باختگی به زرق و برق دنیا، فریب خوردند - و نقشی در رهبری توطئه‌ها و پیکارها نداشتند.اما گروهی دیگر از آنان کسانی بودند که صحنه گردان و آتش برافروزان اصلی عرصه دشمنی بودند.این دو دسته را نباید مساوی دانست و با هر دو گروه به یک شیوه برخورد کرد. (۳۲)بدین‌روی امیر مؤمنان علیه السلام هنگام مواجه شدن با کسانی که پس از ماجرای «حکمین در صفین، در برابر حضرتش جبهه گرفتند و ایستادگی نمودند، خطاب به آنان فرمودند: آیا همه شما در جنگ صفین بودید؟ گفتند: بعضی بودیم و بعضی حضور نداشتیم.فرمود: به دو گروه تقسیم شوید تا مناسب با هر کدام سخن گویم.دو دسته شدند، آن‌گاه سخنانی طولانی ایراد نمودند. (۳۳)به دنبال این اقدام امام علی علیه السلام، کارگردانان اصلی توطئه هرچه کوشیدند تا نیروها را حفظ نمایند، موفق نشدند.امام علیه السلام با کسانی که در صفین نبودند شروع به سخن کردند جریان صفین را تحلیل کردند، آن‌گاه نیروها فهمیدند که واقعیت چه بوده است، سپس امام منطقه‌ای را در نظر گرفتند و فرمودند: هر کس که به کوفه برود، در امان است هر کس به مدائن برود، در امان است و هر کس به این نقطه برود در امان است.به دنبال این ماجرا، فروهٔ بن نوفل اشجعی رو به طرفدارانش کرد و گفت: «به خدا قسم، نمی‌دانم برای چه با علی می‌جنگیم؟ ! من باز می‌گردم تا برایم روشن شود و آگاهانه وارد شوم یا بجنگم یا اطاعت کنم.» (۳۴)ج.ارشاد و هدایتبا تفحص در برخوردهای امام علی علیه السلام با غیر خودی‌ها به وضوح درمی‌یابیم که هدف اصلی آن حضرت در این عرصه مهم سیاسی و اجتماعی ارشاد و هدایت اشخاص و احزاب بود و نه استیلا و سلطه‌یابی بر آنان.به دیگر سخن، آن حضرت می‌کوشیدند تا اقشار گوناگون جامعه به سوی حق حرکت کنند و بندگی معبود حقیقی را پیشه نمایند.وجود ۲۴۱ خطبه، ۷۹ نامه و ۴۰۸ گفتار حکیمانه از آن حضرت تنها در مجموعه نفیس و ارزشمند نهج‌البلاغه گواه بر این است که آن حضرت همواره در پی اجرای این توصیه پیامبراکرم صلی الله علیه وآله بودند که به وقت اعزامشان به یمن به حضرتش فرمودند: «به پروردگار سوگند، اگر خداوند یک نفر را به وسیله تو هدایت کند، از آنچه خورشید بر آن طلوع یا غروب می‌کند بهتر است.» (۳۵)آن حضرت به امید این‌که کسی از مخالفان معاند هدایت‌یابد و راه ضلالت نپوید، از شتاب در صدور فرمان قتال و جنگ با دشمنان پرهیز می‌نمودند.همین شیوه برخورد از سوی امام علیه السلام موجب گردید تا پرسش‌هایی در ذهن سپاهیان و یارانشان مطرح گردد، مبنی بر این‌که: اگر آنان دشمن هستند، پس چرا حضرت در صدور فرمان جنگ با آنان شتاب نمی‌کنند؟خود آن بزرگوار در مقام پاسخ به این‌گونه پرسش‌ها می‌فرمودند: «این‌که می‌گویید: خویشتن‌داری از ترس مرگ است، به خدا سوگند، باکی ندارم که من به سوی مرگ روم یا مرگ به سوی من آید، و اگر تصور می‌کنید در جنگ با شامیان تردید دارم، به خدا سوگند، هر روزی که جنگ را تاخیر می‌اندازم برای آن است که آرزو دارم عده‌ای از آنان به ما ملحق شوند و هدایت گردند.و در لابه‌لای تاریکی‌ها، نور مرا نگریسته، به سوی من بشتابند، که این برای من از کشتار آنان در راه گم‌راهی بهتر است، گرچه در این صورت نیز به جرم گناهشان گرفتار می‌گردند.» (۳۶)لازم به ذکر است که نه تنها آن حضرت به موضوع هدایت و ارشاد دشمنان اهمیت می‌دادند و آن را سرلوحه کار خود قرار داده بودند، بلکه از کارگزاران در حکومت‌خویش نیز می‌خواستند همانند امامشان عمل نمایند و برای برخورد فرهنگی اهمیت‌خاصی قایل باشند و آن را نسبت‌به برخورد فیزیکی و نظامی مقدم دارند آن‌گاه که معقل بن قیس ریاحی (از بزرگان و شجاعان کوفه) را با سه هزار سرباز به عنوان پیشاهنگان سپاه به سوی شام اعزام می‌داشتند، خطاب به وی چنین نوشتند: «مبادا کینه آنان پیش از این‌که آنان را به راه هدایت فرا خوانید و درهای عذر بر آنان ببندید شما را به جنگ وا دارد.» (۳۷)۴.شیوه‌های برخورد با غیرخودی‌هااینک به بررسی مهم‌ترین شیوه‌های امام علی علیه السلام در قبال غیرخودی‌ها می‌پردازیم:الف.مکالمه و گفت‌وگو:از جمله روش‌های مقبول و معقول در عرصه سیاست، روش مکالمه و گفت‌وگو و انجام مذاکره دو جناح مقابل است.چه بسا ممکن است‌با اعمال چنین سیاستی، دشمنی‌ها تبدیل به دوستی و وفاق

گردد.سیره امیرمؤمنان علیه السلام گویای آن است که آن حضرت از اجرای چنین تدبیری در برخورد با مخالفان خود ابایی نداشتند زیرا گاه با اعزام نماینده‌ای ویژه به سوی مخالفان باب گفت‌وگو را به سوی آنان می‌گشودند (۳۸) و گاه خود به طور مستقیم وارد گفت‌وگو با مخالف می‌شدند.در این نوشتار، تنها به ذکر دو نمونه بسنده می‌شود:الف. «وقتی سپاه عایشه در بصره آماده رزم شدند، طلحه و زبیر (برای تحریک سپاه) مسلحانه به میدان آمدند.وقتی این دو به میدان شتافتند، امام علی علیه السلام جلو آمدند و آن‌قدر نزدیک شدند که گردن اسبشان با گردن اسب طلحه و زبیر برخورد کرد (با این‌که خطر کشتن آن حضرت وجود داشت) و بدون توجه به خطرات با آنان وارد مذاکره شدند.سپس به طلحه و زبیر فرمودند: آیا در گذشته من برادر دینی شما نبودم که ریختن خون مرا حرام می‌دانستید و من هم ریختن خون شما را حرام می‌دانستم؟ پس چه حادثه‌ای اتفاق افتاده است که ریختن خونم برای شما حلال شده است؟ !طلحه گفت: تو مردم را علیه عثمان تحریک کرده‌ای!امام در پاسخ طلحه آیه‌ای تلاوت کردند و فرمودند: «تو به خون‌خواهی عثمان برخاسته‌ای، خدا لعنت کند قاتلان عثمان را! ای طلحه همسرت را در خانه پنهان کرده‌ای، اما همسر رسول‌خدا صلی الله علیه وآله را برای جنگ به میدان آورده‌ای؟ ای طلحه مگر تو با من بیعت نکرده‌ای؟» طلحه گفت: از ترس بیعت کردم.وقتی امام دیدند طلحه چنین به دروغ متوسل می‌شود و نشان می‌دهد که قصد اصلاح و حل اختلاف ندارد، از او روی برگرداندند و رو به زبیر کردند و خطاب به او فرمودند: تو برای چه آمده‌ای؟زبیر گفت: تو برای رهبری شایسته نیستی و از ما هم برتر نیستی!امام فرمودند: «آیا پس از عثمان من شایسته نیستم؟ ما تو را از فرزندان عبدالمطلب می‌شمردیم تا این‌که فرزندت بزرگ شد و بین ما جدایی انداخت.» سپس به او فرمودند: «یادت هست روزی در منطقه" بنی غنم "همراه پیامبر بودی، چشم پیامبر صلی الله علیه وآله به من افتاد و خندید و من هم خندیدم.تو به پیامبر عرض کردی: پسر ابوطالب غرورش را کنار نمی‌گذارد پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: او غرور ندارد، ولی تو در آینده با او می‌جنگی، در حالی که تو ستم‌کاری؟ !» زبیر گفت: خدای من، این سخنان درست است، به خدا سوگند، هرگز با تو نمی‌جنگم.و از سپاه کناره گرفت. (۳۹)ب.پس از صدور حکم حکمین، مردی به نام خریت‌بن راشد رهبر فرقه بنی ناجیه از گروه خوارج، نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و عرض کرد: یا علی به خدا قسم، امر تو را اطاعت نکرده، به تو اقتدا نمی‌کنم و فردا از تو جدا می‌شوم!امام علیه السلام کمی با او صحبت کردند و فرمودند: چرا چنین می‌کنی؟گفت: زیرا تو حکمیت را پذیرفتی و آن‌گاه که شرایط مناسب بود، در دفاع از حق خود قصور ورزیدی و به مردمی که به خود ظلم کردند تکیه و اعتماد نمودی و من این را برای تو عیب می‌دانم و از آنان نیز نفرت دارم و بدین دلیل، از هر دو گروه شما جدا می‌شوم.حضرت علیه السلام فرمودند: «بیا تا کتاب را به تو بیاموزم و در مورد سنت‌با تو بحث و گفت‌وگو کنم و حقایقی را برای تو روشن سازم که من آن‌ها را بهتر از تو می‌دانم.شاید حقیقت آنچه را که انکار می‌کنی، بفهمی و آنچه را که نمی‌دانی و به آن آگاه نیستی، برایت روشن شود.» (۴۰)ب.پرهیز از توهین و دشنامدر عرصه سیاست، زیاد اتفاق می‌افتد که طرفین متخاصم و دو جناح مقابل هم، از اهانت‌به یکدیگر و فحاشی کردن و بر زبان راندن سخنان زشت علیه یکدیگر امتناع نمی‌ورزند.اما در حکومت دینی، اعمال چنین شیوه‌ای، حتی نسبت‌به مخالف، ممنوع می‌باشد. (۴۱) خدای منان خطاب به مؤمنان می‌فرماید: «آنان‌که غیرخدا را می‌خوانند دشنام مدهید.پس دشنام دهند خدا را از روی ستم، بدون آن‌که دانشی داشته باشند.» (انعام: ۱۰۸) امام علی علیه السلام که همواره در جهت اجرای فرمان الهی قدم برمی‌داشتند، در تمام مراحل زندگی، از اعمال این شیوه در برخورد با دوست و دشمن پرهیز می‌نمودند و یاران خویش را نیز از روی آوردن بدین شیوه و بهره‌گیری از آن نهی می‌کردند. بدین‌روی، آن‌گاه که شنیدند گروهی از اصحاب ایشان در جنگ صفین، اهل شام را ناسزا می‌گویند، خطاب به آنان فرمودند: «من خوش ندارم که شما دشنام‌دهنده باشید، اما اگر کردارشان را تعریف و حالات آنان را بازگو می‌کردید، به سخن راست نزدیک‌تر و عذر پذیرتر بود.خوب بود به جای دشنام آنان، می‌گفتید: خدایا، خون ما و آن‌ها را حفظ کن، بین ما و آنان را اصلاح نما و آنان را از گمراهی به راه راست هدایت کن تا آنان که جاهلند، حق را بشناسند و آنان که با حق می‌ستیزند پشیمان شده، به حق بازگردند.» (۴۲)ابن

ابی الحدید در شرح این سخن امام علیه السلام می گوید: «آنچه امام علیه السلام آن را خوش نداشتند و آنان را نمی‌پسندیدند این بود که به اهل شام سخنان شت‌بگویند، ولی از این که آنان را لعن نمایند و یا از آنان اظهار برائت و بی‌زاری کنند، کراهتی نداشتند.» (۴۳)در خبری آمده است: روزی حضرت بر گروهی از اهل شام که ولیدبن عقبه نیز در بین آنان بود، گذر کردند، آنان به امیرمؤمنان علیه السلام دشنام می‌دادند و ناسزا می گفتند: اصحاب امام علیه السلام از این روش نادرست‌شامیان خبر دادند: (و خواهان مقابله به مثل بودند) در چنین شرایطی، آن حضرت فرمودند: «با بزرگواری به جنگ با آنان بروید و در شما وقار اسلامی و آرامش و سیمای صالحان باشد.به خدا قسم، جاهل‌ترین مردم به پروردگار مردمی هستند که رهبر و تربیت‌کننده آنان معاویه و و ابوالاعور سلمی (۴۵) و ابن ابی محیط شرابخوار و حد خورده اسلام باشند.این‌ها هستند که بر من عیب گرفته، به من دشنام می‌دهند و از قدیم با من می‌جنگیدند و به من فحش می‌دادند روزی که آنان را به اسلام دعوت می کردم و آنان مرا به بت‌پرستی می‌خواندند.الحمدلله، لا اله الا الله همیشه فاسقان با من دشمنی می کرده‌اند.این گرفتاری بزرگی است. (۴۶)ج.پرهیز از مصالحه سیاسیغالبا زمامداران و رجال سیاسی، پس از دست‌یابی به قدرت و تصاحب کرسی حکومت، درصدد تطمیع مخالفان خویش برمی‌آیند و به اصطلاح، به «مصالحه سیاسی روی می‌آورند و راه سازش را سرلوحه کارشان قرار می‌دهند.بدین‌روی، دیده می‌شود که برخی از زمامداران در دفاع از چنین شیوه‌ای حاضر بودند برای تثبیت پایه‌های قدرت خویش، افراد ناباب و ناسالم را به کار بگمارند و آنان را شریک در حکومت کنند.با شکل گیری حکومت امام علی علیه السلام و وجود مخالفان در شهرهای گوناگون، برخی از اشخاص از حضرتش خواستند تا به مصالحه سیاسی روی آورند و به طور مقطعی هم که شده است، سازش با مخالفان معاند را پیشه نمایند، اما آن حضرت، که هیچ گاه در حق بودن راه خود و باطل بودن رسم و آیین دشمنان خویش تردید نداشتند، (۴۷) از اعمال چنین سیاستی پرهیز می‌نمودند و به صورت شفاف و روشن، با در پیش گرفتن این شیوه، مخالف بودند از ابتدای امر، مانع به قدرت رسیدن آنان شده و به هیچ وجه حاضر به مصالحه سیاسی نشدند.به چند نمونه تاریخی توجه نمایید:۱.در روزهای اول پس از انجام مراسم بیعت‌با امیرمؤمنان علیه السلام طلحه نزد ایشان آمد و عرض کرد: بصره را به من واگذار کن! در آن صورت، هر حرکتی که علیه تو به وجود آید، با سپاه به کمک تو خواهیم آمد.زبیر نیز گفت: کوفه را به من واگذار کن! در آن صورت، هر حرکتی که علیه تو به وجود آید با سپاه به کمک تو خواهیم آمد.حضرت فرمودند: باید روی این پیشنهاد مطالعه کنم و بعد هم حاضر نشدند این حکومت را به آنان واگذار کنند. (۴۸)۲.ابن عباس می گوید: هنگام مرگ عثمان و بیعت‌با امام، من در مکه بودم.وقتی به مدینه آمدم، خدمت امام رسیدم.دیدم مغیرة بن شعبه از نزدش بیرون آمد.به او گفتم: چه کار داشتی؟ گفت: پس از بیعت، خدمتش رسیدم و به او پیشنهاد کردم: بگذار کارگزاران عثمان سرکار بمانند تا اوضاع آرام گیرد و حکومت تثبیت‌شود و بعد هر کس را که خواستی برکنار کن! در پاسخ فرمود: «لا اداهن فی دینی در دینم اهل سازش نیستم و به حرفم توجه نکرد.امروز آمدم به ایشان پیشنهاد کردم، پیشنهاد اولم را نپذیرفتی، دست کم بگذار معاویه سرکار بماند! در پاسخم فرمود: «لا والله، لا استعمل معاویة یومین به خدا قسم، دو روز هم حاضر نیستم با معاویه کار کنم.ابن عباس می گوید: به خدمتشان رسیدم و عرض کردم: گرچه به طلحه و زبیر نیز اطمینان ندارم، ولی خواهش می‌کنم: بگذار معاوبه باشد و پس از تثبیت، خودم او را برکنار می‌کنم.حضرت فرمود: «لا والله به خدا قسم، امکان ندارد. (۴۹)د - برخورد قاطع با توطئه‌گراناز جمله شیوه‌های معقولی که امام علی علیه السلام در برخورد با غیرخودی‌های معاند از آن بهره می‌جستند، شیوه قتال و پیکار نظامی بود.هر زمان و مکانی که اعمال این شیوه به مصلحت‌بود، امیرمؤمنان علیه السلام بدون کم‌ترین درنگی، از آن استفاده می کردند.در چنین موقعیتی، هیچ گونه سستی روا نمی‌داشتند چنان‌که خود می‌فرمایند: «سوگند به جان خودم، در مبارزه با مخالفان حق و آنان‌که در گمراهی و فساد غوطه‌ورند، یک لحظه مدارا و سستی نمی کنم.» (۵۰)در جای دیگری نیز فرمودند: «به خدا سوگند، در این راه، هرگز ناتوان نشدم و نترسیدم و خیانت نکردم و سستی در من راه نیافت.به خدا سوگند، درون باطل را می‌شکافم تا حق را از پهلویش بیرون کشم.» (۵۱)نکته‌ای که

نباید از ذکر آن غفلت کرد این‌که اجرای این شیوه در عرصه مقابله با غیر خودی‌ها یک سیاست همگانی و فراگیر نسبت‌به همه مخالفان نبوده بلکه تدبیری است که تنها در برخورد با طیف معاند غیرخودی‌ها و یا خودی‌های فریب‌خورده خطرآفرین اعمال می‌گردید.در منظر امام علی علیه السلام، ستیز با چنین اشخاص و احزابی در جهت اطاعت از فرمان الهی محسوب می‌گردد (۵۲) و قتال با آن‌ها مشروع است. (۵۳) بدین‌روی، به جنگیدن خود با آنان فخر می‌نمودند و از اقدامات خویش، در این عرصه به عظمت‌یاد می‌کردند. (۵۴) و ایشان جنگ با این‌گونه معاندان دین را وظیفه خود می‌دانستند و در این‌باره می‌فرمودند: «اما من، به خدا سوگند، از پای ننشینم و پیش از آن‌که دشمن فرصت‌یابد، با شمشیر آب دیده چنان ضربه‌ای بر پیکر او وارد سازم که ریزه‌های استخوان سرش را بپراکند و بازوها و قدم‌هایش جدا گردد و از آن پس، خدا هرچه خواهد انجام دهد.» (۵۵)در جای دیگری، برخورد در سایه شمشیر با کسانی را که از حق سرپیچی کنند، درمان باطل و یاری رساندن حق بر شمرده، می‌فرمودند: «اگر اینان از حق سرپیچی کنند، با تیزی شمشیر پاسخشان می‌گویم و این کار برای درمان باطل و یاری حق کفایت می‌کند.» (۵۶)موجه بودن این شیوه برخورد با مخالفان معاند و کینه‌توز موجب گردیده تا امیرمؤمنان علیه السلام به پیشنهاد آنان‌که خواهان تغییر نظر در برخورد نظامی با معاویه بودند پاسخ منفی بدهند چنان‌که در کتب تاریخی می‌خوانیم:آن‌گاه که عقیل، برادر علی بن ابی‌طالب، پیشنهاد تغییر شیوه برخورد نظامی با معاویه را داد، آن حضرت طی نامه‌ای به این پیشنهاد پاسخ منفی دادند و خطاب به برادرشان نوشتند: «اما آنچه را که از تداوم جنگ پرسیدی و رای مرا خواستی بدانی، همانا رای من پیکار با پیمان‌شکنان است تا آن‌گاه که خدا را ملاقات کنم نه فراوانی مردم مرا توانمند می‌کند و نه پراکندگی آنان مرا هراسناک می‌سازد.هرگز گمان نکنی که فرزند پدرت، اگر مردم او را رها کنند، خود را زار و فروتن خواهد داشت و یا در برابر ستم سست می‌شود و یا مهار خود را به دست هر کسی می‌سپارد و یا از دستور هر کسی اطاعت می‌کند.» (۵۷)به هر حال، حیات سیاسی امیرمؤمنان علیه السلام گویای آن است که آن حضرت نه تنها از جنگ با مفسده‌جویان و معاندان با حق ترس و هراسی به دل راه نمی‌دادند، (۵۸) بلکه آنان را به مبارزه دعوت می‌کردند.ایشان در بیانی، خطاب به معاویه چنین فرمودند: (۵۹) «من علی بن ابی‌طالب، آن کسی هستم که به جنگ تهدید نمی‌شوم و از مبارزه باکی ندارم.ای معاویه، اگر دوست داری، به مبارزه بیا!» (۶۰)آن حضرت در نامه‌ای که به مخنف بن سلیم (۶۱) نگاشتند، این‌گونه فرمودند: «جهاد با کسی که با میل و رغبت از حق رو گردانیده و با اختیار، کوری و ضلالت را برگزیده، بر انسان‌های عارف و بیدار واجب است.» (۶۲)در فرازی از خطبه معروف به «قاصعه نیز فرمودند: «آگاه باشید! خداوند مرا به جنگ با سرکشان متجاوز، پیمان‌شکنان و فسادکنندگان در زمین فرمان داده.» (۶۳)آن بزرگوار کسانی را که از ستیز و جنگیدن با این گروه از دشمن سرباز می‌زدند، مستحق نکوهش دانسته، در مذمت آنان می‌فرمودند: «بدانید! مردانی از شما به یاری من نیامدند، من آنان را عتاب و سرزنش کرده، این را بر آنان عیب می‌گیرم، آنان را ترک کنید و برای آنان سخنانی را که خوش ندارند بشنوند، بگویید تا بدین‌وسیله، نکوهش گردند و تفاوت و امتیاز حزب‌الله روشن شود و حزب‌الله بدین وسیله شناخته شود. » (۶۴)حاصل آن‌که کسانی که از خشم خدا می‌هراسند نه تنها از مقاتله و پیکار با دشمنان خدا خسته نمی‌شوند، بلکه بر توانمندیشان افزوده خواهد شد چنان‌که در سخن امام علی علیه السلام آمده است: «آن‌که دندان خشم در راه خدا بر هم فشارد، بر کشتن باطل‌گرایان توانمند گردد.» (۶۵)ه.عفو و گذشتاز دیگر شیوه‌های امام علی علیه السلام در برخورد با مخالفان، شیوه «عفو» و گذشت است.البته به کارگیری این شیوه نیز همگانی نبوده است یعنی چنین نبوده که امام در برخورد با هر مخالفی و بدون لحاظ هیچ قید و شرط و مصلحتی به اجرای این شیوه پرداخته باشد، بلکه عفو و اغماض آن حضرت نسبت‌به آن دسته از مخالفان بود که در آغاز امر درصدد مقابله با نظام و حکومت اسلامی برآمده، توطئه در هت‌براندازی آن تدارک دیده و حتی وارد عرصه کارزار هم شده بودند، ولی سپس در مقام عمل دچار شکست می‌شدند و با فرجام عبرت‌آموزی مواجه می‌گشتند و پس از آن به حاشیه می‌رفتند و در گوشه‌ای، به ادامه حیات دنیوی روی می‌آوردند.امیرمؤمنان علیه السلام تنها در مقام برخورد با این طیف از مخالفان، از شیوه

عفو و اغماض بهره گرفتند و رفتار سوء گذشته آنان را نادیده می‌گرفتند.به چند نمونه توجه کنید:۱.مروان بن حکم، از کارگردانان اصلی جنگ جمل و از مخالفان سرسخت امام بودند، ولی پس از شکست‌سپاه عایشه، امام او را عفو کردند. (۶۶)۲.عبدالله بن زبیر، خواهرزاده عایشه از دشمنان سرسخت امام بود و در ملاعام به امام ناسزا می‌گفت.درجمل همین که امام در صحنه نبرد حاضر شدند، رو به سپاه عایشه، جمله‌ای درباره امام گفتند (که ذکر آن بجا نیست) با شکست‌سپاه عایشه، او را اسیر کردند و نزد امام آوردند.امام تنها یک جمله به او فرمودند: «برو که نبینمت!» (۶۷)۳.سعید بن عاص از کارگردانان جنگ جمل بود که پس از جنگ، به مکه گریخت.وقتی امام او را دیدند، اصلا به او اعتنایی نکردند و به او چیزی نگفتند. (۶۸)۴.عایشه، با آن همه گرفتاری که برای امام درست کرد پس از شکست، امام به دیدنش رفتند و او را احترام کردند. (۶۹)ابن ابی الحدید پس از نقل چندین نمونه درباره این‌گونه رفتار امام علیه السلام، چنین می‌گوید: «اگر اسم این موارد را" گذشت "می‌گذاری برای اثبات حسن رفتار کافی است و اگر اسم" دین‌داری "می‌گذاری، پس امام علی علیه السلام شایسته‌ترین فرد است که این‌گونه رفتار کند.» (۷۰)ناگفته نماند که شیوه امیرمؤمنان علیه السلام در برخورد با مخالفانی که درصدد براندازی نظام نبودند ولی با امام هم - به هر دلیلی - میانه خوبی نداشتند نیز شیوه «عفو و اغماض بود، در قبال این گروه از مخالفان هیچ‌گاه درصدد انتقام برنمی‌آمدند.فرجام سخنبا تامل در آنچه آمد، این موارد قابل استنتاج است:۱.دشمن‌شناسی لازم، بلکه ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.۲.بی‌تفاوتی در قبال توطئه‌ها و کینه‌توزی‌های دشمنان در منظر امیرمؤمنان شیوه‌ای است ناپسند و مذموم.۳.برخورد قاطع و ستیز و مقاتله با غیرخودی‌های معاند و خودی‌های فریب‌خورده مشروع و معقول است.حیات سیاسی امام علی علیه السلام با چنین شیوه‌ای آمیخته است.۴.شیوه ستیز و پیکار نظامی با مخالفان تنها شیوه علی بن ابی‌طالب علیه السلام در این عرصه نبوده زیرا شیوه‌های دیگری همچون مکالمه و گفت‌وگو، موعظه و نصیحت، و عفو و گذشت نیز دراین زمینه، از آن حضرت به یادگار مانده است.پی‌نوشت‌ها:۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، چاپ دوم، بیروت، مؤسسةالوفاء، ۱۴۰۳ ه.ق، ج ۷۴، ص ۱۷۹۲- شیخ عباس محدث قمی، سفینةالبحار، بیروت، دارالمرتضی، ج ۲، ص ۱۷۹۳- مرتضی فرجپور، فهرس ملحقات احقاق الحق، قم، مکتبة آیةالله المرعشی النجفی، ۱۴۰۹ ه.ق، ص ۳۹۴۴- همان، ص ۳۹۱/محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمة، بیروت، مؤسسة الاعلام الاسلامی، ج ۱، ص ۲۰۹۵- همان، ج ۱، ص ۲۲۱/شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۳۶ و۷- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۹/خطبه، ۱۹۴۸- همان، خطبه ۱۴۷/همچنین ر.ك.به: کلمات قصار، ش ۲۶۲۹ الی ۱۱- همان، نامه ۱۵/خطبه ۹۳/خطبه ۶۱۲- به شام، مغرب نیز می‌گفتند چون در مغرب کوفه قرار داشت. «شام بزرگ شامل سوریه، لبنان و فلسطین بود که این مناطق در کنار دریای مغرب واقع است.ر.ك.به: همان ۱۳- نهج‌البلاغه، نامه ۳۳۱۴- همان، کلمات قصار، ش ۱۸ و ۲۶۲۱۵- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۸۳۱۶- محمد بستانی، استراتژی نظامی امام علی علیه السلام، ترجمه حسن علی‌اکبری، سازمان تحقیقات خودکفایی بسیج، ۱۳۷۸، ص ۱۱۱۷ و ۱۸- نهج‌البلاغه، نامه ۲۷/خطبه ۳۴۱۹- «ضرب بالمشرفیة شمشیری آب‌دیده است که آن را در یکی از شهرهای یمن (مشرف) می‌ساختند و معروف بود.۲۰- نهج‌البلاغه، خطبه ۳۴۲۱ و ۲۲- همان، خطبه ۹۳/خطبه ۱۱۶۲۳ الی ۲۵- آمدی، فهرست موضوعی شرح فارسی غرر و درر، ص ۲۴۰۲۶- نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۰۲۷- همان، خطبه ۴۱" نهج السعادة فی مستدرك نهج‌البلاغه، "ج ۲، ص ۴۳ آمده است: «انافقات عین الفتنة، ولولا انا ما قتل اهل النهروان و اهل الجمل ۲۸- محمدجواد مغنیه، فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۸۲۹ و ۳۰- نهج‌البلاغه، نامه ۴۷/خطبه ۱۷۱۳۱- همان، خطبه ۲۳۴ و شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۲۴۵۳۲- همان، نامه ۵۳۳۳- برای اطلاع بیش‌تر ر.ك: نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲۲۳۴- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۴۶۳۵- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۳۶۱ (با اندکی تفاوت در ج ۱۹، ص ۱۴۷) ۳۶و۳۷- نهج‌البلاغه، خطبه ۵۵/نامه ۱۲۳۸- همانند اعزام ابن عباس برای مذاکره با طلحه و زبیر، شیخ مفید، الجمل، ص ۳۳۶ و ۳۳۷ و نیز مذاکره با خوارج (نهج‌البلاغه، نامه ۷۷) ۳۹- ابن اثیر، کامل، ج ۳، ص ۲۳۹۴۰- نهج السعادة فی مستدرك نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۴۸۰۴۱- ر.ك.به: سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۹۲۴۲-

نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۶۴۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۱۴۴- «ابن نابغه نام عمروعاص است.مادرش نابغه بود زن اسیری که عبدالله جدعان او را خرید و چون فاسد و بی پروا بود، او را رها کرد.وقتی عمروعاص متولد شد، ابولهب، امیهٔ بن خلف، هشام بن مغیره، ابوسفیان و عاص بن وائل، هر کدام ادعا داشتند که عمرو، فرزند اوست.سرانجام، عاص که از دشمنان سرسخت رسول خدا صلی الله علیه وآله بود، او را برداشت همو که پیامبر صلی الله علیه وآله را «ابتر» نامید و خدا در سوره کوثر در جوابش فرمود: «ان شانئک هو الابتر» (همانا دشمن تو ابتر است) و آیه «انا کفیناک المستهزئین درباره او و یارانش نازل شد.عمروعاص در مکه سر راه پیامبر صلی الله علیه وآله سنگ و خار می‌ریخت او بود که اشعار فراوانی بر ضد رسول خدا می‌سرود و بچه‌های مکه را تحریک می‌کرد با صدای بلند برای آزار آن حضرت بخوانند و او بود که از طرف قریش مکه به دربار سلطان حبشه رفت تا مهاجران مسلمان را به مکه بازگرداند.ر.ک.به: نهج‌البلاغه، ترجمه محمد دشتی، ص ۱۴۱، به نقل از کتاب: ربیع‌الابرار زمخشری.۴۵- ابوالاعور سلمی، نامش سفیان بن عمر است.وی در جنگ صفین، در صف مقدم لشکر معاویه قرار داشت.در واقعه دلخراش کربلا- نیز از فرماندهان سپاه ابن سعد بود.ر.ک.به: سفینهٔالبحار، ج ۲، ص ۲۸۸۴۶- نصر المنقری، وقعهٔ صفین، ص ۳۹۱۴۷- نهج‌البلاغه، خطبه ۴ و ۱۹۷، میزان الحکمه، ج ۱، ص ۲۲۵، ش ۱۰۸۹ و ص ۲۳۶، ش ۱۰۹۵/بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۲۲۵۴۸و ۴۹- الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۹۶/ص ۱۹۷۵۰- نهج‌البلاغه، خطبه ۲۴۵۱- در این زمینه، ر.ک: نهج‌البلاغه، خطبه ۳۳، نامه ۴۵ و ۶۲ و خطبه ۱۰۵۲ الی ۵۷- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲/خطبه ۱۷۲/نامه ۱۰/خطبه ۳۴/خطبه ۲۲/نامه ۳۶۵۸- همان، خطبه ۵، ۵۵، ۱۰۴، ۱۲۳، ۱۵۶، ۱۷۴، و نامه ۲۸، ۳۶، ۴۵ و ۶۲۵۹- نهج السعادهٔ فی مستدرک نهج‌البلاغه، ج ۵، ص ۲۹۴۶۰- در همین زمینه، ر.ک: نهج‌البلاغه، نامه ۱۰ و ۸۶۱- وی فرماندار امیرمؤمنان علیه السلام در اصفهان و همدان بود.۶۲- وقعهٔ صفین، ص ۱۰۴۶۳- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲۶۴- نهج السعادهٔ فی مستدرک نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۲۶۱۶۵- نهج‌البلاغه، حکمت ۱۷۴۶۶ الی ۷۰- ابن ابی الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۲۲/ص ۲۳/ص ۲۳/ص ۲۴فصلنامه معرفت شماره ۴۷ - سید حسین شفیعی دارابی

امام علی علیه السلام و تساهل خواص

جواد سلیمانی

الف - اسلام با صلابت و با تسامح: اسلام دین خشک و غیرقابل انعطاف نیست، بلکه در جای خود، گذشت، نرمش و یا صلابت و خشونت نشان می دهد گاه بر مکلفان آسان و گاه سخت می‌گیرد.قرآن می‌فرماید: «فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدهٔ من ایام اخر» (بقره: ۱۵۸) پس آن کس از شما که (در ماه رمضان) در سفر بوده و یا بیمار باشد، روزهای دیگری را به جای آن روزه بگیرد. سپس‌علت این تخفیف را چنین بیان می‌دارد: «یرید الله بکم الیسر و لایرید بکم‌العسر» (بقره: ۱۵۸) خداوند راحتی شما را می‌خواهد، نه سختی‌تان را.یا در عین این‌که وضو گرفتن برای نماز از واجبات است، شارع اجازه داده که اگر روی دست و یا سایر اعضای وضو زخم است، به‌گونه‌ای که وضوی جبیره‌ای نیز دشوار باشد، به جای وضو، تیمم کنند.این‌ها نشان می‌دهد که اسلام دینی حکیمانه است و لجاجت ندارد احکام بی‌روح و مشقت‌بار بر مکلفان تحمیل نمی‌کند تا برای انجام آن از کارهای ضروری زندگی دور بمانند.اسلام دین زندگی است احکامش بشر را به عزلت‌گزینی مبتلا نمی‌کند.از امام صادق‌علیه السلام نقل گردیده که فرمودند: همسر عثمان بن مظعون نزد پیامبرصلی الله علیه وآله آمد و از شوهرش به دلیل بی‌توجهی به مسائل زندگی شکایت نمود و گفت: ای رسول خدا، عثمان روزها روزه می‌گیرد و شب‌ها به عبادت برمی‌خیزد.رسول خداصلی الله علیه وآله به شدت ناراحت‌شدند و با همان حال، از خانه بیرون آمدند، در پی عثمان رفتند و او را در حال نماز پیدا کردند.فرمودند: «ای عثمان، خداوند مرا برای گوشه‌نشینی و رهبانیت نفرستاده، مرا بر شریعت مستقیمی که سهل و آسان است، مبعوث نموده.» (۱) مسلم است که خداوند متعال در تشریع احکام لایتغیرش نه تنها درصدد چکیده: اندیشه تساهل و تسامح که در قرون اخیر ابتدا در مغرب زمین

مطرح شد، و سپس توسط برخی روشن‌فکران و نویسندگان در جامعه ما مطرح گردید، رویکردی تازه نیست، صفحات تاریخ صدر اسلام نشان می‌دهد برخی از چهره‌های سرشناس سیاسی پس از رحلت رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله در برخورد با مخالفان و منافقان و به طور کلی، عناصر غیرخودی شیوه‌ای متساهلانه در پیش گرفته، در اجرای حدود و نحوه تقسیم بیت‌المال روش آسان‌گیری را برگزیدند.در مقابل، حضرت علی‌علیه السلام و اصحاب ایشان با این سیاست مخالف بوده و با هرگونه گذشت در اجرای حدود و تقسیم غیرعادلانه و بخشش‌های ناروای بیت‌المال و سازش با منافقان و عناصر غیرخودی مبارزه کرده‌اند.در این نوشتار، به برخی از نزاع‌های امام علی‌علیه السلام با خواص سماحت‌جو اشاره گردیده و جزئیات برخی از حوادث توضیح داده شده است.پیش از ورود به بحث‌بیان دو نکته ضروری می‌نماید:تحمیل تکالیف شاق و فوق طاقت‌بر بندگان نبوده چرا که فرمود: «لایکلف الله نفسا الا وسعها - بقره: ۲۸۶» ، بلکه در موارد متعددی بر بندگان سهل گرفته حتی مادون اقت‌بندگان به آنان تکلیف کرده است.اما آیا این‌که خداوند متعال در تشریع احکام رعایت طاقت مکلفان را نموده و در برخی تکالیف به سبب تسهیل بر بندگان، به آنان تخفیف داده، بدین‌معناست که ما می‌توانیم احکام‌وحقوق مسلم الهی‌و اجتماعی اسلام راتعطیل‌کنیم‌ویابر سرمسائل‌اصولی دین خدا با دشمنان دین مصالحه نماییم؟قطعا چنین برداشتی خلاف وجدان پاک، قرآن و سنت اهل بیت‌علیهم السلام است و منشای جز جهل یا خفتگی وجدان یا شیطنت ندارد چرا که با اندکی تامل در آیات شریفه قرآن مجید و سنت نبوی‌صلی الله علیه وآله به روشنی به دست می‌آید همان خدایی که فرمود: «یرید الله بکم الیسر و لایرید بکم العسر» (بقره: ۱۵۸) ، وقتی پای مسامحه با منکران دین به میان آمد، رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله را از کوتاه آمدن و دست‌شستن از موازین اسلام نهی نمود و این نوع سازش را به جای یسر و آسان‌گیری، «مداهنه و بی‌مبالاتی در دین خوانده و فرمود: «فلا تطع المکذبین و دوالوتدهن فیدهنون (قلم: ۸ و ۹) از کسانی که دین را تکذیب می‌کنند اطاعت مکن.آن‌ها دوست دارند تو نرمش نشان دهی تا خود نیز نرمش نشان دهند.مرحوم علامه طباطبائی‌رحمه الله ذیل این آیه شریفه می‌فرماید: «محصل آیه این است که آن‌ها دوست دارند شما با آن‌ها مصالحه کنید و آنان نیز با شما مصالحه کنند، بدین صورت که هر یک از شما در دین دیگری قدری تسامح به خرج دهد.» (۲)همان پیامبری که شریعت‌خویش را سهله و سمحه خواند، در اجرای حدود الهی ی‌نهایت‌سخت‌گیر بود هنگام فتح مکه، عفو عمومی صادر فرمود و چند تن از سران قریش، و دیگران را آزاد کرد.ولی در همان ایام، زنی از قبیله بنی مخزوم را به جرم دزدی دستگیر کرده بودند و طبق موازین اسلام می‌بایست انگشتانش را قطع کنند.قریش سخت نگران بودند چون او از خانواده‌های بزرگ و دارای شان و منزلت‌به حساب می‌آمد و اجرای حد بر او، برای خانواده‌اش گران تمام می‌شد.از این‌رو، اشراف و بزرگان به دنبال این و آن رفتند تا به طریقی پیامبرصلی الله علیه وآله را راضی کنند که از اجرای حد صرف نظر کند و در این‌باره تساهل به خرج دهد.سرانجام، اسامهٔ بن زید را برای وساطت نزد رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله فرستادند.وقتی اسامه حاجتش را به رسول خداصلی الله علیه وآله گفت، رنگ چهره آن حضرت دگرگون شد و فرمود: آیا در مورد حدی از حدود خدا شفاعت می‌کنی؟ ! مگرحدودالهی‌شفاعت‌برداراست‌تا با سفارش و پادرمیانی این و آن تعطیل شود؟ ! به قدری واکنش پیامبرصلی الله علیه وآله جدی بود که اسامه فورا حرف خود را پس‌گرفت و از رسول خداصلی الله علیه وآله تقاضا کرد برایش نزد خداوند استغفار کند.آن‌گاه پیامبرصلی الله علیه وآله‌در میان مردم چنین خطبه خواندند: «اقوام پیش از شما هلاک شده‌اند چرا که وقتی شریفی در میانشان سرقت می‌کرد، رهایش می‌کردند، ولی وقتی ضعیفی دست‌به دزدی می‌زد، بر او حد جاری می‌کردند.اما قسم به کسی که جانم در ید قدرت اوست، اگر فاطمه، دختر محمد، دزدی کند، دستش را قطع می‌کنم.» (۳)با توجه به شواهد روشن قرآن و سیره رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله، باید گفت: گرچه مکتب اسلام مکتبی با گذشت و آسان بوده و تسهیل بر بندگان در مقام تشریع احکام دین لحاظ شده، اما این بدان معنا نیست که هر جاهلی می‌تواند برای حفظ مصالح شخصی یا گروهی خود، احکام ثابت دین را تفسیر به رای کند، قرائتی نو از آن ارائه دهد و برای خشنودی این و آن دست‌به تغییر و یا تحریف و تعطیل احکام اسلام بزنند، بلکه،

سهله و سمحه بودن دین بدین معناست که عمل به احکام اسلام و آنچه به عنوان دستورات شرعی به ما رسیده است، امری سخت و دشوار نیست و بشر را به تکلف‌های بی‌جا و کناره‌گیری از اجتماع و عزلت‌گزینی و گوشه‌گیری مبتلا نمی‌کند.نفوس پاک و دل‌های خاشع هرگز از عمل به دستورات اسلام خسته و ملول نمی‌شوند و احساس درد و رنج نمی‌کنند.ب - رویکرد تساهل پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آلهپس از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله، بسیاری از اصحاب آن بزرگوار هوس استراحت و خوش‌گذرانی نمودند و هوای عیش به دور از رنج و محنت جنگ و جهاد و شهادت به سرشان افتاد.البته علایم خطر دنیاطلبی و در پی مطالبه حق خویش بودن از فتح مکه در میان مسلمانان پیدا شده بود، ولی پس از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله، ناگهان به صورت یک بیماری شایع بروز کرد و اثر عملی خود را نمایان ساخت. بدین‌روی زهرای اطهرعلیها السلام، که در آن ایام در کانون مشکلات و مصایب قرار داشت و در صف مقدم جبهه یک تنه با اکثریت جامعه مبارزه می‌کرد، خطاب به مهاجران و انصار فرمود: «آگاه باشید! می‌بینم که به تن‌آسایی جاودانه دل داده و کسی را که سزاوار زمام‌داری بوده دور ساخته‌اید، با راحت‌طلبی خلوت کرده و از تنگنای زندگی به فراخنای آن رسیده‌اید، آنچه را حفظ کرده بودید از دهان بیرون ریختید و آنچه را فرو برده بودید بازگرداندید، ولی بدانید، اگر شما و همه‌اهل‌زمین کافر شوید خدای بزرگ از همگان بی‌نیاز و ستوده است.» (۴)وقتی خواص از زندگی همراه با مجاهده و مبارزه گذشته خسته شدند و به دنبال زندگی راحت و بهره‌مندی افزون‌تر از مال و منال و زن و فرزند و جاه و جلال رفتند و در یک کلام، دنیا را هدف قرار دادند، به طور طبیعی، روحیه سهل‌انگاری و بی‌مبالاتی و اهمال نسبت‌به دستورات دین به عنوان رویکردی نو و پردامنه سراسر مدینه را فرا گرفت و گرد و غبار سستی و فتور بر دل‌های اصحاب نشست.در آن حال، حضرت زهراعلیها السلام وقتی برای محاجه با ابوبکر در مسجد حاضر گردید، ابتدا سران مهاجر و انصار را به دلیل اهمال و بی‌توجهی نسبت‌به سنت پیامبرصلی الله علیه وآله توبیخ و سرزنش نمود و سپس فرمود: «برای اجابت ندای شیطان گمراه و خاموش کردن انوار دین روشن و مهمل شمردن سنت‌های پیامبر برگزیده آماده بودید.» (۵)در پی گرایش اصحاب به تساهل و تسامح در اجرای دستورات اسلام، زمینه کنار زدن حضرت علی‌علیه السلام فراهم آمد چرا که آنان خوب می‌دانستند علی‌علیه السلام در اجرای احکام دین بسیار جدی و قاطع است، هرگز برای جلب منفعت‌خود و دوستان و آشنایانش و یا تحت فشار افکار عمومی از اجرای احکام خدا صرف نظر نمی‌کند، صلابت علی علیه السلام در برابر متخلفان از زمان حیات رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله مورد شکایت و اعتراض برخی از اصحاب واقع شده بود برخی از رفتار تند آن حضرت در برابر بی‌مبالاتی در حفظ بیت‌المال دلخور شدند، به‌گونه‌ای که در حجهٔ‌الوداع، به کرات از آن حضرت شکایت کردند.کار به جایی رسید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله ناراحت‌شدند و به یکی از اصحاب دستور دادند با صدای‌بلندبگوید: «ازشماتت‌علی‌بن‌ابی‌طالب‌دست‌برداریداودراجرای حکم خدای‌عزوجل‌خشن‌است و در دینش اهل تساهل و تسامح نمی‌باشد.» (۶)زهرای مرضیه‌علیها السلام در روزهای پایانی عمر شریف خود در ملاقات با زنان مهاجران و انصار، علت اساسی بی‌مهری و مخالفت اصحاب با علی‌علیه السلام را صلابت و عدم تساهل آن بزرگوار در اقامه احکام الهی بیان داشتند و فرمودند: «چرا با علی مخالفت کردند؟ والله، با او مخالفت نورزیدند، مگر به سبب شمشیر بران و شدت برخورد و عقوبت دردناک و غضبش در حین نافرمانی از خدا.» (۷) به هر روی، تساهل دینی ابتدا به صورت غصب خلافت و تصاحب سهم الارث حضرت فاطمه‌علیها السلام ظهور نمود، سپس به دوستی و اعتماد با عناصر منافق و غیرخودی و تعطیل حدود الهی و حیف و میل بیت‌المال انجامید و در دوران خلافت عثمان، به اوج خود رسید، به گونه‌ای که موجب نارضایتی و شورش اجتماعی شد و به قتل عثمان منتهی گردید.در این نوشتار برای رعایت‌برخی مصالح، از شرح و بسط غصب خلافت و سهم‌الارث زهرای مظلومه علیها السلام خودداری شده، به سایر موارد اختلاف حضرت علی علیه السلام با خواص متساهل پرداخته شده است.تساهل با بنی‌امیهیکی از مهم‌ترین موارد اختلاف میان حضرت علی‌علیه السلام و خواص اصحاب، در نحوه برخورد با بنی‌امیه و حزب طلقا بود.این اختلاف از همان آغازین روزهای پس

از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله چهره خویش را نمایان ساخت و تا پایان دوران امامت آن حضرت استمرار یافت.حزب طلقا، به سرکردگی بنی امیه و به ریاست ابوسفیان و فرزندانش، کسانی بودند که از آغاز بعثت پیامبرصلی الله علیه وآله همواره درصدد جلوگیری از بسط و گسترش اسلام گام برمی‌داشتند.آنان در مکه سخت‌ترین فشارها و شکنجه‌ها و تنگناهای اقتصادی و اجتماعی را بر رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله و یارانش تحمیل کردند، تا جایی که پس از رحلت عموی پیامبرصلی الله علیه وآله و ضعیف شدن پشتوانه قبیلگی آن حضرت، کمر به قتل آن بزرگوار بستند، ولی با لطف و عنایت الهی، رسول خداصلی الله علیه وآله جان سالم به در بردند و به مدینه هجرت کردند.پس از هجرت پیامبرصلی الله علیه وآله نیز مکرر جنگ‌های خونین علیه حکومت نوپای اسلامی برپا کردند تا اسلام را از ریشه برکنند و در این راه، از فرط کینه‌ای که نسبت‌به پیامبرصلی الله علیه وآله و دین و اصحابش به دل گرفته بودند از کشته شدن فرزندان و برادران و بستگانشان نیز باکی نداشتند نزدیکانشان را به استقبال مرگ می‌فرستادند و از دم شمشیرهای مسلمانان می‌گذراندند تا شاید به پیروزی برسند. آنان تا زمان فتح مکه، همواره درصدد توطئه علیه مسلمانان بودند و در فتح مکه نیز تنها به دلیل ترس از شمشیر مسلمانان، به ظاهر اسلام را پذیرفتند، ولی در دل، سخت ازاسلام‌ومسلمانان‌خشمگین بودند چرا که با بعثت پیامبرصلی الله علیه وآله و گسترش اسلام، منافع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ظالمانه‌شان را از دست دادند.حزب طلقا از فتح مکه تا روز رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله همواره در جامعه اسلامی به عنوان یک حزب مطرود و شکست‌خورده سیاسی و اجتماعی مطرح بود که پیامبرصلی الله علیه وآله گاه از سر ترحم، برای آنان امتیازی ویژه قایل می‌شدند، ولی همواره مراقب و مواظب حرکات و سکناتشان بودند تا مبادا علیه مسلمانان توطئه کنند.بارحلت رسول خداصلی الله علیه وآله و بروز اختلاف میان اصحاب آن حضرت در مساله خلافت، بنی‌امیه فرصت را مغتنم شمرده، تلاش کردند تا در دستگاه خلافت نفوذ نموده موقعیت از دست رفته خویش را بار دیگر به دست آورند.از این‌رو، پس از ماجرای سقیفه، وقتی ابوسفیان وارد مدینه شد، سعی کرد با تشدید اختلاف میان سران اصحاب از یک سو، از قدرت جبهه اسلام بکاهد و از سوی دیگر، خود نیز با حمایت‌یکی از طرفین درگیر، در پیروزی آن‌ها سهیم گردد و امتیازاتی در دستگاه خلافت کسب کند.از این‌رو، ابتدا گفت: طوفانی می‌بینم که جز خون چیز دیگری آن را فرو نمی‌نشاند، (۸) سپس سراغ علی‌علیه السلام و عمویش عباس آمد و پس از نومیدی از آن‌ها به ابوبکر و عمر پیوست.آن روزها در میان خواص اصحاب در چگونگی برخورد با بنی‌امیه دو دیدگاه وجود داشت:دیدگاه نخست، دیدگاه علی‌علیه السلام و بنی‌هاشم بود.حضرت علی‌علیه السلام معتقد بود: آنان به اسلام ایمان نیاورده‌اند و به شهادتین زبانی آنان نباید اعتماد کرد تظاهرشان به اسلام منافقانه است، آن‌ها همان باقی‌ماندگان کفار جنگ احزاب هستند که کمر به نابودی اسلام بسته‌اند و از روی ناچاری به اسلام گرویده‌اند.نباید پست‌های کلیدی حکومت اسلامی را به آن‌ها سپرد.آن حضرت خطاب به یارانش که عازم جنگ صفین بودند، فرمود: «ای فرزندان مهاجران، به سوی سرکردگان کفر و بازماندگان جنگ احزاب و دوستان شیطان حمله‌ور شوید.» (۹) و وقتی چشمان مبارکش در میدان صفین به پرچم‌های سپاه معاویه افتاد، فرمود: «قسم به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، آن‌ها اسلام نیاورده بودند، بلکه به ظاهر تسلیم شدند و کفر خویش را پنهان نمودند.» (۱۰) این دیدگاه حضرت علی‌علیه السلام در حقیقت علت عدم پذیرش بیعت ابوسفیان در ماجرای سقیفه بود وقتی پس از ماجرای سقیفه ابوسفیان نزد آن حضرت آمد و گفت: ناتوان‌ترین قریش حاکمیت‌بر شما را به دست گرفته است.سوگند به خدا، اگر بخواهی این شهر را علیه ابوبکر پر از سواره و پیاده می‌کنم. (۱۱) علی‌علیه السلام با باریک‌بینی خاص خویش، متوجه نیت‌شوم او برای ایجاد اختلاف میان صفوف مستحکم مسلمانان گردید و چنان پاسخ حساب‌شده و خردکننده به او دادند که برای همیشه از فریب دادن علی‌علیه السلام مایوس شد فرمود: «تو در پی کاری هستی که ما اهل آن نیستیم. (۱۲) تو مدت‌ها بدخواه اسلام و مسلمانان بوده‌ای، ولی نتوانسته‌ای‌ضرری‌به‌آن‌هابرسانی.مارابه‌سواره‌وپیاده تو نیازی نیست.» (۱۳)وقتی نزد عباس عموی پیامبرصلی الله علیه وآله، رفت تا با او بیعت کند، عباس نیز از پذیرش بیعت او امتناع ورزید. (۱۴)دیدگاه دوم، دیدگاه برخی از سران صدر اسلام همچون خلیفه اول و

دوم بود.آنان به عکس گروه اول، بنی‌امیه را مثل سایر مسلمانان و اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله قابل اعتماد و خودی می‌پنداشتند و معتقد بودند: بنی‌امیه قومی دنیا دیده و سیاس و زیرکند، بدون تسامح و انعطاف نشان دادن و جلب رضایت آن‌ها نمی‌توان از آنان در امان بود و با خیال آسوده حکومت اسلامی را اداره کرد.بدین دلیل، سیاست تساهل و تسامح نسبت‌به بنی‌امیه را برگزیدند.بدین‌روی، ابتدا مبلغی از بیت‌المال به عنوان حق السکوت به ابوسفیان بخشیدند: وقتی ابوسفیان پس از ماجرای سقیفه از ماموریت جمع‌آوری زکات به مدینه بازگشت، عمر به ابوبکر گفت: ابوسفیان از سفر بازگشته، من از شر او ایمن نیستم.برای دفع شرش، زکاتی را که در اختیار دارد به او ببخش.ابوبکر نیز پذیرفت و زکاتی را که ابوسفیان آورده بود، از او نگرفت. (۱۵) ولی ابوسفیان به این مقدارقانع نبود، به همین دلیل، خلفا برای آرامش خاطر خود، تصمیم گرفتند سماحت‌بیش‌تری به خرج دهند.از این‌رو، هنوز شیرینی هدایای مالی خلیفه در کام ابوسفیان از بین نرفته بود که فرمان‌دهی بخشی از سپاه اسلام در شام را به پسرش یزید اعطا کردند و پس از مدت کوتاهی، خلیفه دوم فرمان‌دهی کل سپاه در شام را به یزید واگذار نمود (۱۶) و بدین‌گونه، کلیه شؤون دینی، و مالی و مدیریتی قلمرو شامات در دست فرزند سرکرده کفر و نفاق، یزید بن ابوسفیان، قرار گرفت چرا که فرماندهان فتوحات در آن زمان، علاوه بر فرمان‌دهی سپاه فاتح، حاکم مناطق مفتوحه نیز به حساب می‌آمدند عزل و نصب فرمان‌داران مناطق مفتوحه، حد و مرز آزادی ملل فتح شده و اخذ خراج و جزیه آنان بر عهده فرمانده سپاه فاتح بود. علاوه بر این، مدیریت فرهنگی و مالی و دینی سپاهیان بر دوش فرمانده قرار داشت.پس از مرگ یزید، خلیفه دوم صلاح ندانست امتیاز حاکمیت‌شام را از خاندان ابوسفیان سلب کند.بدین‌روی، معاویهٔ بن ابوسفیان را جانشین او قرار داد.و این مساله موجب مسرت فراوان ابوسفیان و همسرش هند گردید: وقتی عمر خبر مرگ یزید را به ابوسفیان داد، ابوسفیان کمی غمگین شد، ولی بی‌درنگ، در همان مجلس از عمر پرسید: نظر شما چیست؟ چه کسی را می‌خواهی به جای او به شام بفرستی؟ (این خود نشان می‌دهد حاکمیت‌شام برای ابوسفیان اهمیت فراوانی داشت.) عمر گفت: به زودی فرزند دیگرت، معاویه، را حاکم شام می‌کنم.ابوسفیان با شنیدن این جمله، مسرور شد و گفت: حقیقتا حق خویشاوندی و پیوند رحمی را به جای آوردی. (۱۷)این نشان می‌دهد که ابوسفیان خود و فرزندانش را شایسته تصدی این منصب نمی‌دانست، اما از سماحت و انعطافی که خلیفه به خرج داد، به شدت خرسند شد و آن را به حساب پیوند قبیلگی خود با خلیفه گذارد، نه لیاقت و شایستگی خود و فرزندانش.جای بسی شگفتی است که خلیفه دوم با آن‌که اموال بسیاری از کارگزارانش را به دلیل سوء استفاده از بیت‌المال مصادره کرد، در مورد زندگی شاهانه فرزندان ابوسفیان سکوت اختیار نمود و تنهابه یک اخطار زبانی‌وتذکرساده‌بسنده‌کرد. اواموال خالد بن ولید، (۱۸) ابوهریره، ابوموسی اشعری‌و عمروبن‌عاص‌رابه‌جرم‌سوءاستفاده‌ازبیت‌المال مصادره نمود. (۱۹)سیاست تساهل و تسامح نسبت‌به بنی‌امیه در دوران خلافت عثمان با شدت افزون‌تری اعمال گردید.عثمان خود از بنی‌امیه بود و به شدت تحت تاثیر عواطف قومی و قبیلگی خویش.از این‌رو، در دوران خلافتش، علاوه بر ابقای معاویه بر حکومت‌شام، فرمان‌روایی مصر را نیز به برادر رضاعی خود، عبدالله بن سعد بن ابی سرح - که پیامبرصلی الله علیه وآله روز فتح مکه دستور قتلش را صادر فرموده بودند - سپرد و ولید بن عقبهٔ بن ابی معیط، فرزند یکی از سران کفر قریش، را والی کوفه قرار داد و پس از او این منصب را به سعید بن عاص سپرد.او همچنین حکومت‌بصره را به عبدالله بن عامر و حکومت‌یمن را به یعلی بن منیه واگذارد و مروان بن حکم، یکی از عناصر پلید و منافق خاندان اموی، را رئیس دفتر خود قرار داد.مروان کلیه امور مهم دارالخلافه را در دست گرفت، به گونه‌ای که بدون اطلاع خلیفه، از طرف او حکم حکومتی صادر می‌کرد.گرچه عثمان در نخستین سال‌های حکومتش، با سیاست تساهل و تسامح به امویان خوش‌خدمتی کرد و زمینه فعالیت و نفوذشان را در دستگاه‌های اجرایی فراهم نمود، اما در اواخر حکومتش، خود طعمه حریق افزون‌طلبی‌های آن‌ها قرار گرفت بنی‌امیه تمامی اختیارات را از عثمان سلب کردند، استقلال رای و قدرت تصمیم‌گیری را از او سلب نمودند.هریک‌ازآنان‌قلمروفرمان‌روایی‌خودراملک‌طلق‌خویش می‌پنداشت و بدون هیچ‌گونه اعتنایی به مقدسات جامعه اسلامی و یا مصلحت‌خلیفه، بزرگ‌ترین خیانت‌ها را مرتکب می‌شد و عثمان بسان یک

حاکم مسخ‌شده‌در عزل و برکناری آنان، تعلل می‌ورزید: «تساهل به خرج می‌داد.»پس از افشای رسوایی اخلاقی ولید، عثمان علی‌رغم میل باطنی‌اش، با اکراه، ولید را تقبیح کرد و از او برائت جست، ولی پس از مدتی گفت: روستاها و سرزمین‌های حاصل‌خیز عراق متعلق به قریش است یعنی سواد عراق را جزء تیول خود و قوم و قبیله‌اش شمرد.مسلمانان کوفه دریافتند گرچه سعید همچون ولید فساد اخلاقی علنی ندارد، ولی سخت گرفتار فساد مالی است.مالک اشتر، که در آن روزگار از قراء قرآن و خواص اهل حق و فرماندهان دلیر کوفه به شمار می‌رفت، نتوانست این زیاده‌طلبی و ظلم آشکار و ادعای جسورانه سعید را تحمل کند لب به اعتراض گشود و گفت: آیا غنیمتی را که خداوند در سایه‌شمشیرهاونیزه‌هانصیبمان‌نموده‌است، بستان‌خودوقومت‌می‌شماری؟ !آن‌گاه با هفتاد سوار از کوفه رهسپار مدینه شد، نزد عثمان رفت و از عمل زشت‌سعید شکایت کرد.او خواستار عزل سعید شد.برخورد عثمان با مالک و همراهانش از حوادث شگفت‌انگیز و عبرت‌آموز صدر اسلام و در عین حال، منعکس کننده عواقب تلخ و غم‌بار اعتماد به کفار و منافقان است.عثمان ابتدا در رسیدگی و پاسخ‌گویی شکایت آنان سستی به خرج داد چند روز متوالی آن‌ها را در مدینه معطل و بدون پاسخ نگه داشت، به امید آن‌که خسته شوند و از شکایت‌خود صرف‌نظر کنند و به کوفه بازگردند، ولی آن‌ها سماجت‌به خرج دادند و هم‌چنان پیگیر شدند.سرانجام، عثمان مشکل را با برخی از امرا از جمله شخص مجرم - یعنی سعید بن عاص - در میان گذارد.عبدالله بن سعد برای فرونشاندن اعتراضات کوفیان، مصلحت را در این دید که عثمان به خواسته کوفیان بی‌توجهی نکند چرا که کوفه یک شهر نظامی بود و آرامش و ثباتش در تحکیم یا تضعیف پایه‌های دستگاه خلافت نقش حساس و سرنوشت‌سازی داشت.ولی سعید بن عاص - متشاکی عنه - به این رای اعتراض کرد و گفت: اگر این کار را بکنید، از این پس اهل کوفه هر روز یکی را به ولایت می‌گمارند و یکی را عزل می‌کنند.کوفیان کاری غیر از بحث و گفت‌وگو ندارند در مسجد دور هم حلقه می‌زنند و برای حکومت تصمیم می‌گیرند.به نظر من، آن‌ها را در قالب لشکرهایی تجهیز کن و به مرزها بفرست تا هم و غمشان این باشد که پشت مرکبشان بمیرند.عثمان نیز همین راه را برگزید و بدین‌سان مسلمانان کوفه را، که برای حفظ زمین‌هایشان از تجاوز و چپاول سعید بن عاص شکایت کرده بودند با صلاحدید سعید بن عاص به مرزهای کشور تبعید کرد! (۲۰)موضع علی‌علیه السلام در قبال تساهل خلفا نسبت‌به بنی‌امیهحضرت علی‌علیه السلام تا نیمه خلافت عثمان در برابر سیاست تساهل و تسامح خلفا نسبت‌به بنی‌امیه و اعتماد به افرادی همچون معاویه و ولید بن عقبه و عبدالله بن سعد سکوتی اعتراض‌آمیز اختیار نمود.سکوت آن حضرت هم به دو دلیل بود:اول.هنوز امویان جرات تجاوز به حقوق مسلمانان و لطمه‌زدن به مصالح اسلام و مسلمانان را نیافته و تنها در فکر اشغال پست‌ها و بهره‌مندی بیش‌تر از تنعمات دنیا بودند.دوم.مردم هوشیاری و دوراندیشی لازم را نداشتند تا خطر آینده بنی‌امیه را درک کرده، نقشه‌های شوم آنان را پیش‌بینی کنند که این پیش‌بینی و توجه به چنین خطراتی فراست‌خاصی می‌طلبید.بنی‌امیه آن روزها تنها در منطقه شام مشغول فعالیت‌بودند و شام دور از تیررس چشم‌های مسلمانان اصیل حجاز بود.از این‌رو، اگر حضرت علی‌علیه السلام لب به اعتراض می‌گشود، افکار عمومی از آن حضرت حمایت نمی‌کرد و یا حتی مخالفت ایشان را به عنوان تسویه حساب شخصی با خلفا و کارشکنی در اجرای سیاست‌های آن‌ها تلقی می‌نمود.در نتیجه، هم خلفا در برابر علی‌علیه السلام ایستادگی می‌کردند و هم جامعه.بدین‌روی، حضرت نه تنها در این زمینه، بلکه حتی در مواردی که خلفا و یا سران حکومت مرتکب لغزش‌هایی می‌شدند، سکوت اختیار می‌کرد تا اعتراضش موجب تفرقه و آسیب‌دیدن مصالح اسلام و مسلمین نشود.حضرت در بیان فلسفه سکوت خویش در مساله خلافت، بیاناتی دارد که کاملا-این مفاهیم از آن به دست می‌آید: «ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم که مصیبت آن برای من از رها کردن خلافت و حکومت‌بر شما بزرگ‌تر بود، چرا که این حکومت‌بهره کم و ناچیز دوران کوتاه زندگی دنیاست که تمام می‌شود همان‌گونه که سراب تمام می‌شود و ابرها از هم می‌پاشند.» (۲۱)درجای دیگرمی‌فرماید: «شماخوب می‌دانید که من از هرکس‌دیگری به لافت‌شایسته‌ترم.والله، مادامی که اوضاع مسلمانان روبه‌راه باشد و

جزشخص من‌به‌دیگری ظلم نشود، همچنان خاموش خواهم مانـد.» (۲۲)از نیمه دوم خلافت عثمان، وضع جامعه و شـرایط اجتماعی کاملاـ دگرگون شـد، مفاسـد اخلاـقی و انحرافـات دینی و امنیت مـالی توسـط عمال اموی عثمان به صورتی فراگیر در جهان اسلام شیوع یافت، به گونه‌ای که فریاد مسلمانان مصـر و کوفه و سایر شـهرها بلنـد شد.در چنین شـرایطی، موانع اعتراض و انتقاد حضـرت علی‌علیه السلام برطرف گردید چرا که از یک سو، افکار عمومی آمادگی پذیرش انتقاد نسبت‌به سیاست‌های نظام حاکم را داشت و از سوی دیگر، علی‌علیه السلام احساس می‌کرد با توجه به هتک حرمت مقدسات مذهبی و افشای برخی از مفاسد امویان، سکوت وجهی نـدارد.از این‌رو، وارد میـدان شدنـد و هدایت معترضان را از دور یا نزدیک برعهده گرفتند و زمینه عزل برخی از عمال اموی همچون عبدالله بن سعد بن ابی سـرح را فراهم آوردند.متاسـفانه خلفا با سپردن پست‌های کلیدی جهان اسلام به فرزندان ابوسفیان و حزب طلقا، صـلاحیت آن‌ها را امضا نموده بودند و این خطری بزرگ برای جهان اسلام و خدمتی ارزشمند به آنان محسوب می‌شد که با سیاست تساهل و تسامح خلفا تحقق یافت.پیامد این سیاست در جامعه آن روز این شد که معاویه در سال‌های پایانی خلافت عثمان، با کمال جسارت در محفل بزرگان اصحاب و سران مهاجران حاضر می‌شد و به بهانه دفاع از عثمان، آن‌ها را تحقیر می‌کرد و از خود و پدران کافر و بت‌پرستش به نیکی یاد می‌نمود.او در مجلسی گفت: «ای مهاجران، شما می‌دانید که هر یک از شما پیش از اسـلام در میـان قومتـان فردی ورشکسته و گم‌نـام بودیـد، کارهـا و امور جامعه بـدون نظرخواهی از شـما انجام می‌شـد، تا این‌که خداوند رسولش را مبعوث نمود و شما سبقت جسته و زودتر به او پیوستید.پس شما تنها به واسطه سبقتتان سیادت یافته‌اید، به طوری که امروز می‌گوینـد: رهـط فلاـن، آل فلاـن، وگرنه پیش‌تر شـما قابـل ذکر نبودیـد.»علی‌علیه السـلام، که در مجلس حضور داشت و می‌دانست معاویه می‌خواهـد تلویحا اقتـدار و آقایی مجـدد خود را به رخ اصـحاب بکشد، به شدت خشـمگین شدند و فرمودند: «ای پسـر زن کثیف، تو را چه به این حرف‌ها...سـپس با عصبانیت‌برخاستند و از مجلس خارج شدند.» (۲۳)جای شگفتی است که برخی از خواص و مؤمنان بیماردل سیادت و آقایی افرادی همچون معاویه، این دشـمن شـناخته شده و نشاندار اسلام، را می‌پذیرفتند، ولی خلافت و عامت‌شخصـیت عادل، متقی و معصومی همچون علی بن ابی‌طالب‌علیه السلام را برنمی‌تابیدند.محصول سیاست تساهل و تسامح خواص این شد که بنی‌امیه چنین جرات و جسارتی پیدا کنند که در مقابل بزرگان صـحابه و شخصـیتی بسان علی‌علیه السلام که رشـد اسـلام و حکومت اسـلامی مـدیون مجاهـدت‌های جانکاهشان بوده است، قـد علم کنند.و از این مهم‌تر آن‌که این سیاست زمینه قتل خود عثمان را نیز فراهم آورد که شـرح آن مجالی دیگر می‌طلبد.علی‌علیه السـلام به محض در دست گرفتن زمام خلافت، بدون درنگ و هرگونه ملاحظه نسبت‌به سیاست تساهل و تسامح مسؤولان گذشته، حکم عزل تمام عمال خائن اموی - غیر از یک تـن - را صـادر نمودنـد. (۲۴) ایـن حکـم غیر از معـاویه در مـورد سـایران بـه اجرا درآمـد و همگی از پست‌هـای خـویش برکنـار شدنـد.بنی‌امیه، که خوب می‌دانسـتند موقعیت و نفوذ اجتماعی آنان در دوران خلفا به مراتب درخشان‌تر از روزهای پس از فتح مکه شـده و اساسا از روزی که بنا شـد قرآن و سـنت همراه با مـدارا و سـهل‌گیری اجرا شود، ارزش‌های‌اسـلامی‌در جامعه کم‌رنگ شـده است، در مقابـل حرکت تهـاجمی علی‌علیه السـلام عقب ننشسـتند، بلکه آن‌ها نیز حالت تهاجمی به خود گرفتنـد.یعقوبی می‌نویسـد: همه مردم با علی‌علیه السلام بیعت کردند، مگر سه نفر از قریش که همه از بنی‌امیه بودند: مروان بن حکم، سعید بن عاص و ولید بن عقبـه...ولیـد به عنـوان سـخنگوی این سه نفر رو به حضـرت کرد و بـا کمـال وقـاحت، حضـرت را به دلیـل ضـربه‌هایش به کفـار در جنگ‌های بـدر و احـد سـرزنش کرد و گفت: تو به همه ما ستم روا داشـته‌ای.اما من، پدرم را روز جنگ بدر در حالی که دسـتگیر شـده بود کشـته‌ای.و امـا سـعید، پـدرش را روز بـدر کشـته‌ای، در حالی که چشم و چراغ قریش بود، و اما مروان، به پـدرش دشـنام داده‌ای و از عثمان - زمانی که وی را نزد خویش برد - ایراد گرفتی و حال آن‌که ما از برادران و هماننـد شـما از فرزندان عبد مناف هستیم...» حضـرت به شـدت برآشـفتند و فرمودنـد: «این‌که گفتی من به شـما سـتم کرده‌ام، بایـد گفت: حق به شـما بدی روا داشـته است...، هر که حق را برنتابـد، تحمل باطل بر او دشوارتر است.اگر خواستیـد برگردید، به جایگاه اصـلیتان برگردید.» (۲۵)سرانجام،

ولید به معاویه پیوست و در جنگ صفین در مقابل علی‌علیه السلام شمشیر کشید و مروان در مدینه ماند و فتنه جنگ جمل را به راه انداخت.در میان عمال بنی‌امیه و سران حزب طلقا، تنها معاویه به دلیل پشتوانه مردمی که در طول دوران سه خلیفه اول در شام برای خود پدید آورده بود، از اجرای حکم عزل علی‌علیه السلام سرپیچی نمود و از تحویل حکومت‌شام به آن حضرت خودداری کرد.در این هنگام، وقتی نزاع میان علی‌علیه السلام و معاویه بالا گرفت، برخی از خواص کوتاه آمدند و سعی کردند به‌گونه‌ای حضرت را وادار سازند تا از عزل معاویه صرف نظر کند و در برخورد با او قدری سماحت‌به خرج دهد.آنان ابتدا مغیرهٔ بن شعبه را، که از سیاستمداران زیرک عرب به حساب می‌آمد و ردپای او هم در سقیفه، هم‌درعصرعلی‌علیه السلام‌وهم‌دردربار معاویه و اساسا در فرازهای حساس تاریخ اسلام کاملا مشهود است، نزد حضرت فرستادند.او حضرت را از جنگ با معاویه بیم داد و گفت: «برای معاویه نامه بنویس و تولیت‌شام را به او واگذار کن و به او دستور بده تا برایت از مردم بیعت‌بگیرد، و گرنه با تو می‌جنگد.»حضرت در جواب مغیره، که ابتدای کلامش به نوید اخذ بیعت مزین و انتهایش به تهدید جنگ ختم شده و در حقیقت، محکی بود برای ارزیابی میزان دل‌بستگی علی‌علیه السلام به حکومت و سنجش پای‌مردی و استواریش در برکناری معاویه، فرمود: «من هرگز گمراهان را به مددکاری [کارگزاری خویش] نپذیرفته‌ام،...والله من به خاطر مصلحت دنیایم کاری را که فساد و تباهی دینم را در آن می‌بینم انجام نمی‌دهم.» (۲۶) یعنی من در دینم اهل مداهنه و مماشات نیستم.اگر کار من با معاویه به جنگ و کارزار هم بکشد، حاضر نیستم او را که فردی گمراه و گمراه‌کننده است، ولی و صاحب‌اختیار مردم قرار دهم و جان و مال و دین و ایمانشان را به دست او بسپارم.به گواهی تاریخ، غیر از مغیره برخی دیگر نیز سعی کردند تا حضرت را به مدارای با معاویه وادار سازند، ولی حضرت نپذیرفت و با صلابت کامل اندیشه خطرناک مداهنه در مقابل دشمن را محکوم نمود.اسکافی می‌نویسد: مردی از اهالی شام به نام حوشب ذوظلیم، که از خواص و صاحب مقام و منزلت‌به شمار می‌رفت، نزد علی‌علیه السلام آمد و گفت: «ای علی، مگر نمی‌بینی که خداوند نصیب خوبی از حکومت‌به تو داده است همین مقدار را بگیر و شکرگزار باش! شما در اسلام صاحب پیشینه و سابقه هستی، از نزدیکان رسول خداصلی الله علیه وآله و دامادش بوده‌ای و دارای تجربه و نسبت‌سببی با پیامبری.اگر فردا با ما درگیر شوی این موجب سرافکندگی و رکود عرب می‌شود و حرمت‌ها را ضایع می‌کند.بیا با شهامت و رشادت برگرد و ما را با شام خودمان آزادبگذار و خون‌های ما و اصحابت را حفظ کن.»حضرت سخن او را خیرخواهانه و زبانش را نصیحت‌گو دیدند، اما مشکل او را جهل و نادانی نسبت‌به اسلام و احکام آن دانستند.از این‌رو، بدون هرگونه عقب‌نشینی، سعی کردند با زبانی نرم به او بفهمانند که اسلام دین تساهل و تسامح و لبخند زدن به دشمن و مماشات با کفار و ظلمه نیست.فرمودند: «تو با تلاشی که به خرج دادی، در نصیحت کردن کم‌نگذاشتی.اگر من می‌دانستم که اجازه دارم در دینم تساهل به خرج بدهم به تو پاسخ مثبت می‌دادم، سازش برایم مؤونه کم‌تری دارد.ولی خداوند از اهل قرآن راضی نمی‌شود که مردم در اطراف عالم معاصی خدا را مرتکب شوند و آن‌ها اکت‌بمانند نه امر معروف کنند و نه نهی از منکر.بدان ای حوشب، من بارها این موضوع را بررسی کرده و تمام جوانبش را سنجیده‌ام، به طوری که این مساله خواب شب را از چشمم گرفته است.ولی راهی جز جنگ باآن‌هایاکفر به‌آنچه محمد آورد نیافته‌ام.معالجه‌این دردبه‌وسیله جنگ‌برایم‌آسان‌تراست ازمعالجه‌آن به وسیله غل وزنجیرهای دوزخ‌وتحمل‌بار سنگین‌دنیا برایم‌سهل‌تراست‌ازآتش.» (۲۷)اختلاف اساسی حضرت علی‌علیه السلام با معاویه و حزب اموی بر سر همین مساله بود: آسان‌گیری و سماحت‌سیاسی.وگرنه معاویه حاضر بود از دستورات و اوامر علی‌علیه السلام اطاعت کند و در راه تحکیم پایه‌های حکومت‌حضرتش در صورت کنار گذاشتن سرسختی در اجرای احکام اسلام - همچون حفظ و حراست از بیت‌المال و ترک زندگی اشرافی و برقراری عدالت اجتماعی - تلاش نماید و از مردم برای آن حضرت بیعت‌بگیرد، ولی همه این‌ها به شرط دست کشیدن علی‌علیه السلام از اجرای دقیق احکام خدا بود.لذا می‌بینیم حضرت در بیان فلسفه جنگ معاویه با او می‌فرماید: «این قوم (بنی‌امیه) از پایین کشیدن و مرگ من ناامید شده‌اند تلاش می‌کنند مرا وادار به سستی و کاهلی در برابر دستورات خدا کنند، ولی

(سستی در اجرای احکام خدا) از من دور است.» (۲۸)علی‌علیه السلام در طول حکومت‌خویش، لحظه‌ای تحت تاثیر خواص منحرف و خودباخته قرار نگرفت و چشم را بر روی بنی‌امیه و اعمال زشتشان نبست و دست دوستی به سویشان دراز نکرد، بلکه آن‌ها را در جامعه به عنوان منافقانی در کمین نشسته و عناصری ضال و مضل معرفی نمود به مردم می‌فرمود: «آگاه باشید، از نظر من، مخوف‌ترین فتنه‌ای که شما را تهدید می‌کند فتنه بنی‌امیه است.» (۲۹)در مجموع، باید گفت: گرچه علی بن ابی‌طالب توفیق نیافت معاویه را از اکمیت‌شام برکنار کند و ریشه فساد را در آخرین منزلگاهش بخشکاند، اما به دو پیروزی بزرگ نایل آمد:اول.با «کافر» و «منافق خواندن کسانی که برخی از خواص آن‌ها را دوست‌قابل‌اعتمادمی‌شمردند، اندیشه‌تساهل‌و مداهنه با عناصر غیرخودی ودشمن‌رامحکوم‌کرد و حد و مرز اسلام علوی و ابوسفیانی را معین نمود.دوم.باجنگ‌تمام‌عیارباشامیان، به مسلمانان آموخت اگر روزی دشمنان دین در بخشی از جامعه اسلامی نفوذ کردند، بر مسلمانان واجب است‌با آنان به جهاد برخیزند، جنگ با آن‌ها همچون جنگ با کفار صدر اسلام تکلیفی‌همگانی‌است، هرچندآنان نماز بخوانند، روزه بگیرند و حج گزارند.تساهل در اجرای حدود الهیپس از رحلت نبی‌اکرم‌صلی الله علیه وآله، در کنار تساهل سیاسی، حرکت دیگری در زمینه سهل‌انگاری در اجرای حدود الهی نسبت‌به برخی افراد خاص آغاز گردید.در دوران سه خلیفه اول، گاهی برخی افراد به دلیل برخورداری از موقعیت‌های اجتماعی، سیاسی و یا خانوادگی، وقتی مرتکب جرمی می‌شدند، به نوعی از کیفر معاف می‌گشتند.بر اساس شواهد تاریخی، سیاست تساهل در اجرای حدود الهی از دوران خلیفه اول آغاز و در دوران خلیفه دوم ادامه یافت، اما در عهد خلیفه سوم به اوج خود رسید، به‌گونه‌ای که کم‌تر کسی جرات اعتراض به این سیاست را پیدا می‌کرد.ولی علی بن ابی‌طالب‌علیه السلام به عنوان امام بر حق جامعه اسلامی، در عهد عثمان این سکوت را شکستند و شخصا عهده‌دار اجرای حد بر برخی از متنفذان اجتماعی آن عصر گردیدند، سپس در دوران خلافت‌خود، با تمام قوا و بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ای صلابت و قاطعیت‌حکومت اسلامی را در اقامه کیفرهای قضایی به نمایش گذاشتند و بر منطق مماشات و اغماض و آسان‌گیری در کیفر مجرمان آن هم مجرمان خاص، خط بطلان کشیدند و در این‌باره، بارها با برخی از خواص حامی تساهل قضایی و تبعیض در اجرای مجازات درگیر شده، حتی برخی از یاران خود را بر سر همین مساله از دست دادند، ولی هرگز دست از مبارزه با این سنت‌سیئه برنداشتند. ذکر نمونه‌هایی از تساهل خلفای صدر اسلام مؤید این گفتار است:الف - در زمان خلیفه اولشاید بتوان گفت اولین بار تساهل در اجرای حد الهی در مورد خالد بن ولید در زمان خلافت ابوبکر صورت گرفت.پس از رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله، برخی از قبایل از اسلام بیرون رفتند و برخی دیگر تنها از پرداخت زکات به مدینه خودداری نمودند چرا که هنوز وضعیت‌خلافت و مشروعیت‌خلیفه را متزلزل می‌دیدند.به همین منظور، او به سراغ قبیله مالک بن نویره یربوعی رفت، در حالی که قبیله مالك مرتد نشده و تنها از پرداخت زکات به مامور خلیفه خودداری ورزیده بودند.خالد بن ولید به همسر مالك بن نویره چشم بد دوخته بود.مالك به او گفت: «آیا می‌خواهی مرا بکشی، در حالی که من مسلمانم و به سوی قبله نماز می‌گزارم؟ »خالد جواب داد: اگر مسلمان بودی، از پرداخت زکات ممانعت نمی‌کردی و به قومت دستور نمی‌دادی از پرداخت آن امتناع ورزند.مالك که فهمیده بود جرم او ارتداد نیست، بلکه دلیل کشته شدنش طمع خالد نسبت‌به همسر اوست، به همسرش نگریست و گفت: «یا خالد، بهذه قتلتنی؟ ! » تو به خاطر او مرا می‌کشی؟ ! سپس خالد وی را در حالی که دست‌هایش بسته بود، به قتل رسانید و پس از این جنایت فورا با همسر او ازدواج کرد. (۳۰)انتظار می‌رفت جناب خلیفه طبق موازین اسلامی، خالد را قصاص کند، به‌خصوص که پیش از این نیز جنایات مشابهی مرتکب شده بود، (۳۱) و او را به قتل برساند اما با کمال تاسف، علی‌رغم ابراز ناراحتی برخی از اصحاب، خلیفه حاضر به قصاص و اجرای حد شرعی بر خالد نشد و با یك‌عذرخواهی‌خالد و اقرار به اشتباه او را رها کرد.مساله عفو بناحق خالد در جامعه اسلامی‌وجنایت او هرگز فراموش‌نشد.مردم آن قتل واین تسامح را به عنوان حادثه‌ای تلخ و به یاد ماندنی در حافظه خویش ثبت کردند.ب - دوران خلیفه دومدر عهد خلیفه دوم نیز در اقامه حد بر والی بصره سستی شد.مغیرهٔ بن شعبه از سوی خلیفه به فرمانداری بصره برگزیده شد.وی

از چهره‌های سرشناس اصحاب به حساب می‌آمد که در سقیفه و پس از آن برای استحکام پایه‌های حکومت ابوبکر نقش کارسازی ایفا نموده بود.مغیره در ایام فرمانداری‌اش بر بصره مرتکب زنا شد.اتفاقا چهار تن از مسلمانان این صحنه شنیع را دیدند و موضوع را به خلیفه گزارش کردند.این موضوع به دلیل شهرت مغیره و اهمیت منصبی که در اختیار داشت، به زودی در بصره و سایر بلاد اسلامی منتشر شد و به یک رسوایی مشهور مبدل گردید.اما خلیفه از یک سو، به دلیل برخی ملاحظات مایل نبود حد رجم بر مغیره جاری سازد و از سوی دیگر، خبر در میان مسلمانان بسیاری از شهرها پخش شده بود و از این‌رو، نمی‌توانست در مقابل آن سکوت کند.بدین‌روی پس از تشکیل دادگاه و با ترساندن یکی از شهود و انصراف وی از شهادت، مغیره را از حد رجم نجات داد.ولی از آن‌جا که زنای مغیره امری مسلم و ثابت‌شده بود، افکار عمومی بصره، او را تحمل نمی‌کرد.بدین دلیل، خلیفه مجبور شد او را از فرمانداری بصره عزل کند.اما با سپردن فرمانداری کوفه به او، در حقیقت، به مغیره جایزه داد! (۳۲) متاسفانه امروز نیز در جامعه اسلامی، شاهد این گونه برخوردها و اعطای جوایزی از این دست‌به متخلفان از قوانین کشور هستیم!ج - در زمان خلیفه سومدر زمان عثمان نیز مساله اجرای حدود کاملا به بازی گرفته شد و سطوت احکام کیفری اسلام در میان اصحاب شکست.شخصیت متزلزل عثمان و لغزش‌های متعدد و ضعف‌های رفتاری آشکار او موجب گردید مردم تساهل او را در اجرای احکام کیفری اسلام به بازیچه بگیرند و آن‌ها را بی‌اهمیت‌بشمرند.بدین دلیل تعطیلی حدود الهی توسط عثمان بیش از موارد مشابه گذشته، کیان اسلام را تهدید می‌کرد.از این‌رو، علی‌علیه السلام آرام ننشستند و زبان به اعتراض گشودند چرا که اصل اسلام ناب را در معرض خطر تحریف و تاویل می‌دیدند.اولین تسامح عثمان در اجرای حد قصاص بر عبیدالله بن عمر بود هنگامی که عمر به وسیله یکی از موالی به نام ابولؤلؤ مجروح شد و در بستر مرگ به سر می‌برد، عبیدالله پسر عمر برای گرفتن انتقام پدرش تصمیم گرفت هر غیرعربی را که در مدینه دید به قتل برساند.او مانند حیوان درنده‌ای بیرون آمد و با شمشیر سه تن از موالی مدینه (هرمزان، جفینه و دختر کوچک ابولؤلؤ) را بدون تحقیق و اثبات جرم به قتل رساند.وی عزم کشتن سایر موالی را داشت که شمشیر را از دستش گرفتند و زندانی‌اش کردند.این فاجعه هولناک اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله به خصوص حضرت علی‌علیه السلام، را خشمگین ساخت، به طوری که همگی خواهان مجازات عبیدالله شدند. مجازات او جز کشتن و قصاص نبود.عثمان تا زمانی که عمر زنده بود به شدت با عبیدالله برخورد می‌کرد، حتی به او گفت: «خدا تو را بکشد! مردی را که نماز می‌خواند و دختر کوچک و شخصی را که در ذمه رسول خداصلی الله علیه وآله قرار گرفته بود به قتل رساندی.» (۳۳) ولی پس از مرگ عمر، وقتی خلافت را به دست گرفت، کاملا۔ تغییر موضع داده و درصدد آزاد ساختن عبیدالله برآمد.این تناقض در رفتار سابق و لاحق عثمان نسبت‌به عبیدالله، موجب شگفتی بسیاری از اصحاب شد، ولی بعدها معلوم گردید که عمرو بن عاص، این شیطان بزرگ قریش، نظر عثمان را عوض نموده است. (۳۴)علی‌علیه السلام، که به دقت موضوع را دنبال می‌کردند و سرسختانه خواهان قصاص عبیدالله بودند، عثمان را تحت فشار قرار دادند و از او خواستند در هر صورت، حد الهی را بر عبیدالله جاری کند، ولی عثمان تعلل ورزید و گفت: پدرش تازه کشته شده است، الآن مصلحت نمی‌دانم عبیدالله کشته شود.این باعث‌حزن و اندوه مسلمانان می‌شود و هم و غم مردم را بیش‌تر می‌کند و شاید موجب اضطراب و فساد اجتماعی شود.ولی علی‌علیه السلام عذر او را نپذیرفت و به او فهماند حدود الهی با سستی و تساهل در امور ساقط نمی‌شود و از بین نخواهد رفت.ولی عثمان با تحمیل نظر خود، موضوع رای خویش به عنوان خلیفه مسلمانان بر اسقاط حد عبیدالله را مطرح نمود.اما حضرت علی‌علیه السلام فرمودند: «امام نباید از حدی که متعلق به مخلوقان است درگذرد، مگر این‌که اولیایش از آن درگذرند.عفو پسر عمر در حیطه اختیار تو نیست.»حضرت وقتی دیدند عثمان به هر طریق ممکن، می‌خواهد از اقامه حد بر عبیدالله شانه خالی کند، او را تهدید نموده، فرمودند: «در روزی‌که خداوند خلایق را به پای حساب می‌آورد، خون هرمزان از تو مطالبه خواهد شد.و من، قسم به خدا، اگر چشمم به عبیدالله بن عمر بیفتد حق الهی را از او بازمی‌ستانم.هر که خواست، دماغش بسوزد. »عثمان که خوب می‌دانست علی‌علیه السلام مرد شعار نیست، اگر تهدیدی کند حتما بدان عمل خواهد کرد، به جای کنار

گذاشتن تسامح خویش، فورا عبیدالله بن عمر را شبانه طلبید و به وی دستور داد از چنگ حضرت علی‌علیه السلام فرار کند.هنگام رفتن او نیز همچون اسلافش، به وی جایزه‌ای داد قطعه زمینی از نواحی کوفه را به او بخشید که عبیدالله تا پایان خلافت عثمان همان‌جا زندگی می‌کرد! (۳۵)تعطیل حدود الهی و سهل‌انگاری‌ها و کوچک شمردن مجازات‌های کیفری اسلام در مورد افرادی همچون خالد بن ولید، مغیرهٔ بن شعبه و عبیدالله بن عمر و جایزه دادن به مجرمان و محکومان حکومت اسلامی به تدریج‌سطوت حدود الهی را در میان جامعه درهم شکست چنان که در اواخر خلافت عثمان، بی‌توجهی و تساهل در اجرای حدود الهی به یک بیماری شایع مبدل گردید، حرمت احکام جزایی اسلام درهم شکست، حساسیت و غیرت دینی جامعه تا حد زیادی از بین رفت و بسیاری از خواص اصحاب با مسامحه کاری‌ها در مجازات متخلفان خو گرفتند.ماجرای تعلل عثمان در مجازات ولید بن عقبه یکی از فرازهای عبرت‌انگیز دیگری از تاریخ صدر اسلام به شمار می‌آید که از یک سو، عمق فاجعه تساهل خواص و از سوی دیگر نهایت پیکار و سازش‌ناپذیری علی‌علیه السلام را با این اندیشه شیطانی نمایان می‌سازد.اقدام عملی علی‌علیه السلام در اجرای حد بر ولید و مشاجره حضرت با عثمان در میان مردم مدینه و سران اصحاب، خود گواه روشنی است‌بر این‌که علی‌علیه السلام به شدت از عملکرد سماحت‌جویانه خلفا احساس خطر می‌کرد چرا که بیم آن می‌رفت‌با استمرار این روند و رسوب این اندیشه شیطانی در جامعه، زمینه اجرای حدود از بین برود و احکام جزایی اسلام، که مایه حیات جامعه اسلامی به حساب می‌آید معطل بمانند.از این‌رو، وقتی‌خلافت‌به‌دست آن حضرت افتاد، فورا تصمیم گرفتند عبیدالله بن عمر را، که در کوفه می‌زیست، قصاص کنند، در حالی که دوازده سال از ارتکاب جرم عبیدالله گذشته بود و شاید احدی از افراد جامعه اسلامی قتل عبیدالله را از آن حضرت نمی‌طلبید و اساسا کسی گمان نمی‌کرد حل مشکلات اقتصادی و اجتماعی جامعه اسلامی در گرو قتل عبیدالله باشد.ولی آن حضرت با فراست و نور ولایت می‌دانستند اگر از جنایت علنی فرزند خلیفه دوم چشم‌پوشی شود، دیگر نمی‌توان به آسانی سایر مفاسد اجتماعی را مهار کرد و از گسترش دامنه منکرات جلوگیری به عمل آورد.بدین دلیل، اعدام عبیدالله را در راس کارهای خود قرار دادند.ابن سعد می‌نویسد: «وقتی مردم با علی بن ابی‌طالب بیعت کردند، وی تصمیم به کشتن عبیدالله بن عمر گرفت.از این‌رو، عبیدالله از دسترس علی گریخت و به معاویه پیوست.» (۳۶)گرچه عبیدالله از قلمرو آن حضرت گریخت، اما حضرت همچنان او را تحت تعقیب داشتند و در کمینش بودند.اهتمام حضرت در قصاص عبیدالله بسیار شگفت‌انگیز است. سرانجام وی در جنگ صفین به دست‌سپاه علی‌علیه السلام به درک واصل شد.آن حضرت بدون آن‌که کم‌ترین نرمشی در اجرای حدود الهی نشان دهد، با صلابت تمام، با وی بسان یک قاتل برخورد نمود.برخورد حضرت با عبیدالله و دیگر موارد نشان می‌دهد سیره حضرت در طول دوران حکومتش، اهتمام در اقامه حدود الهی بوده است.حضرت علی‌علیه السلام می‌خواستند با این روش به کسانی که در اثر تساهل خواص انتظار کوتاه آمدن در اجرای حدود برخی از مجرمان را داشتند بفهمانند عفو و بخشش بی‌موردی که برخی پیش از حکومت ایشان به خرج داده‌اند، کاری باطل و گناهی بزرگ بوده و اساسا مداهنه در کیفر مجرمان و تنبیه جنایت‌کاران خلاف دستورات اسلام است، هر چند مجرم، دوست‌یا صاحب منصب و یا ذی نفوذ و غنی باشد.شاهد گویای این مطلب، قضیه شلاق‌زدن نجاشی در ملاـعام است.نجاشی، شاعر مدیحه‌گوی حضرت علی‌علیه السلام، در صفین به شمار می‌آمد، وی با قریحه و ذوق سرشارش با سرودن شعرهای حساب شده و به موقع خود در صفین، موجب تقویت روحیه و تهییج و تشویق سپاه علی‌علیه السلام می‌شد.وقتی یکی از فرماندهان حضرت حماسه‌ای می‌آفرید، وی با اشعارش آن حماسه را به یک افتخار جاویدان مبدل می‌ساخت و روحی حماسی در لشکریان می‌دمید و وقتی نخبگان سپاه حضرت به شهادت می‌رسیدند، نجاشی با اشعارش در رثای آنان به علی‌علیه السلام و دوستانش تسلی می‌داد. (۳۷)چنین فردی با این سابقه و موقعیت و خدمات، پس از صفین در مرکز خلافت جهان اسلام، کوفه، در روز اول ماه مبارک رمضان با یکی از دوستانش شرب خمر نمودند.یکی از همسایه‌ها موضوع را به حضرت علی‌علیه السلام اطلاع داد.علی‌علیه السلام عده‌ای را فرستادند خانه او را محاصره کرده، نجاشی را دستگیر نمودند.برخی از دوستان

نجاشی و اهالی کوفه انتظار داشتند حضرت در اجرای حد بر نجاشی مسامحه کند و در مجازاتش کوتاه بیاید همان رسوبات جاهلی بر جای مانده از سنت تساهل خواص.علی‌علیه السلام بر سر دو راهی قرار گرفته بودند: اجرای حد بر نجاشی و دلخور شدن برخی از یاران یا عفو و چشم‌پوشی از اجرای حد.اما حضرت بدون هیچ تعللی پس از دست‌گیری نجاشی، او را بدون عبا و قبا، تنها با شلوار در ملا عام یکصد ضربه شلاق زدند و با همان وضع - یعنی بدون عبا و قبا - او را در میان مردم رها کردند.ولی برخی از یمنی‌های کوفه از علی‌علیه السلام به خاطر تنبیه نجاشی دلخور شدند و طارق بن عبدالله نهدی و نجاشی به معاویه پیوستند. (۳۸)واقعه مزبور این حقیقت را به وضوح نمایان می‌سازد که اگر صاحب منصبان و شخصیت‌های برجسته جامعه اسلامی، دانسته یا نادانسته، سهوا یا عمدا، در اقامه احکام کیفری دین تعلل ورزند، به تدریج، غیرت دینی مسلمانان از بین می‌رود و کار به جایی می‌رسد که اجرای احکام مسلم الهی را توسط ولی خدا گران می‌شمارند.بدین‌سان، حرکت رو به رشد تساهل در اجرای حدود که توسط برخی خواص از پس از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله آغاز گردید و در دوران خلافت عثمان به اوج خود رسید و می‌رفت تا به صورت یک فرهنگ مقبول و پسندیده میان اصحاب درآید، با مخالفت‌ها و مجاهدت‌های اولین حامی و مؤمن به پیامبرصلی الله علیه وآله کند گردید گرچه حکومت علی‌علیه السلام در پرتو لغزش خواص پس از مدت زمانی کوتاه فرو پاشید و حضرت نتوانست ریشه این سنت‌شوم را برکند، اما در همان مدت کوتاه به حق طلبان معاصر خود و نسل‌های آینده اعلام کرد اسلام علی بن ابی‌طالب‌علیه السلام، که استمراربخش اسلام ناب محمدی‌صلی الله علیه وآله می‌باشد، هرگز با سستی و کاهلی و سهل‌انگاری در اقامه حدود الهی سازگار نیست، هر چند برخی آن را «خشونت بخوانند و تساهل و تسامح را ترویج کنند.پی‌نوشت‌ها:۱- محمدبن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۵، ص ۴۹۴، ج ۱۲- محمدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۴ ق، ج ۱۹، ص ۳۷۱۳- مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، تحقیق محمدفؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالحیاء التراث العربی، ۱۳۷۵ ق، ج ۳، ص ۱۳۱۵، ح ۱۶۸۸۴- احمد بن علی طبرسی الاحتجاج، تحقیق محمدباقر الموسوی الخراسانی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات - مؤسسهٔ اهل البیت‌علیهم السلام بیروت، ط ۲، ۱۴۱۰ ق، ج ۱ - ۲، ص ۱۰۴/علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه، تبریز، مکتبهٔ بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ق، ج ۱، ص ۴۹۱، با تصرف/احمد بن عبدالعزیز جوهری، السقیفهٔ و فدک، تحقیق محمدهادی امینی، تهران، مکتبهٔ نینوی الحدیثهٔ، ص ۱۰۰، با تصرف۵- احمد بن علی طبرسی، پیشین، ج ۱ - ۲، ص ۱۰۲/شیخ عباس قمی، بیت الاحزان، دارالحکمه، ۱۴۱۲ ق.، ص ۱۴۴، با تصرف، جواد قیومی، صحیفهٔ الزهراء، چاپ سوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۲۳۰۶- محمد بن محمد مفید، الارشاد فی معرفهٔ حجج‌الله علی العباد، تحقیق مؤسسهٔ آل‌البیت‌علیهم السلام‌لاحیاء التراث، ۱۴۱۳ ق.، ج ۲۱، ص ۳۸۵، باب ۳۶، ح ۱۰۷- علی بن عیسی اربلی، پیشین، ج ۱، ص ۴۹۲ و ۴۹۳/محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۸، باب ۷، ح ۸، به نقل از: معانی الاخبار صدوق۸- عبدالحمید ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ط ۲، بیروت، دارالکتب العربیهٔ، ۱۳۸۵ ق.، ج ۲، ص ۴۴۹- عبدالحمید ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۲، ص ۱۹۴/محمدباقر محمودی، نهج السعادهٔ فی مستدرک نهج البلاغه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۳۶۹ ق.، ج ۲، ص ۵۲۳۱۰- عبدالحمید ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۴، ص ۳۱/نهج البلاغه، نامه ۱۶۱۱- عبدالحمید ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۱۲- سید علیخان مدنی، الدرجات الرفیعهٔ فی طبقات الشیعهٔ، قم، بصیرتی، ۱۳۷۹ ق.، ص ۸۷۱۳- عبدالحمید ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۱۴- سیدعلیخان مدنی، پیشین، ص ۸۷۱۵- عبدالحمید ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۱۶ و ۱۷- احمد ابن اعثم، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۱ ق. ، ج ۱ - ۲، ص ۲۴۴/ص ۲۶۲۱۸- ر.ک.به: محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق.، ج ۲، ص ۴۹۱۱۹- ر.ک.به: عبدالحمید ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۲، ص ۴۲ - ۴۴۲۰- علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، تحقیق عبدالحمید، بیروت، دارالکفر، ۱۴۰۹ ق.، ج ۲، ص ۳۴۶ و ۳۴۷۲۱ و ۲۲- نهج البلاغه، نامه ۶۲/خطبه ۷۴۲۳- ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۹۲۴ و ۲۵- ر.ک.به: احمد

یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، قم، شریف رضـی، ۱۴۱۴ ق.، ج ۲، ص ۱۷۹/ج ۲، ص ۱۷۸ و ۱۷۹۲۶- ر.ک.به: محمـدباقر محمودی، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۸ به نقل از: الاغانی، ج ۱۶، ص ۹۱۲۷- محمدبن عبدالله اسکافی، المعیار الموازنهٔ، تحقیق محمدباقر محمودی، بیروت، ۱۴۰۲ ق.، ص ۱۴۶ و ۱۴۷ و ر.ک.به: محمـدباقر محمودی، پیشـین، ج ۲، ص ۲۲۶ و ۲۲۷، ذیل مختار ۲۱۴۲۸- محمدباقر محمودی، پیشـین، ج ۲، ص ۲۰۸ - ۲۱۰ به نقـل از: علل الشـرایع، باب ۱۲۲ ح ۲ و المنـاقب، ج ۳، ص ۱۵۲۹- نهج البلاغه، خطبه ۹۳۳۰ و ۳۱- احمد ابن اعثم، پیشـین، ج ۱ - ۲، ص ۲۰/ج ۱ - ۲، ص ۲۰۳۲- محمدتقی‌تستری، قاموس‌الرجال، تهران، نشرالکتاب، ۱۳۸۸ق، ج۹، ص۸۶۳۳ و ۳۴- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، داربیروت، ۱۰۴۵ ق.، ج ۵، ص ۱۵ و ۱۶/ج ۵، ص ۱۶۳۵- محمد بن محمد مفید، الجمل، تحقیق علی میرشریفی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۳ ق.، ص ۱۷۶۳۶- محمد بن سعد، پیشین، ج ۵، ص ۱۷۳۷- ر.ک.به: عبدالحمید ابن ابی الحدید، پیشـین، ج ۷، ص ۳۷ و ۳۸ و ۴۸ و ۵۵۳۸- محمد بن ابراهیم ثقفی، الغارات، تحقیق عبدالزهراء الحسینی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۷ ق.، ص ۳۶۵ - ۳۶۷فصلنامه معرفت شماره ۳۸ - جواد سلیمانی

بازشناسی اخلاق مدیران در پرتو مدیریت علوی

مـدیران و سـلوک معنوی: مقـام و قـدرت دنیوی فانی است و آنچه می‌مانـد، اعمال خیر یا شـر آدمی می‌باشـد. از منظر قرآن کریم، خداوند متعال صاحب ملک و شوکت بوده و آن را به هر کس که بخواهد، برای مدت زمانی مقرر واگذارد.
پیـامبر اکرم صـلی‌الله‌علیه‌وآله در دعایی که از سوی خداونـد می‌آموزد، این کریمه قرآنی را قرائت می‌نمایـد:قُلِ اللّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُوءْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُـذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ. (آل عمران: ۲۶)بگو: بار خدایا، تویی که فرمان فرمایی، هر آن کس را که خواهی، فرمان‌روایی بخشـی و از هر کس که خواهی، فرمان‌روایی را بازسـتانی و هر کـه را خـواهی عزت بخشـی و هر کس را خـواهی خـوار گردانی. همـه خوبی‌هـا را به دست تـوست و تـو بر هر چیز توانـایی.اساساً هر کس در هر موقعیت اجتمـاعی و سیاسـی که باشـد، در حقیقت امانت‌دار مردم است و بایـد از این موقعیت در راه خشـنودی خـدا و خلق اسـتفاده کنـد. مدیران و کارگزارانی که خداوند را عزت‌بخش و خوار کننده می‌دانند، همواره می‌کوشـند که رضای حق را جلب کننـد و نفس اماره را به تسلیم شدن در برابر حقیقت وادارند. مدیریت در اسلام همراه با سلوک معنوی است، مـدیران مسـلمان عناصـر متعهـد، کوشـا و مسـئولیت پذیرنـد و در مجموعه اجرایی و مـدیریتی خویش به عنوان یک الگوی اخلاقی شناخته می‌شوند. چنین کسـی بر مملکت وجودی خود سـلطنت دارد و قوای باطنی‌اش را زیر فرمان عقل و شرع قرار می‌دهد و نیک می‌داند که مراقبت از نفس، او را از گزند تمایلات نفسانی باز می‌دارد و سلوک معنوی و توحیدی، بستر عارفانه‌ترین نوع و خدمت به خلق را ممکن می‌سازد. بی‌تردیـد مشاهـده ویژگی‌هـای نیکو و انسـانی مـدیران، سبب می‌شود که کارمنـدان و اربـاب رجوع نیز معیارهای الهی را مبنای عمل و برخورد خود قرار دهند و دلبستگی به مال و مقام را از دل بیرون کنند. بنابراین مدیران و کارگزاران بیش از هر کس به سفر درونی و بیداری باطنی احتیاج دارند.پیام متن:مدیران شایسته در تزکیه روحی و رفتاری خود کوشا هستند و مقـام و منصب دنیـوی را تـوفیقی جهت خـدمت، فرصـتی فـانی و زوال‌پـذیر و امـانتی الهی، ولا‌یی و مردمی می‌داننـد.این کـاخ که می‌بینی، گـاه از تـو و گـاه از من جاویـد نمی مانـد خـواه از تـو و خـواه از منمـدیران، خیرخـواهی و توجه به کارهـای خیرفطرت توحیدی بشـر اقتضاء دارد که او پیوسـته در جهت خیر و خدمتگزاری برای خویشان، نزدیکان و فرودستان خود گام بردارد و در این راه دلش مملو از عشق و خیر خواهی و نصیحت باشد. هر چه مدیران از نظر فکری و ایمانی در سطح بالاتری باشـند، نوع دوستی و خیرخـواهی آنان نیز بیشتر می‌باشـد و اساساً مـدیریت فعال و موفق، بـدون اقدام‌های خیرخواهانه، شـکل نمی‌گیرد، تشویق و تنبیه‌های خیرخواهـانه مـدیران محیـط کـار را فعال و با نشاط می‌سازد. برخی از انسان‌ها، خیر را در چارچوب منافع شخصـی یا گروهی دنبال می‌کننـد و در حقیقت به این وسیله خودخواهی خویش را ارضـاء می‌کننـد در حـالی که حضـرت امیر علیه‌السـلام درباره خیر چنین

می آموزد.لَیْسَ الْخَیْرُ اَنْ یَکْثُرَ مالُکَ وَ وَلَدُکَ وَلکِنَّ الْخَیْرَ اَنْ یَکْثُرَ عِلْمُکَ وَ یَعْظُمَ حِلْمُکَ وَ اَنْ تُباهِیَ النّاسَ بِعِبادَةِ رَبِّکَ فَاِنْ اَحْسَنْتَ حَمِدْتَ اللّهَ وَ اِنْ اَسَأْتَ اِسْتَغْفَرْتَ اللّهَ.خیر آن نیست که مال و فرزندت بسیار شود بلکه خیر آن است که دانشت فراوان گردد و بردباریت بزرگ مقدار و بر مردمان سرافرازی کنی به پرستش پروردگار. پس اگر کاری نیک کردی خدا را سپاس گویی و اگر گناه ورزیدی از او آمرزش جویی.مدیران شایسته کسانی هستند که به دنبال منفعت، ریاست و برتری موقعیت خود نباشند و مدیریت و نظام و مردم را فدای تمایلات نفسانی و زودگذر خود نسازند. مدیریت صالح، سعی در افزایش دانش‌ها و مهارت‌ها و بهینه‌سازی جریان کارها و جلب اعتماد و جذب نیروهای کارآمد و توانمند و سالم داردافزون بر آن یک مدیر موفق به هنگام مشاهده ناهنجاری‌ها، گذشت و آرامش و اصلاح ساختار اداری را مورد توجه قرار می‌دهد و با خشم و تنبیه‌های نابجا آبروی دیگران را به خطر نمی‌اندازد، او هیچ ارزشی را به اندازه ایمان و فضیلت بندگی مهم نمی‌شمارد و خدامحوری را شعار و پیشه خود می‌سازد، رضایت حق را بیش از حفظ موقعیت‌ها و قدرت ظاهری می‌خواهد و راه را بر ستایش‌های چاپلوسان بی‌هنر و مسئولیت گریز می‌بندد.پیام:مدیران صالح، الگوهای خدمتگزاری و خیررسانی هستند. با این رویه، فرودستان نیز متمایل به خیر و خدمت شده و در کنار مدیران خواهند بود.توجه مردم به عملکرد مدیرانهر کس با هر حرفه و شغلی، دارای الگوهای نیکو و کارآمدی است، هم‌چنان که دارای الگوهای نامناسب و بدی هم ممکن است باشد، امام علی علیه‌السلام در بخشی از عهدنامه مالک اشتر می‌فرماید:ای مالک! تو را به کشوری فرستادم که قبل از تو، افرادی بر آنجا حکومت می کردند، افرادی اعم از عادل و ستم گر، مردم کارهای خوب یا بد این حاکمان را به خاطر دارند. می‌دانند کدامشان عادلانه و کدامشان از روی ستم رفتار کرده‌اند و بدان مردم در مورد کارهای تو همان نظر را دارند که تو در مورد کارگزاران پیش از خود داری.» یعنی همچنان که تو اکنون درباره عملکرد عادلانه یا غیر عادلانه افراد پیش از خود داوری می کنی مردم نیز درباره تو چنین قضاوتی خواهند داشت، اگر خوب و عادل باشی مردم تو را به عدالت و مهربانی خواهند شناخت وگر نه تو را نیز ستم‌گر می‌شمارند، پس اگر می‌خواهی مردم تو را حاکمی عادل بدانند، عادلانه رفتار کن.پس والی و مدیر یا مسئول باید رفتارش با مردم به گونه‌ای باشد که نیک و مناسب باشد زیرا این برخوردها در حافظه تاریخ و در نامه اعمال آدمی ثبت و ضبط می‌شود و مسلماً کسی دوست ندارد که در تاریخ از او به بدی یاد کنند.چه زیبا سروده است سعدی شیرازی:نام نیکی گر بماند ز آدمی به کز او ماند سرایی زرنگارپیام:مدیران باید با پیروی از الگوهای پسندیده در راستای رضایت الهی و خدمتگزاری به مردم گام بردارند و مسئولیت را تنها امانت و موقعیتی برای عمل به وظیفه بدانندتکامل معنوی با غلبه بر هوای نفسغلبه بر هوای نفس همتی بلند و اراده‌ای والا می‌طلبد. و کسانی که در این راه پیروز می‌شوند نزد خداوند مقام شایسته‌ای خواهند داشت. خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید: وَ اَمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَیَ النَّفْسَ عَنِ الْهَوی فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوی؛ هر کس نسبت به مقام پروردگار خشیت داشته باشد و از خودخواهی و نفس پرستی بپرهیزد و نفس را از کارهای بد باز دارد، بهشت جایگاه او خواهد بود. (نازعات:۴۰)اگر کسی به مقام و منصب خود تفاخر کند و دچار خود بزرگ‌بینی شود، این «منیت‌ها» همه از هوای نفس برمی‌خیزد و آدمی را از تکامل معنوی باز می‌دارد.سوءاستفاده از موقعیت‌ها و امر و نهی کردن به دیگران، در حقیقت اطاعت از نفس اماره می‌باشد. مدیر باید بداند، تلاش‌ها را در جهت خدا قرار دادن، باعث دست‌یابی به مقامات والا ـ می‌شود. البته مدیران و کارگزاران، بهترین موقعیت را برای خدمت به مردم و دستگیری از ضعیفان و بی‌پناهان دارند، آنان می‌توانند با خدمات خود، گام‌های مؤثری در راه رشد معنوی و تکامل روحی خویش بردارند. ناگفته نماند خصیصه بارز یک مدیر مسلمان، آن است که مقام و منصب را سکوی مناسبی برای پرواز روح و پیمودن مراحل معنوی انتخاب کند نه موقعیتی برای زراندوزی و استفاده از امکانات و تفخر و فخرفروشی. به طور قطع رسیدگی و تواضع مدیر شایسته ، لطف خدا و محبت مردم را به همراه خواهد داشت. شکی نیست که در صورت غفلت از مسئولیت‌های اخلاقی، نمی‌توان به خداگونگی دست یافت و امانت‌های اجتماعی را پیراسته از پلیدی نگه داشت در مقابل، ویژگی‌های نیکو وانسانی مدیران، خیر دنیا و آخرت را برایش

به ارمغان می‌آورد.پیام متن:غلبه مدیران بر هواس نفس، آنان را از فخرفروشی و تکبر باز می‌دارد و دریچه خدمتگزاری و خیررسانی را برویشان می گشاید.مدیران و محاسبه نفسمدیران واقعی در کنار عمل صالح، همواره به حساب خود و اعمال روزانه‌شان، رسیدگی کنند و مراقب‌اند که مبادا نفس و شیطان بر روح آنان چیره گردد. محاسبه نفسانی سبب می‌شود که انحراف‌های هر کس در هر موقعیت، در ادارات و سازمان‌ها کاسته شود و امور به سمت اصلاح و بهبود پیش برود. باید به این حقیقت توجه داشت که روز رستاخیر در قرآن کریم، روز حساب خوانده شده و خداوند سریع الحساب خواهد بود. این توجه و هوشیاری انسان را وامی‌دارد که در حساب‌گری خود، نسبت به اعمال و گفتارها و برخوردها همت بگمارد و خود را پای میزان عدالت الهی بکشاند و در نتیجه رفتار خود را به سوی اصلاح بکشاند.حضرت امیر علیه‌السلام در این رابطه می‌فرماید: «حاسِبُوها قَبْلَ اَنْ تُحاسِبُوا ...» به حساب نفس‌تان رسیدگی کنید، پیش از آن‌که مورد محاسبه قرار گیرید. بر این اساس، بایست است که مدیر، کارنامه روزانه‌اش را در ترازوی عدل قرار دهد و کارهای خیر و شرش را شمارش کند. و بایسته است ببیند کدام کفه بر کفه دیگر می‌چربد؟! آیا حقوق برادران مسلمان را رعایت کرده و مدیریتش آمیخته به خشنودی خداوند و رضایت مراجعه کنندگان بوده است یا خیر؟ محاسبه نفس و بیم از عدالت الهی، مدیر را در صراط ایمان و بندگی و رعایت تقوا و امانت‌داری نگاه می‌دارد. مدیران ترسان از مقام رب، در پنهان نیز مراقب‌اند که مبادا بر خلاف دین و تکلیف، کاری انجام دهند. حراست حقیقی هر مدیر از خویش در پرتو خوف الهی شکل می گیرد. قرآن کریم هم تأثیر خوف از خداوند را ارج نهاده و آن را سبب پیراستگی خائف از هوس‌پرستی می‌داند.پیام متن:محاسبه نفس و بررسی اعمال روزانه به وسیله مدیران آنان را از نقاط قوت و ضعف خویش آگاه می‌سازد و بدین گونه در صدد اصلاح و تهذیب نفس بر می‌آیند.پاسخ گو بودن مدیران به مراجعه‌کنندگانتمام کارکنان دولت اعم از مدیران، معاونان و دیگر حقوق بگیران، در برابر حقوقی که از بیت المال می گیرند، وظیفه و مسئولیتی دارند که باید بدان عمل کنند. در حقیقت چند حق عمده بر گردن آنان است. حق النفس و آن اینکه هیچ‌کس حق ندارد ضرر یا ضربه‌ای به خود وارد کند. هر چند زندگی امروزه همراه با سختی و مشکلات اقتصادی است اما این سبب نمی‌شود که مدیر با اضافه‌کاری بیش از حد یا کار چند شیفته و مانند آن، افزون از حد طاقت بر نفس خود فشار آورد و بر آن ستم روا دارد.حق دیگر، حق الله است، استعداد و توفیقی که خداوند به انسان می‌دهد تا در سایه آن برای کسب علم و روزی تلاش کند، موجب شکر الهی می گردد. از سوی دیگر حق الناس نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، رعایت حق دیگران بسیار مورد تأکید دستورات دینی قرار گرفته است. کسانی که برای حل مشکل خود به اداره‌ای مراجعه می کنند دارای حقوقی مانند پی گیری پرونده یا کار، سرعت و دقت در انجام کار، راهنمایی و ارشاد می‌باشند. از این‌رو، باید مدیران و کارکنان نسبت به انجام بی‌منت کار و پی گیری پرونده ارباب رجوع احساس مسئولیت کنند. اگر کسی به خاطر غرض شخصی یا خستگی و مانند آن در انجام این مسئولیت سهل‌انگاری کند یا خدای ناکرده مراجعه‌کنندگان را سرگردان نماید، مدیون او خواهد بود چرا که از بیت‌المال عمومی حقوق می گیرد تا کاری را که به او واگذار شده است به طور صحیح انجام دهند، بی‌گمان اگر شخصی کار خود را به درستی انجام ندهد و از زیر بار آن شانه خالی کند و یا کارش همراه باغِش و کم کاری و بدکاری و مانند آن باشد، حقوقش حرام و یا دست کم شبهه‌ناک خواهد بود. در هر حال مدیران و کارمندان باید توجه داشته باشند که رعایت حقوق مردم و دولت، نوعی عبادت و دارای اجر و ثواب اخروی خواهد بود و روزی به دست آمده از این راه نیز پاک‌ترین و حلال‌ترین روزی‌ها خواهد بود.پیام متن:مدیران باید با نهایت میل و رغبت به مراجعه کنندگان پاسخ گفته و در حل و فصل مشکلات آنان تلاش کنند، با این وسیله لقمه حلال را چاشنی زندگی خویش خواهند ساخت.نظارت و قاطعیت مدیران و مهربانی آنان با زیردستانبایسته است مدیران کشور علی صلی‌الله‌علیه‌وآله را الگوی مدیریت خویش قرار دهند. حضرت علی صلی‌الله‌علیه‌وآله در نصب و عزل وزیران، فرماندهان، کارمندان و دیگر حقوق بگیران دولتی، طبق ضوابط عمل می کرد. هیچ‌گاه ضوابط را با روابط عوض نمی‌کرد. بلکه شایستگی و لیاقت فرد را در نظر می گرفت. دو شاخص تعهد و تخصص

می‌تواند میزان شایستگی‌ها را تا حدود زیادی تعیین نماید.آنچه برای امیرالمؤمنین اهمیت داشت کارآیی و کارگشایی اشخاص بود. هرگاه مدیری تخلف می‌کرد به او تذکر می‌داد و در صورت تکرار، بدون هیچ ملاحظه‌ای او را عزل می‌نمود.از سوی دیگر یکی از ویژگی‌های مدیریت حضرت علی علیه‌السلام نظارت دقیق و مستمر بر اعمال وزیران و معاونان حکومتی خود بود. اگر کسی از اموال عمومی استفاده ناروایی می‌کرد، صریحاً به او تذکر می‌داد، بارها پیش می‌آمد که استاندار شهری را به سبب عدم لیاقت یا کم‌کاری، عزل می‌کرد و فرد شایسته‌تری را به جایش نصب می‌نمود. بر حساب و کتاب‌های بیت‌المال، نظارت کامل داشت و هیچ گاه اجازه نمی‌داد سهمی را بی‌حساب به کسی پرداخت یا از کسی کسر کنند. از این‌رو مدیران محترم نیز باید توجه داشته باشند که کارمندان اداره چه مقدار در کار خود و ارتباط با دیگران موفقند؟ آیا مسئولیتی که به آنان محول شده است را به طور شایسته به انجام می‌رسانند؟ آیا در برخورد با مراجعه کنندگان، شئونات انسانی و اسلامی را رعایت می‌کنند؟امام علی علیه‌السلام در نامه‌اش به مالک اشتر وظایف دیگر مدیران را خاطر نشان می‌سازد:بخشی از وقت خود را خاص کسانی کن که به تو نیاز دارند، خود را برای کار آنان فارغ دار و در مجلس عمومی بنشین و در آن مجلس برابر خدایی که تو را آفرید فروتن باش و سپاهیان و یارانت را که نگهبانانند یا تو را پاسبانان، از آنان بازدار، تا سخن گوی آن مردم با تو گفت‌وگو کند. بی‌درماندگی در گفتار که من از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بارها شنیدم که می‌فرمود: هرگز امتی را پاک از گناه نخوانند که در آن امت بی‌آن‌که بترسند و در گفتار در مانند حق ناتوان را از توانا نستانند.قداست مدیران در حق‌گرایی و جانب‌داری از ناتوان‌هاست و مردم در پرتو اخلاق نیکوی مدیران، به خصوص زهد و فروتنی و مهربانی آنان، گرایش به دینداری پیدا می‌کنند.پیام:قاطعیت در عمل و حفاظت از بیت المال، نظارت بر کارگزاران و کارمندان و مهربانی با زیردستان از روش‌های قابل پیروی مدیران در سیره علوی است.مهرورزی و مسئولیت پذیری مدیراندر نامه حضرت امیر علیه‌السلام به مالک اشتر آمده است که مردم دو دسته‌اند، برخی هم کیش تو و بعضی هم‌نوع تواند و تکلیف تو در برابر آنان، گذشت و مهرورزیدن است، چون گناهی از ایشان سر می‌زند یا علت‌هایی بر آنان عارض می‌شود یا خواسته و ناخواسته خطایی بر دستشان‌رود. به خطاهایشان منگر و از گناهشان در گذر، چنان‌که دوست داری خدا بر تو ببخشاید و گناهت را عفو فرماید. چه تو برتر آنانی و آنکه بر تو ولایت دارد از تو برتر است و خدا از آن‌که تو را ولایت داد بالاتر. و مگو مرا گمارده‌اند و من امر می‌کنم، پس باید اطلاعت شود.مدیران و کارگزاران، با تواضع، محبت، گذشت به موقع و حمایت از ناتوانان و همراهی با فرودستان می‌توانند بستر اصلاح کشور و احیای ارزش‌های اخلاقی را فراهم آورند. همه کارگزاران در هر رتبه و موقعیت مسئولیت الهی دارند و قانون، حد و مرز کارها را مشخص کرده و هیچ‌کس حق ندارد در خارج از چارچوب قوانین حرکت کنند.در این نظام مدیریتی، مردم ولی‌نعمتند و باید حقوقشان را مراعات کرد. مسئولیت داشتن در نظام اسلامی به این معنا نیست که مدیران از آزادی بی‌حد و حصر برخوردار باشند و خودسرانه عمل کنند.امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کلامی در باب مسئولیت کارگزاران نظام اسلامی می‌فرمایند: خدایا تو می‌دانی آنچه از ما رفت نه به خاطر رغبت در قدرت بود و نه از دنیای ناچیز، خواستنِ زیادت. بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین را به جایی که بود، بنشانیم و اصلاح را در شهرهایت ظاهر گردانیم، تا بندگان ستم‌دیده‌ات را ایمنی فراهم آید و حدود ضایع مانده اجرا گردد. اساساً حکومت و قدرت در منظر اسلام، وسیله ای برای اصلاح و آبادانی و آماده ساختن رفاه و امنیت برای عامه مردم است و کوتاهی در انجام این وظایف، همه نظام را با ناکامی مواجه خواهد ساخت. چون خداوندت بزرگی داد و حکم خرده از خردان مسکین در گذارچون زبردستیت بخشید آسمان زیردستان را همیشه نیک دادعذرخواهان را خطاکاری ببخش زینهاری را به جان ده زینهار سعدیپیام: مهروزی و عطوفت با زیردستان، قانون‌مداری، مسئولیت‌پذیری و خدمت به عامه مردم از وظایف مدیران و از شاخصه‌های مدیریت علوی است.

http://www.hawzah.net/Hawzah/Magazines/MagArt.aspx?id=۴۳۲۲۸

تصمیم گیری و مدیریت علوی

۱۰:۵۹

تصمیم گیری و مدیریت علوی امیرهوشنگ دشتی

تصمیم گیری ، فراگردی است که طی آن ، شیوه عمل خاصی برای حل مسأله یا مشکل ویژه‌ای ، برگزیده می‌شود[۱]. (استونر ، ۱۹۸۲) امروزه بخش مهمی از وقت و کار مدیران صرف حل مشکل و تصمیم گیری می‌شود به طوریکه می‌توان گفت وظایف اساسی برنامه‌ریزی،

سازماندهی ، رهبری و کنترل نیز مستلزم تصمیم‌گیری است . بر اثر تصمیم ، خط مشیها ، جریان امور و اقدامات آتی مشخص شده ، دستورات لازم صادر می‌گردند بنابراین تصمیم‌گیری چهارچوبی برای عملکرد کارکنان سازمان فراهم می‌سازد و از این رو ، نقش بسیار مهمی در مدیریت ایفا می‌کند . این اهمیت تا بدانجاست که سایمون ، تصمیم‌گیری را مترادف مدیریت می‌داند و معتقد است که فعالیت و رفتار سازمانی ، شبکه پیچیده‌ای از فراگردهای تصمیم‌گیری ا][۲]. همچنین یکی دیگر از صاحبنظران مدیریت به نام گریفیث ، تصمیم‌گیری را قلب سازمان و مدیریت تلقی می‌کند و معتقد است که تمام کارکردهای مدیریت و ابعاد سازمان را می‌توان بر حسب فراگرد تصمیم‌گیری توضیح داد.او معتقد است تخصیص منابع، شبکه ارتباطی ، روابط رسمی و غیر رسمی و تحقق اهداف سازمان به وسیله مکانیسمهای تصمیم‌گیری کنترل می‌شوند . از این رو ، تصمیم‌گیری به منزله کلید فهم پیچیدگیهای سازمان و عملکردهای مدیریت است[۳]. در مدیریت اسلامی نیز توجه بسیاری به امر تصمیم‌گیری شده است تا آنجا که امام علی (ع) تصمیم فرد را برابر با میزان عقل و اندیشه او می‌داند ۴]] ودر جای دیگر ، تصمیمی را که بر مبنای عقل و خرد اتخاذ شده باشد ، نجات بخش معرفی می‌نماید[۵در قران ، سه مرحله برای تصمیم‌گیری بیان شده است : ۱- مشورت ۲- اتخاذ تصمیم ۳- توکل بر خداوند[۶]. مطالعه زندگی پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار علیهم السلام ، نشان می‌دهد که حتی با داشتن علم سرشار الهی و ارتباط با سرچشمه جوشان وحی ، هرگز در امور مهم بدون مشورت تصمیم‌گیری نمی‌کردند . خود پیامبر (ص) به این مطلب تصریح فرموده‌اند که : « خدا و رسول او از مشورت بی‌نیازند اما خداوند آن را وسیله رحمت برای امت من قرار داد ، زیرا کسی که به مشورت بنشیند ، به پیشرفت و سعادت می‌رسد و هر کس آن را ترک نماید ، گمراه و سرگردان می‌شود [۷] . امام علی (ع) در لزوم مشورت قبل از تصمیم‌گیری می‌فرماید : « کسی که استبداد رأی داشته باشد ، هلاک می‌شود وهرکس با مردان بزرگ مشورت کند ، در عقل و دانش آنها شریک شده است [[۸]از آنجا که یکی از مهمترین مراحل فرایند تصمیم‌گیری ، گردآوری اطلاعات جامع و موثق برای اخذ تصمیم می‌باشد ، مشورت و نظرخواهی از دیگران به خصوص صاحبنظران و افراد مجرب می‌تواند کمک بزرگی در گردآوری اطلاعات باشد و شخصی که این گونه رفتار ننماید ، قطعاً دچار سرگردانی و پشیمانی خواهد شد . چنانچه امام علی (ع) می‌فرماید : « مخالفت با نظر و مشورت دانشمندان با تجربه ، موجب سرگردانی و حیرت بوده و سبب پشیمانی خواهد شد »[۹]. در مدیریت اسلامی ، تصمیم گیری تنها با اتخاذ تصمیم پایان نمی‌پذیرد بلکه پس از اتخاذ تصمیم باید به خدا توکل کرد و از درگاه لایزال الهی مدد خواست و امور خویش را بدو واگذار نمود البته پرواضح است که این واگذاری امور (توکل) پس از بررسی کامل اسباب و عوامل عرفی و عقلایی و تلاش فکری و عملی خود و دیگران (تصمیم‌گیری) خواهد بود . گاهی در تصمیم‌گیری ممکن است فرد یا گروه تصمیم‌گیرنده به سبب مخاطرات ناشی از تصمیم ، ترس و وحشت داشته باشند و یا در نتیجه مردد باشند . توکل بر نیروی بیکران الهی ، ترس و وحشت و تردید را از بین می‌برد و دل انسان را آرام می‌سازد و این از ویژگیهایی منحصر به فرد تصمیم‌گیری در مدیریت اسلامی است . به طور کلی علل و عواملی که سبب ضعف در تصمیم‌گیری می‌گردند عبارتند از : تردید و دودلی ، ترس و وحشت از نتایج تصمیمات ، تسویف (کار امروز را به فردا انداختن) ، عدم اعتماد به نفس ، پیروی از وسواس و هوای نفس و احتیاط بیش از حد[[۱۰]که تمامی موارد مذکور را می‌توان با توکل بر نیروی بی‌کران

الهی برطرف نمود . بنابراین اگر خالق حکیم می‌فرمایـد : « هر گاه به تصـمیم رسـیدید به خداوند توکل کنید ، به این علت است که از عوامل ضعف تصمیم‌گیری و نگرانیها و ناآرامیهای ناشی از آن در امان باشیم و بتوانیم تصمیماتی قاطع و استوار بگیریم . قاطعیت در تصـمیم‌گیری ، یکی از خصوصیات لازم برای مـدیران می‌باشـد و مـدیر با این خصوصـیت ، با برداشـتن مشـکلات از سـر راه ، کـاروان سازمـان را هر چه سـریعتر به سـر منزل مقصود می‌رسانـد . البته نبایـد شـلوغ کاریهـا ، بی‌گـدار به آب زدنهـا ، اسـتبدادها ، خشونتهـا و از موضع دیکتاتورها برخورد کردن را قاطعیت به حساب آورد . اینها تفاسیر غلطی است که از قاطعیت شـده است و در مـدیریت اسـلامی جایگـاهی نـدارد . می‌توان گفت آن گاه که مطالعات لازم برای انجام کاری صورت گیرد و پیشـنهادها و نظرات دیگران جمع‌آوری شود و زمینه اجرای عمل از هر جهت فراهم شود ، تصـمیم برخاسـته از همه این تلاشـهای آگاهانه را با جدیت و جرأت ، در چـارچوب قـانون اجرا کردن ، «قـاطعیت» نـام دارد . امـام علی (ع) می‌فرمایـد : « قـاطعیت در تصـمیم‌گیری ، نـتیجه دوراندیشی است »[۱۱تحقیق و بررسی در سیره حکومتی امام علی (ع) به خوبی مشخص می‌سازد که او حاکمی دلیر و مدیری قاطع بود و در اخـذ تصـمیم ذره‌ای هراس و تردیـد به دل راه نمی‌داد و در انتخـاب والیـان و حاکمان ولایات و سـرزمینهای اسـلامی نیز ، چنین کسـانی را برمی‌گزیـد لـذا آن روز که مالـك اشتر را به عنوان فرمانروای سـرزمین مصـر انتخاب می‌نمایـد ، او را چنین معرفی می‌کند : « همانا مالك ، در برندگی و قاطعیت ، چون شمشـیری از شمشـیرهای خداوند است که تیزی آن کند نمی‌شود و به هر جا که فرود آید ، ضربت آن بی اثر نیست [۱۲]. ---

------------------------ ۱) مدیریت عمومی – ص ۲۳ . ۲) مقدمات مدیریت آموزشی – ص ۳۳ . ۳) همان منبع – ص ۳۴ . ۴) اصول و مبانی مدیریت اسلامی – ص ۵۵ . ۵) غرر الحکم و درر الکلم آمدی – ص ۵۵ . ۶) سوره آل عمران – آیه ۱۵۹ . ۷) تفسیر درّالمنشور – ج ۲ – ص ۹۰ . ۸) نهـج البلاغه – حکمت ۱۶۱ . ۹) نهـج البلاغه عبده – ج ۱ – ص ۹۳ . ۱۰) اصول و مبانی مدیریت اسلامی – ص ۸۹ . ۱۱) غرر الحکم و درر الکلم آمدی – ص ۱۲۱ . ۱۲) نهج البلاغه – نامه ۳۸

http://modirestan.mihanblog.com/post/۲۵۲

حکومت و مدیریت از منظر امام علی

(ع)علیرضا اعرافی مقاله حاضـر حاصل یک سـخنرانی است که توسط آقای محمد داوری بازنویسی شده است.(ریاست پژوهشکده حوزه و دانشـگاه) - چکیـده: در دیـدگاه حضـرت علی(ع)، نگرش مدیران به «مدیریت» چگونه باید باشد؟ برای پاسـخگویی به این سؤال سـعی شـده است با اسـتفاده از سـخنان ایشان در نهج‌البلاغه اصول کلی حاکم بر نگرش مدیران و وظایف کلی آنان در یازده اصل بررسی گردد:۱. امانت بودن مسؤولیت و مدیریت؛

۲. ارزش ابزاری حکومت و مدیریت؛

۳. نگرش اخلاقی به مدیریت؛

۴. سلسله مراتب و مشارکت در مسؤولیت‌ها؛

۵. مسؤولیت فرصتی اخلاقی و معنوی؛

۶. عمران و آبادانی در کنار وظایف فرهنگی؛

۷. ضرورت استفاده از تجارب تاریخی در مدیریت؛

۸. حقوق و وظایف متقابل؛

۹. نگرش مثبت و کرامت‌مدار به انسان‌ها؛

۱۰. توجه به قدرت و نظارت الهی؛

۱۱. تـوجه بـه مشـارکت و نقدپـذیری در مـدیریت________________________.مقدمهنهـج‌البلاغه مجموعه‌ای از خطبه‌هـا، نامه‌هـا و کلمـات قصـار امـام علی(ع) است که به همت سیدرضـی جمع‌آوری وتنظیم شـده است. در بخش نامه‌ها، مجموعاً ۷۹ نامه ذکر شـده است که آن‌ها را از نظر موضوعی می‌توان به سه‌دسـته تقسیم کرد: دسـته اول نامه‌های اخلاقی و تربیتی است که مفصـل‌ترین آن‌ها، نامه ۳۱ (توصـیه‌های ایشان به فرزندش امام حسن یا محمد بن حنفیه) است؛ دسـته دوم مکاتبات حضـرت با معاویه؛ و دسته سوم (تقریبا ۳۹ نـامه) مواردی است که امام درباره مسائل حکومت و مـدیریت، به مناسـبت‌های مختلف، خطـاب به کـارگزاران کشوری و لشـگری بیـان فرموده‌انـد. در واقع می‌توان ادعـا کرد که نیمی از نامه‌های نقل شـده از علی(ع) در نهـج‌البلاغه، به مبـاحث حکومت و مـدیریت اختصـاص دارد. بیشترین توجه ایشان در این منشورها، عهـدها و نامه‌های ابلاغ شـده به کـارگزاران و مـدیران، به مسأله نـوع، الگـو و شیوه حکومت و مـدیریت بوده است.هرچنـد نمی‌توان ادعـا کرد که تمـامی مبـاحث مـدیریت یـا علوم انسـانی در متون و منـابع دین اسـلام مطرح شـده است و نیـازی به عقل و تجربه بشـر نیست، می‌توان ادعا کرد که الگویی از مبانی ارزشی و نظری در باب مدیریت در متون و منابع دینی، از جمله نهج‌البلاغه، ارائه شده است که در علوم اجتماعی و از جمله مدیریت تأثیر فراوانی دارد. بنابراین، سؤال اساسی در این مقاله این است: «در دیدگاه حضرت علی(ع)، نگرش یک مدیر به «مدیریت» خود چگونه باید باشد؟»پاسخ این سؤال را می‌توان با مطالعه و بررسـی مکتوبات و نامه‌های حضرت، به خصوص عهدنامه مالک اشتر۱ ـ مفصـل‌ترین و جـامع‌ترین منشـور حکومـتی و اداری علی(ع) ـ بـه دسـت آورد. ایشـان در ایـن نامه‌هـا بیش از ۲۰۰ دسـتورالعمل در زمینه‌هـایی ماننـد چگونگی ارتبـاط کـارگزاران بـا مردم، ـ دوست و دشـمن و نظیر آن ـ ذکر کرده‌انـد که تجزیه و تحلیل این دسـتورالعمل‌ها ما را به اصول لازم در نگرش مـدیر به مـدیریت راهنمایی می‌کنـد.تذکر این نکته ضـروری است که همه فعالیت‌های انسان در مقام کنش‌های اجتماعی مسبوق به نگرش است؛ بدین‌معنا که تمام این فعالیت‌ها در صحنه عمل، بر اساس نوع نگرش قبلی شـخص تنظیم می‌شود و هنگام اشتغال مدیر به خدمت و فعالیت اداری، عملکرد، نوع ارتباط با دیگران و همه رفتارهای مدیریتی وی مسبوق به نگاه او به مسؤولیت و مدیریت خواهد بود. درواقع، نگرش مدیر بر اساس پاسخ به پرسش‌هایی مانند این‌که: «این کـار ارزشـمند است یا خیر»، «این عمل چه مقـدار ارزش دارد»، «این رفتار چه سـهمی در زنـدگی وی دارد» و «مردم دارای چه منزلت و مرتبتی هسـتند»، شـکل می‌گیرد و نوع این پاسخ‌ها نقشـی تام در شـکل‌گیری نوع و روش مدیریتی وی دارند. بدین‌ترتیب مواضع ما در پشت صـحنه مـدیریت، تعیین‌کننده نحوه عمل و فعالیت ما در صـحنه مدیریت است. در روان‌شناسـی گفته می‌شود که فعـالیت و کنش انسـان، مبتنی بر نوع نگرش و انگیزش اوست و چون انگیزش بر نگرش تکیه دارد، نقش نگرش بنیادی‌تر است و در واقع، نگرش، مولـد انگیزش و گرایش است، هرچند نمی‌توان از منشأ غریزی برخی انگیزه‌ها غافل بود که نگرش فرد نمی‌تواند تأثیر مستقیم در آن انگیزه‌ها داشته باشد. ازاین‌رو در مقام عمل نگرش جایگاهی مهم دارد و این قانون و قاعده‌ای روشن است که عقل و تجربه درونی نیز آن را تأییـد می‌کنـد.با مراجعه به کلام علی(ع) در بحث از مـدیریت، می‌توان دو نوع سؤال مطرح کرد: اول، رفتار یـک مـدیر در مقـام اجرای وظـایف مـدیریتی چگـونه بایـد باشـد؟ پاسـخ این سؤال را می‌توان ازدسـتورالعمل‌هایی که حضـرت در نامه‌های مختلف بیان کرده‌انـد، به دست آورد. اما سؤال عمیق‌تر این است: از دیدگاه امام(ع)، نگرش مدیران به حکومت و مدیریت بایـد چه نوع نگرشـی باشد؟ و توصـیه‌های حضـرت در این زمینه چیست؟ به عبارت دیگر، از دیدگاه علی(ع) چگونه باید در پشـت صحنه مدیریت، به نگرش‌ها و انگیزش‌ها سامان بخشـید تا آن دسـتورالعمل‌ها و توصـیه‌ها در جای خود تحقق یابد؟ در این صورت، فهم دیـدگاه حضـرت در بـاب مواردی از قبیـل کـار، مسؤولیت و مـدیریت و... ــ که پشت صـحنه عمـل مـدیریتی افراد را مشـخص می‌کنـد ــ ضـرورت دارد.به عبـارت دیگر در مـدیریت توصـیه‌ها و توصـیفها داریم، و علی‌الاـصول توصـیه‌ها و تجویزهـای اداری و اخلاقی مبتنی بر توصـیفها است، و مبنای بایدهای مدیریتی هستیها و واقعیتها است؛ یک بار می‌توان از آن توصـیه‌ها سؤال کرد و بار دیگر از توصـیفها و نگرش و بـاور به آن‌هـا.محـور اصـلی بحث در این مقـاله، یـافتن پاسـخ سـؤال اول (حوزه کنش‌هـا و رفتارهـای

مدیران) نیست، بلکه پاسخگویی به سؤال دوم (نگرش‌ها) است. در سطور آتی بر اساس کلمات نقل شده از حضرت علی(ع) در نهج‌البلاغه، اصول کلّی حاکم بر نگرش مدیران و وظایف کلی آنان را در یازده اصل بررسی خواهیم کرد.۱. امانت بودن مسؤولیت و مدیریت«نگرشِ امانتی» در پذیرش حکومت و مدیریت، اصلی بنیادی و قاعده‌ای فراگیر در بینش اسلامی و قرآنی است؛ زیرا در منطق دینی همه نعمت‌ها ودایع و امانت‌های الهی‌اند. البته این نعمت‌ها از نظر درجات و مراتب، در یک رتبه قرار ندارند؛ برخی از نعمت‌ها به دلیل شمول و فراگیری و کارآیی و اثرگذاری بیشتر، و نیز به لحاظ ارتباط وظایف و تکالیف برتر با آن‌ها، امانتی خاص تلقی می‌شوند. بنابراین در فرهنگ دینی، امانت دو کاربرد دارد: نخست در معنای عام که شامل همه نعمت‌ها و عنایت‌های الهی است؛ دوم در مورد نعمت‌ها و الطاف ویژه الهی. برای مثال مقصود از آیه شریفه امانت (اِنّا عَرَضنا الامانَةَ عَلی السّمواتِ وَ الاَرْضِ فَاَبَیْنَ اَنْ یَحْمِلْنَها وَ حَمَلَهَا الاِنْسانُ اِنَّهُ کانَ ظَلُوما جَهُولاً)۲ معنای دوم، یعنی امانت‌های ویژه است. البته در تعیین مصداق این امانت اختلاف وجود دارد؛ برخی آن را توحید و معرفةالله، و گروهی امامت و ولایت دانسته‌اند.«امانت»، در لغت از ریشه «اَمْن» به معنای آرامش و آسایش خاطر است؛ و در اصطلاح، ودیعتی است که کسی آن را به دیگری می‌سپارد و به او در نگهداری از آن، اعتماد می‌کند. ازاین‌رو امانت دارای چند رکن است: امانت سپار، امانت‌پذیر، مورد امانت، و شرایط و وظایف امانتداری.براساس این اصل، زمامداری و مدیریت، به عنوان مظاهر و مراتب ولایت و امامت، از امانت‌های خاص است. مدیران و حاکمان قبل از هر چیز باید به این اصل باور داشته باشند و نگرش خود را بر این بنیاد استوار سازند.نکته شایان یادآوری این است که نگرشِ امانتی در باب زمامداری و مدیریت، هم به دلیل اثرگذاری گسترده آن و هم از جهت مسائل روان‌شناختی مربوط به آن، از اهمیت خاصی برخوردار است؛ زیرا حبّ ریاست از غرایز سرکش و از دام‌های شیطانی و وسوسه‌های رهزن است و از سوی دیگر، قدرت می‌تواند زمینه‌ساز تولید آسیب‌ها و آفت‌های فراوان فردی و اجتماعی شود. حضرت علی (ع)در این خصوص خطاب به مالک اشتر می‌فرماید:مگو من مأمورم و مسؤولیت دارم، امر می‌کنم و باید اطاعت شود؛ زیرا این کار موجب دخول فساد در قلب و خرابی دین و نزدیک شدن تغییر و تحوّل در قدرت است.۳بدین‌ترتیب در این نگرش الهی تأکید بر نفی اصالت ریاست و طرد برداشت مادی از آن است.نکته مهم دیگر این است که امانت در نگرش امام علی با امانت در نگرش‌های مادی متفاوت است؛ در نگرش مادی ممکن است مدیریت صرفا امانتی اجتماعی تلقّی بشود، اما این امانت در بینش الهی سه ضلعی است: امانت خدا، امانت مردم و امانت حاکمان در سلسله مراتب اداری، که در نهج‌البلاغه و سخنان حضرت علی(ع) به هر سه امانت اشاره شده است. البته این امانت‌ها طولی و ترتبی است و ریشه آن، امانت الهی و به دنبال آن، امانت اجتماعی و مردمی و سپس امانت از سوی فرادستان در سلسله مراتب مسؤولیت است.بدین‌ترتیب نخستین اصل در نگرش مدیران به مسؤولیت در دیدگاه حضرت علی(ع) این است که مدیر باید مسؤولیت و منصب پذیرفته شده را امانتی تلقی کند که بر اساس سلسله مراتب، از خدا به ولی و از ولی به او واگذار شده است؛ و تمام کوشش او در جهت ادای این امانت باشد.حضرت خطاب به یکی دیگر از کارگزاران خود، مسؤولیت حکومت را امانت معرفی می‌کند و او را در این امانت سهیم می‌داند:اما بعد، من تو را شریک در امانتم (حکومت و زمامداری) قرار دادم.۴و هنگامی که احساس کرد وی در حوزه مدیریت خود خیانت کرده است به او فرمود:عهد و پیمانت را نسبت به پسر عمت دگرگون ساختی... با خائنان نسبت به او خیانت ورزیدی؛ نه پسر عمت را یاری کردی و نه حق امانت را ادا نمودی.۵سپس او را به علت این‌که فعالیتش در جهت به دست آوردن دنیا و خیانت به امانت مردم بوده است سرزنش می‌کند و می‌فرماید:گویا تو جهاد خود را به خاطر خدا انجام نداده‌ای... گویا تو با این امت برای تجاوز و غصب دنیایشان حیله و نیرنگ به کار می‌بردی و مقصدت این بود که این‌ها را بفریبی و غنایمشان را در اختیارگیری؛ پس آن‌گاه که امکان تشدید خیانت به امت را پیدا کردی تسریع نمودی.۶حضرت علی(ع) در این خصوص در نامه‌ای خطاب به اشعث بن قیس (استاندار منطقه بزرگ آذربایجان) می‌فرماید:کاری که به عهده توست نانخورش (طعمه) نیست؛ بلکه امانتی است بر گردنت. آن که تو را بدان کارگمارده، نگهبانی از امانت را به

عهده‌ات گذارده، تو را نرسد که آنچه خواهی به رعیت فرمایی، و بی دستور به کاری دشوار درآیی.۷حضرت در این کلام به صورتی زیبا دو مقوله «طعمه» و «امانت» را در باب مسؤولیت و مدیریت مقابل هم قرار داده است. واژه «طعمه» دارای معنایی عام است که می‌تواند شامل همه اموری شود که انسان برای ارضای نیازهای شخصی مادی و دنیوی به کار می گیرد. بدین ترتیب حضرت خطاب به استاندار خود تذکر می‌دهد که نباید چنین تصوّری از مسؤولیت داشته باشد، بلکه تلقّی او باید «امانت شمردن مسؤولیت اجتماعی» باشد؛ امانتی که از طرف خدا و مردم بر دوش او گذاشته شده است.حضرت در نامه‌ای خطاب به یکی دیگر از کارگزاران کشوری خود متذکر می‌شود که اگر هدف حاکم از مسؤولیت امانتداری نباشد ـ بلکه هدفش برآوردن حوایج شخصی باشد ـ این انگیزه حاکم را از اجرای عدالت باز می‌دارد:فَاِنّ الْوَالِی اذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ مَنَعَهُ ذَلِکَ کَثِیراً مِنَ الْعَدْلِ.۸برخی «اختلف هواه»را بدین گونه معنا می کنند: «جَرى تَبَعَاً لِمآرِبِه الشَّخْصِیَهْ»؛ یعنی این که فرد دنبال خواسته‌های شخصی خود باشد. بدین‌ترتیب معنای کلام این است که وقتی حاکم و مدیر به دنبال خواسته‌های شخصی و تبعیض‌های بیجا در نگرش به افراد و گروه‌ها باشد و نگاه او به حکومت و مدیریت، برآوردن حوایج شخصی باشد، این نگرشِ منفی او را از بسیاری از موازین عدل دور می‌دارد؛ زیرا توجه خاص به خواسته‌های شخصی سبب ترجیح خود بر دیگران می‌شود و این حالت، انسان را از برخورد مساوی در استیفای حقوق مردم باز می‌دارد.بدین سبب حضرت در ادامه می‌نویسد:پس باید کار مردم در آنچه حق است نزد تو یکسان باشد.بدین‌ترتیب مدیر باید خود را از این نگرش منفی که مدیریت و کار را طعمه بداند و آن را صرفاً وسیله‌ای برای ارضای نیازهای شخصی قرار دهد، بپرهیزد و با مردم به عدالت و مساوات رفتار کند.به علت امانت بودن مدیریت، حضرت کارگزارانی را که وظایف خود را به خوبی انجام نمی‌دادند، به عنوان خیانت کنندگان در امانت، نکوهش کرده است. برای مثال ایشان درباره یکی از کارگزاران خود می‌نویسند:درباره تو خبری به من رسیده است که اگر چنان کرده باشی پروردگار خود را به خشم آورده باشی، امام خویش را نافرمانی کرده، و امانت خود را از دست داده‌ای.۱۰و در مقابل، کارگزارانی را که وظایف مدیریتی را به خوبی ادا کرده‌اند، به عنوان امانتدار،تشویق نموده است. امام(ع) در این خصوص خطاب به عمر بن ابی سلمه مخزومی (زمامدار بحرین) – هنگامی که او را برای همراهی خود، در جنگ با دشمن فراخواند و فرد دیگری را به فرمانداری آن‌جا منصوب کرد- می‌فرماید:اما بعد، من نعمان بن عجلان زرقی را فرماندار بحرین قرار دادم، و اختیار تو را از فرمانداری آن‌جا برگرفتم، بدون این‌که این کار برای تو مذمّت و ملامت دربرداشته باشد؛ چرا که تو زمامداری را به نیکی انجام دادی و حق امانت را ادا نمودی... .۱۱نکته‌ای که توجه به آن شایسته است آن‌که با تحلیل مفهوم امانت، به دو رکن و عنصر دیگر می‌توان دست یافت: نخست، وظایف امین وشرایط امانتداری؛ دوم، مسؤولیت و بازخواست الهی است، و این دو عنصر در نگرش مدیران باید هر دو با هم، مورد عنایت قرار گیرد. از سوی دیگر امانت با خلافت انسان ربطی وثیق دارد و البته تحلیل و تبیین آن به مجالی دیگر نیاز دارد.۲. ارزش ابزاری حکومت و مدیریتاز مجموع بسیاری از تعالیم اسلام و آموزه‌های امام علی(ع) به وضوح برمی‌آید که پذیرش هر گونه مسؤولیت و مدیریت، ارزش ذاتی ندارد و نگرش مدیران به آن مسؤولیت‌ها باید به گونه‌ای باشد که این مناصب برای آنان ابزاری برای اجرای عدالت و احکام الهی باشد؛ بدین‌معنا که حکومت و مدیریت ابزاری برای دست‌یابی به آرمان‌های الهی و تحقق موازین عدل و قوانین الهی است. در این راستا ایشان حکومت خود را وسیله‌ای می‌دانند برای اجرای احکام الهی، نه ابزاری در جهت سلطنت:... خدایا! تو می‌دانی آنچه از ما رفت، نه به خاطر رغبت در قدرت بود، و نه از دنیای ناچیز، خواستن زیادت. بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین را به جایی که بود نشانیم، و اصلاح را در شهرهایت ظاهر گردانیم تا بندگان ستمدیده‌ات را ایمنی فراهم آید و حدود ضایع مانده‌ات اجرا گردد.۱۲حضرت در جای دیگر خطاب به ابن عباس می‌فرماید:به خدا این کفش پاره را از حکومت بر شما بیشتر دوست می‌دارم مگر آن‌که حقّی را برپا سازم یا باطلی را براندازم.۱۳بر این اساس، حضرت در خطبه شقشقیه پذیرش مسؤولیت از طرف علما را «عهدی الهی» و وسیله احقاق حق و دفع ظلم از مظلومان تلقّی می کند:و اگر نبود عهد و

مسؤولیتی که خداوند از دانشمندان هر جامعه گرفته که در برابر شکمخوارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها می‌ساختم و از آن صرف نظر می‌کردم... .۱۴و در جای دیگر خطاب به مالک اشتر می‌گوید:باید محبوب‌ترین کارها نزد تو اموری باشد که به حق و عدالت موافق‌تر است.۱۵و نیز می‌فرماید:آنچه بیشترْ دیده والیان بدان روشن است، برقراری عدالت در شهرها و میان رعیت دوستی پدید شدن است.۱۶حضرت حکومت را ابزاری برای احقاق حق می‌دانند و خطاب به یکی از کارگزاران، که از ریاست برای به دست آوردن منافع شخصی استفاده کرده بود، می‌فرماید:... به خدا! اگر حسن و حسین چنان می‌کردند که تو کردی، از من روی خوش نمی‌دیدند و به آرزویی نمی‌رسیدند تا حق را از آنان بستانم و باطلی را که به ستمشان پدید شده بود گردانم. و سوگند می‌خورم به پروردگار جهانیان که آنچه تو بردی از مال مسلمانان، اگر مرا روا بود، شادم نمی‌نمود که به دستش آرم و برای پس از خود میراث بگذارم.۱۷و در جای دیگر در این خصوص می‌فرماید:مرا فرمان می‌دهید تا پیروزی را بجویم به ستم کردن درباره آن که والی اویم؟! به خدا که نپذیرم تا جهان سرآید، و ستاره‌ای در آسمان پیِ ستاره‌ای برآید.۱۸و نیز می‌فرماید:همانا بر امام نیست جز آنچه از امر پروردگار به عهده او واگذار شده؛ کوتاهی نکردن در موعظت، و کوشیدن در نصیحت و زنده کردن سنت؛ و جاری ساختن حدود بر مستحقان و رساندن سهم‌های بیت‌المال به در خورِ آن.۱۹۳. نگرش اخلاقی به مدیریتنگرش به مدیریت در نظام مدیریتی اسلام، ترکیبی است از علم و اخلاق و نمی‌توان این دو مقوله را از هم جدا کرد. البته در بُعد علمی (روشی و فنی) قابلیت تحول و انعطاف بالایی وجود دارد؛ بدین‌معنا که، به اصطلاح فقهی، در قسمت روش‌ها حوزه «منطقه الفراغ» گسترده‌تر است؛بدین سبب باید در گذر زمان از تجارب جدیدِ بشر استفاده کرد. امّا در بُعد «اخلاق مدیریتی» ثبات بیشتری وجود دارد؛ به این معنا که برای نظام ارزشی و اخلاق حکومتی و اداری بر اساس رسالت دین، توصیه‌ها و معارف مبسوط و دامنه‌داری وجود دارد که غالبا از ثبات و ماندگاری برخوردارند.حضرت علی(ع) گاهی در باب جنگ، جمع‌آوری مالیات، و دیگر فعالیت‌های مدیریتی، توصیه‌های روشی، مهارتی و فنی ارائه می‌کنند، که مدیر مسلمان ملزم به رعایت آن‌هاست؛ و گاهی نیز توصیه‌هایی اخلاقی و ارزشی در باب مدیریت و حکومت ابراز داشته‌اند. این دو نوع مباحث، ما را به این مطلب رهنمون می‌سازد که یکی از اصول حاکم بر نگرش مدیر در مدیریت آن است که وی، همان‌قدر که به علم و فن در مدیریت اهمیت می‌دهد، به توصیه‌های اخلاقی و رعایت آن نیز توجه داشته باشد. علی(ع) در این خصوص کارگزاران خود را ملزم به رعایت اصول اخلاقی نموده‌اند. برای مثال حضرت خطاب به شریح بن هانی (یکی از فرماندهان لشکر خود) می‌فرماید:در هر صبح و شام از خدا بترس، و از فریب دنیا به خود بیم دار، و هیچ‌گاه دنیا را امین مشمار! و بدان که اگر خود را باز نداری از بسیارِ آنچه دوست می‌داری به خاطر آنچه ناخوش و زشت می‌شماری، هوس‌ها تو را بدین سو و آن سو کشانند و زیان‌های بسیار به تو رسانند. پس نفست را باز دار و در پی هوس رفتنش مگذار و چون خشمت سرکشد، خردش ساز و بکوبش و برانداز.۲۰و در جای دیگر خطاب به مأموران اخذ مالیات می‌فرماید:او را می‌فرمایم که از خدا بترسد در پنهانش آن‌جا که جز خدا نگرنده‌ای نیست و جز او راه برنده؛ و او را می‌فرمایم تا آشکارا طاعت خدا را نگزارد و در نهان خلاف آن را آرد. وهر کس کردار و گفتار او دو گونه نبود، امانت را گزارده و عبادت را خالص به جای آورده.۲۱حضرت خطاب به محمد بن ابی‌بکر ـ هنگامی که او را به سرپرستی لشکر مصر انتخاب کرد ـ در خصوص توجه به مسائل اخلاقی، می‌فرماید:بدان که من تو را سرپرست بزرگ‌ترینْ لشکرم، یعنی لشکر مصر، نمودم. پس بر تو لازم است که با خواسته‌های دلت مخالفت کنی و از دینت دفاع نمایی؛ گرچه یک ساعت از زندگانیت بیش نمانده باشد. و هرگز خداوند را به خاطر رضایت احدی از مخلوقش به خشم نیاوری؛ چرا که خداوند جای همه کس را می‌گیرد و کس نمی‌تواند جای خداوند را بگیرد.۲۲حضرت کارگزارانی را که به اصول اخلاقی پای‌بند نبودند، نکوهش و توبیخ نموده است و آنان را برای تصدی امور مدیریتی لایق نمی‌داند. ایشان خطاب به منذر پسر جارود عبدی می‌فرمایند:پارسایی پدرت مرا درباره تو فریفت و گمان کردم پیرو پدرت هستی و به راه او می‌روی، لیکن آنچه درباره تو به من خبر داده‌اند این است

که از فرمانبرداری هوایت دست برنمی‌داری، ذخیرتی برای آخرتت نمی‌گذاری، دنیای خود را آبادان می‌کنی با ویران کردن آخرت، و با خویشاوندانت می‌پیوندی به قیمت بریدن از دینت. اگر آنچه از تو به من رسیده درست باشد، شتر خویش و تبار، و بندِ پای‌افزارِ تو از تو بهتر است و آن که چون تو باشد، درخور آن نیست که پاسداری مرزی را تواند یا کاری را به انجام رساند یا رتبت او را برافرازند، یا در امانتی شریکش سازند.۲۳و در خطاب به یکی دیگر از کارگزاران می‌فرماید:...حق پروردگارت را سبک مشمار و دنیایت را با نابودی دینت اصلاح مکن که از زیانکارترین افراد خواهی بود.۲۴حضرت به علت اهمیت ویژگی‌های اخلاقی در نگرش مدیریت، واگذاری مناصب مدیریتی را ـ به خصوص در سطح کلان ـ به افرادی که صلاحیت اخلاقی ندارند، جایز نمی‌دانند... شما می‌دانید که سزاوار نیست کسی که بر نوامیس، خون‌ها، غنائم، احکام و امامت مسلمانان ولایت دارد بخیل باشد تا در جمع‌آوری اموال آنان برای خویش حرص ورزد و نباید جاهل و نادان باشد که با جهلش آن‌ها را گمراه کند و نه جفاکار تا پیوندهای آن‌ها را از هم بگسلد و به نیازهای آن‌ها پاسخ نگوید؛ و نه ستمکار که در اموال و ثروت آنان حیف و میل نماید، و گروهی را بر گروه دیگری مقدم دارد و نه رشوه‌گیر در قضاوت تا حقوق را از بین ببرد و در رساندن حقّ به صاحبانش کوتاهی ورزد... .۲۵۴. سلسله مراتب و مشارکت در مسؤولیت‌هایکی از اصول حاکم بر مدیریت اسلامی این است که مسؤولِ مافوق در عملکرد مدیران و کارمندانِ سطوح پایین‌تر مشارکت دارد و باید جوابگوی تخلفات آنان باشد. نشانه تأکید بر این اصل، آن است که امیرمؤمنان(ع) بر مدیران و کارگزاران خود نظارت بسیار دقیقی داشته است و در موارد مختلف از نهج‌البلاغه، در باب گزارش از عملکرد مدیران خود می‌فرماید: «مأموران من درباره عملکرد تو گزارش آورده‌اند»، یا «گزارش‌های مردمی دریافت شده است». حضرت بر اساس این گزارش‌ها، گاهی از تخلفِ مدیر مطمئن شده و نامه‌ای عتاب‌آمیز به او نوشته‌اند و در موارد دیگر که احتمال خطا بوده است، به مدیران هشدار داده‌اند. برای مثال حضرت در این خصوص به عبدالله بن عباس (عامل بصره)، که شخصیت برجسته‌ای بود، می‌نویسد:به من خبر داده‌اند با تمیمیان درشتی کرده‌ای و به آنان خشن سخن گفته‌ای!... پس، ابوالعباس! خدایت رحمت کند، در آنچه بر زبان و دست تو جاری گردد، خوب باشد یا بد، کار به مدارا کن که من و تو در آن شریک خواهیم بود.۲۶بنابراین در عین حال که مسؤولیت به صورت سلسله مراتبی توزیع شده است، ولی مسؤولان فرادست نیز در قبال عملکرد فرودستان سهیم‌اند و در صورت کوتاهی مورد بازخواست قرار می‌گیرند.حضرت در خصوص سلسله مراتبی بودن مدیریت، خطاب به مالک اشتر می‌فرماید:... از عفو و گذشت خود آن مقدار به آنان عطا کن که دوست داری خداوند از عفوش به تو عنایت کند، زیرا تو مافوق آن‌ها و پیشوایت ما فوق تو، و خداوند مافوق کسی است که تو را زمامدار قرار داده است.۲۷و در جای دیگر حضرت مالک را مسؤول تخلفات زیردستان می‌دانند و می‌فرمایند:به خوبی باید بدانی هر عیبی در منشیان تو یافت شود که تو از آن بی‌خبر باشی شخصا مسؤول آن خواهی بود.حضرت علی(ع) خود را در مقابل تخلفات زیردستان خود مسؤول می‌داند و از مردم می‌خواهد که اگر از آن‌ها شکایت دارند به او مراجعه کنند تا آن‌ها را به سزای اعمال بدشان برساند:... من خود پشت سرِ سپاه در حرکتم. شکایات خود را پیش من آورید و در مواردی که آن‌ها بر شما چیره شده‌اند و شما قدرت دفع آن را جز با کمک خداوند و من ندارید، به من مراجعه کنید؛ که من به کمک خداوند آن را تغییر می‌دهم و دگرگون می‌سازم.۲۹۵. مسؤولیت؛ فرصتی اخلاقی و معنوییکی از نقاط برجسته نظام اخلاقی و سیاسی اسلام، پیوند تکالیف اجتماعی و اخلاقی و دینی است؛ بدین‌معنا که با عمل به رسالت اجتماعی، می‌توان روح را پرورش داد و خود را به عالی‌ترین درجات معنوی و عرفانی رساند. بدین‌جهت در دیدگاه حضرت علی(ع)، تلقی مدیر از مسؤولیتِ خود، باید انجام دادن نوعی تکلیف شرعی باشد که از طریق آن، بتواند به رشد معنوی برسد و در قبال آن، ثواب الهی نیز دریافت دارد. بر این اساس، مسؤولیت باید نعمتی الهی و فرصتی برای دست‌یابی به مدارج معنوی و اخلاقی به شمار آید. حضرت در نامه‌های نهج‌البلاغه ـ به خصوص در مواردی که در آن، دستورهایی به مأمورانِ مالیات‌گیر داده‌اند ـ به زیبایی، فنون و ارزش‌های اخلاقی مدیریت را بیان کرده‌اند. ایشان در نامه ۵۱ می‌فرمایند:کسی که در اندیشه

آینـده خود و قیامت نباشـد امروز برای آن توشه بر نمی گیرد.یعنی هر فرد باید فعالیت‌های خود را به گونه‌ای تنظیم کند که توشه‌ای برای آخرت او باشـد و فعالیت‌های مـدیریتی نیز یکی از مصادیقِ آن است. حضـرت سپس با تأکیـد به این نگرش مـدیر، خطاب به مأمورانِ خود می‌فرمایـد:بدانیـد آنچه به عهـده شـماست، انـدکْ مقـدار است و ثوابِ آن بسیار.بدین‌معنا که تکلیف شـما در کار و مـدیریت، با همه سـختی آن، در برابر ثواب و توشه عرفانی و معنوی که از آن برمی گیریـد اندک است. به بیان دیگر، این فرصت و نعمتی است برای شـما، که شـکرش واجب است و می توانیـد از آن، نه تنهـا برای رشـد و ارتقـای جامعه، بلکه برای ارتقای روحی و اخلاقی خودتان نیز بهره برگیرید.بنابراین اصل، خدمت نه فقط فرصتی است برای فعالیت اجتماعی و عمران و آبادانی، بلکه زمینه‌ای است برای تعالی روحی و کمال اخلاقی و معنوی خود شـخص.حضرت خطاب به مالك اشتر، ضمن دستور به این که بهترین اوقات خود را برای عبـادت بـا خـدا قرار دهـد، متـذکّر می‌شود که در صورت انجام دادن شایسته وظایف حکومتی، تمام اعمال او عبادت خواهـد بود:... و برای آنچه میان تو و خـداست نیکوترین اوقات و بهترین ساعات را بگـذار، هرچنـد همه کارها در همه اوقات برای خداست؛ اگر نیت درست باشد و رعیت را از آن آسایش بود.حضـرت در جای دیگر خطاب به اسود بن قطبه (رئیس سپاه حلوان از نواحی فارس) می‌فرماید:و از جمله حق‌ها بر تو این است که نفس خود را بپایی، و به اندازه توانت در کار رعیت کوشش نمایی، که آنچـه از این‌کـار بـه دست می‌آری بهـتر است از آنچه بـذل می‌داری.۶. عمران و آبـادانی در کنـار وظـایف فرهنگینگرش جـامع به مـدیریت، یکی از نگرش‌های اساسـی است؛ به این معنا که مـدیر ـ به خصوص در مدیریت کلان ـ نباید خود را به توسـعه و آبادانی دنیای مردم محـدود نمایـد، بلکه علاوه بر آن، وظیفه دارد که به امور معنوی و فرهنگی مردم نیز توجه داشـته باشـد.حضـرت در این خصوص می‌فرماید:مردم! مرا بر شـما حقی و شـما را بر من حقی است: بر من است که خیرخواهی خود را از شما دریغ ندارم، حقی را که از بیت‌المال دارید بگزارم، شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید، و آداب آموزم تا بدانید.علی(ع) در عهدنامه مالك اشتر، در بیان وظـایف زمامـدار، هردو بُعـد معنـوی و دنیـوی را مطرح کرده‌انـد:این عهـدی است که به مالـك سـپردم، هنگـامی که او را بر مصـر گماشـتم، و او را بر چهـار مسؤولیت موظف کردم: تا مالیات‌های آن سـرزمین را جمع‌آوری کنـد؛ با دشـمنان آن کشور بجنگـد؛ به اصـلاح اهـل آن همت گمـارد؛ و به عمران و آبادی آن مناطق بپردازد.۳۵بـدین‌ترتیب حضـرت همه این وظایف را بر عهده مدیر و حاکم می گذارد. البته هنگامی که مدیریت‌ها تقسیم شوند، اوضاع اندکی متفاوت می‌شود، ولی روح داسـتان این است که مدیریت در نظام اسـلامی و با نگاه علی(ع) مـدیریتی است که فرد نمی‌تواندبگوید من فقط به عمران و آبادانی می‌پردازم و به بُعد فرهنگی و معنوی و اخلاـقی کـاری نـدارم یـا به عکس.ممکن است بر اثر تقسـیم مسؤولیت‌هـا، این وظایف تقسـیم شود، امّا در هر حال نگرشِ مـدیرِ اسـلامی، نگرشـی ترکیـبی از «آبـادی معنـوی و دنیـوی» اسـت.امـام علی(ع) خطـاب بـه مالـك اشـتر در بـاب آبـادانی دنیـوی می‌فرمایند:... کوشش تو در آبادی زمین بیش از کوشش در جمع‌آوری مالیات باشد؛ زیرا مالیات جز با آبادانی به دست نمی‌آید، و آن کس که بخواهـد مالیات را بـدون آبادانی مطالبه کنـد، شـهرها را خراب، و بنـدگان خـدا را نابود می‌سازد، و حکومتش بیش از مدّت کمی دوام نخواهد داشت.حضـرت در کنار این، به او دسـتور می‌دهد که به مسائل عبادی مردم نیز توجه خاص داشـته باشد:از جمله کارهایی که مخصوصا بایـد با اخلاص انجام دهی، اقامه فرایض است که ویژه ذات پاك اوست. بنابراین بـدنت را شب و روز در اختیار فرمان خـدا بگذار، و آنچه موجب تقرب تو به خداوند می‌شود به‌طور کامل و بدون نقص به انجام رسان، اگرچه خسـتگی جسـمی و ناراحتی پیـدا کنی. هنگامی که به نماز جماعت برای مردم می‌ایستی باید نمازت نه نفرت‌آور باشد و نه تضـییع‌کننده؛ چرا که در بین مردمی که با تو به نماز ایسـتاده‌اند، هم بیمار وجود دارد و هم افرادی که کارهای فوری دارنـد.۳۷بدین‌ترتیب در دیدگاه امام علی(ع) هیچ‌کس نمی‌تواند چیزی از دین را به بهانه اصـلاح دنیا رها سازد:مردم چیزی از امور دینشان را برای اصـلاح دنیایشان ترك نمی‌کننـد مگر این‌که خداونـد زیانبارتر از آن را بر روی آن‌ها خواهـد گشود.حضـرت سیره خود را در جامعه دینی، هـدایت معنوی انسان‌ها می‌دانند و متذکر می‌شوند که آنچه در آن بیم داشـته‌اند، غلبه گمراهان و انحراف مردم است:... بر راه حقّ ایستادم و

آن را از راه‌های گمراهی جدا کردم و به شما نشان دادم، درحالی‌که می‌پوییدید، و راهنمایی نمی‌دیدید، چاه می‌کندید و به آبی نمی‌رسیدید و این اشارت است که گویاتر از صد مقالت است.... بیم موسی نه بر جان بود که بر مردم نادان بود، مبادا گمراهان به حیلت چیره شوند و بر آنان امیر.۷. ضرورت استفاده از تجارب تاریخی در مدیریتیکی دیگر از اصولی که در کلام علی(ع) بدان اشاره شده، نگاه به تاریخ و تجربه تاریخی حاکمان و مدیران پیشین است. حضرت خطاب به مالك می‌فرماید:بدان که من تو را به شهرهایی می‌فرستم که دستخوش دگرگونی‌ها گردیده؛ گاه داد و گاهی ستم‌دیده. و مردم در کارهای تو چنان می‌نگرند که تو در کارهای والیان پیش از خود می‌نگری، و درباره تو آن می‌گویند که درباره آنان می گویی.بنابراین باید حکومت و مدیریت را به عنوان فرایندی تاریخی و تجربه شده نگریست و آن را واقعیتی دارای قوانین و قواعد مشترك و قابل ارزیابی و مورد توجه و نظارت دیگران دانست و با این نگرش به عبرت‌آموزی و بهره‌گیری از تجارب پیشینیان اهتمام ورزید. امام(ع) در پایان عهدنامه، به مالك می‌فرمایند:بر تو واجب است که همواره به یاد حکومت‌های عادلانه پیش از خود باشی. هم‌چنین توجه خود را بر روش‌های خوب یا اثری که از پیامبر رسیده، و یا فریضه‌ای که در کتاب خداوند آمده است، معطوف دار و به خطوطی که در روش من مشاهده کرده‌ای، اقتدا کن... ..۸. حقوق و وظایف متقابلنگرش انسان به مدیریت و مسؤولیت، بر حقوق و وظایف متقابل مبتنی است. از افتخارات روش حکومتی و مدیریتی امام، ذکر شده در نهج‌البلاغه ـ که الگویی بسیار زنده و پاسخگوی نیازهای انسان در گذر زمان است ـ نگاه حق و وظیفه متقابل است. امیرمؤمنان(ع) در موارد مختلف به این حقوق و وظایف متقابل اشاره کرده است:کسی را حقی نیست جز آن‌که بر او نیز حقی است؛ و بر او حقی نیست جز آن‌که او را حقی بر دیگری است.بدین‌معنا، حق چنان است که به نفع کسی نخواهد بود مگر آن‌که به گونه‌ای به زیان وی نیز خواهد بود و حق به زیان وی جاری نخواهد شد جز آن‌که در مواردی دیگر به سود او تمام می‌شود. حضرت سپس بر این نکته تأکید می‌ورزد که حتی خداوند هم، که صاحب حق مطلق است، با عنایت و لطف خود برای دیگران نسبت به خود، حق متقابل مقرر داشته است:و اگر کسی را حقی بُوَد که حقی بر او نَبُوَد، خدای سبحان است نه دیگری از آفریدگان؛ چه، او را توانایی بر بندگان است و عدالت او نمایان است در هر چیز که گونه گون قضای او بر آن روان است.لیکن خدا حق خود را بر بندگان، اطاعت خویش قرار داده و پاداش آنان را در اطاعت، دو چندان یا بیشتر نهاده، از درِ بخشندگی که او راست و افزون دهی که وی را سزاست.ایشان در مورد حق متقابل شهروندان و مسؤولان می‌فرمایند:همانا خداوند بر شما برای من حقی قرار داده، چون حکمرانی شما را به عهده‌ام نهاد؛ و شما را نیز حق است بر من، همانند حقّ من که بر گردن شماست.امام(ع) در ادامه این خطبه ـ که در جنگ صفین ایراد کرده است ـ بر اهمیت و منزلت برتر حق متقابل مسؤولان و مردم تأکید می‌کند و کاربست آن را مایه عزت و اعتلای جامعه می‌داند:بزرگ‌ترین حق‌ها که خدا واجب کرده است، حقّ والی بر رعیت است و حق رعیت بر والی، که خدای سبحان آن را واجب نمود، و حق هر یك را بر عهده دیگری واگذار فرمود، و آن را موجب برقراری پیوند آنان و ارجمندی دین ایشان کرد. پس حال رعیت نیکو نگردد جز آن‌که والیان نیکو رفتار باشند؛ و والیان نیکو رفتار نگردند، جز آن‌گاه که رعیت درستکار باشند. پس چون رعیت حقِ والی را بگزارد، و والی حق رعیت را به جای آرد، حق میان آنان بزرگ‌مقدار شود. و راه‌های دین پدیدار و نشانه‌های عدالت برجا و سنت چنان‌که باید، اجرا. پس کار زمانه آراسته گردد و طمع در پایداری دولت پیوسته و چشم آز دشمنان بسته و اگر رعیت بر والی چیره شود یا والی بر رعیت ستم کند، اختلاف کلمه پدیدار گردد، و نشانه‌های جور آشکار، و تبهکاری در دین بسیار. راه گشاده سنّت را رها کنند، کار از روی هوا کنند،و احکام فرو گذار شود و بیماری جان‌ها بسیار، و بیمی نکنند که حقی بزرگ فرو نهاده شود یا باطلی سترگ انجام داده. آن‌گاه نیکان خوار شوند و بدکاران بزرگ مقدار.یکی دیگر از حقوق جامعه بر مدیران، از دیدگاه حضرت این است که منصب، آنان را به مردمان نزدیک‌تر و عطوفت و خدمتگزاری آنان را به مردم افزون کند:بر والی است که اگر به زیادتی از مال رسید یا نعمتی مخصوصِ وی گردید، موجب دگرگونی او نشود و آنچه خدا از نعمت خویش نصیبش کرده، بر نزدیکی وی به بندگان خدا و

مهربانی او به برادرانش بیفزایـد.امام علی(ع) در عهـدنامه مالک اشتر متذکر می‌شوند که هر یک از طبقات و گروههای اجتماعی بر حاکم حقی دارنـد.در دیـدگاه امام مردم موظف‌انـد این حقوق را از مسؤولان و مـدیرانشان مطالبه کنند و در مقابل، حقوق حکّام و مـدیران را ادا نماینـد:سپس این دسـتورها را از امیران خود بگیرید و فرمان آنان را ـ چندان‌که خدا کارتان را بدان سازوار می‌دارد ـ بپذیریـد.این کلام بدین معناست که مردم باید، هم حق خود را طلب کنند و هم خود را بدهکار حکومت و نظام بدانند و در واقع به هر دو سو پای‌بنـد باشـند.۹. نگرش مثبت و کرامت مـدار به انسان‌هاحضـرت علی(ع) یکی از نگرش‌هـای مـدیر را تـوجه به ارزش انسان‌ها ـ به طور عام، از هر قبیله و نژاد یا دین و مـذهب که باشـند ـ می‌داننـد و متـذکر می‌شوند که زمامدار به عنوان مدیر اسـلامی بایـد حافـظ حیثیت، آبرو، مـال و جـان انسانهـا باشـد. حضـرت در ایـن خصـوص در نـامه‌ای خطاب بـه مأموران مالیات‌گیر می‌فرمایـد:هیچ‌کس را از خواسـته‌های مشـروعش باز ندارید... و نیز به خاطر گرفتن درهمی، کسـی را تازیانه نزنید؛ هم‌چنین به مال احدی ـ چه مسـلمان و چه غیرمسـلمان که در پناه اسلام است ـ دست نزنید.۴۹امام(ع) در سیره خود، در برابر افرادی که خویشتن را کوچـک وکم ارزش جلوه می‌دادنـد،واکنش نشـان می‌داد و آنـان را از این کـار منع می‌کرد. برای مثال ایشان از همراهیِ فردی که پیاده در حال حرکت بود با خود که بر مرکب سوار بودند، ممانعت کردند و فرمودند:باز گرد؛ چرا که پیاده حرکت کردنِ شخصـیماننـد تـو در رکـابِ مثلِ مـن، مـایه غرور برای والی و ذلـت و خـواری برای مـؤمن اسـت.نگرش حضـرت به انسان‌هـا، به خصـوص مسلمانان، چنان است که ارزش و احترام آنان را از تمام مقدسات بالاتر می‌دانند:و حرمت مسلمان را از دیگر حرمت‌ها برتر نهاده، و حقوق مسـلمانان را بـا اخلاـص و یگـانه پرستی پیونـد داده است. پس مسـلمان کسـی است که مسـلمانان از دست و زبان او آزاری نبینند، جز آن‌که برای حق بود؛ وگزند مسـلمان روا نیست جز در آنچه واجب شود.۵۱بدین‌ترتیب، نگرش مدیر مسلمان به مردم باید حاکی از احترام خاصِ او به آنان باشد، به گونه‌ای که از ناحیه مدیریت او هیچ نوع بی‌احترامی و آزاری به مسلمانان نرسد؛ چنان‌که باید به مردم محبّت کامل داشته باشد.حضرت در این باره خطاب به مالک اشتر می‌فرماید:قلب خویش را نسبت به ملت خود مملو از رحمت و محبّت و لطـف کن و نسـبت به آن‌هـا همچون حیوان درنـده‌ای مبـاش که خوردن آنـان را غنیمت شـماری! زیرا آن‌هـا دو گروه بیش نیسـتند: یـا برادران دینی توانـد، و یا انسان‌هایی همچون تو.هم‌چنین خطاب به ابن‌عباس ـ هنگامی که او را به فرمانـداری مصـر منصـوب کرد ـ فرمـود:بـا مردم گشـاده‌رو بـاش؛ آن‌گـاه کـه آنـان را بینی، یـا دربـاره آنـان حکمی دهی یـا در مجلس ایشـان نشـینی.ایشـان رفتـار نامناسب با غیرمسـلمانان را نیز نمی‌پذیرنـد و خطاب به یکی از کارگزاران خود- که با مردم غیر مسـلمان تحت قـدرت خود بـد رفتـاری کرده بود – می‌فرماینـد:امـا بعـد، دهقانانِ شـهر تو شـکایت دارنـد که با آنان درشتی می‌کنی و سـختی روا می‌داری، سـتمشان می‌ورزی و خردشـان می‌شـماری. من در کارشـان نگریسـتم و دیـدم چـون مشـرک‌اند نتوانشـان به خود نزدیـک گردانـد، و چون در پنـاه اسـلام‌اند نشایـد آنـان را رانـد. پس، در کـار آنان درشتی و نرمی را با هم‌آمیز. گاه مهربان باش و گاه تیز! زمـانی نزدیکشان آور و زمانی دورتر.۵۴۱۰. توجه به قـدرت و نظارت الهیچنان که گـذشت، قدرتِ همراه با مدیریت، آسـیب‌هایی ماننـد عُجب و کبر و فساد در انسان تولیـد می‌کند. بدین‌سبب علی(ع) متذکر می‌شوند که راه علاج این امراض روحی آن است که مـدیر نگرش خود را به مـدیریت بـدین‌گونه شـکل دهـد که با در نظر گرفتن عظمت، قدرت و سـلطنت الهی به کوچک بودن خود وعملش پی ببرد.در این صورت مدیریت و ریاستی که از این مدیریت برای او حاصل شده است، نمی‌تواند باعث خودبزرگ‌بینی او شود. حضـرت در این خصوص خطاب به مالک اشتر می‌فرماید:آن‌گاه که در اثر موقعیت و قدرتی که در اختیار داری، کبر و عُجب و خودپسندی در تو پدیـد آیـد، به عظمت قـدرت و مُلـک خداونـد که مـافوق تو است، نظر افکن! که این تو را از سرکشـی پـایین می‌آورد و تیزی تو را فرو می‌نشانـد و خِرَد رفته ات را به جای باز می‌گردانـد. از همتایی در علوّ و بزرگی با خداونـد برحـذر باش و خود را از تشبّه بـا او در جبروتش برکنـار دار؛ چرا که خداونـد هر جبّاری را ذلیـل و هر فرد خودپسـند و متکبّری را خوار خواهد سـاخت.و در جـای دیگر از عهـدنامه می‌فرمایـد:هرگز حاکم بر خویشـتن نخواهی بود، جز این‌که فراوان به یاد قیامت و بازگشت به

سوی پروردگار باشی.حضرت برای کنترل درونی افراد، نظارت الهی را به یاد آن‌ها می‌آورد و می‌فرماید:از معصیت خدا در خلوتگاه‌ها بپرهیزید؛ چرا که همو شاهد و همو حاکم و دادرس است.هم‌چنین می‌فرماید:آن روز [قیامت] همراهِ هر کس گواه و سوق دهنده‌ای است، که تا صحنه قیامت او را می‌رانـد و شاهدی که به اعمال او گواهی دهد.۵۸امام(ع) در مورد نظارت الهی خطاب به محمد بن ابی‌بکر ـ هنگامی که حکومت مصر را به او داد ـ می‌فرماید:با آنان فروتن باش و نرمخو، و هموار و گشاده‌رو، و به یک چشم به همگان بنگر؛ خواه به گوشه چشم نگری و خواه خیره شوی به آنان، تا بزرگان در تو طمعِ ستم بر ناتوانان نبندند و ناتوانان از عدالت مأیوس نگردند؛ که خدای تعالی می‌پرسد از شما بندگان، از خرد و درشتِ کارهایتان و از آشکارِ آن و نهان.۵۹ http://rasoolnoor.com/modules.php?name=Maghaleh&pa=showpage۲&pid=۵۳۲

سیاست و مدیریت از دیدگاه امام علی

(ع)مولف: محمد تقی رهبر

خلاصه کتاب : تلخیص: احد احمدی – پیشگفتار: سیاست و تدبیر جامعه از آنرو که از مهمترین مسائل حیاتی انسان است همواره سر لوحه اندیشه و برنامه پیامبران و مصلحین بزرگ و فلاسفه و اندیشمندان بوده است .پیام آوران الهی هرگز به مسیر حاکمیت عصر خویش بی تفاوت نبوده و بلکه بمنظور تامین منطقی و مشروع این بعد اساسی وجود انسان، برنامه و طرحی متناسب با زمان،داشته اند . و موضع گیری های قاطع آنان در برابر حکام جور، و هشدارهای لازم به انسان ها در تخلف از اطاعت اینان و روآوردن بخداوندگار جهان،و تسلیم در برابر فرامین و قوانین او، که اصل مشترک همه ادیان الهی بوده است، سرفصل این مقال و اساس ترسیم سیاست کلی مکتب های توحیدی قرار گرفته است .با این نتیجه می رسیم که : سرلوحه کار پیامبران، دعوت به اطاعت و عبودیت خالص «الله» و سرپیچی و تخلف از فرمان «طاغوت»ها بوده است،و نیز اقامه قسط در سایه تعالیم الهی و کتب آسمانی و موازین عدل،که ضامن اجرای آن نیز در برابر کارشکنی های سرکشان و مستکبران،سلاحی است که معمولا از آهن ساخته می شود .با توجه به مضامین فوق، و مشابه آن، جای تردید برای کسی باقی نمی ماند، که تدبیر و سیاست جامعه بشری، مطلبی است که سرآغاز کار رسالت داران الهی و مکاتب آسمانی قرار دارد.آنچه بر این اصل مسلم می افزائیم اینکه : اسلام بهمان نسبت که با خصلت جاودانگی و جامع الاطراف بودن قوانین و احکامش، بر ادیان گذشته برتری دارد، در جهت تدبیر و سیاست جامعه انسانی و اسلامی نیز، از ویژگی و امتیاز خاصی برخوردار می باشد . بدین معنی که : توجه به سرنوشت جامعه و شیوه حکومت، و قوانین و احکام مربوط باین باب، از پردامنه ترین فصول این شریعت والای الهی و جاودانی است .همانگونه که روش پیامبر اکرم در تصدی زمامداری امت، نشان دادن راه عملی حاکمیت الهی و عهده دار گشتن امر رهبری،حکومت، سیاست،قضاوت،جنگ و صلح،معاهدات روابط مسلمین با دیگر مردم در داخل و خارج کشورهای اسلامی و دیگر مسائل اجتماعی، سیاسی،بهترین گواه مدعا است .در تداوم خط رهبری مقام نبوت، که در امامت امت اسلامی تبلور می یابد، علی علیه السلام که به اقرار عامه مسلمین از صدر اول تا کنون، برترین چهره تاریخ اسلام پس از پیامبر است و بنا به نص صریح پیغمبر و بیعت آگاهانه مسلمین، عهده دار رهبری کامل امت اسلام را بعهده گرفته، و در برهه خاصی از زمان، زمینه تصدی خلافت و سیاست جامعه اسلامی برای او فراهم گردیده است، در شیوه جهانداری بگونه ای عمل کرده که به راستی ترسیم عملی حاکمیت خالص حق را متجلی می ساخته است. حاکمیتی که از ریاکاری و دغلبازی های سیاست های معمولی جهان بدور بوده و از محور حق و عدل بقدریک سر مویی منحرف نگشته و مصلحت دین و مسلمین و ارمان به کرات و با عبارات گوناگون حکایت کرده . از جمله : « بخدا اگر جهان را با هر آنچه در آنست به من بدهند که با گرفتن پاره ای جو، از دهان موری، خدا را معصیت کنم، بدین خطا تن در نخواهم داد.»«بخدا اگر مرا در زنجیر نهند، و شب هنگام، روی خار بیابانها کشند،برای من بهتر است تا اینکه در قیامت به دیدار خدا روم در حالیکه در حق

یکی از بندگان او ستم کرده باشم.»«حکومت بر شما بقدر یک کفش کهنه برای من ارزشی ندارد، اگر نتوانم داد مظلوم را از ظالم بستانم.» (نهج البلاغه)در عمل نیز نشان داد که او تنها به رضای خدا می اندیشد و بس،مادیات،لذت،شهرت،منصب،مال،کاخ،عنوان و مقام. از نظر حق بین او به مسخره گرفته می شوند.در آن زمان که در اوج قدرت بود، گریه ها و مناجاتش در دل شب، قلب شیفته هر عارفی را ذوب می کرد. همانگونه که اشک ترحمش نسبت به اتیام و مستمندان و مستضعفان، در روشنائی روز و تاریکی شب بر سیمای نورانیش می ریخت. قاطعیت در حق و عدالت را بگونه ای ارج می نهاد که نزدیکترین افراد فامیلش، طمع آنرا نداشتند که در پرتو حکومت او، ذرةالمثقال از بیت المال،و یا بعنوان دیگر،سوءاستفاده کنند. در اجرای حق سخت کوش بود،و در خدمت خلق و جلب رضای خالق بی قرار و در برابر دشمنان خدا و خلق قاطع، خشمگین، مصمم و سازش ناپذیر .علی(ع) برای بشریت گفتنی بسیار داشت، و برای تاریخ ارمغانهای بیشمار آورد. این ارمغانها را با سخنان و خطبه ها، نامه ها و عهد نامه ها، در هر فرصت و مناسبت، گفت و بیان کرد . نهج البلاغه که بخشی از سخنان پرارج و اعجاز گونه اوست، نموداری از معارف و حکم و مواعظ و رهنمودها و دستورهای او است که بحق درباره آن گفته اند : فراتر از کلام مخلوق و فروتر از کلام خالق .از میان این آثار حکمت و بلاغت، یکی از نامه های او را که بحق باید جامعترین دستور و آئین نامه برای جهانداری، سیاست، مدیریت و ترسیم اصول اساسی حاکمیت اسلامی دانست، برگزیدیم . نامه ای که او به یار وفادارش «مالک ابن حارث اشتر نخعی» نوشت آنگاه که فرمانروائی سرزمین مصر را بدو سپرد، تا در تدبیر کار آن سرزمین و مردمش بکوشد . این آئین نامه باید سرلوحه کار هر دولت، و حکومت و مسئول در جامعه اسلامی، بلکه کل بشریت، قرار گیرد .بر این نامه شروح بسیار نوشته اند، و هر کس بقدر بضاعت خویش در پیرامون آن، قلم فرسائی کرده و براستی می توان گفت هنوز،در حد شایسته ، حق آن ادا نشده است. دیگر نکته اساسی اینست که در خواندن و نوشتن و شرح و تفسیر، باید از حد یک تحقیق علمی فراتر رفت . بیاید هر حاکم و زمانداری،وزیر یا مدیر مسئولی، و هرکس هر کجا نشسته و با سرنوشت جامعه سروکار دارد،نسخه ای از آن را بعنوان سرمشق، داشته باشد. و بعنوان یک قانون با تدبر و تامل بخواند،و با تعهد و عمل،بکار گیرد، و آنگاه آثار تربیتی،اجتماعی و سیاسی آنرا مشاهده نماید .با توجه باین مقدمه بود که ما بر آن شدیم نامه جاویدان علی (ع) را آورده و فرازهای مختلف آنرا با ذکر عناوین و ترجمه و توضیحی کوتاه به ترتیب اصل،از نظر بگذرانیم . اینکار برای سهولت مطالعه بوده که خواننده به آسانی بتواند موارد خاص را شناسائی کند . در عین حال مدعی نیستیم چیزی تازه آورده ایم . آنچه همیشه تازگی دارد، متن سخنان پر ارج علی (ع) است که اساس و محور است ، و جذابیت آن را دست زمان کهنه نخواهد کرد . کنترل قدرت « باز هم از حاکمیت اخلاق، آفت حکومت، تربیت و ریاضت، عبودیت و حکومت »از عفو پشیمان مشو،و ازعقوبت خوشنود مباش، و به مجازات کاری که راه حل دارد،شتاب مکن،و مگو که من فرمانروایم، و هر آنچه گویم آن کنند . چه، این پندار، قلب را تباه و ایمان را ضعیف می سازد و آدمی را به پرتگاه سقوط می کشاند . و هر گاه در سایه حکومت، تو را کبر و عجب دست دهد، به عظمت ملک خدا مافوق خود بنگر، و از سیطره او بر تو در آنچه عاجز از آنی یاد کن، که این از خودبینی و غرورت می کاهد، و از تند روی بازت می دارد، و عقل از دست رفته را بتو برمی گرداند زنهار که با خود بزرگ بینی، به رقابت با خدا برخیزی، و در جبروت بدو تشبیه جوئی! که خداوند، هر جبار و مستکبری را خوار و ذلیل خواهد کرد.»توضیح :۱- باز هم سخن از حاکمیت اخلاق و ایمان و عفو و گذشت و عواطف انسانی است، امام با بیانات و عبارت مختلف تأکید دارد که حاکم اسلامی، نباید فقط در پناه قدرت، ایفای نقش کند زیرا در اینصورت چه فرق میان حاکمیت الهی و حکومت طاغوتی . آنچه روح حاکم در حکومت الهی است، معنویت،عشق،محبت،و رابطه بر اساس اعتقاد و آرمان مشترك الهی و عمل برای خدا و اخلاق اسلامی و خصائل انسانی است، نه استقرار بر اریکه قدرت .لذا حاکم اسلامی از برخورد انسانی و اعمال نفوذ و گذشت نباید چنین پندارد که اگر عفو و اخلاق را پیش گیرد حمل بر عجز و حقارت خواهد شد! زیرا بکارگیری شیوه انسانی و سجایای اخلاقی نه تنها موجب تقویت روحیه ایمان و خصال مؤمن بوده، که سبب و جذب دیگران

نیز خواهـد شـد، در حالیکه اعمال حاکمیت بطور مطلق، سبب بیماری دل، و انحراف روان، و فساد دین و ایمان، و نوعی از شـرک است که در سخن امام بدان تصریح شده، و سبب نفرت بیشتر مردم نیز می گردد، که تجربه ثابت کرده است .۲- برای علاج روحیه اعتلاـ طلبی و تفوق جوئی، که نوعی بیماری است، و اغلب دامن گیر ارباب قـدرت است، چه بایـد کرد؟ امام در ادامه سخن بـدین معنی اشارت می فرماید :« نگاه کن به عظمت ملک خدا » آری اگر انسان به عظمت خالق بیاندیشد و عظمت عالم را بنگرد، آنوقت می بیند که در برابر اینهمه ستارگان و کهکشانها و اجرام عظیم آسمانی، کره خاک ناچیز است و انسان در برابر این خاکدان باز هم حقیر و ضـعیف و عـاجز، نه ازتصادفات و بیماریها می توان گریخت و نه حوادث جوی و ارضـی و سـماوی را می توان دفع کرد، و تازه، انسان برای چه و چنـد روز و کـدام هـدف می خواهد زندگی کند ؟ سـرانجام چه میشود و بکجا می رود ؟ جباران پیشـین چه شدنـد ؟ و چه طرفی از حیات و حکومت بسـتند ؟زمامـدار بایـد برای تفکر و تأمل در این مسائل فرصتی را بگـذارد، بخود آید و به خدای خویش رو کند، تا به مسئولیت سنگین خود در برابر بندگان خدا بیشتر بیاندیشد .«اجتناب از سوءاستفاده،اقرار به اشتباه،پرهیز از سـلب مسـئولیت،واکنش مظالم،تملک نفس،توجه به آخرت »از افزون طلبـی در آنچه حق مشترک مردم است،بپرهیز. و از آنچه برای ناظران روشن است و مسـئولیتش بتو متوجه می گردد،خود را به غفلت مزن،که از تو برای دیگری گرفته خواهـد شـد،و بزودی پرده ها از کارهایت فرو می افتد و انتقام مظلوم از تو گرفته میشود . با تسـلط بر نفس از نخوت و غرور و تندی خشم و ضـربه دست و زخم زبان، برحذر باش، و از همه اینها با کنترل هیجانها،و خودداری از تهاجم،احتراز کن، تا خشـمت فرو نشسته و اراده خویش را از دسـت نـدهی . و در این کـار، بر نفس خـود حـاکم نخواهی بـود، مگر آنکه تمـام هم تـو متـوجه روز قیـامت و بـازگشت بخـدا باشد.توضیح :۱- دولتمردان و وابسـتگانشان نبایـد از امـوال و امکانـات مشـترک که متعلق به همه مردم است، بیش از دیگران بخود جـذب کرده و حقوق ملت را ضایع کنند .۲- اگر انحرافی دامنگیر مسـئولان شود، باید با شهامت بپذیرند و درصدد علاج و چاره و اصـلاح آن برآینـد و گرنه چیزی که برای همه واضـح است، و خداونـد از آن آگاه می باشد نتوان از دیده ها پوشاند،و از کیفر آن رهید .۳- هر آنچه به زور یا ظلم گرفته شود،سرانجام از حلقوم متجاوزان بیرون کشیده شده، عقوبت و رسوائی آن برای آنان و سود آن به دیگران منتقل خواهـد شد .۴- غرورها، خشم ها، ضـرب شصـتها،و زخم زبانها که ناشـی از قـدرت حاکمان است، آنان را به ورطه هلاکت خواهد کشـید،و برصاحبان قدرت است که، بر این صفات و خصال نامطلوب،تسلط داشته و زمام عقل خویش بدست توسن هوای نفس نسپارند، که جز نـدامت و حقـارت و عقوبت چیزی بباری نخواهـد آمـد .۵- حلم و حوصـله و تسـلط بر نفس از ضروریـات اخلاـقی دولتمردان است که بایـد برای تحقق آن ریاضت و تعبـد را پیشه سازنـد، و بیاد مبـدأ و معاد باشـند که سـرانجام همگان به محضـر خداوند باریافته و کیفر عمل خویش را خواهند دید .گزینش ها گزینش صحیح کارمندان ، بازرسی دقیق از شیوه عمـل ایشـان ، تـأمین کامل نیازمنـدی آنها ، طرد و تصـفیه عناصـر ناصالـح« کار مسـئولان و کارگزارانت را بـدقت زیرنظر بگیر و با آزمون صحیح آنها را بکار گمار نه با نظر شخصی نه خود محوری زیرا آنها از ستم و خیانت بدور نیستند و افرادی با تجربه و با حیا را جستجو کن، که از خاندان صالح و پیشگام در اسلام باشند چه اینان از نظر اخلاق برجسته ترین و از جنبه حیثیت قابل اعتمادترین و کمتر در فکر طمع کاری بوده، و در عواقب کارها باریک بین ترند، آنگاه بحد کافی مخارج آنها را تأمین کن که این خود امکان می دهد که در اصـلاح خویش بکوشـند و از تصرف در اموالی که زیردستشان می باشد بی نیاز گردند و حجت را بر آنان تمام می کند که عذری برای مخالفت با امر تو یا خیانت به امانت تو نداشته باشند . سپس اعمال آنها را زیرنظر بگیر و ناظرانی از افراد صادق و وفـادار بر آنـان بگمار زیرا مراقبت پنهانی از اعمالشان آنها را وادار به رعایت امانت و مـدارا با مردم می کنـد و بترس از معاونانت که هر گاه یکی از آنان دست به خیانت زد و بازرسان تو به اتفاق از خیانت او خبر دادنـد، این گواهی کافی است برای آنکه وی را تنبیه نمائی و به اعمالش مؤاخذه کنی، و او را خوار و خیانتش را آشـکار و تهمت را بر او هموار داری . »گزینش صـحیح ، بازرسـی دقیق ، تصـفیه قاطعانه ۱- گزینش ها نبایـد از روی ساده اندیشـی و مسامحه کاری باشـد تا افراد فریبکار و دغلباز نتواننـد خود را در

نظام اسلامی جا زده و به خیانت بپردازند . ملاک گزینش عبارت است از : الف) اصالت خانوادگی و فامیلی ب) سوابق اسلامی ریشه دارج) تجربه و پختگی در کارهاید) حیا و شرم همراه با تقوی و نجابت ه) اتصاف به اخلاق شایسته اسلامی و حسن شهرتو) پیراستگی از طمعز) حزم و دوراندیشیوظیفه دولت و مسئولان است چنین کسانی را پیدا کنند و بر کار ملت بگمارند و حوائج زندگی آنان را کاملا تأمین نمایند که به هیچ وجه محتاج دیگران نگردند و عذر و بهانه ای برای تخلفات یا سوء استفاده ها برایشان باقی نماند .۲- بازرسی : برای اداره صحیح کشور و جلوگیری از نفوذ افراد ناصالح و هرگونه تخلف و کارشکنی ، داشتن سازمان تحقیق و بازرسی ضروری است، زیرا اگر مفسدین رخنه کنند علاج خرابیها کاری مشکل خواهد بود . بنابراین بر دولت و مسئولان نظام اسلامی است که از افراد مؤمن صادق و وفادار به نظام اسلامی گروه های بازرسی و تحقیقاتی و اطلاعاتی تشکیل داده و به مراقبت و محاسبه اعمال کارمندان موظف دارند و آنها بر اساس صدق و بدور از هر نوع اعمال غرض مشاهدات خود را با دلیل کافی گزارش کنند اینکار سبب می شود :الف) کارمندان و مأموران و معاونان و مدیران مراقب کار خود بوده و امانت خدمت را رعایت کنند .ب) نسبت به مردم رفتاری کرده و از اعمال خشونت و ناراضی تراشی خودداری نمایند .ج) تصفیه های لازم اگر گروههای تحقیق و بازرسان بی غرض در خصوص یکی از مسئولان و مدیران یا هر فرد دیگری گزارشی قابل اعتمال آوردند . بر دولت اسلامی است که قاطعانه به تصفیه چنین افرادی اقدام نموده و خیانت آنان را بر ملا کند و مجازات لازم درباره آنان اعمال نمایند تا عبرت برای دیگران باشند .امور دفتری و اداری گزینش افراد صالح و با تقوی ، بازگو کردن واقعیات برای مسئولان ، پاسخ صحیح به مردم دادن ، رعایت مصلحت ملت ، حسن سابقه و شهرت در گزینش ها ، گزینش ها معیار صداقت ها ، کارائی ، مسئولیت رؤسا در عملکرد زیردستان « آنگاه حال نویسندگانت را با دقت بنگر و بهترین را بر کارهای خود بگمار و نامه های محرمانه و اسرارت را به کسانی بسپار که در جهات اخلاقی از همه صالح ترند، آنانکه عنوان و مقام سرمست شان نسازد و در حضور دیگران بر تو تجری و جسارت نکنند و یا از روی غفلت مکاتبات کارمندان تو را بدست تو نرسانند و جواب صحیح را از تو نگیرند و به مردم ندهند و در عقد قراردادهای سودمند قوی بوده و در لغو قراردادهای زیانبار عاجز نباشند و به قدر و منزلت خویش در امور جاهل نبوده که هر کس به قدر خویش جاهل باشد مسلما به قدر و منزلت دیگران جاهل تر خواهد بود و آنگاه انتخاب این افراد تنها براساس تشخیص و حسن ظن و اطمینان شخص تو نباشد زیرا اشخاصی هستند که با ظاهر سازی و خوش خدمتی جلب اعتماد دولتمردان را می نمایند در حالیکه از امانت و خیرخواهی آنها خبری نیست بلکه ایشان را از شیوه همکاریهاشان با صالحان پیشین بیازمای و آنرا که در میان مردم به حسن عمل و امانت بیشتر معروف است برگزین که این دقت دلیل بر صداقت تو در برابر خدا و خیرخواهی نسبت به کسانی است که کارشان به تو سپرده شده است و مسئولیت هر یک از اموربه یکی از آنان بسپار که از انجام مسئولیت خطیر خود عاجز نباشد کار زیاد او را پریشان نسازد و هر گاه از مسئولان امور اداری و دفتری تو خطائی سرزند و تو بی تفاوت باشی مسئول پاسخگوئی آن خواهی بود . »یازده مطلب در امور اداریاز مسائل بسیار مهم کشورداری امور اداری ، منشی گری و مشاغل دیوانی و مسئولیت نویسندگان دفتری و ضابطین دوائر دولتی است زیرا اگر اینان افراد صالحی بودند بسیاری مشکلات در امر مدیریت قابل حل است و اگر ناصالح شدند نابسامانیها در کار اداره کشور بوجود خواهد آمد .در این بخش نکات برجسته فرمان امام را می نگریم : ۱- کارمندان اداری باید از صالح ترین افراد مخلص و مؤمن انتخاب شوند تا محرم اسرار حکومت و دولت و دلسوز مردم باشند .۲- متخلق با خلاق اسلامی باشند و فریب پست و مقام ، آنان را از تعهداتی که در برابر خدا و خلق دارند ، باز دارند و برای ترفیع رتبه به رقابت و تفوق طلبی نپردازند .۳- اینان باید حرف و درددل مردم را به مسئولین مافوق برسانند تا آنان در جریان مسائل جاری باشند و بدانند در اجتماع چه می گذرد و شکوای مردم چیست .۴- مردم را در مطالب عرضه شده به دولت و مسئولان و مدیران بدون جواب نگذارند و به نامه ها پاسخ دهند .۵- اسیر مقررات و تعهدات خشک اداری نباشند و رتق و فتق امور براساس مصلحت دولت و ملت بعهده گیرند در قراردادها جانب مصلحت را منظور داشته و آنچه به مصلحت است منعقد

و آنچه به زیان است لغو و نقض نمایند .۶- اندازه تأثیر و کارائی خود و دیگران را در قبال مسئولیت پذیرفته شده ارزیابی نموده و براساس ارزشها و لیاقتها نه براساس روابط و پست ها عمل کنند.۷- در گزینش افراد جهت اداره امور کشور ظاهر فریبنده یک کارمند کافی نیست و بلکه گمراه کننده است لذا سوابق و عملکردهای گذشته و پرونده هر کس باید منظور بوده و براساس آن حدود مسئولیتها و اختیارات محدود و تعیین گردد .۸- در گزینش ها قضاوت عمومی مردم درباره اشخاص می تواند ملاک عمل باشد زیرا خوب و بد اشخاص از مردم پوشیده نمی ماند و هرگاه آنان به امانت و حسن عمل کسی گواهی دهند می تواند اطمینان بخش باشد .۹- گزینش افراد صالح برای امورداری می تواند نشانه خلوص و ایمان و صداقت یک انسان در برابر خداوند و خدمتگذاری و خیرخواهی مردم باشد و از این رو می توان با نوع گزینش ها صلاحیت مسئولان و صداقت و امانت آنها را ارزیابی کرد .۱۰- بر حکومت است که در هر بخش از امور کشور مسئولی صالح گمارد و ریاست آن بخش را بدو سپرد و این رئیس مسئول بتواند از عهده وظائف مهم برآید و در تراکم کارها با تدبیر و مهارت عمل نموده و دست و پای خود را گم نکند و درمانده نگردد (کارائی داشته باشد) .۱۱- دولت و دیگر مسئولان در برابر عملکرد کارمندان زیردست مسئولیت داشته و باید پاسخ گوی اعمال آنان باشند آنها نمی توانند از اعمال زیردستان اظهار بی اطلاعی کرده و شانه از جواب خالی کنند .رابطه مستقیم مسئولان با مسائل جاری کشور :اطلاع از عملکرد کارمندان ، رسیدگی به مشکلات مردم ، انضباط اداری ، خلوت با خدا ، خلوص در عمل و خدمت « برخی از امور است که بناچار خود باید مستقیما بدان مبادرت کنی ، از جمله پذیرفتن کارگزارانت که مسئولان دفتری تو از آن ناتوانند و از جمله پاسخ گفتن به حوائج مردم آنروز که بر تو عرضه می شود و معاونانت از انجام آن طفره می روند کار هر روز را همان روز بانجام رسان که هر روزی کار بخصوص دارد بهترین اوقات و بزرگترین بهره ها را وقتی بدان که خود با خدایت خلوت می کنی گر چه همه اش برای خداست اگر نیت خالص باشد و موجب بهرورزی رعیت شود . »توضیح :۱) مسئولان کشور ، موظف اند در برخی امور مستقیما مباشرت داشته و بدون واسطه با مسائل روبرو شوند در کناری ننشینند تا دیگران برای آنها گزارش بیاورند تشخیص این موارد بستگی به فراست و سیاست و ایمان و هوشیاری مسئولان دارد برخی از این موارد در سخن امام آمده است .۲) معاونان و مدیران کل باید بتوانند با مسئول مافوق ، تماس حاصل کرده ومسائل جاری را به اطلاع برسانند .۳) مسئولان باید اوقاتی را برای مراجعه مستقیم مردم مقرر نمایند و به مشکلات و شکایات و گزارشات مختلف مراجعین توجه کنند که در این گونه ملاقاتها مسائل جامعه مستقیما به مقام مسئول رسیده و از واقعیاتی که بسا می شود بوسیله معاونان و مدیران پنهان می ماند آگاه شده و راه چاره بیاندیشند .۴) هر مسئول و کارمند و بلکه هر انسان وظیفه شناسی باید کار امروزش را به فردا وامگذارد که انسان هیچگاه از مسئولیت و تکلیف فارغ نخواهد بود این انضباط سبب حسن اجرای امور و راحتی خیال شخص موظف و موجب رضای مردم و عدم تراکم کارها و نظام یافتن جامعه است .۵) مشاغل اداری و مسائل اجتماعی نباید کارمندان و مسئولان را از ارتباط با خدا غافل سازد که این رابطه سبب تقویت روح و روشنائی دل و بینش صحیح و تعهد بیشتر و مصونیت از غفلتها است و انسان را از حالت یک ماشین بی روح به یک انسان واقعی و دارای هدف و آرمان مبدل می سازد در نتیجه محیط اداری روح ایمان یافته و از برکات آن عموم افراد بهره مند خواهند بود .۶) کسانیکه دارای مشاغل اداری می باشند اگر نیت را خالص کنند و برای رضای خدا و صلاح مردم قلم بزنند و قدم بردارند و سخن بگویند در پیشگاه خداوند پاداشی خواهند داشت زیرا خدمت به مردم از بهترین عبادات است .حاکمیت اخلاق در دولتپرهیز از منت نهادن بر ملت ، اجتناب از افزون نگری ، نکوهش از وعده بدون عمل « از منت نهادن بر رعیت بجهت احسانی که نموده ای و یا بیش از حد جلوه دادن آنچه کرده ای بپرهیز و نیز از وعده ای که خلف می کنی احتراز کن ، چه منت نهادن ، احسان را بی ارزش می کند و زیاده نگری روشنائی حق را می برد و خلف وعده موجب خشم خدا و مردم می شود . خدای تعالی می فرماید : گناه بزرگی است از نظر خداوند که بگوئید آنچه را عمل نمی کنید . »توضیح :۱) دولتمردان باید از منت نهادن بر مردم که مورد نهی خداوند و دلیل انحطاط اخلاقی و موجب

تحقیر مردم و بی ارزش کردن کارها است ، بپرهیزنـد .۲) کارهای انجام شـده را بیش از آنچه هست نبایـد جلوه و آمار داد که این نوع سفسطه و ریا کاری و خلاف گوئی است که اعتبار سخن مسئولان را از میان می برد و مردم را نسبت به دولت بدبین می سازد .شیوه ای که دولتهای غیر قانونی و غیر الهی در پیش گرفته و همیشه بـا حربه تبلیغـات می خواهنـد مردم را با آمار و ارقام دروغ و مانورهـای تبلیغـاتی و خلاف واقع سرگرم کننـد نتیجه ای جز بی ثباتی و عـدم اعتماد به بار نمی آورد بنابراین یک دولت اسلامی برخلاف این شیوه ناپسند باید بیش از آنچه می گوید کار کند و عملا قلوب ملت را بخود جذب نماید .۳) و نیز وعده های دولت در زمینه اصلاحات و خدمات و بهبود اوضاع مردم از با وفا عمل همراه نباشد نه تنها موجب خشم خداوند خواهد بود و خلف وعده گنـاهی است بزرگ ، بلکه خشم ملت و بغض مردم را خواهـد برانگیخت و وقتی مردم از دولتمردان وعـده هـای تو خـالی ببیننـد ، اعتماد خود را نسبت به آنها از دست داده و برای سخن آنان ارزش قائل نخواهنـد شد و این خود بزرگترین ضـربه بر پیکر دولت و کشور است .انتخاب وزیران و معاونـان تصـفیه مهره هـای ناصالـح ، جـذب نیروهـای متعهـد ، تشویق انتقاد گران صادق ، مرابطه با عناصر پرهیزکار « بـدترین وزیران تو آنهایند که برای جنایتکاران پیشین وزارت نموده و یا شریک جنایاتشان بوده اند ، پس نباید اینـان از یاران نزدیک تو باشـند . زیرا اینها همکار تبهکاران و برادر خوانـده ظالمان انـد و این در حالی است که تو می توانی بجای آنهـا افراد شایسته ای را که آگـاهی و کـارایی لازم را داشـته و جرائم و گناهان و انحرافهای پیشـینیان را نداشـته باشـند بیابی که با ستمکاران و گنهکاران معاونت نکرده باشند اینها با خرج کمتری بهترین خـدمت را می کنند و با عواطف بیشتری با تو برخورد می نماینـد و به دیگران کمتر دل می بندنـد پس اینان را برای محافل سـری و جلسات ویژه برگزین و از اینان کسـی را بهای بیشتری بده که حق را گرچه تلخ باشـد بصـراحت با تو بگویـد و از کمترین همکاری با تو در کاری که خدا آنرا برای اولیای خود نمی پسـندد خودداری نمایـد گرچه آن کار بر وفق میل تو باشد با افراد پرهیزکار و صادق نزدیک شو و آنان را بگونه ای عادت ده که با تمجید و تعریف بی جا و کارهائی که انجام نداده ای فریبت ندهند ، زیرا این تملق گوئیها وسیله عجب و غرور است . »توضیح :۱- دولت اسلامی نبایـد از مهره های مؤثر رژیم های طاغوتی ، عضو بگیرد و بدانها مسئولیت بدهد . چه اینان اضافه بر اینکه صلاحیت ذاتی ندارنـد در نظر مردم مسلمان بی اعتبارنـد و مقـدرات یـک ملت اگر بـدست اینگونه کسـان سپرده شود سبب وهن دولت اسلامی خواهد گشت .۲- همیشه در جامعه نیروهای خالص و صادق هستند که با کارائی لازم و صـداقت و کمترین توقع به خـدمت دولت اسلامی درآیند لذا بر دولت اسلامی است که این چهره های شایسته را شناسائی نموده و آنان را به خدمت گمارد .۳- از نظر یک دولت مردمی و الهی نبایـد حق گویان مطرود شوند و چاپلوسان مقرب گردند بلکه بهترین چهره های صالح از نظر چنین دولتی باید آن کسـانی باشند که حق را بگوینـد گرچه تلخ باشـد زیرا دوست آن است که به آدمی راست بگویـد و در بیان حق و انتقاد بجا ، صریح باشـد و دشـمن آن است که معایب را دیـده تذکر ندهد تا کار از کار گذشـته و دیگر راه چاره نماند و موجب بدنامی شود .۴- دولت و مسئولان دولتی در نظـام صالـح اسلامی می بایست انسانهای پرهیزکار و خیرانـدیش را جـذب نموده و از رهنمودهای آنان مـدد گیرند و نشان دهند که خواهان تملق و چاپلوسی نبوده و بلکه در پی واقعیات اند . زیرا این تملق ها و تعریفهای نابجا جز اینکه مسئولان را دچار فریب و اشتباه و کـج اندیشـی کنـد حاصل دیگری به بار نخواهـد آورد .سیاست مدیریت و وظایف دولت خطر بی تفاوتی ، ارزشیابی ، شناخت چهره ها ، رابطه دولت و ملت براساس حسن تفاهم ، عامل حسن ظن به پشتیبانی ملت ، اعتماد به ملت ، رمز ثبات دولت « مبادا که نیکوکار و بد کردار در نظرت یکسان باشند که این خود موجب دل سردی نیکوکاران و تشویق و تجری بدکاران شود . لازم است با هر یک از آنها بدانچه پذیرفته اند عمل کنی باید بدانی که هیچ چیز مانند احسان و نیکوکاری و تخفیف دادن در پرداختهـا و پرهیز از تحمیـل هـای بی مورد موجب حسن ظن ملت نسبت به دولت نخواهـد بود پس بایـد کاری کنی که موجبـات این حسن ظن میـان دولت و ملت فراهم آیـد زیرا این حسن ظن و تفـاهم بار سـنگینی را از دوش تو برمی دارد و همانا به کسـی بیشتر خوشبین توانی بود که با او خوب عمل کنی و به کسـی بیشتر بـدگمان بایـد بود که با او بد عمل کرده باشـی .

»توضیح :۱- یکی از آفات بسیار خطرناک برای یک نظام بی تفاوتی و عدم توجه به ارزشها و لیاقتها است که از یکسو کارهای مهم بدست افراد ناصالح یا نالایق سپرده شده و کار مملکت به تباهی و ویرانی می رود و از دیگر سوی نیروهای مفید و شایسته منزوی گشته که پی آمد آن یأس و نومیدی و خمودی و مرگ استعدادها است . بنابراین بر دولت و مسئولان است که با ارزشیابی دقیق افراد و شناخت لیاقتها و استعدادها و آمادگیها هر یک را به پست لایق و مسئولیت متناسب بگمارند . خدمتگذاران را تشویق و با خیانتکاران بگونه ای که مقتضای عدل اسلامی است عمل کنند که در نتیجه سطح فرهنگ و اخلاق و سازندگی و مدیریت کشور بالا رفته و نیروهای مؤثر و مفید جذب گردند .۲- باید میان دولت و ملت رابطه براساس تفاهم و حسن ظن باشد دولت مردان نسبت به چه کسانی می توانند خوشبین بوده و به همکاری شان اعتماد نمایند ؟ به کسانیکه بدانها احسان کرده و با آنان خوب عمل نموده باشند . زیرا انسان بنده احسان است و هر گاه ملت از دولت مهر و محبت دید در روز گرفتاری به یاری او می شتابد و تنها پایگاه مردمی است که می تواند دولت را حفظ کند و این پایگاه استوار نمی گردد جز با حسن عمل و خدمت به مردم و رمز ثبات یک دولت مردمی در اینست حقوق عامه مردم :توصیه مؤکد ، شخصیت این طبقه ، رسیدگی به وضع آنان « خدا را!خدا را! نسبت به طبقه پائین جامعه،آنانکه راه چاره ندارند فقیرند و مستمند،گرفتار،دردمند و عاجز در این طبقه افراد آبرومند و محتاج هستند حقی را که خدا بر تو نسبت بایشان مقرر داشته رعایت کن و سهمی از بیت المال و محصولات که متعلق به اسلام و مسلمین درهر شهر است برای آنان مقرر دار زیرا دورترین افراد مانند نزدیکترینشان حقی دارند و تو مسئول حق هر یک از اینهائی پس غرور و نخوت ترا از انجام این وظیفه مانع نگردد چه در این صورت از تضییع حقوق کوچکتر بدلیل پرداختن به امور مهمتر معذور نخواهی بود از حال اینان غافل مشو و روی بر آنان ترش مکن و از وضع آنان که از روی بی توجهی و تحقیر آنرا بتو نمی رسانند تفحص و کنجکاوی کن و برای رسیدگی به کارشان از افراد مطمئن و خداترس و متواضع مددبگیر و باید حال و اوضاع آنان بتو گزارش شود و تو بدانگونه که نزد خدا در قیامت معذور باشی با آنان عمل نمای که در میان افراد ملت از همه بیشتر به عدل و انصاف نیاز دارند پس باید حق همه را طبق فرمان خدا ادا کنی . »توضیح : ۱- در سخن امام نسبت به مردمان معمولی و بیچاره و مستضعف بدانگونه تاکید شده که نظیر آن در خصوص دیگران نیست . این حاکی از مسئولیت عظیم دولت در برابر این طبقه است زیرا اینها هیچ وسیله دفاعی ندارد کمتر افراد بفکر اینان هستند مردمی هستند زحمت کش،محروم و فراموش شده اینها رنج بیشتر می کشند و بهره کمتر می برند و ظلمی که در همه نظامها بر اینان می رود بر هیچ طبقه دیگر نمی رود بنابراین بر دولت اسلامی است که خدمت باین قشر مستضعف را در صدر برنامه های خود قرار دهد و کمبود نیازهای آنها را از بیت المال که اموال عمومی است تأمین نموده و نگذار سایه فقر و فاقه براینان سنگینی کند زیرا از دولت هیچ عذری در تضییع حقوق این طبقه پذیرفته نیست .۲- در معاشرت ها و برخوردها نباید مسئولان از این طبقه چهره درکشند و اگر چه این طبقه در چشم مستکبران حقیر می آیند ولی دولت اسلامی باید به شخصیت آنان بها داده و نگذارد عقده حقارت فقر و مسکنت آنها را منزوی ساخته و از اقشار دیگر جامعه جدا سازد .۳- بر مسئولان است که گروهی از بهترین افراد مورد وثوق را مسئول رسیدگی به وضع این قشر نموده و آنها از نزدیک وضع اینان را ببینند و به مافوق خود گزارش کنند زیرا قشر محروم نمی توانند ندای خود را بگوش مسئولان برسانند پس باید به سراغ اینان رفت و از وضع و روزگارشان خبر گرفت .نکاتی در مدیریت موقع شناسی ، اغتنام فرصت ، واقع نگری ، قاطعیت ، مفهوم عدل« در کارها پیش از وقت آن شتاب مکن و در صورت امکان سست مگیر و در چیزی که مبهم است لجاجت مکن و هنگامی که چیزی واضح است ضعف نشان مده و هر چیزی را در جای خود بگذار و هر کاری را بموقع اقدام نما .»نکاتی در مدیریت ۱- براساس نظام علتها و معلولها و شرائط و ظروف هر کاری را موقعیت است که دولت باید براساس سنجش های صحیح این شرائط و علل را بررسی نموده و براساس آن به کارها اقدام نماید که در غیرآنصورت اختلال و بی نظمی در جامعه پدید خواهد آمد .۲- هنگامی که شرائط انجام یک کار که با مصلحت ملت و دولت سروکار دارد پیش آمد نباید از اقدام به آن هراسید و به

سستی و مسامحه کاری فرصتها را از دست داد .۳- هر گاه راه یک کار روشن نبود و حکم آن مبهم و مورد شبهه بود نباید دولتمردان در آن لجاجت بخرج داده و تشخیص خود را متهم و حق را با باطل درآمیزد و احیانا به بدعت و خلاف شرع کشیده شوند . ۴- هر گاه حکم یک امر واضح بود و راه اقدام روشن و میسر در اجرا و عمل ضعف نشان نباید داد و از شرائط مساعد نباید بی بهره گذشت که وقت شناسی و استفاده از فرصتها اهمیت حیاتی دارد .۵- همانگونه که در معنی عدل گفته اند : نهادن هر چیزی بجای خود شرط عدالت حکومت است و این قانون عمومی همیشه و همه جا باید ملاک تصمیم و عمل باشد .

جاذبه و دافعه علی

(ع)نگارش شهید استاد مرتضی مطهری خلاصه کتاب- کاری از: امیر احسان خاشعی – رضا بیاتی - پیشگفتار: این کتاب در تاریخ یازدهم اسفند ماه ۱۳۴۹ شمسی مطابق چهارم محرم الحرام ۱۳۹۱ قمری توسط شهید مرتضی مطهری به تحریر در آورده شده و بر گرفته مطالبی در باره سیره حضرت علی و جاذبه و دافعه این شخص نوشته شده است.شخصیت عظیم و گسترده امیر
المومنین علی علیه السلام و سیقر و متنوعتر از امنیت که یک فرد بتواند در همه جوانب و نواحی آن وارد شود.برای یک فرد حداکثری که میسر است اینست که یک یا چند ناحیه معین و محدود را برای مطالعه وبررسی انتخاب نماید و به همان قناعت ورزد. یکی از جوانب و نواحی وجود این شخصیت عظیم ناحیه تأثیر او برروی انسانها به شکل مثبت و منفی است و به عبارت دیگر جاذبه ودافعه نیرومند اوست که هنوز هم نقش فعال خود را ایفاد می نماید.گویند محمد بن شهر آشوب مازندانی که از کابر و علما قرن هفتم است هنگامی که کتاب معروف مناقب را تألیف می کرد، هزار کتاب به نام مناقب که همه درباره علی علیه السلام نوشته شده بود در کتابخانه خویش داشت و این یک نمونه می رساند شخصیت والای مولی در طول تاریخ چقدر خاطره ها را مشغول می داشته است.در علی هم خاصیت فیلسوف است و هم خاصیت رهبر انقلابی و هم خاصیت پیر طریقت و هم خاصیتی از نوع خاصیت پیامبران. مکتب او هم مکتب عقل و اندیشه است و هم مکتب شوره و انقلاب و هم مکتب تسلیم و انضباط و هم مکتب حسن وزیبائی و جذبه و حرکت. علی علیه السلام پیش از اینکه امام عادل برای دیگران باشد و درباره دیگران به عدل رفتار کند خود شخصاً موجودی متعادل و متوازن بود.کمالگذشتگیهای او را می دیدو گوشهایشان پند و اندرزها و گفتارهای حکیمانه اش را می شنید و شب چشم ستارگان اشکاههای عابدانه اش را می دید و گوش آسمان مناجاتهای عاشقانه اش را می شنید. هم مفتی بود و هم حکیم. هم عارف بود و هم رهبر اجتماعی. هم زاهد بود و هم سرباز. هم قافی بود و هم کارگر. هم خطیب بود و هم نویسنده. بالاخره با تمام معنی یک انسان کامل بود با همه زیبائیهایش.در بخش اول جاذبه علی علیه السلام که همواره دلهائی را بسوی خود می کشیده و می کشیدفلسفه آن و فائده آن موضوع بحث قرار گرفته است.در بخش دوم دافعه نیرومند آن حضرت که چگونه عناصری را به سختی طرد می کرد و دور می انداخت توضیح و تشریح شده است.بخش اول قانون
جذب و دفعقانون جذب و دفع یک قانون عمومی است که سرتاسر نظام آفرینش حکومت می کند.از نظر جوامع علمی امروز بشر مسلم است که هیچ ذره ای از ذرات جهان هستی از دایره حکومت جاذبه عمومی خارج نبوده و همه محکوم آنند.ازبزرگترین اجسام و اجرام عالم تا کوچکترین ذرات آن دارای این نیروی مرموز به نام نیروی جاذبه هستند و هم به نحوی تحت تأثیر آن می باشد.جاذبه و دافعه در جهان انسان :در اینجا غرض از جذب و دفع ، جذب و دفع های جنسی نیست اگر چه آن نیز خود نوع خاصی از جذب و دفع است اما با بحث ما ارتباط ندارد و خود موضوعی مستقل است. بلکه مراد آن جذب و دفعهای است که در میان افراد انسان در صحنهٔحیات اجتماعی وجود دارد. در جامعه انسانی نیز برخی همکاریها است که بر اساس اشتراک منافع است. قسمت عمده از دوستیها و رفاقتها و یا دشمنیها و کینه توزی ها همه مظاهری از دفع انسانی است.در مثنوی، دفتر دوم داستان شیرینی را آورده است: حکیمی زاغی را دید که با لک لکی طرح دوستی ریخته و با هم می نشینند و با هم پرواز می کنند! دو مرغ از دو

نوع. زاغ نه قیافه اش و نه رنگش بـا لـک لـک شـباهتی نـدارد. تعجب کرد که زاغ با لک لک چرا؟ نزدیک آنها رفت و دقت کرد دید هر دو تا لنگند.آن حکیمی گفت دیدم هم تکی در بیابان زاغی را با لک لکیدر عجب ماندم، بجستم حالشانتا چه قدر مشترک یابم نشانچون شدم نزدیک وهن حیران دنگخود بدیدم هر دوان بودن لنگاین یک پای بودن دو نوع حیوان بیگانه را با هم انس داد. انسانهـا نیز هیچگـاه بـدون جهت بـا یکـدیگر رفیق و دوست نمی شونـد کما اینکه هیـچ و قت بـدون جهت با یکـدیگر دشـمن نمی شونـد.به عقیده بعضـی ریشه اصـلی این جذب و دفعها نیاز و رفع و رفع نیاز است. انسان موجودی نیازمند است و ذاتاً محتاج آفریده شده.اختلاف انسانها در جذب و دفع :افراد از لحاظ جاذبه و دافعه نسبت به افراد دیگر انسانها یکسان نیستند بلکه به طبقات مختلفی تقسیم می شوند:۱_افرادی که نه جاذبه دارند و دافعه، نه کسـی آنها را دوست و نه کسـی دشمن دارد، نه عشق و علاقه وارادت را بر می گزینند ونه عداوت وحسادت و کینه و نفرت کسـی را بی تفاوت در بین مردم راه می رود مثل این است که یک سـنگ دز میان مردم راه برود.۲_افرادی که جاذبه دارنـد اما دافعه ندارنـد، با همه می جوشـند و گرم می گیرنـد وهمه مردم از همه طبقات را مرید خود می کنند، درزندگی همه کس آنها را دوست دارد و کسـی منکر آنان نیست ، وقتی هم که بمیرد مسلمان با زمزمشان می شویـد و هنـدو بـدن آنهـا را می سوزانـد،چنـان با نیک و بـد خو کن که بعـد از مردنت عرفی مسلمانت به زمزم شویـد و هنـدو بسوزانـددر جامعه آنچنان زندگی کن که مسـلمان تو را از خود بداند وبخواهد تو را پس از مرگ با آب زمزم بشوید و هندو نیز تو را از خویش بدانـد و بخواهد.در فلسـفه هندی و مسـیحی از جمله مطالبی که بسیار به چشم می خورد محبت است. آنها می گویند باید به همه چیز علاقه ورزید و ابراز محبت کرد و وقتی که ما همه را دوست داشتیم چه مانعی دارد که همه نیز ما را دوست بدارند. بدها هم مارا دوست بدارند چون از ما محبت دیده اند.اما این آقایان باید بدانند تنها اهل محبت بودن کافی نیست اهل مسـلک هم بایـد بود و به قول گانـدی (اینست مذهب من) محبت باید با حقیقت توأم باشد و اگر با حقیقت توأم بود باید مسـلکی بودن خواه نا خواه دشـمن ساز است و در حقیقت دافعه ای است که عده ای را به مبارزه بر می انگیزد و عده ای را طرد می کند.اسـلام نیز قانون محبت است. امـا محبتی که قرآن دسـتور می دهـد آن نیست که با هر کسـی مطابق میل و خوشاینـد او عمل کنیم، با او طوری رفتار کنیم که او خوشش بیاید و لزوماً به سوی ما کشیده شود. محبت خیر رساندن است و احیاناً خیر رساندن ها به شکلی است که علاقه و محبت طرف را جلب نمی کنـد. محبت منطقی و عاقلانه آنست که خیرو مصـلحت جامعه بشـریت در آن باشـد نه خیر یک فرد یا یک دسته بالخصوص محبت تنها داروی علاج بشریت نیست در مذاقها و مزاجهائی خشونت نیز ضرورت دارد و مبارزه و دفع و طرد لازم است. اسلام هم دین جذب و محبت است و هم دین دفع و نقمت.۳ _مردمی که دافعه دارند اما جاذبه ندارند، دشمن سازند اما دوست سـاز نیسـتند. اینها نیز افراد ناقصـی هسـتند، و این دلیل بر اینست که فاقـد حضائل مثبت انسانی می باشـد زیرا اگر از حضائل انسانی بهرمنـد بودنـد گروهی ولو عـده قلیلی طرفدار و علاقه مند داشـتند، زیرا در میان مردم همواره آدم خوب وجود دارد هر چند عـددشان کم باشـد.تمـام رهبران و لیـدرهای جهان حتی جنایتکاران حرفه ای از قبیل چنگیز و حجاج و معاویه افرادی بودنـد که هم جـاذبه داشـته انـد و هم دافعه ، تـا در روح کسـی نقـاط مثبت نباشـد هیچگاه نمی تواننـد هزاران نفر سـپاهی را مطیع خویش سازد و مقهوراراده‌ٔ خود گردانـد تا کسـی قـدرت رهبری نداشـته باشد نمی مردمی را اینچنین به دور خویش گرد آورد.نادرشاه یکی از این افراد است. چقدر سـرها بریده و چقدر چشـمها بیرون آورده است. اما شخسیتش فوق العاده نیرومند است.از ایران شکست خورده و غارت زده‌ٔ اواخر عهد صفوی لشکری گران به وجود آورد و همچون مغناطیس که براده های آهن را جذب می کند ، مردان جنگی را به گرد خویش جمع کرد که نه تنها ایران را از بیگانگان نجات بخشید بلکه تا اقصی نقاط هندوستان براند و سرزمینهای جدیدی را در سلطه‌ٔ حکوت ایرانی در آورد.بنا براین هر شخصـیتی هم سـنخ خود را جذب می کند و غیر هم ینخ را از خود دور می سازد. شخصـیت عدالت و شـرف عناصـر خیر خواه و عدالتجو را به سوی خویش جذب می کند و هوا پرسـتها و پول پرستها و منافقها را از خویش طرد می کنـد. شخصـیت جنـایت جانیان را به دور خویش جمع می کنـد و نیکان را زا خود دفع می کنـد.علی شخصـیت دو

نیروئی:علی از مردانی است که هم جاذبه دارد و هم دافعه و هم جاذبه وهم دافعه او سخت نیرومند است. شاید در تمام قرون و اعصار ، جاذبه و دافعه ای به نیرومندی جاذبه ودافعهً علی پیدا نکنیم. دوستانی دارد عجیب، تاریخی، فداکار با گذشت، از عشق او همچون شعله های از خرمنی در آتش سوزان و پر فروغند. جان دادند در راه او را آرمان و افتخار می شمارند و در دوستی او همه چیز را فراموش کرده اند. از مرگ علی (ع) سالیان بلکه قرونی گذشت اما این جاذبه همچنان پرتو می افکند و چشمها را به سوی خویش خیره می سازد.سایر شخصیتهای جهان با مرگشان همه چیزها می میرد و با جسمشان در زیر خاك ها پنهان می گردد اما مردان حقیقت خود می میرند ولی مکتب و عشقها که بر می انگیزند با گذشت قرون تابندتر می گردد. از جمله مجذومین و شیفتگان علی (ع) میثم تمار را می بینیم که بیست سال پس از شهادت مولی بر سر چوبه دار از علی (ع) و فضائل و سجایای انسانی او سخن می گوید.در آن ایامی که سرتاسر مملکت اسلامی در خفقان فرو رفته، تمام آزادیها کشته شده و نفسها در سینه زندانی شده است و سکوتی مرگبار همچون غبار مرگ بر چهره ها نشسته است او از بالای دار فریاد بر می آورد که بیائید از علی (ع) برایتان بگویم. مردم از اطراف برای شنیدن سخنان میثم هجوم آوردند. حکومت قداره بند اموی که منافع خود را در خطر می بیند دستور می دهد که بردهانش لجام زدند و پس از چند روزی هم به حیاتش خاتمه دادند. تاریخ از این قبیل شیفتگان برای علی (ع) سراغ دارد.مردی است به نام ابن سکیت: ازعلما و بزرگان ادب عربی است و هنوز هم در ردیف صاحبنظران زبان عرب مانند سیبویه و دیگران نامش برده می شود. این مرد در دوران خلافت متوکل عباسی می زیسته – در حدود دویست سال بعد از شهادت علی (ع –) در دستگاه متوکل متهم بود که شیعه است اما چون بسیار فاضل و برجسته بود متوکل او را بعنوان معلم فرزندش انتخاب کرد. یك روز که بچه متوکل به حضورش آمدند و ابن سکیت هم حاضر بود و ظاهراً در آن روز امتحانی از آن به عمل آمده بود و خوب از عهده آن بر آمده بودند متوکل ضمن اظهار رضایت از ابن سکیت و شاید سابقه ذهنی که از او داشت که شنیده بود تمایل به تشیع دارد از ابن سکیت پرسید این دو تا (دو فرزندش) پیش تو محبوبترند یا حسن و حسین فرزندان علی (ع)؟ابن سکیت از این جمله و از این مقایسه سخت برآشفت، خونش به جوش آمد با خود گفت کار این مرد مغرور به جائی رسیده است که فرزندان خود را با حسن (ع) و حسین (ع) مقایسه می کند. این تقصیر من است که تعلیم آنها را بر عهده گرفته ام . در جواب متوکل گفت :((به خدا قسم قنبر غلام علی (ع) به مراتب از این دوتا و از پدرشان نزد من محبوبتر است))متوکل فی المجلس دستور داد ته گلویش درآورند.تاریخ افراد سراز پا نشناخته زیادی را می شناسد که بی اختیار جان خود را در راه مهر علی (ع) فدا کرده اند. این جاذبه را در کجا می توان یافت ؟ گمان نمی رود در جهان نظیری داشته باشد. علی (ع) از صورت یك فرد بیرون است و به صورت یك مکتب است و به همین جهت گروهی را به سوی خود می کشد و گروهی را از خود طرد می نماید. آری علی (ع) شخصیت دو نیروئی دارد.جاذبه ها گاهی یك بعدی ، دو بعدی یا سه بعدی هستند.جاذبه علی (ع) هم سطح وسیعی از جمعیت را مجذوب خویش ساخته و هم به یک قرن و دو قرن پیوسته نیست بلکه در طول زمان ادامه یافته و گسترش پیدا کرده است.از اینجا می توان دریافت که پیوند انسان با دین از سبك پیوندهای مادی نیست بلکه پیوند دیگری است که هیچ چیز دیگر چنین پیوندی با روح بشر ندارد. علی (ع) اگر رنگ خدا نمی داشت و مردی الهی نبود فراموش شده بود. تاریخ بشر قهرمانهای زیادی سراغ دارد قهرمانهای سخن، قهرمانهای علم و فلسفه، قهرمان قدرت و سلطنت، قهرمان میدان جنگ، ولی همه را بشر از یاد برده است و یا اصلاً نشناخته است اما علی (ع) نه تنها با کشته شدنش نمرد بلکه زنده تر شد.عصر من داننده اسرارنیست یوسف من بهره این بازار نیستناامید استم زیاران قدیم طور من سوزد که می آید کلیمقلزم یاران چو شبنم بی خردش شبنم من مثل یم به طوفان به دوشنعمه من از جهان دیگر است این جرس را کاروان دیگر استای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد چشم خود بر بست و چشم ما گشادرخت ناز از نیستی بیرون کشد چون گل از خاك مزار خود دمیددر نمی گنجید به جو عمان

من بحرها بایـد پی طوفـان منبرقهـا خوابیـده در جـان من است کوه و صـحرا باب جولان من استچشـــمه حیـــوان براتـــم کرده انـــد محرم راز حیـــاتم کرده انـــدهیچکس رازی کـــه مـــن گـــویم نگفت همچو فکر من در معنی نسفتپیر گردون با من این اسرار گفت از ندیمان رازها نتوان نهفتو در حقیقت علی (ع) همچون قوانین فطرت است که جاودانه می ماننـد. او منبع فیاضـی است که تمام نمی گردد بلکه روز به روز زیادتر می شود و به قول جبران خلیل جبران از شخصـیتهائی است که در عصـر پیش از عصـر خود به دنیا آمـده انـد.بعضـی از مردم فقط در زمان خودشان رهبرنـد و بعضـی انـدکی بعـد از زمان خویش نیز رهبرنـد و به تدریج رهبریشان رو به فراموشـی می رود. اما علی (ع) و معدودی از بشـر همیشه هادی و رهبرند.تشیع مکتب محبت و عشـقاز بزرگترین امتیازات شیعه بر سایر مذاهب این است که پایه و زیر بنای اصلی آن محبت است و علی (ع) همان کسی است که در عین اینکه به افرادی حد الهی جاری می ساخت و آنها را تازیـانه می زد و احیاناً طبـق مقررات شـرعی دست یکی از آنهـا را می بریـد بـاز هم از او رو بر نمی تافتنـد و از محبتشـان چیزی کاسـته نمی شد.علی (ع) مقیاس و میزانی است برای سنجش فطرتها و سرشتها آنکه فطرتی سالم و سرشتی پاك دارد از وی نمی رنجد ولو اینکه شمشیرش بر او فرود آید. و آنکه فطرتی آلوده دارد و به او علاقمند نگردد. ولو اینکه احسانش کند، چون علی (ع) جزء تجسم حقیقت چیزی نیست.نقـل کرده انـد: مردی از دوسـتان امیر المونین بـا فضـلیت و بـا ایمان متأسـفانه از وی لغزشـی انجام گرفت و بایست حد بر وی جاری گردد. امیر المونین پنجه راستش را برید. آن را با دست چپ گرفت. قطرات خون می چکید و او می رفت. ابن الکـواء خـارجی آشوبگر، خواست از این جریـان به نفع خود و بر علیه علی (ع) اسـتفاده کنـد بـا قیـافه ترحم آمیز جلو رفت و گفت :دستت را کی برید؟گفت: پنجه ام را برید سید جانشینان پیامبران، پیشوای سفید رویان قیامت، ذیحق ترین مردم نسبت به مومنان، علی بن ابیطالب، امام هدایت و.... پیشتاز بهشتهای نعمت، مبارز شجاعان، انتقام گیرنده از جهات پیشگان، بخشنده زکات و .... رهبر راه رشد و کمال، گوینده گفتار راستین و صواب شجاع مکی و بزرگوار با وفا.ابن الکواء گفت : وای بر تو! دستت را می برد و اینچنین ثنایش می گوئی؟گفت : چرا ثنایش نگویم و حال آنکه دوستیش با گوشت و خونم در آمیخته است؟ به خدا سوگند که نبرید دستم را جزء به حق که خداوند قرارداده است.این عشقها و علاقه ها که ما اینچنین در تاریخ علی (ع) و یاران وی می بینیم ما را به مسئله محبت و عشق و آثار آن می کشاند.اکسیر محبتعشق مطلق اکسیرات و خاصیت کیمیا دارد، یعنی فلزات را به فلز دیگر تبـدیل می کنـد. عشق است که دل را د ل می کنـد و اگر عشق نباشـد دل نیست آب و گل است.هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل افسرده غیر از مشت گل نیستالهی سینه ای ده آتش افروز در آن سینه دلی وان دل همه سوزاز جمله آثار عشق نیرو و قدرت است. محبت نیرو آفرین است، جبان را شجاع می کند. یک مرغ خانگی تا زمانی که تنهاست بالهایش را روی پشت خود جمع می کند، آرام می خرامد، هی گردن کشد کرمکی پیدا کند تا از آن اسـتفاده کند، از مختصـر صدائی فرار می کند، در مقابل کودکی ضعیف از خود مقاومت نشان نمی دهد، اما همین مرغ وقتی جوجه دار شد! عشق و محبت در کانون هستیش خانه کرد، وضـعش دگرگون می گردد، بالهای بر پشت جمع شـده را به علامت آمادگی برای دفاع پایین می اندازد حالت جنگی به خود می گیرد حتی آهنگ فریادش قویتر و شجاعانه تر می گردد. قبلاً به احتمال خطری فرار می کرد اما اکنون به احتمال خطری حمله می کند، دلیرانه یورش می برد. این محبت و عشق است که مرغ ترسو را به صورت حیوانی دلیر جلوه گر می سازد.عشق و محبت سنگین و تنبل را چالاك و زرنگ می کند و حتی از کودن، تیز هوش می سازد عشق است که از بخیل بخشنـده و از کم طـاقت و ناشـکیبا متحمـل و شـکیبا می سازد. اثر عشق است که مرغ خودخواه را که فقط به فکر خود بوده دانه ای جمع کند و خود را محافظت کند و به صورت موجودی سـختی در می آورد که چون دانه ای پیدا کرد جوجه ها را آواز دهد.تولید رقت و رفع غلظت و خشونت از روح و به عبـارت دیگر تلطیف عواطف و همچنین توحـد و تأحـد و تمرکز و از بین بردن تشـتت و نفرق نیروهـا و در نتیجه قـدرت حاصـل از تجمع همه از آثـار عشق و محبت است.عشق قوای خفته را بیـدار و نیروهای بسته و مهار

شـده را آزاد می کنـد نظیر شـکافتن اتمهـا و آزاد شـدن نیروی اتمی.الهـام بخش است و قهرمـان سـاز چه بسـا شاعران و فیلسوفان و هنرمنـدان که مخلوق یک عشق و محبت نیرومندند.عشق نفس را تکمیل و اسـتعدادات حیرت انگیز باطنی را ظاهر می سازد. از نظر قوای ادارکی الهام بخش و از نظر قوای احساسی، اراده و همت را تقویت می کند و آنگاه که در جهت علوی متصاعد شود کرامت و فارق عادت بوجود می آورد.روح را از مزیجها و خطرها پاك می کنـد و به عبارت دیگر عشق تصـفیه گراست. اثر عشق از لحاظ روحی در جهت عمران و آبادی روح است و از لحاظ بدن در جهت گداختن و خرابی اثر عشق در بدن درست عکس روح است. سازنده یا خراب کنندهعلاقه به شخصـی یا شـی وقتی که به اوج شدت برسد به طوری که وجود انسان را مسـخر کند و حاکم مطلق وجود او گردد عشق نامیـده می شود، اوج علاقه و احساسات است. ولی نباید پنداشت که آنچه به این نام خوانده می شود یک نوع است. دو نوع کاملاًـ مختلف است آنچه از آثار نیک گفته شـد مربوط به یک نوع آن است و اما نوع دیگر آن کاملاً آثار مخرب و مخـالف دارد.انسـان نوع دیگر احساسـات دارد که از لحاظ حقیقت و ماهیت یا شـهرت مغایر است. بهتر است نام آنرا عاطفه و یا به تعبیر قرآن مودت و رحمت بگـذاریم.انسـان آنگـاه که تحت تـأثیر شـهوات خویش است، از خود بیرون نرفته است، شـخص یا شـی مورد علاقه را برای خودش می خواهـد و به شدت می خواهد.اما انسان گاهی تحت تأثیر عواطف عالی انسان خویش قرار می گیرد محبوب و معشوق در نظرش احترام و عظمت پیدا می کند، سـعادت او را می خواهد آماده است خود را فدای خواسـته های او بکند اینگـونه عواطـف صـفا و صـمیمیت و لطـف و رقت و از خود گذشـتگی به وجود می آورد بر خلاـف نوع اول که از آن خشونت و بسـعیت وجنـایت بر می خیزد. مهر وعلاـقه مـادر به فرزنـداز این مقـوله است.در قرآن کریم رابطه میـان زوجین را بـا کلمه مودت و رحمـت تعـبیر می کنـد و این نکته بسـیار عـالی است. آنچه زوجین را به یکـدیگر پیونـد گیـانگی می دهـد مهر و مـودت و صـفا و صمیمیت است نه شهرت که در حیوانات هم است.مولوی با بیان لطیف خویش، میان شهوت و مودت تفکیک می کند آنرا حیوانی و این را انسانی می خواند:خشم و شـهوت و صف حیوانی بود	مهر و رقت و صف انسانی بوداین چنین خاصیتی در آدمی است	مهر حیوان را کم است، آن از کمی است.آنکه عـاشق گردد و کتمـان کنـد و عفاف بورزد و در همان حال بمیرد شـهید مرده است.همچنین تفاوتی میان عشق و مصـیبت هست و آن اینکه عشق بیش از هر عامل دیگری ضـد عقل اسـت هر جا پا گـذاشت عقل را از مسـند حکومتش معـذول می کند.اینست که عقل و عشق در ادبیات عرفانی بعنوان دو رقیب معرفی می گردنـد.علاـقه و محبـت است که اطـاعت آور است. اطـاعت و پرسـتش حضـرت حق به نسـبت محبت و عشـقی است که انسـان به حضـرت حق دارد.نیروی محبت در اجتماعنیروی محبت در اجتماع از نظر اجتماعی نیروی عظیم و موثری است. بهترین اجتماعها آن است که بـا نیروی محبت اداره شود. علاقه و محبت زمامـدار عامل بزرگی است برای ثبات و ادامه حیات حکومت و تا عامل محبت نباشـد رهبر نمی تواند و یا بسیار دشوار است که اجتماعی را رهبری نماید و مردم را افرادی منضـبط و قانونی تربیت کند و لو اینکه عـدالت و مساوات را در آن اجتماع برقرار کنـد. مردم آنگاه قانونی خواهنـد بود که از زمامدارش علاقه ببیند و آن علاقه هاست که مردم را به پیروی و اطاعت می کشـد.بهترین وسـیله تهذیب نفسعشق و علاقه به اولیاء و دوستی نیکان خود هدف است یا وسـیله ای است برای تهـذیب نفس و اصـلاح اخلاـق و کسب فضائـل و سـجایای انسـانی.در عشـقهای حیوانی تمـام عنـایت واهتمـام عاشق به صورت معشوق و تناسب اعضاء و رنگ و زیبائی پوست اوست و آن غرائز است که انسان را می کشـد و مجذوب می سازد اما پس از اشـباع غرائز دیگر آن آتشـها فروغ ندارد و به سردی می گراید و خاموش می گردد. اما عشق انسانی همچنانکه گفتم حیات است و زنـدگی اطـاعت آوراست و پیرو سـاز و این عشق است که عاشق را مشاکل با معشوق قرار می دهـد و وی می کوشـد جلوه ای از معشوق باشـد.ابن عباس گفت : در محضـر پیغمبر بودیم پرسـیدند بهترین همنشـینان کیست؟ حضـرت فرمودنـد: آنکس که دیدنش شما را به یاد خـدا بینداز و گفتارش به دانشـتان بیفزاید و رفتارش شـما را به یاد آخرت و قیامت بیندازد.نمونه های تاریخ اسـلامدر تاریخ اسـلام از علاقه شدید و شـیدائی مسـلمین نسبت به رسول اکرم (ص) نمونه های برجسته و بی سابقه می بینیم. اساساً یک فرق

بین مکتب انبیأ و مکتب فلاسفه همین است که شاگردان فلاسفه فقط متعلم اند و فلسفه نفوذی بالاتر از نفوذ یک معلم ندارند. اما انبیاء نفوذشان از قبیل نفوذ یک محبوب است، محبوبی که تا اعماق روح محب راه یافته و پنجه افکنده است و تمام رشته های حیاتی او را در دست گرفته است.از جمله افراد دلباخته به رسول اکرم (ص) ابوذر غفاری است:پیغمبر برای حرکت به تبوک (در صد فرسخی شمال مدینه مجاور در مرزهای سوریه) فرمان داد. عده ای تعلل ورزیدند. منافقین کارشکنی می کردند. بالاخره لشکری نیرومند حرکت کرد. از تجهیزات نظامی بی بهره اند و از نظر آذوقه نیز در تنگی و قحطی قرار گرفته اند که گاهی چند نفر با خرمائی می گذارنند اما همه با نشاط و سرزنده اند. عشق نیرومندشان ساخته و جذبه رسول اکرم (ص) قدرتشان بخشیده است ابوذر نیز در این لشکر به سوی تبوک حرکت کرده است. در بین راه سه نفر یکی پس از دیگری عقب کشیدند. هر کدام که عقب می کشیدند، به پیغمبر اکرم (ص) اطلاع داده می شد، و هر نوبت پیغمبر می فرمودند: ((اگر در وی خیری است خداوند او را برمی گرداند و اگر خیری نیست بهتر که رفتند)) شتر لاغر و ضعیف ابوذر از رفتن بازماند دیدند ابوذر نیز عقب کشید، یا رسول الله ابوذر نیز رفت. حضرت باز جمله را تکرار کرد. لشکر همچنان به سیر خویش ادامه می دهد و ابوذر عقب مانده است. اما تخلف نیست حیوانش از رفتار مانده. هر چه کرد حرکت نکرد. چند میلی را عقب مانده شتر را رها کرد و بارش را بر دوش گرفت و در هوای گرم به روی ریگهای گدازنده به راه افتاد. تشنگی داشت هلاـکش می کرد، به صخره ای در سایه ای کوهی برخورد کرد، در میانش آب جمع شده بود، چشید آن را بسیار سرد و خوشگوار یافت. گفت هرگز نمی آشامم تا دوستم رسول الله بیاشامد. مشکش را پر کرد. آن را نیز به دوش گرفت و به سوی مسلمین شتافت. از دور شیخی دیدند. یا رسول الله! شیخی می بینم به سوی ما می آید! فرمود باید ابوذر باشد. نزدیک آمد، آری ابوذر است، اما خستگی و تشنگی او را از پا در آورده است تا رسید افتاد. پیغمبر فرمود : زود به او آب برسانید با صدای ضعیف گفت: آب همراه دارم. پیغمبر گفت : آب داشتی و از تشنگی نزدیک بود هلاک شوی.آری یا رسول الله وقتی آب را چشیدم ، ورینم آمد که قبل از دوستم رسول الله از آن بنوشم.راستی در کدام مکتب جهان اینچنین شیفتگیها و بی قراریها و از خود گذشتگیها می بینیم.حب علی در قرآن و سنتعشق پاکان وسیله ای است برای اصلاح و تهذیب نفس نه اینکه خود هدف باشد، اکنون باید ببینیم اسلام و قرآن محبوبی را برای ما انتخاب کرده اند یا نه؟ قرآن سخن پیامبران گذشته را نقل می کند می گوید همگان گفتند: ((ما از مردم مزد نمی خواهیم تنها اجر ما برخداست)) اما پیغمبر خاتم خطاب می کند : بگو از شما مزدی را درخواست نمی کنم مگر دوستی خویشاوندان نزدیکم.در این جای سئوال است که چرا سایر پیامبران هیچ اجری را مطالبه نکردند و نبی اکرم (ص) برای رسالتش مطابه مزد کرد؟ قرآن خود به این سئوال پاسخ می دهد: بگو مزدی را که درخواست کردم چیزی است که سودش عاید خود شماست. مزد من جزء بر خدا نیست.مراد از ((قربی)) هر که باشد مسلماً از برجسته ترین مصادیق آن علی (ع) است. فخر رازی می گوید: زمشخری در کشاف روایت کرده : ((چون این آیه نازل گشت : گفتند یا رسول الله ، خویشاوندانی که برما محبتشان واجب است کیانند؟ فرمود : علی و فاطمه و پسران آنها))از این روایت ثابت می گردد که این چهار نفر ((قربای)) پیغمبرانـد و بایست از احترام و دوستی مردم برخوردار باشند و در این مطلب از چند جهت می توان استدلال کرد:۱- آیه ((الاـ الموده فی القربی))۲- بدون شک پیغمبر فاطمه را بسیار دوست می داشت و می فرمود : ((فاطمه پاره تن من است بیازارد مرا هر آنچه که او را بیازارد)) و نیز علی و حسنین را دوست می داشت. همچنانکه روایات بسیار و متواتر در این باب رسیده است. پس دوستی آنان برهمه امت واجب است. زیرا قرآن می فرماید: ((از پیغمبر پیروی کنید شاید راه بیابید و هدایت شوید)) و اینها دلالت می کند که دوستی آل محمد – که علی و فاطمه و حسنین هستند – برهمه مسلمین واجب است.از پیغمبر نیز راجع به محبت و دوستی علی (ع) روایات بسیار رسیده است: سیوطی روایت می کند که پیغمبر فرمودند : دوستی علی ایمان است و دشمنی وی نفاقونیز اهل سنت روایاتی از پیغمبر نقل کرده اند:محب طبری از عایشه روایت می کند که گفت : پدرم را دیدم به صورت علی (ع) بسیار نگاه می کرد . گفتم : پدرجان! تو را می بینم که به صورت علی (ع) بسیار

می نگری ؟ گفت : دخترک ! از پیغمبر خدا شنیدم که گفت : نگاه به چهره علی (ع) عبادت است.رمز جاذبه علی (ع)جاذبه و محبت در درجات بالا عشق نامیده می شود. علی (ع) محبوب دلها و معشوق انسانهاست چرا؟ و در چه جهت؟ مسلماً ملاک دوستی او جسم نیست زیرا جسم او اکنون در بین ما نیست و ما آن را احساس نکرده ایم. و باز محبت علی (ع) از نوع قرماندوستی که در همه ملت ها وجود دارد نیست. هم اشتباه است که بگوئیم محبت علی (ع) از راه محبت فضیلتهای اخلاقی و انسانی است، و حب علی (ع) حب انسانیت است. درست است علی (ع) مظهر انسان کامل بود و درست است که انسان نمونه های عالی انسانیت را دوست می دارد اما اگر علی (ع) همه این فضائل انسانی را که داشت، می داشت، آن حکمت و آن علم ، آن فداکاریها و از خود گذشتگیها، آن تواضع و فروتنی و... اما اگر رنگ الهی نمی داشت، مسلماً اینقدر که امروز عاطفه انگیز و جهت خیز نبود.علی (ع) از نظر محبوب است که پیوند الهی دارد. در حقیقت پشتوانه عشق علی (ع) پیوند جانها با حضرت حق است که برای همیشه در فطرتها نهاده شده و چون فطرتها جاودانی است مهر علی (ع) نیز جاودان است. نقطه های روشن در وجود علی (ع) بسیار است اما آنچه برای همیشه او را درخشنده و تابان قرارداده است ایمان و اخلاص اوست و آن است که به وی جذبه الهی داده است.دشمن سازی علی (ع)بحث خود را اختصاص می دهیم به دوران خلافت چهار ساله و اند ماهه او. علی (ع) همه وقت شخصیت دو نیروئی بوده است. علی (ع) همیشه هم جذبه داشت و هم دافعه. مخصوصاً در دوران خلافت علی (ع) و همچنین دورهای بعد از وفاتش، یعنی دوران ظهور تاریخی علی (ع) دوره تجلی بیشتر جاذبه و دافعه اوست، به همان نسبت که قبل از خلافتش تماسش با اجتماع کمتر بود تجلی جاذبه و دافعه اش کمتر بود. علی (ع) دشمن ساز و نارضی درست کن است لهذا دشمنانش مخصوصاً در زمان خودش اگر از دوستانش بیشتر نبوده اند کمتر هم نبوده و نیستند. اگر شخصیت علی (ع) امروز تحریف نشود و همچنانکه بوده ارائه شود، بسیاری از مدعیان دوستیش در ردیف دشمنانش قرار خواهند گرفت. علی (ع) در راه خدا از کسی ملاحظه نداشت بلکه اگر به کسی عنایت می ورزید و از کسی ملاحظه می کرد به خاطر خدا بود.ناکثین و قاسطین و مارقینعلی (ع) در دوران خلافتش سه دسته را از خود طرد کرد و با آنان به پیکار برخاست:دسته اول: اصحاب جمل که خود آنان را ناکثین می نامید، ناکثین از لحاظ روحیه پول پرستان بودند، صاحبان مطامع و طرفدار تبعیض،سخنان اول درباره عدل و مساوات بیشتر متوجه این جمعیت است.دسته دوم : اصحاب صفین که آنها را قاسطین می نامید، قاسطین روح سیاست و تقلب و نفاق بود. آنها می کوشیدند تا زمام حکومت را در دست گیرند و بنیان حکومت و زمامداری علی (ع) را در هم فرو ریزند و از طرفی معاویه و تیپ او با اساس حکومت علی (ع) مخالف بودند، آنها می خواستند که خود مسند خلافت اسلامی را اشغال کنند، و در حقیقت جنگ با علی (ع) با آنها جنگ نفاق و دورویی بود.دسته سوم : اصحاب نهروان یعنی خوارج که خود آنها را مارقین می خواند،روحشان روح عصبیتهای ناروا و خشکه مقدسیها و جهالتهای خطرناک بود. علی (ع) نسبت به همه اینها دافعه ای نیرومند و حالتی آشتی ناپذیر داشت. یکی از مظاهر جامعیت و انسان کامل بودن علی (ع) اینست که در مقام اثبات و عمل با فرقه های گوناگون و انحرافات مختلف روبه رو شده است و با همه مبارزه کرده است. گاهی او را در صحنه مبارزه با پول پرستها و دنیا پرستان متجمل می بینیم، گاهی هم در صحنه مبارزه با سیاست پیشه های ده رو و صد رو ، گاهی با مقدس نماهای جاهل و منحرف.پیدایش خوارجخوارج یعنی شورشیان ، پیدایش آنان در جریان حکمیت است. در اینجا به عنوان یک فرقه مذهبی دست به فعالیت زدند. در ابتدا یک فرقه یاغی و سرکش بودند به همین جهت ((خوارج)) نامیده شدند ولی کم کم برای خود اصول عقائدی تنظیم کردند و حزبی که در ابتدا رنگ سیاست داشت، تدریجاً به صورت یک فرقه مذهبی در آمد و رنگ مذهب به خود گرفت، مذهب خوارج تحت عنوان وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به وجود آمد. وظیفه امر به معروف و نهی از منکر قبل از هر چیز دو شرط اساسی داشت: یکی بصیرت در دین و دیگری بصیرت در عمل.بصیرت در دین: همچنانکه در روایت آمده است اگرنباشد زیان این کار از سودش بیشتر است بصیرت در عمل :لازمه دو شرطی است که در فقه از آنها به ((احتمال تأثیر)) و ((عدم ترتب مفسده)) تعبیر شده است و مال آن به دخالت

دادن منطق است در این دو تکلیف.خوارج نه بصیرت دینی داشتن و نه بصیرت عملی. مردمی نادان و فاقد بصیرت بودند بلکه اساساً منکر بصیرت در عمل بودند زیرا این تکلیف را امری تعبری می دانستند و مدعی بودند باید چشم بسته انجام داد.عقیده خوارج درباره خلافتاینها در باب خلافت در مقابل شیعه قرارگرفته اند که می گوید خلافت امری است الهی و خلیفه باید تنها از جانب خداوند تعیین گردد و هم در مقابل اهل سنت قرار دارند که می گویند خلافت تنها از آن قریش است.دموکراسی علی (ع)امیر المومنین با خوارج در منتهی درجه آزادی و دموکراسی رفتار کرد. او خلیفه است و آنها رعیتش. هرگونه اعمال سیاسی برایش مقدور بود اما او زندانشان نکرد و شلاقشان نزد و حتی سهمیه آن ها را از بیت المال قطع نکرد، به آنها نیز همچون سایر افراد می نگریست. این مطلب در تاریخ زندگی علی (ع) عجیب نیست اما چیزی است که در دنیا کمتر نمونه دارد.ممیزات خوارجروحیه خوارج روحیه ای خاصی است، ما هم جنبه های مثبت و زیبا و هم جنبه های منفی و نازیبای روحیه آنها را که در مجموع روحیه آنها را خطرناک بلکه وحشتناک کرد ذکر می کنیم:۱- روحیه ای مبارزه گرو فداکار داشتند و در راه عقیده و ایده خویش سرسختانه می کوشیدند.۲- مردمی عبادت پیشه و متنسک بودند. شبها را به عبادت می گذراندند، بی میل به دنیا و زخارف آن بودند.۳- خوارج مردمی جاهل و نادان بودند. در اثر جهالت و نادانی حقایق را نمی فهمیدند و بد تفسیر می کردند و این کج فهمیها کم کم برای آنها به صورت یک مذهب و آئینی درآمد که بزرگترین فداکاریها را درراه تثبیت آن از خویش بروز می دادند.۴- مردمی کوته دید و تنگ نظر بودند. در افقی بسیار پست فکر می کردند. اسلام و مسلمانی را در چهاردیواری اندیشه های محدود خود محصور کرده بودند. در امیر المومنین (ع) از دو نظر بر آنان عیب می گیرد و دافعه او از دو سو آنان را دفع می کند: یکی از نظر که گناه را به غیر مقصر نیز تعمیم داده اند و او را به مواخذه گرفته اند و دیگری از این نظر که ارتکاب گناه را موجب کفر و خروج از اسلام دانسته یعنی دایره اسلام را محدود گرفته اند که هر که پا از حدود مقررات بیرون گذاشت از اسلام بیرون رفته است.سیاست قرآن بر نیزه کردنسیاست قرآن برنیزه کردن سیزده قرن است که کم و بیش میان مسلمین رائج است. سیاست قرآن بر نیزه کردن از طرف استفاده چی ها رائج می گردد. درسهائی که از اینجا باید آموخت:۱- درس اول اینست که هر وقت جاهلها و نادانها و بی خبرها مظهر قدس و تقوا شناخته شوند و مردم آنها را سمبل مسلمانان عملی بدانند وسیله خوبی به دست زیرکهای منفعت پرست می افتد. این زیرکها همواره آنها را آلت مقاصد خویش قرار می دهند و از وجود آنها سدی محکم جلوی افکار مصلحان واقعی می سازند. استعمار غرب تجربه فراوانی در استفاده از این وسیله دارد و در موقع خود از تحریک کاذب احساسات مسلمین خصوصاً در زمینه ایجاد تفرقه میان مسلمین بهره گیری می نماید.۲- درس دوم اینست که باید کوشش کنیم طرز استنباطمان از قرآن صحیح باشد. قرآن آنگاه رهنما و هادی است که مورد تدبر صحیح واقع شود، عالمانه تفسیر شود، از راهنمائیهای اهل قرآن که راسخین در علم قرآنند بهره گرفته شود. تا طرز استنباط ما از قرآن صحیح نباشد و تا راه و رسم استفاده از قرآن را نیاموزیم از آن بهره مند نخواهیم گشت.لزوم پیکار با نفاقمشکل ترین مبارزها مبارزه با نفاق است که مبارزه با زیرکهائی است که احمقها را وسیله قرار می دهند. این پیکار از پیکار با کفر به مراتب مشکلتر است. زیرا در جنگ با کفر مبارزه با یک جریان مکشوف و ظاهر و بی پرده است و اما مبارزه با نفاق، در حقیقت مبارزه با کفر مستور است. نفاق دو رو دارد؛ یک رو ظاهر که اسلام است و مسلمانی و یک رو باطن که کفر است و شیطنت و درک آن برای توده ها و مردم عادی بسیار دشوار و گاهی غیر ممکن است و لذا مبارزه با نفاقها غالباً با شکست برخورد می کند زیرا توده ها شعاع درکشان از سرحد ظاهر نمی گذرد و نهفته را روشن نمی سازد و آنقدر برد ندارد که تا اعماق باطنها نفوذ کند.علی (ع) امام و پیشوای راستینسراسر وجود علی (ع)، تاریخ و سیرت علی (ع)، خلق و خوی علی (ع)، رنگ و بوی علی (ع) ، سخن و گفتگوی علی (ع) درس است و سرمشق است و تعلیم است و رهبری است. همچنانکه جذبه های علی (ع) برای ما آموزنده و درس است، دفعهای او نیز چنین است. ما معمولاً در زیارتهای علی (ع) و سایر اظهار ادبها مدعی می شویم که ما دوست دوست تو، و دشمن دشمن تو هستیم. تعبیر دیگر این جمله اینست که ما

به سوی آن نقطه می رویم که در جو جاذبی تو قراردارد و تو جذب می کنی و از آن نقاط دوری می گزینیم که تو آنها را دفع می کنی.آنچه در بحثهای گذشته گفتیم گوشه ای از جاذبه و دافعه علی (ع) بود. مخصوصاً در مورد دافعه علی (ع) به اختصار برگزار کردیم، اما از آنچه گفتیم معلوم شد که علی (ع) دو طبقه را سخت دفع کرده است:۱- منافقان زیرک۲- زاهدن احمقهمین دو درس، برای مدعیان تشیع او کافی است که چشم باز کنند و فریب منافقان را نخورند، تیز بین باشند و ظاهر بینی را رها نمایند، که جامعه تشیع در حال حاضر سخت به این دو درد مبتلا است.

آیین کشور داری ازدیدگاه امام علی علیه السلام

مولف:آیه الله حاج شیخ محمدفاضل لنکرانی

تنظیم وتدوین:حسین کریمی زنجانی- تلخیص: مرتضی فرشته پور- ۱-نهج البلاغه : نهج البلاغه مجموعه ای است که یک هزار سال پیش توسط یکی از شیفتگان حضرت علی(ع) ومکتب الهی وانسان ساز اوبه نام سید رضی رحمت الله علیه از روی گفته ها ونوشته های آن حضرت جمع آوری وتدوین گردیده است.پیش از سید رضی تمام این گفته ها ونوشته ها در کتاب ها ورساله های گوناگون به طور پراکنده وجود داشت ولی در حدود سال ۴۰۰ هجری بود که سید رضی این گوهر های پراکنده را به رشته ی تحریر در آورد ودر کتابی مدون به نام نهج البلاغه (راه بلاغت)کنار هم قرار داد. ۲-عهدنامه ی مالک اشتر نخعی یکی از فصول درخشان نهج البلاغه که همچون سایر مباحث آن رنگ جاودانگی خورده وبه ابدیت پیوسته است عهد نامه ی مالک اشتر یا فرمان تاریخی علی (ع) به یار وفادار وصحابی بزرگوارش مالک اشتر نخعی است. امام علی (ع) در این نامه گر چه مالک اشتر را مخاطب قرار داده وقوانین حکومت عدل اسلامی و خط مشی و چار چوب آن را خطاب به او بیان فرموده است اما واقعیت ان است که تمام انسان ها در تمام مکان ها و تمام زمان ها مخاطب این پیمان نامه هستند. ۳-شخصیت مالک از دیدگاه علی (ع) وقتی خبر شهادت آن صحابی بزرگ رابرای آن حضرت آوردندحضرت با تاثر واندوه فراوان فرمودند: درحقیقت مالک برای من همانطور بود که من برای رسول خدا (صلی الله علیه واله)بودم. وصفی هم از زبان دشمن وقتی خبر شهادت مالک به معاویه رسید بی درنگ بالای منبر رفت تا این خبررا به عنوان خبری خوش برای مردمانی همچون خود اعلام کند!در آن خطبه چنین گفت:(ای مردم بدانید علی بن ابی طالب (ع) دارای دو دست بود وامروز هر دو دستش قطع شده و بی دست مانده است یک دستش عمار یاسر بود که در جنگ صفین کشته شد ودست دیگرش مالک اشتر بود که خبر مرگ او هم امروز به من رسید.پس شادمان باشید که علی (ع) بی دست مانده است). ۴-ارزش واهمیت سرزمین مصر اوضاع سیاسی سرزمین مصروارزش و اهمیت آن هم از متن فرمان مبا رک امام مشهود است وهم از مخاطب آن ,انقدر که اگر اهمیت نداشت یار با عظمت خود را به فرمانروایی ان سرزمین نمی گماشت ویا چنین عهدنامه ای را برای فرمانروایی ان سرزمین نمی نگاشت .برهمین اساس وقتی حضرت بر مسند خلافت پیامبر که حق دیرینه اش بود نشست به عنوان اولین قدم قیس بن سعد بن عباده را که از افراد مورد اعتمادش بود به عنوان والی مصر انتخاب کرد.اما به خاطر جوی که در ان زمان معاویه وهم دستانش در اطراف علی(ع)ایجاد کرده بودند بعد از مدتی ان حضرت علی رغم اطمینانی که به درستی ووفاداری قیس داشت او را از ولایت مصر عزل کرد ومحمد بن ابی بکر رابه ولایت ان سرزمین گمارد .اما ولایت محمد بن ابی بکر نیززیاد طول نکشید وحضرت برای فائق امدن بر مشکلات موجود یار وفادارش مالک اشتر را به ولایت مصر برگزید. ۵-نحوه ی استفاده از نهج البلاغه به دو گونه صورت می گیرد:نخست خالی الذهن وبدون پیش داوری قبلی . دوم با پیش داوری والگو گیری قبلی وبا اعتقادی از پیش ساخته شده. مسئولیت های استاندار: ۱-جمع آوری خراج در اصطلاح فقهی زمین هایی را که لشکر اسلام به طور قهر وغلبه وبدون صلح وسازش به تصرف درآورده اند را اراضی مفتوحه العنوه می گویند. وزمانی که دولت اسلامی این زمین ها را با رعایت مصالح اسلامی بین مسلمانان تقسیم کند ودر

مقابل سالانه اجاره دریافت کند در اصطلاح فقهی خراج(مالیات)میگوییم. ۲-دفاع در مقابل دشمنان هر مسلمانی وبه خصوص مالک در زمان غیبت امام تنها به دفاع از یورش های نظامی اجانب ودشمنان منطقه ای باید بپردازد نه به جهاد ابتدایی ولشکرکشی های تهاجمی و...که اینها تنها با حضور امام معصوم وبا اذن و نظارت ایشان صورت می گیرد. ۳-اصلاح مردم مسئولان باید توجه داشته باشند که با آسفالت خیابان ها وکوچه ها وتامین یخچال ولباس شویی وامثال اینها مسئولیت شان پایان نمی پذیرد.یک مسئول بایستی نسبت به جنبه های معنوی مردم توجه داشته ودر پیشبرد مسائل معنوی نقش اساسی داشته باشد . ۴-عمران وآبادانی شهرها این سخن علی رغم همه تهمت ها وافتراهایی که در طول تاریخ به اسلام زده شده ومی شود حاکی ازاین است که اسلام بر خلاف رهبانیت مسیحی به مسائل مادی ورفاهی جامعه ی اسلامی توجه شایان داشته ودارد وبرخورداری از لذایذ مادی را در حدی که انسان را از یاد خدا غافل نکند وباعث ظلم وستم واستثمار دیگران نباشد مشروع جایز وبلکه لازم میداند. ضرورت خود سازی برای اصلاح وارشاد جامعه امره بتقوی الله: حضرت مالک را به به تقوای الهی فرمان می دهد. اگر استاندار خود تقوا نداشته باشد وگرفتار هواهای نفسانی وغرایزحیوانی قرار گرفته باشد نمی تواند مردم زیر سلطه اش را هدایت وارشاد نماید زیرا انسان هدایت گر اولین برخورد واولین ارتباطش در رابطه با تبلیغ ارتباط با خویشتن خویش است. امدادهای غیبی در سایه یاری خدا واین که خدای سبحان را با دست وزبان یاری کنید زیرا اوکه نامش باشکوه باد محققا متکفل یاری وگرامی داشت کسی است که او را یاری دهد وعزیز دارد. راه های یاری کردن خدا ۱.یاری با قلب کسی که می خواهد خداوند متعال را باقلب یاری کند باید قبل از هر کاری به خود سازی وتزکیه نفس بپردازد زیرایاری خدا به وسیله قلب اساسا چیزی جز صفا وصیقل جان ودرون وتعالی بخشیدن به خویشتن خویش وتسلیم دربرابر خالق جهان نمی تواند باشد. ۲.یاری با دست دست کنایه از قدرت است با این دیدگاه در قرآن می خوانیم :یدالله فوق ایدیهم یعنی قدرت خدا بالاترین قدرت هاست وهیچ قدرتی یارای برابری با قدرت لایزال الهی را ندارد منظور این است که مالک وهرکسی که مخاطب این نامه است بایستی با تمام توان ونیرو درجهت نصرت ویاری خدا قدم بردارد وهرآنچه درتوان دارد درمسیر پیشبرد اهداف اسلام رهنمون سازد. ۳.یاری با زبان مهم ترین وسیله تبلیغ زبان است.این وسیله موثر وپرقدرت بسته به اینکه چگونه ودرچه جهتی به کار گرفته شود نقش وتاثیر خود را آشکار می کند.اگردرجهت تخریب افکار وگمراهی مردم به کار رود به عنوان یک وسیله تبلیغی منحرف وانحطاط آمیز به کاررفته واگر در مسیر تبلیغ احکام وفرامین الهی به کار گرفته شود چنین شخصی درجهت نصرت الهی گام برداشته. انصاف با خدا انصاف کردن با خدا به جا اوردن شکر نهمت های اوست وبرای این کار نیز راه اصلی همانا اجرای دستورات ومقررات خداوندی است. پس نتیجه می گیریم هرگونه کفران نعمت در مقابل الطاف الهی وهر نوع نافرمانی ازدستورات خدا نوعی بی انصافی نسبت به ساحت قدس الهی است . انصاف با مردم یعنی اینکه حق هر کسی همانگونه که هست ادا شود وحقوق هر انسانی به طور کامل وبه گونه ای مساوی رعایت گردد. انصاف با مردم دو گونه است:۱-دررابطه با خود.۲-دررابطه با خویشان ونزدیکان. اما حاکم نباید اجازه دهد که نزدیکان وی به اتکای اینکه از طرف حاکم حمایت میشوند نسبت به مردم بی انصافی کنند. ویژگی های عموم جامعه ومستضعفین آن: ۱-بار سبک تر- کمک بیشتر نخستین ویژگی عموم جامعه ومستضعفان آن این است که همیشه به مقدار متوسط ومعتدلی از خوراک وپوشاک وسایر احتیاجات زندگی اکتفا می کنند وبا قناعت زندگی خود را اداره می کنند.درحالی که مترفین جامعه با ریخت وپاشهایی که دارند هر روزه بار سنگینی از گرانی وکمبود و...بر حاکم تحمیل خواهند کردوهنگام معرکه وجنگ قبل از مستضعفان کنار خواهند کشید.مستضعفان هنگام جنگ صبورتر مقاوم تروقانع تر شده وتا جایی که بتوانند از کمک ومساعدت دریغ نخواهند کرد. ۲-پذیرش عدل وانصاف عدل یکی از ارزشهای متعالی انسانی-اسلامی است که هر حاکم اسلامی به حکم قرآن که می فرماید:(امرت لاعدل بینکم) موظف به اجرای دقیق عدل ورعایت انصاف بین اقشار جامعه است. مستضعفان ومحرومان به حکم فطرت اصیل واسلامی شان از اجرای عدالت خوشحال تر وپذیراترند.درمقابل

مطرفین جامعه از اجرای عـدالت ناراضـی تر ودلگیرترنـد چون می داننـد که با اجرای عـدالت وپیاده شدن مساوات وبرابری در میان افراد جامعه جایی برای اسراف کاری وتحصیل مال از هر طریق ممکن باقی نخواهد ماند. ۳-سپاس وتشکردرمقابل نعمت ها انسان به حکم فطرت خود را موظف می دانـد در مقابـل کسـی که به او احسـان کرده ویـا نعمتی به او ارزانی داشـته شاکر وسـپاس گـذار باشد. محرومان به حکم فطرت اصیل وانسانیشان زبانی شاکر دارند وهیچ گاه خوبی وانعام حاکم را فراموش نمی کنند.درحالی که مطرفین وخواص جامعه درمقابل انتظارات پوچی که دارند انعام حاکم را نادیده می گیرند وسپاس وتشکر را لایق شئن خودشان نمی داننـد. ۴-پـذیرش عذروعـدم اصـرار تـامین معـاش تهیه وسایل ومایحتاج مردم تحت حکومت وظیفه ی حاکم ودولت اسـلامی است.گـاهی دولت این امکانات را آسان تر سـریع تر وبهترتامین می کنـد وگـاهی به خاطر شـرایط وبحران ها نمی توانـد آنچنان که شایسـته است انجام دهـد وبا در جریان گذاشـتن مردم ازآنان عـذر خواهی می کند.در این مواقع محرومان عذر پذیرترندونسبت به خواسـته های خود اصـراری ندارند درحالی که مترفین این عذر ها را نمی پذیرند وبه خواسـته های خود اصـرار بیشتری می ورزند. ۵-صبرواسـتقامت در مقابل مصائب هرملتی در حیات اجتماعی اش زمانی رادرگرفتاری وشدایـد به سر می برد.ازآنجا که محرومان جـامعه همیشه در تنگـدستی وگرفتاری به سر برده انـد هنگام سـختی ها صـبورتر ومقاوم ترنـد درحالی که مترفین که همیشه با رفاه واسـراف زنـدگی کرده انـد صبروتحملی از خود نشان نخواهند داد. جذب نیروهای حذب الله در هیئت دولت وعلل برتری آنها اولـئک اخف علیک موونه واحسن لک معونه واحنی علیک عطفا واقل لغیرک الفا فاتخـذ اولئک خاصه لخلواتک وحفلاتک. هزینه ی اینان بر تو سبک تر همکاری شان با تو بهتر محبتشان نسبت به تو بیشتر وانس والفتشان با بیگانگان کمتر است.بنابراین آنها را ازنزدیکان ورازداران خویش قرار ده. ضـرورت تشویق وتنبیه ومعیارهای آن دو العـدل وضع الشـی فی محله عدل یعنی اینکه هرچیزی در جای خود قراربگیرد. براین اساس مدیریت صحیح ومنطبق با اسلام مدیریتی خواهد بودکه در آن اولاکارمند خادم وخائن هردو به یک چشم دیـده نشوندبلکه خائن تنبیه وخادم تشویق گردد.ثانیا معیار تشویق افراد تنها کار آنها ونتایج حاصـله ازآن باشد. مکتبی بودن یا تخصـص داشـتن؟ حضـرت با ذکر جمله(منافقه الحکما)مالک رابه استفاده از متخصصان وافراد با تجربه فرا می خواند وبا این بیان (مکتب توام با تخصص)را ملاک انتخاب وگزینش افراد در گماردن به کارهای حساس مملکتی معرفی می کند. تفکیک قواوتقسیم کاربراساس شایستگی ها تفکیک قوا از مهم ترین واساسـی ترین کارهای حاکم اسلامی خواهد بود.بدیهی است اگرمجاری امورمشـخص نباشد درمواردی اصـطکاک وبرخورد پیش می آید درچنین وضـعی اولا حاکم اسـلامی باید جایگاه قوا را تعیین کنـدوثانیا کارهـا رابراسـاس شایسـتگیها ولیـاقت افراد تقسـیم نمایـدودرنتیجه ازجایگزینی روابط بر ضوابط جلوگیری به عمل آورد. ویژگی های فرماندهان سپاه اسلام ۱:خیرخواهی ودلسوزی نسبت به اجرای احکام خداواوامر پیامبروولی امروامام ورهبر اسلام واطاعت از رهبری. ۲ :سعه ی صدر وآرامش روحی. ۳ :پاکدامنی.پارسایی وتقوای الهی ۴ :سابقه ی درخشان ۵:استقامت وپایداری در برابر مشکلات ۶ :حلم وخویشتن داری ۷ :روحیه ی عفو ۸ :شجاعت وپیشتازی در میدان جنگ وزندگی ۹ :سخاوت وبخشندگی ۱۰ :بلندنظری وکوچک شـمردن هرآنچه غیرازخداست ۱۱ :خردمندی وبردباری ۱۲:رحم وعطوفت نسبت به محرومان جامعه وسخت گیری نسبت به زورمندان وظایف رهبردرمقابل فرماندهان ۱.مهربانی همه جانبه با فرماندهان ۲.نیروبخشیدن به فرماندهان ۳.توجه دائمی نسبت به فرماندهان ۴.انجام دادن کارهای ظاهرا ناچیز شخصیت قاضی در اسلام ۱.بهترین وبرترین افراد باشد ۲.پرحوصله ودارای شرح صدرباشد ۳.با شـهامت اخلاقی اشتباهات خودراپذیرد ۴.زود به خشم نیاید ۵.روح نیرومندداشته باشد ۶.عزت نفس وهمت عالی داشته باشد ۷.اهل تحقیق باشد ۸.درکشف واقعیات براساس دلایل قطعی کنجکاو ومصـر باشد ۹.بـا طرفین دعوا گشـاده رو باشـد ۱۰.گرفتـارحیله ومکر فریب کـاران نشود ۱۱.حکم خودرا بـا قـاطعیت تمام وبـدون طرفـداری صادرکند حاکمیت ضابطه به جای رابطه درانتخاب کارکنان دولت درجامعه ی برین اسـلامی اجرای عدالت وتساوی وعدم تبعیض وبه اصطلاح روزعدم پارتی بازی وباندبازی وپیروی از تمایلات شخصی ازمهم ترین مسائل جامعه وحکومت

است. یک زمامدار لایق کسی است که درتقسیم مسئولیتها وپست ها میان افراد جز اجرای عدالت ودادن حق به حق دار به چیزی فکر نکند. معیارهای انتخاب کارکنان دولت ۱.با تجربه و کارآزموده باشد ۲.نجابت. پاکدامنی.شرم و حیا داشته باشد ۳.از خانواده های اصیل و صالح باشد ۴.دارای حسن سابقه بوده و در اسلام سابقه اش بیش از دیگران باشد ۵.صاحب شخصیت و دائما درصدد پاکی روح خود باشد ۶.دارای خصیصه ی مدیریت و دوراندیشی در مسائل گوناگون باشد عوامل سقوط و انحطاط حکومت ۱.روحیه تکاثر و مال اندوزی در دولتمردان ۲.سوءظن وبدبینی برای بقا و استمرار دولت ۳.پند ناپذیری از رخدادها و پیشامدها معیارهای گزینش معاون ۱.دانا و اندیشمند باشد ۲.امین باشد ۳.توانا باشد ۴.کاردان باشد ۵.کارش روی حساب باشد ۶.از دقت و ابتکار برخوردار باشد ۷.متواضع باشد رمز پیروزی مسئولان درکارهای اجرایی ۱.مسائل اولویت دار را با سرعت و دقت و شایستگی مستقیما انجام دهد و انجام مسائل غیر ضروری را از معاونان طلب نماید. ۲.برای هر کاری زمان مناسبی منظور شود و کار به طور روزانه انجام پذیرد یعنی کار امروزبه فردا و کار فردا به پس فردا موکول نشود. مساوات در برابر قانون حضرت خطاب به مالک می فرمایند : و همیشه حق و عدالت را گرچه بر نزدیک و دور باشد اجراکن و دراین راه بردبار و شکیبا باش و عملت را به حساب خدا بگذار.اگرچه از به کار بردن حق به خویشان و نزدیکانت زیان برسد و همیشه به عاقبت حق بیندیش زیرا که پایان حق ستایش انگیز است. وظیفه رهبری درتعیین شرح وظایف رهبرتکلیف دارد وظایف مسئولین رده بالای حکومتی ازجمله استانداران را مشخصا تعیین و ابلاغ نماید اگر به این وظیفه عمل نکند حجت کارنکردن را بر مسئولین تمام نکرده و اگر به این وظیفه خطیر عمل کند حجت را تمام کرده وبه تمام عذرها خط بطلان کشیده. استقرارحکومت با سفاکی و خونریزی ممکن نیست : اسلام علی رغم حکومت های شرق وغرب استقرارحکومت را با سفاکی وخون ریزی ممکن نمی داندومعتقداست خون ریزی پایه های حکومت را متزلزل می کند وباعث انتقال حکومت به دیگری میگردد.این بینش حاکی از اعتقاد راسخ اسلام به کرامت انسان است.اسلام برای هرفرد آنچنان کرامتی قائل است که کشتن یک فرد را درحکم کشتن همه انسانها واحیای یک فرد را درحکم احیای همه انسانها می داند. نتیجه ی خونریزی وضرورت اجرای حد قصاص ۱.ازدیدگاه حضرت بزرگترین اثر وضعی خونریزی ناحق زوال قدرت واز بین رفتن دولت وحکومت است.تاریخ ستمشاهی منحوس دودمان پهلوی بهترین گواه این بینش علوی است. ۲.حیات وزندگی مسالمت آمیز انسان ها در سایه ی اجرای قصاص تحقق پیدا می کند از این رو حضرت به مالک گوشزد می کند که در صورت ارتکاب قتل عمد قصاص خواهد شد وهیچ گونه گذشتی حتی ازمالک در کار نخواهد بود. شهادت پایان راه یکی از نعمت های خاص الهی برای انسان مومن شهادت در راه خدا و در جهت استقرار و حاکمیت احکام خدا است.رسیدن به شهادت پایان راه و اوج اعتلای انسان محسوب می شود.ازاین رو حضرت ضمن آرزوی شهادت برای خود و مالک فرماندارش را با نتایج و آثار دعا آشنا می سازد. دعای حضرت در حق مالک وخود من از خداوند بزرگ می خواهم که با رحمت بی پایان و قدرت عظیمش من و تو را به آنچه رضا و خشنودی اش درآن است وا دارد.عذر به جا و آشکار ما را در برابر خود و خلقش بپذیرد وبا نیکنامی در میان بندگان خوشنامی و اثر نیک در شهرها و دیارها و تمامی نعمت و فزونی عزت و بی پایانی سعادت آفرین و شهادت آمیز عمرمان را به پایان رساند که ما از اوییم و به سوی او باز خواهیم گشت. درود بر رسول خدا و بر آل او باد که همگی پاک و منزه اند.

سلوک مدیریت از دیدگاه امیرالمومنین

(علیه السّلام) نویسنده : علیرضا تاجریان اهمیت مدیریت از دیدگاه امام علی (علیه السّلام): امیر المومنین علی (علیه السّلام) مدیریت را محور و قطب می دانند، تمام مسایل را در جامعه اسلامی بر محور مدیر و مدیریت خلاصه می کنند و می فرمایند: «تدبیر و مدیریت خود سرمایه اندک را افزون می کند، اما مدیریت و تدبیر سوء و ضعیف سرمایه انبوه را نیز نابود و زائل می سازد.» امام

علی (علیه السّلام) در جای دیگر می فرمایند: «رجعت و سیر قهقرایی چهار علت عمده دارد که مهمترین آن سوء مدیریت است.»وظایف عام مدیریت اسلامی از دیدگاه امام علی (علیه السّلام)۱- ایمان و تقوایک مدیر در درجه نخست باید همانند هر انسان دیگر ایمان و تقوا داشته باشد. مدیر مومن، مطیع فرامین الهی است و می داند که اگر در جریان کارها شرایط سخت و دشواری برایش پیش آید و یا زمینه کارها بسیار آماده باشد و امور به سهولت در برابرش پدیدار گردد، در هر دو حالت روحیه خود را نباخته و خود را در مسیر اجرای فرامین الهی می بیند و با وقار و اطمینان خاطر کار را ادامه می دهد. توصیه امیرالمومنین علی (علیه السّلام) به مالک اشتر در این خصوص شنیدنی است؛ «ای مالک، مالک نفس خویش باش و آن را به دست هوی مسپار، نفس خویش را با ترک خواهش ها بکش و به هنگام سرکشی، عنانش را بکش که نفس پیوسته به بدی فرمان می دهد جز آنکه خدای رحم کند و در اجابت نفس در نارواها بخل بورزد و بدان که همانا بخل ورزیدن نسبت به نفس، مراعات انصاف است در آنچه که برای آن خوشایند یا ناخوشایند است.۲- اعتصام و اعتماد به خدا و نصرت الهیاعتصام و اعتماد به خدا و نصرت الهی یکی از ابزارهای معنوی است که یک مدیر اسلامی می تواند برای انجام وظیفه خطیر مدیریت از آن استفاده کند تا از انجام کارها خسته و افسرده و مایوس نشود و سختی های بزرگ او را متزلزل نسازد. امام علی (علیه السّلام) در این خصوص می فرماید: «کسی که بر خدا توکل کند، ناهمواری ها و سختی ها بر او هموار و دستیابی به ابزار و امکانات رسیدن به هدف برای او آسان می شود.»۳- رعایت عدالت و انصافرعایت و برقراری عدالت یکی از مهمترین وظایف یک مدیر اسلامی است؛ عدالت مبنای همه حرکت های صحیح مدیریت است که در اثر وجود عدالت همه چیز در جای خود قرار می گیرد و هر کس کارش را به درستی انجام می دهد. مراعات بی طرفی بر مدیر واجب است و باید صرفنظر از اینکه یکی از دو طرف دوست صمیمی یا خویشاوند نزدیک اوست و اگر حق را به او ندهد ممکن است از وی رنجیده شود باید به دقت بررسی کند که حق به جانب کدام است. امیرالمومنین علی (علیه السّلام) در خصوص این وظیفه مدیریتی می فرمایند: «کسی که عادل باشد، دستور و حکمش نافذ خواهد بود.»۴- پرهیز از غرور و خودپسندییکی از بیماری های مهلک مدیریت، گرفتار عجب و خودپسندی شدن و اینکه به محض منصوب شدن به مدیریت، خود را بالاتر از دیگران ببیند و به افراد به دیده حقارت بنگرد و به همین دلیل تماس خود را با مردم قطع کرده و از آنان دوری گزیند.مدیری که دچار خودپسندی می شود از جستجوی مرحله بهتری برای کار خود و بالا بردن سطح آن باز می ایستد و هم از دیدن و پذیرفتن نوع بهتری از کار مورد نظر باز می ماند و نیروی کمال گرای عقل خویش را فرو می نهد.حضرت علی (علیه السّلام) در نامه خویش به مالک اشتر می فرمایند: «اگر قدرت و مقامی که به دستت رسیده برایت خودپسندی و عجب آورده و کبریا و عظمتی برای خود پنداشتی، ملک خدای را بالای سرت بنگر، بیندیش که قدرت هایی که تو در حق خود نداری او درباره تو دارد ...که خدا هر جباری را ذلیل گرداند و هر گونه فخرفروشی را زبون سازد.»۵- پرهیز از استبداد و دیکتاتوریخطرناک ترین روحیه ای که مدیر در اثر ابتلاء به خودپسندی و تکبر پیدا می کند روحیه دیکتاتوری و استبداد اوست. در چنین حالتی مدیر همه معیارهای حق و منطق و ملاک عدل و اخلاق را زیر پا می گذارد و برای کسب قدرت بیشتر و اعمال آن به هر عمل نادرست و ظالمانه ای دست می زند.وظیفه مدیر ایجاد شرایطی است که افراد، داوطلبانه و آگاهانه از دستورات و قوانین پیروی کنند. زیرا انسان در برابر هر گونه ظلم و زور به طور آشکار یا پنهان، مقاومت می کند. زورگویی و استبداد از نشانه های ناتوانی است و به تعبیری آنجا که منطق نباشد، از زور استفاده می شود.امام علی (علیه السّلام) می فرمایند:« مبادا بگویی، من نیرومندم، امر می کنم و دستوراتم اجرا می شود، زیرا این روش موجب فساد فکر، تضعیف دین و نزدیک شدن به انحراف است.»امیرالمومنین علی (علیه السّلام) شخص مدیر را به توجه دائم به اینکه او خود زیردست رده های بالاتر از خود است و مدیران بالاتر از او نیز در قلمرو فرمانروایی و حاکمیت الهی قرار دارند، دعوت می کند و به مالک می فرمایند: «پس هر آینه تو بالاتر از آنهایی و ولی امر تو بالاتر از توست و خدا بالاتر از کسی است که تو را به مدیریت و فرماندهی و فرمانروایی گمارده است.»و باز در جایی دیگر حضرت می

فرمایند: «تواضع آدمی را بالا می برد و تکبر انسان را کوچک و پست می کند.»۶- دوری از دنیاپرستی و طمعیک مدیر اسلامی باید مراقبت کنـد تا مال و مقام او را شـیفته دنیا نسازد و او را از توجه به آینده و روز مرگ باز دارد و باعث انحراف و تباهی وی گردد. امـام علی (علیه السّـلام) در مورد دنیـاپرستی می فرماینـد: «محبت دنیا عقل را فاسـد می کنـد و گوش را از شـنیدن مطالب حکیمانه ناشـنوا می سـازد.»و از سـخنان گهربـار آن امام علی (علیه السّـلام) در مورد طمع همین بس که حضـرت می فرماینـد: «آنکه طمع را شعار خود گرداند خود را کوچک نمایاند.»۷- صبر و شکیباییاهمیت صبر در مدیریت زمانی روشن می گردد که بدانیم صبر واسطه اصلی در تحقـق اهـداف، به ویژه در رسیدن به هـدفهای بزرگ است و این سـنت قطعی الهی است که بـدون آن پیـامبران هم نمی تواننـد اهـداف مدیریتی خود را محقق سازند. پس یک مدیر اسـلامی برای موفقیت در اهدافش بیش از هر چیز باید به زیور صـبور آراسـته باشـد. امام علی (علیه السّـلام) در اهمیت صبر و شـکیبایی در کارها می فرمایند:« نقش صبر در کارها همچون نقش سـر در بـدن است. همان طور که با جـدا شـدن سـر از بـدن، بـدن فاسـد می شود وقتی صبر را از کارها جدا کنیم کارها تباه می شود.»و در جـایی دیگر حضـرت می فرماینـد: «شـکیبا، پیروزی را از دست نمی دهـد هر چنـد زمـان درازی چشـم بـه راه بمانـد.»۸- تواضـع و حلمیکی از ابزارهـای مـدیریت تواضع و حلم است؛ بـا توجه به اینکه مـدیر می خواهـد به واسـطه انسانهـا کاری را انجام دهـد، باید بتوانـد در برابر رفتارهـای گونـاگون آنان واکنش مناسبی داشـته باشـد و با حلم و تواضع، رفتارها و گفتارهای نامطلوب آنان را (در حـد متعـارف) تحمل نمایـد. البته این رفتار زمانی مناسب است که مسایل شخصـی مـدیر مطرح باشـد ولی اگر در ارتباط با وظایف سازمانی و مصالـح جمعی باشـد، وظیفه مـدیر برخورد قاطعانه خواهـد بود نه گذشت و بخشایش.اهمیت حلم و سـعه صدر به حدی است که امام علی (علیه السّـلام) آن را ابزار کار مدیر می دانند می فرمایند: «ابزار مدیریت، سعه صدر است.»۹- گشاده روییکی از ارزشهای اخلاقی در نظام اسلامی، این است که مدیر اسلامی با خوشرویی با مردم برخورد نماید و بخاطر کاری که برای آنها انجام می دهد بر آنها منتی نداشته باشد. طبیعی است که مدیر یک سازمان در هر شرایطی قادر به حل کلیه مشکلات مراجعین نیست ولی می تواند با گشاده رویی با آنان روبرو شود و به سخنانشان توجه کند تا بدین وسیله از آلام و دردهای آنان بکاهد و خوشی از خود به یادگار گـذارد. امیرالمومنین علی (علیه السّـلام) به مالک می فرماینـد: «برای رعیت بالت را فرود آور و پهلویت را برایشان هموار دار و بـا آنان گشاده رو باش.»۱۰- امانت داریمسـند مـدیریت، امانتی است که به کارگزار سپرده می شود و او باید به نحو احسن از آن نگهداری کند و آن را بعد از خود به اهلش بسپارد. امام علی (علیه السّـلام) در نامه ای که به فرماندار خود در آذربایجان به نام اشـعث بن قیس می نویسـند، می فرماینـد: «پست و مقامی که به دست تو افتاده برای تو طعمه نیست بلکه امانتی در گردن تو است و خواسته اند که تو نگهبان باشی برای کسی که از تو بالاتر است»...۱۱- ساده زیستییکی از مواردی که اسلام همواره به آن سفارش فرموده است، سـاده زیستی مـدیران جامعه است. امام علی (علیه السّـلام) نیز مـدیران اسـلامی را به ساده زیستی توصـیه می فرماینـد: «خداوند بر پیشوایان دادگر واجب نمود خود را با مردم ناتوان برابر نهند تا فقیر را به هیجان و طغیان در نیاورد.»۱۲- خدمت عاشقانه و توجه به محرومینپس از پذیرش هر مسـئولیتی مدیر باید تمام حسابگری های نفسانی را به کناری نهد و با تمام وجود خود را وقف انجام وظیفه نمایـد و بر خلاف کسانی که تصور می کننـد، مـدیریت یعنی دست از کار کشـیدن و تنها نظاره گر بودن، و لـذا آن را مقدمه تن پروری و راحت طلبی می پندارند، مدیر اسـلامی باید در راه انجام مسـئولیت خطیری که بر عهده گرفته همه هستی اش را در طبق اخلاص بگـذارد. مدیر اسـلامی باید بیشتر عشق و محبت خویش را متوجه مردم و محرومینی نماید که بدون هیچ توقعی بار مشکلات جامعه را به دوش می کشند و پایه های نظام اسلامی برا دوش آنان استوار است و در هنگام هجوم دشمنان ایثارگرانه جان خود را نثار می کنند. امام علی (علیه السّـلام) در فرمان خویش به مالک اشتر می فرمایند: «مهر و محبت و احسان به رعیت را در دل بپرور، (تو که در لباس چوپانی) برای آنها درنده شـکاری نباش که خوردن آنها را غنیمت دانی، آنها دو گروه بیش نیسـتند: یا با تو برادرنـد در دین یا در خلقت با تو برابرنـد.»و باز در جایی دیگر می فرماینـد: «اگر مـدیر نیت پاک داشـته و مردم از او آسوده خاطر

باشند، تمامی اوقات روزش برای خدا صرف می شود و عبادت به شمار می آید.»۱۳- پیشگامی در کارها و تسریع در امور مردماز جمله کارهایی که مدیر باید در آن پیشگام باشد، سرعت عمل در کار مردم و برطرف کردن مشکلات آنهاست. این امر علاوه برای اینکه موجب موفقیت و پیشرفت کارهای مدیر شده و از انباشته شدن امور جلوگیری می نماید، بلکه باعث جلوگیری از دلسرد شدن و نارضایتی و ناامیدی مردم نیز می شود. امام علی (علیه السّلام) به مالک این گونه سفارش می کنند: «از وظایف اختصاصی تو زمامدار و والی این است که نیازمندیهای مردم را در همان روز که به اطلاعت می رسد مرتفع سازی.»۱۴- حافظ بیت المال بودنیکی از مهمترین وظایف مدیر اسلامی این است که حافظ بیت المال مسلمین باشد. امام علی (علیه السّلام) در این باره می فرمایند: «بخشش زمامداران از خزانه مسلمین ستم و فساد است.»۱۵- وفای به عهدیکی دیگر از وظایف و ویژگی های مهم مدیر وفای به عهد است. امام در منشور خود به مالک می فرمایند: «اگر دشمن در پیکار و کشاکش جنگ پیشنهاد صلحی پسندیده داد هرگز رد مکن ...اگر مشکلی رخ داد که ناچار شدی با دشمن صلح برقرار کنی یا عهد یا میثاقی ببندی باید به پیمان خود وفادار باشی، قرارداد را با کمال درستی محترم شماری و جانت را سپر پیمان سازی.»۱۶- متین و ساده سخن گفتنیک مدیر اسلامی باید در هنگام سخن گفتن، آنچنان ساده، سالم و قابل فهم سخن بگوید که در شنوندگان خستگی و ملال و نهایتاً بی تفاوتی ایجاد نکند. باید از به کار به بردن اصطلاحات و کلمات و عبارات نامفهوم و پیچیده خودداری کند تا سخنش به سادگی و به راحتی قابل فهم باشد. سخن وسیله ارتباط میان مدیر و کارشناس است. مدیر باید در فن خط و سخنوری تمرین نماید و فصیح صحبت کند. امام علی (علیه السّلام) در این زمینه می فرمایند: «چه بسا کلامی که تاثیرش از تیرهای بران افزونتر است.»۱۷- جلوگیری از رواج تملق و عیب جویی و سخن چینییک مدیر اسلامی باید به گونه ای عمل کند که افراد ناباب، زمینه ایجاد اغتشاش در روابط را بدست نیاورند و موجبات ناراحتی نگرانی، سوءظن و بی اعتمادی بین افراد را بوجود نیاورند. زمانی که مدیر به خودپسندی مبتلا می شود، عده ای برای خوشامد وی به تملق گویی می پردازند که رواج این امر محیط سازمان را مسموم و ناامن می سازد. امام علی (علیه السّلام) در این مورد می فرمایند: «پرهیز کن از خودپسندی و تکیه بر چیزی که تو را به خودپسندی وادارد و از این که دوست بداری مردم تو را بستایند، زیرا این حالت از مهمترین فرصت های شیطان است تا نیکی نیکوکاران را از بین ببرد. شیطان انسان را به ستایش دوستی و خودپسندی وامی دارد تا کار نیکی که انسان انجام داده، بی اثر شود.»۱۸- تثبیت رویه دیگرانیک مدیر اسلامی باید به این اصل اعتقاد و ایمان داشته باشد که بزرگانی که قبل از وی در آن پست بوده اند انتصابهایی را انجام داده اند که صحیح است، دستورالعملهایی را داده اند که به رشد سازمان کمک می کند، بنابراین یک مدیر اسلامی نباید به صرف رفتن مدیران قبلی و جایگزین شدن خود به جای آنان، کلیه امور را تغییر دهد و در تمامی انتصابات، دستورالعملها، سازماندهی ها و ... تجدیدنظر نماید چرا که ممکن است برخی از این انتصابها و دستورالعملها به جا دقیق، صحیح و مبتنی بر بررسی علمی انجام شده باشد و در هم ریختن آنها موجب کندی یا توقف کار سازمان گردد. امام علی (علیه السّلام) در نامه ای به مالک اشتر می نویسد: «آداب و رسوم شایسته ای را که بزرگان نخستین بکار بسته اند و مایه همبستگی و اصلاح حال رعیت بوده درهم مشکن و نیز رویه جدیدی را که به چیزی از آن روشها آسیب می رسانند وضع منما، زیرا در غیر این صورت پاداش از آن کسی است که آن رویه ها را برقرار کرده و مسئولیتش بر عهده توست، به خاطر اینکه آنها را نقض کرده ای.»وظایف خاص مدیریت اسلامی از دیدگاه امام علی (علیه السّلام)۱- تصمیم گیریبه جرات می توان گفت که مهمترین وظیفه یک مدیر، تصمیم گیری است. تصمیم گیری سه رکن اساسی دارد که اگر هر سه در اتخاذ یک تصمیم مدنظر قرار گیرد، آن تصمیم بهینه و به نتیجه مطلوب خواهد انجامید:رکن اول تصمیم گیری «آگاهی از شرایط موجود و جمع آوری اطلاعات» است. امام علی (علیه السّلام) در این خصوص می فرمایند: «داناترین مردم کسی است که آینده را بهتر ببیند.»رکن دوم تصمیم گیری « استفاده از تجارت گذشته» است. امام علی (علیه السّلام) در این زمینه می فرمایند: «هر کس که از وقایع گذشتگان عبرت بگیرد، بصیرت پیدا می کند و کسی که بصیرت و بینایی یابد قدرت تحلیل و

فهم آن را نیز پیـدا می کنـد و آن کسـی که فهمید عالم می شود.»رکن سوم تصـمیم گیری نیز «مشورت کردن» است. امام به مالک می فرمایند: «ای مالک، در اموری که واقعیت آنها بر تو روشن نیست دانایان و آگاهان را جمع کن و با آنان به بحث و اقناع بپرداز، آنگـاه نظری که مـورد اتفـاق دانایـان مسـلمین است را به مرحله اجرا درآور.»و بـاز حضـرت می فرماینـد: «هیـچ چیز ماننـد مشورت درستی و حقیقت را آشـکار نمی سازد.»امـا بـا چه کسـانی بایـد مشورت کرد؟ امـام علی (علیه السّـلام) مالک را از مشورت با چند گروه باز می دارد و می فرماینـد: «و بخیل را در مشورت خود راه مده که تو را از نیکوکاری باز گرداند و از درویشـی می ترساند و نه نه ترسو را، چون در کارها ناتوانت جلوه دهند و یا آزمند مشورت مکن که ترا به جمع مال از راه سـتم تشویق کند، بخل و ستم و حرص غریزه هایی مختلفنـد که در نهاد اشار جمع شـده و همه بـدگمانی به خـداست.»۲- گزینش و اسـتخدامیکی دیگر از وظایف مدیر اسلامی، گزینش نیروهای انسانی کاردان جهت سپردن مسئولیت به اوست. امام علی (علیه السّلام) برای انجام این کار شاخص هایی را توصـیه می کنـد تا بتوان افراد شایسـته را انتخاب کرد، این شاخص ها عبارتنـد از :الف- فریب ظاهرسازی افراد را نخوریـد: یک مدیر اسـلامی باید کاملا متوجه باشد که برای انتخاب افراد تنها به برداشت های شخصی خود تکیه نکند بلکه باید ملاک های گزینش را مـدنظر قرار دهد. امام علی (علیه السّـلام) در این زمینه می فرمایند: «نباید گزینش آنها را بر این گمان شخصـی خود، که به نظرت خوب آمـده یـا شـخصاً به آنـان خوش بین می باشـی، انجام دهی، زیرا افراد با ظاهرسازی و خوش خـدمتی نظر مـدیران را جلب می کننـد در حـالی که در ورای آن ظـاهر، از خیراندیشـی و امانت اثری نیست.»ب- افراد باسابقه روشن و درخشان را انتخاب کنید: یک مدیر باید همواره به خاطر داشـته باشد که بهترین معرف هر فرد اعمال و رفتار اوست بنابراین باید افراد را بر اساس سابقه کاری آنها انتخاب کند. امام علی در این زمینه می فرمایند: «آنها را با نحوه همکاری شان با مدیران صالحی که قبل از تو بر سر کار بوده انـد، ارزیابی کن» ...ج- افراد خوش سابقه در نزد مردم را برگزین: یک مدیر اسـلامی به هنگام سپردن مسئولیت به یک فرد، بایـد به قضاوت عمومی در مورد آن فرد نیز توجه داشـته باشد. امام علی (علیه السّـلام) به مالک می فرماید: «پس خوش سابقه ترین آنها را در نزد عموم برگزین»د- امانتداران را انتخاب کن: مدیر مسـئولیت را بر عهده شخصـی قرار دهد که شایسـتگی لازم را برای حفظ این امانت داشـته باشد. حضرت علی (علیه السّلام) به مالک می فرمایند: «و کسی را که از همه بیشتر، چهره اش به امانتداری و وفاداری شناخته شده است، انتخاب کن.»ه- صلاحیت اخلاقی افراد را مدنظر قرار بده: یک مدیر اسلامی باید در انتصاب های خود، صلاـحیت اخلاقی افراد را مـدنظر قرار دهـد. امام علی (علیه السّـلام) در این زمینه می فرماینـد: «مکاتبات و اموری که حاوی تمامی تـدابیر محرمانه و اسـرار توست را به شخصـیت های واجـد صـلاحیت اخلاقی واگـذار.»و- افراد با درک روحی بالا را برگزین: امام علی (علیه السّـلام) می فرمایند: «ای مالک از کسانی برگزین که تعهدی که از جانب تو می پذیرد، یا مقرراتی که از سوی تو وضع می کنـد، سـست نباشد و از رهانیدن تو از تعهدات و مقرراتی که گره در کارت ایجاد کرده ناتوان نباشد.»ح- مراعات کننده حدود کارهـا، را برگزین: امیرالمومنین علی (علیه السّـلام) می فرماینـد: «و از کسانی انتخاب کن که به قـدر و حـدود خود در کارها نادان نباشـند، پس هر آینه کسـی که حدود خود را نشـناسد حدود دیگران را بیشتر نخواهد شـناخت.»ط- افراد با شـهامت را انتخاب کن: امام علی (علیه السّلام) به مالک می فرمایند: «و کسانی را برای مسئولیتها انتخاب کن که با پذیرش هر چه که از رهگذر هوای نفس تو ممکن است برای آنهـا پیش آیـد، کمترین کمـک را به تو در آنچه خـدا بر دوسـتانش نمی پسـندد بدهنـد.»ی- افراد باظرفیت را برگزین: امـام علی (علیه السّـلام) می فرماینـد: «کسـی را انتخـاب کن که نه بزرگی کار، او را از پای درآورد و نه فراوانی کار او را دچار پریشانی و سـردرگمی نمایـد.»ک- افراد دقیق و هوشـیار را انتخاب کن: امام به مالک می فرماینـد: «از کسانی انتخاب کن که غفلت او باعث آن نگردد که نامه های کارگزارانت را به نظرت نرسانـد یا از طرف تو در آنچه برای تو می سـتاند یا از طرف تو می بخشد نادرست جلوه دهد.»ل- حق گویان را برگزین: امام علی (علیه السّـلام) می فرمایند: «پس آنگاه برگزیده ترین آنان در نزد تو باید حقگوترین آنها در عین تلخی حقایق تو باشد.»۳- عزل و نصبیکی دیگر از وظایف مهم مدیریت، عزل و نصب است. یک مدیر

اسلامی با صداقت و حسن نیت و با توجه به ویژگی های افراد ، آنها را برای تصدی مسئولیتها انتخاب می کند اما چنان که شخص دیگری را یافت که بمراتب بهتر از فرد قبلی از عهده آن مسئولیت بر می آید یا آن فرد برای کار دیگری مناسب تر است و در سمت دیگری بهتر می تواند انجام وظیفه کند باید بی درنگ در انتصاب های قبلی خود تجدید نظر کند و با عزل وی هر کس را در مسئولیت مناسب تر قرار دهد. امام علی (علیه السّلام) در نامه ای به فرماندار بحرین در جریان تعویضش می نویسند: «من نعمان پسر عجلان زرقی را بر بحرین فرمانروا کردم و تو را بی آنکه بر تو نکوهشی باشد یا سرزنشی، از کار برکنار داشتم. همانا تو وظیفه فرمانداری را نیکو انجام دادی و شرط امانت را به جای آوردی. پس اکنون نه به تو بدگمانم نه توبیخی برایت روا می دانم. نه تهمتی بر تو است و نه گناهی. نزد من آی که برآنم تا با ستمگران شام درآویزم و دوست دارم که در این سفر با من باشی، چه تو از زمره آن مردمی هستی که در جهاد با دشمن و در برپا داشتن ستون دین، از آنان یاری می جویم.»۴- ترفیع و ارتقاءمدیر اسلامی باید از یک سو مقررات سازمان را به نحوی تنظیم نماید که کلیه افراد امکان داشته باشند با کسب شایستگی های بیشتر و ابزار کارایی در زمینه های بالاتر، مسئولیت های مهمتری را بر عهده گیرند و از سوی دیگر معیار را در نیل به مراتب بالاتر، صرفاَ شایستگی و کارآیی افراد قرار دهد و از هر گونه رابطه گرایی و نورچشمی پروری اجتناب ورزد. امام علی (علیه السّلام) می فرمایند:پس زمینه را برای نیل آنها به آرمانهای خودشان (دستیابی به مسئولیتهای بالاتر و ابراز لیاقت بیشتر) باز کن.»۵- پرداختها و دستمزدیک مدیر اسلامی همچنان که به میزان و کیفیت کار کارکنان توجه دارد باید مسایل انسانی آنها را نیز مدنظر قرار دهد و به دقت مسایل و مشکلات و نیازهای مادی و معنوی آنان را شناسایی نموده و در جهت رفع آنها اقدام کند. امام علی (علیه السّلام) به مالک می فرمایند: « باید (خدمتگزاران وفادار) از حقوق سرشار و زندگی مرفه برخوردار باشند تا هم بتوانند (با فکر آسوده) خود را اصلاح کنند و هم (در اثر بی نیازی) دست تطاول به اموال عمومی دراز نکنند و اگر سر از فرمان تو بپیچیدند یا در امانت تو رخنه ای وارد کردند هیچ عذری و بهانه ای نداشته باشند.»۶- کنترل و نظارتیک مدیر اسلامی همواره باید در جریان کارهای انجام شده قرار گیرد تا چنانچه اشکال یا انحرافی پیش آمد قبل از اینکه عملیات خاتمه یابد یا زیانی متوجه سازمان گردد جلوی آن را بگیرد. مدیر دقیقاَ باید بداند کدامیک از کارکنان کارش را درست و کدامیک ضعیف انجام می دهد تا بتواند افراد فعال را تشویق و افراد کم کار را تنبیه کند. امام علی (علیه السّلام) به مالک می فرمایند: «به جزئیات کارهای عمال رسیدگی کن، بازرسان مخفی راستگو و وفادار بر آنها بگمار که بازرسی محرمانه آنها را به امانت و درستی و ارفاق با رعیت وادار کند و از (شر) دستیاران مصون دارد.»۷- ارتباطاتیک مدیر برای موفقیت خود و سازمانی که در آن مدیریت می کند باید جریان ارتباطات را همانند جریان خون در بدن، در سازمان خود به کار اندازد و نباید ارتباط خود را با مردم قطع کند. امام علی (علیه السّلام) به فرماندار خویش در مکه می نویسد: «از ارباب حاجت که خواستار ارتباط با تو است خویشتن را پنهان مکن که هر آینه اگر در نخستین بار که مراجعه می کند از درگاهت رانده شود چنانچه بعد از آن هم نیازش را برآورده سازی ستوده نخواهی بود.»برگرفته از : سلوک مدیریت از دیدگاه امیرالمومنین (علیه السّلام) ، علی اصغر «رشید گزکوه»، کانون تبلیغات ساحل هنر، اسفندماه ۱۳۸۰منبع: خبرگزاری آریا

خطبه حضرت زهرا.س.در باره امام علی.ع.

خطبه حضرت زهرا(س) در باره غصب حق امیرالمومنین

بحار خطبتها علیهاالسلام لقوم غصبوا حق زوجها علیهماالسلام: روی أن بعد رحلهٔ النبی صلی اللّٰه علیه و آله و غصب ولایهٔ وصیّه، احتزم عمر بازاره و جعل یطوف بالمدینهٔ و ینادی: ان ابابکر قد بویع له، فهلمّوا الی البیعهٔ، فینثال الناس فیبایعون، حتی اذا مضت أیام أقبل فی جمع کثیر الی منزل علی علیه‌السلام فطالبه بالخروج، فأبی، فدعا عمر بحطب و نار و قال: والذی نفس عمر بیده لیخرجن أو لا حرقنه علی ما فیه- الی ان قال:و خرجت فاطمهٔ بنت رسول‌اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله الیهم، فوقفت علی الباب ثم قالت: لا عَهْدَ لی

بِقَوْمِ اَسْوَءَ مَحْضَرٍ مِنْكَمْ، تَرَكْتُمْ رَسُولَاللّهِ جِنازَةً بَيْنَ اَيْدينا، وَ قَطَعْتُمْ اَمْرَكُمْ فيما بَيْنَكَمْ، فَلَمْ تُؤَمَّرُونا وَ لَمْ تَرَوْا لَنا حَقًّنا، كَأَنَّكَمْ لَمْ تَعْلَمُوا ما قالَ يَوْمَ غَديرِ خُمٍّ.وَاللّهِ لَقَدْ عَقَدَ لَهُ يَوْمَئِذٍ الْوَلاءَ، لِيَقْطَعَ مِنْكُمْ بِذلِكَ مِنْهَا الرَّجاءَ، وَ لكِنَّكُمْ قَطَعْتُمُ الْاَسْبابَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ، وَ اللّهُ حَسيبٌ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ فِي الْدُنيا وَالْاخِرَةِ.خطبه آن حضرت برای مردمی که حق شوهرش را غصب کردندروایت شده: بعد از رحلت پیامبر و غصب شدن ولایت وصی آن حضرت، عمر شمشیر به کمر بسته و دور شهر مدینه می‌چرخید و می‌گفت: با ابوبکر بیعت شده است، بشتابید به بیعت کردن با او، مردم از هر طرف برای بیعت می‌آمدند، چند روز که گذشت همراه با گروه کثیری به در خانه حضرت علی علیه‌السلام آمده و خواستار خروج ایشان از منزل شد، ایشان امتناع کرد، عمر خواستار هیزم و آتش گردید و گفت: سوگند به کسی که جان عمر در اختیار اوست یا خارج می‌شود یا او را با تمامی اهل خانه آتش می‌زنم- تا آنجا که گوید:- و حضرت فاطمه علیهاالسلام بسوی ایشان آمده و کنار درب خانه ایستاد و فرمود: ملتی را همانند شما نمی‌شناسم که اینگونه عهدشکن و بد برخورد باشند، جنازه رسول خدا را در دست ما رها کردید و عهد و پیمانهای میان خود را بریده و فراموش نمودید، و ما را به فرمانروائی نرسانده و حقّی را برای ما قائل نیستید، گویا از حادثه روز غدیرخم آگاهی ندارید. سوگند بخدا که پیامبر در آن روز ولایت حضرت علی علیه‌السلام را مطرح کرد و از مردم بیعت گرفت تا امید شما فرصت‌طلبان را قطع نماید، ولی شما رشته‌های پیوند معنوی میان خود و پیامبر را پاره کردید، این را بدانید که خداوند در دنیا و آخرت بین ما و شما داوری خواهد کرد.
http://behar.ir/html/index.php?name=Sections&req=viewarticle&artid=۵۷&page=۱

دیدگاه امام علی(ع)درباره عدالت

درحکومت اسلامیدکتر محمد مولایی

چکیده:موضوع عدل و عدالت یکی از مباحث مهم دین مقدس اسلام است و مهمترین منبع آن قرآن، سنت است. در میان فرقه های مختلف اسلامی شیعیان عدل (الهی) و امامت را جزء اصول دین خود می دانند. مظهر عدل و عدالت خواهی علی (ع) اولین امام آنها می باشد. امام علی (ع) عدالت را یک تکلیف و وظیفه الهی بلکه یک ناموس الهی می داند. نهج البلاغه اثر جاویدان امام علی (ع) است که در آن عدالت اجتماعی به صورت یک فلسفه و یا نظریه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مورد توجه قرار گرفته است. در این تحقیق دیدگاه امام علی(ع) درباره معنی و مفهوم عدل و عدالت،مزایای آن و راهکارهای رسیدن به عدالت اقتصادی در یک حکومت اسلامی مورد مطالعه قرار می گیرد.شکی نیست که یکی از مظاهر توسعه یافتگی برخوداری عامه مردم از رفاه نسبی اقتصادی می باشد و تحقق چنین امری از دیدگاه اسلام در احقاق حقوق مشروع هر فرد در جامعه توسط حاکمان عادل، متقی و ساده زیست میسر می باشد و این همان اصولی است که امام علی(ع) بدان توجه و تاکید داشته است.واژگان کلیدی:امام علی(ع)-عدالت-عدالت اقتصادی-حکومت اسلامی۱-مقدمه عدالت در لغت به معنای برابر سازی و توازن است و در مفهوم اجتماعی، هرگاه حق هر صاحب حقی به او داده شود می گویند عدالت رعایت شده است.بنابراین عدالت اقتصادی-که یکی از مظاهر عدالت اجتماعی است- به معنای رعایت استحقاق ها و دادن حقوق اقتصادی افراد است. تعریف مذکور از عدالت اقتصادی ما را به این نکته رهنمون می سازد که برابری در حقوق و امکانات و بر قراری تعادل در جامعه ،همیشه همراه با عدالت نیست و هر گونه برابری و تعادل بدون رعایت حقوق صاحبان حق، نوعی بی عدالتی به حساب می آید.بنابراین عدالت اقتصادی چیزی غیر از تعادل اقتصادی است و دلیل ناکام ماندن بسیاری از تئوری های اقتصادی در جهت تامین عدالت اقتصادی،برابر دانستن مفهوم عدالت و تعادل بوده است،در صورتی که بسیاری از تعادل های اقتصادی موجب بروز شکاف طبقاتی و محروم شدن عده ای از حقوق خودشان گردیده است.برای نمونه تاکید اقتصاددانان بر تعادل عرضه و تقاضا و مکانیزم بازار را می توان مطرح کرد: اگر دخالت دولت و حامیان اجرای عدالت نباشد مکانیزم های موجود، تعادل در عرضه و تقاضا رابوجود می آورند،ولی این تعادل به بهای

خارج شـدن عرضه کننـدگانی است که یارای رقابت با غول های اقتصادی را ندارند یا موجب خارج ساختن نیازمندانی است که از صف متقاضیان به دلیل فقر و محرومیت بازمانـده انـد و این امر باعث عمیق تر شـدن شـکاف طبقاتی و خـدشه دار شدن ریشه های عدالت در جامعه می گردد. مکتب اسـلام با الهام از آیات قرآنی و روایات پیشوایان دینی که بر اقامه عدل و قسط در جامعه انسانی تاکیـد دارنـد،به عـدالت اقتصادی به عنوان یکی از اصول اقتصاد اسـلامی می نگرد و از آن جا که هدف از بعثت انبیا تحقق عدالت اجتمـاعی است، بر عـدالت خواهی در همه ابعاد اجتماعی،سیاسـی،فرهنگی و اقتصادی پافشاری می نمایـد.به عنوان مثال قرآن کریم فلسـفه تشـکیل حکومت هـاو بعثت انبیا را اقامه قسط و عـدل و حل اختلافات گوناگون بین مردم دانسـته است(سوره بقره آیه ۱۱۳و حدید،آیه ۲۵). سایر مکاتب اقتصادی نیز هـدف حقوقی جامعه را تامین مصالح اجتماعی دانسـته اند،با این تفاوت که مکتب اسـلام علاـوه بر تکـاپو و تلاـش برای تـامین مصالـح اجتـاعی،هـدف نهـایی جـامعه را تکامـل معنوی انسـان ها و تقرب به در گاه الهی می دانـد،در صورتی که مکـاتب غیر الهی به دلیـل اعتقـاد نداشـتن به جهـان آخرت و اکتفـا به برنامه ریزی برای زنـدگی کوتاه دنیوی، نامین مصالح اجتماعی را هدف نهایی می دانند.از این جا می توان به رابطه تنگاتنگ حقوق و اخلاق در مکتب اسـلام پی برد،زیرا نظام حقوقی اسـلام زیر مجموعه نظام اخلاقی است و رعایت کامل احکام و قواعـد حقوقی در صورتی که با نیت خالص و به قصـد نیل به کمال و سـعادت یعنی تقرب به خدا انجام پذیرد، نوعی اطاعت از تکالیف اخلاقی محسوب می گردد.این رابطه موجب معیار قرار گرفتن عـدالت و جلوگیری از هر گونه ظلم و اجحـاف در فقه اسـلامی شـده است و همه احکـام و قواعـد فقهی با توجه به این اصل تنظیم گردیده اند،قواعدی چون لا ضرر یا احکام مالکیت عوامل تولید و توزیع و...همه بر محور عدالت و رعایت استحقاق ها می باشـند. امـام علی(ع)یـک شخصـیت ولاـیی بود که در حـدود ۴ سـال و ۹ مـاه در یکی از پهنـاورترین ممالـک جهـان حکومت کرد.وی نظرات مختلفی در زمینه مسائـل دینی،اجتمـاعی ، سیاسـی و اقتصـادی دارد که به عنوان یک حجت برای رفتار مسـلمانان و پیروان آن حضـرت تلقی می گردد.مهمترین کتاب و سند معتبر از اندیشه های امام علی(ع) نهج البلاغه است که شامل خطبه ها،نامه ها و سخنان قصار آن حضرت می باشد که در سال ۴۰۰ هجری توسط شریف رضی گردآوری شده است.در این مقاله دیدگاه های امام علی(ع) درباره معنی و مفهوم عدالت ، عدالت اقتصادی و راهکار های نائل شدن به آن در یک حکومت اسـلامی مورد مطالعه قرار می گیرد.۲- معنی و مفهوم عـدالت از دیـدگاه امـام علی (ع)از دیـدگاه امام علی (ع)، عـدل و عـدالت دارای چنـدی معنی و مفهوم است:۱- یکی از معانی عدل و عدالت از دیدگاه امام علی (ع "، محق بودن هر فرد نسبت به حقی که به طور مشروع دارد، می باشـد."امـام علی (ع) احقـاق حقـوق مردم را یـک رویـه ای عادلاـنه و از وظـایف حـاکم اسـلامی می دانـد و در ایـن رابطه می فرمایـد:]خوارترین افراد نزد من عزیز است تـا حق او را بـاز گردانم و فرد قوی در نزد من پست و ناتوان است تا حق او را بازسـتانم.[(خطبه ۳۷، نهج البلاغه، ص ۹۱).]مرد را سـرزنش نکنند که چرا حق اش را با تأخیر می گیرد، بلکه سـرزنش در آنجاست که آنچه حق اش نیست بگیرد.[(نهج البلاغه، حکمت ۱۶۶، ص ۶۶۷).]هیچ عدلی سودمندتر از بازگرداندن مظلمه و ادای دیون نمی باشد.[(غرر الحکم۱ ، ص ۱۸۷).۲- معنی و مفهوم دیگر عدل از دیدگاه امام علی (ع")، انصاف "است. انصاف به معنی رفتار درستکارانه و سازگار با اصول عدالت (فرهنگ معاصـر، ص ۱۵۳).علی (ع) در این باره می فرمایـد:]خداونـد به عدل و احسان فرمان می دهد. عـدل، مراعـات انصـاف است و احسان همان بخشـش و تفضل می باشـد.[(نهـج البلاغه، حکمت ۲۳۱، ص ۶۷۹).از امـام علی (ع) پرسـیدند که عدل برتر است یا بخشش؟آن حضرت فرمود:]عدل و عدالت هر چیزی را در جای خود می نهد در حالیکه بخشش آن را از جـای خود خـارج می سازد. عـدالت تـدبیر عمومی مردم است، در حالیکه بخشـش گروه خاصـی را شامل است. پس عـدالت شریف و برتر است.[(نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷، ص ۷۳۵).- امام علی (ع) می فرماید:]به درستی که عدل و دادگری آن است که به هنگام حکم دادن با انصاف باشی و از ظلم دوری نمایی.[(غرر الحکم، ص ۲۲۰). از سخنان و کلمات قصار امام علی (ع) چنین استـنباط می شود که آن حضرت عدل را به معنی مراعات انصاف در حقوق مختلف افراد در جامعه می داند. منظور از انصاف یعنی

هر امری در جای خود و متناسب با حق خود رعایت شود. به عبارت دیگر رعایت اعتدال در امور و پرهیز از افراط و تفریط به معنی رعایت انصاف در امور می باشد. نقطه مقابل عدل و عدالت، جور و ستم و ظلم در امور مختلف می باشد و بر هر فرد مسلمان واجب است که نه تنها به دیگران ظلم نکند بلکه در برابر ظالمان ایستادگی و با آنها مقابله نماید.۳- مزایای برقراری عدل و عدالت از دیدگاه امام علی (ع)در یک جامعه اسلامی اسلام یکی از اصول و بنیان های قوام و استحکام هر جامعه را برقراری عدل و عدالت می داند و نقطه مقابل عدل را ظلم می پندارد که باعث اضمحلال و فرو پاشی حکومت ها در جوامع می شود.از نظر امام علی (ع) برقراری عدل و عدالت در جامعه یک تکلیف و وظیفه الهی است و اساس قوام و استمرار حکومت ها در رعایت عدالت توسط حاکمان آنها می باشد. در اینجا برخی از نظرات علی (ع) درباره مزایا و اهمیت برقراری عدل و عدالت ارائه می گردد، امام علی (ع) می فرماید:۱- عدل، زیبائی و جمال حاکمان است (غرر الحکم، ص ۵۰).۲- زیبایی سیاست، رعایت عدالت در حکومت است (غرر الحکم، ص ۱۶۵).۳- هر که عدالت را به کار بندد، رتبه اش والا گردد و هر که ستم روا دارد، در هم شکسته شود (غرر الحکم، ص ۶۲۵).۴-عدالت را به کار گیر و از بی انصافی و بی عدالتی بر حذر باش که بی انصافی کردن با مردم آنان را آواره می کند و بی عدالتی به قیام مسلحانه وا می دارد (نهج البلاغه، حکمت ۴۷۶، ص ۷۴۳). همان طور که ملاحظه می شود، علی (ع) یکی از واجبات فردی و اجتماعی را رعایت عدل و عدالت توسط افراد در جامعه می داند و مقابله با بی عدالتی و ظلم در جامعه را یکی از مصادر نهی از منکر تلقی می نماید. بنابراین، برقراری عدالت اجتماعی در همه ابعاد آن یکی از اصول مهم و با اهمیتی است که علی (ع) در حکومت اسلامی هم در تئوری و هم در عمل به آن توجه داشته است.۴- راهکارهای اجرای عدالت در یک حکومت اسلامی از دیدگاه امام علی (ع) پس از بیان اهمیت و تعریف عدل و عدالت، مهمترین موضوع چگونگی اجرای عدالت در یک حکومت اسلامی می باشد. علی (ع) چند عامل را به عنوان ابزارهای اجرای عدالت به شرح ذیل مطرح می نماید:۴-۱- وجود حاکمان و حکمرانان عادل و متّقی امام علی (ع) در ارتباط با وجود حاکمان و مسئولان عادل و با تقوا در جامعه و نظارت بر رفتار شخصی و اجتماعی آنان توجه زیادی مبذول داشته است. بدیهی است که در صورتی مسئولان هر جامعه افرادی عادل و عدالتخواه باشند و ابتداً این موضوع را در زندگی شخصی خود و بستگان شان اعمال نمایند، اعتماد مردم به آنها جلب شده و به عنوان الگویی مفید مورد پیروی و احترام مردم در جامعه خواهند بود. حاکمان مسلمان باید عدالت را برای آحاد مردم در جامعه و بدون تبعیض بین اقشار مختلف اجرا نمایند. احقاق حق مظلوم از ظالم نیز از وظایف مهم یک حکمران اسلامی است که به شدت مورد تأکید امام علی (ع) بوده است. علی (ع) در نهج البلاغه هدف از قبول خلافت را احقاق حق مظلومان می داند. در این باره در روز دوم خلافت خود در سال ۳۵ هجری می فرماید:]به خدا سوگند، بیت المال تاراج شده را هر کجا که بیابم به صاحبان اصلی آن باز می گردانم. گرچه با آن ازدواج کرده یا کنیزانی خریده باشند، زیرا در عدالت گشایش برای عموم است. آن کس که عدالت بر او گران آید، تحمل ستم بر او سخت تر است.[(نهج البلاغه، خطبه ۱۵، ص ۵۹).]به خدا سوگند، همین کفش بی ارزش نزد من از حکومت بر شما محبوب تر است، مگر اینکه حقی با آن به پا دارم و یا باطلی را دفع نمایم.[(نهج البلاغه، خطبه ۳۳، ص ۸۵).]به خدا قسم ،داد ستم دیده را از ظالم ستمگر بستانم و مهار ستمگر را بگیرم و به آبشخور حق وارد سازم، گرچه تمایل نداشته باشد.[(نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶، ص ۲۵۵).]رعیّت اصلاح نمی شود، جز آنکه زمامداران اصلاح گردند و زمامداران اصلاح نمی شوند جز با درستکاری رعیّت.[(نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶، ص ۴۴۱).]هرگز برای حمایت اشراف و بزرگان قریش، اموال بیت المال را به طور غیر عادلانه تقسیم نخواهم کرد و به آنها سهمی بیشتر نخواهم داد. حتی اگر این اموال از آن خودم بود، به طور مساوی بین مردم تقسیم می کردم تا چه رسد به اموال بیت المال.[(نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶، ص ۲۳۹).]عدالت را به کار گیر و از بی انصافی و بی عدالتی بر حذر باش، که بی انصافی با مردم آنان را آواره می کند و بی عدالتی به قیام مسلمانه وا می دارد.[نهج البلاغه ،حکمت ۴۷۶، ص ۴۷۳). همان طوریکه از سخنان امام علی (ع) ملاحظه می شود، وجود

حاکمان عادل که هدف اصلی آن احقاق حق مرد ستمدیده باشد، یکی از اصول برقراری عدالت در جامعه می باشد.۴-۲- نظارت بر اعمال و رفتار صاحب منصبان در جامعه علی (ع) به عنوان امام و رهبر یک نظام سیاسی همواره بر اعمال و رفتار حاکمان منصوب خود نظارت داشت و نسبت به حیف و میل بیت المال و عدم برقراری عدالت در جامعه به شدت از خود عکس العمل نشان می داد و حکمرانان را مؤاخذه می کرد. بنابراین از نظر آن حضرت نظارت بر رفتار و عملکرد مسئولان حکومتی یکی از وظایف رهبران جامعه و از ابزارهای برقراری عدالت می باشد. در این باره در نهج البلاغه نامه های زیادی از جانب امام علی (ع) به حاکمان مرقوم شده است: علی (ع) در نامه ای به زیاد ابن ابیه جانشین فرماندار بصره می نویسد:]همانا من به راستی به خدا سوگند می خورم، اگر به من گزارش کنند که در اموال عمومی خیانت کردی، چنان بر تو سخت گیرم که قادر به تامین معاش عیال خود نیز نباشی.[(نهج البلاغه، نامه ۲۰ ، ص ۴۹۹). علی (ع) در نامه ای به محمد ابوبکر فرماندار مصر می نویسد:]با مردم فروتن باش. نرمخو و مهربان باش ،گشاده رو و خندان باش. در نگاه هایت و در نیم نگاه و خیره شدن به مردم، به تساوی رفتار کن تا بزرگان در ستم کاری تو طمع نکنند، و ناتوان ها در عدالت تو مأیوس نگردند.[(نهج البلاغه، نامه ۲۷ ص ۵۰۹).- امام علی (ع) به یکی از حکمرانان خود در سال ۴۰ هجری می نویسد:] ... به من خبر رسیده که کشت زمین ها را برداشته و آنچه را که می توانی گرفته و آنچه در اختیار داشتی، به خیانت خورده ای ، پس هر چه زودتر حساب اموال را برای من بفرست و بدان که حسابرسی خداوند از حسابرسی مردم سخت تر است .[(نهج البلاغه، نامه ۴۰، ص ۵۶۷).امام علی (ع) در بخشی از نامه ای که به فرماندار بصره می نویسد، می فرماید:]... به من خبر رسیده که اموال بیت المال را که سهم بیوه زنان و یتیمان بود به یغما بردی و ... از خدا بترس. اموال آنان را بازگردان و اگر چنین نکنی خدا مرا فرصت دهد، تو را کیفر خواهم داد... . به خدا سوگند اگر حسن و حسین چنان می کردند که تو انجام دادی از من روی خوش نمی دیدند و به آرزو خود نمی رسیدند تا آنگاه که حق را از آنها بستانم و باطلی که به ستم پدید آمده، نابود سازم.[(نهج البلاغه، نامه ۴۱ ص ۵۴۷).- امام علی (ع) در نامه ای به مصقله بن هبیره شیبانی، فرماندار اردشیر خّره (فیروز آباد) از شهرهای فارس ایران در سال ۳۸ هجری می نویسد:]... به من گزارش رسیده که تو غنایم مربوط به مسلمانان را که به وسیلهٔ اسلحه و اسب هایشان به دست آمده و خون هایشان در این راه ریخته شده، در بین افرادی از بادیه نشینان قبیله ات تقسیم کرده ای. اگر این گزارش صحیح باشد، تو در نزد من خوار خواهی شد و ارزش و مقدرات کم خواهد بود.آگاه باش، حق مسلمانانی که نزد من و پاپیش تو هستند در تقسیم این اموال مساوی است، باید همهٔ آنها به نزد من آیند و سهمیهٔ خود را از من بگیرند.[(نهج البلاغه، نامه ۴۳، ص ۵۵۱). چنانکه در نامه های امام علی (ع) ملاحظه می شود، وجود حکمرانان عادل و با تقوا یکی از اصول برپایی عدل و عدالت در جامعه می باشد و نظارت بر عملکرد آنان در ارتباط با لغزش های مادی و دنیوی و در صورت لزوم برکناری آنها به علت خیانت به بیت المال از جمله وظایف رهبر و پیشوای جامعه اسلامی می باشد.۴-۳ حقوق متقابل مردم و حاکمان (عدالتخواه) در جامعه احقاق حق مظلومین در جامعه و حمایت مردم از مجریان برقراری عدل و عدالت یکی دیگر از شرایط برقراری عدالت در جامعه می باشد. بدیهی است که هرگاه جامعه از نظر فکری توان پذیرش حق و عدالت را نداشته باشد و رهبران عدالتخواه خود را در مقابل فاسقان پشتیبانی نکند، اجرای عدالت در جامعه با شکست مواجه می شود.امام علی (ع) در بخشی از خطبه ۹۲ نهج البلاغه (ص ۱۷۳) که پس از قتل عثمان و هجوم مردم برای بیعت با وی در سال ۳۵ هجری بیان نمود ، عدم تمایل خود را برای پذیرش خلافت به شرح ذیل مطرح می نماید:[مرا واگذارید و دیگری را به دست آرید. زیرا ما به استقبال حوادث و اموری می رویم که رنگارنگ و فتنه آمیز است و چهره های گوناگون دارد و دل ها بر این بیعت ثابت و عقل ها بر این پیمان استوار نمی ماند...].امام علی (ع) در خطبه شقشقیه (خطبه ۳، ص ۴۷) به آشوب طلبی و مقابله ناکثین، قاسطین و مارقین در برابر حکومت عادلانه خود اشاره دارد.در ارتباط با حقوق متقابل مردم و رهبران، امام علی (ع) در بخشی از در خطبه ۲۱۶ (ص ۴۴۳) نهج البلاغه می فرماید:[... و در میان حقوق الهی بزرگ ترین حق، حق رهبر بر مردم و حق مردم به رهبر است. مردم اصلاح

نمی شوند مگر به اصلاح حاکمان و حاکمان اصلاح نمی شوند مگر به استقامت و پایداری مردم... و آنگاه که مردم حق رهبری را ادا کنند و زمامدار حق مردم را بپردازند، حق در آن جامعه بین آنها عزّت یابد و راه های دین پایدار و نشانه های عدالت برقرار و سنت (پیامبر) پایدار گردد ، پس روزگار اصلاح شود و مردم در تداوم حکومت امیدوار و دشمن در آرزوهایش مأیوس می گردد.اما اگر مردم بر حکومت چیره شوند یا زمامدار بر مردم ستم کند، وحدت کلمه از بین می رود، نشانه های ستم آشکار و نیرنگ بازی در دین فراوان می گردد.] بنابراین از دیدگاه امام علی (ع) رعایت حقوق متقابل مردم و دولت امری واجب است. دولت ها وظیفه دارند در قلمرو اختیارات خویش شرایط رشد و تعالی و زمینه تکامل و توازن اجتماعی و دستیابی عادلانه هر کس به حق و حقوقش را فراهم سازند. مردم نیز وظیفه دارند به تعهدات خود در برابر زمامداران وفا کنند، کارهای جامعه را انجام دهند مسئولیت پذیر باشند و برای استواری جامعه از دولت ها و رهبران عدالتخواه حمایت نمایند. افراد باید بدانند که رفتار فردی دارای بعد اجتماعی است. مجموعه تلاش های فردی حرکتی بزرگ و پیوسته پدید می آورد، سبب به سامان شدن جامعه و احقاق حق همگان خواهد شد [۴-۴ لزوم ساده زیستی حاکمان اسلامی امام علی (ع) از اشرافیت و زندگی تجملی بیزار است و در جامعه اسلامی که افرادی فقیر دارد، ساده زیستی را از جمله وظایف حاکمان اسلامی می داند. در نهج البلاغه این موضوع به حاکمان و فرمانداران توصیه شده است:- امام علی (ع) در نامه ۳ نهج البلاغه (ص ۴۸۱) شریح بن الحارث قاضی (قاضی کوفه) که خانه ای به ۸۰ دینار خریده بود، در ارتباط با سوء استفاده مالی هشدار می دهد.در بخشی از نامه می فرماید:[...به من خبر دادند که خانه ای به ۸۰ دینار خریده ای و سندی برای آن نوشته ای و گواهانی آن را امضا کرده اند. ای شریح اندیشه کن که آن خانه را با مال دیگران و یا پول حرام نخریده باشی که آنگاه خانه دنیا و آخرت را از دست داده ای [.- امام علی (ع) در نامه ۴۵ نهج البلاغه (ص ۵۵۳) عثمان بن حنیف انصاری، فرماندار بصره را از اینکه به میهمانی اشراف و ثروتمندان بصره شرکت کرده و در آن غذاهای رنگارنگ و تجمّلی وجود داشته، مورد سرزنش قرار می دهد و به وی توصیه می کند که غذاهایی که حلال و حرام بودنش را نمی داند، دور بیفکند و آنچه را به پاکیزگی و حلال بودنش یقین دارد، مصرف نماید.- امام علی (ع)، در نامه ۷۱(نهج البلاغه ص ۶۱۳) به منذر بن جارود عبدی، فرماندار استخر در ایالت فارس، وی را از زندگانی تجمّلی و هواپرستی منع می کند و مورد سرزنش قرار می دهد. بنابراین ساده زیستی حاکمان اسلامی و اطلاع از زندگی افراد کم درآمد و فقیر نیز یکی از خصوصیات رهبران و مسئولان عادل در جامعه می باشد و امام علی (ع) رعایت آن را واجب می داندو معتقد است که ساده زیستی حاکمان اسلامی زمینه را برای اجرای عدالت و اقامه ان در جامعه اسلامی فراهم می آورد.۵- جمع بندی و نتیجه گیری موضوع برقراری عدل و عدالت در جامعه یکی از ارکان دین مقدس اسلام می باشد، به گونه ای عدل الهی یکی از اصول اعتقادی شیعیان و برخی از فرقه های اهل تسنن مانند معتزله می باشد. امام علی (ع) عدل و عدالت را یکی از پایه ها و بنیاین های قوام هر حکومت می داند. آن حضرت عدل را زیبایی و جمال حاکمان و معیار سیاست مطلوب را رعایت عدالت در جامعه می پندارد.امام علی (ع) عدالت را تساوی و برابری حق افراد (در شرایط برابر) تعریف نموده است و معتقد است که بنا بر اصل تساوی افراد در خلقت، آزادی و مساوات یک حق بشری و الهی برای همه مردم است. آن حضرت معتقد است که توزیع اموال بیت المال باید به صورت عادلانه بین مردم تقسیم شود و هرگز حاضر نبود برای حمایت اشراف و بزرگان قریش و حتی برادرش عقیل (که وضعیت مالی خوبی برای تأمین مایحتاج عیال و فرزندانش نداشت) سهمی بیشتر به آنها اختصاص دهد (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴، ص ۴۵۹ و خطبه ۱۲۶، ص ۲۳۹). بنابراین دیدگاه های امام علی (ع) دربارهٔ عدل و عدالت و راهکارهای برقراری آن، اندیشه ای جاودانه و ابدی و الگویی منحصر به فرد برای هر حکومت اسلامی است و به مرور زمان نه تنها سست و کم اهمیت نگشته بلکه پس از گذشت قرن ها، مشتاقان و شیفتگان(مسلمان و غیر مسلمان) بسیاری پیدا کرده است.لذا در نظر گرفتن اصول عدل و عدالت از دیدگاه امام علی(ع)می تواند الگو و ضابطه مناسبی برای بر پایی هر حکومت اسلامی باشد و از مسئولین کشور اسلامی ما انتظار می رود که هر

چه بیشتر در اقامه قسط و عدل علوی اقدام نمایند.فهرست منابع و مأخذ- آمدی تمیمی، عبدالواحد (۱۳۷۷) . غرر الحکم و دررالکلم. ترجمه انصاری. محمد علی جلد اول و دوم. تهران. انتشارات آرمان.- امامی، محمد جعفر و آشتیانی، محمد رضا (۱۳۷۸). نهج البلاغه. جلد اول و دوم و سوم. چاپ یازدهم. قم: مدرسه امام علی بن ابیطالب.- پاشاپسندی، حسینعلی (۱۳۷۹). امام علی (ع) و عدالت. مجموعه مقالات نخستین جشنواره نهج البلاغه دانشگاهیان سراسر کشور. تهران. کمیته علمی نخستین جشنواره دانشگاهیان سراسر کشور.- دشتی، محمد (۱۳۷۹). ترجمه نهج البلاغه. چاپ هفتم. قم :نشر مشرق.- حکیمی، محمد (۱۳۸۱). زمینه ها و موانع تحقق عدالت اقتصادی. تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.- کرمی،محمد مهدی،پورمند،محمد(۱۳۸۳).مبانی فقهی اقتصاد اسلامی.تهران:انتشارات سمت.- صدری، افشار، غلامحسین و همکاران(۱۳۸۱). فرهنگ معاصر فارسی چاپ سوم. تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.- مجلسی، محمد باقر (۱۳۷۳). بحارالانوار. جلد ۷۸. تهران. انتشارات کتابچی.- مطهری، مرتضی (۱۳۷۲). سیری در نهج البلاغه، چاپ نهم. تهران: انتشارات صدرا.- مولانا، حمید (۱۳۸۰). ابعاد عدالت اجتماعی از دیدگاه امام علی (ع). کنگره بین المللی امام علی (ع). جلد اول تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ابوتراب یعنی چه

؟مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عج) ابوتراب یعنی چه وچرا به حضرت علی ع لقب ابوتراب داده شده؟ پاسخ: ابو تراب به معنای پدر خاک ، یا دمساز خاک ، یا پدر و رئیس خاکیان است . این لقب از محبوب‌ترین القاب در نزد امام علی علیه السلام و یکی از زیباترین القاب آن حضرت به شمار می‌آید. شیخ علاء الدین سکتواری در محاضرهٔ الأوائل (ص ۱۱۳) گوید : نخستین کسی که به کنیه (ابو تراب) نامیده شد علی بن ابی طالب رضی الله عنه است ، این کنیه را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او داد آن گاه که دید او بر روی زمین خوابیده و خاک بر پهلوی او نشسته است ، از روی لطف و مهربانی به او فرمود : برخیز ای ابو تراب . و این محبوب ترین القاب او به شمار می رفت ، و از آن پس ، به برکت نفس محمدی این کرامتی برای او گردید ، زیرا خاک خبرهای گذشته و آینده تا روز قیامت را برای او باز می گفت . این را بفهم که رازی است بی پرده .الغدیر – الشیخ الأمینی – ج ۶ – ص ۳۳۷ – ۳۳۸ عبایهٔ بن ربعی گوید : به عبد الله بن عباس گفتم : رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از چه رو علی علیه السلام را ابو تراب نامید ؟ گفت : از آن رو که علی علیه السلام صاحب زمین و حجت خدا بر اهل آن پس از رسول خداست ، و بقای زمین و آرامش آن به او است ، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم می فرمود : چون روز قیامت شود و شخص کافر پاداش و نزدیکی و کرامتی را که خدای متعال برای شیعیان علی آماده نموده ببیند گوید : (ای کاش من ترابی بودم) یعنی کاش از شیعیان علی (ابو تراب) بودم . و این است معنای این آیه که کافر گوید : کاش من تراب (خاک) بودم .علل الشرائع – الشیخ الصدوق – ج ۱ – ص ۱۵۶ . علامه مجلسی رحمه الله در بیان این جمله گوید : ممکن است ذکر آیه در اینجا برای بیان علت دیگری در نامگذاری آن حضرت به ابو تراب باشد ، زیرا شیعیان او به جهت تذلل بیش از اندازه و تسلیم بودن در برابر فرمانهای حضرتش تراب نامیده شده اند ؛ چنان که در آیه کریمه آمده – و چون آن حضرت صاحب و پیشوا و زمامدار آنهاست ابو تراب نام گرفته است .بحار الأنوار – العلامهٔ المجلسی – ج ۳۵ – ص ۵۱ . در این که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم در چه زمانی این لقب مبارک را به امیر المؤمنین علیه السلام داده است ، روایات متفاوتی نقل شده است . برخی از آن‌ها حاکی از آن است که این لقب در جمادی الأول یا جمادی الثانی سال دوم هجرت در غزوهٔ العشیره به آن حضرت داده شده است . در برخی دیگر آمده است که در یوم التآخی ؛ یعنی روزی که پیامبر اسلام بین همهٔ مسلمان عقد برادری بست و از بین تمام مردم علی را برای خود برگزید ، به او داده شده است . البته این روایات هیچ تعارضی باهم ندارند ؛ چرا که ممکن است پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم در

موارد متعـدد بارها و بارها آن را تکرار کرده باشـد . برای تحقیق بیشتر در این باره می‌توانید به کتاب الغدیر علامهٔ امینی رحمت الله علیه ، ج ۶ – ص ۳۳۴ – ۳۳۸ مراجعه کنید .

http://www.valiasr-aj.com/fa/page.php?bank=question&id=۱۳۰۴

عدالت و حقیقت خواهی علی

علیه السلام

رهپویان

فان فی العدل سعهٔ و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضیق (نهج البلاغه از کلام ۱۵) علی علیه السلام مرد حق و عدالت بود و در این امر بقدری شدت عمل بخرج میداد که فرزند دلبند خود را با سیاه حبشی یکسان میدید،آنحضرت از عمال خود باز جوئی میکرد و ستمگران را مجازات مینمود تا حق مظلومین را مسترد دارد بدینجهت فرمود:بینوایان ضعیف در نظر من عزیز و گردنکشان ستمگر پیش من ضعیفند.حکومت علی علیه السلام بر پایه عدالت و تقوی و مساوات و مواسات استوار بود و در مسند قضا جز بحق حکم نمیداد و هیچ امری و لو هر قدر خطیر و عظیم بود نمیتوانست رأی و اندیشه او را از مسیر حقیقت منحرف سازد.علی علیه السلام خود را در برابر خدا نسبت برعایت حقوق بندگان مسئول میدانست و هدف او برقراری عدالت اجتماعی بمعنی واقعی و حقیقتی آن بود و محال بود کوچکترین تبعیضی را حتی در باره نزدیکترین کسان خود اعمال نماید چنانکه برادرش عقیل هر قدر اصرار نمود نتوانست چیزی اضافه بر سهم مقرری خود از بیت المال مسلمین از آنحضرت دریابد و ماجرای قضیه آن در کلام خود آنجناب آمده است که فرماید:و الله لان ابیت علی حسک السعدان مسهدا و اجر فی الاغلال مصفدا احب الی من القی الله و رسوله یوم القیامهٔ ظالما لبعض العباد و غاصبا لشیء من الحطام.. .بخدا سوگند اگر شب را (تا صبح) بر روی خار سعدان (که به تیزی مشهور است) به بیداری بگذرانم و مرا (دست و پا بسته) در زنجیرها بر روی آن خارهابکشند در نزد من بسی خوشتر است از اینکه در روز قیامت خدا و رسولش را ملاقات نمایم در حالیکه به بعضی از بندگان (خدا) ستم کرده و از مال دنیا چیزی غصب کرده باشم و چگونه بخاطر نفسی که با تندی و شتاب بسوی پوسیدگی برگشته و مدت طولانی در زیر خاک خواهد ماند بکسی ستم نمایم؟و الله لقد رأیت عقیلا و قد املق حتی استماحنی من برکم صاعا...بخدا سوگند (برادرم) عقیل را در شدت فقر و پریشانی دیدم که مقدار یکمن گندم (از بیت المال) شما را از من تقاضا میکرد و اطفالش را با مویهای ژولیده و کثیف دیدم که صورتشان خاک آلود و تیره و گوئی با نیل سیاه شده بود و (عقیل ضمن نشان دادن آنها بمن) خواهش خود را تأکید میکرد و تقاضایش را تکرار مینمود و من هم بسخنانش گوش میدادم و (او نیز) گمان میکرد دینم را بدو فروخته و از او پیروی نموده و روش خود را رها کرده‌ام!فاحمیت له حدیدهٔ ثم ادنیتها من جسمه لیعتبر بها!...پس قطعه آهنی را (در آتش) سرخ کرده و نزدیک تنش بردم که عبرت گیرد!از درد آن مانند بیمار شیون و فریاد زد و نزدیک بود که از حرارت آن بسوزد (چون او را چنین دیدم) گفتم ای عقیل مادران در عزایت گریه کنند آیا تو از پاره آهنی که انسانی آنرا برای بازیچه و شوخی گداخته است ناله میکنی ولی مرا بسوی آتشی که خداوند جبار آنرا برای خشم و غضبش افروخته است میکشانی؟آیا تو از این درد کوچک مینالی و من از آتش جهنم ننالم؟و شگفت‌تر از داستان عقیل آنست که شخصی (اشعث بن قیس که از منافقین بود) شبانگاه با هدیه‌ای که در ظرفی نهاده بود نزد ما آمد (و آن هدیه) حلوائی بود که از آن اکراه داشتم گوئی بآب دهن مار و یا باقی آن خمیر شده بود بدو گفتم آیا این هدیه است یا زکوهٔ و صدقه است؟و صدقه که بر ما اهل بیت حرام است گفت نه صدقه است و نه زکوهٔ بلکه هدیه است!پس بدو گفتم مادرت در مرگت گریه کند آیا از طریق دین خدا آمده‌ای که مرافریب دهی؟آیا بخبط دماغ دچار گشته‌ای یا دیوانه شده‌ای یا هذیان میگوئی (که برای فریفتن علی آمده‌ای) ؟و الله لو اعطیت الاقالیم السبعهٔ بما تحت افلاکها علی ان اعصی الله فی نملهٔ اسلبها جلب

شعیرهٔ ما فعلته...بخدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانهای آنها است بمن بدهند که خدا را درباره مورچه‌ای که پوست جوی را از آن بگیرم نا فرمانی کنم هرگز نمیکنم و این دنیای شما در نظر من پست‌تر از برگی است که ملخی آنرا در دهان خود میجود،علی را با نعمت زودگذر دنیا و لذتی که پایدار نیست چکار است؟ما لعلی و لنعیم یفنی و لذهٔ لا تبقی .عبد الله بن ابی رافع در زمان خلافت آنحضرت خازن بیت المال بود یکی از دختران علی علیه السلام گردن بندی موقهٔ برای چند ساعت جهت شرکت در یک مهمانی عید قربان بعاریه از عبد الله گرفته بود،پس از خاتمه مهمانی که مهمانان بمنزل خود رفتند علی علیه السلام دختر خود را دید که گردن بند مروارید بیت المال در گردن اوست فی الفور بانگ زد این گردن بند را از کجا بدست آورده‌ای؟دخترك با ترس و لرز فراوان عرض کرد از ابن ابی رافع برای چند ساعت بعاریه گرفته‌ام عبد الله گوید امیر المؤمنین علیه السلام مرا خواست و فرمود ای پسر ابی رافع در مال مسلمین خیانت میکنی؟عرض کردم پناه بر خدا اگر من بمسلمین خیانت کنم!فرمود چگونه گردن بندی را که در بیت المال بود بدون اجازه من و رضایت مسلمین بدختر من عاریه داده‌ای؟عرض کردم یا امیر المؤمنین او دختر شما است و آنرا از من بامانت خواسته که پس بدهد و من خود ضامن آن گردن بند هستم که آنرا محل خود باز گردانم،فرمود همین امروز آنرا بمحلش برگردان و مبادا برای بار دیگر چنین کاری مرتکب شوی که گرفتار عقوبت من خواهی شد و اگر او گردن بند را بعاریه مضمونه نگرفته بود اولین زن هاشمیه بود که دستش را می‌بریدم،دخترش وقتی این سخن را شنید عرض‌کرد یا امیر المؤمنین من دختر توام چه کسی برای استفاده از آن از من سزاوارتر است؟حضرت فرمود ای دختر علی بن ابیطالب هوای نفست ترا از راه حق بدر نبرد آیا تمام زنهای مهاجرین در عید چنین گردن بندی داشتند؟آنگاه گردن بند را از او گرفت و بمحلش باز گردانید .طلحه و زبیر در زمان خلافت علی علیه السلام با اینکه ثروتمند بودند چشمداشتی از آنحضرت داشتند.علی علیه السلام فرمود دلیل اینکه شما خودتان را برتر از دیگران میدانید چیست؟عرض کردند در زمان خلافت عمر مقرری ما بیشتر بود حضرت فرمود در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرری شما چگونه بود؟عرض کردند مانند سایر مردم علی علیه السلام فرمود اکنون هم مقرری شما مانند سایر مردم است آیا من از روش پیغمبر صلی الله علیه و آله پیروی کنم یا از روش عمر؟چون جوابی نداشتند گفتند ما خدماتی کرده‌ایم و سوابقی داریم!علی علیه السلام فرمود خدمات و سوابق من بنا بتصدیق خود شما بیشتر از همه مسلمین است و با اینکه فعلا خلیفه هم هستم هیچگونه امتیازی میان خود و فقیرترین مردم قائل نیستم،بالاخره آنها مجاب شده و نا امید برگشتند.علی علیه السلام عدالت را در همه جا مستقر میکرد و از ظلم و ستم بیزاری میجست،او پیرو حق بود و هر چه حقیقت اقتضاء میکرد انجام میداد دستورات وی که بصورت فرامین بفرمانداران شهرستانها نوشته شده است حاوی تمام نکات حقوقی و اخلاقی بوده و حقوقدانان جهان از آنها استفاده‌های شایانی برده و در مورد حقیقتخواهی آنحضرت قضاوت نموده‌اند.جرجی زیدان در کتاب معروف خود (تاریخ تمدن اسلام) چنین مینویسد:ما که علی بن ابیطالب و معاویهٔ بن ابی سفیان را ندیده‌ایم چگونه میتوانیم آنها را از هم تفکیك کنیم و بمیزان ارزش وجود آنها پی ببریم؟ما از روی سخنان و نامه‌ها و کلماتی که از علی و معاویه مانده است پس از چهارده قرن بخوبی میتوانیم درباره آنها قضاوت کنیم.معاویه در نامه‌هائی که بعمال و حکام خود نوشته بیشتر هدفش اینست که آنها بر مردم مسلط شوند و زر و سیم بدست آورند سهمی را خود بردارند و بقیه را برای او بفرستند ولی علی بن ابیطالب در تمام نامه‌های خود بفرمانداران خویش قبل از هر چیز اکیدا سفارش میکند که پرهیزکار باشند و از خدا بترسند،نماز را مرتب و در اوقات خود بخوانند و روزه بدارند،امر بمعروف و نهی از منکر کنند و نسبت بزیر دستان رحم و مروت داشته باشند و از وضع فقیران و یتیمان و قرض داران و حاجتمندان غفلت نورزند و بدانند که در هر حال خداوند ناظر اعمال آنان است و پایان این زندگی گذاشتن و گذشتن از این دنیا استهیچیك از علمای حقوق روابط افراد و طبقات را با هم و همچنین مناسبات.اجتماع را با حکام دولتی مانند آنحضرت بیان ننموده‌اند،علی علیه السلام جز راستی و درستی و حق و عدالت هدفی نداشت و از دسیسه و حیله و نیرنگ بر کنار بود.موقعیکه بخلافت رسید و عمال و حکام عثمان را معزول نمود عده‌ای از یارانش

عرض کردند که عزل معاویه در حال حاضر مقرون بصلاح نیست زیرا او مردی فتنه جو است و بآسانی دست از امارت شام بر نمیدارد،علی علیه السلام فرمود من برای یکساعت هم نمیتوانم اشخاص فاسد و بیدین را بر جماعت مسلمین حکمروا بینم .گروهی کوته نظر را عقیده بر اینست که علی علیه السلام بسیاست آشنائی نداشت زیرا اگر معاویه را فورا عزل نمیکرد بعدا میتوانست او را معزول کند و یا در شورای ۶ نفری عمر اگر موقهٔ سخن عبد الرحمن بن عوف را میپذیرفت خلافت بعثمان نمیرسید و اگر عمرو عاص را در جنگ صفین رها نمیساخت بمعاویه غالب میشد و جریان حکمیت پیش نمیآید و و...سخنان و اعتراضات این گروه از مردم در بادی امر صحیح بنظر میرسد ولی باید دانست که علی علیه السلام مردم کریم و نجیب و بزرگوار و طرفدار حق و حقیقت بود و او نمی‌توانست معاویه و امثال او را بر مسلمین والی نماید زیرا حکومت او که همان خلافت الهیه بود با حکومت دیگران فرق داشت،حکومت الهیه با توجه بمبانی عالیه اخلاقی و فضائل نفسانی مانند عدل و انصاف و تقوی‌و فضیلت و حکمت و امثال آنها پی ریزی شده و مصالح فردی و اجتماعی مسلمین را در نظر میگیرد و آنچه بر خلاف حق و عدالت است در چنین روشی دیده نمیشود،علی علیه السلام مظهر صفات خدا و نماینده او در روی زمین است و اعمالی که انجام میدهد باید منطبق با حقیقت و دستور الهی باشد.سیاست و دسیسه و گول زدن شیوه اشخاص حیله‌گر و نیرنگ باز و فریبکار است برای علی علیه السلام انجام این اعمال شایسته نبود نه اینکه او نمیتوانست مانند دیگران زرنگی بخرج دهد چنانکه خود آنحضرت فرماید:و الله ما معاویهٔ بادهی منی و لکنه یغدر و یفجر.بخدا سوگند معاویه از من زیرکتر و با هوش‌تر نیست و لکن او مکر میکند و مرتکب فجور میگردد.و باز فرمود:لو لا التقی لکنت ادهی العرب.یعنی اگر تقوی نبود (بفرض محال من تقوی نداشتم) از تمام عرب زرنگتر بودم.ولی تجلی حق سراپای علی را فرا گرفته بود او حق میگفت و حق میدید و حق میجست و از حق دفاع میکرد.درباره عدالت علی علیه السلام نوشته‌اند که سوده دختر عماره همدانی پس از شهادت آنحضرت برای شکایت از حاکم معاویه (بسر بن ارطاهٔ) که ظلم و ستم روا میداشت بنزد او رفت و معاویه او را که در جنگ صفین مردم را بطرفداری علی علیه السلام علیه معاویه تحریک میکرد سرزنش نمود و سپس گفت حاجت تو چیست که اینجا آمده‌ای؟سوده گفت بسر اموال قبیله ما را گرفته و مردان ما را کشته و تو در نزد خداوند نسبت باعمال او مسئول خواهی بود و ما برای حفظ نظم بخاطر تو با او کاری نکردیم اکنون اگر بشکایت ما برسی از تو متشکر میشویم و الا ترا ناسپاسی کنیم معاویه گفت ای سوده مرا تهدید میکنی؟سوده لختی سر بزیر انداخت و آنگاه گفت:صلی الاله علی روح تضمنها قبر فاصبح فیها العدل مدفونایعنی خداوند درود فرستد بر روان آنکه قبری او را در بر گرفت و عدالت نیز با او در آن قبر مدفون گردید.معاویه گفت مقصودت کیست؟سوده گفت بخدا سوگند او امیر المؤمنین علی علیه السلام است که در زمان‌خلافتش مردی را برای اخذ صدقات بنزد ما فرستاده بود و او بیرون از طریق عدالت رفتار نمود من برای شکایت پیش آنحضرت رفتم وقتی خدمتش رسیدم که آنجناب برای نماز در مصلی ایستاده و میخواست تکبیر بگوید چون مرا دید با کمال شفقت و مهربانی پرسید آیا حاجتی داری؟من جور و جفای عامل او را بیان کردم چون سخنان مرا شنید سخت بگریست و رو بآسمان کرد و گفت ای خداوند قاهر و قادر تو میدانی که من این عامل را برای ظلم و ستم به بندگان تو نفرستاده‌ام و فورا پاره پوستی از جیب خود بیرون آورد و ضمن توبیخ آن عامل بوسیله آیات مبارکات قرآن بدو نوشت که بمحض رؤیت این نامه،دیگر در عمل صدقات داخل مشو و هر چه تا حال دریافت کرده‌ای داشته باش تا دیگری را بفرستم که از تو تحویل گیرد،و آن نامه را بمن داد و در نتیجه دست حاکم ستمگر از تعدی و تجاوز بمال دیگران کوتاه گردید.معاویه چون این سخن شنید بکاتب خود دستور داد که نامه‌ای به بسر بن ارطاهٔ بنویسد که آنچه از اموال قبیله سوده گرفته است بدانها مسترد نماید باری علی علیه السلام در تمام نامه‌هائی که بحکام و فرمانداران خود مینوشت همچنانکه جرجی زیدان نیز تصریح کرده راه حق را نشان میداد و عدل و داد و تقوی و درستی را توصیه میفرمود،اگر دوران حکومت آنحضرت بطول میانجامید و هرج و مرج و جنگهای داخلی وجود نداشت بلا شک وضع اجتماعی مسلمین طور دیگر میشد و سعادت دین و دنیا نصیب آنان میگشت زیرا روش علی علیه السلام در حکومت،مصداق خارجی عدالت

بود که از تقوی و حقیقتخواهی او سرچشمه میگرفت و برای روشن شدن مطلب بفرازهائی از عهد نامه آنجناب که بمالک اشتر نخعی والی مصر مرقوم فرموده ذیلا ـ اشاره میشود:ای مالک ترا بکشوری فرستادم که پیش از تو فرمانروایان دادگر و ستمکار در آنجا بوده‌اند و مردم در کارهای تو بهمانگونه مینگرند که تو در کارهای حکمرانان قبیل مینگری و همان سخنان را درباره تو گویند که تو در مورد پیشینیان گوئی و چون بوسیله آنچه خداوند درباره نیکان بر زبان مردم جاری میکند میتوان آنها را شناخت لذا باید بهترین ذخیره‌ها در نزد تو ذخیره عمل نیک باشد. (ای مالک) مهار هوی و هوست را بدست گیر و بنفس خود از آنچه برایت مجاز و حلال نیست بخل ورز که بخل ورزیدن بنفس در مورد آنچه خوشایند و یا نا خوشایند آن باشد عدل و انصاف است،قلبا با مردم مهربان باش و با آنها با دوستی و ملاطفت رفتار کن و مبادا بآنان چون حیوان درنده باشی که خوردن آنها را غنیمت داند زیرا آنان دو گروهند یا برادر دینی تواند و یا (اگر همکیش تو نیستند) مانند تو مخلوق خدا هستند (۵) که از آنها لغزشها و خطایائی سر میزند و دانسته و ندانسته مرتکب عصیان و نا فرمانی میشوند بنا بر این آنها را مورد عفو و اغماض خود قرار بده همچنانکه دوست داری که تو خود از عفو و گذشت خداوند برخوردار شوی زیرا تو ما فوق و رئیس آنهائی و آنکه ترا بدانها فرمانروا کرده ما فوق تست و خداوند نیز از کسی که ترا والی آنها نموده ما فوق و برتر است و از تو رسیدگی بکارهای آنها خواسته و آنرا موجب آزمایش تو قرار داده است.(ای مالک) مبادا خود را در معرض جنگ با خدا قرار دهی زیرا تو نه در برابر خشم و قهر او قدرتی داری و نه از عفو و رحمتش بی نیاز هستی،و هرگز از عفو و گذشتی که درباره دیگران کرده‌ای پشیمان مباش و بکیفر و عقوبتی هم که دیگران را نموده‌ای شادمان مشو و به تند خوئی و غضبی که از فرو خوردن آن در نفس خود وسعتی یابی شتاب مکن و نباید بگوئی که بمن امارت داده‌اند و من دستور میدهم باید اجراء نمایند زیرا این روش سبب فساد دل و موجب ضعف دین و نزدیکی جستن بحوادث و تغییر نعمت‌ها است.(ای مالک) زمانیکه این حکومت و فرمانروائی برای تو بزرگی و عجب پدید آورد بعظمت ملک خداوند که بالاتر از تست و بقدرت و توانائی او نسبت بخودت‌بدانچه از نفس خویش بدان توانا نیستی نظر کن و بیندیش که این نگاه کردن و اندیشیدن کبر و سر کشی ترا از تندی باز دارد و آنچه در اثر عجب و کبر از عقل و خردت نا پیدا گشته بسوی تو باز میگردد،و از اینکه خود را با خداوند در بزرگی و عظمت برابر گیری و یا خویشتن را در جبروت و قدرت همانند او قرار دهی سخت بر حذر باش زیرا خداوند هر گردنکشی را خوار کند و هر متکبری را پست و کوچک نماید.(ای مالک) خدا را انصاف ده و درباره مردم نیز از جانب خود و نزدیکانت و هر کسی که از زیر دستانت دوست داری با انصاف رفتار کن که اگر چنین نکنی ستمکار باشی،و کسی که به بندگان خدا ستم کند خداوند بعوض بندگان با او دشمن میشود و خداوند هم با کسی که مخاصمه و دشمنی کند حجت و برهان او را باطل سازد و آنکس با خدا در حال جنگ است تا موقعیکه دست از ستمکاری بکشد و بتوبه گراید،و هیچ چیز مانند پایداری بر ستم در تغییر نعمت خدا و زود بغضب آوردن او مؤثر نیست زیرا خداوند دعای ستمدیدگان را میشنود و در کمین ستمکاران است.(ای مالک) باید که دورترین و دشمن‌ترین زیر دستانت نزد تو آنکسی باشد که بیش از همه در صدد عیبجوئی مردم میباشد زیرا که مردم را عیوب و نقاط ضعفی میباشد که برای پوشانیدن آنها والی و حاکم از دیگران شایسته‌تر است پس مبادا عیوب پنهانی مردم را که از نظر تو پوشیده است جستجو و آشکار سازی چونکه تو فقط عیوبی را که آشکار است باید پاک کنی و خداوند بدانچه از نظر تو پنهان است حکم میکند،بنا بر این تا میتوانی زشتی مردم را بپوشان تا خداوند نیز از تو آنچه را که از عیوب تو دوست داری از مردم پوشیده باشد بپوشاند.(ای مالک) گره هر گونه کینه‌ای را که ممکن است مردم از تو در دل داشته باشند با حسن سلوک و رفتار خوش از دل مردم بگشای و رشته هر نوع انتقام و دشمنی را در باره دیگران از خود قطع کن و خود را از هر چیزی که بنظر تو درست نباشد نادان نشان ده و در گواهی نمودن گفته‌های سخن چین عجله مکن زیرا که سخن چین هر چند خود را به نصیحت گویان مانند کند خیانتکار است،و در جلسه مشورت خود شخص بخیل را راه مده که ترا از فضل و بخشش باز گرداند و از فقر و تهیدستی میترساند وهمچنین شخص ترسو را داخل

مکن که ترا از انجام کارهای بزرگ نا توانت سازد و نه حریص و طمعکار را که شدت حرص را توأم با ستمگری در نظر تو جلوه دهد زیرا که بخل و جبن و حرص غرایز مختلفی هستند که بد گمانی بخداوند آنها را گرد آورد .(ای مالک) تا میتوانی بپارسایان و راستان بچسب و آنها را وادار کن که در مدح تو مبالغه نکننـد و بعلت کار نا صوابی که نکرده‌ای شادمانت نگردانند زیرا اصرار و مبالغه در مدح،انسان را خود بین و خود پسند کرده و کبر و سر کشی پدید آورد.و نباید که نیکو کار و بدکار در نزد تو بیک درجه و پایه باشند زیرا این روش،نیکوکاران را به نیکو کاری دلسرد و بی میل میکند و بدکاران را به بدکاری عادت دهد،و هر یک از آنان را بدانچه برای خود ملزم نموده‌اند الزام کن (نیکوکاران را پاداش بده و بدکاران را بکیفر رسان) و باید اقامه فرائضی که انجام آنها برای خدا است در موقع مخصوصی باشد که بوسیله آن دینت را خالص میگردانی،پس در قسمتی از شب و روز خود تنت را برای عبادت خدا بکار بینداز و بدانچه بوسیله آن بخدا نزدیکی جوئی کاملا وفا کرده و آنرا بدون عیب و نقص انجام ده اگر چه این کار بدن ترا برنج و تعب افکند.و موقعیکه با مردم بنماز جماعت برخیزی نه مردم را متنفر کن و نه نماز را ضایع گردان (با طول دادن رکوع و سجود و قنوت مردم را خسته مکن و در عین حال از واجبات نماز هم چیزی فرو مگذار تا موجب تباهی آن نشود یعنی فقط بادای واجبات نماز بطرز صحیح بپرداز) زیرا در میان مردم کسانی هستند که علیل و بیمار بوده و یا کارهای فوری دارند.(ای مالک) از خود بینی و خود خواهی و از اعتماد بچیزی که ترا بخود پسندی وادارت کند و از اینکه بخواهی دیگران ترا زیاد بستایند سخت بپرهیز زیرا این صفات زشت از مطمئن‌ترین فرصت‌های شیطان است که بوسیله آنها هر گونه نیکی نیکو کاران را باطل و تباه سازد،و بپرهیز از اینکه در برابر نیکی و احسانی که بمردم زیر فرمانت نموده‌ای برای آنان منتی نهی و یا کاری را که برای آنها انجام داده‌ای برای افتخار آنرابزرگ شماری و زیاده از حد جلوه دهی و یا وعده‌ای بآنان دهی و وفا نکنی زیرا که منت نهادن احسان را باطل میکند و کار را بزرگ وانمود کردن نور حق را می‌برد و خلف وعده در نزد خدا و مردم موجب خشم و دشمنی است چنانکه خدای تعالی فرماید (خداوند سخت دشمن دارد اینکه بگوئید آنچه را که نمیکنید) .و از تعجیل و شتابزدگی در انجام کارها پیش از رسیدن موقع آنها و یا سخت کوشیدن در هنگام دسترسی بدانها و یا از لجاجت و ستیزگی در کاری که راه صحیح آنرا ندانی و همچنین از سستی بهنگامی که طریق وصول بدان روشن است بپرهیز،پس هر چیزی را بجای خود بنه و هر کاری را بجای خویش بگذار.و بر تو واجب است که آنچه بر پیشینیان گذشته مانند احکامی که بعدل و داد صادر کرده و یا روش نیکی که بکار بسته‌اند و یا حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل نموده و یا امر واجبی که در کتاب خدا بدان اشاره شده و آنها انجام داده‌اند بیاد آری و آنگاه بدانچه از این امور مشاهده کردی که ما بدان رفتار کردیم تو هم از ما اقتداء کرده و رفتار کنی و در پیروی کردن آنچه در این عهد نامه بتو سفارش کردم کوشش نمائی و من با این پیمان حجت خود را بر تو محکم نمودم تا موقعیکه نفس تو بسوی هوی و هوس بشتابد عذر و بهانه‌ای نداشته باشی (گر چه) بجز خدای تعالی هرگز کسی از بدی نگه نمیدارد و به نیکی توفیق نمیدهد،و آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصایای خود بمن تأکید فرمود ترغیب و کوشش در نماز و زکوة و مهربانی بر بندگان و زیر دستان بود من نیز عهدنامه خود را که بتو نوشتم با قید سفارش آنحضرت خاتمه میدهم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.بطوریکه ملاحظه میشود تمام دستورات علی علیه السلام از تقوی و عدالت و حقیقتخواهی،و عطوفت و مهربانی او نسبت بمردم حکایت میکند و این دستورات تنها برای مالک نبود بلکه برای کلیه حکام خود فرامینی مشابه دستورات گذشته صادر فرموده است.

http://www.rahpouyan.com/ramazan۸۴/Fazayel_۹.htm

گذری بر ابعاد سیاست در نهج البلاغه

محمدحسین انصاری نژاد

بـدون تردیـد دین مـبین اسـلام به عنوان جـامع ترین، حیـات بخش ترین و جـاودانه ترین مکـاتب و ادیـان برای همه جوانب و ابعـاد زندگی بشـر، احکام و قوانین پویا و زلال و زوال ناپذیر تشـریح نموده است.این آیین زندگی بخش و سرسبز و آسمانی دستورات و قوانین مورد نیـاز زنـدگی بشـر را بر شالوده فطرت و عقل پایه ریزی نموده است، با پایه ریزی بر این دو محور مهم و سـرنوشت ساز راه را برای رسـیدن به کمالات عـالیه انسـانی و معراج روح و خوشـبختی و سـربلندی دنیـوی و اخروی چنـان هموار نموده است که «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند».در آیات نورانی قرآن کریم بر این حقیقت انکار ناپذیر به شـیوایی وروشـنی تصـریح شده است: فـاقم وجهـک للـدین حنیفـا فطرت الله الـتی فطرت النـاس علیهـا لاـ تبـدیل لخلق الله ذالـک الـدین القیم و لکن اکثر النـاس لا یعلمـون«پس روی خـود را متـوجه آییـن خـاص پروردگـار کـن! ایـن فطرتی است که خداونـد انسـان را بر آن آفریـده، دگرگـونی درآفرینش الهی نیست. این است آیین اسـتوار هر چنـد بیشتر مردم نمی داننـد.»ناگفته پیداست آیین آسـمانی ای که ریشه در عقل و فطرت دارد و بر این دو معنا و زیربنای اساسـی بنا نهاده شـده نمی توانـد نسـبت به بـدیهی ترین و طبیعی ترین خواسـته ها و نیازهای عقل و فطرت انسانی و جوامع بشـری یعنی حکومت و سـیاست مهر سـکوت بر لب زده و بی تفاوت بماند.مساله سیاست در اقیانوس مواج و کرانه ناپـذیر نهـج البلاغه تموج و جلوه ای عجیب و شـگفت آور دارد که فشـرده و فهرست وار به چنـد نمونه آن اشاره می کنیم:نفی سـکولاریسم یا جدا انگاری دین از سیاستپدیده شوم «سکولاریسم» یا تفکیک جامعه دینی از جامعه سیاسی که از مسموم ترین و خائنـانه ترین توطئه هـای دشـمنان برای انزوا و غربت اسـلام عزیز بوده و هست، از دیـدگاه امـام علی (ع) به شـدت مطرود و منفور است. در نگـاه امـام علی (ع) دین بـا سـیاست چنان ممزوج شـده و گره خورده است که به هیـچ وجه قابل تفکیـک و جـدایی نیست. به عبارت روشن تر «سـیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ماست.»این تز جاهلانه و پوچ گرایانه در کوثر کلمات نورانی و معجزه آمیز علی (ع) به اشـکال گوناگون با شفافیت و صراحتی عجیب و باور نکردنی طرد شده است:«اما والله لقد تقمصها فلان (ابن ابی قحافه) و. انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحا ینحـدر عنی السـیل و لا یرقی الی الطیر ... الـخ (خطبه ۳)آگاه باشـید! به خـدا سوگنـد! ابـابکر، جـامه خلافت را بر تن کرده در حالی که می دانست جایگاه من نسـبت به حکومت اسـلامی، چون محور آسـیاب است به آسـیاب که دور آن حرکت می کنـد. او می دانست که سـیل علوم از دامن کوهسار من جاری است و مرغان دور پرواز انـدیشه هـا، به بلنـدای ارزش من نتواننـد پرواز کرد. پس من ردای خلاـفت را رهـا کرده و دامن جمع نموده از آن کنـاره گیری کردم و در این انـدیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پا خیزم؟ یا در این محیط خفقان زا و تاریکی که به وجود آوردنـد صبر پیشه سـازم؟ که پیران را فرسوده، جوانان را پیر و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار انـدوهگین نگه می دارد! پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و اسـتخوان در گلوی من مانده بود و با دیدگان خود می نگریستم که میراث مرا به غارت می برند!آری حاکمیت خداوند در حکومت صالحان و خلفاء الله تبلور می یابـد، چه پیامبران، امامان و صالحان نماینـدگان خدا در روی زمین اند. واقعا چقدر شـقاوت پیشه و خسـرالدنیا والاـخره بودنـد خوارج که بـا اسـتناد به جمله ای متخـذ از آیات روشـنگر قرآن (لا حکم الا الله) به جنگ قرآن و امام حق که قرآن ناطق و خلیفه الهی در زمین و سـتون آفرینش است برآمدند. آری «به نام دین سـر دین را شکستند».اما در رد منطق ارتجاعی خوارج که ناشـی از نهـایت خشـک مغزی و کـور بـاطنی و گمراهی آنـان بـود بـا جمله ای مـوجز و معجزه آمیز فرمود (کلمه الحق یراد بها الباطـل) یعنی کلاـم حق را سپر و دسـتاویز هـدف شوم خود و مقصـد باطل و شیطانی اش نمودنـد و به اصـطلاح سوراخ دعا را گم کردند!پس در پاسخ خود فروختگان داخلی و خارجی که زمزمه شوم و فتنه انگیز جدایی دین از سـیاست را سر می دهند از سر درد بایـد گفت:سـیاست بی دیانت؟ مرگتان باددیانت بی سـیاست؟ مرگتان بادنفی سـیاست «ماکیاولیسم» که می گویند هدف وسـیله را توجیه می کنـد.حرکت سیاسـی امـام علی (ع) براسـاس ایمان و عقیـده و آرمان است. خـدامحوری و دین باوری و عـدالتخواهی در جهان بینی سیاسـی امام حرف اول را می زنـد و در پرده پرده کلامش سـیلان دارد. در نگاه امام علی (ع) کسانی که برخلاف اراده

خدا در نظام اجتماعی گام برمی دارند به نوعی شرک آلوده شده و شیطان را پیشرو و الگوی سیاست خود ساخته اند. او در فرازی از خطبه هفتم چنین می فرماید:اتخذوا الشیطان لامرهم ملاکا و اتخذهم له اشراکا، فباض و فرخ فی صدورهم و دب درح فی حجورهم و... منحرفان، شیطان را معیار کار خود گرفتند و شیطان نیز آنها را دام خود قرار داد و در دل های آنان تخم گذارد و جوجه های خود را در دامانشان پرورش داد. با چشمهای آنان می نگریست و با زبان های آنان سخن می گفت پس با یاری آنها بر مرکب گمراهی سوار شد و کردارهای زشت درنظرشان زیبا جلوه داد مانند رفتار کسی که نشان می داد در حکومت شیطان شریک است و با زبان شیطان سخن باطل می گوید. به روشنی روز مشخص است منطق باطل و منفعت جویانه مدعیان ماکیاولیسم که معتقدند برای نیل به اهداف غایی از هر راهی هر چند نامشروع و غیراصولی وارد و به هر وسیله ای متوسل شد با منطق الهی حضرت علی (ع) کمترین سازگاری نداشته و به شدت طرد گردیده است.امام علی (ع) منادی توفنده و پرچم دار بزرگ سیاست های الهی که مبنای آن کتاب و قوانین خدا و موازین قسط و عدل امت می باشد و از این صراط مستقیم و حد و مرز مشخصی خارج نمی شود.هنگامی که به امام گفتند که مردم به دنیا دل بسته اند معاویه با هدایا و پول های فراوان آنها را جذب می کند شما هم از اموال عمومی بر اشراف عرب و بزرگان قریش ببخش و از تقسیم مساوی بیت المال دست بردار، تا بر تو گرایش پیدا کنند. برآشفت و در خطبه ای غرا و آتشین فرمود: آیا به من دستور می دهید برای پیروزی خود از جور ستم درباره امت اسلامی که بر آنها ولایت دارم استفاده کنم به خدا سوگند تا عمر دارم و شب و روز برقرار است و ستارگان از پی هم طلوع و غروب می کنند هرگز چنین کاری نخواهم کرد! اگر این از خودم بود به گونه ای مساوی در میان مردم تقسیم می کردم تا چه رسد که جزو اموال خداست! آگاه باشید بخشیدن مال به آنها که استحقاق ندارند زیاده روی و اسراف است. ممکن است در دنیا مقام بخشنده آن را بالا برد اما در آخرت پست خواهد کرد در میان مردم ممکن است گرامی اش بدارند اما در پیشگاه خدا خوار و ذلیل است.آری این تفکر و تز عمده سیاستمداران و سیاست بازان حرفه ای با بینش عمیق و ژرف بینی سیاسی امام کمترین همسویی و همخوانی ندارد و به قول شاعر «تفاوت از زمین تا آسمان است».پست های کلیدی سیاسیاز منظر علی (ع) پست های کلیدی و حساس سیاسی محل آزمایش مردان است. با قرار گرفتن در مناصب و مشاغل مهم سیاسی گوهر ایمان انسان سخت در معرض امتحانات الهی قرار گرفته و محک می خورد به قول شاعر:خوش بود گر محک تجربه آید به میانتا سیه روی شود هر که در او غش باشداو در این مضمون چه زیبا می فرماید: الولایات مضامیر رجال فرمانروایی محل سابقه مردان است.روش تحلیل رویداد سیاسیدر جهان بینی سیاسی امیر مومنان (ع) برای تحلیل وقایع و رویداد روش های بدیع و بکر و حیرت زای تجربی وجود دارد که از هر جهت مایه اعجاب است. «حوادث اگر هم همانند یکدیگر بودند آخرین را با آغازین مقایسه کنید» سالی که نکوست از بهارش پیداست.سیاست اقتصادی امامسیاست اقتصادی امام (ع) بر شالوده قسط و عدالت است. او قسط و عدالت را سبب بسط و گشایش امور مردم و مدینه فاضله کمالات انسانی می داند. لذا پس از به دست گرفتن زمام امور مسلمین بلادرنگ در روز دوم خلافت در خطبه ای بلیغ و رسا می فرماید:«به خدا سوگند بیت المال تاراج شده را هر کجا که بیابم به صاحبان اصلی آن بازگردانم. گرچه با آن ازدواج کرده یا کنیزانی خریده باشند زیرا در عدالت گشایش برای عموم است و آن کس که عدالت بر او گران آید تحمل ستم بر او سخت تر است.درباره جلوه های سیاست در سپهر همیشه تابناک نهج البلاغه سخن بسیار است که از بضاعت و اطلاع این حقیر بی مایه خارج است. فقط به رسم تیمن در این مجال کوتاه به این مختصر بسنده شد. به مصداق:آب دریا را اگر نتوان کشیدهم به قدر تشنگی باید چشیدمحمدحسین انصاری نژاد- روزنامه جوان

جامعه شناسی غدیر و ابتکارات نبوی

پایگاه سبطین

سپاس آن ذات بی همتا را که نام مبارك علی علیه السلام را بر صدر کاینات نوشت تا خلقت انسان بی آغاز و انجام نماند و سلام بر علی علیه السلام که ابتدای عشق و منتهای عاشقیست. کاش در این نورانی ترین لحظات زندگی (ایام عید الله الاکبر) با باران مداوم حضورش این عطش بی پایان را به پایان برساند که تنها عشق او شایسته تسخیر دلهاست. واقعه غدیر حادثه ای تاریخی نیست که در کنار دیگر وقایع بدان نگریسته شود ، غدیر یک فرهنگ است نشانه و رمزی است که از تداوم خط نبوت حکایت میکند که پس از چهارده قرن نه تنها از صفحات ذهن مسلمانان محو نشد بلکه با مشاهده شواهد بسیاری در طول زمان ، بیشتر در قلوب و اذهان جای گرفت لذا شایسته است از منظرهای گوناگون و در همه زمان ها به غدیر نگاه کنیم و چه زیباست سخن امام امت در اینباره که فرمود : غدیر مختص به آن زمان نیست ، غدیر در همه اعصارباید باشد ، روشی که حضرت امیر در این حکومت پیش گرفته است باید روش ملت ها و دست اندر کاران باشد ، قضیه غدیر قضیه جعل حکومت است . « صحیفه نور ج ۲۰ _ ص۲۸» و ما در این مقال بر آنیم ابتدا بافت جامعه آن روز را مورد بررسی قرار داده و سپس راهکارها و تدابیر نبی مکرم اسلام حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را برای طرح مقام خلافت علی علیه السلام در روز غدیر را مطرح میکنیم بخش اول : جامعه شناسی غدیر با مراجعه به تاریخ عصررسول صلی الله علیه و آله پی میبریم که حدود صد و بیست هزار نفر از مسلمانان در غدیر خم حضور داشتند که فقط هفتاد هزار نفر آنان از مدینه بودند با تتبعی که در منابع تاریخی صورت گرفته است مشخص شد تا قبل از آن روز یعنی از شش هزار سال پیش تا آن روز هرگز چنان مجلس شکوهمندی برای سخنرانی تشکیل نشده بود. پس به راستی چه شد با وجود این همه جمعیت مسلمان تنها هفتاد روز پس از واقعه غدیر (۲۸ صفر سال یازده هجری) علی علیه السلام تنها ماند؟ به راستی سرّ این اعراض عمومی از ولایت چیست ، آن هم تنها در هفتاد روز؟ برای جواب دادن به این سوال باید طبقات فکری مسلمین در آن دوره را تجزیه و تحلیل کرد که با اندکی مطالعه در میابیم که آن جمعیت عظیم را میتوان به سه گروه عمده تقسیم کرد: ۱) اعراب تازه مسلمان ؛ این گروه که هنوز آداب جاهلیت را از خود نزدوده بودند و معنای صحیح نبوت را نمیفهمیدند از این روی میان نبوت و حکومت فرق نمی گذاشتند و ولایت را یک ریاست و زعامت ظاهری میپنداشتند ؛ گروهی که حضرت از آنان به « همج زعاع» یاد میکند یعنی کسانی که با هر بادی میل پیدا میکنند . این گروه زمانی که مصیبت وفات پیامبر صلی الله علیه و آله حادث شد قدرت فکر کردن در امور را نداشتند و لذا روسای مدرسه خلفا این وقت را بهترین موفعیت برای اجرای نقشه های خود میپنداشتند و سریع به سقیفه رفتند و مساله خلافت را به نفع خود به پایان رساندند. ۲) گروه دوم منافقانی بودند که به ظاهر اسلام را پذیرفته بودند ولی کینه کشته شدگان جنگ های بدر ، احد ، حنین و خیبر را در دل داشتند و به آسانی زیر بار پذیرش ولایت نمیرفتند و نخستین اعتراض ها را همین گروه در غدیر به نبی اکرم صلی الله علیه و آله کردند : که آیا این فرمان از سوی خداوند است یا رسولش؟ ینابیع الموده ص۲۴۹ علی بن حسن بن فضال از پدرش نقل میکند که : از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام سوال کردم درباره امیرالمومنین علیه السلام چه شد که مردم از او اعراض کرده و به دیگری میل پیدا کردند در حالی که فضیلت و سابقه او در اسلام و منزلت او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله میدانستند؟ حضرت فرمود : جهتش این است که امام علی علیه السلام پدران و برادران و اجداد و عموها و خاله ها و نزدیکان آنان را که دشمن خدا و رسول او بودند را به قتل رسانید لذا به این جهت کینه حضرت را به دل گرفتند و نمی خواستند که او متولی امورشان شود ، ولی از غیر علی علیه السلام در دل کینه ای نداشتند ، زیرا کسی مانند علی علیه السلام در جهاد بر ضد مشرکان شرکت نکرده بود و به همین جهت بود که از او اعراض کرده و به سراغ دیگری رفتند . « علل الشرائع ج۱ص ۱۴۶ » و در حدیثی دیگر عبدالله بن عمر به علی علیه السلام عرض کرد : چگونه قریش تو را دوست بدارد در حالی که تو در روز بدر و احد هفتاد نفر از بزرگان آنان را به قتل رساندی المناقب ج۳ ص۲۲۰ از امام زین العابدین علیه السلام سوال شد چرا قریش نسبت به علی علیه السلام بغض داشت ؟ امام فرمود : زیرا دسته اول آنان را به جهنم واصل کرده و دسته آخر را نیز خوار و ذلیل کرد . بحار الانوار ج۲۹ ص۴۸۲ ابو حفص میگوید « حریز بن عثمان

شدیـدا بر علی علیه السلام حمله میکرد و بر بالای منابر او را دشنام میداد و همیشه میگفت من او را به جهت اینکه پدرانم را به قتل رسانید ، دوست ندارم . تهذیب الکمال ج۵ ص ۵۹ آری این گروه از مسلمان نماها که اقوام و عشیره خود را در جنگ ها از دست داده بودنـد ، کینه و خشم خود را بعـد از وفـات پیـامبر صـلی الله علیه و آله بر علی بن ابیطالب ظاهر نموده و از او قصاص نمودنـد و نگذاشتند به حقی که خداوند برای او معین کرده برسد . در این باره امام علی علیه السلام به خدای خویش عرضه میدارد: بار خدایا به تو از قریش شکایت میکنم ، آنان انواعی از شر و خدعه در سر داشتند که بر رسولت پیاده کنند ولی از آن عاجز ماندند و تو بین آنان با نیتشان حائل شـدی . آنان بعـد از وفات پیامبر دور مرا گرفتند و نیت شوم خویش را بر من جاری ساختند ، بار خدایا حسن و حسین راحفظ گردان و تا زنـده ام آنان را از گزنـد قریش مصون دار و هنگامی که جانم را گرفتی تو بر آنان مراقب باش که تو بر همه چیز شاهدی . شرح ابن ابی الحدید ج ۲۰ ص ۲۹۸ ۳) دسته سوم ، مسلمانان با اخلاصی بودند که تعداد نا چیزی دز این دسته قرار میگرفتنـد هماننـد ابوذر ، سلمان ، مقداد و .... و آن حدیث معروف نیز اشاره به همن قضـیه دارد که بعد از نبی همه مردم مرتد شدنـد مگر هفت نفر ..... بـدین ترتیب نا پایـداری مـذهبی و قدرت طلبی برخی اصـحاب پیامبر صـلی الله علیه و آله زمینه ساز وقوع حوادث نـاگواری برای جامعه اسـلامی شـد. بخش دوم : راهکارها و ابتکارات نبوی جهت طرح مقام خلافت این که واقعه غـدیر را حاصل اتفاق و امری یکباره بـدانیم تفکری عبث و ناشـی از جهل است زیرا نبی مکرم اسـلام صـلی الله علیه و آله از سالها قبل برای این روز (غـدیر)برنـامه ریزی نموده بود و بارهـا در مناسـبتهای گونـاگون فضائـل امیرالمومنین علیه السـلام و مساله جانشـینی وی را گوشـزد میکردند تعبیر هایی که پیامبر گرامی صـلی اللّه علیه و آله درباره علی علیه السلام به کار برده اند، برای هیچ کس نفرموده اند. خواننده هوشیار با تامل در این احادیث و سخنان گهربار پیامبر صلی اللّه علیه و آله ، نیک در می یابد که منظور آن حضرت از بر شـمردن این فضایل برای علی علیه السـلام چیزی جز زمینه سازی برای غـدیر و به دست دادن معیارهای برای شـناخت امام آینـده جامعه اسـلامی نبوده است ، از نظر عقلی نیز روشن است که خبر دادن مردم به امر مهمی چون امامت و انتصاب فردی برای این مقام ، نیازمنـد آن است که اذهان مردم ، تا حدودی ، آماده باشد. به نظر ما تنها این سـخن پیامبر صـلی اللّه علیه و آله که فرمود: علی مع الحق و الحق مع علی ؛ علی با حق است و حق با علی است ، می تواند معیار محکمی برای شـناخت امامت و ولایت آن حضـرت چه آنکه : در خانه اگر کس است یک حرف بس است .ولی برای آشنایی بیشتر خوانندگان با معیارهایی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله به دست داده انـد و زمینه چینی که برای این مساله مهم انجام داده انـد برخی از احادیث آن حضـرت صـلی اللّه علیه و آله را در این بـاره نقـل می کنیم : دوستی علی علیه السـلام الف) دوستی علی معیـار ایمـان و کفر آنکه تو را دوست داشـته باشـد، مؤ من داشـته باشد، مؤ من است و آن کس که تو را دوست نداشته باشد کافر یا منافق است ب) دوستی علی علیه السلام مصونیت از گناه دوست داشتن علی بن ابیطالب علیه السلام ثوابی است که گناه کردن هم به آن ضرر نمی زند و دشمنی کردن با آن حضرت ، گناهی است که کار نیک هم برای آن هم فایـده نـدارد . ج) دوست علی علیه السـلام در بهشت با پیامبر است : هر کس می خواهنـد به زندگی من زنده باشد و به مرگ من بمیرد و در جنت عدن منزل کند و به نهالی که خدایش کاشـته بچسبد و به او بگوید: باش تا باشد باید دوسـتدار علی بن ابیطالب علیه السـلام باشد و اوصـیای از فرزندانش را پیروی کند زیرا آنان عترت من اند و از گل من آفریده شده اند و از دشـمنانشان به خدا شـکوه کنند که منکر فضل آنهایند و قطع صـلح آنها کننـد.... د) دوستی علی نعمت است : دوستی علی علیه السـلام نعمت است و پیروی از او فضـیلتی است که فرشـتگان به آن معتقدند، و صالحان گرد اویند. پس از من کسی در جهان گام ننهاد جز آنکه علی بهتر از اوست از نظر عزت و افتخار و دلیل راه از نه سخت است و نه شتاب کار نه سهل انگار در تباهی و نه عناد ورز، زمین او را حمل می کند و گرامی می دارد . ه) دوستی علی علیه السـلام وسیله پذیرش اعمال : آگاه باش کسی که علی را دوست داشـته باشد خداوند نماز و روزه و نماز شب او را قبول می کند، و خدا تمام کارهای او را می پذیرد و دعای او را اجابت می کند. آگاه باشد کسـی که علی علیه السـلام را دوست داشته باشد فرشتگان برای او طلب آمرزش می کنند. کسی که به فضیلتی

از فضایل علی علیه السلام گوش کند خداوند همه گناهان او را که به وسیله گوش خود انجام داده می بخشد . و دوستی با علی (ع) دوستی با پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه باش کسی که علی (ع) را دوست داشته باشد یعنی مرا دوست دارد و کسی که مرا دوست داشته باشد خدا از او راضی است و کسی که خدا از او راضی باشد بهشت را به او پاداش می دهد علی همراه با قرآن : علی همراه با قرآن است و قرآن همراه علی است ، این دو از هم جدا نمی شوند تا اینکه در حوض به من وارد شوند علی علیه السلام همچون سوره توحید: ای علی ! تو مانند سوره قل هو اللّه احد هستی هر کس که تو را قلبا دوست داشته باشد مثل این است که ثلث قرآن را خوانده باشد وکسی که تو را قلبا دوست داشته باشد و با زبانش هم به تو کمک کند مانند این است که دو ثلث قرآن را خوانده است و کسی که تو را با دل و زبان دوست داشته باشد و با دستش هم کمک کند مثل این است که همه قرآن را خوانده باشد علی علیه السلام پدر امت : حق علی (ع) بر امت اسلامی مانند حق پدر بر فرزند است علی و شیعیانش پیروزند: براستی علی (ع) و پیروان او در روز قیامت رستگارند. نام علی (ع) صدای در بهشت : روی در بهشت ، حلقه ای از یاقوت سرخ بر طلای ناب است وقتی که این حلقه بر در بهشت زده شود، از آن صدای یا علی شنیده می شود علی (ع) اولین بهشتی : علی (ع) اولین کسی است که وارد بهشت می شود سیراب از چشمه سلسبیل : حضرت علی (ع) اولین کسی است که از چشمه سلسبیل و زنجبیل خواهد نوشید و علی و شیعیانش ، پیش خدا جایی دارند که همه از اولین و آخرین ، حسرت آن را خواهند خورد علی علیه السلام شخصیت ناشناخته : ای علی ! هیچ کس غیر از خداوند و من ، تو را آن طور که شایسته است نشناخته اند، چون مقام تو بسیار با عظمت و رفیع است ، مردم نمی توانند شخصیت واقعی ات را بشناسد. پنج تن آل عبا، حقایقی هستند که پنهان و ناشناخته اند، فقط آنچه را که از جایگاه آنان می توان شناخت این است که فضایل آنان ، شرق و غرب را فراگرفته که این خود، چشم اندازی بیش نیست تماشای سیمای علی علیه السلام عبادت است : نگاه کردن به صورت علی (ع) مثل عبادت کردن است ، به یاد علی (ع) بودن مانند عبادت کردن است ، و ایمان هیچ بنده ای قبول نمی شود، مگر به شرط آن که با علی (ع) دوست و از دشمنانش بیزار باشد. عطر فضیلت علی علیه السلام همراه فرشتگان : هر گروهی که گرد هم جمع شوند و درباره فضایل علی علیه السلام صحبت کنند، فرشتگان آسمان به جمع آنان آمده و بر اطراف آنان حلقه می زنند، تا زمانی که آن گروه متفرق شوند و بعد از متفرق شدن ، آنها فرشتگان هم به آسمان برمی گردد. سایر فرشتگان به آنها می گویند، ما بوی خوشی از شما استشمام می کنیم ، آنها جواب می دهند ما در زمین در جمع گروهی بودیم که درباره فضایل علی (ع) صحبت می کردند، و از برکت آنان ، ما خود را معطر ساختیم . آن ملائکه می گویند: پس ما را هم به آن محل ببرید، فرشتگان جواب می دهند: آن گروه پراکنده شدند و هر کدام به منزل خود رفتند و آن ملائکه باز هم تقاضای خود را تکرار میکنند که ما را به محلی ببرید که صحبت از فضیلت علی (ع) باشد. آری علی علیه السلام چنین شخصیتی است که پیامبر بدین سان از او یاد میکند و چه بجاست کلام امام امت که فرمودند : اگر چنانچه پیغمبر صلی اله علیه و آله غیر از این موجود (علی علیه السلام) تربیت نکرده بودند کافی بود برایش ، اگر چنانچه پیغمبر اسلام مبعوث شد برای این که یک همچون موجودی تحویل جامعه دهد ، این کافی بود . یک همچون موجودی که سراغ ندارد کسی و بعدها هم سراغ نخواهد داشت ، امروز (غدیر) روز نصب اوست به امامت امت . صحیفه نور ج ۱۰ ص ۱۷۳ در واقع آن روز حضرت رسول میدانست که اقرار گرفتن از آن جمعیت عظیم ولی سست ایمان به تنهایی نمیتواند بقا و جاودانگی غدیر را تضمین کند لذا تدابیری اتخاذ نمودند تا شاید جلوی مکر و حیله دیگران را در غصب خلافت بگیرند و لیکن متاسفانه این راهکارها در جامعه آن روز اثری نداشت چرا که گروه مخالف چنان قوی بود که نگذاشت خواست پیامبر صلی الله علیه و آله عملی شود و لکن قل فائده دانستن این تدابیر تمام شدن حجت بر وارثان غدیر یعنی مسلمانان امروز و فردا خواهد بود که با تحقیق و تفحص ریسمان هدایت را چنگ زنند و بدان تمسک بجویند. و اینک غدیر را از منظر روایات بررسی میکنیم تا بیشتر به عظمت این روز عزیز آشنا شویم : برترین عید امت قال رسول الله(ص): یوم غدیر خم افضل اعیاد امتی و هو الیوم الذی امرنی الله تعالی ذکره فیه بنصب اخی

علی بن ابی طالب علما لامتی، یهتدون به من بعدی و هو الیوم الذی اکمل الله فیه الدین و اتم علی امتی فیه النعمه و رضی لهم الاسلام دینا. امالی صدوق رسول خدا (ص) فرمود: روز غدیر خم برترین عیدهای امت من است و آن روزی است که خداوند بزرگ دستور داد آن روز برادرم علی بن ابی طالب را به عنوان پرچمدار (و فرمانده) امتم منصوب کنم، تا بعد از من مردم توسط او هدایت‌شوند، و آن روزی است که خداوند در آن روز دین را تکمیل و نعمت را بر امت من تمام کرد و اسلام را به عنوان دین برای آنان پسندید. عید پر برکت عن الصادق(ع): والله لو عرف الناس فضل هذا الیوم بحقیقته لصافحتهم الملائکه فی کل یوم عشر مرات... وما اعطی الله لمن عرفه ما لایحصی بعدد. مصباح المتهجد: ۷۳۸. امام صادق(ع) فرمود: به خدا قسم اگر مردم فضیلت واقعی «روز غدیر» را می‌شناختند، فرشتگان روزی ده‌بار با آنان مصافحه می‌کردند و بخششهای خدابه کسی که‌آن روز را شناخته، قابل‌شمارش نیست. پیامبر و ولایت علی(ع) عن ابی سعید قال: لما کان یوم غدیر خم امر رسول الله(ص) منادیا فنادی: الصلوه جامعه، فاخذ بید علی(ع) و قال: اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه،اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه. بحارالانوار ابو سعید گوید: در روز غدیر خم رسول خدا(ص) دستور داد: منادی ندا دهد که: برای نماز جمع شوید. بعد دست علی(ع) را گرفت و بلند کرد و فرمود: خدایا کسی که من مولای دوست اویم پس علی هم مولای اوست، خدایا دوست بدار کسی را که علی را بدارد و دشمن بدار کسی را که با علی دشمنی کند روز ناله نومیدی شیطان عن جعفر، عن ابیه(ص) قال: ان ابلیس عدوالله رن اربع رنات: یوم لعن، و یوم اهبط الی الارض،و یوم بعث النبی(ص) و یوم الغدیر. قرب الاسناد: ۱۰. امام باقر(ع) از پدر بزرگوارش امام صادق(ع) نقل کرد که فرمود: شیطان دشمن خدا چهار بار ناله کرد: روزی که مورد لعن خدا واقع شد و روزی که به زمین هبوط کرد و روزی که پیامبر اکرم(ص) مبعوث شد و روز عید غدیر. پایه های اسلام عن ابی جعفر(ع) قال: بنی الاسلام علی خمس: الصلوه و الزکوه و الصوم و الحج و الولایه‌و لم یناد بشیء ما نودی بالولایه یوم الغدیر. کافی ۲، ۲۱، ح ۸. امام باقر(ع) فرمود: اسلام بر پنج پایه استوار شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و به هیچ چیز به اندازه آنچه در روز غدیر به ولایت تاکید شده، ندا نشده است. و بر محققین گرامی از هر طایفه ای روشن است که قضیه غدیر از یک شخص خاص و در یک زمان خاص نقل نشده بلکه هر یک از حاضران گوشه هایی از آن مراسم با شکوه را بازگو کرده اند به نحوی که ماجرای غدیر به صورتی در سینه ها جای گرفت که عده زیادی خطبه غدیرو یا قسمتی از آن را حفظ کردند و برای نسل های آینده به یادگار گذاشتند و شخص امیر المومنین و فاطمه زهرا علیهما السلام و نیز ائمه علیهم السلام که رکن غدیر بودند نیز تاکید خاصی بر حفظ این حدیث داشتند و همه ایشان بارها در مقابل دوست و دشمن بدان احتجاج و استدلال مینمودند ؛ مانند احتجاج حضرت علی علیه السلام در جنگ جمل بر طلحه ، بدین قرار : حافظ حاکم نیشابوری به سند خود از نذیر ضبی نقل میکند که گفت : ما با علی علیه السلام در روز جمل بودیم ، حضرت علیه السلام کسی را به نزد طلحه بن عبیدالله فرستاد تا به ملاقات او بیاید . طلحه خدمت حضرت رسید و حضرت فرمود : تو را به خدا سوگند میدهم " آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدی که میفرمود : من کنت مولاه فهذا علی مولاه ، اللهم وال من والاه .... گفت : آری حضرت فرمود : پس چرا با من جنگ میکنی ؟ طلحه گفت : یادم نمی آید . این را گفت و از حضرت جدا شد . المسترک علی الصحیحین ج ۳ ص ۴۱۹ و نیز احتجاج حضرت زهرا سلام الله علیها در روایتی شمس الدین ابوالخیر جزری دمشقی شافعی به سند خود از ام کلثوم دختر فاطمه علیه السلام و او از فاطمه زهرا سلام الله علیها نقل کرده که فرمود « أنسیتم قول رسول الله صلی الله علیه و آله یوم غدیر خم من کنت مولاه فهذا علی مولاه ...... » با شواهد فوق و بسیاری از مدارک دیگر که در ادامه خواهیم گفت اگر بگوییم جاودانگی غدیر را مرهون تدابیر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هستیم سخنی به گزاف نگفته ایم تا جایی که امروز به جرأت میتوانیم مطرح کنیم که هیچ فرقه اسلامی اصل واقعه غدیر را انکار نمیکند و تنها در جزئیات وقوع آن اختلاف نظر وجود دارد که آن هم ناشی از اختلاف راویان است چرا که به خواست خدا در آن روز هیچ کس قدرت کنترل و حبس چنین خبر مهمی را نداشت . در ادامه تعدادی از راهکارای پیامبر صلی الله را طرح و بررسی میکنیم ، تدابیری که باعث شد

حادثه غـدیر تبـدیل به فرهنگ غدیر شود و نام و یاد غدیر جاودانه بماند ..... از جمله این اقدامات ــ : انتخاب منطقه غدیر به عنوان مکـان اعلام فرمـان الهی است بـه دو دلیـل : ۱) غـدیر خـم در راه بـازگشت از مکـه و پیش از محـل افـتراق کـاروان هـا و تقـاطع مسیرهاست . ۲) کاروان های حـج همواره در رفت و آمـد به مکه مجبورند از آن مسیر عبور کنند و با رسیدن به وادی غدیر با این زیر بنای اعتقادی خود تجدیـد خاطره و بیعت می کننـد در نتیجه یاد غـدیر در دل ها زنده می ماند ــ . از دیگر اقدامات بدیع پیامبر صلی الله علیـه و آلـه آن بـود که پس از مقـدمه چینی و ذکر مقـام خلافـت و ولایـت امیرالمـومنین علیه السـلام و برای پیشـگیری از هرگونه شک و شبهه التزام به ولایت علی علیه السلام را به صورت عملی برای مردم بیان کرد بدین ترتیب که فرمود : باطن قرآن و تفسیر آن را برای شما بیان نمیکند مگر این کسی که من دست او را میگیرم و بلند میکنم . سپس به علی علیه السلام فرمود نزدیک تر بیا . آن گاه بازوی او را گرفت و علی علیه السلام دست خود را باز کرد تا آن که دست های هردو به سوی آسمان قرار گرفت پس فرمود « من کنت مولاه فهذا علی مولاه » منافقـان بـا این تـدبیر پیامبر صـلی الله علیه و آله در مقابل یک عمل انجام شـده قرار گرفتنـد و لـذا نتوانتنـد مانند گذشـته از خود عکس العمل نشان دهند و آن کاری را انجام دهند که در وادی عرفات در همین حجه الوداع انجام دادنـد. در وادی عرفات پیامبر صـلی الله علیه و آله پیامبر برای مردم خطبه ای ایراد فرمود و در آن خطبه خواست امامان بعد از خود را معرفی نماید تا امت به گمراهی و فتنه و آشوب نیفتد ، منافقین که با خلافت و ولایت اهل بیت علیهم السـلام دشمنی می ورزیدند در کمین بودند تا مبادا حضـرت در آن جمع عظیم مطلبی بگوید . لذا تا احساس خطر میکردند با ایجاد سر و صدا مانع رسیدن صـدای حضـرت به گوش دیگر مسـلمین می شدنـد . به عنوان نمونه وقتی به مسـند احمد مراجعه میکنیم میبینیم تعبیراتی از جابربن سـمره آمده که سابقه نداشـته است . در برخی از روایات جابربن سـمره آمده هنگامی که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به این نقطه رسـید که فرمود : « جانشـینان بعد از من دوازده نفرند ....» مردم فریاد زدند ، در بعضـی دیگر آمده مردم تکبیر سر دادند و در برخی دیگر نقل شده شـلوغ کردند و در تعابیر دیگر آمده مردم بلند شسـته و نشسـتند و آن چه از مجموع این تعابیر به دست می آیـد گویـای این مطلب است که منـافقین در صـدد بودنـد بـا ایجـاد آشوب نگذارنـد پیـامبر به مقصود خود برسـد که در آن جلسـه [عرفـات] تـا حـدی هم موفق شدنـد .(ویریـدون ان یطفئوا نور الله بافواهم و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون سوره توبه آیه ۳۲) اما در غـدیر خم قضـیه فرق میکنـد چرا که با این تدبیر پیامبر و بلند کردن دست علی علیه السـلام آن هم بر بالای هودج شتران در محلی که همگی آن دو را میدیدنـد باعث شـد تلاش ضـد دینی منافقان نقش بر آب شود و قضـیه عرفات تکرار نشودــ. سومین ابتکار نبی اکرم صـلی الله علیه و آله بیعت گرفتن از قلوب و زبان ها بر امامت علی علیه السـلام بود ؛ از آنجا که بیعت گرفتن از فرد فرد آن جمعیت انبوه از طرفی غیر ممکن بود و از سوی دیگر امکـان داشت افرادی به بهانه های مختلف از بیعت شانه خالی کننـد و حضور نیابنـد و در نتیجه نتوان التزام عملی و گواهی قـانونی از آنان گرفت . ------------------------------------

منبع : بانک مقالات فارسی

رسالت نبوی،حکمت علوی،خاستگاه فقه جعفری

دکتر عزت السادات میرخانی

فلولا نفرمن کل فرقه منهم طائفه لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعللهم یحذرون: شاید هر مسلمان برهان محور و اندیشه قرآن باوری، پس از اندکی تأمل در تاریخ حیات شیعه و توجه به مبانی کلامی ـ فقهی آن در مواجهه جدی با سؤالاتی چند قرار گیرد که رمز بقای تشیع راستین، به رغم ممنوعیتها و محدودیتهای پیوسته چیست و خاستگاه فقه عبادی و سیاسی آن چگونه بر مدیریت ولایی قوام یافته؟ چگونه اقتدا بر امامان معصوم از تشیع عنصری بی‌بدیل و استوار ساخته است؟ مقصد آخرین این تفکر در جهـان به کجا می‌انجامـد؟ و چه اهـدافی را در پیش روی خویش دارد؟!آری، همواره در طول تاریـخ پرتلاطم شـیعه نکته‌ای عمـده

توجه متفکران را به خود مشغول کرده و از سوی دیگر دلبستگان این مکتب را مسرور و حیرتی خاص در جوامع برانگیخته است که این گروه به ظاهر قلیل، برغم مبارزه مستمر با آن، چگونه بر حیات عزت آفرین خود تداوم بخشیده و همواره بر فراز قله اندیشه توحیدی درخشیده است؟ با استقامت بی‌چون و اعتقاد بر پیروزی خون، پرده از چهره طواغیت و سلاطین جور زدوده و در عرصه حیات اجتماعی گوی سبقت را به مصداق «السابقون السابقون» پیوسته ربوده و صفحات تاریخ بشری را در دفاع از حقیقت دین مزین نموده است.باید گفت اندیشه شیعی مختصاتی دارد که در رأس آن اقامه سنت نبوی و تداوم سیره علوی در راستای نفی بدعت و اقامه حقیقت شریعت و تبعیت از خط راستین ولایت است. زیرا در طول تاریخ ادیان الهی سه بلیه، استمرار حرکت انبیا را متوقف کرده و حرکت عامه مردم را از صراط مستقیم باز داشته است. قرآن کریم این سه فتنه را به امت اسلامی هشدار می‌دهد و امم سالفه و اهل کتاب را نسبت به انحرافاتشان اخطار یا مذمت و آنان را به صراط حق دعوت می‌نماید.آن سه بلیه یکی از ناحیه کتمان، دومی از ناحیه تحریف حقایق دین و سومی از ناحیه التباس آیین حق است.لذا قرآن در بیداری امت اسلامی از ناحیه کتمان می‌فرماید «و اذاخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس و لا۔ تکتمونه فنبذوه و راء ظهورهم و اشتروا به ثمناً قلیلاً فبئس ما یشترون» (آل عمران، ۱۸۷). اشاره به اینکه خداوند از پیروان ادیان پیمان گرفته که در راه حفظ دین و تبیین صادقانه آن همواره بکوشند و دچار انحراف کتمان نشوند و «ثمن بخس» دنیا و تمایلات، آنان را به فروش دین در مقابل دنیا برانگیخته نسازد، لیکن آنان میثاق الهی را شکستند و بر طمع‌های دین فروشان، امید بستند و راه کتمان و پیمان‌شکنی در پیش گرفتند، که قرآن کریم در بیان این شیوه بسیار مذموم می‌فرماید «فبئس ما یشترون» و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید «اولئك یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون» (بقره، ۱۵۴) نه تنها خدا که تاریخ هم آنان را لعنت می‌کند و اندیشه‌های آزادمنش و بری از آویزه‌های غیر واقعی و پیرایش، آنان را ملامت و نفرین می‌نمایند.در آسیب‌شناسی بلیه دوم یعنی «تحریف» خطاب به یهودیان که شدیدترین تحریفات حتی بعد از ظهور اسلام توسط آنان صورت گرفت، می‌فرماید «افتطمعون ان یؤمنوا لکم و قد کان فریقا منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون» (همو، ۷۵). آیا انتظار دارید مردم شما را باور کنند در حالی که گروهی از شما با وجود دانایی دین را تحریف نمودید؟ در دو آیه دیگر «یحرفون الکلم عن مواضعه» (نساء، ۴۶؛ مائده، ۴۷)، را ذکر و این اقدام انحرافی را مردود می‌خواند و در بیان علت آن می‌فرماید «من بعد ماجاءتهم البیّنات بغیاً بینهم» (بقره، ۲۱۳). بعد از اینکه انبیا حجت را تمام کردند و قوانین ارائه شد، آنان «تعدی و بغیشان» را در خصوص قانون و تشرع آن آغاز کردند و دست به تحریف شریعت زدند که حاصل این تحریف اختلاف و افتراق بین ایشان شد.سپس در دعوت به اتحاد و اعتصام به «حبل الله» قرآن به امت اسلامی هشدار می‌دهد که «و اعتصموا بحبل الله جمیعاً و لاتفرّقوا ... و لاتکونوا کالّذین تفرّقوا و اختلفوا من بعد ما جاءتهم البیّنات اولئك لهم عذاب عظیم» (آل عمران، ۱۰۲ـ۱۰۴). مبادا شما به بلیات امم قبل دچار شویدو با جعل بدعت و انحراف شریعت موجبات کدورت و دوری از وحدت را فراهم‌آورید.اما بلیه سوم، بلیه التباس حق و باطل است که قرآن در آیات مکرر از این فتنه جامعه اسلامی را منع می‌نماید مثلاً در سوره بقره، آیه ۴۲ می‌فرماید «و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و انتم تعلمون ».نکته قابل توجه آنکه قرآن می‌فرماید همه این مسائل دانسته و از روی عمد و نادیده انگاری حق و مسامحه‌ورزی در برابر باطل صورت می‌گیرد.اینجاست که پیامبر اکرم (ص)در طول حیات خویش به بیانهای مختلف و توصیه‌های مکرر امت اسلامی را از وقایع تلخی که ممکن است در پیش روی داشته باشند، برحذر می‌دارد. لذا پس از آنکه به تفرق امت موسی و عیسی(ع) اشاره می‌کند، می‌فرماید «ان امتی ستفرق من بعدی علی ثلاث و سبعین فرقه؛ فرقةٌ منها ناجیه ... » (قزوینی، ۱۴۱۸ه، ج ۸، ص ۴۲۴). سپس مردم را به ائمه‌ای که «امةٌ یهدون بالحق» (اعراف، ۱۸۱) دعوت می‌کند و رسالت آنان را روشن می‌سازد و با بیان احادیث ـ به تناسب زمان و مکان و موضوعات مختلف، چون حدیث «ثقلین» حدیث «منزلت»، احادیث ـ وراثت، خلافت، امارت، امامت، وصایت، ولایت، عصمت، سفینه، غدیر و ... هم ویژگی‌های امام و ولی را روشن می‌سازد و هم با تنصیص و ذکر اسماء آنها، مصادیق و رسالت هر کدام را تشریح و تشریع می‌نماید و هم از ورود

در عرصه قانون‌گذاری و جعل حکم از ناحیه غیر قانون‌گذار واقعی، مردم را منع می‌نماید.لذا شیعه در تداوم شیوه امامان معصوم در حفظ سنت و نفی بدعت، مستدام و مقاوم ایستادگی می‌کند تا در گذر ایام دوام پیام پیام‌آور خاتم و سید اولاد آدم را مبنی بر «انّی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسّکتم بهما لن تضلوا ابداً» (احمد بن حنبل، ۱۴۱۲ه، ج ۴، ص ۳۶۶) روشن نماید، شیعه فریاد مظلومیت علی(ع) را بر فراز تاریخ در گوش جانش زمزمه می‌کرد، که فرمود و الله ما کتمت و شمة و لا کذبت کذبة و لقد نبئت بهذا المقام و هذا الیوم؛ «به خدا سوگند هرگز اهل کتمان و پوشاندن حق نبوده‌ام و نه حول کذب و دروغی گشته‌ام و از روز نخست]از مصدر وحی[به این منصب و مسؤولیت آگاهم ساخته‌اند» (نهج البلاغه، ۱۳۶۹، خ ۱۶/۱۴، ص ۱۰). و نیز به حامیان اندك در زمانش می‌فرمود فزونی باطل هرگز نباید موجب سستی اهل حق شود، زیرا «لئن قل الحق فلربما و لعل » (نهج‌البلاغه، ۱۳۶۹، خ ۱۶/۱۴، ص ۱۰). اهل حق به لحاظ کمیت محدودند ولی در اهداف خود هرگز تردید ندارند که همیشه اهل حق در اقلیت است.شیعه مجاهدت مقرون با حلم حسنی و مقابله امام مجتبی(ع) را با دستگاه ظلم اموی بویژه حاکمیت حیلت‌باز پسر ابوسفیان و تلاش مستمر برخاسته از تدبیر و علم در به رسوایی کشاندن دستگاه حاکم در صورتهای مختلف و مقاومت ایشان را در اقامه سیره نبوی و علوی را دیده و نیز قیام پرچمدار نهضت سرخ عاشورا و سرور همه شهدا را برای احیای سنت و رجعت صادقانه به تفکر راستین جد و پدر و نیز نفی مفاسد و مظالم و منع بیعت با یزید را سر لوحه زندگی سیاسی و اجتماعی خود قرار داده که فرمود و علی الاسلام السلام اذا بلیت براع، مثلُ یزید؛ و نیز فرمود «إنّی ما خرجت اشراً و لابطراً و لا مفسداً و لا ظالماً انّی أرید لطلب الاصلاح فی امّة جدی و أسیر بسیرة جدّی و أبی » (گروه پژوهشی پژوهشکده باقرالعلوم، ۱۳۷۸، ص ۳۳۶)، اشاره به اینکه هدف اصلی حضرت از قیام و عدم بیعت انگیزه فزون‌خواهی، قدرت‌طلبی، مفسده و ظلم نیست، بلکه اصلاح جامعه اسلامی بنام جامعه دینی نبوی و احیای سنت جدم و نیز پدرم علی است.شیعه در بحرانی‌ترین زمان خفقان اموی که جز سب و قتل و شکنجه چیزی رایج نبود، سیمای سید الساجدین را مشاهده می‌کند که در تمامی کلمات و ادعیه و عبارات صلوات بر خاندان پیامبر را در مقابل سب دستگاه حاکم ترویج و تثبیت می‌نماید و بالاخره حضرت باقرالعلوم را به عنوان «خزان علم و معدن علم» و شکافنده حق از باطل می‌یابد که در بحران انحرافات فکری مکاتب و فرق، دریچه‌ای از واقعیات دین و علوم نبوی و خزاین علم علی(ع) را برای مردمان بازگو می‌کند و با ژرف‌نگری و بلند نظری به کاویدن و جدا کردن سنت از بدعت و تصفیه‌سازی و تزکیه‌پردازی قوانین و احکام اهتمام می‌نماید. پیرایه‌های تصنعی و زواید را می‌زداید و زمینه را برای شکل‌گیری فقه پویای جعفری مهیا می‌سازد.و چون زمان امامت صادق آل محمد فرا می‌رسد گویا فجری صادق در تاریکی و ظلمات برجای مانده از نظام زراندوز و آتش افروز اموی می‌دمد. ابرهای تیره و تار برتافته از تفکرات افراطی و تمایلات نفسانی را کناری زده و از متن حوادث جاری، به بطن اندیشه‌های برگرفته از جهل، تعصب، التقاط، جمود و حتی تزهد، کنکاشانه ورود می‌یابد و رگه‌های نورانی الماس سنت نبوی و حکمت علوی را برای تشنگان حقیقت بیرون می‌کشد و حد اعتدال و عقل باوری در عین وحی محوری را ترسیم و حد وسط و «بین الامرین» را در تمامی مسائل برای طالبان حکمت تبیین می‌کند. با اتخاذ اسلوب سیاسی مناسب و بکارگیری ساز و کارهایی اندیشمندانه، نه تنها توجه تمامی طالبان علم و حکمت را از اقصی نقاط مجذوب قطب عالم اسلام می‌نماید که پرده‌های حیله و تزویر را در عین نهضت علمی خویش ـ از دستگاه و خلفای حاکم می‌زداید.هم مراد از عقلانیت دینی را تبیین می‌کند و جایگاه آن را در خاستگاه حکم شرعی بیان می‌نماید، هم نفی عقلانیت بر پایه ظنون و ادخال آن را در تشریع قوانین می‌نماید.کم کم مبانی اندیشه دینی بر محور کلام و فقه شیعی نضج می‌گیرد با تدبیر حکیمانه صادق آل محمد شاگردان فراوان در تمامی گرایش‌های علوم دینی، طبیعی، ریاضی، نجوم، جفر و سایر علوم در مدرسه «جعفریه» تربیت می‌شوند. عده‌ای ادیب، فقیه، حکیم، مفسر پرورش می‌یابند و جوانانی چونان هشام بن حکم پاسخهای دندان‌شکنی به جزافه‌گویان و خرافه‌پنداران می‌دهند و فقیهانی چون «أبان بن تغلب»، «زرارة بن اعین»، «هشام بن سالم» کرسی‌های علمی را در گستره حکومت به دست می‌گیرند در سایه تنقیح

عالمانه و تدبیر حکیمانه صادق آل محمد(ص) آموزه‌ها بر محور قول و فعل و تقریر معصوم قوت می‌یابد، به گونه‌ای که امام(ع) در غالب کلمات تأکید بر این دارند که بفرمایند «عن ابی عن ابائه عن علی عن رسول الله(ص) ...»؛ یعنی شیوه اجداد را در رجعت به حقیقت سنت و نفی بدعت و اصلاح امت در سایه این نهضت ادامه می‌دهند.در واقع احیاگری شیوه راستین نبوی و تأکید بر الگوبرداری در تمامی سنن بر شیوه امیرمؤمنان علی(ع) تشخص و جایگاهی نمادین داشت، که هر کدام از امامان(ع) به مقتضای شرایط زمان و مکان محصور در آن، به اقامه و تجدید حیات آن می‌پرداختند و در واقع لایه زیرین این حرکت همان مقابله با کتمان، تحریف، و التباسی بود که در واقعمخالفت با همه ربانیون و مردان خدا واقع می‌شد.لذا باید اذعان داشت که مبانی و خاستگاه فقه جعفری همان چیزی بود که شاکله آن در سیره نبوی و شیوه علوی ترسیم گردیده بود و بویژه رسالت علی(ع) هدایت، سازماندهی و استقامت بر ثبات و قوام آن بود. لیکن حرکتهای انحرافی چون تبدیل انتصاب بر مبنای وحی به انتخاب اصحاب سقیفه، اجتهاد در برابر نص، بدعت در برابر سنت، تعطیل نقل حدیث و کلمات پیامبر(ص) و امیرمؤمنان(ع) در صد ساله بعد از رحلت پیامبر(ص) و ورود احادیث مجعول به دستور سیاستمداران حیلت‌باز و سایر حوادث تلخی که در به انزوا کشاندن جایگاه راستین ولایت و امامت نقش آفرین بودند، موجبات اختلاف و تفرق ملت و تشویش و انحراف عامه ملت را فراهم آورد و زمینه را برای ترویج افکار باطل و انحرافی مهیا ساخت.حرکت مدبرانه و عالمانه صادق آل محمد کاویدنی دقیق و تنقیح و تصفیه‌ای عمیق و سامانـدار و سیستمی در بیرون کشیدن حقیقت دین و زدودن ابهامات و شکاکیت مانع از یقین، در کوران تزلزل حاکمیت اموی و غلبه سیاست‌گذاری عباسیان بود که فجری صادق را نوید می‌داد و بارقه‌ای از امید در دل تمامی آزاد اندیشان غیر وابسته به زور و تزویر روشن می‌گرد.لذا از طرفی زمینه یک بسیج علمی را با مدیریت ولایی خود و حمایت شاگردان این مکتب بنیان می‌نهاد و به صورتهای مختلف به تخریب اندیشه‌های جزاف و گفتمان‌های گزاف فرقی چون مشبهه، مجسمه، مرجئه، غلات، جبریه، صوفیه، معتزله و سایر گروه‌هایی که دستاورد تفرق و اختلاف بودند، اقدام نمود و در نهایت دقت و با رفتار و سلوکی برخاسته از وقار و متانت و پاسخهایی مبتنی بر علم و اندیشه و حکمت به تنویر افکار و رفع شبهات و ایرادها می‌پرداخت و از سویی به تدوین و تحکیم مبانی فقه شیعی بر مبنای قرآن و عترت، سنت و حکمت، بدور از جهل و عصبیت و جمود و التقاط، ظاهرنگری و انحراف، و بلیه ظن‌گرایی و انسداد، مجدانه قیام می‌نمود. و با آموزه‌های عملی و نظری اجتهاد، زمینه بطن‌گرایی در استنباط را فراهم آورد و توجهی تام به القاء اصول و استخراج قواعد می‌نمود و شیوه کاربرد و تفریع فروع بر اصول را به خوبی تبیین کرد. ایشان تفاوتها را میان شیوه‌های انحرافی اجتهاد چون قیاس، استقراء، استحسان، مصالح مرسله و ... با اصولگرایی و مناسازی و تنقیح ملاکات اصلی و الغاء خصوصیات جزئی و بیرون کشیدن قضایای کلی از مصادیق جزیی را تشریح نمود. و با تأکید بر تعمق و درایت و تقدم آن بر نقل و روایت و ارائه تفکر جامع و نظام‌مند در فقه، شاکله فقهی کارآمد و پویا و اجتهادی مقاوم و پایا را بنیان نهاد.اینجاست که تعابیری چون «حدیث تدریه خیر من الف حدیث ترویه» (مجلسی، ۱۴۰۳ه، ج ۲، ص ۱۸۲). و اینکه می‌فرمود «کونوا نقاد الکلام» (همو، ص ۹۶) و یا «العالم بزمانه لایهجم علیه اللوابس» (کلینی، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۳۳۶)، «انهاک عن خصلتین فیهما هلك الرجال ... ان تدین الله بالباطل و تفتی الناس بما لاتعلم» (الحر العاملی، ۱۴۰۳ه، ج ۱۸، ص ۱۰). اینها همه نشان از آن دارد که امام صادق(ع) با تمام توان و موقعیت موجود زمان و سرمایه‌های کلان انسانی و معنوی می‌خواستند بعنوان «حلقه واسط» میان زمان تشریع و رسالت و زمان اکمال و اتمام دین توسط امیرالمؤمنین و ازمنه بعدی، بویژه زمان غیبت و نیازها و ویژگیهای خاص آن، رسالت حقه ولایی خود را ایفا و تشیع و فقاهت راستین را با چنین دستمایه‌ای تا قیامت از مصونیت، غنا، پویایی و تحرک آفرینی برخوردار سازد.در واقع می‌توان گفت امام صادق(ع) در تدوین شاکله فقه شیعی دو مسأله را مورد اهتمام تام قرار داد، اول استخراج سنت نبوی و سیره علوی مستند بر ادله‌ای قطعی چون کتاب علی(ع) «صحیفه» یا «جامعه» یا «مصحف» که ایشان در اختیار داشت.دوم نظام‌سازی، قاعده‌مندی، متدآفرینی، و آموزش شیوه‌های استنباط و اجتهاد و نحوه استفاده از سایر علوم در تشخیص موضوعات و تکمیل شاکله

فقهی معتدل و کارآمد به دور از انسداد و التقاط، احتیاط گرایی مفرط و نیز عقل گرایی بر پایه ظنون و ادله غیر قطعی که این امور بخشی از مسائل مورد اهتمام احیاگر فقه جعفری بود.مثلاً شیوه مستندسازی مصادیق و فروع بر اصول و قواعد، آن گونه که در شیوه نبوی معمول بود، مکرراً مورد جدیت و استناد امام(ع) قرار می گرفت چنانچه از بیان حکم «لاضرر و لاضرار فی الاسلام» (همو، ص ۳۴۱)، که در قضیه سمره بن جندب و مرد انصاری در زمان رسول خدا(ص) واقع گردید و تبیین مفاهیمی چون بیان آیه «لا تضار والدۀ بولدها و لا مولود له بولده» (بقره، ۲۳۲) و نظایر آن مطابق شیوه نبوی در ارائه قواعد و کبریات کلی، رهیافتهای مناسب هم برای عامه مردم و هم برای خواص گشوده می‌شد. یا از بیاناتی چون «نهی النبی عن بیع الغرر» در رفع غرور در معاملات بعنوان یک قاعده استمداد می‌جست و یا بهره جستن از کلام پیامبر اکرم(ص) در بیان «البینۀ علی المدعی و الیمین علی من انکر» (العاملی، ۱۴۰۳ه، ج ۱۸، ص ۱۵)، در دعاوی و مخاصمات و انطباق سیره نبوی و علوی بر حوادث و مصادیق مورد اتفاق، از مختصات روش ایشان بود. چنانچه به صحابه و شاگردان هم می‌فرمودند «علینا ان نلقی الیکم الاصول و علیکم بالتفریع» (همو، ص ۵۲) و همان گونه که پیامبر(ص) به صحابه می‌فرمودند «أعطیت جوامع الکلم» (مجلسی، ۱۴۰۳ه، ج ۶، ص ۲۲۹) یعنی از موهبتهای الهی آن است که من به جای صد کلمه یک جمله می گویم که آن راه گشایی عبارات و مفاد فراوان دارد، یا در خطبه غدیر فرمودند، الا و قد ادیت الا و قد بلغت الا و قد سمعت الا و قد اضحت؛ «آنچه را که باید بگویم و روشن و ابلاغ کنم و ادای امانت رسالت نمایم انجام گرفت».امام صادق(ع) هم در حراست از دستمایه‌های نبوی و علوی و انتقال درست آن به اندیشمندان علوم و فنون به همان سیره اقتدا می کرد. و نیز در تمسک به شیوه‌های امیرمؤمنان(ع) در احتجاجات و در قضایای خصوصی و عمومی و در رفع مرافعات مدنی و کیفری و در حراست از نقل حدیث و جداسازی احادیث مجعول از مستند و حل تعارضات روایی از هیچ کوششی دریغ نفرمود. بلکه به «لقد کان فی رسول الله اسوۀ حسنه» (ممتحنه، ۸) در نهادن بنیان عظیم فقاهت اقتدایی عملی نمود. و در تمسک بر منهج ولایت بویژه سیره عملی علی بن ابی طالب(ع) اهتمامی عظیم داشت.انسجام بخشی به متون وحی و حراست از سنت و مقابله با بدعت و انحراف و نیز بیان شیوه‌های حکومت، نقش امامت معصوم، رهبری انسان کامل در وحدت امت، تلاش در بلوغ فکری و اجتماعی مردم، تبیین سیر حرکت اندیشه ولایی، تکامل این اندیشه در تدارک اندیشه انتظار و مهدویت، مسأله جهانی‌سازی حق توسط حاکمیت معصوم و پاسخگویی جامع سیستم ولایی، اموری بود که در نهضت علمی صادق آل محمد(ص)، جایگاه ویژه و نقش روشنگرانه‌ای را داشت. (مسأله تأکید امام(ع) بر شیوه علوی از دغدغه های خاصی بود که بواسطه ویژگی‌های علی(ع) و زمان او مورد اهتمام و توجهخاص حضرت حتی در تدوین سیستم فقه جعفری قرار گرفت که از آن جمله:۱ـ حضور علی(ع) در تمامی لحظات در کنار رسول خدا(ص) و آموزش ایشان توسط پیامبر اکرم(ص) تا به جایی که در خطبه قاصعه فرمود «أری نور الوحی و الرسالۀ و اثم ریح النبوۀ» (نهج البلاغه، ۱۳۶۹، خطبه قاصعه، ص ۱۱۸).۲ـ هم زمانی حضرت با زمان خلفا و مراقبت و حراستی که در حفظ اصول و ارکان و قوانین و احکام از دستبرد تحریف، کتمان، بدعت و التباس داشتند که همین نقش را امام صادق(ع) نسبت به زمان خود به لحاظ تشویش و اختلاف، تردید و ابهام و ورود انحرافات از شدت بیشتری برخوردار بود، ایفا نمود.۳ـ اهتمام و دقتی که در مسأله حکومت، قضاوت و فقاهت مورد نظر امیرمؤمنان بود که در عصر صادقین مورد توجه مجددی قرار گرفت.۴ـ صراحت علی(ع) در دفاع از حق، مقابله با مسامحه، اغماض، نادیده انگاری، حراست از اقامه حدود و احکام، مقابله با اجتهاد در برابر نص، نگهبانی از متون اصلی دین، دفاع و جانبداری و جانبازی در راه بیان حقیقت و اقامه عدالت، بویژه اقامه حکومت با مختصات اندیشه دینی و تبیین عملی شیوه حاکم در آن.۵ـ مراقبت و ارتباط نزدیک با اقشار مختلف چه در زمان حاکمیت و چه در غیر آن زمان بعنوان شهروندی مسؤول در برابر حاکمان و عامه مردم تلاش می‌نمود. همنشینی مستقیم با مردم کوچه و بازار و تبیین مسائل مختلف مدنی، کیفری، سیاسی، اجتماعی، عبادی و رسیدگی به شکایات مردم در مقام قضاوت و ارائه شیوه‌های رفتاری برای فرماندارانی چون مالک اشتر، عثمان بن حنیف و قثم ابن عباس فرمانداران مکه از تلاش امیرالمؤمنین(ع) در عصر خویش بود.لذا

پیشینه شکل گیری شاکله فقه جعفری و خاستگاه آن، ریشه در بعثت و آموزه‌های نبوی و سنت نبی اکرم و حفاظت و حمایت ولایی علی(ع) در تداوم همان حرکت دارد و احیاگری آن با تدبیر و هدایت صادق آل محمد(ص) صورت و تلاش او متمم نبوت نبوی و ولایت علوی بود. نبی اکرم(ص) پیوسته بر تداوم فقاهت تا قیامت ـ چه در معنای اعم آن که تفقه در دین باشد، چه در معنای اخص آنکه توجه به فقه و استنباطاحکام بر محور ادله شرعی باشد ـ کراراً به امت اسلامی توصیه و هشدار و اصرار نمود.مثلاً روایتی است که فریقین آن را نقل می‌کنند که رسول خدا(ص) فرمود خداوند مسرور می‌گرداند بنده‌ای را که سخن مرا بشنود و فرا گیرد و خود را ظرف آن گرداند و به دیگران ابلاغ نماید، بویژه آنان که اطلاعی از فرهنگ این دین ندارند. سپس فرمود «رب حامل فقه غیر فقیه و رب حامل فقه الی من هو افقه من» (مجلسی، ۱۴۰۳ه، ج ۲، ص ۱۰۲).در تعبیر دیگری از امیرمؤمنان است که فرمود دنیا و اهل دنیا پس از آنکه علیه ما سرکشی فراوان می‌کنند، لیکن تجربه تلخ رویگردانی از حق و ناکامیها، آنان را به روی‌آوری و آشتی به حق و ما فرا می‌خوانند (نهج البلاغه، ۱۳۶۹، خ ۲۰۹، ص ۲۰۶-۲۰۹). و به دنبال آن حضرت آیه «نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین» (قصص، ۳) را تلاوت فرمود و رسالت شیعه را در تحقق این اهداف بیان نمود.لذا شیعه در طول تاریخ، اقامه عدل‌گستری، وحی محوری، برهان باوری بر پایه عقلانیت در پرتو وحی را هدف اصلی خود قرار داده، با سلاح «فاستقم کما أمرت ...» (هود، ۱۱۱) و باور «ان تقوموا لله مثنی و فردا» (سبأ، ۴۶)، نهال امید و حمایت از حق و آزادمنشی، را چونان «زرع اخرج شطئه و فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه» (فتح، ۲۶). در دل انسانهای آگاه کاشته و پرچم مقابله با شرک و کفر، تزویر و نفاق را بر فراز تاریخ برافراشت. تا به مصداق «یعجب الزراع» و «لیغیظ بهم الکفار» فراهم‌ساز شادی دل دوستان و حیرت‌آفرینی دشمنان باشد.تدارک این موجبات زبانی گویا، اجتهادی پویا، تلاشی پایا، استقامتی بی‌منتها و سینه‌ای دریایی و جهادی از سر امیدواری را طالب است بر همین اساس دانشگاه امام صادق(ع) که یکی از رسالتهای عمده‌اش تحلیل و تبیین اندیشه‌های بلند شیعی است، به موازات اهداف پژوهشی و به تناسب مکانت موضوعات پیوسته به برگزاری هم‌اندیشی‌ها و سمینارهایی با حضور فعال صاحبنظران و اساتید و نیز دانشجویان و دانش‌پژوهان اقدام می‌نماید که سمیناری با عنوان «علم، معرفت و تضارب آرا در مکتب جعفری» در خرداد ماه ۱۳۸۴ برگزار گردیده است.در پایان اینکه نتیجه آنکه رسالت اندیشمندان و فقیهان ایشان را به رعایت اموری ازاین قبیل فرا می‌خواند.الف ـ توجه خاص به رویکرد جوامع بشری به اسلام و اندیشه جعفری و رسالت تبلیغ و پاسخگویی به مسائل مستحدث از طریق شیوه‌های راهبردی در فقه پویای جعفری.ب ـ آسیب شناسی دقیق در ناحیه زدون تحریفات، اندیشه‌ها و باورهای غلط در قالب تفکر دینی التباس و کتمان، التقاط و جمود، و احیاگری تفکر عدالت‌گرای علوی بدور از تبعیض و اغماض و توجه به جامعیت فرهنگ جعفری و شیوه‌های راهبردی در استخراج ادله و استنباط دقیق و بطن‌گرایی ادله بدور از ظاهرگرایی و اخباری‌نگری.ج ـ توجه به مقتضات زمانی و مکانی و گذار از فقه فردی به فقه اجتماعی و پرهیز از ارائه راه‌کارهای فردگرایانه بدور از مصالح جمعی و گشودن راه‌های سوء استفاده فردی از فقه چون «حیل الربا» و گشودن باب ربای معدود که در اندیشه جامع‌نگران فقه جایگاهی ندارد.د ـ استخدام سایر علوم در عرصه موضوع شناسی فقهی و ارتباط میان آنها و ارائه فقه به شکل واقعی و تکمیل ابواب شناخت موضوعات و تقسیمات آنها و نقش موضوعات طبیعی و تکوینی در استنباط و جداسازی موضوعات مستنبط از غیر مستنبط.هـ ـ تبیین جایگاه مفاسد و مصالح در ترتب حکم وضعی و تکلیفی و اعتبار منافع عقلایی در ابواب معاملات و در عناوین حکم به سبب تغییر در مناط حکم.و ـ تبیین جایگاه فلسفه فقه و بیان اسلوب فقه استدلالی و مبانی اصول و قواعد استنباط.ز ـ تخصصی کردن ابواب مختلف فقه، در عین توجه به اسلوب سیستمی در شیوه قانون‌گذاری و نظام‌سازی ابواب مختلف مدنی، کیفری، عبادی، سیاسی، اجتماعی.ح ـ توجه به ابعادی که بواسطه انعزال و کنار بودن فقه شیعی از عرصه سیاسی، عمدتاً کمتر مورد توجه فقیهان قرار گرفته و امروزه منشاء مشکلاتی در عرصه‌های فقه اجتماعی و سیاسی گردیده است.منابع و مآخذ:القرآن الکریمابن حنبل، احمدبن محمد، مسند احمدبن حنبل، دار احیاءالتراث العربی، بیروت، ۱۴۱۲هحر عاملی،

محمدبن الحسن، وسائل‌الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، بیروت، داراحیاءالتراث العربی، چاپ پنجم، ۱۴۰۳هعلامه مجلسی، محمدباقربن محمدتقی، بحارالانوار، بیروت، داراحیاءالتراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۳هالقزوینی، سید محمد کاظم، موسوعهٔ الامام الاصادق، قم، مکتبه بصیرتی، چاپ اول، ۱۴۱۸هگروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین، ترجمه محمد مؤیدی، قم، نشر معروف، چاپ دوم، شهریور ۱۳۷۸الکینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، بیروت، ۱۴۱۱ه
نهج البلاغه، ترجمه محمدی دشتی و محمد سید کاظم، قم، انتشارات موعود اسلام، ۱۳۶۹، چاپ اول
http://www.isu.ac.ir/publication/Neda-ye-Sadiq/Neda-ye-Sadiq_۳۶/Neda-ye-Sadiq_۳۶۰۱.htm

زندگینامه مالک اشتر

حسین گلی

مالک بن یغوث نخعی معروف به مالک اشتر از شاخه ی نخع و از قبیله مذحج و اهالی یمن"و از فرماندهان نظامی و بزرگ و از دلاوران شجاع و از یاران خاص امیر المومنین (ع)بود. مالک اشتر از شاخه نخع از قبیله مذحج بود. مالک قبل از بعثت رسول اکرم متولد شده بود، ولی از زندگی وی قبل از ورود نمایندگان پیامبر به یمن اطلاعی در دست نیست. وی در سالهای پایانی حیات پیامبر (ص) اسلام آورد و در عهد خلافت راشدین به شام مهاجرت نمود.وی در فتوحات اسلامی عهد شیخین، مخصوصا در از پای در آوردن هماوردان نقش مهمی داشت. او ظاهرا پس از نبرد قادسیه در کوفه اقامت گزید. مالک که از بزرگان یمانی کوفه محسوب می گردید، در دوره خلافت عثمان به مقابله با زیاده خواهی های حکام اموی برخاست و از حقوق جهادگران دفاع می نمود . او مردی بسیار قوی و از رهبران و بزرگان شیعه است و بسیار عالم و زاهد بود و با فقر زندگی میکردبر قوم خود ریاست داشت وبا جماعت کوفی برای مطالبه ی حقوق خودشان به نزد خلیفه ی سوم(عثمان)رفت."سعید بن عاص"والی عثمان در کوفه به دستور عثمان ودر ادامه سیاست تبعیدی که عثمان ان را دنبال میکرد"مالک را به همراه ۹ نفر دیگر به شام تبعید و بعد به کوفه برگرداند و مجددا به حمص تبعید کرد. مالک مردم را برای بیعت با حضرت علی(ع) رهبری کرد.در جنگ جمل صفین و نهروان امام را همراهی کرد. رشادتها وجان فشانی های او در این جنگها در تاریخ ثبت است.در صفین اهل شام را در هم کوبید تا انکه جنگ را به سمت معاویه رساند و قبل از انکه سپاهیان وفریب قران بر سر نیزه کردن را بخورند و امام (ع) مجبور به پذیرش حکمیت شود و پیروزی را نزدیک کرده بود.وی در جنگها با کفار شرکت میکرد و در واقعه ی یرموک حاضر بود وچشمش در این واقعه پاره شد.وبه همین علت او را اشتر (کسی که پلک چشمش برگشته) می گفتند. مالک فرماندار نصیبین در نزدیکی جزیره از طرف امام بود که جنگی را بر ضد متمردین واز اصحاب معاویه به فرماندهی ضحاک در شمال رهبری کرد. پیش از انکه به مصر برودامام (ع) برای اهل مصرنامه ای نوشت که بعضی ازمفاد ان چنین است : بنده ای از بندگان خدا رابه سوی شما فرستادم که درزمان ترس چشمش خواب ندارد ودرهنگام خطر ازدشمن نمی ترسد.اومالک پسرحارث ازطایفه ی مذحج است .پس گفته های او رابشنوید وبه فرمان اوکه مطابق حق است گردن نهید.اکنون با همه ی نیازی که به او دارم و او را نزد شما می فرستم که خیرخواه شماست.بنا به نقل تاریخ و چون این خبر به معاویه رسید و پیغام داد برای یکی از مالکان روستاهای بین راه مصر که مالک اشتر را مسموم کن تا من خراج ۲۰ سال را از تو نگیرم.وقتی مالک به انجا رسید و د هقان که فهمیده بود اوعسل را زیاد دوست دارد و مقداری عسل مسموم برای مالک هدیه اورد و قدری هم از او اوصاف و فوائد عسل حرف زد. وی شربتی از ان عسل زهر الود را خورد که هنوز از گلویش پایین نرفته بود در همان بین راه و از دنیا رحلت نمود.بعضی گفته اند که شهادتش در قلزم واقع شده و نافع و غلام عثمان او را مسموم کرد. بخش هایی از سخنان امام علی(ع) درباره ی مالک:مالک برای من چنان بود که من برای پیامبر

بودم.ای کاش در میان شما دو نفر و بلکه یک نفر مثل او داشتم.وقتی خبر شهادت مالك به حضرت علی(ع) رسید و بسیارمحزون و متاسف شد و خطاب به مالك گفت که مرگ تو جهانی را محزون و و جهانی را خوشحال کرد .مالك اشتر از زبان پیامبر: نقل است که از او نزد پیغمبر، ذکری شد. آن حضرت فرمود: او حقیقتا مؤمن است. همچنین پیغمبر در مسیر خود در تبعیدگاه ابوذر، به هنگام تجهیز و دفن ابوذر فرمود: یکی از شما در بیابانی می میرد و گروهی از مؤمنان بر او حاضر می شوند. از این رو پیغمبر بر ایمان او گواهی داد.عهدنامه مالك اشترامام علی (ع) :ما در این فرمان، پیش از همه چیز، پسر حارث را به پرهیزگاری و اطاعت خداوند متعال وصیت می کنیم، و از او انتظار داریم که در اجرای اوامر الهی دقیقه ای فروگذار نکند. ما به او خاطرنشان می کنیم که سعادت هر دو جهان در گرو رضای خداوند است، آنچنانکه بی خشنودی خدا هیچ طاعت، پسندیده و مقبول نخواهد افتاد. فرماندار مصر موظف است که از احکام مقدس اسلام با همه وسایلی که در دست دارد طرفداری کند، تا در مقابل به یاری و نصرت ایزد متعال امیدوار باشد. فرماندار مصر باید دیو هوس و مشتهیات خود را همچون پارسایان، پیوسته به زنجیر زهد و عبادت مقهور و محبوس دارد.زیرا عفریت نفس ، آتشی است خاموش نشدنی و فروزان، که اگر دمی انسان را غفلت زده بیند، ناگهان دوزخ آسا شعله ور گردد و خرمن سعادت و حیات او را خاکستر کند. ای مالك! برای روزگار سختی چه ذخیره ای بهتر از نیکوکاری می توانی گذارد؟ آیا کدام پس انداز از عدل و داد برای ملوك و حکمرانها بهادارتر تواند بود؟ دانی که نفس پرهیزگار کدام است؟آنکه در تمام حوادث زندگی بر هوس خویش پای گذارد و در داوری کاملا- بی طرف و میانه رو باشد. ای مالك! مهربان باش و رعیت را با چشمی پرعاطفه و سینه ای لبریز از محبت بنگر .زنهار! نکند ای چوپان که در جامه شبانی، گرگی خونخوار باشی و در لابلای پنجه های لطیف ، چنگالهای دلخراش و جانفرسا پنهان داری! الا ای فرمانفرما! فرمانبران تو از دو صنف بیرون نیستند، یا مسلمانند که با تو یک کیش و یک دین دارند، و یا پیرو مذاهب بیگانه که با تو همنوع و هم جنسند.ای بشر، آنها هم بشرند. ای مالك! تو بر مصر حکومت می کنی و امیرالمؤمنین بر تو ، ولی پروردگار بی همتا بر همه ما. هرگز مگو که من ماموروم و معذور، هرگز مگو که به من دستور داده اند و باید کورکورانه اطاعت کنم.هرگز طمع مدار که تو را کورکورانه اطاعت کنند. –=تو اکنون بر تخت فراعنه خواهی نشست، و کشور مصر را به زیر فرمان خواهی آورد، و سپاه بیکران اسلام را در صحرای وسیع آفریقا سان خواهی دید. نکند این ابهت و حشمت تو را فراموشی آورد. یعنی فراموش کنی که تو مالکی و پدرت حارث نام داشته است، او بدرود جهان گفته و تو نیز امروز و فردا بدرود جهان خواهی گفت، و به کاروان مرموز ارواح متصل خواهی شد.=– مالکا! انصاف و عدل، سرلوحه برنامه حکومت است.دادگاه ، خانه ملت است و قانون، حق عموم.در مقابل" قرآن "خویشاوندی و علاقه خصوصی هرگز موقعیت و احترام نخواهد داشت. ای مالك! مبادا در حکومت تو خادم و خائن یکسان باشد. الا ای پسر حارث! بدان که در هیچ کشور، مردم یکسان نتوانند بود. هم اکنون سازمان رعیت آن دیار را برای تو تشریح می کنم: گروهی سرباز و سپاهیند، عده ای حکام و امرا،جمعی قضات، و طبقه ای بازرگان و پیشه ور، و پائین تر از همه این دسته ها ، مستمندان و تهدستان جای دارند که بلا می کشند و محنت می بینند. همواره شکسته دل و خسته پیکرند.–=این طبقات مختلف را که می نگری، دمی هم به اعضای پیکر خویش بنگر! همانطور که دست غیر از پاست، و چشم از گوش جدا و بدور است، و در عین حال وظائف زندگی را به کمك و معاضدت یکدیگر ایفا میکنند، دسته های متعدد ملت نیز در عین جدائی باز به سوی مقصدی واحد پیش می روند، و به پشتیبانی یکدیگر یک هدف را تعقیب می کنند.خداوند مهربان در قرآن مجید برای همه طبقات ، حدود و مقرراتی وضع فرمود و همگان را از برکت قانون و مساوات برخوردار کرد.=– احکام پروردگار همیشه در حکومت ما محترم ، و رفتار پسندیده پیشوای عظیم الشان ما حضرت محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا به دامنه محشر سرمشق امت اسلام است.ما نمی توانیم از آن اسلوب مقدس، کوچکترین اغماض و تخطی روا داریم. افسر من! تو سربازی و بیش از همه به عظمت مقام سربازی آشنائی داری، و به حرارت خونی که در زیر حلقه های زره و کاسه کله خود جوش می زند، پی می بری. تو خوب می دانی که

سپاهی را از چه ساخته اند، و قلب گرم و شجاعی که در پشت پیراهن سربازی کار می کند چقدر حساس و غیور است.سرباز دژ محکم و حصار پولادینی است که همچون سلسله جبال ، حیات و ناموس محیط خویش را در پناه گرفته است و با قدرتی بهت آور ، از پناهندگان خود دفاع می کند.سرباز ، زینت کشور و دژ مستحکم خلق است.سرباز، نگهبان دین و پاسدار شرف و حرمت قانون است.سرباز ، مدار امنیت راهها و حافظ کاروانیان شب پیماست...اما دل شکستگان تهیدست و مستمندان تیره بخت، همانهائی که پسر ابوطالب پیوسته به یاد ایشان است و همواره تیمار آنان می برد و غم آنان می خورد، آنها مرغان بی بال و پری هستند که در عین ناتوانی، شراره آه را می توانند تا دامن سرادق الوهیت شعله ور سازند. آنها شب زنده داران پارسا و سحرخیزان پرهیزگارند، که در محضر مردم ضعیفند ولی در پیشگاه خدا، مقامی محترم و بزرگ دارند.آنها را خداوند به دست تو ای فرماندار سپرده... اکنون که دولت ما دست دورباش بر سینه اراذل و نانجیبان زد، و از عظمت و غرورشان به حضیض تیره بختی فروکشید ، نکند که بار دیگر چنگ توسل به دامن عدالت زنند و قضات را به وعده یا وعید، از احقاق حق منحرف سازند... ای مالک! اکنون درباره حکام و عمال تو که در مصر انجام وظیفه می کنند سخن می گویم: همچنانکه در سازمان ارتش و دادگستری تو را مکرر به انتخاب مردم آزموده و شریف سفارش کردم، راجع به فرمانداران آن کشور نیز پیش از همه چیز همان سفارش را تجدید می کنم.یعنی می گویم که حکام و نمایندگان تو در شهرستانها و ایالات سرزمین کهنسال مصر، باید از نظر تاریخ خانوادگی نجیب و شرافتمند باشند.باید در محیط عصمت و تقوی پرورش یافته باشند. الا ای مالک! هرگز از جریان امور کشور و طرز سلوک حکام با رعیت، لحظه ای غافل مباش!به جزئیات امور شخصا رسیدگی کن و گزارشهای کشور را تا آخرین کلمه با دقت بشنو! این عمل چنان فرمانداران تو را در ایفای تکلیف، محتاط و دقیق خواهد کرد که از بیم بازرسان پنهان، در غایب و حضور به هیچ حرکت مخالف اقدام نکنند.به تو و همه فرماندارانم امر می کنم که قبل از اقدام در استفاده از مالیات کشور، به عمران و ابادی بپردازند. ای فرماندار! از بار گران ملت، لختی بردار! و بگذار که پرتگاه حوادث و ظلمات انقلاب را کاروان ما آسانتر طی کند، و بار وظیفه را سالمتر به منزل رساند. در بین کارمندان حکومت مصر، گروهی را که بر امانت و دیانتشان خاطر استواراداری برگزین، و آن گروه را به ویژه جهت رسیدگی به عرایض مستمندان برگمار! و با این وصف ، خود در کوی و برزن به جستجوی ارباب حاجت برخیز! و مخصوصا پریشانان را که در هر محیط از همه مظلومتر و از همه خاموشترند هنگام تشکیل دادگاه بر همه مقدم دار!الا ای مالک! یتیمان را می شناسی؟ کودکان خردسالی که در حساسترین سنین عمر ، پرستار را از دست می دهند و همچون نونهالی که در آغاز رستن بی باغبان مانده پژمرده می شوند، در هر کشور که باشند، پدری جز حکومت وقت ندارند.وصیتهای من بر مقام محترم حکومت بس گران می آید ولی چه باید کرد! اجرای اوامر پروردگار و ایفای تکالیف انسانیت، مشکل است. مالکا! با همه سفارشهای که در این فرمان به منظور حکمرانان و قضات ایراد شده ، بازهم مطمئن نتوانم بود، مگر در موقعی که در برنامه شخصی خود هر ماهه یک روز بارعام دهی و عموم مردم را یکجای ملاقات کنی ، و مخصوصا حاجتمندان و دادخواهان را به نام پیش خوانی و به اصرار از تظلم و عرایض آنها تحقیق کنی؟ الا ای پسر حارث!حکومتهای کسری و قیصر از مردم روی همی پوشانیدند، و از مجامع عمومی و غمکده های مستمندان گریزان همی بودند.اما تو ای حاکم مسلمانان ، نباید از ملت خود محجوب و پنهان باشی. الا ای پسر حارث! در اجرای اوامر الهی بین خویش و بیگانه فرق مگذار! و پسر خود را بر سیاهان صحرای مصر رجحان مده! حق سنگین است و برداشتن آن دشوار. شما ای حکومتها چه گمان می کنید؟ آن شمشیر که بر کمرتان بستیم و آن کرسی که به افتخار شما گذاشتیم، برای آن نیست که خون مردم بریزید، یا دسترنج بیچارگان بخورید. مالکا! بکوش که مضامین این فرمان را به دقت انجام دهی! من و تو هر دو سربازیم و سزاوار است به نام عزیزترین آرزوهای خود، از مقام الوهیت درخواست کنیم که عمر ما را در خاک و خون میدان پیکار به پایان رساند و فضیلت شهادت نصیبمان کند، تا در آن جهان گلگون کفن و سپید روی از خاک برخیزیم....

خلاصه کتاب سیاست امام علی (ع)

۸:۱۸ سیاست امام علی (ع)

علی اکبر علیخانی خلاصه کتاب: مریم سلطانی- نام کتاب : توسعه سیاسی از دیدگاه امام علی (ع)- مولف : علی اکبر علیخانی- ناشر : شرکت چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی- نوبت چاپ : اول پاییز ۱۳۷۹- چاپ و صحافی : چاپخانه سپهر- به پیشگاه :امیر مومنان علی (ع) تجسم عینی دین و سیاست شهیدی که دست از جان برداشت و دمی از تحقق عدالت باز نایستاد. جایگاه نظامیان: به عقیده علی (ع) نظامیان فقط باید در جهت تامین امنیت ، حفظ صلح و ثبات و یاری دین خدا به کار گرفته شوند ، آنان باید از شخصیت والایی برخوردار بوده و با تفکر و تعقل ، به راه خود ایمان داشته باشند. اما علی (ع) نظامیان را چنین معرفی می کنند : پس سپاهیان به فرمان خدا ، رعیت را دژ های استوارند و والیان را زینت و وقار . دین به آنان ارجمندست و راه ها بی گزند و کار رعیت جز به سپاهیان قرار نگیرد . صفات کلی نظامیان از دیدگاه امام علی (ع) عبارتند : ۱- خیر خواهی و خیر اندیشی ۲- پاکدامنی ۳- بردباری و (سعه صدر) فراخ سینگی ۴- دارا بودن روحیه ترحم نسبت به ناتوان و مقاومت و تاثیر ناپذیری از اقویاء ۵- هیجان زده نشدن هنگام خشونت و زمین گیر نشدن هنگام ناتوانی ۶- دارا بودن حیثیت ، شرف ، تربیت صالح و اصالت خانوادگی ۷- حسن سابقه ۸- داشتن شخصیت دلاور و با عظمت ۹- سخاوت تقدم بر اصلاحات داخلی : امام علی در آغاز خلافت ، برنامه اصلاحات عمیق و اساسی خود را چنان تبیین می کند که گویا یک انقلاب تمام عیار در شرف انجام است و تمام اجزای جامعه چنان به هم می ریزند و دگرگون می شوند که دانه در غربال ، تاکسانی که لیاقت و شایستگی دارند بالا بیایند و افراد پست از گردونه خارج گردند. امام علی (ع) در این مورد می فرماید : بدانید – که روزگار – دگر باره شما را در بوته آزمایش ریخت ، مانند روزی که خدا پیامبر شما را برانگیخت ، به خدایی که او را به راستی مبعوث فرمود ، به هم خواهید در آمیخت ؛ و چون دانه که در غربال ریزند یا دیگ افزار که در دیگ ریزند ، روی هم خواهیم ریخت ، تا آن که در زیر است زبر شود و آن که بر زبر است به زیر در شود و آنان که واپس مانده اند پیش برانند و آنان که پیش افتاده اند واپس مانند. بنابراین ، امام علی (ع) توجه به داخل و اصلاحات داخلی را مهمتر از مسائل خارجی می داند ، و باز در داخل کشور اصلاحات داخل سیستم را مقدم بر اصلاحات خارج از آن می داند و در داخل نیز اصلاحات نقاط مهم و اصلی را مهمتر از اصلاحات غیر آن یعنی ؛ هر چه بیشتر به طرف داخل برویم نقش و اهمیت جزء داخلی بیشتر شده و اصلاحات آن نیز مقدم است. شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که در توسعه و کمال نیز ، عوامل داخلی مهمتر از عوامل بیرونی هستند و تا هسته های اصلی نظام سیاسی ، و هسته های فرعی نظام و به طور کلی مجموعه نظام و دیگر نهادهای اجتماعی و بعد مردم ، توسعه گرا و توسعه خواه نبود و به اصول آن عمل ننماید ، توسعه و کمالی حاصل نخواهد شد. حضرت علی (ع) معتقد است که قوانین ، اجزاء ، عناصر ، وظایف و کارکردهای این مجموعه و زیر مجموعه ها طوری باید تنظیم شوند که هر چیز و هر کس در جای خود قرار گرفته و به بهترین وجه ممکن باشد. این همان عدالت است بجز این ظلم است . به نظر علی (ع) جامعه ای می تواند به رشد ، توسعه و کمال دست یابد که این عدالت را در مجموعه ها و اجزای خود پیاده نماید. عدالت به مفهوم فوق ، یک اصل عقلی بوده و در تمام کشورها با هر شرایطی لازم الاجرا است. شاید بتوان گفت تمام اندیشه های حضرت علی (ع) در مورد توسعه سیاسی بر اساس همین مفهوم عدالت پی ریزی شده و دارای اصولی جزئی تر در هر زمینه هستند . برخی از این اصول به طور کلی عقلی است و برخی دیگر ، با در نظر گرفتن شاخصهای فرهنگ اسلامی عقلی می باشند چون مبانی آنها از اسلام نشات می گیرند. اصولی که در چارچوب کلی عدل قرار می گیرند عبارتند از : ۱- اصل عدم وجود ظلم : ظلم بدین معنی که اجزاء و عناصر سیستم سیاسی در جای خود قرار نگرفته و در نتیجه با پایین آمدن کارایی سیستم ، روند رشد ، توسعه و کمال کند شده یا حتی ممکن است راه انحطاط و عقب گرد بپیماید. برای

جلوگیری از این آفت ، بایـد هر گونه ظلمی را در هر جزئی از مجموعه از بین برد. ۲- اصل لیاقت و شایستگی : به این معنی که در تمـام اجزای نظام سیاسـی مناسب ترین و کارایی ترن افراد هر کـدام در جای واقعی خود قرار گیرنـد ، به گونه ای که بهتر از آن میسر نباشد. هر فردی به کار تخصصی خود پرداخته و هر بخشی فقط وظایف خود را به خوبی انجام دهد. ۳- عدم حاکمیت افراد نـا لایـق : به همان میزان که اصل لیاقت و تخصـص گرایی می توانـد موجب رشـد ، توسعه و کمال جامعه گردد ، حاکمیت افراد نا لایـق ، یـا عناصـری که در سیسـتم سیاسـی بیش از حـد توان و ظرفیت خود اشـغال کرده انـد ، نیز موجب انحراف ، انحطاط و عقب ماندگی است. ۴- اصل نظارت و پاسخگویی : با نظارت دقیق بر عملکرد اجزای نظام سیاسی ، باید بین عملکرد خوب ، متوسط ، ضعیف و بـد فرق گذاشته شود ، و نیکوکار و بـدکار برابر نباشـند. بایـد افراد به انـدازه کیفیت کارشان مورد تشویق و حمایت قرار گرفته یا تنبیه گردنـد و کیفیت عملکرد افراد نبایـد تحت تاثیر شخصیتشان قرار گیرد. چه بسا فرد سر شناسـی نتواند کاری را خوب انجـام داده یـا کـارگزار گمنـامی کار فوق العاده از خود ارائه دهـد. ۵- اصـل بر خورد بـا سـهل انگاران و متخلفین : تمام عناصـر سیسـتم سیاسـی در مقابل کوچکترین اقدام خود مسئول و پاسـخگو هسـتند. در این صورت سیستم سیاسی جایگاه اصلی خود را باز یافته ، به نقاط ضـعف و قوت خود پی برده و با شناسایی قابلیتها و برنامه هایی در جهت اصلاح ، توان خود را افزایش داده و رشد ، توسـعه و کمال ، زودتر حاصل می گردنـد. ۶- اصـل قـانون گرایی : برابری همه اعم از رهبران و مردم در مقابـل قـانون و اجرای عملی آن به طور یکسان ، عدم سوء استفاده افراد یا اقشاری از قانون حتی رهبران و احترام به قانون ، از مصادیق قانون گرایی است . ۷- اصل حاکمیت گفتمان و پرهیز از خشونت : نظام سیاسی باید با حاکم کردن عقل ، منطق ، مفاهمه و گفتگو در جامعه هنگام بروز اختلاف نظرها و تضارب افکار و اندیشه ها ، از هر گونه خشونت و توسل به قوه قهریه اجتناب نماید. مردم باید از تمام جنبه ها احساس امنیت . آرامش نموده تـا بتواننـد با آزادی کامل دیـدگاههای خود را بیان کننـد. ۸- اصـل مشارکت در تصـمیم گیری : مردم و به خصوص دانشـمندان و متخصصان باید در تصمیم گیریها و سیاستگذاریهای سیستم و رهبران ، شرکت داشته باشند. تاکید می شود رهبران بایـد به افرادی که نظریات صـریحشان را – اگر چه تلـخ و نا خوشاینـد باشد – برای ایشان ادا می کنند بیشتر میدان داده ، و آنـان را به خود نزدیک سازنـد. ۹- اصـل حفـظ اموال بیت المال : توجه و نظارت به مسائل مالی و بیت المال در سیسـتم سیاسـی باید به گونه ای باشد که حتی یک ریال از آن مورد سوء اسـتفاده و حیف و میل قرار نگرفته یا در موارد غیر ضروری هزینه نشود. مردم و توسعه سیاسـی از دیدگاه حضـرت علی (ع): مشارکت مردم در انتخاب رهبران انتخاب رهبر در جامعه اسلامی بعد از پیـامبر اسـلام (ص) به این صورت بود که مهـاجرین و انصـار و مردم مـدینه به هر شخصـی که رضـایت داشـتند بقیه مردم کشور نیز گردن نهاده و اورا قبول می کردنـد . در جامعه اسـلامی آن روز ، به دلیل عـدم وجود وسایل ارتباطی سـریع و پراکندگی زیاد مردم در روسـتاها ، صـحراها و کوهسـتانها و . . . زنـدگی قبیله ای و چـادر نشـینی ، امکـان حضور تمـام یا اکثر مردم در تصـمیم گیری و انتخـاب رهبر وجود نـداشت از سوی دیگر مـدینه چون پـایتخت کشور بود بیشتر صـحابه ، بزرگـان و صاحبنظران در این شـهر گرد آمـده بودنـد و فرهنـگ و آگـاهی عمومی این شـهر بالاـتر از بقیه نقاط کشور بود. مهمترین عامل رشـد مـدینه وجود مبارک پیامبر اسـلام (ص) در این شـهر بود که همیشه مردم و به خصوص مهاجرین و انصار توانسـته بودند از صـفات کمالیه ، اخلاق ، علم و . . . آن حضـرت بهره مند گردند. مردم اقصـی نقاط کشور نیز به خاطر این مصاحبت و بهره مندی مهاجرین و انصار از پیامبر اسـلام ، بر نظریات و تصمیمات گرفته شده از سوی آنان مهر تایید می گذاشتند . مردم مدینه و بخصوص بزرگان مهاجرین و انصار ، در محلی جمع شده و با بحث و تبادل نظر تصـمیمی را اتخاذ می کردند ، و شرکت در این گونه جلسات برای همه مسلمانان آزاد بود. پس از ارتحال پیامبر گرامی اسـلام (ص) عده ای از مهاجرین و انصار در سقیفه بنی ساعده گرد آمده و خلیفه اول را تعیین نمودند ، خلیفه اول ، خلیفه دوم را معرفی نموده ، و خلیفه دوم انتخاب خلیفه سوم را به یک شورای شـش نفره واگذار کرد. امام علی (ع) ، هر سه انتخـاب فوق را رد کرد. مهمترین دلیـل امام (ع) این بود که در هر سه مورد ، لایق ترین ، شایسـته ترین و مناسب ترین فرد برای آن

منصب ، انتخاب نشده است و این مساله مهمی بود که حتی خود خلفای سه گانه و بزرگان مهاجر و انصار نیز به آن اقرار داشتند. دلیل دیگر امام علی (ع) این بود که در انتخاب خلیفه اول که یک انتخاب عمومی برای تعیین رهبر جامعه بود ، بسیاری از بزرگان و صاحبنظران آن روز که جزو ارکان جامعه به حساب می آمدند در شورای سقیفه حضور نداشتند در حالی که حضور آنان ضروری بود. در هر سه انتخاب فوق ، رقابت های قومی و قبیله ای ، تعصبات جاهلیت و در نهایت معاولات سیاسی و تسویه حسابهای شخصی و قبیله ای سابق بود که نقش اصلی خود را در تعیین رهبران جامعه ایفا می نمودند ، معیاری که از نظر علی (ع) مطرود بود و پیامبر بزرگ اسلام (ص) برای ریشه کنی آن سنتهای غلط و تعصبات کور تلاشهای فراوانی نموده بود. بسیاری از یاران امام علی (ع) اصرار داشتند که او برای احقاق حق خود در رسیدن به قدرت اقداماتی انجام دهد ولی علی (ع) به خاطر حفظ وحدت جامعه نو پای اسلامی ، یعنی به خاطر حفظ منافع ملی ، از حق خود چشم پوشید. امام (ع) در این مورد می فرماید: (و هجوم مردم به سوی ابوبکر برای بیعت از هر سو ، من از بیعت بازداشتم چرا که می دیدم از هر کسی به جانشینی پیامبر سزاوارترم . زمانی درنگ کردم – آنچه خدا بخواهد – تا وقتی دیدم از دین اسلام بر می گردند و به نابودی دین خدا و آیین محمد (ص) و ابراهیم (ع) دعوت می کنند ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری ندهم در دین رخنه ای پدید آمده و بنای مسلمانی ویران گردد. در این صورت ، مصیبت آن بر من بزرگتر خواهد بود از محروم شدن از حکومت بر شما که متاعی چند روزه و زوال پذیر است و همانند سراب بیابان نابود شده و چون ابر های آسمان پراکنده می گردد.) بیعت مردم با علی (ع) ، یک مشارکت سیاسی واقعی در انتخاب رهبر جامعه بود و هیچکدام از عوامل قومی ، قبیله ای ، تعصبات جاهلی ، ترفندهای تبلیغاتی و معاملات سیاسی در آن دخالت نداشت. در انتخاب حضرت علی (ع) علاوه بر مهاجرین و انصار و مردم مدینه ، گروهی از مردم عراق و مصر که برای اعتراض به خلیفه سابق آمده بودند نیز حضور داشتند. استقبال و هجوم مردم برای بیعت ، به گونه ای بود که امام علی (ع) می فرماید: (همچون ماده شتر که به طفل خود روی آرد به من روی آورید و فریاد بیعت ، بیعت ، بر آوردید. دست خود را باز پس بردم ، و آن را کشیدید ، از دستتان کشیدم به خود برگردانیدید.) و در خطبه ای دیگر می فرماید : (و ناگهان دیدم مردم از هر سوی روی به من نهادند و چون یال کفتار پس وپشت هم ایستادند ، چندانکه حسنان فشرده گشت و دو پهلویم آزرده.) با چنین پشتوانه قوی مردمی ، امام علی (ع) رهبری جامعه را پذیرفت. او بعدها در بحث با مخالفان و دشمنان و حتی با خود مردم ، همیشه به این پشتوانه (مشروعیت) مردمی استناد می کردند ، دلیل اصلی پذیرش رهبری از سوی حضرت ، به بحث لیاقت و شایستگی باز می گردد. جامعه اسلامی پس از قتل عثمان ، به قدری متشتت ، اشفته و نابسامان بود که به جز علی (ع) کس دیگری نمی توانست آن را سامان بخشد ، به همین دلیل امام علی (ع) پس از هجوم برای بیعت و قبول خلافت ، فرمود : (پس چون چنین دیدم در کار خود و شما اندیشه کردم و با خود گفتم : اگر من در کار ایشان اقدام نکنم و سخنشان را نپذیرم ، به کسی که جایگیر من باشد دست نخواهند یافت ، و کسی که مانند من به عدالت و دادگستری رفتار کند پیدا نخواهند کرد.) امام علی (ع) با بینش سیاسی خود درک کرده بود که جامعه اسلامی آن روز ، هنز به آن سطح از آگاهی و شعور نرسیده است تا بتواند برنامه های عدالتخواهانه علی (ع) را در جهت کمال و رشد و ترقی مادی و معنوی کشور و مردم ، تحمل کند ، چون هنوز در آن جامعه منافع اشخاص بر منافع ملی ترجیح داشته و آن را تحت تاثیر قرار می داد. اشراف و فرصت طلبان به هیچ قیمتی حاضر نبودند امتیازات و برتریهایی را که در حکومتهای سابق به دست آورده بودند از دست بدهند. به طور کلی می توان گفت مشروعیت اسلامی از دیدگاه حضرت علی (ع) دارای دو بعد است : ۱- رکن الهی ۲- رکن مردمی چون مخالفین حضرت علی (ع) بعد الهی مشروعیت امام (ع) را قبول نداشتند ، امام (ع) بیشتر به بعد مردمی مشروعیت خود استناد می فرمودند چون امام (ع) به امر باطل احتجاج نمی ورزند پس مشروعیت مردمی می تواند یکی از ارکان مشروعیت از دیدگاه علی (ع) است باشد و دلایل آن عبارتند از : مشروعیت از دیدگاه علی (ع)است و دلایلش عبارتند از : ۱- امام بیعت را یک تعهد شرعی و ثانوی می داند که رعایت آن واجب و تخلف از آن

حرام است. کسی که با آگاهی و سنجیدن شرایط عقد بیعت کرده و بعد آن را بشکند از جمع مسلمانان خارج و جرم سنگینی را مرتکب شده است. ۲- امام علی (ع) در مورد فراوانی از جمله : اثبات حقانیت خود ، احقاق حقوق ، اجرای برنامه های اصلاحی و اجتماعی ، پاسخگویی به دشمنان ، سرزنش مردم و. . . به انتخاب خود و رضایت مردم بر این انتخاب استناد می کردند. چنین استدلال و استناد های قوی نمی تواند به چیزی باشد که امام علی (ع) به آن اعتقاد ندارد. ۳- هنگامی که مردم برای بیعت پیش امام آمدند حضرت فرمود : مرا واگذارید و دیگری را به رهبری انتخاب کنید و من از شما در مقابل او مطیع تر خواهم بود . پس امام در ابتدا باید (حق انتخاب رهبر) برای مردم قائل باشد تا بفرماید حکومت خود را به کس دیگری بسپارند. ۴- با شناختی که از شخصیت علی (ع) داریم امام (ع) به هیچ قیمتی حاضر نبود از راه صحیح منحرف شده و یا سنت غلطی را مشروعیت بخشیده و تایید کند. یا به امری احتجاج ورزد که آن را قبول ندارد. امام (ع) در حکومت خود هر امری را صلاح نمی دانست با قاطعیت تمام آن را رد می کرد ، حتی اگر همه مخالف بودند. نقش مردم در انتخاب رهبر و مشروعیت مردمی رهبر ، اگر مورد تایید امام (ع) نبود ، او هیچگاه آن روش غلط را تایید و به آن استناد نمی کرد تا بعدها هم مورد استناد دیگران قرار گیرد. ۵- هنگامی که امام (ع) فرماندار یا استانداری تعیین می کردند ضمن ارائه معرفی نامه برای قرائت بین مردم ، به او می فرمود که نظر مردم را بخواه ، اگر به ماندن و حاکمیت تو رضایت دادند ، مشغول کار شو و اگر موافق نبودند به مرکز حکومت بازگرد. در صورتی که امام (ع) می توانست به عنوان رهبر مسلمین ، استانداری را معرفی کرده و موافقت مردم هم شرط نبود. تعهدات متقابل نخبگان ، نظام سیاسی ومردم: به اعتقاد حضرت علی (ع) نظام سیاسی و نخبگان در یک سو ، و مردم جامعه در سوی دیگر نسبت به همدیگر دارای حقوق وتعهداتی هستند که لازم است هر کدام به طور دقیق به تعهدات خود عمل نمایند. امام (ع) در فرمان خود خطاب به حاکم مصر ، وظایف و تعهدات حکومت را در چهار دسته کلی تقسیم بندی می نماید ، دو مورد از آنها جنبه های مادی زندگی را شامل می شود و مربوط به آرامش و امنیت جامعه بوده و یک مورد هم درباره اصلاح مردم ، رشد و تعالی سطح شعور و آگاهی و معنویت آنهاست ، این چهار گروه عبارتند از : ۱- دریافت مالیات : که به طور کلی بخش اقتصادی جامعه را در بر گرفته و تامین بودجه مورد نیاز ، هزینه بودجه در موارد ضروری و تنظیم دخل و خرج کشور از مصادیق بارز آن است. ۲ – جهاد برای دفع دشمن : ایجاد امنیت در جامعه از مهمترین وظایف حکومت به شمار رفته و آرامش و امنیت در جامعه پیش شرط هر اقدام دیگری است. ۳- اصلاح مردم : که در تعبیر امام ، (طلب اصلاح) آمده است که این واژه نشانه تاکید امام (ع) بر این امر است . حکومت باید با کوشش تمام و با ایجاد شرایط و برنامه های مناسب مردم را به حال خود نگذاشته و آنان را به سطحی از رشد ، تعالی ، شعور ، فرهنگ و آگاهی برساند که به تعبیر امروزی ، همان توسعه انسانی است. ۴ – آباد ساختن شهر ها : وظیفه بعدی حکومت ، تلاش برای عمران و آبادی کشور است که از مصادیق آن می توان به ایجاد قنوات ، سدها ، مزارع کشاورزی ، جاده ، پل ، ساختمان ، کارخانه و انواع تاسیسات اشاره کرد. حضرت علی (ع) در یک نگرش کلی دیگر ، از جمله تعهدات نظام سیاسی را این می داند که در سایه امنیت آن ، مومن و کافر هر کدام به کار خویش مشغول شوند و امور اقتصادی جامعه سر و سامان یابد و امنیت داخلی و خارجی تامین شده وحقوق ضعیفان و ناتوانان پایمال نگردد. تکامل انسانی ، محور برنامه های امام علی (ع) : در طول حکومت حضرت علی (ع) ، یک تناقص اساسی بین سیاستهای امام علی و افکار و سنتهای مردم جامعه وجود داشت ، امام علی (ع) می خواست با مبنا قرار دادن قرآن و سنت ، جامعه را بر اساس موازین اصولی ، عقلی و انسانی اداره کند ولی سنتهای مخرب ، غلط و دست و پا گیر موجود که طی قرون متمادی شکل گرفته و مدم بدانها خو گرفته بودند مانع اجرای سیاستهای امام می شد. آن حضرت چیزی را می خواست و مردم چیز دیگری را دنبال می کردند. امام (ع) خطاب به مردم می فرمود : (و کار من و شما یکسان نیست ، من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خود می خواهید . ای مردم ، مرا بر کار خود یار باشید و فرمانم را پذیرفتار . به خوا سوگند ، که داد ستمدیده را از آن که بر ستم کرد بستانم و مهر ستمکار را بگیرم و به نا خواه او ، تا به آبشخور

حق کشانم.) اما جامعه و مردم ظلم پذیر و ظالم پرور ، که از شعور ، شناخت و آگاهی بی بهره بودند به خاطر مصالح شخصی یا هر دلیل دیگری ، حاضر به رهایی از این منجلاب ذلت نبوده و معاویه ها را می طلبیدند تا به حیله ، تهدید و تطمیع ، فکر آنها را ربوده و روحیه اطاعت مطلق کورکورانه را در آنها بارور سازد ، استقبال مردم از این گونه افراد به این دلیل بود که اطاعت بی چون و چرا و رسیدن روسای قبایل به مقام و مال فراوان ، به مراتب برایشان آسانتر از اندیشیدن و انتخاب راه صحیحی بود که گاهی به ضرر آنان تمام می شد. حضرت علی (ع) متوجه عقب ماندگی ساختار فرهنگی جامعه شده بود و می دانست دلیلش سنتهای غلط و تعصبات کور جاهلیت است و برای اصلاح زیر بنای این ساختار دو سیاست در پیش گرفت : سیاست اول امام علی (ع) : که گاهی با عکس العملهای تند مخالفان روبرو می شد ، مبارزه با قبیله گرایی ، سنت ها و تعصبات قبیله ای و فرو ریختن ارزشهایی بود که مردم با پایبندی و تقویت آنها ، موجب قدرتمند شدن روسال قبایل و فرصت طلبان می شدند. امام (ع) سعی بر بیدار کردن آنها و بی ارزش نمودن این سنتهای غلط داشت. سیاست دوم امام علی (ع) : جایگزینی ارزشهای نوین عقلانی و درستی بود ، که از دین اسلام نشات گرفته بود ، در این مرحله ، امام (ع) سعی می کرد از راههای مختلف سطح فرهنگ و آگاهی مردم را بالا ـ برده و معیارها و ارزشهای عقلایی اسلام را وترد جوهره فکری مردم سازد. امام علی (ع) در پی ساختن جامعه ای بر آمد که شالوده های آن را شناخت ، معرفت ، آگاهی ، عقل و علم تشکیل می داد. امام (ع) نما خواست مردم در جهل ، بدبختی و تعصبات کور باقی بمانند ، و بی چون و چرا از او اطاعت نمایند ، بلکه اطاعتی را می خواست آگاهانه ، با شناخت و بینش ، برای رسیدن به اهدافی معین و جامعه ای با سطح آگاهی و شعور اجتماعی بالا ، مردمی که بدانند کجا و در چه موقعیتی بوده و چه می خواهند انجام دهند. روحیه تملق ، چاپلوسی و ستایش : مهمترین آفت رهبران و نظام سیاسی که یکی از عوامل اصلی عقب ماندگی برخی از کشورهای جهان سوم نیز به شمار می رود رواج روحیه تملق و چاپلوسی است. این خصوصیت موجب می شود خوب و بد ، درست و نادرست ، لایق و نا لایق ، شریف و دنی و حق و باطل مشتبه شده و در آن مجموعه نا معلوم و آب گل آلود ، افراد پست ، منافق ، چاپلوس و هرهری مذهب ، نهایت بهر برداری را بنمایند ، که استفاده این نا اهلان به بهای لگد مال شدن حیثیت افراد فاضل و با شخصیت ، طرد عناصر لایق ، و عقب ماندگی کشور تمام خواهد شد. یکی از برنامه های مهم امام علی (ع) بازگرداندن شخصیت انسانی افراد و عزت نفس آنان بود و به همین دلیل امام (ع) تحمل نمی کرد که حتی یک فرد عادی در مقابل رهبر دست به سینه ایستاده ، عملی انجام داده یا سخنی بگوید که موجب تحقیر خودش یا بزرگ شماری حاکم به صورت متملقانه گردد. امام علی (ع) در بازگشت به صفین به تیره ای از قبیله (همدان) برخورد کرد ، (حرب بن شرحبیل شبامی) که بزرگ آنان بود ، در رکاب حضرت پیاده به راه افتاد در حالی که امام (ع) سوار بود ، حضرت خطاب به وی فرمود : (برگرد که اینگونه راه رفتن موجب فریفته شدن والی و خواری مومن است). حضرت علی (ع) مدح و ستایش را خوش نداشته ، و همیشه مردم را از این کار نهی می فرمودند. امام (ع) مدح و ستایش را عملی زشت و ناپسند می شمردند ، و در همین راستا خطاب به مالک اشتر می فرمایند : (و بپرهیز از خود پسندیدن و به خود پسندی مطمئن بودن و ستایش را دوست داشتن که اینها از بهترین فرصتهای شیطان است تا بتازد و کرده های نیکوکاران را نابود سازد). خرد و خرد ورزی : الف – ماهیت عقل ، ارزش عقل : در مورد چگونگی عقل ، جایگاه عقل ، کارایی عقل و میزان ارزش و اهمیت آن ، دیدگاههای حضرت علی (ع) عبارتند : ۱- عقل بالاترین ، برترین و با ارزش ترین ثروت ، نعمت ، فضیلت و زینت است که هیچ ثروت ، نعمت و فضیلتی به پای آن نمی رسد. ۲- انسانیت انسان ، شخصیت انسان ، کمال انسان و ارزش وجودی هر شخصی به عقل او بستگی دارد. ۳- به موازات پیامبران الهی ، عقل پیامبر درونی انسان است که از طرف خدا برای هر شخصی فرستاده شده است. ۴- عقل سرچشمه خوبی ها و نیکی هاست. ۵- عقل انسان کهنه نشده و مطابق با زمان و مکان ، همیشه پویایی خود را حفظ خواهد کرد. ۶- با همه اینها ، عقل دوستی است که همه اورا ترک گفته و از او بریده اند. ب – نقش و تاثیرات عملی عقل گرایی : دیدگاههای امام علی (ع) در این مورد عبارتند از : ۱- عقل

هدایت گر انسان در زندگی بوده و امور بدون تایید و همراه بودن با عقل و اصول آن ، به موفقیت و رستگاری نمی رسند. ۲- عقل اصلاح کننده تمام امور و ابزار هر کاری است ، بنابراین مصلحت مردم و جامعه در عقل و عقل گرایی است. ۳- درک وفهم انسان به میزان تعقل وی بستگی دارد. ۴- طی کردن صحیح راهها و عدم اشتباه و خطا – کمتر مرتکب خطا شدن – از عقل و عقل گرایی نشات می گیرد. ۵- عقل بهترین و قاطع ترین مرجع برای حل مشکلات و اختلافات است. ۶- عقل مرجع نا صحی است که هیچگاه انسان را فریب نمی دهد. ۷- گمراهی عقل بد ترین نوع گمراهی ، و خواری جهل و نادانی بدترین نوع خواری است. ۸- عقل گرایی ارتباط مستقیم با نظم گرایی دارد ، (نظم گرایی از عقل سر چشمه می گیرد). ۹- تکیه بر عقل و اساس قرار دادن آن ، از کمال عقل است ، چون عقل قوی ترین بنیانهاست. ۱۰- معیار و ملاک حکومت ، عقل و عقل گرایی است. ۱۱- کسی که از عقل توانایی برخوردار باشد اعتبارش افزایش می یابد. ۱۲- یکی از نتایج عقل گرایی ، حفظ تجربه های خود و دیگران و بهره گیری از آنهاست. ۱۳- اوج عقل و عقل گرایی این است که انسان در مواردی که تخصص و اطلاعات لازم را ندارد (نمی دانم) بگوید. ۱۴- کسی که عقل گرا نباشد به خواری و بیهودگی دچار می گردد. علم و علم محوری : آنچه از سیاق فرمایشات علی (ع) در مورد علم و دانش بر می آید این است که منظور امام (ع) از علم ، حد محدودی از دانایی و آگاهی در سطح فردی نیست . بلکه علاوه بر این ، منظور حضرت علم و دانش به معنای کلان آن ، یعنی دانایی و اطلاعات در حد وسیع و در رشته های مختلف تخصصی ، مطابق با اصول علمی است . همان چیزی که امروزه در مراکز علمی تحقیقاتی معتبر و در رشته های مختلف به آن پرداخته می شود. در مورد اینکه منظور حضرت علی (ع) از علم ، علوم اسلامی یا غیر آن است ، سه فرض قابل تصور می باشد: ۱- منظور امام (ع) فقط علوم دینی و اسلامی باشد. ۲- منظور حضرت تمام علوم بجز علوم اسلامی باشد چون هر جا منظور امام (ع) علوم اسلامی بوده آن را تخصیص زده است. ۳- منظور امام از واژه (علم) ، مطلق علوم اعم از علوم اسلامی ، غیر اسلامی ، علوم پایه ، علوم تجربی و علوم انسانی باشد. از نظر ما فرض اول مردود است . چون هر جا منظور امام (ع) از (علم) علوم اسلامی بوده آن را با عباراتی همچون (الحکمه) و . . . تخصیص زده است . (جمال الدین محمد خوانساری) شارح (غرر الحکم و دررالکلم) در ذیل جمله ((العلم ینجد ، الحکمه ترشد)) (علم و دانش بلند می گرداند صاحب خود را و حکمت باعث رشد و راه یافتن او می شود) می نویسد : ((مراد به حکمت نیز دانستن علوم دینیه و معارف شرعیه است)) دلیل دیگر اینکه ، (علم) در سخنان امام (ع) به صورت مطلق بیان شده ، و دلیلی بر مقید ساختن آن به علوم اسلامی وجود ندارد . در فرض دوم ، سیاق برخی فرمایشات حضرت علی (ع) نمی رساند که منظور از علم فقط علوم غیر اسلامی باشد ، اگر چه در برخی موارد علوم اسلامی تخصیص خورده باشد. در نتیجه فرض سوم به صواب نزدیکتر است ، بنابراین منظور از علم ، مطلق علوم است. بررسی دیدگاههای علی (ع) در مورد علم و علم گرایی : الف) بیان ارزش علم و بزرگ شماری آن ۱- علم بالاترین شرف و برتری است و هیچ شرف و برتری به پای آن نمی رسد. ۲- از بین تمام فضائل انسانی ، علم و دانش بالاترین فضیلت است. ۳- علم بالاترین عزت است. ۴- علم و دانش گنجی بزرگ ، ارزشمند ، نافع و فنا نا پذیر است. ۵- حضرت علی(ع) تمام ارزشها و ملاکهای جاهلیت را به هم ریخته ، و در مقابل حسب و نسب ، اولاد ، مال و ثروت ، قدرت بازو و . . . علم و دانش را مطرح کرده و در مقابل آنها قرار می دهد ، به گونه ای که حتی جای هیچگونه مقایسه ای برای دیگر ارزشها با علم باقی نمی ماند. ب) نقش علم در زندگی فردی و اجتماعی ۱- علم و دانش ریشه خوبیها بوده و همانند قلعه و پناهگاهی ، حافظ و نگهدارنده انسان است. ۲- علم انسان را هدایت کرده و در نهایت به رستگاری می رساند. ۳- زندگی معقول و مطلوب انسان به علم بستگی دارد. ۴- اصلاح امور و راست کردن کژی ها در انسان و جامعه ، از وظایف ، آثار و نتایج علم است. ۵- علم و دانش (شناخت و معرفت) نقش اساسی در ایمان ، اعتقادات و اخلاق انسان داشته و به آنها معنا و تعالی می بخشد ، به گونه ای که حتی عبادت خداوند بدون علم ، ارزش چندانی ندارد. ۶- علم و دانش بهترین دلیل و راهنما برای انسان در تمام مسائل اجتماعی و اعتقادی است. ج)

تاثیرات علم بر فکر و عقل انسان به اعتقاد حضرت علی (ع) علم می تواند شخصیت متدلوژیک انسان را شکل داده و به تدریج آن را به مرحله بلوغ و تکامل برساند. این تاثیرات علم در چند زمنه صورت می گیرد: ۱- تاثیر علم در نوع برخورد با پدیده ها : در این زمینه ، دانش با تقویت تفکر در انسان و علمی نگری او ، موجب می شود که انسان در برخورد با پدیده های اطراف خود ، کمتر تحت تاثیر احساسات و قضاوتهای ظاهری قرار گرفته ، و بیشتر به تامل و تفکر درباره آنها بپردازد. ۲- تاثیر علم بر عقل انسان : به عقیده علی (ع) ، عقل انسان نیاز به تزکیه ، صیقل دادن ، و زدودن نا خالصی ها و زنگارها دارد ، صیقل و زنگار زدایی عقل انسان ، که مهمترین رکن و ماهیت انسان است ، به وسیله علم صورت می گیرد. د) علم و عمل ارزش و ثمره علم در عمل به آن است . اگر علم در زندگی افراد راه نیافته و به درمان دردهای جامعه نپردازد ، بود و نبودش یکسان می باشد و پرداختن به آن کار بیهوده ای است . یک پزشک که با زحمت فراوان کسب دانش و تخصص کرده ، اگر در جهت مداوای مرده اقدامی نکرده و فقط شاهد بیماری یا مرگ خود ، خانواده اش و مردمش باشد ، علم او چه ارزشی دارد؟ به همین دلیل حضرت علی معتقد است که ارزش علم به این است که وارد جامعه شده و در عمل مورد استفاده قرار گیرد. ه) مبنای علمی کارها حضرت علی (ع) بر این عقیده است که کارها در سطح فردی و اجتماعی باید دارای مبنای علمی بوده و از یک شناخت و بینش عمیق علمی نشات گرفته باشد. نظریات امام (ع) در این مورد عبارتند از : ۱- عملی که همراه با علم نبوده و بدون شناخت علمی انجام پذیرد ، نتیجه و عاقبت نیکو و مطلوبی به دنبال نخواهد داشت. ۲- هر عملی که بدون مبنای علمی انجام گرفته و با بینش و شناخت همراه نباشد ، ضلالت و گمراهی است. ۳- هر اقدامی (برنامه ای) هرگز از صحت و اعتبار برخوردار نبوده و از اشتباهات ، عیوب و پلیدیها پاک نخواهد شد مگر اینکه از صافی علم عبور کرده و با شناخت و علم قرین گردد. ۴- حتی عبادت و اطاعت خدا که بالاترین و مقدس ترین عمل است باید مبنای علمی داشته و ازروی شناخت ، بینش ، علم و معرفت باشد ، در غیر اینصورت آن اطاعت ارزشی نخواهد داشت و عبادت کننده بدون علم فقط به دور خویش چرخیده ولی از محل خود دور نمی شود. هدف اصلی عبادت تکامل و تعالی انسان ، و پیمودن پله های کمال است و این بدون علم میسر نمی باشد. و ماهیت علم و چگونگی کسب آن در مورد ماهیت علم ، کیفیت کسب علم و تبادل علوم گوناگون ، دیدگاههای حضرت علی (ع) را می توان به صورت زیر طبقه بندی کرد. ۱- علم با پراکنده شدن افزایش پیدا کرده و در ظرف علم هر چه بیشتر ریزند گنجایش آن نیز افزایش پیدا می کند. ۲- کسب علم و دانش ، نیاز به تحمل رنج و مشقت فراوان دارد. طالب علم نباید از تحمل سختی ها ملول و آزرده گردد. ۳- مهمترین نکته در کسب علم ، فهم و درک عمیق و واقعی علم است. ۴- چه بسا علمی موجب گمراهی انسان گردد ، که چنین علمی بدترین علوم است و باید از پرداختن ه آن خودداری کرد. ۵- علم به وسیله علم افزایش پیدا می کند.

آسیب شناسی جامعه دینی از منظر نهج البلاغه

ابراهیم سراج

آسیب شناسی جامعه دینی و نقش حکومت در آسیب زایی آن از منظر نهج البلاغه: جوامع انسانی در طول تاریخ خود، همواره از انواع انحرافات و آسیب های اجتماعی رنج برده اند لیکن هر قدر به دوران جدید نزدیک تر می شویم، همان گونه که بر حجم آسیب های اجتماعی تهدیدکننده افزوده می شود، بر میزان تلاش ها و کوشش ها در جهت رفع ناهنجاری ها و ایجاد زمینه های مناسب برای عدم بازگشت به وضعیت های نامطلوب نیز بیش تر می شود . خاستگاه بحث در زمینه این تلاش و کوشش را مباحث آسیب شناسی تشکیل می دهد . «آسیب شناسی » بحث و مطالعه درباره علل بیماری و عوارض و علایم غیرعادی است که در مباحث اجتماعی اختلال ها، بی نظمی ها و نابسامانی های اجتماعی را با سه هدف عمده زیر بررسی می کند:۱ . مطالعه و شناخت آسیب ها و علل پیدایش آن۲ . پیش گیری از وقوع انواع انحرافات در جامعه با هدف بهسازی محیط زندگی جمعی۳ . درمان

انحرافات اجتماعی با به کارگیری روش های علمی و استفاده از شیوه های مناسب .بنابراین، مطالعات آسیب شناسی اجتماعی با هدف تشکیل و تامین فرایندهای سه گانه شناسایی، تشخیص و پیش گیری یا درمان صورت می گیرد که برایند آن، ارائه پیشنهاد و راه حل های مناسب برای رفع آفات و آسیب های اجتماعی و دفع آسیب های محتمل است .روش شناسی آسیب های اجتماعیپیش از بررسی روش شناسی آسیب ها، لازم به ذکر است که در این مقال، به دلیل وسعت بحث آسیب شناسی و عدم مجال کافی برای بررسی همه آن ها، آسیب ها در دو بخش عمده فرهنگی و سیاسی بررسی می شوند .امراض و اختلالات اجتماعی و فرهنگی برخلاف امراض و اختلالات روانی و جسمانی، دارای تعاریف روشنی نیستند و از این رو، ممکن است یک آفت و آسیب برای جامعه ای آسیب و برای جامعه ای دیگر، کاملا عادی و بهنجار جلوه کند . درعین حال، وظیفه شناسایی و تشخیص آسیب های فرهنگی در جوامع دینی، از آن رو که عناصر دینی با عناصر فرهنگی در آمیخته اند و فرهنگ جامعه شکل دینی به خود گرفته، دارای محتوا و معیارهای دینی است، تا حدی آسان به نظر می رسد چرا که معیارها و ضوابط دینی برگرفته از قرآن و سنت عمدتا ثابت و لایتغیر است، بر خلاف جوامع لائیک که از چنین معیارهایی تهی است و همه چیز به محک عرف عام و تشخیص مردم سنجیده می شود . بر این اساس یکی از شیوه های بررسی آسیب های اجتماعی را می توان قضاوت عرف مردم دانست که به جوامعی اختصاص دارد که از الهامات و رهنمودهای دین فاصله گرفته اند .شیوه دیگر عمدتا بر فردیت و عقلانیت فردی تکیه دارد و در آن عقلانیت و ذهنیت فرد جایگزین سایر منابع شناختی می گردد . از مشخصه های این شیوه، فردگرایی و گرایش به ذهنیت و داوری شخصی است . این جا نقطه عزیمت تکثرگرایی است که خود به طور طبیعی، عامل ایجاد نوعی هرج و مرج در ساختار فرهنگی جامعه می باشد و در نتیجه، بی ثباتی سیاسی، اقتصادی، تربیتی و حتی دینی را به دنبال دارد .دو شیوه یادشده بجز مواردی که به حسن و قبح ذاتی و عقلی مربوطند – که خود مؤید شرع هستند – به دلایل متعدد که در جای خود قابل اثبات اند کارایی لازم و کافی را در بحث آسیب شناسی ندارند (۱) بهره مندی شیوه دیگر که اختصاص به جامعه دینی دارد و از دو شیوه دیگر متمایز است . از روش های منطقی صحیح و استدلال های عقلانی و همچنین استفاده از منابع دینی – از جمله قرآن و سنت اهل بیت علیهم السلام – می باشند .از آن جا که بحث این مقاله بررسی آسیب شناسی و آسیب زدایی در جامعه دینی است و نهج البلاغه به عنوان یکی از منابع معتبر در مجموعه منابع دینی، عهده دار تحلیل های عقلانی – اجتماعی و از جمله توجه به آفات و آسیب های زندگی اجتماعی می باشد، لذا در این زمینه، از این کتاب شریف و گفتار گهربار امام علی علیه السلام بهره برداری شده، و به ویژه که بخش اعظمی از گفتار حضرت در دورانی است که مردم جامعه، حکومت دینی را تجربه کرده و آن حضرت حاکمیت آن را به عهده دارد .سنت ها و قوانین حاکم بر جامعه و تاریخ از نگاه علی علیه السلامبررسی علل و عوامل انحراف و انحطاط جامعه دینی به طور اساسی مبتنی بر شناخت و بررسی مجموعه ای از مبانی و پیش فرض هایی است که عمدتا در جهان بینی دین قابل بازیافت است . نهج البلاغه در کنار قرآن کریم، یکی از محدود منابعی است که به بسیاری از این زیرشناخت ها و مبانی پرداخته و در این جهت توانسته است روزنه ای عظیم به روی صاحبان اندیشه باز نماید که از آن جمله است، بحث از قوانین و سنت های الهی که بر حیات بشری و تاریخ او حاکم است . قوانین و سنن جامعه شناختی مکتب اسلام که می توان آن را تحت عنوان سنت های الهی در تدبیر جوامع نام برد زیرا براساس جهان بینی توحیدی، علاوه بر آفرینش موجودات، تدبیر و سامان دهی آن ها نیز از سوی خداوند صورت می گیرد . از این رو، آن دسته از تدابیر و سازمان دهی الهی که همیشگی است، و روشی غیرقابل تبدیل و تحویل دارد، به «سنهٔ الله » معروف است که در معنای وسیع آن، در برگیرنده همه موجودات از جمله انسان و زندگی فردی – اجتماعی اوست و بر هر موجودی در هر زمان و تحت هر شرایطی یک یا چند مورد از این سنت ها حکومت می کند . دارای تقسیمات گوناگونی است . در این رابطه بحث در دو بخش اجتماعی و تاریخی از نگاه علی علیه السلام بررسی می شود که پیش از پرداختن به آن لازم است تا اشاره ای کوتاه به ویژگی های عمومی این سنت ها داشته باشیم .شهید محمدباقر صدر رحمه الله در کتاب سنت های تاریخ در

قرآن سه ویژگی عمده سنت های اجتماعی و تاریخی را به شرح زیر بیان می کند: (۲) ۱ . این سنت ها منتسب به خداوندند که براساس آن، حتی روابط حاکم بر طبیعت، جامعه و تاریخ به عنوان تجلی افعال الهی و نشانه ربوبیت و تدبیر او در نظر گرفته می شوند و از این رو، انسان در صحنه طبیعت، جامعه و تاریخ نیز وابسته به خداست، اگرچه این، به معنای حذف رابطه علیت در بین پدیده ها نیست .۲ . سنت های الهی قابل تحویل و تبدیل نیستند (۳) آن گاه که قومی و امتی بر اثر رفتار و کردار اختیاری خود، در مسیر یک سنت الهی قرار گیرد و پیامد سرنوشت خاصی در مورد ایشان حتمیت پیدا کند، امکان تغییر سرنوشت او محال است . البته امکان دارد که قومی با شناخت و استفاده از سنتی دیگر و قرار دادن خود در مسیر آن، زمینه اجرای سنت را از بین ببرد و یا از کارایی آن جلوگیری نماید و نیز ممکن است که سنتی دارای شرایطی باشد که جریان آن تا تحقق شرایط ویژه اش به تاخیر بیفتد . (۴)۳ . پذیرش قانونمندی روابط اجتماعی و حوادث تاریخی هیچ گونه ناسازگاری با مختاربودن انسان ندارد چرا که انسان با اختیار خود، زمینه اجرای سنت های الهی را فراهم می کند و خود را با انتخاب خویش، مشمول این یا آن سنت می سازد . (۵)علاوه بر این سه ویژگی دو مورد دیگر از این ویژگی ها قابل تامل اند .یکی این که بسیاری از سنت های الهی در مورد انسان، به جامعه و زندگی اجتماعی او مربوط بوده است به این صورت که اگر بیش تر افراد یک جامعه اقدام به انجام عملی کردند، به گونه ای که به عمل انسان ها عنوان کلی صدق کند، در آن صورت، سنت الهی همه را فرا می گیرد (۶) و دیگری این که سنن و قوانین اجتماعی، که پس از صدق عنوان در مورد کل افراد اجرا می شود، اختصاص به این جهان دارد . (۷)اکنون پس از اشاره به این ویژگی ها سنت ها و قوانین حاکم بر جامعه را از نگاه علی علیه السلام در نهج البلاغه مورد بررسی قرار می دهیم:الف . هدایت همیشگی در جامعه بشری: علی علیه السلام در نهج البلاغه به تبع قرآن حکیم، هدایت الهی را به طور مستمر، شامل حال انسان ها دانسته، می فرماید: «راستی که اگر دیده بگشایید، حقیقت در نگاهتان نشانده اند و اگر گوش فرادارید، حقایق لازم را در گوشتان فروخوانده اند و اگر هدایت را پذیرا باشید، شما را ره نموده اند .» (۸)ب . آزمایش حتمی و دایمی: بشر به حکم ضرورت، در سرتاسر زندگی، از آغاز تا پایان، تحت آزمایش الهی است . از این رو، تمام اعمال او محکی است برای سرنوشت ابدی او که در بخش های گوناگون نهج البلاغه، می توان رد آن را گرفت . نمونه ای از آن در نامه ای است که حضرت به معاویه نوشته، در آن یادآوری می کند: «بی گمان، خدای سبحان دنیا را مقدمه ای برای زندگی پس از آن قرار داده و آن را برای مردم بوته آزمونی خواسته است تا هر آن که را نیکوکارتر است، بازشناسد . . . و ما در این این دنیا آمده ایم تا به آن آزمون شویم .» (۹)ج . جامعه سالم در گرو گذر از سختی ها و مشکلات: از مجموعه روایات و آیات، معلوم می شود که تحقق امر نهایی و دست یابی به کمالات مادی و معنوی در جامعه، تنها در سایه تلاش و گذر از سختی ها و مشکلات میسر است . علی علیه السلام نیز در خطبه ۸۸ بر این حقیقت صحه گذاشته، نیل به تعالی را در سایه تحمل سختی ها می داند . حضرت ضمن یادآوری این حقیقت که مهلت به ستمکاران و کوبیدن آن ها جز در سایه مهلت و در رفاه قراردادن آن ها نبوده است، می فرمایند: «خداوند استخوان های شکسته هیچ امتی را پیش از گذراندن دوران سختی و فشار ترمیم نکرده است .» (۱۰)د . اعمال ناپسند عامل سقوط و هلاکت: از آن جا که محتوای باطنی و روانی ملت ها – به طور عموم – می تواند پایه ها و زیربناهای اساسی تغییرات و حرکات در طول تاریخ بشر باشد، نهج البلاغه زشت کاری ها را از جمله عوامل منع برکات الهی و در نهایت، سقوط و هلاکت امت ها برشمرده، به عنوان آسیبی جدی برای جامعه به آن اشاره کرده است: از طنین فاجعه هایی که بر امت های پیشین – به کیفر بدکاری ها و زشت کردارهای آن ها – فرود آمد، دوری کنید و در احوال نیک و بد، چگونگی آن ها را به یاد آورید و از این که به چنان سرنوشتی دچار آیید، بهراسید! (۱۱)و در ادامه می فرماید:«بپرهیزید از هر جریانی که ستون فقرات امت های پیشین را در هم شکست و نیروهایشان را به تحلیل برد یعنی از کینه ورزی دل ها به هم، سینه تنگی و تنگ نظری متقابل، پشت کردن به یکدیگر، روی گرداندن از هم و ناهمکاری دست ها با یکدیگر .» (۱۲)ه . گشایش، عزت و امنیت در سایه ایمان: حضرت ضمن دعوت مؤمنان به تامل در احوال

گذشتگان به این نکته توجه دارند که در دوران طاغوت ها و فراعنه، کسانی که صبوری پیشه کنند و از سوءرفتار آن ها به خدا پناه ببرند، گشایش و عزت الهی را به ارمغان می برند: «در سرگذشت مؤمنان پیشین نیز نیک بیندیش که در سختی ها و بلاهای بالاینده چگونه بودند . . . فرعون های زمان آنان را به بردگی گرفته بودند و به سخت ترین شکل شکنجه می دادند . . . تا این که خداوند تبارک و تعالی دید که آنان در محبت او، تمام ناملایمات را تحمل می کنند و انواع ناملایمات را از ترس او پذیرایند . . . پس تنگنای گرفتاری هایشان را به گشایش و خواریشان را به عزت تبدیل کرد . . . و از کرامت خداوندی چندان بهره بردند که در عالم آرزو، رسیدن به آن همه را ناممکن می دانستند .» (۱۳)ح . مستضعفان وارثان زمین: اگر یکی از اهداف عالی حکومت اسلامی و جامعه دینی و جهت حرکت آن، رهانیدن بشریت از استضعاف باشد، علی علیه السلام نیز به تبع قرآن، یادآور می شوند که دنیا پس از سرکشی و چموشی هایی که علیه خوبان دارد، در نهایت، با آن ها سر سازش خواهد گذاشت: «دنیا از پس دورانی که سرکشی کند، با ما همچون اشتری چموش با فرزند خود مهربان خواهد شد .»در این جا، حضرت این آیه را تلاوت کردند: «نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمهٔ و نجعلهم الوارثین .» (قصص: ۵)ی . پیروی و اطاعت از اهل بیت علیهم السلام تنها راه نجات جامعه انسانی: در بخش هایی از نهج البلاغه، آن جا که حضرت درصدد معرفی پیامبر گرامی و توصیف اهل بیت علیهم السلام و همچنین شخص خود می باشد، این گونه برداشت می شود که سرنوشت محتوم جامعه بشری و آینده قطعی دولت ها و حکومت های جهان، تن دادن به پیروی از سنت اهل بیت علیهم السلام خواهد بود آن جا که می فرماید:«از این امت، هیچ کس نیست که با آل محمد – که درود خدا بر او و خاندانش باد – شانه به شانه بساید . و آن دیگران که همواره ریزه خوار خوان نعمت ایشان هستند، هرگز نمی توانند با آنان پهلو بزنند، که این خاندان پایه و زیرساخت دینند و تکیه گاه یقین، تندروان به سویشان بازآیند و واپس ماندگان کند رفتار ناگزیرند که خود را به ایشان رسانند .» (۱۴)اشتراک جوامع در قوانین جامعه شناختی«جامعه » از نقطه نظر جامعه شناسی، گروهی متشکل از موجودات انسانی را گویند که با پیوندهایی از نوع روانی، زیستی، فنی و فرهنگی با یکدیگر همبستگی داشته و به طور عمده، دارای گستره ای بسیار و دارای یک سرزمین تلقی می شوند که دارای تداوم و استمرار بوده به عنوان یک واحد معنادار در سازمان هستی، هم فرد را در برمی گیرد و هم جایگزین آن می شود، در آن مشارکت کم و بیش فعالانه وجود داشته، دارای تمایزات درونی از لحاظ فعالیت ها و نقش هایی می باشد که در سایه آن، ارضای نیازهای گوناگون از نوع فرهنگی، دینی، روانی و جسمانی صورت می پذیرد .در این جا، پیش از بررسی علل و عوامل انحطاط جامعه و آسیب شناسی آن، مناسب است، تا از نظرگاه علی علیه السلام ویژگی مشترک و بارز جوامع یعنی اشتراک همه در قوانین جامعه شناختی مورد مطالعه قرار گیرد، سپس بحث آسیب شناسی پی گیری شود .با مطالعه منابع دینی و روایی و همچنین بررسی گفته های جامعه شناسان و مردم شناسان، معلوم می شود که سیر حرکت امت ها در طول تاریخ، نظیر هم و یکسان است . در حقیقت، نوعی مشابهت و اشتراک در امور و پدیده های اجتماعی در طول تاریخ بشر مشهود است به این معنا که انسان ها در طول حیاتشان، صرف نظر از تعلقات طبیعی، جغرافیایی، وابستگی های نژادی، ملیتی و همچنین صرف نظر از انتساب به زمان و عصر خاصی، مسیر مشترکی طی می کنند . از این نظر، شباهت و تکرر وجه مشخصه رفتار عمومی و نوعی بشر در تمام اعصار و جوامع می باشد . (۱۵)آثار و نتایجی که بر قبول [و یا احیانا انکار] اشتراک جوامع در قوانین جامعه شناختی مترتب می شود، از اهمیت فراوانی برخوردار است . قبول و اعتقاد به اشتراک جوامع، در این سلسله قوانین بدین معناست که جامعه های متعدد شبیه افراد یک نوع واحدند یعنی هویت، ذات و مقومات یکسان دارند . از این رو، می توان فرهنگ ها و نظام های ارزشی گوناگون را با یکدیگر مقایسه کرد، البته با توجه به این نکته که نباید وجود قوانین مشترک بین انسان ها را دستاویز انکار تفاوت هایی کرد که مسلما در بین گروه ها و اقشار جامعه ها وجود دارد . در نتیجه، گروه ها یا قشرهای اجتماعی و نیز جوامع گوناگون علی رغم اختلافات تکوینی که با یکدیگر دارند، از وجوه اشتراک و تشابه تکوینی خالی نیستند . این وجوه اشتراک هم پایه قوانین تکوینی جامعه

شناختی مشترک می شوند و هم منشا قوانین تشریعی اخلاقی و حقوقی مشترک . (۱۶)این نتایج، هم از آیات شریفه قرآنی استنتاج می شود، آن جا که حکمت نقل سرگذشت اقوام، عبرت آیندگان شده است، (یوسف: ۱۱۱) و هم آن جا که دعوت به سیر در زمین می کند (آل عمران: ۱۳۷/انعام ۱۱ .)علی علیه السلام در این باره در بخشی از وصیت خود به امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید: «بر پایه رویدادهای تاریخی گذشته، در مورد آینده استدلال کن .» (۱۷)و یا در بخشی دیگری از همین وصیت نامه می فرماید: «فرزند عزیزم، هرچند که من به اندازه تمام نسل های گذشته عمر نکرده ام، اما در کار آنان نیک نگریسته ام، در اخبارشان اندیشیده ام و در میان آثار به جای مانده از آنان گردیده ام، آن چنان که خود یکی از آن شده ام .» (۱۸)و یا در خطبه ای دیگر حضرت به این نکته اشاره دارد که: «ای بندگان خدا، بی گمان زمانه آیندگان را می راند چونان که گذشتگان را راند .» (۱۹)در توصیه ای هم به حارث حمدانی فرمودند:«از گذشته دنیا، آینده اش را چراغ عبرتی بساز چرا که پاره های تاریخ با یکدیگر همانند باشند و در نهایت پایانش به آغازش می پیوندد .» (۲۰)مجموعه این مباحث علاوه بر این که زمینه مناسبی برای بخش های آینده فراهم می آورد، در عین حال، معلوم می گرداند که به راحتی می توان از تاریخ و جوامع در آن عبرت آموزی کرد و جامعه آینده را از عوامل مخرب تکرار شونده مصون داشت و دست کم کسانی یا گروه هایی را که در این امر خطیر مسؤولیت دارند، تشخیص داد . حال با توجه به این مقدمه به بررسی علل و عوامل عمده فرهنگی - اجتماعی انحطاط جامعه از نگاه علی علیه السلام می پردازیم:علل و عوامل انحطاط جامعشاید بتوان گفت: نقش تخریبی جهل و نادانی در زندگی بشر با عمر او همسان است، اعم از جهالت قبایل و اقوام بی فرهنگ یا جهالت حاکمان مستبد و یا جهالت همراه با تظلم انسان هایی که به این حاکمیت تن می دهند . در بخش هایی از نهج البلاغه، جهل به عنوان یکی از عوامل عمده سقوط و نابسامانی انسان تلقی شده است:«ای بندگان خدا، بر جهل خویش تکیه نکنید و بر یوغ هوس هایتان گردن منهید که هر که چنین کند، در لبه پرتگاهی سست پی جای گرفته است .» (۲۱)در بخشی دیگر پس از گذر از دوران خلیفه دوم، در هنگام تشکیل شورای خلافت، وضعیت پیش آمده را معلول جهل و نادانی دانسته، ضمن دعوت دیگران به اطاعت از خود می فرماید:«در آینده ای نه چندان دور، جریان خلافت را به سرنوشتی دچار می بینید که شمشیرها آخته و عهد و پیمان ها شکسته خواهد شد چنان که گروهی از شما در حالی که جاهلان گذشته را پیرو هستید، گمراهانی را رهبر شوید .» (۲۲)و بالاخره حضرت در خطبه «قاصعه » از جمله عوامل عمده وحدت شکن را جهالت دانسته، تزلزل و تفرقه بین امت واحده را ناشی از روی آوردن به نادانی می داند:«زنهار که اینک دست از رشته طاعت کشیده اید و با احکام جاهلیت بر دژ الهی، که فراگردتان کشیده شده است، شکاف وارد آورده اید .» (۲۳)ب . ظلم و ظلم پذیریبخشی از سخنان حضرت گویای این است که وجود روابط ظالمانه در جامعه و همچنین تن دادن به ظلم، زمینه هلاکت و نیستی جامعه را فراهم می کند . در روابط اجتماعی، ظلم حاکی از توزیع نامساوی و تقسیم ناعادلانه ارزش های مطلوب اجتماعی در بین گروه های جامعه است همان گونه که موروثی شدن ریاست و سلطنت در بین خاندان، قبیله، یا نژادی خاص و محروم ماندن سایر اصناف از دست یابی به آن و محروم کردن افراد جامعه از اظهارنظر در مورد امور مهم سیاسی و حوادث مهم اجتماعی بیانگر وجود ظلم در جامعه است .در این رابطه، حضرت در مقام بیان بعضی از علل انقراض اقوام گذشته می فرماید:«اما بعد، همانا آنان [حاکمان ظالم] که پیش از شما بودند، هلاک شدند آنان حق مردم را ندادند و آنان را با رشوه خریدند و به راه باطلشان بردند و آنان نیز پیروی کردند .» (۲۴)همچنین در بخشی از نامه حضرت به مالک آمده است:«ای مالک! هرگز مباد که خود بگویی مرا فرمان روایی داده اند، فرمان می دهم و باید بی درنگ اجرا شود که این سیاه کننده دل، ویرانگر دین و عامل نزدیکی به دگرگونی ها و انفجارهاست .» (۲۵)و در بخش دیگری از این نامه می فرماید:«و هیچ چیز همچون ستمگری، نعمت خدا را دگرگون نمی کند و کیفر او را نزدیک نمی سازد که خداوند شنوای دعای ستم دیدگان است و در کمین ستمگران .» (۲۶)بنابراین، همان گونه که ابن خلدون نیز در مقدمه خود یادآور می شود، پدید آمدن ویرانی و نقصان در جامعه به علت ستمگری و تجاوز و همچنین تن دادن به ظلم و جور، از

واقعیات اجتناب ناپـذیر است و فرجام ناسازگار آن به دولت ها برخواهد گشت . (۲۷)ج . اختلاف و پراکندگی زمینه شکست ملت هاشـهید مطهری در کتاب جامعه و تاریخ، در زمینه علل و عوامل انحطاط جامعه، چهار عامل عمده را در این زمینه مورد تاکید قرار داده و آیـات قرآنی نـاظر به آن هـا را نیز یـادآور شـده است . (۲۸)عبارتنـد از: بی عـدالتی و ظلم، تفرقه و پراکنـدگی، ترك امر به معروف و نهی از منکر و گسترش فساد . از این مجموعه عوامل، شایـد مساله تفرقه و پراکنـدگی بیش ترین ضـریب را داشـته باشـد، لذاست که در سراسر خطبه «قاصعه » ، مساله اتحاد و اختلاف اساسی ترین محوری است که بر آن به عنوان زمینه پیروزی و شکست جوامع تکیه شـده است . نکته قابـل توجهی که در این خطبه مشـهود است، ارتبـاط این مسـاله بـا اسـتکبار است به این معنا که اتحاد طبیعی آن گاه پیش می آید ك رهبران جامعه از استکبار و خودمحوری و منیت وارسته باشند و از در دوستی با مردم درآیند و بجز خدمت، هدف و انگیزه ای دیگر مطرح نباشد و چنین است که انگیزه های شخصـی، صـنفی و طبقاتی که از آن به عنوان زمینه های اصلی پراکنـدگی یـاد می شود، همه در خـداپرستی حل شونـد، وگرنه ناگزیر نمودهای اسـتکبار زمینه پراکنـدگی ها خواهـد بود . (۲۹)حضـرت درایـن بـاره در بخشـی از این خطبه می فرمایـد:«از هر جریـانی که سـتون فقرات امت هـای پیشین را در هم شکسـت اجتناب کنید . . . اینك با دقت به سـرنوشت و پایان کار ایشان بنگرید، هنگامی که پراکندگی فراز آمد و رشـته های همیشـگی فرو گسـست و شـعارها و باورها دو گانه شـد، اختلاف شاخه شاخه شان کرد و گروه گروه در هم آویختند، خداوند تن پوش کرامت و بزرگواری را از تنشان بیرون آورد و نعمت های فراوانش را از آنان باز گرفت و تنها قصه ها و خبرهاشان شـما را باقی ماند تا عبرت آموزان شما را پندی باشد .» (۳۰)در همین زمینه، حضرت به نفی تشتت طرح ها و انحراف به چپ و راست اشاره کرده، می فرماید: «بی راهه های چپ و راست جز به گمراهی نمی انجامند و از میان این دو، راه اصـلی می گذرد .» (۳۱)از جمله پیامدهای اختلاف و تفرقه، ایجـاد درگیری هـای داخلی و درون گروهی است که کرامت انسانی و اسـلامی را در معرض تهدیـد قرار می دهـد . در عین حال خود، منشا پراکنـدگی ها و جـدایی های دیگر خواهد شد . از این رو، حضـرت در بخشـی دیگر از سـخنان خود ضـمن دعوت والی و مردم به رعـایت انصاف بین یکـدیگر می فرمایـد:«هنگامی که ملت بر زمامـدار خود چیره شود و زمامـدار با ملت خود از در زورگویی درآیـد، اختلاف کلمه روی می دهـد، نشانه های جور آشـکار می شود، دغل کاری در دین افزایش می یابـد و راه های اصـلی سـنت بی رهرو می ماند، هوا و هوس مبنای عمل قرار می گیرد و احکام به تعطیلی کشانده می شود .» (۳۲)در واقع، حضرت عـدم همـاهنگی در رعـایت حق میـان والی و مردم را از مصـادیق اختلاف تلقی کرده، در عین حال، آن را تشدیدکننـده اختلاف و درگیری های داخلی بین مردم و حکومت می دانـد .د . بی تفاوتی در یاری حقیکی دیگر از علل عمده گسترش انحرافات اجتماعی و زمینه سـقوط جـامعه، در کنـار ظلم و ظلم پـذیری و اختلاف، بی تفـاوتی در یاری حق، سـهل انگاری و تسامـح در احقاق حقوق مظلومان است . از این رو، حضـرت در موارد متعددی مردم را از خطر بی تفاوتی آگاه ساخته، داشـتن روحیه مبارزه و عدم سـکوت در مقابل ظلم را یادآور شـده انـد:«ای مردمان، اگر شـما در یاری حق بی اعتنا نمی مانديـد و در کوبيـدن باطل سـستی نمی کرديد، کسانی که به هیچ روی همسـنگ شـما نبودند، در شما طمع نمی کردند و اینان که امروز در برابر شما نیرو گرفته اند، چنین نیرومند نمی شدند . اما افسوس که چونان بنی اسـرائیل، به سـردرگمی دچار آمدید! به جان خودم سوگند که این سردرگمی هر روز فزونی خواهد یافت! چرا که شـما حق را پس پشت نهادید و همراه با بریدن پیوند خویش از نزدیك ترین کسان، به دورترین و بیگانه ترین آن ها پیوستیـد .» (۳۳)همچنین حضـرت درخصوص بی تفـاوتی مردم در برابر آسـیب های اجتماعی می فرمایـد: «فساد چهره نموده است، اما کسی به انکار وتغییرش برنمی خیزد و در پرخاش به آن، هیچ فریادی به گوش نمی رسد .» (۳۴)ه . ترك امر به معروف و نهی از منکربی شـك، هر جامعه ای زمانی بالنـده و با نشاط خواهـد بود که عوامل اساسـی پیونـد دهنـده افراد، نهادها و بخش های گوناگون آن، که عبارت از عوامل ذهنی، معنوی و فرهنگی است، همچنان مقاوم و مسـتحکم باقی بمانند و خللی شیرازه درونی آن ها را سست نکند . تواصی به ارزش ها، هنجارها و معروف های جامعه و تناهی از بدی ها و منکرهای اجتماعی، بر قوت و استحکام

و شیرازه نظام باطنی و معنوی می افزاید و آن را از آسیب پذیری مصون می دارد . از این رو، نظارت ملی و مراقبت عمومی، شرط بقا و بالندگی یک جامعه پویاست و در مقابل، ترک آن، ناامیدی مرگ تدریجی، انقراض را در جامعه به همراه داشته، قوام دین را سست می سازد و این زمانی است که باید شاهد تسلط بدان بر خوبان و تعطیلی تمام خوبی ها بود .در این باره حضرت در بخشی از خطبه «قاصعه » می فرماید:«به درستی که خداوند سبحان دوران گذشته را که پیش از شما بودند، مورد لعن قرار نداد مگر به سبب آن که آنان امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند، پس او سفیهان و نادانان را به سبب ارتکاب معصیت و تحمل کنندگان گناه را به سبب ترک بازداشتن آن ها مورد لعن قرار داده است .» (۳۵)و در نامه ۴۷ در وصیتی به فرزندشان فرمودند:«امر به معروف و نهی از منکر را وامگذارید که بدترین شما حکم رانی بر شما را به دست می گیرند و آن گاه هرچه دعا می کنید، از شما پذیرفته نمی شود .»اگر در جامعه ای دینی امر به معروف و نهی از منکر ترک شود، باید در انتظار رفاه زدگی و نیل به بهره مندی های مادی بدون گرایش به معنویات بود که سرانجامی جز سقوط جامعه دینی نخواهد داشت و همان گونه که حضرت بیان می دارند، آغاز افول جریان انقلاب و دین را در آن جست وجو نمود:«آگاه باشید که در روند کنونی، باید افول جریان انقلابتان، گسستن پیوندها و حاکمیت کوچک ترانتان را منتظر باشید! و آن به هنگامی خواهد بود که مست شوید نه از می خوارگی، بلکه از تن آسایی و گشایش در زندگی . و سوگند خورید، نه از روی بی اختیاری، و دروغ گویید، نه از روی ناچاری، و آن هنگامی است که بلا شما را چنان گزد که دوش شتر را از جهاز آسیب رسد که این رنج چقدر طولانی است .» (۳۶)و . حاکمیت نااهلان و انزوای صالحاناز جمله پیامدهای انزوای صالحان، حضور حاکمان ناهل و ناصالح در جامعه است که کم ترین پیامد آن سقوط ارزش های اجتماعی، دینی و آغاز سقوط و انحراف جامعه است . حضرت در دوران خلافت خود، خطاب به مردمی که مکرر سرپیچی هایی از دستورات حضرتش داشته اند، ضمن توصیف آن ها به افرادی با قلب های پراکنده و جان های ناهماهنگ و غیرمطیع می فرماید:«من شما را به سوی حق می رانم، اما شما از آن گریزانید چونان رمیدن بزها از غرش شیران . هیهات که با شما بتوانم از چهره عدالت پرده برگیرم یا کژی های حق را راست کنم . . . شما خود نیک می دانید که هرگز سزاوار نباشد که ناموس ها، خون ها، دستاوردها، قوانین و رهبری مسلمان در اختیار گرسنه چشمی باشد که اموال مسلمانان را میدان تاخت و تاز آزمندیش سازد، یا نادانی که با جهالت خویش، مردم را به گم راهی کشاند، یا ستمگری که با ستم خود، از خلق فاصله گیرد، یا قدرت طلبی که از دگرگونی های سیاسی و دست به دست شدن دولت بهراسد و از شما گروهی ویژه را به همکاری گیرد، یا رشوه خواری که حقوق را پای مال کند و مسیر پرونده را در هر مرحله متوقف سازد، یا تعطیل کننده سنت که امت را به تباهی بکشاند .» (۳۷)همچنین ایشان در پی تشریح وضعیت نامطلوب جامعه، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و تحریف مسیر خلافت می فرماید:«اما همین که خداوند رسول خدا - که درود خدا بر او و خاندانش باد - فراخویش خواند، گروهی به او پس گراییدند و در مغاک انحراف فرو رفتند و بر عناصر نفوذی جاهلیت تکیه زدند و بر بیگانگان پیوستند و از آنان که مامور به دوستیشان و وسیله ارتباطشان با حق بود، بریدند و ساختار اسلام را از بنیاد جابه جا کردند و در جایگاه غیرش نهادند در کانون هر خطا و گناهی و در جایگاه غوطه وری در فساد و تباهی . آری، بدین سان، سرگردان وادی حیرت شدند و درست همانند راه و روش فرعونیان در اوج سرمستی، به از خود بیگانگی دچار آمدند جمعی از همه چیز بریدند و به دنیا تکیه زدند و گروهی دیگر در صفی جدا، در برابر دین ایستادند .» (۳۸)ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود بر نهج البلاغه، در شرح این بخش کلام مولی «و از آنان که مامور به دوستیشان بودند بریدند» نوشته است:«این جمله حضرت اشاره به فرمایش پیامبرگرامی دارد که فرمود: من دو چیز گران بها میان شما باقی گذاشتم: یکی کتاب خدا و دیگری خویشان و اهل بیتم، که دو ریسمان کشیده شده از آسمان بر زمینند یعنی این دو چیز اهل عالم را هادی و راهنما هستند که از هم جدا نمی شوند تا این که بر سر حوض، در بهشت بر من وارد شوند . پس چون پیغمبر در این جا کتاب خدا و اهل بیت خود را دو ریسمان نامیدند، امیرالمؤمنین هم از اهل بیت به لفظ «سبب » تعبیر نموده است و «سبب » در لغت یعنی

«ریسمان » . (۳۹)آنچه مسلم است خداوند پیامبر را به عنوان داعی به سوی حق و شاهد بر حرکت خلق مبعوث کرد و آن حضرت نیز به دور از هرگونه کندی و کوتاهی رسالت پروردگار خود را تبلیغ نمود . اما مردم پاس این نعمت را نداشتند و پس از لختی، تمامی یادآوری ها را به فراموشی سپرده و از همه هشدارها بی اعتنا گذشتند (۴۰) تا جایی که حضرت می فرماید:«به خدا سوگند آنچه بر ذهنم نمی گذشت و به خاطرم خطور نمی کرد این بود که که عرب جریان خلافت را از خاندان او برکند یا آن که پس از حضرت، از من دریغ دارند .» (۴۱)همواره به حضرت در دوران خلافت گزارش می رسید که سلطه یافتن یاران معاویه را بر شهرهایی از قلمرو حکومت حضرت تایید می کرد . از سوی دیگر، عبدالله بن عباس و سعید بن نمران، از کارگزاران حضرت در یمن شکست خورده از بسر بن ابی ارطاه به حضورش بازگشته بودند . در چنین فضای دردآلودی، حضرت بر کرسی خطابه رفت و فرمود:«به من گزارش رسیده است که بسر بر یمن چیره شده است . به خدا سوگند که با چنین اوضاع و احوالی به گمان خویش آینده را چنین می بینم که آنان با استفاده از نقطه ضعف های شما، دولت را در اختیار گیرند! چرا که آنان بر محور باطل خویش جمعند و شما از محور حقتان پراکنده اید . آنان در راه باطلشان مطیع رهبر خویشند و شما در راه حق خود، از رهبرتان سر می تابید . . . و هم بدین سبب است که آن ها در رابطه با فرمانده هانشان، نسبت به ادای امانت ها و مسؤولیت هاشان متعهدند، اما شما خیانت را به جایی رسانده اید که اگر به یکی از شما اعتماد کنم و قدحی چوبین به او بسپارم، نگرانم که دستگیره آن را بربایید .» (۴۲)آنچه گذشت، نگاهی اجمالی به عوامل عمده انحراف و انحطاط جامعه در حوزه فرهنگ و اجتماع از دیدگاه حضرت بود . در ادامه بحث، نقش حکومت در آسیب زایی آسیب های یادشده مورد بررسی قرار می گیرد .حکومت و اصلاحات اجتماعینقش حکومت در اصلاحات را باید در راز کارامدی و موفقیت حکومت، به ویژه نوع دینی آن که قانون الهی مبنای مشروعیت و اجرای قوانین الهی تنها وظیفه آن است، دانست . در موارد ذیل این نقش از نگاه نهج البلاغه مورد توجه قرار گرفته است .الف . بقا و حفظ دین در سایه حکومتبا توجه به نقش حکومت در محافظت از ارزش ها و هنجارهای عالی انسانی، از آن جا که متعالی ترین این ارزش ها در سایه وحی و آیین الهی به بشر عطا شده است، حکومت به عنوان حافظ دین و شریعت الهی، یکی از حامیان عمل به ارزش های دینی و گسترش آن در قالب هنجارهاست . حضرت در نامه ای به یکی از کارگزاران حکومت خود، به عنوان حامی دین اسلام می نویسند:«بی گمان، تو از معدود کسانی هستی که در برپایی دین، در هم شکستن غرور خیانت کاران و پاس داری از مرزهای این سرزمین، به نیرویشان تکیه دارم . پس در برخورد با آنچه بدان همت می گماری، از خدا یاری جوی و سختی و قاطعیت را با نرمی و انعطاف درهم آمیز .» (۴۳)در زمینه اهمیت مساله حفاظت دین در همکاری با حکومت از ناحیه مردم، این بیان حضرت قابل تامل است: «این نشدنی است که مردم به سبب سامان بخشیدن به دنیایشان، چیزی از امور دینی را وانهند و خدا دری زیان بارتر بر آنان نگشاید .» (۴۴)ب . اصلاح مردم و توجه به طبقات مختلف جامعهحضرت امیر علیه السلام در بخشی از نامه خود به مالک، وی را متوجه طبقات گوناگون جامعه کرده، اصلاح آنان را در گرو اصلاح بخش های دیگر دانسته به گونه ای که آن بخش ها نیز در صورتی به صلاح خواهند بود که حکومت توجه خود را بدان ها معطوف دارد چرا که تنها حکومت دینی است که می تواند در سایه چنین فرصتی احقاق حق دیگران نماید .«بدان که ملت ترکیبی از قشرهای گوناگون است که هر جزء آن، جز در پیوند با جزء دیگر سامان نمی یابد و بخشی بی نیاز از بخش دیگر نیست . . . و خداوند سهم خاص هر یک از آنان را در کتاب خود و سنت پیامبرش - که درود خدا بر او و خاندانش باد - رقم زده در جایگاه بایسته اش نشانده که به عنوان پیمانی از او نزد ما سپرده است .» (۴۵)در بخشی دیگر، ضمن توجه دادن تلویحی به لزوم حکومت اصلاح مردم را در جامعه در گرو سلامت و اصلاح حکومت دانسته، حاکمیت عدل را منجی بشر و دین تلقی می کرده و اصلاح زمان و مکان را نیز در گرو این حاکمیت می داند:«خداوند حقوق متقابل در روابط اجتماعی انسان ها را بخشی از حقوق خود رقم زده که بزرگ ترین بعد آن، حقوق متقابل مردم و زمام داران است . . . پس خداوند آن حقوق متقابل را نظام همبستگی و راز شکوه دینشان خواسته است چنان که اساسا ملت

سامان نگیرد، جز به سامان زمام داران . . . پس هر گاه ملت حق والی را و والی حق مردم را بپردازد، حق در میان آنان شکوه می یابد، راه های دین استوار می گردد، شناسه های عدالت راست می شود و سنت ها در روندی فراخور جریان می یابد . به این گونه، زمانه اصلاح می شود . . .» (۴۶)در ادامه، حضرت نبود حکومت صالح را فاجعه ای برای ملت ها تلقی کرده، آن را عامل بروز بسیاری از انحرافات می شمارد:«ولی هنگامی که ملت بر زمامدار خود چیره خو شود و حاکم از در زورگویی وارد شود، اختلاف کلمه رخ می دهد، نشانه های ظلم آشکار می گردد و دغل کاری در دین فزونی می یابد، راه های اصلی سنت بی رهرو می ماند، هوا و هوس مبنای عمل قرار می گیرد و احکام به تعطیلی کشیده می شوند و بیماری های نفسانی فزونی می گیرند چنان که از تعطیلی حق - هرچند بزرگ باشد - و عملی شدن باطل - هرچند چشم گیر باشد - کسی احساس نگرانی نمی کند . از این رو، نیکان به ذلت و بدان به عزت می رسند و بندگان از خدا کیفری سخت می بینند .» (۴۷)در این فراز از سخنان حضرت به حدی نقش حکومت در اصلاح جامعه و سامان دهی آن روشن و مسلم است که کم تر آگاهی در این باره دچار شک و تردید می شود .ج . حکومت مجری عدالت اجتماعیهمان گونه که بیان شد، فقدان عدالت و وجود ظلم از جمله عوامل عمده سقوط جامعه است . از این رو، تحقق عدالت اجتماعی از عوامل عمده سلامت بخشی به جامعه خواهد بود که در نگاه حضرت علی علیه السلام نیز تنها در سایه حکومت صالح می توان به عدالت اجتماعی رسید . که به طور قطع همان گونه که اخیرا یادآور شدیم هماهنگی و همکاری مردم با حکومت، شرط لازم تحقق این هدف عالی می باشد . از این روی، حضرت در موارد متعدد به این مهم توجه کرده است . ایشان در نامه ای به یکی از عمال مورد اعتماد خود که پس از چندی راه خیانت در پیش گرفت، می نویسند:«تقوای الهی پیشه کن و اموال این مردم شریف را به آنان بازگردان که اگر چنین نکنی و خداوند بر تو چیره ام کند، در پیشگاه خدا عذری روشن خواهم داشت و بی اندکی تردید، با شمشیر خویش خواهمت زد همان شمشیری که با آن کسی را نزده ام که یکسره راهی دوزخ نشده باشد . خدای را سوگند که اگر حسن و حسین کاری همانند تو می کردند، با آنان کم تر سازشی نمی کردم .» (۴۸)همچنین در فراز دیگری درباره بازگرداندن زمین هایی که عثمان به ناحق بخشیده بود، فرمود:«به خدا سوگند که اگر بدان قطایع دست یابم حتی اگر به کابین زنان رفته باشد، یا به کار خرید کنیزان گرفته شده باشد، با قاطعیت همه را به بیت المال باز می گردانم چرا که عدل را پهنه ای گسترده است و کسی که عدالت بر او تنگ آید، بی تردید حلقه جور، او را تنگ تر باشد .» (۴۹)در نامه ای هم به زیاد بن ابیه، جانشین فرماندار بصره، که در آن زمان کارگزار حضرت بر بصره، اهواز، فارس و کرمان بود، نوشتند:«خدای را سوگند، سوگندی مؤکد و راست که اگر به من گزارش رسد که در ثروت عمومی مسلمانان، از تو خیانتی - کوچک یا بزرگ - سرزده باشد، چنان برخورد سختی از من می بینی که کم ارج و گران بار منزوی شوی و از متن جریان های اساسی جامعه بیرون افتی .» (۵۰)علاوه بر این، برخورد حضرت با جناب عقیل، برادر ایشان، از بخش های معروف و تکان دهنده تاریخ است که حضرت، در نهج البلاغه به شیوه زیبایی آن را بیان می دارد . (۵۱)د . حکومت عامل اصلاح روابط اقتصادییکی از محورهای اصلی نامه حضرت به مالک، توجه دادن او به خراج و مالیات و اصلاح نحوه پرداخت این وجوه شرعی و توجه به تامین و تکثیر منابع درآمد است که وارسی آن تنها از عهده حاکمیت جامع نگر و خواهان اصلاح برمی آید . از این رو، در بخشی از عهدنامه مالک، خطاب به او می فرماید:«جریان خراج را چنان وارسی کن که وضع خراج دهندگان سامان یابد که بی تردید، سامان تمامی اصناف جامعه در گرو سامان خراج و خراج دهندگان باشد و دیگران جز با تکیه زدن بر اینان سامانشان نباشد چرا که تمامی مردم نان خور خراج و خراج دهندگانند و سزاواراست که بیش از گردآوری خراج، به عمران زمین بیندیشی زیرا خراج جز از راه عمران به دست نمی آید و هرکه بدون عمران، خراج بگیرد، کشور را ویران و ملت را نابود می کند و فرمان روایی اش چندان نمی پاید .» (۵۲)ه . اصلاحات قضایی در سایه حکومت صالحقطعا در جامعه ای که انحرافات همچنان دامنگستر است و قشرهای گوناگون درموقعیت های متفاوت با نوعی از آن دست به گریبانند، تنها عامل اجرایی که قادر به کاهش ارتکاب جرایم بوده، مردم

را به سازگاری با شعایر دین و مراعات مصالح عمومی وادار می سازد، دستگاه قضایی و بخش های مربوط به آن است . البته آنچه از مطالعات جرم شناسی به دست می آید و در تحلیل های جامعه شناسان از جنایاتی که همه روزه بشر در جهان متمدن با آن روبه رو می باشد، مشهود است، این است که به دلیل نارسایی ها و کاستی های فراوان دستگاه های قضایی امروزی در جهان متمدن توانایی حل معضلات و قدرت مهار جرایم از کف آن ها بیرون رفته است . بنابراین، به سهولت، از طریق استدلال ساده منطقی این نتیجه حاصل می آید که حکومت با در دست داشتن دستگاه قضایی کارامد و فعال و در عین حال، مبتنی بر قوانین الهی، تنها راه چاره برای مهار بخش اعظم انحرافات و برگرداندن سلامت جامعه است . به دلیل چنین اهمیتی بخش قابل ملاحظه ای از نامه حضرت به مالک اشتر و همچنین مواردی را که حضرت به خصوص به قاضیان خود نوشته است، اختصاص به اصلاح امر قضا دارد . در همین باره به مالک می نویسد:«برای داوری بین مردم، افرادی را برگزین که نزد تو برترین هستند آنانی که امور گوناگون و پراکنده در تنگنایشان نگذارد، برخورد خصمانه طرف های درگیر به خشمشان نیاورد، در لغزش خود پای نفشارند . . . آن وضع داوریشان را زیاده رسیدگی کن و دست بخشش خویش را چنانشان بگشای که نیاز خود را پاسخگو باشند و بر مردم کم تر نیازمند .» (۵۳)درباره مهار خواص و جلوگیری از تمرد آن ها، حضرت به مساله اجرای حدود درباره آن ها اشاره کرده، به مالک می نویسند:«اعوان و انصار خویش را سخت زیرنظر بگیر . پس اگر یکی از آن ها دست به خیانت زد و ماموران مخفی تو متفقا چنین گزارشی دادند، به همین مقدار، به شهادت آنان قناعت کن و او را زیر تازیانه کیفر بگیر و به مقدار جنایتی که انجام داده است، او را کیفر نما . سپس وی را در مقام خواری و مذلت بنشان و نشانه خیانت بر پیشانی او بگذار .» (۵۴)و . وحدت کلمه در سایه حکومتهمان گونه که درباره عوامل انحطاط جامعه یاداوری شد، پراکندگی و تفرقه یکی از آسیب های جدی و ریشه ای است که در صورت عدم برخورد جدی از ناحیه حکومت، اساس نظام اجتماعی را از هم می گسلد و آن جاست که باید شاهد دشمنان و دشمنی هایی بود که به کم تر ذهن کسی خطور می کند برادران با برادران، دوستان با دوستان و همه باهم سر ناسازگاری گذاشته به تدریج، دشمنی ها اعظم بخش های جامعه را فراخواهد گرفت، هیچ کس به کسی مطمئن نخواهد بود و همه به سرگردانی دچار خواهند شد، گویی قلب ها چنان آفت زده می شود که توان اندیشه نداشته، نه در محافل سری می توان همرازی را یافت و نه در صحنه جامعه نیروی متعهدی را سراغ گرفت . در چنین محیطی کرهای صاحب گوش، گنگ های زبان دار و کورانی صاحب چشم یافت می شوند که نه در برخوردها صداقتشان هست و نه در هنگام گرفتاری برادرانی مورد اعتمادند . (۵۵) از بین بردن چنین وضعیت اسف باری و برگرداندن الفت و برادری و اعتماد و نیک اندیشی در چنین شرایطی، نیاز به یک دستگاه حکومتی کارامد و صالح دارد تا در سایه رهبری های داهیانه و کمک و همیاری رعیت، به این مهم همت گمارد . در این باره، حضرت علی علیه السلام نقش حاکمیت پیامبر در منطقه عربستان را تشریح می کنند که شنیدنی است:«آری، در جریان زندگیشان به گاه پراکندگی و گروه گرایی آنان، بیندیشید! همان شب های سیاه، که کسراها و قیصرها سرورانشان شده بودند، از کشتزارهای سرسبز و دریاهای پر آب این جهان به رستنگاه خار و علف های هرزه و گذرگاه شن و بادهای خشک و نقاط فقر و گرسنگی رانده شدند، درویش و بی چیز با پشم و پیه شتران رهاشان کردند، به گونه ای که در میان ملت ها سرایشان ذلت بارترین و سرزمینشان خشک ترین بود . بی آن که زیر پر و بال دعوتی پناه ببرند و یا در سایه همبستگی ای که بتوان به نیروی برخاسته از آن تکیه زد، قرار گیرند . پس حالت ها پریشان و دست ها ناهماهنگ و زیادی ها تفرقه آمیز بود . . . پس در نگاهی دیگر، به هنگامه بارش نعمت های الهی برایشان بیندیشید! . . . تمام جریان ها در پرتو سلطه حق و چیره مند ثبات یافت و آن چگونگی، ایشان را در سایه عزتی پیروز جای داد و سیاست های جهان در برابرشان درآن بلندای فرمان روایی سر فرود آورد . . . و در چهار سوی جهان فرمانروا شدند .» (۵۶)شیوه های حکومت در اصلاحات اجتماعیدر پایان، با توجه به عوامل مطرح شده در بحث آسیب شناسی و نقش حکومت در دفع و رفع آسیب ها، با ذکر شیوه هایی که نهج البلاغه در زمینه انجام اصلاحات ارائه می دهد، این موارد به عنوان عاملی مؤثر در

مبـارزه با کژی ها و انحرافات اجتماعی پیشـنهاد می گردد، بحث بـدین گونه کامل می گردد .اصـلاحات اجتماعی و تغییرات از دو روش عمـده و مشـهود صـورت می گیرد که یکی روش تغییرات سـاختی است که در آن، تمـام سازمـان اجتمـاعی مـوردنظر بـوده، نهادهای اجتماعی و نظام های گوناگون رفتار جمعی را، به شیوه دفعی و بنیادی واژگون و نظم نوینی را حاکم می کند از این روش به روش «انقلابی » نیز تعبیر می شود . دیگری روش ایجـاد تغییرات تـدریجی و درون ساختی است که به ساخت کلی جامعه و نظام های رفتاری حاکم بر جامعه کاری ندارد، بلکه از طریق تغییرات جزئی و مقطعی در درون بنیادها شـکل می گیرد و جامعه سعی می کنـد تـا زمینه تغییرات عمومی را فراهم سـازد . که از آن تحت عنوان روش «اصـلاح » نام می برنـد .روش اول عموما همراه با قهر و خشـونت است و روش دوم بـا ملایـمت و نرمش و کنـدی . به نظر می رسـد براسـاس آنچه از نهـج البلاغه درك می شـود، روش حکومت در انجـام «اصـلاحات » ترکیبی از دو روش انقلابی و اصـلاحی است، که حوزه به کارگیری هر کـدام متفاوت است (۵۷) که به اجمال، در سه محور مورد بررسـی قرار می گیرد .الف . نصـیحت و موعظهدر این باره ضـمن توجه به اسـتنادهای حضـرت به روش اصـلاحی پیامبرگرامی صـلی الله علیه و آله از جمله در خطبه ۹۴ نهـج البلاغه که روش اصـلاحی ایشان در مواجهه با جاهلیت عرب را یادآور می شونـد، در خطبه ۱۰۴ اسـتفاده از این روش را از وظایف مهم امامت و رهبری می دانند و می فرمایند:«به درستی که بر امام وظیفه ای نیست، مگر اوامری که از ناحیه خداوند بر دوش او گذارده شده است: رساندن فرامین از راه موعظه و کوشـش در نصـیحت و خیرخـواهی مردم .» (۵۸)ب . تغافـل و سـماحتیکی از ویژگی هـای آیین اسـلام این است که در آن، به تمـام ابعـاد و جوانب شخصیت هـایی که به نوعی مخاطب او قرار می گیرنـد، توجه می کنـد . از آن رو، که در جمع انسان ها، افراد زیادی یافت می شونـد که بـدون عفو و اغمـاض و شـرح صـدر و سـعه خـاطر، برنامه ریزی صـحیح برایشان ممکن نیست - چرا که در این نگاه، انسـان موجودی همراه با لغزش و خطا تلقی می شود و عمـده مخاطبان انبیا و پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله نیز این قبیل انسان ها می باشند - بدین روی، در مواجهه با آنان راهی جز عفو و گذشت و مدارا نیست . از حضرت علی علیه السلام در توصیه ای منطقی و مستدل و در عین حال، مشـفقانه به مالك می فرماینـد:«قلب خود را برای زیردسـتان خویش، پر از رحمت و محبت و لطف کن و همچون حیوان درنده ای نسـبت به آنان مباش که خوردن آنان را غنیمت شـماری زیرا آن ها دو گروه بیش نیسـتند: یا برادران دینی توانـد و یا انسان هایی همچون تو گاه از آن ها لغزش و خطایی سـرمی زنـد، کمبودها و نارسایی هایی بر آنان عارض می شود و به دست آنان، به عمـد و یا به اشـتباه، کارهایی انجام می شود و در این موارد، از عفو و گـذشت خود، آن مقدار به آن ها عطا کن که دوست داری خداوند از عفو و بخشـش خود به تو عنایت نماید .» (۵۹)در جای دیگری، همچون یك فیلسوف آشـنا به ظرفیت ها و توانـایی هـای انسـانی و یـك جـامعه شـناس متبحر و آشـنا به اوضاع اجتماعی زمانه می فرماینـد:«من همسایه خوبی برایتان بودم و با کوشـش و تلاش، در پشت سـر به پـاس داری و حمـایت از شـما پرداختم و از بنـد ذلت و حلقه های زنجیر سـتم و خواری آزادتان سـاختم . ایـن سپاس فراوان مـن است در برابر نیکی کمی که شـما انجـام داده ایـد، از منکرات فراوانی که از آن هـا چشم پوشـی و اغمـاض کردم .» (۶۰)ج . خشـونت و قهر همراه بـا منطق و اسـتدلالشاید دو روش گذشـته را بتوان از شـیوه هـای برخورد بـا عوام و کسـانی دانست که بیش از هرچیز به نصـیحت و مـدارا نیاز داشـته انـد . در غیر این صورت، از گرد دین فاصـله می گرفتنـد . اما در بعضـی مسائل از جمله مسائل مهم سیاسـی و اقتصادی که عمدتا در مواجهه با خواص و به ویژه در شـرایط بحرانی صورت می گیرد که معمولا در آن، شـرایط حقوق مردم از ناحیه عده ای مورد تعرض واقع می شود، برخورد حضرت بیانگر لزوم برخوردی خصمانه و از سـر غضب است . در این مورد، سـخنانی از حضـرت در بخش اصلاحات قضایی ذکر گردید . اینك به سخنانی دیگر از ایشان در این رابطه توجه می کنیم:«سوگنـد به خـدا! برادرم عقیـل را دیـدم، در حالی که به شـدت فقیر شـده بود و از من می خواست که صـاعی از گنـدم هـای شـما را به او ببخشم، و کودکانش را دیـدم که از گرسـنگی موهایشان ژولیـده و رنگشان بر اثر فقر دگرگون گشـته بود: گویا صورتشان با نیل رنگ شده بود . عقیل باز هم اصرار کرد و چندبار خواسته خود را تکرار نمود، من به او گوش فرا

دادم خیال کرد که من دینم را به خاطر او می فروشم و به دلخواه او قدم برمی دارم و از راه و رسم خویش دست می کشم . آهنی را در آتش گداختم . سپس آن را به بدنش نزدیک ساختم تا با حرارت آن عبرت گیرد . ناله ای همچون بیماری که از شدت درد می نالد، سرداد و چیزی نمانده بود که از گرمی آن بسوزد . به او گفتم: ای عقیل، زنان سوگوار در عزای تو بگریند! از آهن تفتیده ای که انسانی آن را به صورت بازیچه سرخ کرده است، ناله می کنی، اما مرا به سوی آتشی می کشانی که خداوند جبار، با شعله خشم و غضبش آن را برافروخته است؟ تو از این رنج می نالی و من از آتش سوزان نالان نشوم؟» (۶۱)نکته قابل توجهی که در بحث به کارگیری خشونت در اصلاح جامعه باید به آن توجه داشت و حضرت نیز در جای جای موارد مطرح شده در این زمینه، آن را به جویندگان معرفت ناب ارائه می دهد، مساله اعتدال و موافقت با عقل سلیم است . از بین بردن انحرافات اجتماعی و مبارزه با مفاسد گوناگون در حفظ مرز میانه روی و عقل و منطق است . فقراتی از نهج البلاغه در مبرهن ساختن این روش تکمیلی قابل تامل است از جمله نامه حضرت به یکی از کارگزاران درباره شکایت کشاورزان ازایشان خواندنی است:«اما بعد، دهقان های محل ماموریت تو از خشونت و قساوت و تحقیر و سنگ دلی تو شکایت آورده اند و من درباره آن ها اندیشیده ام . نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتم - چرا که مشرکند - و نه سزاوار دوری و جفا - زیرا که معاهدند و با آن ها پیمان بسته ایم . پس لباسی از نرمش همراه با کمی شدت بر آنان بپوشان و با رفتاری میان قساوت و رافت با آن ها معامله کن و بین نزدیک ساختن آن ها به خود و دور کردن آنان از خود، امتزاجی پدید آور .» (۶۲)و در فرازی دیگر به کارگزاری دیگر در برخورد با مردم می نویسد: «ازخداوند یاری بطلب وشدت وغلظت راباکمی نرمش درهم آمیز و درآن جا که مداراکردن بهتراست، مدارا کن و در آن جا که جزبا شدت عمل کارازپیش نمی رود، شدت را به کار بند .» (۶۳)پی نوشت ها۱- احمد رهنمایی، آسیب شناسی فرهنگی، مجله معرفت، ش ۳۰، ۱۳۷۸، ص ۲۶۲- محمدباقر صدر، سنت های تاریخ در قرآن، ص ۱۵۲۳- «فلن تجد لسنة الله تبدیلا و لن تجد لسنة الله تحویلا» (فاطر: ۶۲)۴- گروه محققین، درآمدی بر جامعه شناسی اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ص ۳۹۲۵- «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم » (رعد: ۱۱)۶- «ولو ان اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض » (اعراف: ۹۶)۷- درآمدی بر جامعه شناسی اسلامی، همان، ص ۳۹۴- ۳۹۵۸ الی ۱۵- نهج البلاغه، خطبه ۲۰/نامه ۵۵/خطبه ۸۸/خطبه ۲۳۴ (قاصعه/) همان/خطبه ۲۳۴/حکمت ۲۰۰/خطبه دوم۱۶- گروه محققین، مسائل جامعه شناسی از دیدگاه امام علی علیه السلام، بنیاد نهج البلاغه، قم، ۱۳۷۵، ص ۱۹۸۱۷- محمدتقی مصباح، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۱۴۵ - ۱۴۸۱۸ الی ۲۷- نهج البلاغه، نامه ۳۱/ خطبه ۱۵۶/نامه ۶۹/خطبه ۱۰۴/خطبه ۱۳۹/خطبه ۲۳۴ (قاصعه/) نامه ۷۹/همان، نامه ۵۳/ نامه ۵۳۲۸- عبدالرحمن ابن خلدون، مقدمه، ترجمه پروین گنابادی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، فصل ۴۳، صفحه ۵۵۲۲۹- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، قم، صدرا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۴۸۵۳۰- عبدالمجید معادیخواه، فرهنگ آفتاب، ذره، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۶۳۳۱ الی ۳۹- نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴/ خطبه ۱۶/ خطبه ۲۱۶/ خطبه ۱۶۶/ خطبه ۱۲۹/ خطبه ۲۳۴/ خطبه ۱۸۷/خطبه ۱۳۱/خطبه ۱۵۰۴۰- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ج ۹ و ۱۰، ص ۹۱۴۱- محمدجواد و محمدرضا رفیعی آقایی، آموزه هایی از نهج البلاغه، قم، نشر معارف، ۱۳۷۹، ص ۱۱۵۴۲ الی ۵۷- نهج البلاغه، خطبه ۶۲/خطبه ۲۵/نامه ۴۶/حکمت ۱۰۳/نامه ۵۳/خطبه ۲۰۷/خطبه ۲۰۷/نامه ۴۱/خطبه ۱۵/نامه ۲۰/خطبه ۲۲۴/نامه ۵۳/نامه ۵۳/همان/خطبه ۹۷/خطبه ۲۳۴۵۸- مسائل جامعه شناسی از دیدگاه امام علی علیه السلام، همان، ص ۳۶۵۵۹الی ۶۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۴/نامه ۵۳/همان، خطبه ۱۵۸۶۲الی ۶۴- همان، خطبه ۲۲۴/نامه ۱۹/نامه ۴۶سایر منابع- نهج البلاغه، خورشید بی غروب، ترجمه عبدالمجید معادیخواه، ذره، ۱۳۷۴- محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ، تصحیح علی اکبر غفاری، بیروت، ۱۴۱۰ ه . ق- محمدتقی مصباح، حقوق و سیاست در قرآن، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸- همو، نظریه سیاسی اسلام، قم، پیشین- جرج جرداق، علی صدای عدالت انسانی، ترجمه هادی خسروشاهی، نشر خرم، ۱۳۷۵- ابراهیم سراج، علی خورشید بی غروب، تهران، نشر نبوی،

http://www.hawzah.net/Hawzah/Articles/Articles.aspx?LanguageID=1&id=46451&SubjectID=82231

توسعه سیاسی از دیدگاه امام علی

۱ توسعه سیاسی از دیدگاه امام علی (ع) گردآورندگان: مصطفی عاقلی-رخشا خسروجردی
مقـدمه : مباحث دین و سیاست از مسائل بحث انگیز و مورد مناقشه ای هستند که از دیر باز مورد توجه اندیشمندان و صاحب نظران بوده اند . عده ای متعقدند دین از سیاست جداست چون سیاست با فریب و نیرنگ توأم می باشد در حالی که دین در پی اخلاق و کمـال انسـان است و این دو غیر قابل جمعنـد . گذشـته از دیگر ادیان الهی ، آنچه از اسـلام اسـتنباط می شود این است که این دین نمی توانـد از اجتماع برکنار باشـد زیرا هـدف اصـلی آن ساختن اجتماعی تکامل یافته می باشد که حدود و قوانین الهی در آن اجرا گردند و این امر بدون سیاست ناممکن است . در نگرشـی فراگیر تر ، برخی متعقدند دین مانع رشد ، توسعه و پیشرفت بوده و حتی مخالف آن است ملتی که پیشـرفت و ترقی را می طلبد باید دین را از صحنه اجتماع خارج نموده ، و آن را فردی نماید . این نظریه ، همزمان با پیشـرفت غرب و فردی شـدن مـذهب در آنجا ، از آزمون موفق بیرون آمـد ، قوت گرفت و به همه ادیان تعمیم پیداکرد . اگر چه ادیـان الهی وجوه مشـترك فراوانی دارنـد ولی در برخی از ابعـاد ، اسـلام بـادیگر ادیـان الهی و از جمله مسیحیت در غرب تفـاوت مـاهوی دارد . روشن است دینی که انباشـته از سـنن غلط و خرافات اجتماعی بوده ، و دستمایه ای برای توجیه منافع فردی ، گروهی و طبقـاتی باشـد نه تنهـا پیشـرفتی به بار نخواهـد آورد ، بلکه موجب انحطاط و عقب مانـدگی خواهـد شـد . اما دینی که از معارف زلال الهی سرچشـمه گرفته و در پی ساختن جامعه ای تکامل یافته بوده ، و انسان جایگاه اصلی را برای رسیدن به کمال دارا باشد نه تنها موجب عقب ماندگی و انحطاط نیست که خود محرك و عامل پیشـرفت توسـعه و تعالی و به نظر ما دین اسـلام اینگونه است . در تمام صـفحات تاریخ اسلام نام علی (ع) همیشه همراه « عدل و عدالت » بوده و تمام نویسندگان و اندیشمندان مسلمان و غیرمسـلمان بر این باورند که حضـرت علی (ع) به خاطر شدت عدالتش شـهید شده و تاریخ بشر تاکنون فردی عادل تر از ایشان به خود ندیـده است این میزان شهرت‌حضـرت علی (ع) به عـدالت بخـاطر پافشـاری و اصـرار آن حضـرت در سراسـر زنـدگی خود و بخصوص سیره سیاسـی اش بر عدالت است . و ما در این مبحث و مباحث آینده سعی کرده ایم عملکرد و شیوه های آن حضرت را اسـتخراج و کالبدشـکافی کنیم و چگونگی کـاربرد آن را در نظامهـای سیاسـی قرن بیسـتم ، بیـان نماییم ، گذشـته از آراء و نظرات گوناگون در مورد مفهوم عـدالت و تعاریف آن و به خاطر پرهیز از این مناقشات علمی به حـداقل تعریفی که از مفهوم عدالت ارائه شده و همه برآن اتفاق نظر دارند بسـنده کرده ، و آن را مفروض بحث خود قرار می دهیم . در این تعریف ، ر عدل عبارت است از اینکه هر چیز در جـای خـودش قرار بگیرد و هر ذی حقی به حق خـود برسـد. » یعنی هر چیز آن طور باشـد که « بایـد » باشـد و هر کـاری آن طور انجـام شود که « شایسـته » است به عبارت دیگر هر چیز و هرکس به انـدازه اسـتحقاق و ظرفیتش بهره منـد شود و به اندازه توانایی و ظرفیتش کار انجام دهد. حضـرت علی (ع) عدل را بر چهار شعبه می داند که دو شعبه از آن به ابعاد نظری و درونی انسان نگاه می افکند و دو شـعبه دیگر ابعاد عملی و بیرونی را شامل می شود:« و عدل بر چهار شـعبه است: بر فهمی ژرف نگرنده و دانشـی پی به حقیقت برنـده و نیکوداوری فرمودن و در بردباری اسـتوار بودن.رعایت عدالت بر هر انسانی واجب است و اگر غیر از آن عمـل کنـد، در حق خود یا دیگران ظلم کرده است چرا که حقی به ذی حق تعلق نگرفته، یا کاری به موقع انجام نیافته است.گام اول عـدالت در جـامعه بشـری اگر در یک نگاه کلی مجموعه ای از انسانها را تصور کنیم که در محلی به نام شـهر یا کشور گردهم آمـد و جامعه ای با بنیان نهاده اند، عدالت ایجاب می کند که دارای حاکمی باشـند و مجموعه ای از قواعد و قوانین در آنجا جاری باشد تا جامعه بتواند به حیات خود ادامه دهد. حضـرت علی (ع) ، دور نمای عدالت در یک مجموعه بشـری به نام جامعه را اینگونه

بیان می فرمایند:« حالی که مردم را حاکمی باید نیکو کردار یا تبه کار ، تا در حکومت او مرد با ایمان کار خویش کند و کافر بهره خود برد . تا آنگاه که وعده حق فرا رسد و مدت هر دو در رسد . در سایه حکومت او مال دیوانی فراهم آورند و با دشمنان پیکار کنند و راهها را ایمن سازند و به نیروی او حق ناتوان را از توانا بستانند تا نیکو کردار روز به آسودگی به شب رساند و از گزند تبه کار در امان ماند .»با روشن شدن مفهوم عدل ، مفهوم ظلم نیز به آسانی قابل تبیین و درک است چون این دو واژه نقیض هم بوده و وجود یکی ،به معنی عدم وجود دیگری است . بنابراین هرجا عدل نباشد قطعاً ظلم است و بینابین این دو وجود ندارد . تیرآهن مورد مثال ، با توجه به تمام شرایط محیطی و ساختمانی ، یا دقیقاً در جای خود نصب شده ، که این عدل است یا تخلف از قانون و سهل انگاری در نصب آن صورت گرفته ، که به همان میزان ظلم صورت گرفته است .ظلم و عقب ماندگی به عقیده حضرت علی (ع) ، مهمترین عامل عقب ماندگی ، تشتت و انحطاط کشورها ظلم است . چون تمام امور از مسیر اصلی و واقعی خود خارج شده اند . امام علی (ع) بدترین نظام سیاسی را نظامی می داند که در آن ظلم وجود دارد . و تنها راه حلی که برای جوامع عقب مانده ارائه می دهد ، برگشتن به راه عدالت است . با قبول این دو مقدمه از دیدگاه علی (ع) برای رفع عقب ماندگی و رسیدن به مراحل رشد ، کمال و توسعه باید نظام سیاسی به عدالت بازگشته و تمام اجزای آن و هرکس و هرچیز در جای واقعی خود قرار گیرد به عقیده حضرت علی(ع) با وجود ظلم در سطح نظام سیاسی ، نه تنها جامعه راه به سوی کمال ، رشد و توسعه نخواهد برد ، بلکه تمام امور دین و دنیای مردم آشفته گردیده و نظام جامعه از مسیر خود منحرف می شود . حضرت در مورد پیامدهای سیاست ظالمانه بنی امیه می فرماید :«به خدا که برسرکار بمانند تا حرامی از خدای را نگذراند جز آنکه آن را حلال شمارند . و پیمانی استوار نماند ، جز آنکه آن را بگسلانند . و خانه ای در دهستان و خیمه ای در بیابان نبود جزآنکه ستم آنان بدان رسد و ویرانش گرداند ، و بدرفتاری شان مردم آنجا را بگریزاند . تا آنجا که دو دسته بگریند : دسته ای که برای دین خود که از دست داده اند ، و دسته ای برای دنیای خویش که بدان نرسیده اند ، و یاری یکی دیگری را چون بنده باشد به مولا ، اگر حاضر است راه او پوید واگر غایب است بد او گوید .»اصل لیاقت و شایستگی در نظام سیاسی به عقیده حضرت علی (ع) مساله توان ، لیاقت و شایستگی افراد در نظام سیاسی– که جزئی از بحث عدالت است – مهمترین اصل برای اداره جوامع بشری است . حضرت برای پیاده کردن این اصل در جامعه و نظام سیاسی خویش ، ابتدا از خودش شروع می کند ، و به این نکته می پردازد که آیا خودش لیاقت رهبری جامعه اسلامی را داراست ؟ یا اینکه لایق تر از او ، برای این امر وجود دارد . حضرت علی (ع) قبل از خلافت به صدها دلیل عقلی استدلال می کند که لایق ترین فرد برای حکومت است و گاهی به صورت پرسش و پاسخ و محاوره ، خطاب به مردم برتریهای خود را می شمارد و مردم پاسخ مثبتمی دهند . هنگام انتخاب او به خلافت نیز ، مردم و حتی کسانی که مایل نبودند حضرت علی (ع) به رهبری انتخاب شود مطلقاً اعلام کردند که علی (ع) شایسته ترین و مناسب ترین فرد برای تصدی حکومت است . و پس از انتخاب حضرت ، دشمنان او وحتی کسانی که با وی جنگیدند اقرار داشتند که علی (ع) لایق ترین فرد برای رهبری جامعه است و هیچ عیبی در روش حکومت او و شخص ایشان وجود ندارد . کسانی که شخصیت علی (ع) را می شناسند ، به وضوح و یقین می دانند که اگر در جامعه آن روز فردی شایسته تر از علی (ع) برای حکومت پیدا می شد حضرت بدون درنگ حکومت را به وی سپرده و خود کناره می گرفت .عدم حاکمیت افراد نالایق و بی هویت به همان اندازه که حضرت علی (ع) تاکید بر سپردن امور به دست افراد لایق و با کفایت دارد به همان میزان نسبت به حاکمیت اشخاص نالایق ، سست رای ، بی شخصیت و کم ظرفیت هشدار داده و ابعاد گوناگون این فاجعه خطرناك را روشن می نماید . به عقیده امام علی (ع) :« هرگاه افراد پست حاکم شوند فضلای زمان هلاك می گردند .»هلاك فضلا و دانشمندان به کشتن و ازبین بردن آنها نیست بلکه عدم توجه و بهره بردای از اندیشه های روشنگرانه آنان ، هلاکتی به مراتب بدتر از کشتن و نابودی آنهاست . امام علی (ع) یکی از آفات حکومت و دولت را که حتی ممکن است منجر به نابودی آن شود حاکمیت افراد پست دانسته و می فرماید :« ریاست و حاکمیت ناکسان فرومایه و کم سنان نوبه دولت رسیده دلیل

انحلال و برگشتن دولتهاست .»علی (ع) دلیل برگشتن دولتها چهارچیز است :۱- ضایع گذاشتن اصول۲- تمسک به فروع۳- مقدم داشتن مردمان پست و ناقابل۴- مؤخر داشتن مردمان پست و ناقابل براساس اندیشه های فوق حضرت علی (ع) سفارش می کند که : « ناکس پست را برکسی که شرف و حسب و نسب دارد ترجیح مده »اصل نظارت و پاسخگویی حضرت علی (ع) اعتقاد دارد که در مجموعه نظام سیاسی باید کیفیت کارکارکنان سنجیده شده و به هر شخصی به میزان لیاقت ، شایستگی و کارایی او ، ارزش و اهمیت داده شود ، اگر کار خارق العاده ای انجام شود باید عامل اصلی ان مورد تشویق و ترفیع قرار گرفته و اگر کوچکترین تخلفی در هرسطح صورت پذیرد باید عاملین آن تنبیه و مجازات شوند . بنابراین درنظام سیاسی اجتماعی افراد برابر نبوده و برتری هرکس ، به میزان خلاقیت و شایستگی اوست . در این صورت ، افراد شایسته به کار خود و تلاش هرچه بیشتر دلگرم شده ، وتمام اجزای سیستم ، کار ویژه های خود را به نحو احسن انجام خواهند داد و بتدریج مدیریتهای ضعیف کنار رفته ، و مدیریتهای قوی و باکفایت جایگزین خواهند شد . امام (ع) خطاب به مالک در مورد حکومتش می فرماید : « مباد نکوکار و بدکار در دیده ات برابر آید که آن، رغبت نکوکار را در نیکی کم کند و بدکردار را به بدی وادار نماید .»امام علی (ع) معتقد است که در سراسر نظام سیاسی از بالا تا پائین باید کنترل دقیق به صورت آشکار و نهان انجام گیرد و میزان و کیفیت کار افراد مورد ارزیابی قرار گرفته و کار مردم به بهترین نوع و در اسرع وقت رسیدگی شود:«سعی درآنچه صلاح عامه مردم است از کمال سعادت است .»الف) برخورد با سهل انگاران و متخلفین از آنجایی که حضرت علی (ع) هرگونه رشد و پیشرفت جامعه را منوط به سلامت نظام سیاسی جامعه و به خصوص نخبگان می دانست ، در جهت حفظ این سلامتی از هیچ کوششی فرو گذار نکرده و به کوچکترین تخلفی در سیستم اداری با دیده اغماض نمی نگریست . امام علی (ع) بطور مرتب طی نامه هایی ، رهنمودهای لازم را به کارگزاران خود ارائه می فرمود تا دچار لغزش و خطا نشوند و گاهی آنها را تهدید کرده و مورد عتاب قرار می داد ، و تمام اینها برای جلوگیری از سهل انگاری وتخلف در نظام بود . امام علی (ع) در یکی از این نامه ها به زیاد ابن ابیه ، جانشین حاکم بصره می نویسد :« میانه رو باش و از زیاده روی دست بردار ، و امروز ، فردا را به خاطر آر و از مال نگه دار چندانکه تو را کارساز است ، و زیادت را پیش فرست برای روزی که تو را بدان نیاز است .»ب) رشوه، هدیهاگر چه قصد بررسی مصادیق تخلف و فساد را نداریم ولی نظر به اهمیت و سابقه رشوه و هدیه، به طور مختصر آن را از دیدگاه حضرت علی (ع) مورد بررسی قرار می دهیم.از معدوده مسائلی که در نظامهای سیاسی جوامع بشری طی قرون متمادی وجود داشته و تاکنون به همان صورت، خود را حفظ کرده و در جوامع امروزی نیز از کارایی بالائی برخوردار است؛ همین مساله می باشد. به عقیده علی (ع) رشوه موجب تباهی و گرایش به سوی باطل است و عامل آن نیز رهبران و کارگزاران سیاسی هستند چون نخبگان و نظام سیاسی اداری، حق مردم را ادا نکرده و مردم مجبور می شوند حق خود را با رشوه بگیرند امام (ع) خطاب به امیران لشکر نوشت:«اما بعد ، آنان که پیش از شما بودند تباه گردیدند چون حق مردم را ندادند تا آن را به رشوت خریدند و به راه باطلشان بردند و آنان پیرو گردیدند.»عموماً دادن رشوه یا هدیه به خاطر بدست آوردن امتیازی است که از پایمال کردن حقوق دیگران حاصل می شود. به نظر امام (ع) ، سزاوار نیست چز ۷۴= در نظام سیاسی و سیستم اداره کشور فرد یا افرادی امور را به دست گیرند که :«به خاطر حکم کردن رشوت ستاند، تا حقوق را پایمال کند و آنچه را چنانکه باید نرساند.»برابری در مقابل قانونبه عقیده حضرت علی (ع) همه در مقابل قوانین یکسان بوده و از حقوق برابر برخوردارند، در برابر قانون، حزب، گروه، طبقه، لباس، ثروت و ... نمی تواند موجب تبعیض و برتری افرادی بر افراد دیگر گردد، همین برابری در مقابل قانون و برخورداری از حقوق یکسان ، موجب شد که بسیاری از اشراف، متنفذین و بزرگان قبایل، از اطراف حضرت علی (ع) پراکنده شوند. مردم عادی برتر دانسته و در مقابل قانون از حقوق بیشتری برخوردار گردند. امام (ع) خطاب به مالک می فرماید:« ... و بپرهیز از مقدم داشتن خود، دراموری که مردم در آن مساویند.»در جامعه ای که قانون فقط برای ضعیفان و بی پناهان اجرا شده واقویا، ثروتمندان، متنفذین ، نخبگان و ... از آن مستثنی باشند چنین جامعه ای الفای توسعه و

کمال را در نیافته است حضرت علی (ع) خطاب به عمربن خطاب فرمود:« سه چیز است که اگر آنها را حفظ کرده و بدانها عمل نمودی تو را از چیزهایی دیگر کفایت می کند و اگر آنها را رها کنی هیچ چیز دیگری ترا سود ندهد، عمر پرسید آنها کدامند؟ فرمود: جاری کردن بر خویش و بیگانه، حکم کردن بر اساس کتاب خدا در خشنودی و خشم و بخش کردن عادلانه بین سرخ و سیاه»حاکمیت گفتمان و پرهیز از خشونت حضرت علی (ع) هیچگاه حاضر نبود در کاری که به نوعی امکان حل مسالمت آمیز آن وجود دارد به خشونت، جنگ و خونریزی متوسل شود. در صورتی که قدرتمندان و صاحبان نیروی بازو- به خصوص در زمانهای قدیم- معمولاً با عقل و منطق چندان سر و کار نداشتند و در از بین بردن موانع راه خود از زور بهره می گرفتند. علی (ع) علی رغم دارا بودن شجاعت و قدرت تا حد اعلای آن در حل مسائل از زور استفاده نکرده و همیشه به حل منطقی و عقلانی مسائل و مشکلات می پرد اختند بارها یاران امام (ع) در برابر مخالفین حکومت یا توهین کنندگان به آن حضرت دست به شمشیر بردند و لی امام (ع) آنها را از این کار منع کردند امام علی (ع) به فرزندش امام حسن (ع) فرمود:«هرگز کسی را برای مبارزه دعوت نکن ولی هر گاه و را دعوت کنند فوری برو زیرا کسی که دعوت به مبارزه کند ظالم است و ظالم از بین خواهد رفت.»به نظر علی (ع)، نظام وحکومت باید از هر گونه ظلم و ستمی پرهیز کرده و هیچگاه با تندی و خشونت با مردم مواجه نشود. امام (ع) ضمن نامه ای به زیاد ابن ابیه حاکم فارس و شهرهای تابعه نوشت:«کار به عدالت کن و از ستم و بیداد پرهیز ، که ستم رعیت را به آوارگی وادارد و بیدادگری شمشیر را در میان آرد.»مشارکت مردم در تصمیم گیری حضرت علی (ع) یکی از ارکان مهم حکومت و اداره جامعه را مشورت می دانند، مشورت از نظر علی (/ع) تظارب آراء افکار و اندیشه های موافق و مخالف است تا از میان آنها صحیح ترین ، کامل ترین و بهترینشان استخراج گردد. به عقیده علی (ع) :۱- مشورت، شریک شدن در عقل های دیگران است.۲- هیچ پشتیبان و تکیه گاهی، مطمئن تر از مشورت وجود ندارد.» ۳- مشاوره هدایت است و کسانی که فقط به نظر خود عمل می کنند دچار خطا می گردند.۴- هر کس از آراء و اندیشه های گوناگون استقبال کند، موارد اشتباه فکر و اندیشه خود را خواهد شناخت.»حضرت علی (ع) به مالک اشتر می فرماید:« و آن کس را بر دیگران بگزین که سخن تلخ حق را به تو بیشتر گوید.»نظام سیاسی و مسائل مالیدر مورد دیدگاههای حضرت علی (ع) در مورد امور مالی و بیت المال و چگونگی برخورد با اینگونه مسائل در نظام سیاسی، سیره عملی آن حضرت، بهترین راهنما برای پی برد ن به نظریات آن بزرگوار در این مورد است در این مبحث یا پرداختن بیشتر به شیوه های عملی حضرت علی (ع) به تبیین دیدگاههای او می پردازیمحضرت علی (ع) پس از رسیدن به حکومت، سیاستهای قاطع و سرسختانه ای در زمینه مسائل مالی در پیش گرفت این سیاست علی (ع) اگر چه برای توده مردم خوشایند و مطلوب بود ولی سران قریش و رؤسای امام (ع) را تحمل نکردند. امام (ع) در دومین روز حکومت خود، موضوع خود را چنین اعلام نمود:« ای مردم! من یکی از شمایم، با هر یک از شما در حق و وظیفه برابرم روش کارم همان سنت پیامبر تان بوده و دستور او را به کار خواهم بست . بدانید زمینهایی که عثمان به تیول (تملک) بستگان خود در آورده و اموالی که به ناحق به این و آن بخشیده است همه بیت المال بازگردانده خواهد شد بدرستی که حق را هیچ چیز باطل نمی کند به خدا اگر چیزی از آن اموال را بیابم که به مهر زنان یا بهای کنیزکان رفته باشد آن را بر می گردانم . همانا در عدل گشایشی است وآنکه عدل بر اوسخت باشد ستم را سخت تر یابد . حضرت علی (ع) در تقسیم بیت المال نیز با رعایت حقوق عامه مردم ، همه را برابر می دانست . امام (ع) چند روز پس از قبول خلافت فرمود : « مردم ! از آدم ابوالبشر فرزندی به عنوان غلام یا کنیز متولد نگردید . تمام فرزندان او از روز نخست آزاده بودند ؛ لکن امروز به خاطر جهات و مقتضیاتی ... جمعی بنده و مملوک شما قرار گرفته اند . ..... قدری از اموال که مربوط به مسلمین است نزد من جمع شده ، باید در میان شما از سیاه پوست و سفید پوست بردگان و آزادگان به طور مساوی تقسیم شود » « فضیل بن جعد » می گوید : « مهمترین عاملی که باعث دست برداشتن عرب از حمایت علی (ع) گردید مسائل مالی بود زیرا علی (ع) شریف را بر غیر شریف و عرب را بر عجم برتری نمی داد و با روسا و امرای قبائل آن طور که پادشاهان رفتار می

کردنـد رفتـار نمی کرد و سـعی نمی نمود کسـی را به خود متمایـل کنـد در حـالی که معاویه بر خلاف این عمل می کرد از این رو مردم علی (ع) را ترک کرده به معاویه ملحق می شدنـد » محور بودن انسان در اقتصاد یکی از مهمترین اهـداف حضـرت علی (ع) درحکومتش سـاختن جـامعه ای با اقتصادی سالم ، در آمـد بالا ، دارای عمران و آبادانی بود که مردم با برخورداری از رفاه نسبی به معنویات رشـد کمالات و بالابردن سـطح فرهنگ و آگاهی خود می پردازنـد . در برنامه ها و شاخصـهای اقتصادی امام علی (ع) « انسـان » بـارزترین و مهمترین جایگاه را از آن خود ساخته است ، تمام برنامه ها در جهت رشـد ، توسـعه و کمال جامعه حول محور انسان و سـعادت او می چرخـد که بخشـهای اقتصادی آن را در این مبحث مورد بررسـی قرار خواهیم داد . الف) فقر و نقش آن در انحطاط جامعه امام علی (ع) نمی پذیرد که از نظر آماری درآمد سـرانه کشور بالا باشد ولی گروهی از مردم در فقر زندگی کرده یا از امکانت تربیتی ، آموزشـی ، بهـداشتی و ... محروم باشـند . یا کشور از عمران و آبادانی چنـدانی برخوردار نباشد به عقیده علی (ع) « فقر بزرگـترین مرگ اسـت » و شـکی نیست که یـک جـامعه مرده ای است که هیچگـونه تحرک و نشـاطی در جهت رشـد ، توسـعه ، کمال و شـکوفایی اندیشه ها ندارد های علی (ع) به فرزندش محمد حنفیه فرمود : « ای پسـرم ، از فقر بر تو ترسانم پس از آن به خدا پناه ببر که فقر دین را زیان (نقصان) می رساند و عقل را سـرگردان می نماید و دشـمنی پدید می آورد » یکی از دلایل مذمومیت فقر این است که شخصیت انسان را ضایع کرده و تحقیر می نماید و انسان دچار صفات زشت اخلاقی شده و ممکن است به سـتایش و چاپلوسـی یا نکوهش بی مورد افراد بپردازد . امام (ع) برای نجات از فقر به درگاه خـدا پناه برده می فرمایند : « خدایا به توانگری آبرویم را نگـاه دار و به تنگـدستی حرمتم را ضـایع مگـذار تا روزی خواهم از بنـدگان روزیخوارت و مهربانی جویم از آفریدگان بدکردارت ، و به سـتون کسـی مبتلا شوم که به من عطایی ارزانی داشته و به نکوهیدن آن کس فریفته گردم که بخشش خو را از من بازداشـته » ب) مالیات یا درآمـد دولت یکی از منابع درآمـد دولت مالیات است هـدف از گرفتن مالیات بهبود اوضاع اقتصادی و رسیدگی به نیازهای جامعه است امام علی(ع) « فقر را بلا و فراخی مال را یکی از نعمتهای خدا » می داند امام علی (ع) همیشه سـعی می کرد و مردم را از این نعمت بهره منـد ساخته تا سـطح زنـدگی اقتصادی مردم بالا برود سپس با گرفتن مالیات از آنـان دیگر نابسامانیهـای اقتصادی جامعه را اصـلاح نمایـد . بنابراین امام (ع) بیشاز آنچه به گرفتن مالیات توجه نشان دهـد به بهبود وضع مردم و بالا۔رفتن تولیـدات آنهـا توجه می کرد . امـام (ع) خطاب به مالك اشتر می نویسـد : « و در کار خراج چنان بنگر که اصـلاح خراج دهندگان در آن است چه صلاح خراج و خراج دهندگان ، به صلاح دیگران است و کار دیگران سامان نگیرد تا کار خراج دهندگان سامان نپذیرد که مردمان همگان هزینه خوار خراجند و خراج دهندگان و باید نگریسـتنت به آبادانی زمین بیشتر از سـتدن خراج خواهـد و به آبادانی نپردازد ، شـهرها را ویران کند و بندگان را هلاک می سازد و کارش جز به اندکی راست نیاید و اگر از سـنگینی – مالیات – شکایت کردند .... بار آنان را سبک گردان چندانکه می دانی کارشان سامان پذیرد بدان » ج) تجارت و صـنایع بخشـهای تجارت و صـنایع از دیگر بخشهای مهم اقتصادی جامعه هستند که امام (ع) توجه خاصی به آنها معطوف نموده است . امـام (ع) بارزگانـان و صـنعتکاران را عامـل منفعت و موجبـات آسـایش و راحی ملت می دانـد . به عقیـده امـام (ع) سیسـتم سیاسـی و تخبگان باید این دوگروه را مورد توجه قرر داده ، آنها را کمک هدایت و به نیکی سفارش نمایند شاید معنای پیچیده تر سخن امـام (ع) این باشـد که نظـام سیاسـی بایـد سیاسـتهای کلی و مسیرهای اصـلی تجارت و تکنولوژی را تعیین نموده و با برنامه ریزیهـای کلاـن جهت این دو را به مردم نشان داده و آنها را تشویق و کمک نمایـد . امام (ع) خحطاب به مالک می نویسـد : « ... دیگر اینکه نیکی به بازرگانان و صـنعتگران را بر خود بپذیرد و سـفارش کردن به نیکی درباره آنان را به عهده گیر ... که آنان مایه های منفعیتنـد و پدید آورندگان و سـیلتهای آسایش و راحت .... به کار آنان بنگر چه در آنجا باشـند که خود به سـر می بری یا در شهرهای دیگر و با این همه بـدان که میان بازگرانان بسـیار کسانند که معاملتی بد دارند ، بخیلند ودر پی احتکارند سود خود را می کوشـند و کالا را به هر بها که خواهند می فروشـند ؛ واین سود جویی و گرانفروشی زیانی است برای همگان و عیب است بر والیان

پس بایدت از احتکار منع نموده که رسول خدا (ص) از آن منع فرمود و باید خرید و فروش ، آسان صورت پذیرد و با میزان هدل انجام گیرد با نرخهای – رایج بازار (– واقعی) نه به زیان فروشنده و نه خریدار وآن که پس از منع تودست به احتکار زند او کیفر ده و عبرت دیگران گردان ودر کیفر او اسـراف مکـن محـوریت رهـبران نخبگـان سیاسـی گرداننـدگان و محورهـای اصـلی نظـام اجتمـاعی هسـتند به تنـاسب قانون اساسـی هر کشور در راس آنها خلیفه پادشاه رهبر یا رئیس جمهور قرار دارد . به عقیـده حضـرت علی (ع) شـخص اول کشور دارای نقش اساسـی در نظـام سیاسـی اجتمـاعی بوده و اوست که با نظارت بر تمام امور هر کـدام را به مسیر خاص خود هدایت می نماید وقتی امام (ع) خواست گروهی از مردم را برای یک نبرد کوچک با عده ای از دشمنان که نظم بخشـهایی از کشور را به هم زده و سـلب امنیت کرده بودند بفرسـتند مردم سرپیچی کرده و با آوردن بهانه هایی کفتند اگر تو بیایی ما هم می رویم حضـرت فرمود : « مرا نسـزد که شـهر و سپاه و بیت المال را بگذارم و خراج زمین و قضاوت مسلمانان ونگریستن در حق طلبکاران را نادیده انگارم . آنگاه با دسته ای بیرون شوم و به دنبال دسته ای به راه افتم و چونان تیرناتراشیده و سوفار نانهاده که درتیردان تهی .بود از این سو به آن سو غلطم ، حالی که من قطب آسـیایم ، برجای ایسـتاده ، و آسیا به دورم در گردش افتاده ، اگر از آن جدا شوم مدار آن بلرزد و سنگ زیرین آسیا از جای بگردد به خدا که این رایی خطاست –و بیرون‌شدن من در چنین حال نه سزاست ...»عمر در جنگ با رومیان ، برای شـرکت در لشکر مسلمانان با حضرت علی (ع) مشورت کرد ، حضرت وی را از این کار منع کرده و فرمود افراد کـار آزموده و جنـگ جو را بفرست . تو بایـد به عنوان پناهگـاه مسـلمین همین جاباقی بمانی . تا در صورت نیاز ، بی پناهان به تو پناه آورنـد . عمر برای شـرکت در جنگ با ایرانیان نیز با امام (ع) مشورت کرد ، حضـرت به وی فرمودنـد : « جایگاه زمامدار در این کار ، جایگاه رشته است که مهره ها را به هم فراهم آرد و برخی را ضمیمه برخی دیگر دارد . اگر رشته ببرد مهره هـا پراکنـده شود و از میـان رود و دیگر به تمـامی فراهم نیایـد . و عرب امروز اگرچه اندکنـد در شـمار ، امـا با یکـدلی و یک سخنی در اسلام نیرومندند و بسیار . تو همانند قطب بر جای بمان و عرب را چون سنگ آسیا گرد خود بگردان .» ۲نگرش و انگیزه حاکمان از قدرت یکی ازنکات مهم دیدگاه حضـرت علی (ع) ، نوع نگرش نخبگان نسـبت به مساله ، قدرت وحکومت است . چه انگیزه ای موجب می شود انسان خود را دچار زحمت ، مخاطره و انواع خطرات کرده تا به قـدرت برسـد ؟ آیا قدرت و حکومت را سفره گسترده ای می بینـد که بایـد تـا حلقوم از آن خورده و حـداکثر بهره برداری را بنمایـد ؟ یا ریاست را موجب حفظ سـیادت و آقـایی خـود بر دیگران دانسـته و به ارضـای غرائز نفسـانی و برتری طلـبی هـای خود می پردازد ؟ یـا آن را وسـیله ای برای انتقـام از دشمنان و رقیبان ، و حاکمیت بر آنان می بیند ؟ حضرت علی (ع) در مورد حکومتهای قبل از خود می فرماید : « ... اما یکی از کینه راهی گزید و دیگری داماد خود را بهتر دید و این دوخت و آن برید تا سومین به مقصود خود رسید و همچون چارپا بتاخت و خود را درکشتزار مسلمانان انداخت و پیاپی دو پهلو را آکنده کرد وتهی ساخت . خویشاوندانش با او ایستادند و بیت المال را خوردند و برباد دادنـد چون شترکه مهار برد و گیاه بهاران چرد – چنـدان اسـراف ورزید – که کار به دست و پایش پیچیده و پرخوری اور به خواری و خواری به نگونساری کشـیده .»حضـرت علی (ع) ، پس از قبول حکومت نیز ، بی ارزشی آن را یادآور شده و انگیزه خود را از پـذیرفتن حکـومت ، چنین ذکر می کنـد :« به خـدایی که دانه را کفیـد (شـکافت) و جـان را آفریـد ، اگر این بیعت کننـدگان نبودنـد و یـاران حجت برمن تمـام نمی نمودنـد و خـدا علمـاء را نفرموده بود تـا سـتمکار شـکمباره را برنتابنـد و به یاری گرسـنگان ستمدیده بشـتابند ، رشـته این کار از دست می گذاشـتم و پایانش را چون آغازش می انگاشتم و چون گذشته خود را به کناری می داشـتم و می دیدید که دنیای شـما را به چیزی نمی شمارم و حکومت را پشیزی ارزش نمی گذارم .» ۳وظایف و ویژگیهای رهبران به اعتقـاد حضـرت علی (ع) رهبران ومـدیران جـامعه بایـد دارای مجموعه ای از ویژگیهـا و خصوصـیات باشـند که برخی از آنها در چـارچوب وظـایف قانونیشـان می گنجـد و برخی دیگر از ویژگیهای ضـروری برای مـدیران جامعه است که آنها از صـفات کمالیه شخصـیت والای آنـان سرچشـمه می گیرد . اینـک به طور خلاصه به بیان این وظایف و ویژگیها می پردازیم .الف)وظایف قانونی

نخبگان ۱ – پاسخگویی به مردم : به عقیده حضرت علی (ع) در یک نظام سیاسی مطلوب ، رهبران استیضاح از خود را قانونی دانسته و هرلحظه برای پاسخگویی به مردم حتی در مورد کوچکترین مسائل ، آماده اند . اگر مردم کوچکترین بدگمانی نسبت به حاکمان و انجام وظایف آنان بردند حاکمان باید با پیشقدمی ، میان مردم حاضر شده و به شبهات موجود پاسخ گفته و مسائل را روشن نمایند . علی (ع) خطاب به حاکم مصر می فرماید : « واگر رعیت برتو گمان ستم برد عذر خود را آشکارا با آنان در میان گذار و بااین کار از بدگمانی شان در آر ، که بدین رفتار ، خود را به – عدالت – خوی داده باشی و با رعیت مدارا کرده ، و با عذری که می اوری بدانچه خواهی ، رسیده و آنان را به راه حق در آورده »۲- پاسخ حضوری به سئوالات و عرایض مردم: از دیگر وظایف رهبران و مدیران این است که باید در مجالس عمومی و با پاسخ مستقیم به پرسشهای مردم به مسائل آنان رسیدگی نمایند. نکته مهم در این فرمان علی (ع) که برای مورد گذشته نیز صادق است این است که حاکم باید هنگام حضور بین مردم، برای پاسخ به ابهامات آنان با پاسخگویی در مورد عملکرد خود، تمام محافظین، نگهبانان و نیروهای امنیتی را از خود و از مجلس دور نماید تا مردم بتوانند بدون کوچکترین ترس، احساس خطر و حتی لکنت زبان، سخنان خود را با حاکم در میان گذارند. حاکم باید در اینگونه مجالس، خود بزرگ بینی را از خود دور کرده ، درشتخویی، لحن تند و حتی اهانت آمیز مردم را سعه صدر تحمل نماید. فرمان امام (ع) چنین است:« و بخشی از وقت خود را خاص کسانی کن که به تو نیاز دارند خود را برای کار آنان فارغ دار و در مجلس عمومی بنشین و در آن مجلس برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش و سپاهیان و یارانت را که نگهبانانند یا تو را پاسبانان، از آنان باز دار ، تا سخنگوی آن مردم با تو گفتگو کند بی در ماندگی در گفتار، که من از رسول خدا (ص) بارها شنیدم که می فرمود: « هرگز امتی را پاک از گناه نخوانند که در آن امت بی آنکه بترسند و در گفتار در مانند، حق ناتوان را از توانا نستانند» و درشتی کردن و درست سخن نگفتن آنان را بر خود هموار کن و تنگخویی بر آنان و خود بزرگ بینی را از خود بران.»۳- حل مشکلات مردم: برخی از کارهای مردم را معاونان و کارگزاران به دلیل تنگ نظری یا هر علت دیگری حاصل نمی نمایند. به عقیده علی (ع) رهبران و مدیران باید ساعاتی از وقت روزانه خود را صرف حاجتهای حل نشده مردم بنمایند.۴- منت نگذاشتن بر مردم: با وجود مسئولیت سنگینی که حاکمان جامعه دارند، باید با تمام وجود در خدمت مردم بوده، به مشکلات آنها رسیدگی کرده، و به درخواستهای آنها پاسخ مناسب گویند. و حق ندارند اقدامات، رسیدگی ها و نیکیهای خود را بزرگ شمرده، و به خاطر آن کوچکترین منتی بر مردم بگذارند. امام علی (ع) در این مورد به آنان هشدار داده، می فرماید:« و بپرهیز که با نیکی خود بر رعیت منت گذاری که منت نهادن ارج نیکی را ببرد و کار را بزرگ شمردن نور حق را خاموش گرداند»ب) ویژگیهای رهبران ۱- ناظر دانستن مردم و آیندگان: نخبگان باید بدانند مردم همیشه شاهد و ناظر عملکرد آنها هستند بنابراین نباید در وظایف و حوزه مسئولیت خود، خود را به غفلت و نفهمی بزنند.۲- نظم گرایی: به عقیده حضرت علی (ع) در امور حکومت و مملکت داری، یک نظم منطقی بین برنامه ها، سیاستگذاریها و اجرای آنها وجود دارد، که اگر رعایت نشود نتیجه لازم به دست نمی آید. به همین دلیل حضرت علی (ع) به نخبگان سفارش می کند که پیش از آنکه موعد کاری رسیده باشد ، باید از اقدام به آن خودداری کرد و هنگام فرا رسیدن زمان خاص هر کار ، نباید در انجام آن سستی ورزید. به عقیده علی (ع) هر روزی اختصاص به کاری دارد و هر کاری باید در روز خاص خود انجام گیرد. چرا که فردا و فرداها ، اختصاص به کارهای خاص خود دارند این تقدم و تاخر منطقی در سیاستگذاریها و اجرای آنها، از اصل مهم « نظم گرایی» نشات می گیرد که قانون خدشه ناپذیر نظام آفرینش، و یکی از رموز موفقیت انسان در زندگی فردی واجتماعی است علی (ع) در وصیت به فرزندش امام حسن (ع) می فرماید:« وصیت می کنم شما را و فرزندان و اهلم و هر کسی را که نامه ام بدو رسد، به تقوای الهی و نظم در کارهایتان»۳- متصف به علم و اخلاق عملی: نخبگان باید تمام ویژگیهایی را که لازمه پیشرفت ، ترقی و تکامل است دارا باشند ، به عبارت دیگر، خود به مرحله ای از توسعه و کمال رسیده باشند. حضرت علی (ع) می فرماید:« آن که خود را پیشوای مردم سازد، پیش از تعلیم دیگری باید به ادب کردن

خویش پردازد، و پیش از آنکه به گفتار تعلیم فرماید، باید به کردار ادب نماید ، و آن که خود را تعلیم دهد و ادب اندوزد، شایسته تر به تعظیم است از آن که دیگری را تعلیم دهد و ادب آموزد.»به عقیده علی (ع) نخبگان باید خود در عمل پیشگام باشند. قوانین را باید ابتدا در مورد خودشان اجرا شده و اوامر و نواهی شان را قبلاً خود عمل کرده باشند. علی (ع) خطاب به مردم فرمود:« ای مردم! به خدا من شما را به اطاعه‌ای بر نمی انگیزم جز که خود پیش از شما به گزاردن آن بر می خیزم و شما را از معصیتی باز نمی دارم جز آنکه خود پیش از شما آن را فرو می گذارد.»۴- پذیرش حقیقت: علی (ع) دو اصل مهم را برای نخبگان لازم می داند:دوم اینکه هنگام روشن شدن حقیقت، آن را پذیرفته و مطابق آن عمل نمایند. لجاجت و نپذیرفتن حقیقت ، آن را پذیرفته و مطابق آن عمل نمایند. لجاجت و نپذیرفتن حقیقت، از پیامدهای خودخواهی انسان است که از جهل و شخصیت پست انسان ریشه می گیرد این خصوصیت گذشته از اینکه برای هر انسانی ناپسند است وجود آن در رهبران می تواند زیانهای و خیم و جبران ناپذیری بر جای گذارد چون اثرات آن وارد تصمیم گیریها در سطح کلان شده و روند رشد، توسعه و کمال را کند خواهد کرد. علی (ع) معتقد است که حرف حق را همیشه و از هر کسی باید پذیرفت.۵- نزدیک ساختن افراد غیر متملق به خود: به عقیده علی (ع) رهبران باید مقدم ترین و نزدیکترین افراد به خود را کسانی قرار دهند که در هر صورت حرف حق را هر چند تلخ باشد به آنها بگویندیعنی امام (ع) صریحاً افرادی را که باب میل و خوشایند رهبران و مدیران نیستند، در کنار آنها لازم می داند، امام (ع) خطاب به مالک اشتر می فرماید:« و آن کس را بر دیگران بگزین که سخن تلخ حق را به تو بیشتر گوید و در آنچه کنی یا گویی و خدا آن را از دوستانش ناپسند دارد کمتر یاری ات کند.»۶- محبت نسبت به مردم: حضرت علی (ع) معتقداست که باید نوعی محبت و رابطه عاطفی معنوی بین مردم و رهبران وجود داشته باشد و ایجاد این محبت دردرجه اول از وظایف حاکمان است به تعبیر امام (ع) و ایجاد این محبت در درجه اول از وظایف حاکمان است به تغبیر امام (ع) قلب حاکمان و مدیران باید سرشار از رحمت، لطف و محبت واقعی نسبت به مردم از هر دین و آیین باشد در این صورت، یک رابطه صمیمی و احساس یگانگی بین نخبگان و مردم ایجاد شده که نگرش و انگیزه نخبگان نسبت به قدرت و حکومت و نگرش مردم نسبت به رهبران را دگرگون ساخته، جهت می دهد.« و مهربانی بر رعیت را برای دل خود پوششی گردان و دوستی ورزیدن با آنان را و مهربانی کردن با همگان، و مباش همچون جانوری شکاری که خود نشان را غنیمت شماری ! چه رعیت دو دسته اند: دسته ای برادر دینی تواند و دسته دیگر در آفرینش با تو همانند.»۷- از بین بردن کینه ها و دشمنی ها: امام (ع) معتقد است نخبگان نباید هیچ کینه ای از مردم به دل داشته باشند امام (ع) به حاکم مصر می فرماید: « گره هر کینه را که از مردم داری بگشای و رشته هر دشمنی را پاره نما خود را از آنچه برایت آشکار نیست ناآگاه گیر و شتابان گفته سخن چین را مپذیر » در این صورت صفا و صمیمیت بین رهبران و مردم ایجاد شده و افراد چاپلوس و سخن چین که همانند ویروسهای پنهان سیستم را دچار اشکال می کنند جایگاهی نخواهند داشت . ۸- ایجاد حسن ظن : به نظر علی (ع) مردم و مدیران باید نسبت به همدیگر حسن ظن داشته باشند و یکی از وظایف مهم رهبران این است که حسن ظن مردم نسبت به خودشان را برانگیزند . نخبگان باید با عملکرد عالی نیکی به مردم، رفع مشقات ، رنجها ، حل مشکلات مردم و مجبور نساختن آنها در آنچه به عهده آنان نیست و غیره این حسن ظن را در مردم به وجود آورند ، امام (ع) در این مورد می فرماید : « و بدان که هیچ چیز گمان والی را به رعیت نیک نیارد چون نیکیی که در حق آنان کند بارشان را سبک دارد و ناخوش نشمردن از ایشان آنچه را که حقی در آن ندارد برآنان پس رفتار تو چنان باید که خوش گمانی رعیت برایت فراهم آید که این رنج دراز را از تو می زداید و به خوش گمانی تو آن کس سزاوارتر که از تو بدو نیکی رسیده و بدگمانی ات بدن بیشتر باید که از تو بدی دیده » ۹- عدم امر ونهی آمرانه : یکی از خصوصیات غیر اخلاقی که بین مدم و نخبگان فاصله ایجاد کرده و رهبران موظفند از آن دوری گزینند حالت آمریت است امام علی (ع) خطاب به حاکم مصر می فرماید : « مگو مرا فرموده اند و من می فرمایم و اطاعت امر را می پایم (انتظار دارم) چهاین کار دل را سیاه کند و دین را پژمرده و تباه و موجب زوال نعمت است و

نزدیکی بلا و آفت » مردم و زیر دستان را وسیله ارضای خودخواهی ها و جبران کمبود شخصیت خود قرار دادن نتیجه ای جز دوری و کینه بین حاکمان و مردم به دنبال نداشته ودر نهایت آفتی در جهت زوال و سقوط حکومت است به نظر علی (ع) رهبران و مدیران حق ندارند خود را از مردم بالاتر دانسته به آنها امر و نهی آمرانه نمایند . بلکه آنا اشخاصی هستند که مسولیت پذیرفته و موظف به ادای وظیفه هستند . ۱۰- عدم دوری از مردم : نخبگان نباید از مردم دور بوده و جدا و بیگانه از مردم زندگی نمایند دوری حاکمان از بطن زندگی توده های مردم زیانهای فراوانی برای آنان و نظام سیاسی به بار می آورد بی اطلاعی از امور کشور دستیابی به اطلاعات دست دوم جهت دار و احتمالا نادرست ناملموس بودن با واقعیات از پیامدهای این دوری محسوب می شوند . حضرت علی (ع) در این مورد می فرماید : « وپس از این همه فراوان خود را از رعیت خویش پنهان مکن که پنهان شدن والیان از رعیت نمونه ای است از تنگخویی و کم اطلاعی درکارها و نهان شدن از رعیت ، والیان را از دانستن آنچه بر آنان پوشده است باز دارد پس کار بزرگ نزد آنان خرد به شمارآیدو کار خرد بزرگ نمایـد . زیبا زشت شود و زشت زیبا و باطل به لباس حق درآید و همانا والی انسانی است که آنچه را مردم از او پوشیده دارند نداند و حق را نشانه ای نبود تا بدان راست از دورغ شناخته شود ،و تو به هر حال یکی از دو کس خواهد بود یا مردمی که نفس او در اجرای حق سخاوتمند است پس چرا خود را بپوشانی وحق واجبی را که بر عهده توست نرسانی ؟ یا کار نیکی رانکنی که کردن آن توانی ؟ با به بازداشتن حق گرفتاری در این صورت مردمان به زودی خود را از درخواست از تو باز دارند چه از بخشش نومیدند و چاره ندارند یا اینکه بیشتر نیازمندی مردمان بر تو رنجی ندارد ، چرا که شکایت از تم ست و عدالت خواستن یا در معاملتی انصاف جستن » ۴ رهبران و گروههای فشار غیر قانونی به عقیده حضرت علی (ع) ممکن است رهبران تحت تاثیر دو گروه قرار گیرند.۱- خویشان، نزدیکان و اطرافیان۲- خواص و افراد صاحب نفوذ این افراد که می توان آنها را به عنوان «گروههای فشار» نام برد معمولاً در نظامهای سیاسی وجود داشته و به صورت پنهان بر سیاستگذاریها و تصمیم گیریهای نخبگان تاثیر می گذارند. طبیعی است این تاثیر در جهت منافع و میل آنان بوده و با اهرمهای فشار مخفی و آشکاری که در اختیار دارند امور را از مسیرهای اصلی خود خارج ساخته و در جهت منافع خود از آن بهره برداری می نمایند. عملکرد این گروههای فشارعین بی عدالتی و پایمال کردن حقوق همه مردمی است که چنین اهرمهایی دراختیار ندارند از دیدگاه علی (ع) در یک نظام سیاسی مطلوب سیاستگذاریها و تصمیم گیریها آن طور که شایسته است و قانون و شرایط قانونی ایجاب می کند، انجام می شود بنابراین، نه کسانی که قدرت، ثروت یا نفوذ بیشتری دارند می تواند سیاست را در جهت منافع خود سوق دهند، و نه کسانی که از قدرت و نفوذ محروم بوده و جزء طبقات پایین جامعه هستند، حقوقشان پایمال می گردد.از نظر علی (ع) خصوصیات این گروه عبارتنداز:۱- در گرفتاریها و بلاها، از همه کمتر به یاری رهبران و مدیران می شتابند.۲- هنگام صلح، بار سنگین خد را به دوش نخبگان و نظام سیاسی انداخته و از همه گران بارترند.۳- نسبت به عدالت از همه بی رغبت ترند۴- در برابر نعمتها و بخششها از همه ناسپاس ترند۵- در عذرپذیری سخت بوده و کمتر عذر می پذیرند.۶- در سختیها و مشکلات کشور از همه ناشکیبا تر بوده، و صبر تحمل آنها بسیار ضعیف است.۵نیرنگ و نقش آن در سیاستدیرزمانی است نیرنگ و فریب چنان با سیاست و حکمرانی به هم آمیخته است که تصور جدایی آن دو و حتی موفقیت سیاست بدون نیرنگ، غیر ممکن به نظر می رسد، تجربه تاریخی نشان می دهد هر چه حاکمی مکارتر و فریبنده تر، میزان موفقیت او در بقاء و ادامه حکومتش بیشتر بوده است البته در اینگونه حکومتها هدف فقط حکمرانی و در دست داشتن قدرت است و حق و عدالت یارسیدگی به وضع جامعه جزءاهداف اصولی نبوده و گاهی در جهت ابقاء و ادامه حکومت انجام می شد این شیوه حکومت از دیدگاه اسلام مطرود و مردود استحضرت علی (ع) در تمام برنامه های خود وتحت هیچ شرایطی حاضر نشد از شیوه های غیر اخلاقی و غیر انسانی بهره بگیرد. اطرافیان و یاران حضرت علی (ع) بارها پیشنهاد کردند برای تحکیم پایه های حکومتش در مقابل ظلم و فساد معاویه واجرای عدالت، اشراف و متنفذین را گرامی داشته، یا به برخی از آنها مال و ثروتی واگذار کند. ولی امام (ع) به هیچ وجه حاضر به پذیرش اینگونه راهها

نبوده و می فرمود:« آیا به من امر می کنید که پیروزی را با ستم به دست آوردم»اینکه رهبران نباید برای اجرای عدالت به ظلم متوسل شده و برای اصلاح جامعه مرتکب فساد شوند امری بدیهی و عقلانی است که کمتر کسی به آن عمل می نماید ولی حضرت علی (ع) تا آخرین لحظه به آن عمل کرده و برای اجرای عدالت و اصلاح جامعه مرتکب هیچگونه بی عدالتی و فساد نگردید. علی (ع) هنگامی که از هیچ راهی نتوانست برنامه های اصلاحی خود برای رشد، کمال و توسعه جامعه بدوی و عقب مانده آن روز (به خصوص در بعد انسانی و فرهنگی) را اجرا نماید و از اصلاح مردم ناامید شد- علی رغم اینکه تلاش خود را ادامه می داد فرمود:« تنها چیزی که می تواند شما را اصلاح کند شمشیر است اما من برای اصلاح شما خود را به فساد مبتلا نخواهم کرد.»حضرت علی (ع) کاربرد مکر حیله از سوی حاکم را علی رغم اینکه موجب دوام حکومت می شود از حماقت و بی عقلی دانسته، می فرماید: « حاکمی که مکر و حیله یاتکبر کند، از بی عقلی و حماقت خود در حکومتش پرده بر می دارد.»۶معنویت و تاثیر آن بر نخبگان سیاسی هر انسانی دارای مجموعه ای از خصوصیات شخصی است و جامعه پذیری او از اوان طفولیت تا آن زمان، آنها را شکل داده است تاثیر این خصوصیات شخصی در عملکرد فرد در تمام صحنه های فردی و اجتماعی و تصمیم گیریها، امری انکار ناپذیر است نخبگانی در سطح نظام سیاسی کارایی بالایی دارند که دارای شخصیتی متعادل، مهذب و دارای اعتماد به نفس باشند. این امور که ابعاد اخلاقی انسان را شامل می شود با پرورش روح، نفس و شخصیت معنوی انسان ارتباط مستقیم داشته و تمام مکاتب الهی و غیر الهی راهها و مراحل خاصی برای آن ذکر کرده اند.به نظر علی (ع):« قوی ترین مردم کسی است که بیشترین تسلط را بر نفس خود داشته باشد و عاجزترین مردم کسی است که از اصلاح خودش (نفسش) عاجز باشد.»امام علی (ع) با اعتقاد به اینکه رهبران باید با استعانت از خداوند بر مشکلات و دشواریها فایق آیند، خطاب به حاکم مصر می فرماید:« و والی ، چنانکه باید از عهده آنچه خدا بر او واجب کرده برنیاید، جز با کوشش و از خدا یاری جستن و خود را برای اجرای حق آماده نمودن، و شکیبایی در انجام کار، بر او آسان باشد یا دشوار.»علی (ع) خطاب به مالک می فرماید:« و برای آنچه میان تو و خداست نیکوترین اوقات و بهترین ساعات را بگذار، هر چند همه کارها در همه وقت برای خداست، اگر نیت درست باشد و رعیت را از آن آسایش بود و باید گزارد و اجباتی که خاص خداست و در پی آنی از آن جمله بود که دینت را خالص می گردانی، پس در بخشی از شب و روز تن خود را خاص پرستش خداگردان و آنچه را به خدا نزدیکت کند به درستی به انجام رسان، بی هیچ کاهش و نقصان ، هر چند تو را دشوار آید و تنت را بفرساید.»۷پرهیز از غرور، خودخواهی و خودپسندی این همه سفارش امام (ع) به خودسازی نخبگان، به خاطر ماهیت استحاله کننده و فسادانگیز قدرت است، حضرت به رهبران هشدار داده که مبادا قدرت و حاکمیت آنها را مغرور کرده و به دور از عقل در منجلاب کبر و نخوت غرق گردند. در این حالت امام (ع) عظمت خداوند را به یاد آنها آورده و می فرماید:« و اگر قدرتی که از آن برخورداری، نخوتی در تو پدید آرد و خود را بزرگ بشماری، بزرگی حکومت پروردگار را که برتر از توست بنگر، که چیست، و قدرتی را که بر تو دارد و تو را برخود، آن قدرت نیست، که چنین نگریستن سرکشی تو را می خواباند و تیزی تو را فرو می نشاند و خرد رفته ات را به جای باز می گرداند.»به همان میزان که صفات عالی اخلاقی و خودسازی نخبگان، در زندگی اجتماعی و تصمیم گیریهای سیاسی تاثیر داشته و نمود پیدا می کنند؛ به همان نسبت صفات مذموم آنان، جامعه و نظام سیاسی را به انحطاط و سقوط می کشاند. به عقیده حضرت علی (ع) :«چون والی را هواها گونه گون شود او را از بسیاری عدالت باز دارد.»یکی از عوامل مهم فساد نخبگان، خود مردم هستند گاهی تملق چاپلوسی و ظالم پروری در فرهنگ جامعه وجود داشته و افراد متملق و ستایشگر ، اطراف رهبران را می گیرند. این رهبران و مدیران هستند که باید با دارا بودن فضایل اخلاقی ، ستایش و تمجید را بد دانسته و چاپلوسان را از خود برانند تا در جامعه متملق و ستایشگر ، پرورش پیدا نکند.معمولاً حاکمان از تمجید و ستایش راضی بوده، و متلقین در اطراف آنان ، چنان به تعریف، ستایش و تملق گویی می پردازند که پس از مدتی و بتدریج چشم واقع بین نخبگان بسته شده و فساد قدرت در جان آنان رسوخ خواهد کرد که ممکن است قدرت

و عظمت خود را بی مانند یا دائمی تصور کنند امام (ع) در این مورد خطاب به حاکمان مصر می فرماید:«بپرهیز که در بزرگی فروختن خدا را هم نبرد خوانی و در کبریا و عظمت خود را همانند او دانی که خدا هر سرکشی را خوار می سازد و هر خودبینی را بی مقدار.»۸زندگی مادی رهبرانحضرت علی (ع) معتقد است زندگی مادی و شخصی رهبران و مدیران، باید همانند زندگی ضعیف ترین مردم باشد امام علی (ع) می فرمایند:« بر رهبران حق است که در خوراك و پوشاك ، همانند ضعیف ترین مردم رفتار نموده از هیچ چیز اضافی که آنان قادر به تهیه آن نیستند برخوردار نباشند تا فقرا با دیدن رهبران، در آنچه هستند از خدا راضی باشند و ثروتمندان با دیدن آنان شکر و تواضعشان بیشتر شود.»اگر زندگی رهبران همانند زندگی اقشار پایین جامعه باشد، بینش صحیح و اقع گرایانه از اجتماعی که رهبری آن را به عهده دارند پیدا کرده و بیشتر به فکر تصمیم گیریها و سیاستگذاریهای می افتند که می تواند سطح مادی زندگی مردم را بالا برده و رفاه اقتصادی نسبی در جامعه ایجاد نماید و اگر اجرای هیچ سیاستی در جهت بهبود وضع اقتصادی مردم ممکن نباشد همانند بودن زندگی نخبگان با ضعیف ترین مردم، حداقل این فایده را خواهد داشت که تحمل فقر و مشکلات برای مردم آسان شده و تا حد زیادی از اثرات منفی روانی و فرهنگی آن مصون می مانند حضرت علی (ع) در خطبه ای دیگر می فرماید:« خدای تعالی به پیشوایان حق واجب گردانیده که خود را با مردمان تنگدست برابر نهند تا اینکه فقیر و تنگدست را پریشانیش فشار نیاورده، نگران نسازد.»امام علی (ع) خطاب به حاکم مصر می فرماید:« و چون با مردمان نمازگزاری چنان گذار که نه آنان را برمانی و نه نماز را ضایع گردانی چه میان مردم کسی بود که بیمار است یا حاجتی دارد و گرفتار است من از رسول خدا (ص) آنگاه که مرا به یمن فرستاد پرسیدم با مردم چگونه نماز گزارم؟ فرمود: در حد توانایی ناتوان آنان بگذار و بر مومنان رحمت آر.»به نظر حضرت علی (ع) نخبگان حتی حق ندارند در میهمانیها و بر سر سفره های رنگینی حاضر شوند که گرسنگان جامعه در آن جایی ندارند و در فقر و بدبختی خود غوطه ورند. « عثمان ابن حنیف» حاکم بصره و یکی از یاران بزرگ و با وفای علی(ع) بود وی در میهمانی یکی از اهالی بصره شرکت کرده در حالی که نه آن مال حرام بود و نه آن کار خلاف، امام (ع) خطاب به وی نوشت:« اما بعد، پسر حنیف ، به من خر رسیده است که مردی از جوانان بصره تو را بر خوابی خوانده است و توبدانجا شتافته ای خوردنیهای نیکو برایت آورده اند و پی در پی کاسه ها پیشت نهاده، گمان نمی کردم تو میهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندشان به جفا رانده است و بی نیازشان خوانده .»به عقیده علی (ع) اگر گرسنه ای در کشور وجود داشته باشد سزاوار است که حاکم شب را سیر نخوابد و به فکر او باشد از نظر علی (ع) حاکمانی که فقط به فکر دنیا بوده و در فکر شکم پرستی و ارضای غرائز خود هستند هیچ فرقی با چار پایان نداشته و باید روز قیامت در مقابل ملت خود پاسخگو باشند . علی (ع) که نمونه انسان کامل و بهترین الگو برای نخبگان جامعه است در ادامه نامه فوق می فرماید : « آگاه باش هر پیروی را پیشوایی است که پی وی را پوید و از نور دانش او روشنی جوید بدان که پیشوای شما بسنده کرده است از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرصه نان را خوردنی خویش نموده . بدانید که شما چنین نتوانید کرد . لیکن مرا یاری کنید به پارسایی و در پارسایی کوشیدن و پاکدامنی و درستی ورزیدن که بهخدا از دنیای شما زری نیندوختم و از غنیمتهای آن ذخیرت ننمودم و بر دو جامه کهنه ام کهنه ای نیفزودم .... و من نفس خود را با پرهیزگاری می پرورانم تا در روزی که پر بیم ترین روزهاست در امان آمدن تواند و بر کرانه های لغزشهای پایدار ماند و اگر خواستمی دانستمی چگونه عسل پالوده و مغز گندم و بافته ابریشم را به کار برم لیکن هرگز هوای من بر من چیره نخواهد گردید و حرص مرا به گزیدن خوراکها نخواهد کشید . چه بود که در حجاز یا یمامه کسی حسرت گرده نانی برد یا هرگز شکمی سیر نخورد و من سیر بخوابم و پیرامونم شکمهایی باشند از گرسنگی به پشت دوخته و جگرهایی سوخته یا چنان باشم که گوینده سروده : درد تو این بس که شب سیر بخوابی و گرداگرت جگرهایی بود در آرزوی پوست برغاله . آیا بدین بسنده کنم که مرا امیر مومنان گویند و در ناخوشایندهای روزگار شریک آنان نباشم ؟ یا در سختی زندگی – نمونه ای برایشان نشوم ؟ مرا نیافریده اند تا خوردنیهای گوارا سرگرمم سازد چون پای بسته که به علف پردازد ... دنیا! از

من دور شو که مهارت بر دوشت نهاده است گسسته و من از چنگالت به دور جسته ام و از ریسمانهایت رسته و از لغزشگاههایت دوری گزیده ام کجایند مهترانی که به بازیچه های خود فریبشان دادی ؟ کجایند مردمی که با زیورهایت دام فریب بر سر راهشان نهادی ؟ آنک در گورها گرفتارند و در لابه لای لحدها ناپدیدار . نفس خود را چنان تربیت کنم که اگر گرده نانی برای خوردن یافتم شاد شود و از نان خورش به نمک خرسند گردد و مردم (مردمک) دیده ام را دست می بدارم تا چون چشمه خشکیده آبی در آن نماند و اشکی که دارد بریزاند آیا چرنده شکم را با چرا کردن پر سازد و بخفتد و گوسفند در آغل سیر از گیاه بخورد و بیفتد و علی از توشه اش خورد و آرام خوابد ؟ چشمش روشن باد ! که پس از سالیانی دراز چون چارپایی به سر برد رها ، یا چرنده ای سر داده به چرا »

فرازهایی جذاب و خواندنی از زندگی امام علی

(ع) تالیف : علامه محمدتقی جعفری ناشر : جهان آرا چاپ : چاپخانه نمونه تیراژ : ۵۰۰۰ چاپ : پنجم – زمستان ۱۳۷۹

خلاصه کتاب مدیریت مدارا در کلام علی

۰۴ مدیریت مدارا در کلام علی (ع)

عهد نامه امیرالمومنین(ع) به مالک اشتر

خلاصه کتاب- تلخیص هادی اسدی نسب- مترجم: دکتر علی شیروانی- ناشر: انتشارات دارالفکر - نوبت چاپ: اول تابستان ۸۶- گفتار علامه محمد تقی جعفری در باره فرمان امیراامومنین به مالک اشتر- از آغاز زندگی اجتماعی انسان ها در روی زمین اهمیت شناخت بعداز حیات جمعی آنان برای صاحبنظران بدیهی وضروری بوده ودر همین مسیر کام هائی بسیار متنوع نیز برداشته شده است به طور کلی میتوانیم بگوئیم :این صاحبنظران را به سه کروه عمده تقسیم می شوند. ۱-کروهی که پیروی از انبیای عظام الهی داشته وهیچ راهی را جز راهی که آنان با استناد به وحی و خداوندی پیش پای کاروانیان ممتد بشری با نموده اند وبرای اصلاح حیات فردی و جمعی بشر شایسته است صحیح نمی دانند۲-گروهی که درست در سمت متضاد گروه اول حرکت می کنند و گمان می کنند :هیچ راهی به عنوان راهی که خدا به وسیله انبیای خود به بشریت ارائه نموده است وجود ندارد واین بشر است که باید حیات فردی و جمعی خودرا تنظیم نماید۳-گروهی دیگر از صاحب نظران ی هستند که خواه به واقعیت راه انبیاء الهی معتقد باشند یانه ،مقداری از قوانین واصولی را که مستند به مذهب است و تنظیم واداره حیات بشری چه در قلمرو فردی و در قلمرو احتماعی ،مفید تشخیص داده وبه ضمیمه آراو عقائد خود در قوانینی که خود درااداره ذحیات اجتماعی بشر وضع می کنند و مراعات می نمایند.این حیات دوم است که ردیف انبیاء ومرسلین واميرالمومنين (ع) برای بشریت تبلیغ کرده ودر راه تحقق بخشیدن به آن از هیچ گونه فداکاری گذشت از مزایای زندگی خود دریغ ننموده اند.فرمان امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)[دستورالعمل جامعی امام (ع)] آن راوضع وتنظیم فرموده وبرای اداره جامع مصر به مالک بن الحاث الاشترسپرده است که دقیقاً آن را اجرا نماید . محتویات آین فرمان مبارک اختصاصی به جامعه مصر در آن دوران ندارد ،بلکه بدان جهت و موضوع مدیریت در این فرمان انسان با تمامی استعداد ها وامکانات وابعادی است که در هردو حوزه فردی وجمعی ودر هردو منطقه ((آن چنان که هست))و((آن چنان که باید)) مطرح است ،لذا به طور جمعی میتوان گفت :فرمان مبارک طرق مدیریت همه انسان ها را در همه انسان ها را در همه شرایط و موفقیت هاهمه دوران ها ارائه می نماید .امیرالمومنین (ع) نسبت او با خودرا ،مثل نسبت خود با پیامبر اکرم (ع) بیان فرموده است.اگر چه مالک در سر راه به طرف مصر به وسیله عامل خود باخته چنگیزهای دورانش مسموم شد و رخت از این دنیا برمی بنددریال ولی فرمان ی که امیرالمومنین (ع) برمبنای شایستگی وی برای اجرای آن صادر فرموده است

،وبرای ابـد پایـدار می مانـد وبه قول آن مرد آگاه:زان به ظاهر کوشـد اندر جاه و حکم تا امیران را نماید راه وحکم تا بیاریـد به هر تن جـامه ای تا نویسـد او به هر کس نامه ایتا امیری را دهـد جان دگر تا دهد نخـل خلافـت را ثمرنگـاهی به شخصـیت مالـک اشتر :مالك چه بود مالك سوکنـد به خـدا اگر کوهی بود کوهی بی همتا و یگانه بود.اگر سخره ای بود صخرهای بود صخره ای سخت و محکم بود.هیچ رونده ای بر قلّه بلند آن نمی رسید .وهیچ پرنده ابی توانایی رسیـدن بر فراز آن نداشتمالك بن حارث بن عبد یغوث بن مسلمهٔ بن ربیعهٔ بن خزیمهٔ بن سعدمالك بن نخع از فرزندان شهره ترین قبایل عرب یمن وشجاع ترین آنها و یگانه روزگار بود .در راه خدا از آتش سوزنده تروبر دشمنان دین از آب بی باکتر واز شمشیر برنده تر :از بزرگان شیعه علی (ع) وسپهسالار لشکر اسلام بود.مالك کمی پیش از ظهور اسلام به دنیا آمد ومعاصر با پیامبر (ص) بود.امـا نه وی رادیـده بود ونه از او حـدیثی شنیده. ودر حضور رشول خـدا (ص)از مالـك نـام برده شـده .که فرمودن ((إنّه المومن حقّاً))و چنین شـهادتی از برترین انسـان هـا نشـانگر وزانت و مرتبت بلنـد وارزشـمند این مجاهـد صـحنه هـای جهـاد ومبارزه در راه خـداست.درواقعه ((یرموک))شـرکت نمـود و چشم او در این جنـگ ویـادر سـتیز مرتـدّین (به رهـبری ابی مسـکیه آیـادی)آسـیب دیـد(ازاین رو به اشتر معروف کردید)ودر اواخر عمر در کوفه ساکن شد وتباری پر آوازه از خود باقی گذارد.شخصـیت مالك اشتر رو می توان در دو مرحله شـناخت :۱- پیش از اسـلام و پس از آن ،تـا زمـان خلافـت ابوبکر وعمر که بیشتر از دیگر پیروان حق، از شجاعت و فصاحت وکرامت و جوانمردی وجهاد و مبارزه برخوردار می باشد .غالب جنگ های بین اسـلام و کفر وبین حق وباطل شرکت فعالانـه داشـته است همچنین پس از وفـات رسول خـدا (ص)در جنـگ هـای بین اسـلام و ایران و دولت جبّار ساسانیبو بین اسـلام و روم شرکت نمود .۲-واز قیـام علیه عثمان تا پایان عمر وی که به علی بن ابی طالب (ع) پیوست وبه شـهادت رسـید.اشتر از دین داران بنام واز معدود تابعین زاهد و پرهیز گار بود.دلیل آن راهم می توان در شدت دوستی وی با ابوذر غفاری معترض بزرگ خلافت جستجو کردمالك این شـیر دل ویکه تاز عرصه میدان های جنگ همان خداوند تیغ یمانی است ، در درخشش آن شعاع بصـر را بر می تـافت و به هنگـام جنبش ، شـررهای مرگ و نـابودی از آن بر می جهیـد ، آورده انـد : در یکی از روزهای صـفین ، مالك را با چنین شمشـیری دیدنـد که بر اسبی اشـهب که از فرط سـیاهی گویی غرابی به پرواز است ،نشسـته و همچون کسـی که طالب ملك و دنیا با شـد، حمله می کرد وصف بر می دریـد وابـداً پروای جان نداشت . ابن ابی الحدید می گوید))زنده باد مادری که همچون اشتر فرزندی زایید .اگر کسـی سوکند یاد کند که خداوند ،در تمامخی عرب و عجم ،مردی به دلاوری اشتر،جزاستادش علی بن ابی طالب (ع) نیاورده است ،گمان نـدارم در سو گنـدش گنهکار باشـد . چه نیکوگفته است آن کس که گفت :چه گویم درباره کسـی که زنـدگی اش اهل شام را منهزم ساخت و مرگش اهل عراق را در هم شـکست))علی (ع) هنگام معرّفی مالك به فر مانـده ی سپاه صـفین ،به شخصـیت ارزشـمند وصـفات بلنـد وی اشـاره نمـود ودیگر فرمانـده هن را به اطاعت از اشـتر فراخوانـد و فرمودند: ((او کسـی نیست که از سـبک عقلی و لغزش او بترسم و کسی نیست که در هنگام شتاب،کندی نشان دهد و یا در هنگام برد بـاری، شـتابزده شـود))ضـرورت خود سـازی [۱]اورا فرمـان می دهــد بـه تقـوای الهی [۲] ومقـدم داشــتن طـاعت خـودا بر هر کاری[۳]وپیروی از آنچه خداونددر کتاب خود بدان فرمان داده[۴]ازواجبات وسنّت ها ی خود[۵]که کسی جز به پیروی از آنها به سعادت نرسد[۶]وجز با انکاروضایع کردن آن به شقاوت نیفتد.[۷]وباید که خدای سبحان را با دل ودست وزبان یاری نماید[۸]زیرا خداونـد جلّ اسـمه یاری هرکس که یاریش کند وعزت واحترام [۹]اورا فرمان میدهـد که نفس خود را هنگام (هیجان) شـهوت ها در هم شکند[۱۰]آن را از طغیـان باز دارد[۱۱] زیرا نفس آدمی را سـخت به بـدی می خوانـد مگر آنکه خداونـد رحم کنداخلاق رهبری[۱]آگاه با ش ای مالك که تو را به شـهرهای فرسـتادم که پیش از توحاکمانی درآن به عدالت وسـتم فرمان روایی کردن[۲] ومردم در کارهـایت می نگرنـدهمان گونه که تو خود در کارهـای حاکمـان پیش از خویش می نگریسته ای [۳] وآنچه تودر حق آنان می کفتی دوباره تو خواهند گفت [۴] ونیکو کاران را از آنچه خداوند در باره ایشان بر زبان مردم جاری می کند توان شناخت

[۵] پس بایـد دوست داشتنی ترین انـدوخته ها در نزد تو عمل نیکو با شـد.[۶] بنـابراین زمـام هوا وهوست را به دست گیر[۷] وبذ نفس خود ،در آنچه بر تو حلال نیست ،بخل بورز،[۸] که بخل ورزیـدن برخود همان انصاف دادن از خود است در آنچه دوست دارد یا نمی پسندد.[۹] مهربـانی ومحبت ورزیـدن ولطف به رعیّت را پوشـش دل خود قرار ده[۱۰] وبـا آنان چونان حیوان درنـده مباش که خوردنشان را غنیمت شماری[۱۱] زیرا رعیّت دودسته اند:[۱۲] یا برادر ایمانی توهستند،[۱۳] ویا نظیر تو در آفرینش.[۱۴] لغزش از آنان سر می زند ،[۱۵] و خطا ها بر آنان روی می آورد،[۱۶] وگناهانی به عمد یا اشتباه مرتکب می شوند[۱۷] پس همانا کونه که دوست داری خداوند بخشش و چشم پوشی اش را ارزانیت کند ،تو نیز بر مردم ببخش و خطا هایشان را نادیده گیر[۱۸] زیرا تو بالاتر از آنان هستی [۱۹] وآن که تو راحاکم مصر کرده بالاتر از توست[۲۰] وخداوند بالاتر از کسی است که توراحاکم مصر کرده است.[۲۱] خداوند کفایت امور رعیّت را از تو خواسته [۲۲] وبه وسیله آنان تو را عرصه آزمایش نهاده[۲۳] ای مالک خود را برای جنگ با خودا مهیا مساز [۲۴] که کیفر او را تحمّل نتوانی کرد[۲۵]واز بخشش ورحمتش بی نیاز نخواهی بود [۲۶] ازبخشودن گناه کسی پشیمان مشو[۲۷] وبر مجازات کسی شادی مکن[۲۸] هرگزبه خشمی که راه گریز ازآن هست،مشتاب[۲۹] فریاد مزن که من امیر شما هستم ،فرمان می دهم وبایـد اطاعت شومپرهیز از غرور و خودپسندی [۱] پرهیز از این‌که خود را در عظمت با خداونـد برابری داری، و در جبروت خود را شبیه او سازی، [۲] زیرا خداونـد هر جباری را خوار و هر متکبری را بی‌مقدار می‌کند. [۳] مالـک، میان خـدا و مردم از یک سو، و خود و خویشان نزدیکت و هرکس از رعیت که دوسـتش داری از سوی دیگر، انصـاف را رعایت نمای.[۴] که اگر انصـاف نَوَرزی سـتم کرده‌ای،[۵] وهرکه به بنـدگان خـدا سـتم کنـد خدای به جای بندگانش دشمن اوست، [۶] و هرکه خداوند دشمن او باشد عذرش را باطل نماید.[۷] چنین کسی به جنگ با خدا برخاسته مگر آن‌که از ستم دست بردارد و یا توبه نماید. [۸] هیچ چیز مانند ستمکاری نعمت خدا را دگرگون نسازد، و در کمین ستمکاران است. مردم گرایی، حق گرایی [۱] بایـد محبوب‌ترین کارها نزد تو کاری باشد که به حق نزدیک تو، [۲] و در عدالت فراگیرتر، [۳] و خشنودی مردم را شامل‌تر باشد،[۴] زیرا خشـم توده‌هـای مردم خشــنودی خــواص را از بنی می‌برد، [۵] و خشم خـواص در صـورتِ خشـنود بـودنِ توده‌های مردم، اهمیتی نـدارد. [۶] خواص کسانی هسـتند که در دوران رفاه از همه پرخرج‌ترنـد، [۷] و هنگام سـختی کمتر از همه یاری دهند، [۸] بیش از همه از انصاف بیزارند، [۹] و در خواسته‌هایشان اصرار می‌ورزند، [۱۰] هنگام بخشش از همه کم سپاس‌تر، [۱۱] و هنگام نبخشیدن از همه عذر ناپذیرترند،[۱۲] و در رویدادهای بزرگ روزگار از همه بی‌صبرترند. [۱۳] اما ستون دین، [۱۴] و جمعیت مسلمانان، [۱۵] و ساز و برگ در برابر دشـمنان، توده‌های مردمند. [۱۶] پس باید توجه و تمایلت به آنان باشد. ضـرورت رازداری[۱] بایـد دورترین رعیت از حریم تو،[۲] و مبغوض‌ترینشـان در نزد تو کسـی باشـد که بیش از دیگران عیبجوی مردم است، [۳] زیرا مردم را عیب‌هایی اتس که حاکم در پوشانـدن آن‌ها از همه سـزاواتر است. [۴] پس آنچه را که بر تو پوشـیده است آشکار مساز، [۵] زیرا وظیفه‌ی تو فقط پاک کردن عیوبی است که بر تو ظاهر گشـته؛ [۶] و خداوند نسبت به آن‌چه از تو پنهان مانده است داوری خواهد کرد.[۷] پس تـا می‌توانی عیوب مردم را بپوشـان، تـا خداونـد آن‌چه را تو دوست داری بر مردم پوشیده [۸] گره هر کینه‌ای را [که از مردم به دل داری] بگشـای،[۹] و رشـته‌ی هر انتقام را از خود قطع کن، [۱۰] و از هرچه برایت روشن نیست چشم بپوش، [۱۱] در تصدیق سـخن چین شتاب مکن،[۱۲] زیرا سـخن‌چین خائن است هر چنـد خود را به خیرخواهان شبیه سازد. جایگاه صحیح مشورت[۱] هرگز با بخیل مشورت مکن، [۲] که تو را از بخشش باز دارد، [۳] و وعده‌ی فقر به تو دهد.[۴] و نیز با ترسو که تو را به سـستی کشاند، [۵] و نیز با طمعکار که آزمنـدی در سـتم را در نظرت زیبا سازد. [۶] بخـل، ترس و حرص غرایز گوناگونی است که بدگمانی به خدا آن‌ها را در آدمی فراهم می‌آورد.[۷] بدترین وزیران تو کسی است که پیش از تو وزیر اشرار بوده، [۸] و کسـی که در گناهانشـان شـرکت داشته است.[۹] پس هرگز چنیـن کســانی را محرم راز خــود قرار مــده، [۱۰] زیرا اینـان یـاورانِ گناهکاران، [۱۱] و برادران سـتمکارانند،[۱۲] و تـو می‌تـوانی جانشـینانی بهتـر از آنـان بیـابی کـه در رأی و کـاردانی ماننـد آن‌ها

باشند[۱۳] و بار گناهان آنان را بر دوش نداشته باشند، [۱۴] از کسانی که ظالمی را در ستمکاری، [۱۵] و گناهکاری را در گناهش یاری نرسانده‌اند.[۱۶] رنج و خرج چنین کسانی برای تو کمتر،[۱۷] و یاریشـان به تو بهتر، و مهربانیشان برتو بیشتر،[۱۸] و الفتشان با بیگانه کمتر است. [۱۹] اینـان را از خاصان و نزدیکان خود در خلوت‌ها و مجلس‌هایت قرار ده. [۲۰] باید برگزیده‌ی تو کسی باشد که از همه بـا گفتنِ سـخنِ تلـخ حق گویاتر است، [۲۱] و در امـوری که در اثر هوای نفس از تو سـر می‌زنـد و خداونـد بر اولیـائش نمی‌پسندد، کمتر یاریت دهد، [۲۲] در هرکجـا که باشـد.اصول روابط اجتماعی رهبران [۱] به پارسـیان و راسـتگویان بپیوند، [۲] و آنـان را چنان بپروران که تو را فراوان نستایند، [۳] و به کـاری که نکرده‌ای بیهوده شادمانت نسازنـد. [۴] زیرا سـتایش فراوان کبر و نخوت پدید آورد، [۵] و آدمی را به سرکشی کشاند.[۶] نیکوکار و بدکار نزد تو در منزلت برابر نباشند، [۷] که این امر نیکوکار را به نیکوکاری بی‌میل سازد، [۸] و بدکاران را به بدکاری تشویق نماید. [۹] با هریک همان کن خود را بدان ملتزم کرده است. [۱۰] بـدان که هیچ چیز به اندازه‌ی نیکی والد به رعیت، [۱۱] و کاستـن از بار رنج آنان، [۱۲] و اجبار نکردنشان به کاری که بر عهـده‌ی آنان نیست، سبب حس ظن والی به رعیت نمی‌شود. [۱۳] بایـد چنان رفتار کنی که خوش گمانی رعیت را برایت فراهم آورد، [۱۴] زیرا این خوش گمانی رنج بسیاری را از تو برمی‌دارد. [۱۵] شایسته‌ترین فرد به خوش‌گمانی تو کسی است که از نیکی و احسان تو برخودار بوده، [یـا: از عهـده‌ی آزمایش تو به خوبی برآمـده]،[۱۶] و سـزاوارترین فرد به بـدگمانیت کسـی است که از تو به او بـدی رسیده است، [یا: از عهده‌ی آزمایش تو برنیامده باشد.] [۱۷] سـنت نیکویی را که بزرگان این امت به آن عمل کرده، [۱۸] و سبب الفت میان مردم گشته، [۱۹] و امور رعیت بر پایه آن سامان یافته، مشکن. [۲۰] سـنتی را پدید میاور که حتی به یکی از سنت‌های گذشته آسیب رساند، [۲۱] که پاداش نیک آن برای کسـی باشد که آن سنت‌های نیکو را بنیان گذارده، [۲۲] و گناه آن بر تو باشد که آن‌ها را شکسته‌ای.[۲۳] برای اسـتوار ساختن آن‌چه امور شـهرهایت را به سامان آورد، و بر پا داشـتنِ نظام‌های نیکویی که مردم پیش از تو برپا داشـته بودند، با داشـمندان فراوان گفت و گو کن، و با فرزانگان سـخن بسیار بگو. شناخت اقشار گوناگون مردم[۱] بدان که مردم جامعه را گروه‌های گوناگونی تشکیل می‌دهند که کارشان جز به یکدیگر سامان نیابد، [۲] و برخی از برخی دیگر تو را بی‌نیاز نسازد. [۳] یک دسته سپاهیان حضرت حق‌اند، [۴] یک دسته دبیران خاص یا عام‌اند، [۵] یک دسته قاضیان عدل گسترند، [۶] یک دسـته کارگزاران انصاف و مداراینـد، [۷] یـک دسـته اهـل جزیه و اهل خراج از ذمیان و مسـلمانان هسـتند، [۸] یک دسته بازرگانان و صنعتگران‌اند، [۹] و گروه دیگر طبقه‌ی فروردین از نیازمندان و مستمندان‌اند. [۱۰] برای هریک از اینان خداوند سهمی معین داشته، [۱۱] و در کتـاب خود یـا سـنت پیـامبرش (ص) برای آن میزانی قرار داده و دسـتوری داده که در نزد مـا محفوظ است. [۱۲] سـپاهیان به اذن خداوند دژهای مردم، [۱۳] زینت حـاکمان، [۱۴] مایه‌ی عزت دین، [۱۵] و سبب امنیت راهایند، [۱۶] و رعیت جز به آن‌ها برپای نماند. [۱۷] و کار سپاهیان سامان نیابد[۱۸] مگر با مالیاتی که خداوند برای آنان قرار داده، [۱۹] مالیاتی که با آن در پیکار با دشمن نیرومند شوند، [۲۰] و برای اصـلاح امور خود به آنان اعتماد کنند، [۲۱] و نیازهایشان را برآورد. [۲۲] و کار این دو گروه [= سـپاهیان و مالیات دهنـدگان] قوام نیابد مگر با گروه سوم که همان قاضـیان و کارگزاران و دبیران حسابگراند، [۲۳] که قراردادها و پیمان‌ها را می‌بندنـد، [۲۴] و آن‌چه به سود مردم است فراهم می‌کننـد، [۲۵] و در کارهای خصوصـی و عمومی بر آنان اعتماد می‌شود. [۲۶] کار اینان نیز اقوام نیابد مگر با بازرگانان و صنعتگران، [۲۷] که برای تهیه‌ی وسایل زندگی می‌کوشند، [۲۸] و آن کالاهـا را در بازارها در معرض فروش می‌گذارنـد، [۲۹] و بـا کارهایی که دیگران نمی‌تواننـد انجام دهنـد امور رعیت را سامان می‌دهند. [۳۰] سـپس طبقه‌ی فرودین از نیازمنـدان و مسـتمندان است که احسـاس و یاری دادن آنان شایسـته است. [۳۱] قانون خدا برای هریک از این گروه‌ها گشایشی نهاده، [۳۲] و هریک از آن‌ها به انـدازه‌ای که امورشان سامان یابد بر والی حقی دارند، [۳۳] و والی از عهـده‌ی آنچه خداونـد بر او لازم ساخته برنیایـد جز با تلاش کردن و یاری خواسـتن از خداوند، [۳۴] و مهیا ساختن خویش برای اجرای حق، [۳۵] و اسـتقامت بر آن، چه در کارهای آسان و چه در کارهای دشوار. نظامیان[۱] آنگاه از میان سپاهیان آن‌کس

را که در نظرت نیک اندیش‌ترین آن‌ها به خدا و پیغمبر و پیشوایت است، [۲] و از همه پاکدامن‌تر، [۳] و بردبارتر است برای فرماندهی لشکرت برگزین، [۴] از کسانی که دیر به خشم آیند، [۵] با پوزش خواستن از ایشان آرامش یابند، [۶] به ناتوانان مهربانی کنند، [۷] و بر زورمندان سخت گیرند، [۸] و خشونت آنان را برنینگیزد،[۹] و ناتوانی زمینگیرشان نسازد.[۱۰] با مردم آبرومند، شریف و اهل دودمان‌های شایسته و خوش سابقه بپیوند. [۱۱] آنگاه با مردمان دلاور، شجاع، بخشنده و جوانمرد ارتباط برقرار ساز، [۱۲] که اینان جامع بزرگواری، و شاخه‌هایی از نیکویی هستند. [۱۳] سپس از آنان همچون پدر و مادری که از احوال فرزندشان پرسند، دلجویی کن. [۱۴] چیزی را که سبب نیرومندی آنان شود بزرگ مشمار. [۱۵] و لطفی که در حق ایشان بر عهده گرفته‌ای کوچک ندان هر چند کوچك باشد، [۱۶] زیرا آن لطف موجب وشد که حقت خیرخواهی کنند [۱۷] و به تو خوش گمان گردند. [۱۸] از رسیدگی به امور ناچیز آنان به امید رسیدگی به کارهای بزرگشان غافل مشو،[۱۹] زیرا الطاف کوچك تو خود جایگاهی دارد که از آن بهره‌مند می‌شوند،[۲۰] همان‌گونه که کارهای بزرگ‌تر نیز جایگاهی دارد که از آن بی‌نیاز نباشند. [۲۱] باید برگزیده‌ترین سران سپاهت نزد تو کسی باشد که به لشگریانت کمك و یاری دهد، [۲۲] و از دارایی خود چندان به آنان عطا کند که هزینه‌ی آنان و خانواده‌هایی که از خود برجای گذاشته‌اند [و به ماموریت رفته‌اند] کفایت کند، [۲۳] تا در جهاد با دشمن تنها یك اندیشه در سر داشته باشند، [۲۴] چرا که عنایت تو به آنان دل‌های آنان را به تو متمایل می‌سازد. [۲۵] برترین چیزی که مایه‌ی چشم روشنی حاکمان می‌شود برپایی عدالت در شهرها، [۲۶] و ظهور محبت مردم جامعه است. [۲۷] و محبت مردم ظاهر نگردد مگر به سلامت دل آنان [و ذهنیتشان نسبت به زمامداران].[۲۸] و خیرخواهی مردم فراهم نگردد مگر آنگاه که با میل خود گرد زمامداران جمع شوند [= از ایشان حمایت کنند.]،[۲۹] و دوام حکومت آنان را بر خود سنگین نشمارند، [۳۰] و در انتظار تمام شدن عمر حکومتشان نباشند.[۳۱] پس آرزوهای سران سپاه را برآور،[۳۲] پی‌در پی ثنایشان گو،[۳۳] و رنج و تلاش کسانی را که کوشیده‌اند بر زبان آور، [۳۴] زیرا فراوان سخن گفتن از کارهای نیکشان دلاور مرد را به هیجان می‌آورد، [۳۵] و از کارماندگان را به تلاش تشویق می‌کند، اگر خدا بخواهد. [۳۶] سپس تلاش و کوشش هریك را نیك بشناس. [۳۷] تا زحمت یکی را به حساب نگذاری، [۳۸] و در پرداخت مزد تلاش او در بالاترین مرتبه‌ی آن کوتاهی نکن.[۳۹] مقام برتر کسی سبب نشود که کار کوچك او را بزرگ شماری، [۴۰] و رتبه‌ی حقیر کسی سبب نشود که کار بزرگش را کوچك حساب آوری. [۴۱] در هر کاری بزرگی که بر تو دشوار آید، [۴۲] و اموری که برایت ابهام انگیز باشد، به خدا و رسولش رجوع کن،[۴۳] که خداوند به مردمی که هدایت آنان را دوست می‌داشت فرمود: [۴۴] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطلاعت کنید، و اگر درباره‌ی چیزی نزاع داشتید آن را به خدا و رسولش بازگردانید.» (نساء/۵۹) [۴۵] بازگرداندن به خدا همان تمسك به کتاب محکم اوست، [۴۶] و بازگرداندن به رسول همان تمسك به سنت اوست که مسلمانان را گرد می‌آورد و پراکنده نمی‌سازد.قضاوت[۱] آنگاه برای قضاوت در میان مردم برترین شخص نزد خود را برگزین، [۲] کسی که در تنگای امور قرار نگیرد، [۳] مدعیان پرونده او را به لجاجت نیندازد، [۴] در لغزش اصرار نورزد، [۵] وقتی حق را شناخت در بازگشت به آن در نماند، [۶] نفسش به آزمندی تماید نیابد، [۷] به اندك فهم بی‌آنکه به عمق آن برسد اکتفا نکند، [۸] در مواجهه با شبهات از همه محتاط‌تر باشد، [۹] بیش از همه به دلیل تکیه کند، [۱۰] کمتر از همه از آمد و شد متخاصمان ملول گردد، [۱۱] بیش از همه به دلیل تکیه کند، [۱۲] هنگام روشن شدن حکم قاطع‌تر از همه باشد، [۱۳] کسی که ستایش و تمجید دیگران او را گرفتار نخوت و خودبینی‌اش نسازد، [۱۴] و تمجید دیگران او را به یکی از طرفین دعوا متمایل نکند، [۱۵] و چنین کسانی اندك‌اند. [۱۶] سپس کارهای قضایی او را به دقت زیر نظر بگیر، [۱۷] و در بذل مال به او گشاده دست باش چندان که نیازش را برآورده سازد،[۱۸] و احتیاجش به مردم نیفتد. [۱۹] مقام او را نزد خود چنان بالا ـ ببر که نزدیکانت درباره‌ی او طمع نورزند،[۲۰] و در نزد تو از آسیب مردم در امان بماند. [۲۱] در انتخاب قاضی بسیار دقیق باش،[۲۲] که این دین اسیر دست اشرار بود،[۲۳] در آن از روی هوا و هوس کار کرده‌اند،[۲۴] و آن را وسیله‌ی دنیاطلبی ساخته‌اند.

حقوق شهروندان در حکومت علوی

، ۰۸:۲۱ حقوق شهروندان در حکومت علوی

جام جم

از زمانی که مجامع بین‌المللی، حقوق بشر را به‌رسمیت شناختند دیر زمانی نمی‌گذرد. این در شرایطی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام قرن‌ها پیش از ظهور حقوق بشر در اندیشه سیاسی غرب، نسبت به این حقوق در کردار و گفتار خود و امرایش توجه داشته‌اند. حق حیات، توجه به آزادی‌های فردی، نقد دستگاه حاکم و تشکیل حزب و گروه. حق مالکیت فردی از جمله مضامینی است که در بیانیه‌حقوق بشر قید شده، اما سابقه آن را می‌توان در فرامین و خطابه‌های حضرت علی(ع) یافت.شهروندی اصطلاحی است که از رابطه میان فرد و دولت حکایت می‌کند. رابطه‌ای که قرن‌ها در قالب تکلیف فرد در برابر دولت جریان داشت، اما در پی تحولات عصر اخیر دوره‌ای با تکیه بر حق داشتن شهروندان پیگیری شد و امروزه بر مبنای حق و تکلیف توامان و دو سویه بررسی می‌شود. چگونگی تبیین این رابطه در اندیشه اسلامی پرسشی است که این نوشته می‌کوشد از منظری تاریخی به آن پاسخ گوید.در تاریخ زمامدارانی چون حجاج بن یوسف ثقفی را می‌توان یافت که به صراحت هیچ حقی برای مردمان نمی‌شناسد و رسما به صرف گمان افراد را مجازات می‌کند و بی‌گناهان را به گناه دیگران دربند می‌کشد.اما گفتار و سیره امیرمومنان منطقی کاملا متفاوت را ارائه می‌دهد. منطقی که در آن نه بیگناهان مسوول قلمداد می‌شوند و نه به صرف گمان کسی مجازات می‌شود(الغارات، ج ۱، ص ۳۷۱). در اندیشه امام رابطه مردم و دولت رابطه‌ای دوسویه و حق و تکلیفی است اما علاوه بر آن حاکم را نیز به رفتاری اخلاقی در برابر مردم توصیه می‌کند.موضعگیری‌های حضرت در مساله خلافت، نگاه ایشان به نقش مردم در حاکمیت، فرامین حکومتی از مهم‌ترین بسترهایی هستند که اندیشه امام را در این حوزه نمودار می‌سازند. در این میان وقایع دوران حکومت ایشان نمونه‌ای آشکار از تعامل این حقوق و تکالیف است.امام در خطبه‌ای که در صفین ایراد می‌کند (خطبه۲۱۶) در تاکید بر حق متقابل و متناسب مردم و حکومت می‌فرماید: «خداوند به موجب ولایت امرتان برای من حقی بر شما قرار داده است و همانند آن برای شما حقی بر من و حق در مقام توصیف گسترده‌ترین چیز است، اما در مقام عمل ضیق‌ترین».در همین خطبه حق میان این دو، بزرگ‌ترین فریضه الهی در بین حقوق نامیده شده است که «تأمین آن موجب الفت و اعتماد متقابل مردم و حاکمیت و نیز عزت دین در جامعه خواهد شد». در اندیشه امام« مردم جز با صلاح حاکمیت اصلاح نمی‌شوند و حاکمیت نیز جز با مستقیم و متعادل بودن مردم اصلاح نمی‌شود. پس اگر مردم و حاکمیت حق یکدیگر را متقابلا تأمین و ادا نمودند، حق غالب و ارزشمند خواهد شد

و پایه‌های دین استوار و راه‌های آن هموار و شاخصه‌های عدالت در جامعه برقرار و ارزش‌ها و سنت‌های دینی فراموش شده احیا میگردد. در چنین شرایطی است که روزگار خوبی برای مردم و امید به دوام و بقای حاکمیت و قطع طمع دشمنان را به دنبال خواهد داشت». در بیانات دیگر حضرت ابعاد گوناگون این حقوق متقابل را می‌توان شناسایی کرد.الف) حق مردم بر حکومتامام در نامه‌ای که به مالک اشتر می‌نویسد(نامه۵۳) و به موجب آن وی را پس از کشته‌شدن محمد بن ابی‌بکر به فرمانداری مصر می‌گمارد، او را توصیه می‌کند که «باید محبوب‌ترین کارها در نزد تو، کارهایی باشد که با میانه‌روی سازگارتر است و با عدالت دمسازتر و خشنودی رعیت را در پی داشته باشد.»۱. حق آزادیزمانی که سرنوشت جنگ صفین به شورش جمعی از لشکریان امام رسید، امام در نکوهش این جماعت سخنانی بیان داشت(خطبه ۲۰۸) که در بخشی از آن فرمودند: «شما زنده ماندن را دوست دارید و من حق ندارم چیزی را به شما تحمیل کنم که از آن اکراه دارید.»۲. حق مشورت در اموردر نامه‌ای که امام به برخی از امیران سپاه خود می‌نویسد(نامه ۵۰) حق ایشان می‌داند که جز احکام الهی کاری را بدون مشورتشان پیش نبرد و این را حجتی برای اطاعت از فرمان خود می‌داند.۳. حق دسترسی به اطلاعاتدر نامه پیش گفته، امام آگاهی از امور جز در مورد اسرار نظامی را حق یاران خویش می‌داند (نامه ۵۰)۴. حق دسترسی به حاکماز جمله توصیه‌های امام به مالک این است که: برای کسانی که به تو نیاز دارند، زمانی معین کن که در آن فارغ از هر کاری به آنان بپردازی. برای دیدار با ایشان به مجلس عام بنشین، مجلسی که همگان بتوانند در آن حاضر شوند و برای خدایی که آفریدگار توست، در برابرشان فروتنی کن و امر کن که سپاهیان و یاران و نگهبانان و پاسپانان به یک سو شوند، تا سخنگویشان بی‌هراس و بی‌لکنت زبان سخن خویش بگوید که من از رسول‌الله(صلی‌الله علیه و آله) بارها شنیدم که می‌گفت: پاک و آراسته نیست امتی که در آن امت، زیردست نتواند بدون‌لکنت زبان حق خود را از قوی دست‌بستاند. (نامه ۵۳)در همین نامه روی پوشیدن از مردم را موجب تباهی در حکومت می‌داند و می‌فرماید: «روی پوشیدنت از مردم به درازا نکشد، زیرا روی پوشیدن والیان از رعیت خود، گونه‌ای نامهربانی است به آنها و سبب می‌شود که از امور ملک آگاهی اندکی داشته باشند. اگر والی از مردم رخ بپوشد، چگونه می‌تواند از رنج‌های آنان آگاه شود. آن وقت، چه بسیار مسائل بزرگی، که در نظر مردم خرد آید و بسا امر خردی که بزرگ جلوه کند، زیبا، زشت و زشت، زیبا نماید و حق و باطل به هم بیامیزند. زیرا والی انسان است و نمی‌تواند به کارهای مردم که از نظر او پنهان مانده، آگاه گردد.» (نامه ۵۳)۵. حق دسترسی به دادگاه عادلقاضی «باید، از هر کس دیگر موارد شبهه را بهتر بشناسد و بیش از همه به‌دلیل متکی باشد و از مراجعه صاحبان دعوا کمتر از دیگران ملول شود و درکشف حقیقت، شکیباتر از همه باشد و چون حکم آشکار شد، قاطع رای دهد.» «چرب‌زبانی و ستایش به خودپسندی‌اش نکشاند. از تشویق و ترغیب دیگران به یکی‌از دو طرف دعوا متمایل نشود.» (نامه ۵۳) شناسایی و به کار گماردن چنین اشخاصی به این امر خطیر بی‌شک ناشی از حق مردمان در برخورداری از چنین قضاتی است؛ از همین روست که امام ابوالاسود دؤلی را با این استدلال که: «دیدم کلام تو بر کلام متهم برتری و تسلط دارد» (مستدرک الوسائل، کتاب القضاء، باب ۱۱ از ابواب آداب القاضی، حدیث ۶) از منصب قضاوت عزل فرمودند.امام در عهد خود به مالک نوشته‌اند: کرارا از پیامبر شنیدم که میفرمودند: «ملتی که اقشار ضعیف نتوانند حق خود را از قدرتمندان بدون ترس و لکنت زبان بگیرند، هرگز به فلاح و سعادت نخواهند رسید.» در همین سند است که «شرافت خانوادگی و موقعیت اجتماعی کسی موجب آن نشود که تو گرفتاری کوچک او را بزرگ شماری و برعکس موقعیت پایین و ضعیف کسی موجب نشود که تو گرفتاری بزرگ او را کوچک شماری.» (نامه ۵۳)۶. حق تامین اجتماعیپیرمردی نصرانی در میان مردم گدایی میکرد، حضرت فرمودند: «تا جوان و توانمند بود از او کار کشیدید و اکنون که پیر و عاجز شده است او را به حال خود رها کرده‌اید؟» و دستور دادند هزینه زندگی‌اش از بیت المال تأمین شود.(وسائل الشیعه، کتاب الجهاد، باب ۱۹ از ابواب جهاد العدو و ما يناسبه، حدیث ۱)۷. حق انتقاد و اظهار نظرامام در میان حاضران در صفین فرمودند:«گمان نکنید که تذکار حق بر من تلخ باشد و خود را بزرگ‌تر از آن بدانم که حقی به من تذکر داده شود، همانا کسی که شنیدن حقی یا عرضه عدالت بر

او سنگین باشد، عمل به عدالت برای او سنگین‌تر خواهد بود. پس مبادا از گفتار و تذکری حق یا ارائه مشورت عادلانه‌ای بر من دریغ کنید.» (خطبه ۲۱۶)۸. حق مساوات در منابع عمومیشیوه عمل امام در تقسیم بیت‌المال که می‌فرمودند: حق شما بر من این است که... بیت‌المال شما را به‌صورت کامل به مصرف شما برسانم(خطبه ۳۴) و بر این باور بود که «حق شما بر من این است که... همه شما در پیشگاه من مساوی باشید» مورد اعتراض اعراب سرشناس قرار گرفت. امام در پاسخ به معترضان فرمودند: «آیا از من میخواهید که به وسیله ظلم و جور در پی پیروزی باشم، به خدا قسم هرگز چنین نخواهم کرد...» (خطبه۱۲۶)در روایتی آمده است که آن حضرت فرمودند: ای مردم، فرزندان آدم هرگز غلام و کنیززاده نشده‌اند، همه افراد مردم آزاد میباشند... آگاه باشید که مقداری مال جمع شده است و ما آن را به طور مساوی بین سیاه و سرخ تقسیم میکنیم. مروان به طلحه و زبیر گفت: مقصود و منظور علی کسی غیر از شما نیست، حضرت به هرکدام از آنها ۳ دینار عطا کرد، به مردی انصاری نیز ۳ دینار دادند، آنگاه غلام سیاهی آمد و به او نیز ۳...دینار عطا نمود، مرد انصاری به حضرت اعتراض کرد و گفت: ای امیرمؤمنان، این مرد غلامی است که دیروز آزادش کردم، سهم او را با من مساوی قرار میدهید؟! حضرت فرمودند: من در کتاب خدا نظر کردم، فضیلت و برتری برای اولاد اسماعیل نسبت به اولاد اسحاق نیافتم. (کافی،کتاب الروضه، ج ۸، ص ۶۹، حدیث ۲۶)حضرت در خطبه ۲۲۴ خود ماجرای سهم خواهی برادرش عقیل را بازگو می‌کند و پاسخ سخت خود به وی را بیان می‌کند.۱۲. حق دادرسی منصفانهانصاف در رفتار با مردم بویژه در حوزه قضا امری مهم در سیره و گفتار امام است از این رو به صراحت می‌فرمایند: من کسی را با اتهام و ظن و گمان بازداشت و مؤاخذه نمی‌کنم. (الغارات، ج ۱، ص ۳۷۱)۱۳. خیرخواهیخیرخواهی حاکم برای مردم حقی است که امام آن را در برابر مردم بر عهده خود می‌داند و می‌فرماید: حق شما بر من این است که خیرخواه و نصیحت‌گر شما باشم. (خطبه ۳۴)۱۴. رعایت منافع مردمحق دیگری که حضرت بر دوش خود می‌بیند آن است که همواره اموال و سرمایه‌های مردم را بیشتر کرده و در جهت منافع ایشان هدایت کند. (خطبه ۳۴)۱۵. حق تعلیم و تعلمیکی از مهم‌ترین حقوقی که از منظر امام بر عهده حاکم است که باید به آن عمل کند این‌گونه بیان می‌دارد: «حق شما بر من این است که راه نیکی را به شما بنمایانم و... شما را آموزش دهم تا نادان نمانید و تربیت‌تان کنم تا فراگیرید.(خطبه ۳۴)ب) حق حکومت بر مردمامام حقوق مردم و دولت را متقابل می‌داند و می‌گوید: آنگاه که این وظایف را انجام دادم، نعمت خداوند بر شما مسلم و حق اطاعت من بر شما لازم گردد و این که از فرمان من سرپیچی و در کارهایی که انجام آنها به صلاح و مصلحت است کوتاهی نکنید. و در دریاهای شدائد به خاطر حق فرو روید. اگر این وظایف را نسبت به من انجام ندهید آن کس که راه کج برود از همه نزد من خوارتر است، او را به سختی کیفر میکنم و هیچ راه فراری نزد من نخواهد داشت. این فرمان را از امرای خود بپذیرید و آمادگی خود را در راه اصلاح امورتان در اختیارشان بگذارید. (نامه ۵۰)به این ترتیب حق دولت خود را این گونه به مردم گوشزد می‌کند که: «حق من بر شما این است که به بیعت خویش وفا کنید و در حضور و غیاب نظرهای خیرخواهانه خویش را ابراز دارید و هنگامی که شما را فرا میخوانم اجابت کنید و چون دستوری به شما میدهم فرمان ببرید.» (خطبه ۳۴)ج) رفتار حاکم با مردمعلاوه بر توصیه به حقوق مردم، امام هم خود منشی اخلاقی را در مواجهه با مردم برمی‌گزیند و هم فرمانداران و امیران خود را به این شیوه می‌خواند که: «به انصاف رفتار کنید، به مردم درباره خودتان حق بدهید، در برآوردن حاجات مردم کم حوصلگی نکنید، که شما خزانه داران رعیت و نمایندگان ملت و سفیران پیشوایان میباشید، و هیچ کس را از حاجتش محروم نکنید». (نامه۵۱)حضرت به مالک می‌فرمایند: «مردم در کارهای تو به همان چشم می‌نگرند که تو درکارهای والیان پیش از خود می‌نگری و درباره تو همان گویند که تو درباره آنها می‌گویی».(نامه ۵۳)۱. مهربانی با مردمتوصیه امام به مالک این است که: مهربانی به رعیت و دوست داشتن آنها و لطف در حق ایشان را شعار دل خود ساز. چونان حیوانی درنده مباش که خوردنشان را غنیمت‌شماری، زیرا آنان ۲گروهند یا همکیشان تو هستند یا همانندان تو در آفرینش. (نامه ۵۳)در فراز دیگری از عهدنامه آمده است: بدان ای مالک! هیچ وسیله‌ای برای جلب اعتماد والی به رعیت بهتر از نیکوکاری به مردم و تخفیف

مالیات و عدم اجبار مردم به کاری که دوست ندارند، نیست، پس در این راه آنقدر بکوش تا به وفاداری رعیت خوشبین شوی که این خوشبینی بار سنگین رنج‌آور مشکلات را از تو برمی‌دارد، پس به آنان که بیشتر احساس کردی بیشتر خوشبین باش و به آنان که بدرفتاری نمودی بدگمان‌تر باش. (نامه ۵۳)۲. پوشاندن عیب‌های مردمعیب‌پوشی خصلت دیگری است که امام هم بدان پایبند است و دیگران را به آن توصیه می کند و در عهد خود با مالک امام می‌فرماید: از رعیت، آنان که عیبجوترند از خود دور کن، زیرا مردم عیوبی دارند که والی در پنهان‌داشتن آن از همه سزاوارتر است، پس مبادا آنچه بر تو پنهان است، آشکار گردانی و آنچه که هویداست بپوشانی که داوری در آنچه از تو پنهان است با خدای جهان است، پس چندان که می‌توانی زشتی‌ها را بپوشان تا آن را که دوست داری بر رعیت پوشیده ماند خدا بر تو بپوشاند. (نامه ۵۳)در تبیین همین مساله اما به شرح وظایف حاکم و تفکیک آن از کشف عیوب مردمان می‌پردازند و به مالک گوشزد می کنند: «در مردم عیب‌هایی است و والی از هر کس دیگر به پوشیدن آنها سزاوارتر است. از عیب‌های مردم آنچه از نظرت پنهان است، مخواه که آشکار شود، زیرا آنچه به عهده توست، پاکیزه کردن چیزهایی است که بر تو آشکار است و خداست که بر آنچه از نظرت پوشیده است، داوری کند. تا توانی‌عیب‌های دیگران را بپوشان تا خداوند عیب‌های تو را که خواهی از رعیت مستور بماند، بپوشاند». (نامه ۵۳)۳. بخشش خطاهاچشم‌پوشی از تخلفات نیز راهکاری است که در اندیشه امام در مواجهه حاکم با مردم باید به کار بسته شود. حضرت به مالک اشتر را این‌گونه به این مسیر می‌خوانند که: از آنها خطاها سر خواهد زد و علت‌هایی عارضشان خواهد شد و به عمد یا خطا، لغزش‌هایی کنند پس، از عفو و بخشایش خویش نصیبشان ده، همان‌گونه که دوست داری خداوند نیز از عفو و بخشایش خود تو را نصیب دهد. (نامه ۵۳)۴. رفع شبهات مردمیکی از پایه‌های حکومت استوار اسلامی اعتماد مردم به حاکم است، از این رو امام بر حفظ این مساله از طرق اخلاق‌مدار اصرار می‌ورزد و کارگزاران خود را به این امر توصیه می کند از جمله به مالک می‌فرماید: «اگر رعیت‌بر تو به ستمگری گمان برد، عذر خود را به آشکارا با آنان در میانه، نه و با این کار از بدگمانیشان بکاه، که چون چنین کنی، خود را به عدالت پرورده‌ای و بارعیت مدارا نموده‌ای. عذری که می‌آوری سبب می‌شود که تو به مقصود خود رسیو آنان نیز به حق راه یابند.» (نامه ۵۳)

http://www.jamejamonline.ir/papertext.aspx?newsnum=۱۰۰۸۴۲۰۹۹۶۹۸

خلاصه کتاب منشور مدیریت امام علی

:۳۰ منشور مدیریت امام علی(ع) سید محمد مقیمی خلاصه کتاب: مریم نوروزی: منشور مدیریت, متن فرمان امام علی (ع) به مالک اشتر نخعی (فرماندار مصر) است که نگارنده به مقایسه مفاد آن با یافته‌های جدید علم مدیریت دست زده است .وی نخست به ویژگی‌های عام مدیرات (نظیر :پرهیزگاری, توانایی, شایستگی, حسن سابقه, امانت‌داری, سعه صدر) اشاره می کند, سپس برخی اصول مدیریتی چون :اصول توکل و اعتقاد به خدا و اصل سلسله مراتب را توضیح می‌دهد .مباحث اصلی کتاب عبارت است از طرح برخی دیدگاه‌های مدیریتی (همچون :نگرش سیستمی, روش معرفت‌پذیری اجتماعی, تئوری تقویت, مدیریت مشارکتی و (...با استناد به مفاد منشور علی (ع) . خلاصه منشور مدیریت مقدمه به اعتراف اکثر نظریه پردازان در عرصه مدیریت , اآنچه که امروز تحت عنوان مدیریت نوین در مغرب زمین مطرح است منشاء وخاستگاه آن مشرق زمین بوده است . اگر اهالی مشرق زمین و بویژه مسلمانان به مواریث غنی اسلامی خود نگاهی کاوشگرانه بیندازند می توانند اندیشه ها و کاربردهای مدیریت را به وضوح دریابند . در این نوشتار قصدآن نداریم که منکر اصول مدیریت غربی شده و آنرا زیر سئوال ببریم , بلکه مصرانه بر این اصل پافشاری می کنیم که رشد و توسعه و بالندگی هر ملتی در گرو مطالعات تطبیقی و استفاده از تجارب و نقاط قوت سایر ملل می باشد در عین حال بر این باوریم که تا زمانی که داشته های خو را نشناسیم قادر نخواهیم بود از ویژگیهای مدیریتی سایرین بهره

گیری نما ییم بر این اساس در این مجموعه تلاش بر آن است تا یکی از منابع غنی اسلامی که در دسترس ماست موشکافانه مورد مداقه قرار گرفته و نکات مدیریتی آن استخراج گردد امام علی علیه السلام هنگامی که مالک اشتر را به عنوان فرماندار مصر انتخاب نمودند خطاب به ایشان فرمانی را صادر فرمودند که این میتواند بعنوان منشور مدیریت نصب العین مدیران در کشور اسلامی مان قرار گیرد در این فرمان بیاناتی نهفته شده است که (فروتر از کلام پروردگار و فراتر از سخن آفریدگانست)و حاوی مطالب تاریخی,فلسفی , اخلاقی , اجتماعی , مدیریتی و ... است . اما , ما در این مجال تنها به نکات مدیریتی این فرمان می پردازیم و آن را از ابعاد مدیریتی مورد بررسی قرار می دهیم. هر چند که درک و تحلیل فرمایشات امیر مومنان علیه السلام نیازمند معرفتی عمیق در زمینه معارف اسلامی می باشد , و نگارنده بر بضاعت ناچیز خود در این زمینه وقوف کامل دارد , در عین حال , حداکثر توانایی و تلاش خود را به کار بسته است تا آن را اینگونه تقدیم علاقمندان نماید . در پایان بر خود لازم می دانم که مساعدت دوستان ارجمندم بویژه آقایان : دکتر اسد الله کرد نائیج , دکتر داوود فیض ومحمد باقر جعفری پور که با ارائه نظرات ارزشمند خود , مولف را یاری نموده اند] تشکر نمایم . همچنین از سرکار خانم صفائی و همکاران محترم ایشان که زحمت تایپ این مجموعه مددکار بوده اند ,کمال تشکر را دارم. از آنجا که تحقیق و تدوین این کتاب با همکاری و همیاری همسرم به سرانجام رسیده و بسیاری از اوقاتی که صرف این مجموعه نموده ام , متعلق به او بوده است , به پاس زحمات همسر گرانقدرم , این مجموعه را به وی تقدیم می کنم و توفیق و سلامتی تمامی خدمتگزاران نظام مقدس اسلامی را از خداوند منان خواهانم . سید محمد مقیمی شهریور ۱۳۸۰ (سال رفتار علوی) ویژگی های عام مدیران امام علی (ع)در فرمان خود به مالک اشتر ویژگی ها و خصوصیات یک مدیر مسلمان را بیان می فرمایند که در این جا به اختصار به مهم ترین ویژگی فردی مدیر اشاره می شود. ۱- متقی و پرهیزگار : یک مدیر در درجه اول بایستی متقی و پرهیزگار و خداترس باشد .اعتقاد به خدا محور تمامی کارهاست. بدون این اصل هر تلاشی بیهوده خواهد بود و نادیده گرفتن آن منجر به گمراهی فرد می شود. بر همین اساس است که امام علی (ع) فرمان خود را با نام خدا و ستایش او آغاز می کند و مالک را به پرهیزگاری در پیشگاه خداوند و برگزیدن طاعت او فرمان می دهد: «امره بتقوی الله و ایثار طاعته» اورا به پرهیزگاری در پیشگاه خدا و برگزیدن طاعت او فرمان می دهد. ۲- شایستگی و توانایی : همانگونه که امام اعتقاد به خدا را محور امور قرار داده است ,از تخصص کارگزاران نیزغافل نبوده است. در این فرمان خطاب به مالک می فرمایند: « واجعل لراس کل امر من امورک راسا منهم لا یقهره کبیرها و لا یتشتت علیه کثیرها » «بر سر هر دایره یکی از آنگونه دبیران را بگذار که توان اداره آن را داشته باشد و گستردگی کار بر او فشار نیاورد و کار نافرجام نماند.» تخصص و تعهد دو بالی هستند که هر دو برای موفقیت در امور ضروری هستند و نادیده گرفتن یکی منجر بهضایع شدن امور می شود , مدیر بایستی از نظر توانایی علمی قادر به اداره امور باشد و از سوی دیگر از نظر جسمی نیز بایستی توانا باشد تا حجم کار بر او فشار نیاورد. ۳- مسلط بر هوای نفس: «فاملک هواک و شح بنفسک عما لا یحل لک» «بر هوسناکیها چیره باش و دریغ دار که نفس خویش به چیزی که حلال نیست بیالایی» افراد بایستی بدانند که همواره در معرض آزمایش قرار دارند و انحراف آنها از مسیر اصلی ، هلاکت ابدی را پی خواهد داشت و هم از این روست که مولای متقیان (ع) مالک را در مراقبت از نفس موکداً سفارش می کند. ۴- حسن سابقه: داشتن سابقه نیکویکی دیگر از ویژگیهای مدیر است, برای بکارگماری و استخدام یک مدیر , ابتدا ضروری است که سوابق وی مورد بررسی و مداقه قرار گیرد . پست مدیریت از حساسیت بالایی برخوردار است و افرادی باید متصدی آن گردند که سوابق درخشانی داشته باشد.امام علی(ع) این ویژگی مدیر را اینگونه تشریح می فرمایند: «ولکن اختبرهم بماولوا للصالحین قبلک فاعمد لاحسنهم کان فی العامه اثرا» «اما ایشان را با توجه به پیشینه و همکاریشان با والیان نیک کردار که پیش از تو بر سر کار بوده اند برگزین. پس در این کار به کسی روی آور که در توده مردم اثری نیکوتر داشته باشد.» ۵- امانتدار : یک مدیر در حکومت اسلامی به شغل خویش بسان یک امانت الهی مینگرد و آن را میراث خود نمی داند .امام علی (ع) در این زمینه می فرمایند : «فاعمد

لاحسنهم کـان فی العامه اثرا و اعرفهم بالامانه وجها فان ذلک دلیل علی نصیحتک لله و لمن ولیت امره» «پس در این کار به کسی روی آور کـه در تـوده مردم اثری نیکـو تر داشـته و در امـانت بیش از همـه زبـانزد مردمـان باشـد همانـا کـه اگر چنیـن کنی دلیل فرمانبرداری از خـداست و به آن کس که به امرخدای تو را به این کار گمارده خیر خواهی» ۶- مهربان با زیردستان: مدیر بایستی با زیر دستان خود به گونه ای رفتار کنـد که پـدر با فرزنـدان خود می کند.امام می فرمایند: «و اشعر قلبک الرحمه للرعیه و المحبه لهم و للطف بهم» «دل سراپرده محبت توده مردم کن بر آنان مهرورز و با آنان نرم باش» ۷- میانه رو و معتدل : اسلام دین تعادل , توازن و منطق است و افراط و تفریط دو سر یک طیف هستند که هر دو مورد نکوهش قرار می گیرند .امام (ع) مدیران را در اجرای قوانین به اعتـدال و میانه روی دعوت می کنـد. «ولیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق و اعمها فی العـدل و اجمعهالرضاالرعیه» «امـا بایـد میـانه روی در حق را وگسترش عـدالت را و عمـل به انچه را که مایه دلخوشـی توده مردم است بیش از هر چیزی دوست بداری » ۸- سعه صـدر : منصب مـدیریت بگونه ای است که متصدی آن بایستی دارای صبر و حوصـله فراوان باشد . سازمانها در محیطی بحران زا و مسائله آفرین قرار دارنـد و هر لحظه ممکن است مورد تهدید قرار گیرند که در این شـرایط وظیفه مدیر است که با دقت و حوصـله ضـمن شـناسایی وضع موجود از فرصت های پیش آمده حداکثر استفاده را بعمل آورد. «فی نفسک ممن لا تضیق به الامور و لا تمحکه الخصوم» «از همه برتر کسـی را برگزین که دارای وسـعت صدر باشد و تنگ حوصـله نباشد و مخاصمه طرفین دعوی او را به لجاجت نیاندازد.» ۹- وفای به عهد : خداوند عهد و پیمان را به رحمت خود, وسـیله امنیت بندگان خویش و حریم و سایه امن قرار داده تا بنـدگان او در آن حریم از زیان در آرامش و ایمنی باشـند و همه در رفاه و جوار الهی بیاسایند. پس به آنچه گفته می شود باید عمل شود و بر عهد و پیمانی که بسـته می شود , پیمان شکنی روا نیست. « فلا ادغال و لا مدالسه و لا خداع فیه و لاـ تعقـد عقلاـ تجوز و فیه العلـل و لاـ تعولن علی لحن قول بعـد التاکیـد و التوثقه» «پس نبایـد که در عهـد و پیمـان روی به تباهی و نیرنگ داشـته باشـد . پیمانی مبند که مقصود را به روشـنی بیان نکند و رنگ و زیور نیرنگ داشـته باشد . وقتی پیمان اسـتوار موکد کردی به حیله و توجیه روی نیـاور» امـام (ع) در بخشـی دیگری از نـامه خود به مالـک اشتر می فرماینـد: « و ان عقـدت بینک و بین عدوک عقده اوالبسـته منک ذمه فحط عهدک بالوفا و ارع ذمتک بالامانه » «اگر با دشمن پیمان بستی و به پیمان او رازنهار دادی به آن وفا کن و پیمان نگهـدار.» حاصل پیمان شـکنی وبال است و هیچیک از فرضـیه های خداوند پاک همچون وفای به عهد نیسـت که مردم همه با داشتـن انـدیشه های گوناگون و اختلاف عقیده, در بزرگداشـتن آن بایستی یکدل باشـند. به وعده ای که مدیر می دهـد بایستی وفادار باشـد (الوعـده وفا) چرا که اگر مدیر به کارکنان و یا مشتریان سازمان وعده ای بدهد و به وعده خود وفا نکند , در افراد نسبت به خود ایجاد بـدبینی نموده و نگرش افراد به شخصـیت مـدیر نگرشـی منفی و نفرت انگیز خواهـد شـد پس بنابراین مـدیران قبل از اینکه وعـده ای به دیگران بدهند, ابتداء بایستی این ارزیابی را به عمل آورند که آیا توانایی برآوردن آن را دارند یا خیر ؟ ۱۰- احتیاط و دوراندیشی : مدیران قبل از هر گونه اقدامی با ید تمامی جوانب امراربررسی نموده و از ظاهرنگری بپرهیزند، چراکه در جهان پیچیده امروزی عدم تجزیه و تحلیل دقیق مسائل ما ر ا در تصـمیم گیری ها به بیرا هه خواهد کشاند. مدیران بایستی به سـلاح دور اندیشی و بصیر ت مجهز باشند تا در این جهان پر تلاطم به سر منزل مقصد برسند . امام علی (ع) در این زمینه اینگونه هشدار می دهند: «اما به هوش باش که از دشـمن پس از آشتی بر حذر باشی,چه بسا که دشمن به فریب و مکر به تو نزدیک شود تا تو را غافلگیر کند.حالیا شیوه احتیاط و دوراندیشی از دست مگذار و به دشمن گمان نیکو مبر» ۱۱- پرهیز از خودپسندی : بعضی از افراد دوست دارنـد که اطرافیـان دائمـا آنان را مورد تمجیـد و سـتایش قرار داده و کار خود را از روی افتخار بیش از واقع وانمود سازنـد امـام (ع) خطاب به اینگونه افراد چنین می فرماینـد: «از خودپسـندی و شـگفتی در خویش بپرهیز و همچنین درباره صـفتی از اوصـاف خودکه خوشاینـد توست پرهیز کن . و بپرهیز از اینکه دلبسـته آن باشـی که سـتایش تو از انـدازه بگذرنـد که همانا بهترین فرصت شـیطان در این احوال است تـا نیکوکـاری نیکوکاران را بر باد دهـد.» همچنین در بخشـی دیگر امام می فرماینـد که از منت

نهادن بر توده مردم به احسانی که با آنها می کنی بپرهیز که منت نهادن احسان را تباه می سازد. اصل توکل و اعتقاد به خدا توکل در لغت به معنای جمع کردن عزم بر فعل با اطمینان قلبی به خدای تعالی و افکندن تن در عبودیت و تعلق قلب به ربوبیت است . توکل منزلی است از منازل دین و جایگاه و مقامی است از مقامات اهل یقین و از بالاترین درجات دوستان و مقربان الهی است توکل به خودی خود امری پیچیده است به جهت علم , سپس مشکل است از جهت عمل . در یک تعریف کلی , توکل عبارتست از اینکه انسان زمام امرو خود را به دست غیر خود دهد و تسلیم او شود که هر چند او صلاح دید و کرد , همان را صلاح خود بداند و این خود از اخص آثار عبودیت است. امام علی (ع) نامه خود را با اظهار بندگی و عبودیت حق تعالی آغاز می کند و مالک را به پرهیزگاری در پیشگاه خداوند و برگزیدن طاعت او و پیروی از فرائض و سنتها که در قرآن به آن امر فرموده است , فرمان می دهد. امام علی (ع) دربخشی دیگر می فرمایند: « واردد الی الله و رسوله ما یضلعک من الخطوب ویشتبه علیک من الامور» « در هر کاری که گشودن آن تو را دشوار نماید و از آن فرومانی و یا ندانی چه کنی، از خدای و رسول گشودن آن را مدد خواه» امام (ع) در ادامه می فرمایند : بازگردانیدن کار به خدای یعنی عمل کردن به محکمات کتاب او , یعنی به نص صریح قرآن مجید و بازگرداندن کار به رسول (ص) یعنی عمل به سنت وی که مورد انفاق باشدو به هر امری که به آن بزرگوار نسبت داده اند و مایه اختلاف شده است . در اغلب اوقات تصمیم گیرنده در راه اخذ تصمیم به مدد و کمک و نقطه اتکایی نیاز دارد تا بدون بیم و هراس کار انتخاب را انجام دهد و توکل این نقطه اتکاء و قوت قلب را برای وی فراهم می آورد. خداوند در قرآن کریم می فرمایند: بر خدا توکل کن که خدا (برای تکیه کردن هر کس) اعتماد کافی است . اصل سلسله مراتب ماکس وبر(Max weber) معتقد است که سلسه مراتب اختیار عبارتست از : ادارات و پستها بصورت سلسه مراتب سازماندهی شده اند, هر پست یا اداره پایین تر بوسیله پست یا اداره بالاتر سرپرستی و کنترل می شود. هنری فایول ((Henri fayelنیز اختیار را اینگونه تعریف می کند : مدیران بایستی برای دستور دادن توانا باشند و اختیاراین حق را به آنها می دهد و علاوه بر آن اختیار بهمراه خود مسئولیت پذیری را می آورد هر جا که اختیار به کار گرفته شده است مسئولیت نیز پدید آمده است. سلسله مراتب فرماندهی , خطوط پاسخگویی در سازمان را مشخص می سازد و مشخص می کند که جه کسی در مقابل چه کسی پاسخگوست. سلسله مراتب در سازمانها به منظور نیل به دو هدف اساسیبوجود می آیند: ۱- مشخص می کند که کدام پست ها مسدول کدامیک از حوزه های عملیاتی هستند . ۲- اختیارات پست های مختلف در ارتباط با یکدیگر را مشخص می کند. امام علی (ع) اصل سلسه مراتب را اینگونه تشریح می فرمایند: « فانک فوقهم و الی الامر علیک فوقک و لله فوق من ولاک» « تو زبر دست و سرپرست آنانی , و آن کس که تورا بر آنان فرمانروایی داد زبر دست توست و خدای جهان زبردست تر از اوست» در دیدگاه امام علی (ع) حاکمیت مطلق از آن خداوند است و طبیعت درید قدرت لایزال او قرار دارد. و حاکم اسلامی از جانب او ماموریت دارد تا احکام ودستورات او را پیاده نماید. از آنجا که حاکم اسلامی, قارد نیست وظایف محوله را به تنهایی به اجرا در آورد , از اینرو افرادی را بعنوان کارگزار و نماینده انتخاب می نماید و بخشیاز وظایف را جهت اجراء به آنها تفویض می نماید. امام (ع) در نامه خود به مالک متذکر می شوند که خدای جهان ترا به تدبیر مصالح مردم گماشت و بدین گونه در معرض آزمایش در آورد. امام (ع) در نامه خود می فرمایند. با تجاوز به حریم معاصی , با خدای در میاویز که تاب قهر او را نداری و از بخشایش و مهر او بی نیاز نیستی . حاکمیت خداوند نگاره سلسله مراتب در این سلسله مراتب اجرای فرامین الهی لازم الاجراست و حاکم اسلامی, کارگزاران و توده مردم هریک به نوعی در مقابل حق تعالی پاسخگو بوده و در قبال کاری که انجام می دهند مسئولند. امام (ع) در بخش دیگری از پیام خود به مالک می فرماید: «اگر منزلت و جاه فرمانروایی , در دلت سرکشی و خودبینی پدیدآور د , آنگاه به عظمت قدرت خداوند بنگر که برتر از توست و به قدرت او در آنچه به آن توانا نیستی نظاره کن که این کار سزکشی تو را بشکند.» نگرش سیستمی (System Approach) یک سیستم بسادگی می تواند بعنوان یک مجموعه ای از عناصر بهم مرتبط برای رسیدن به یک هدف مشترک تعریف شود. استیفن

رابینز(Stephen Robbins): یک سیستم مجموعه ای از قسمتهای مرتبط و وابسته به هم می باشد که در حالتی مرتب شده که یک کل واحد را ایجاد می کند . ویژگی منحصر به فرد دیدگاه سیستمی, تعامل درونی اجزا با یکدیگر در درون سیستم است. یک سیستم از خرده سیستم های مختلف تشکیل شده است و یک خرده سیستم قسمتی از یک سیستم بزرگتر است و هر سیستمی نیز قسمتی از یک سیستم بزرگتر (ابر سیستم) است. سازمان خود یک سیستم است که از خرده سیستم های مختلفی همچون بخشها, واحدها, وظایف, ادارات و... تشکیل شده است . بطور کلی می توان گفت : سیستم عبارت است از مجموعه ای از اجرا بهم پیوسته که این اجزا با یکدیگر تعامل دارند و برای رسیدن به یک هدف مشترک تلاش می کنند .امام علی (ع) در نامه خود به مالک اشتر سیستم اجتماعی تحت حکومت مالک را این چنین ترسیم می فرمایند: « بدان که توده مردم به دسته ها تقفسیم شده اند و کار هیچ دسته جز به دسته دیگر راست نیاید و هیچ دسته از گروه دیگر بی نیاز نیست . گروهی از آنان سپاهیان خدایند و پاره ای دبیران رازدار, برخی دادرسان که باید عدالت را بر پای دارند و جمعی کارگزاران که باید به انصاف و مدارا به کار مردمان برسند برخی دیگر از اهل ذمه و از مردم مسلمان که جده و خراجگذارند و جماعتی سوداگران و پیشه وارنند و جمعی فروماندگانی از نیازمندان و درویشان و خدای نصیب هر یک را مقرر فرموده است.» امام علی (ع) جامعه را بعنوان یک سیستم قلمداد نموده که متشکل از قسمتهای مختلف است. هر کدام از این دسته ها و قسمتها نیازمندیهایی دارند که برای تامین نیاز خود, بایستی با سایر دسته ها تعامل داشته باشند. هریک از اجزاء دارای وظایفی هستند که کارکردهای هر کدام را به تفکیک بیان می کنیم. اجزای سیستم اجتماعی در حکومت اسلامی عبارتند از: ۱- سپاهیان سپاهان به اذن خدای دژهای توده مردمند و زینت فرمانروایان و عزت دین و وسیله امنیت. ۲- خراجگذاران(مالیات دهندگان): خرجگذاران از اجزاء مختلفی تشکیل گردیده است, که عبارتنداز : اهل ذمه, مردم مسلمان , سوداگران و پیشه وران .امام (ع) کارکرد این خرده سیستم را این چنین بیان می فرمایند: « کار سپاهیان ارست نباید مگر به خراجی که خدای از مال توده های مردم بیرون می کشد و سپاهیان در جهاد با دشمن توده ها به آن تکیه می زنند و همه نیازهای خود با آن بر آورند» ۳- داوران و قضات «سپس این دسته (خرجگذاران) نظام نمی گیرند جز به صن ف سوم که داوران هستند که در عقود و معاملات داوری و قضاوت می کنند.» «و یجمعون من المنافع» «کارگزارانکه سودها را فراهم می آورند.» ۴- دبیران «و دبیرانی که در کارهای کلی و جزیی مایه آسایش مردمانند.» ۵- بازرگانان وپیشه وران « وکار هیچ از آن دسته ها قوام نمی یابد مگر سوداگران و پیشه وران که به سودای سودگرد هم می آیند و بازار دادو ستد می آرایند و به دادوستد می پردازند و جزآنان هیچکس به این کار توانا نیست» ۶- درویشان و فروماندگان «سپس طبقه فرودست که ارباب نیاز و مسکنتند و شایسته یاری و مساعدت » همانطور که ملاحظه می گردد امام علی (ع) وظایف و کارکردهای هر یک از این خرده سیستم های اجتماعی را بیان می فرمایند, و میزان ارتباط و تعامل هر یک را با هم متذکر می گردند. روش معرفت پذیری اجتماعی (Social Learning) نظریه یادگیری اجتماعی , معرفت پذیری را ناشی از الگو قرار دادن رفتارهای دیگران می داند. معرفت پذیران با استفاده از مشاهدات برای جمع آوری اطلاعات , رفتار دیگران را تقلید می کنند.آلبرت باندورا,بر این باور است که :معرفت پذیر ابتدا به مشاهده دیگران می پردازد و تصویری ذهنی از رفتار و نتایج آنها بدست مس آورد , آنگاه نظاره گر رفتاری را آزمایش می کند, اگر نتایج مثبتی ببار آورد آن رفتار را تکرار ولی اگر نتایج منفی حاصل شود, تکرار نخواهد شد. امام علی (ع) ردر بخش پایانی نامه خود به مالک اشتر , الگو گیری از پیامبر , امام و فرمانروایان دادگر را به مالک توصیه می کند: « و تورا باید از دادگری فرمانروایان و از سنت های نیکو که پیش از فرمانروایی تو روی داده است و یا خبری که از پیامبر(ص)ما نقل کرده اند و یا فریضه ای از کتاب خدای را که بر پاداشته اند , یادکنی و آنجه از آن امور دانی که ما بکار بسته ایم از آن پیروی کن.» در سفارش امام علی (ع) الگوگیری از پیامبر اسلام (ص), فرائض قرآن , اطاعت و پیروی از آنچه که امام (ع) به کار بسته است و سنت های نیکویی که فرمانرویانبنا نهاده اند , توصیه گردیده است. پژوهشگران برنامه ریزی ارتباطات با خود و دیگران بر این باورند که اگر

کسی در این جهان فضیلتی را کسب کرده که مطلوب دیگری است , او نیز می تواند همان فضیلت را بدست آورد . در صورتی که مایل به پرداخت هزینه زمان و تلاش لازم باشد. آنتونی رابینز (Anthony Robbins)در کتاب خود«قدرت نامتناهی» الگو سازی را گذرگاه فضیلت می داند. کسانی که جهان را به پیش می برند و تکان می دهند , اغلب در الگو گیری حرفه ای هستند. ارسطو جمله مشهوری دارد که: کسی که هرگز یاد نگرفته اطاعت و پیروی کند, نمی تواند یک فرمانده خوب باشد. در حقیقت مهمترین شان پیامبر گرامی اسلام (ص) و اماان معصوم (ع) برای بشریت الگو بودن آنهاست. امام علی (ع) در همین ارتباط , مالک اشتر را اینگونه فرمان می دهد: و بکوش تا از آنچه در این منشور به تو سفارش کردم و اجرای آن را از تو خواستم و با این عهد حجت خود را بر تو استوار ساختم تبعیت کنی تا اگر هوسناکی بر دل تو دست یافت بهانه نداشته باشی » در حقیقت امام (ع) منشور مدیریت خود را به تمامی مدیران سفارش می کند واز آنها می خواهد که آن را در مدیریت خود سرلوحه و الگو, قرار دهند. امام علی(ع) که بعنوان یک اسوه و الگو برای هر مسلمان است, درباره الگوگیری خود از پیامبر (ص) چنین می فرمایند: من او را پیروی می کردم آن سان که بچه شتر , مادر خود ار پیروی می کند و هر روز از اخلاق خود پرچم و نشانه ای بر می افراشت و به من فرمان می داد که از او پیروی کنم. مدیریت زمان (Time Managament) اساس مدیریت زمان استفاده موثر از زمان است . این نیازمند آن است که شما اهدافی که میخواهید به آن برسید را بشناسید و همچنین فعالیتهایی را که منجر به رسیدن به این اهداف می شود را تعیین نموده و فوریت هر فعالیت را نیز مشخص نمایید.فرایند مدیریت زمان یک فرایند پنج مرحله ای می باشد که مراحل آن به شرح ذیل می باشد : ۱- لیست کردن اهداف ۲- درجه بندی اهداف مطابق اهمیت انها ۳- فهرست نمودن فعالیتهای ضروری برای رسیدن به هریک از اهداف ۴- برای هر هدف , مشخص کنید که کدامیک از فعالیتهای مورد نیاز برای رسیدن بهآن هدف دارای اولویت بیشتر است. ۵- برنامه ریزی فعالیتهای مطابق اولویت های تعیین شده امام علی (ع) مدیریت زمان را برای هر فرد اینگونه ترسیم می فرمایند: « کار هر روز را در همان روز به انجام برسان که هر روز را کاری است . بهترین وقت هر روز و بزرگترین بخش آن را مخصوص آن کن به خدای پردازی , هر چند که اگر در چنان اوقات نیت پاک کنی و توده مردم از آن نیت پاک در آرامش و آسایش باشند , همه آن اوقات در راه خدای به کاررفته است» از منظر امام (ع) هر گاه کاری در جهت رضای حق تعالی انجام شود نوعی عبادت است . هر چند که یک فرد باید وقتی را برای نیایش و فرایض دینی اختصاص دهد و به راز و نیاز با خداوند بپردازد . ولی هر گاه که فرد با نیت پاک قصد خدمت به مخلوقات خداوند را داشته باشد، قطعا برای او عبادت به حساب خواهد آمد و رضایت خلق را در پی خواهد داشت. یکی از اصولی که در مدیریت مطرح است, اصل ۹۰-۱۰ است . بر طبق این اصل بیشتر مدیران ۹۰ درصد نتایج خود را تنها در ۱۰ درصد زمان اختصاصی خود بوجود می آورند. کسانی که از زمانشان خوب استفاده می کنند, مطمئن هستند که در این ۱۰ درصد حیاتی بالاترین اولویت ها را به کار گیرند. هر فردی بخوبی می داند که در چه زمانی از شبانه روز دارای کارآیی بیشتری است. باید بر همین اساس اولویت های کاری خود را در این زمان کارا، عملی سازد. از دید امام علی (ع) اولویت در انجام فرائض دینی است.امام همچنین توصیه می کند که کار هر روز در همان روز انجام شود و اولویت را به کارهای جاری می دهند. وارسی حال نیازمندان و دادخواهان از دیگر اولویت هایی است که امام (ع) بر آن تاکید دارد. یک شیوه برای مدیریت زمان لیست برداری از کارها جاری می باشد. در این لیست در سه طبقه مختلف کارها دسته بندی می گردد. ۱- فعالیتهای حیاتی که حتما بایستی انجام شود. ۲- فعالیتهای مهمی که باید انجام شود. ۳- کارهای جزئی که جنبه فوریت ندارند و می توان آنها را به تعویق انداخت. و با ید بر حسب اولویت ها , آنها را انجام دهیم. اصل تعهد به مشتری و ارباب رجوع (PRINCIPLE OF COMMITMENT TO THE CUSTOMER) اولین و احتمالا مهمترین تعهد مدیریت بر رئی مشتری (ارباب رجوع) تمرکز دارد. مدیران لایق همواره می کوشند تا خدمات مفیدی برای ارباب رجوع خود فراهم نمایند. مشتری و ارباب رجوع کسی است که این حق را دارد که از کار مدیران واحد صاحب منفعت گردد. برای

بعضـی دیگر از مدیران کارشان مستقیما بر روی مشتریان خارجی اثر دارد و برای بعضی دیگر از مدیران اساسا مشتری ممکن است درون سازمان باشد. دو شیوه عمده که مدیر لایق می تواند تعهد خود را به مشتری نشان دهد عبارتند از : خدمت به مشتری و بر ای مشتری اهمیت قائـل شـدن. مـدیر لایـق و ممتـاز در خـدمت به مشتری اقـدامات چنـدی را به منصه ظهور می رسانـد: ۱- مشتریان سازمان خود را مورد شناسایی قرار می دهـد. ۲- جلساتی را جهت شناسایی نیازهاو خواسته های مشتریان ترتیب می دهد. ۳- افرادی که از تولیـدات و خـدمات سازمان اسـتفاده می کنند را مورد تشویق و ترغیب قرارا داده و به نظرات آنان گوش فرا می دهد. ۴- برای حل مسائل و مشکلات مشتریان به موقع اقدام می کند. همچنین مدیربرجسته و ممتاز با انجام فعالیتهای ذیل برای مشتریان اهمیت قائـل می شود. ۱) اولویت بالایی برای استفاده کننـدگان از خـدمات و تولیدات شـرکت اختصاص می دهد. ۲) اهمیت افرادی که از خـدمات و تولیدات سازمان بهره می برند را بروشـنی تشـریح می کند. ۳) اجـازه ارائه نظرات مخرب درباره مشتریان سازمان را به هیـچ کس نمی دهد. ۴) به رضایت بلنـد مـدت مشتری اهمیت بیشتری نسبت به رضایت کوتاه مدت او قائل است . امـام علی (ع) در فرمـان مبارک خود به مالک اشتر مکرراً رعایت حقوق مردم و احترام و خـدمت به آنها را توصـیه می فرماینـد. در دیدگاه امام علی (ع) رهبران و مدیران جامعه, امیران مردم نیسـتند, بلکه خدمتگزارانی هسـتند که بایستی به مسائل و مشـکلات آنها رسـیدگی کننـد. امـام (ع) در قسـمتی می فرماینـد «ثم تفقـد من امورهـم ما یتفقـد الولـدان من ولـدهما» « آنگاه به کار آنان چنان به نوازش رسـیدگی کن که پـدر و مادر در کار فرزنـدان خود می کننـد.» در جایی دیگر امام (ع) ظلم به مردم را از بزرگترین گناهان شمرده و آن را معادل ستم بر خدا می دانند و خداوند را دشـمن اینگونه افراد قلمداد می کنند. « و من ظلم عبادالله کان الله خصـمه دون عباده» « هرکس با بنـدگان خدا بیداد کند , خدا بجای بندگان خود با او دشـمنی می کند.» امام علی (ع) یکی دیگر از وظایف مـدیران را این می دانـد که به هیـچ کس نبایـد اجازه بدهـد دربـاره مردم به عیب جویی بپردازد و اهمیت آنهـا را نادیـده بگیرد. « ولیکن ابعـد رعیتـک منـک و اشـناهم عنـدک اطلبهم لمعـائب النـاس» « از توده مردم , آن که بیش از همه در پی عیب جویی مردم است ,بایـد که بیش از همه از تو دور باشـد و در دلت منفور» حفـظ هنجـار هـا و فرهنگ سازمانی (OrganizationlCulture) فرهنـگ سازمـانی عبـارتست از مجموعه ای ارزش هـا (Valuse) , عقایـد و باورهـا(Beliefs)و سـمبل ها (Symbols) کـه به هـدایت رفتار افراد در سازمان کمک می کند. مدیران سازمانها وظیفه دارند هنجارها, آداب و رسوم , ارزشـها و سـنت هایی که در سازمانبه اهـداف سازمان یاری می رسانند را حفظ نموده و در جهت گسترش آن در سازمانهای خود تلاش نمایند. امام علی (ع) در مورد شکستن هنجارها , سنن که توسط گذشتگان بنا نهاده شده و مطلوب جامعه هستند , هشدار می دهد: « آداب و سنن شایسته را که سـران این امت بر آن بوده اند و توده مردم بدان خو گرفته اند مشـکن نباید سـنتی بنیانگذاری که به پاره ای از سنت های زیبنده گذشـتگان آسیب می رسانـد, که پـاداش او راست که نیکو نهـاده , و وبـال توراست که آن سـنت شـکستی» قانونمـداری و ضابطه گرایی بجـای رابطه گرایی یکی از اصول اولیه در بوروکراسـی وبر, انتخـاب اعضاء در سازمان مبتنی بر شـرایط احراز است و معیار انتخاب بر این اساس نیست که مدیر چه کسی را می شناسد و هر که را می شناسد به عضویت بپذیرد. بلکه الزمات یک شغل است که تعیین می کنـد چه کسـی بایـد اسـتخدام گردد و در چه پستی به کـار گمـارده شود. معیـار ارتقـاء در سیسـتم بوروکراسـی وبر عملکرد است. امام (ع) در ارتباط با پرهیز از رابطه گرایی به مالک اشتر می فرماینـد. « به هیچ یک از اطرافیان و خاصان و نزدیکان خود , زمینی را به رسم تیول وامگذار و نباید که کسـی از تو پاره زمینی طمع کند تا به همسایگان در سـهم آب با در عملی که بین او و همسایگـان مشترک است, آنان را به بیگاری گیرد و به آنان زیان رسانـد و بار خویش بردوش دیگران گـذارد و سودگوارا از آنـان باشـد و سـرزنش و گنـاه آن کـار در ایـن جهـان و آن جهـان گریبـانگیر تـو گردد.» اصـل برابر انصـاف (Principle Of Equity&airness) بعـد از اینکه نیازهـای افراد تحریـک می گردد، فرآینـد انگیزش و افراد عملی را انتخـاب می کننـد که برای ارضاء این نیاز ها قادر باشد افراد برابری یا انصاف حاصل از نتایج بدست آمده خود را مورد ارزیابی قرار می دهند. ارزیابی افراد از

انصافی که درباره آنها رعایت گردیده , تحت عنوان تئوری انصاف (Equity theory)و برابری مطرح شده است. تئوری برابری و انصاف بوسیله جی استیسی آدامز(J.Stacy Adams) ایجاد گردیده است. آدامز عقیده دارد که یک فرد, نسبت داده ها و ستاده های خود را با نسبت داده به ستاده افراد دیگر , مورد مقایسه قرار می دهد. آدامز از فرمول زیر جهت بیان ایده خود استفاده می کند. دیگران (out comes)) ستاده های = فرد (Out comes) ستاده های داده های (inputs) افراد قابل مقایسه داده های (inputs) فرد اگر فرد در این فرمول تعادلی را مشاهده نکند، ممکن است کارآیی او کاهش یافته و نارضایتی وی بدنبال داشته باشد. امام علی (ع) در فرمان مبارک خود مکرراً به رعایت انصاف و عدالت سفارش می فرمایند ایشان در بخشی از پیام خود چنین می فرمایند: « بر پای داشتن عدل و داد در بلاد و مهر توده مردم بالاترین مایه روشنایی چشم فرمانگداران است.» امام (ع) در قسمتی دیگر می فرمایند: « نیز هنر هر کس را به کاری بزرگ آزمایش شده است بشناس و بستای و کوشش و فداکاری کسی را به دیگران نسبت مده» امام (ع) در بخش دیگری از فرمان خود، کارگزاران را به میانه روی در حق و گسترش عدالت و عمل به آنچه که بیشتر مایه دلخوشی مردم است دعوت می نمایند و در ادامه می فرمایند: « در مورد حق خدای و حقوق مردم و شخص خویش و خاندانت و کسانی که به آنان مهر می ورزی انصاف را رعایت کند، که اگر چنین نکنی بیداد کرده باشی » همانگونه که می دانیم انصاف و عدالت خواهی از جمله بارزترین ویژگی های حضرت بود که زبانزد عام و خاص است. تفقد و دلجویی از کارکنان و مردم مدیران وظیفه دارند هراز چند گاهی ملاقتهایی با کارکنان و افرادی که از خدمات سازمان آنها بهره مند می شوند ترتیب دهند و از حال و آنها جویا شده و از آنان تفقد و دلجویی بعمل آورند. امام در این باره می فرمایند: برخی از اوقات خویش را مخصوص وارسی به حال نیازمندان و. دادخواهان کن و بار عام ده و در آن مجلس برای خشنودی خدای را که تو را آفریده , فروتن باش و سپاهیان و پاسداران و محافظان خود را از آنان دور بدار تا بی نگرانی و گرفتگی زبان و بدون ترس با تو سخن گویند. اصل بازخور و خودگشودگی(Principle of Feed back& Disclosure) بیشتر سوء تفاهماتی که بین مدیر و کارکنان پیش می آید , ناشی از عدم شناخت شخصیت مدیر و درک نشدن پیام های مدیر به عنوان یک فرستنده , می باشد. شخصیت مدیر را رفتار ها و نگرش های وی که برای دیگران شناخته شده است و همچنین حوزه ای که برای دیگران ناشناخته است, شامل می شود . بنابراین برحسب آنچه که برای خود مدیر یا دیگران شناخته شده و یا ناشناخته است , می توان شخصیت مدیر را به چهار ناحیه تقسیم نمود. چهار چوب بیان شئه در ذیل بوسیله لوفت (Luft) و اینگهام (Ingham) ایجاد گردیده و پنجره جو-هاری نامیده شده است. بازخورد(Feed back) ناشناخته برای مدیر ناحیه کور ناحیه عمودی ناشناخته ناحیه خصوصی تاثیر بازخور و خودگشودگی بر روی پنجره جو-هاری ناحیه عمومی(public arena) : بخشی از رفتار ها و نگرش های مدیر که برای خودش و همچنین دیگران شناخته شده است . ناحیه کور(Blind arena) : حوزه ای که برای خود مدیر ناشناخته ولی برای دیگران شناخته شده است . ناحیه خصوصی(Private arena) : ناحیه ای که برای خود مدیر شناخته شده ولی برای دیگران ناشناخته است.ووی مایل به افشای آن برای دیگران نیست. ناحیه ناشناخته (Unknown orena) حوزه ناشناخته برای مدیر و دیگران که فروید آن را ضمیر ناخود آگاه نامیده است . مکانیزم های شناخت مدیر و کارکنان ۱- بازخورد (Feed back) : نخستین فرآیندی را که در شناخت شخصیت (نواحی کور و ناشناخته) اثر دارد بازخورد می گویند ۲- خود گشودگی (افشا)(Disclosure) : آن حدی است که مدیران مایل به در میان گذاشتن اطلاعات مربوط به خود یا دیگر افراد سازمانی می باشند. افشاء شخصیت از سوی مدیر باعث گسترش ناحیه عمومی و محدود شدن ناحیه خصوصی می گردد.در این فرآیند بایستی به این نکته توجه داشت که نیاز نیست مدیر تمام اطلاعات خصوصی را از زندگی خود بیان دارد، بلکه اطلاعاتی که به شناخت شخصیت او کمک می کند بایستی بیان گردد. امام علی (ع) در فرمان خود , اهمیت دو مکانیزم بازخورد و خودگشودگی را بخوبی بیان می دارند : « اگر توده مردم به اشتباه ستمگرت پنداشتند و بر تو خرده گرفتند عذر خویش

به صراحت باآنان در میان نه, با بیان آن بدگمانیشان را از خویش بگردان , که این کار تو را ریاضت نفس است و توده مردم را عرض پوزش و مدارا و به این کار , نیازی که تو داری که مردم به حقیقت پی برند , برآورده می گردد.» همانطور که ملاحظه می گردد امام (ع) به مدیران گوشزد می فرمایند که مردم و کارکنان با بازخوری که به مدیران می دهند برداشتها و نظرات خود را درباره مدیر بیان می دارند گاهی اوقات این برداشت ها ممکن است ناشی از یک سوء تفاهم و عدم شناخت دقیق شخصیت مدیر باشد. به عبارتی ممکن است ناحیه خصوصی شخصیت مدیر به حدی گسترده باشد که ناحیه عمومی را به میزان زیاد پوشانده باشد. و در مقابل این احتمال می رود که مدیران واقعا اثرات اعمال و رفتار خود را ندانند و به عبارتی از شخصیت خویش آگاهی کامل نداشته باشد و اینطور فکر کند که همیشه کار مثبت از خود ارائه می کند. در حالی که در اذهان عمومی یک تصویر منفی از کارگزار ایجاد شده باشد و مردم او را فردی ستمگر و منفی تلقی کنند. در این مواقع مدیر بایستی با استفاده از مکامیزم های ذکر شده ، مردم بازخور دریافت کند و در مقبل اهداف و مقاصد خود را از کارهایش بازگو نماید. این باعث خواهد شد که مردم به حقیقت شخصیت وی پی ببرند و باعث تسهیل ارتباطات گردد. تئوری تقویت (Reinforcement Theory) تئوری تقویت براساس کار, ای ال توراندایک (E.L. Thorndike) تکامل یاقته است که گاهی اوقات به آن , تئوری تقویت و یا شرطی شدن موثر (ابزاری) نیز می گویند. و آن بر این اصل استوار است که افراد برای انجام و یا اجتناب از رفتارهای خاصی بر انگیخته می شوند و این بر انگیختگی ناشی از پاداشها و تنبیه هایی است که درگذشته با این رفتارهای خاص مرتبط بوده است. اشکال مختلف تقویت: الف) تقویت مثبت(Positive Reinforecement): افزایش در پاسخ زمانی رخ می دهد که بکارگیری پاسخ منجر به دستاورد یک محرک خوشایند برای فرد گردد. ب) خاموش سازی(Extinction): پاسخ از سوی فرد،بعد از توقف تقویت مثبت، بتدریج از بین می رود. ج) تقویت منفی(Negative Reinforcenment): افزایش در یک پاسخ زمانی رخ می دهد که یک پاسخ منجر به حذف محرکهای ناخوشایند برای فرد گردد. د) تنبیه(Punishment): احتمال تکرار و انجام یک رفتار کاهش می یابد، زیرا بدنبال آن چیزی که برای فرد ناخوشایند است اتفاق می افتد. تقویت کمنفی و تنبیه دو مکانیزم تقویت می باشند که می توانند بر رفتار افراد تاثیر گذارند در تقویت منفی احتمال اینکه شخص یک رفتار خاص را انجام دهد، افزایش می یابد ، زیرا یک رفتار با برداشتن مواقع و حذف چیزهایی که برای شخص ناخوشایند استعدنبال می شود. تئوری تقویت دارای این توانایی می باشد که هم برای ارتقاء و هم برای فرو نشاندن رفتارها و همچنین برای پیش بینی اثرات پاداش مثبت و پاداش منفی می تواند موثر باشد. تفاوت بین تقویت مثبت ، خاموش سازی ، تقویتمنفی و تنبیه در نگاره زیر به تصویر کشید شده است. اثرات روشهای تقویت مبتنی بر واکنش رفتاری امام علی (ع) اصل تقویت گرایی کارکنان را متذکر می شوند: « نباید در نظرات بدکار و نیکوکار برابر باشند, که این روش مردم نیکوکار را به نیکوکاری بی رغبت سازد و مردم بدکار را به بدکاری راغب گرداند, بلکه باید هریک را به آنچه بجای آورده اند پاداش دهی» همانطور که امام (ع) می فرمایند بایستی کسانی که از خود رفتارهای شایسته بروز می دهند با استفاده از روش تقویت مثبت ، به ادامه کار راغب گردند که در غیر اینصورت ، رفتارهای خوب در آینده از سوی آنان رفته رفته به ورطه فراموشی سپرده خواهد شد و اصطلاحا آنچه که در تئوری تقویت آمده، خاموش سازی در رفتار فرد بوجود خواهد آمد. امام (ع) بحث تقویت منفی را نیز در جمله فوق بیان فرموده اند؛ بدینصورت که عدم پاداش به افراد نیکوکار را مانعی در جهت تقویت رفتار مناسب افراد می دانند و متذکر می گردند که بی رغبتی به تکرار رفتار شایسته به سبب عدم پاداش به آنهاست و مدیر وظیفه دارد که این مانع را برطرف نماید. همچنین عدم تنبیه بدکاران نیز یک مانع تقویتی برای کارکنان شایسته است که این موانع بایستی از سرراه برداشته شود. یکی دیگر از روشهای تقویت ، تنبیه و مجازات کسانی است که رفتار ناشایست از خود بروز می دهند و این وظیفه مدیر است که با مجازات اینگونه افراد، از تکرار اینگونه رفتارها ممانعت بعمل آورد. مدیریت مشارکتی(ParticipativeManagemat) اصل اساسی در این شیوه مدیریت ژاپنی این است که مدیران و کارگران بایستی با

یکدیگر همانند دو شریك و یار کارکنند و مدیران وکارکنان خودشان را بعنوان یك گروه تلقی نمایند که این باعث خواهد شد که همه اعضاء برای انجام کار برانگیخته شوند و در جهت رسیدن به منافع سازمانی متعهد شوند. فرآیند مدیریت بر مبنای هدف (Management by Objective) یکی از انواع مدیریت مشارکتی است که اوایل دهه ۱۹۵۰ بوسیله پیتر دراکر(Peter Drucker) ابداع گردیده است و بوسیله تلاشهای جورج اودیورنه(GerogeOdiorne) و جان هامبل(John Humble) در جهان عمومیت یافت. مدیریت بر مبنای هدف فرآیندی است که بوسیله آن سرپرست و زیردست در یك سازمان به اتفاق هم, اهداف مشترك را مورد شناسایی قرار داده و حوزه های مسئولیت پذیری هر فرد را بر اساس انتظاراتی که از آنها می رود تعیین نموده و از این معیارها بعنوان خطوط راهنما جهت انجام فعالیت های واحد و ارزیابی کمك های هر کدام از اعضاء , عمل می کند. تصمیم گیری , اثرات جهت دهنده ای خواهد داشت بدین ترتیب مشورت نوعی تصمیم گیری مشارکتی را بوجود می آورد , حتی اگر در ظاهر , مقام تصمیم گیرنده ملزم به عمل کردن به پشنهاد و نظر مشاوران نباشد. امام علی (ع) نیز مالك را در کارها به مشورت توصیه می کند و برای مشاور ویژگی هایی را بیان می دارد که در اینجا مهمترین این ویژگی ها بیان می گردد: ۱- مشورت با دانایان و خردمندان ۲- بخیل نباشد ۳- بزدل و ترسو نباشد ۴- عیب جوی مردم نباشد ۵- بیش از همه در روی تو سخن تلخ حق را بزبان آورد ۶- از صالحین ؛ ارباب مروت و صاحب مکرمت باشد یکی از جمله معایبی که صاحبنظران بر نظریه مدیریت بر مبنای هدف (MBO) وراد می دننـد ؛ عبارتست از اینکه MBO درباره مشخصات و ویژگی های افراد همچون توانایی ذاتی و انگیزه افراد که در فرآیند MBOمشارکت می کنند , همچگونه اطلاعاتی ارائه نمی کند. امام علی (ع) در حالی که مشورت مدیران را با افراد ضروری می داند, ولی در عین حال ویژگیها و مشخصات افراد طرف مشورت را بر می شمارد که نمونه هایی از این مشخصات درسطور گذشته بیان گردید. نگرش و طرز تلقی مدیران از کارکنان پدیده کامیابی فراخود (Self Fulfiling Prophecy) یکی از کاربردهای شگفت , فرآیند ادراکی در رفتار سازمانی است. چگونگی انتقال آشکار انتظارات ذهنی یك فرد را درباره چگونگی رفتار با دیگران , به شیوه های گوناگون به آنان نشان می دهد تا به راستی مطابق انتظار وی رفتار کنند.آدمی در نگرش نسبت به کسانی که آنان را دوست می دارد با دقت هرچه بیشتر در جستجوی راههایی است که به کمك آنها بتواند آنان را همچون خود ببیند و تفاوتها را نادیده انگارد. هنگامی که آدمی پذیرای خود بوده و تصویر مثبتی نیز از خود داشته باشد، ویژگیهای مطلوبی را در دیگران می بیند. اگر آدمی خود را آنگونه که هست بپذیرد با دید منفی و انتقد آمیز به دیگران نمی نگرد و اگر جز این باشد، و آدمی شیشه کبود بر چشم بگذارد، منفی گرا و بدبین شده و پیوسته در صدد عیب جویی از دیگران خواهد بود امام (ع) مدیران رابه مثبت گرایی و پرهیز از نگرش منفی دعوت می نمایند: « و هیچ چیز , حسن ظن فرمانگذار را به توده مردم چنان بر نمی انگیزد که احسان او به آنان و سبکبار ساختن آنان و وادار نکردنشان به چیزی که به آن توانا نیستند. در آنچه گفتم بکوش تا به مردم حسن ظن یابی» نگرش مثبت از کارکنان منجر به پرورش افراد گردیده و افراد را بر می انگیزاند تا مطابق انتظارات و طرز تلقی مدیران خود عمل نمایند و اگر خطایی نیز از آنان سربزند, در آینده در پی جبران آن بر خواهند آمد. همان طور که ملاحظه می گردد امام (ع) به مدیران سفارش می فرمایند، که به کارکنان خود«حسن ظن» و یا به عبارتی دیگر مثبت نگری داشته باشند. این نگرش مثبت وقتی عملی خواهد شد که مدیر به کارکنان احسان نموده، آنها را سبکبار ساخته و کارکنان را به چیزی که به آن توانایی ندارند وادار نسازد. امام(ع) در بخشی از فرمان خود چنین می فرمایند: «در عیب ها که بر تو پوشیده است کنجکاوی مکن، که پاکیزه گردانـدن امر آشکار برتوست و داوری کار پنهان با خداست.» در دیدگاه امام علی(ع) مدیر بایستی بنا را بر این بگذارد که کارکنان افراد شایسته ای هستند و هیچگونه نگرش منفی به آنها نداشتهباشد. مدیر نبایستی در پی عیب جویی کارکمنان خود باشد، بلکه در مواردی نیز خطاهای افراد زیر دست خود چشم پوشی نموده و خود را به تجاهل بزند. اینگونه نگرش مثبت از کارکنان منجر به پرورش افراد گردیده و افراد را بر می انگیزاند تا مطابق انتظارات و طرز تلقی

مدیران خود عمل نمایند و اگر خطایی نیز از آنان سر بزند، در آینده در پی جبران آن بر خواهند آمد. اصل تفویض اختیار (Authority Delegation Principle) فرآیند سه مرحله ای بین مدیر و کارکنان – گام نخست: محول نمودن مسئولیت مدیر به زیردست یک شغل یا وظیفه را محول می نماید تا به انجام رساند و زیر دست نیز تکلیف را می پذیرد. – گام دوم : تفویض اختیار مدیر بایستی قدرت مورد نیاز برای انجام وظیفه را به زیردست اعطاء نماید. – گام نهایی: ایجاد و خلق پاسخگویی(accountability) است , که این زیردست را برای انجام دادن شغل محوله متعهد می سازد. امام علی (ع) در بخشی از پیام خود به مالک اشتر می فرمایند: « دیگر سخن این که , در حال دبیرانت نظر کن و بهترینشان را به کارهای خویش بگمار و نامه هایی که تدبیرها و رازهایت در آن نگاشته می گردد, تنها به آنکس واگذار که در اخلاق شایسته تر از دیگران باشد و از کسانی که بزرگداشت تو , وی را سرکش نسازد تا به آن نسبت در برابر چشم بزرگان بر تو دلیری کند و هیبت تو از میان ببرد و غفلت او باعث آن گردد که نامه های کارگزارانت را به نظرت نرساند و یا از طرف تو پاسخهای ناصواب دهدو..» فرآیند تفویض اختیار در سازمانهای ما بخوبی به اجرا در نمی آید. در بعضی موارد مدیران بخاطر حفظ موقعیت خود و ارائه تصویری قدرتمند از خود، از این امر سر پیچی می کنند و در بعضی موارد نیز کارکنان از قبول اختیار طفره می روند شاید یکی از علل عمده عدم تفویض اختیار در سازمانها نداستن ویژگی های تفویض شونده از سوی مدیران ، عدم موازنه بین اختیار واگذار شده و مسئولیت به کارکنان باشد. امام علی (ع) در نامه خود به مالک اشتر , ویژگی های فردی را که بایستی به آن اختیار تفویض شود را بر می شمرند . این ویژگی ها عبارتند از : ۱- شایستگی داشته باشد. ۲- بالغ باشد. ۳- شخصیت خود ار بشناسد و باور داشته باشد. ۴- سهل انگار نباشد. ۵- در گشایش کارها ناتوان نباشد. ۶- ظاهر فریب نباشد و دارای باطنی پاک باش. ۷- راز نگهدار باشد . ۸- امانت دار باشد. ۹- با تجربه باشد. اصل مطلق بودن مسئولیت تفویض اختیار رافع مسئولیت نیست . هر چند مدیران بعضی از اختیارات خود ار به زیردستان خود تفویض می کنند ولی در نهایت مسئولیت اصلی کارها به عهده خود آنهاست و آنها هستند که بایستی در مقابل ما فوق خود پاسخگو باشند . امام علی (ع) می فرمایند: « اگر دبیران ترا عیبی باشد و تو از آن غافل مانی, به آن بازخواست خواهی شد.» مدیریت جبران خدمات (Compensation) هدف از مدیریت جبران خدمت طراحی ساختار پرداخت با کمترین هزینه است که در عین حال جذاب و انگیزشی بوده و منجر به ابقاء کارکنان شایسته در سازمان شود. امام علی (ع) نیز دئر بخشی از نیاز های مادی کارکنان توجه خاص دارند و معتقدند که یک کارمند از نظر مالی بایستی کاملاَ تامین گردد و آنگاه از او انتظار حداکثر کارآیی , معتدل و معقول خواهد بود. امام در این باره می فرمایند : « وقتی آنان را چنین برگزیدی (شایسته ترین ها) , باید که روزیشان فراخ گردانی که این کار , آنان را به اصلاح خویشتن بسی نیرومند گرداند و از خوردن اموالی که در اختیار دارند بسی بی نیاز سازد و هرگاه از فرمان تو سرپیچی کنند یا در امانت خیانت ورزند , با آنان اتمام حجت شده باشد.» یکی از مشکلاتی که امروزه دامنگیر نظام اداری کشورهای جهان سوم است، فساد اداری می باشد. تحقیقات نشن می دهد که مهمترین علت این مساله، پایین بودن میزان حقوق و دستمزد کارکنان است، که آنها را وادار می کمند برای تامین زندگی خود دست به ارتشاء و سوءاستفاده های مالی از سازمانها بزنند. در کنار این مساله عوارضی دیگر همچون انگیزه پایین ، عدم کارایی ، ترک خدمت و... برآن مترتب است. امام علی (ع) لزوم برخورد قاطع با خیانتکاران را گوشزد می نمایند ولی قبلاَ متذکر می شوند که هنگامی این امر امکان پذیر خواهد بود که زمینه های این مفسده ها , که یکی از آنها حقوق و دستمزد مکفی اوست , از سازمان ها رخت برسته باشد. کنترل و نظارت (Control) وظیفه نهایی مدیران ، کنترل است.بعد از اینکه اهداف تعیین می کردند، برنامه ها تنظیم می شوند، ساختارها طراحی می گردند و افراد استخدام شده ، آموزش دیده و برانگیخته می شوند، بعضی از این فعالیتها ممکن است متناسب با انتظارات و برنامه ها انجام نگردد. برای اطمینان از اینکه کارها مطابق برنامه انجام شده اند،مدیریت بایستی عملکرد سازمان را مورد نظارت قراردهد. در اینجا عملکرد واقعی بایستی با اهداف تعیین شده قبلی مورد

مقایسه قرار گیرد. اگر انحرافات مهمی بوجود آمده باشد، وظیفه مدیریت است که کار را در مسیر اصلی قرار دهد این فرآیندعبارت است از نظارت، مقایسه و اصلاح ، که به مجموعه این فرآیندها کنترل می گویندبعبارت ساده تر کنترل عبارتست از : نظارت بر فعالیتها برای اطمینان از اینکه به این فعالیتها , همانگونه که برنامه ریزی شده , دست یافته ایم و اصلاح انحرافات مهمی که احتمالاً رخ داده است . امام علی (ع) الز مالک اشتر می خواهد که بر افراد زیر مجموعه خود نظارت و کنترل مستمر داشته باشد و در طول اجرای وظایفی که به عهده آنها گذاشته شده , بازرسی لازم از کار بعمل آید . امام در این باره می فرمایند: «پس آنگاه در کارشان وارسی کن و ارباب راستی و وفاء را بر آنان مراقب ساز, چه بازرسی نهانی در کارشان , آنان را با توده مردم به امانت و نرمی وادار می سازد» امام (ع) در جای دیگری می فرمایند: «دیگر آن که در کار کارگزارانت بنگر و آنان را به آزمایش به کار گمار.» انسان موجودی است که هر لحظه ممکن است از مسیر اصلی منحرف شود. بر همین اساس امام (ع) به مالک فرمان می دهند که مراقب افراد باشد و این مراقبت کارکنان را در کار دقیق تر خواهد ساخت و احتمال انحراف کمتر خواهد شد. علاوه برآن یکی از نکات مهم در کنترل، شرایط و ویژگی های کنترل کنندهخ است که امام (ع) راجع به انتخاب درست این افاد نیز تذکر می دهند. اصل پاداش , تنبیه و پوزش (Principle of Reward & Punishment & Apology) مکانیزم ساختاری اساسی را که هر سازمان برای برانگیختن کارکنارنش ایجاد می کند را سیستم پاداش (Reward System) می گویند. سیستم پاداش سازمانها شامل مکانیزم های رسمی و غیر رسمی است که در آن عملکرد هر فرد مشخص گردیده، ارزیابی شده و پاداش لازم داده می شود. پاداشهای عهده در بیشتر سازمانها ، جبران خدمات ، ارتقاء مزایا و گرفتن پست می باشد که هر یک از این پاداش های سازمانی می تواند بر روی نگرش ها، رفتارها و انگیزه افراد تاثیر گذارد.هرسی وبلانچارد(Hersey & Blanchard)در کتاب خود، اهمیت پاداش و تنبیه و عذر خواهی را در قالب مدیریت یک دقیقه ای تشریح نموده اند. در پاداش یک دقیقه ای بایستی تشویق و تحسین فرد فوری بوده و دقیقاَ مشحص شود که پاداش بابت چه عملی پرداخت گردیده است . همچنین در هنگام تحسین برانگیز فرد ابراز نمود. در پاداش دادن به هر فرد نبایستی انتظار داشت که فرد رفتار دقیقاً درستی انجام دهد بلکه همینکه او تلاش نموده رفتار درستی از خود ارائه دهد شایسته تقدیر است. در پاداش یک دقیقه ای از مدیر خواسته می شود که زمان خاصی را به این امر اختصاص دهد. در تنبیه یک دقیقه ای نیز بایستی به نکات چندی توجه شود اول آنکه تا آنجا که امکان دارد فرد بلافاصله پس از ارتکاب رفتار نادرست تنبیه شود. ثانیا دلیل تنبیه شدن فرد بطور مشخص و دقیق بیان شود. ثالثاً احساس تنفر خود را از عمل انجام شده ابراز دارید. نکته مهمی که در تنبیه افراد بایستی به آن توجه شود، این است رفتار فرد بایستی مورد نکوهش قرار گیرد و نه شخصیت فرد خاطی. در هنگام تنبیه فرد بایستی به شخصیت فرد تحکیم بخشیده شود و فقط رفتار فرد مورد نکوهش قرار گیرد. قبل از انجام تشویق و تنبیه فرد بایستی تحلیلی بعمل آید که آیا تشویق و تنبیه مورد نظر فایده ای دارد یا خیر؟ و یا اینکه فرد برای اولین بار است که به این عمل اقدام می کند؟ و همچنین بعد از تشویق و تنبیه فرد تحلیلی بعمل آید که آیا تشویق و تنبیه مورد نظر اثر بخشی لازم را بدنبال داشته است یا خیر؟ همانگونه که هر فردی ممکن است در زندگی خود دچار اشتباه شود مدیر نیز ممکن است در تشخیص خود دچار اشتباه شود. بنابراین لازم می آید که مدیر پس از وقوف بر اشتباه خود، فوراً عذرخواهی بعمل آورد ، و از این هراس نداشته باشد که افراد او را فرد ناتوان به حساب آورند بلکه وظیفه مدیر است که با ذکر دلایل قانع کننده از عمل اشتباه خود پوزش بطلبد. امیرالمومنان علی (ع) در فرمان مبارک خود به اصل تشویق و تنبیه و پوزش اشاراتی دارند: « و از بزرگداشت کسی که کارهای بزرگ انجام داده است کوتاهی مکن.» و در جای دیگر می فرمایند: « خطاکار را کیفر ده , آن سان که از حد نگذرد و با جرم متناسب باشد مجازات کن.» همانطور که از بیانات امام علی(ع) بر می آید ، افرادی که کار شایسته ای انجام می دهند بایستی مورد تحسین قرار گیرند و از سوی افراد خطاکار بایستی بی درنگ مجازات شوند. اما در مجازات خطاکاران نبایستی افراط و تفریط به عمل آید بلکه بایستی متناسب با جرم آنها باشد. امام علی (ع) همچنین به مالک اشتر متذکر

می گردنـد که : نبایـد در نظرات بـدکار و نیکوکـار برابر باشـند که این روش نیکوکـاران را به نیکو کاری بی رغبت و برکاران را بدکاران را به بدکاری راغب می گرداند، و بلکه باید هر یک را به آنچه بجا می آورده پاداش دهی . که این فراز از بیانات امام (ع) در مبحث تئوری تقویت به تفصیل بیان گردیده است. « پس به آرزوهاشان در بگشای و کارشان را بزرگ بر زبان آور از این راه به آنان نزدیک شو, چه, اگر حسن عمل آنان بسیار یاد کنی , به یاری خـدای دلیران به جنبش در آینـد و گریزپایان برانگیخته گردند تا از جنگ نهراسـند.» امام در جایی دیگر پوزش طلبی مـدیر را نه تنها موجب ناتوانی وی نمی دانـد بلکه عذرخواهی مدیر را باعث ریـاضت نفس و همچنیـن بـاعث نزدیـک شـدن تـوده هـایو عذرپـذیری از مـدیر می داننـد. «والسـلام علیکم و الرحمه الله و برکـاته شناسنامه کتاب نویسنده : مقیمی – سیدمحمد محل نشر : تهران تاریخ نشر : ۱۳۸۰/۰۸/۲۰ رده دیویی : ۲۹۷.۹۵۱ قطع : وزیری جلد : شومیز تعداد صفحه : ۶۶ نوع اثر : تالیف زبان کتاب : فارسی نوبت چاپ : ۱ شابک : ۹۶۴-۹۳۵۰۱-۱-X

آزادی در نگاه امام علی

(ع)رحیم براتیان*

در این نوشتار تلاش شده است که با بیان چندی از فرمایشات امیرالمؤمنین، آزادی حقیقی معرفی و عملکرد جمهوری اسلامی مورد بررسـی قرار بگیرد. نهـج البلاـغه که انعکـاس افکـار و نظریات امام علی(ع) است، دارای ابعاد و شامل موضوعات مختلف و عمیقی است که یکی از شـاخه های درخت درایت و دانش امام علی به نام «آزادی» را تحلیل می کنیم. از آنجا که در طول تاریـخ و عرض زنـدگی و ارتفـاع آفرینش، غالباً عـده ای حاکم و گروهی محکوم بودنـد، یا برخی ارباب و بعضـی برده می شدنـد و برده به عنوان دارایی، تحت فرمـان اربـاب در می آمـد و به سـخت ترین و نـامردانه ترین کارهـا، امر می شـد و همه ی وجودش، تمام چرخ هنر و اسـتعدادش، فقط باید زیر حاکمیت ارباب می چرخید، در اینجا یک نعمت بزرگ خداوند، لگد مال و در زیر سم سهمگین ارباب، نابود می شد. آن هدیه ی زیبای خدا به بشـریت، شـهدِ شیرین آزادی که در سفره ی سرشت انسان نهاده شده است. امام علی (ع)از نمونه ی اشـخاص برجسـته ای است که از آزادی، حمایت می کند و انسان را از اینکه وجودش در فرمان دیگری در بیاید، نهی می کنـد. می فرماید: «برده ی دیگری مباش که خدا تو را آزاد آفرید.»[۱] یکی از مسائـل مهمی که در نگاه علی(ع)متجلی است، اینکه انسـان در انجـام اعمـال و افعـالش، آزاد اسـت که غیر از این به قـول امـام علی(ع): «پـاداش و کیفر، بشـارت و تهدیـد الهی، بیهـوده بود»[۲] ولی نکته ای که در آزادی انسان در افعال و اعمالش، اهمیت دارد اینکه انسان از این آزادی در جهت رهایی روح و صلاح سرنوشـتش بهره بگیرد. یعنی انسان تا زمانیکه در این دنیا هست، بایـد از آزادی خود اسـتفاده کنـد و روح و وجدان خود را تصـفیه نمایـد، چرا که وقتی از این عالم به عالم دیگری منتقل شد، دفترچه اختیارش باطل می شود و مورد مواخذه و سئوال قرار می گیرد؛ پس چه بهتر تا وقتیکه در دنیا در دریای آزادی شـنا می کنـد تا عمق ایمان و عمل صالـح، شـیرجه بزند و به کمال انسانیت برسد. به طور کلی آزادی در دنیـا در گرو عـدم تعلق به زیورهای زیبای دنیا و گسسـتن از وابسـتگی های دنیاست. اما اگر کسـی به این مقام بلنـد آزادی رسـید؛ یعنی توانست که هـدایتگر خود باشـد، موظف است برای آزادی دیگران ، تلاش و جهـاد کنـد. به عنوان مثـال ملموس معاصـر، امـام خمینی (ره) که به عنوان بزرگ مرد آزادی و ایمـان بود، وقتی که خودش را از اسـارت هـای دنیا آزاد نمود، سپس به فکر آزادی دیگر انسانهـا افتـاد. در یـک محیـط آزاد است که انسانها می تواننـد، تراز ایمان و آگاهی خود را بالاتر ببرنـد. امروزه مـوج آزادی خـواهی کـه در اقیـانوس مردم منطقه مـد گرفته است، بسـتر منـاسبی برای بالنـدگی روح و فکر خودشـان است. کسانی که خودشان آزادند، موظفند نقش رهبری هدایتگر را برای این ملت های طالب آزادی، ایفا کنند. لذا امام علی (ع) در مورد مجاهــدت خــود در راه آزادی مردم، می فرمایــد: «از بنــدهای بردگی و ذلـت شــما را نجـات داده و از حلقـه هـای سـتم رهـایی بخشیدم[۳].» قبـل از اینکه وارد جنبه هـای مختلـف آزادی شوم، لاـزم است، احـترام والاـی امـام علی به آزادی را تحلیـل کنیم، اگر

انسان به دنبال آرامش و آسایشی باشد و تلاش کند تا آزادانه به مقصودش برسد، ولی در مسیر حرکتش، موانعی؛ آزادی اش را پایمال کنند، گرچه در انتها به مقصود خود برسد ولی به آسایش واقعی نرسیده است؛ زیرا در مسیر تلاشش، آزادی اش ضایع شده بود. این از ارزش های فوق العاده امام علی به آزادی است. یکی از شاخه های درخت آزادی، آزادی اندیشه و تفکر است. یکی از مسائلی که امروزه در سطح جهان بویژه در آکادمی های علمی جهان و در جمع بسیاری از روشنفکران امروزی مطرح است؛ بحث آزادی اندیشه است. گذشته از تمام خیانت هایی که به نام آزادی اندیشه به اندیشه و به آزادی صورت گرفته است؛ ما می خواهیم، نظر امام علی(ع) در این مورد، تحلیل نمائیم. دیدگاه کلی امام علی (ع) به آزادی اندیشه این است که وقتی انسان با دلایل درست و روشن، درباره ی موضوعی تفکر کند؛ هیچ چیز نباید مانع فکر آزادش باشد؛ از جمله: وابستگی قومی یا نژادی و ... یعنی آزادی اندیشه آن است که وقتی در مورد موضوعی خواستیم نظر بدهیم؛ ابتدا تمام دلایل و شاخه های آن موضوع را آزادانه بررسی نمائیم و وقتی با فکر آزاد به نتیجه ی روشن رسیدیم، آزادانه نظر را اعلام کنیم. در واقع مطلب و نظری که پایه اش، تفکر آزاد و مستقل نیست، بلکه برعکس،گرفته شده از اغراض و کینه هاست؛ این نه تنها آزادی اندیشه نیست، بلکه ضد آزادی اندیشه می باشد. مثل کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی، در واقع مطلب این کتاب، از یک تفکر آزاد و مستقل و علمی گرفته نشده است؛ بلکه حاکی از اسارت اندیشه ی سلمان رشدی به برخی غرض هاست. پس در این صورت مخالفت با این گونه مطالب و اندیشه ها، مخالفت با آزادی اندیشه نیست، بلکه حمایت از آزادی اندیشه می باشد. به عنوان مثال: وقتی امام خمینی«ره» با اندیشه ی آزاد و علمی به این نتیجه رسید که طاغوت، حکومت پلیدی ها و شیطان و اسلام، حکومت زیبایی ها و الله است، در این صورت بی هیچ واهمه ای، اندیشه اش را مطرح نمود و از آن دفاع کرد. پس آزادی اندیشه این نیست که فردی بدون تفکر و بدون آگاهی، موضوعی را تائید و یا برچسب اعتبارش را باطل کند وقتی به کار اشتباهش اعتراض کنی، بگوید من فکر و اندیشه ام آزاد است؛ در حالیکه این فرد، اندیشه اش فوق العاده اسیر است؛ اسیر جهالت و غرض و فکرش دچار انعقاد و گرفتگی شده است. از دیگر جنبه های آزادی، آزادی بیان می باشد. آزادی بیان یکی از موارد مهم استفاده اش در رابطه مردم با حاکمان است. مردم موظفند که مشکلات و موانع پیشرفت و موارد صلاح کشور را آزادانه به حاکمان گوشزد کنند. به عقیده ی امام علی (ع) حاکمان باید در میان مردم باشند، به این علت که مردم، حرفهای خود را با آنان بزنند. که این نمونه ی اهمیت آزادی بیان در دیدگاه حضرت امیر است. از خطرات عدم آزادی بیان در حکومت، این است که حاکمان از امور کشور، کم اطلاع و یا بی اطلاع می شوند. حضرت امیر خطاب به حاکم جامعه می فرمایند: «هیچ گاه خود را فراوان از مردم پنهان مدار که پنهان بودن رهبران، نمونه ای از تنگ خویی و کم اطلاعی در امور جامعه می باشد. پنهان شدن از رعیت، زمامداران را از دانستن آنچه بر آنان پوشیده است، باز می دارد، پس کار بزرگ، اندك و کار اندك، بزرگ جلوه می کند.»[۴] نکته ای که بسیار با ارزش است و در تعبیر حضرت امیر، جای تحلیل دارد این است که وقتی مردم، آزادی بیان نداشته باشند، در بعضی موارد، موضوعات بسیار مهم و ارزشمند در نظرش کوچک جلوه می کند، یا عده ای از نزدیکان حاکم، برای مصالحی آن موضوع بزرگ را، کوچک جلوه می دهند، اما اگر حاکم در بین مردم باشد و حضورش، زمینه ی آزادی بیان را فراهم کند، خودش شخصاً از موضوعات مطلع می گردد. به طور مثال: در جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی، امام خامنه ای و برخی مسئولین در این ۳۲ سال، بویژه رئیس جمهور فعلی، دکتر احمدی نژاد به طور جدی، زمینه ی آزادی بیان را برای توده ی ملت، فراهم نمودند که این موجب آگاهی خودشان از موضوعات مختلف جامعه می باشد. ما در دیدگاه امام علی (ع)به آزادی بیان، یک نگاه روشن و علمی، مشاهده می کنیم که این نظرات عمیق حضرت، سلامت جامعه ی انسانی را تضمین می کند. ایشان معتقدند اگر گروهی، نماینده ی خود را برای بیان موضوعاتشان، نزد حاکم ببرند، حاکم حتی باید مسائلی که باعث ترس و دلهره ی فرد می شود را برطرف نماید تا بدون دغدغه، سخن بگوید. حتی ممکن است به خاطر مشکلاتی که وجود دارد، آن فرد به حاکم، سخنان نابجا نیز بزنند ولی حاکم باید شرح صدر داشته باشد و تنها چیزی که باید ملاک کارش

قرار بگیرد این باشد که حق مظلوم را از ظالم بستاند. امام علی فرمود: «بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند تا شخصا به امور آنان رسیدگی کنی و سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون اضطراب در سخن گفتن با تو گفتگو کند، پس درشتی و سخنان ناهموار آنان را بر خود هموار کن.»[۵] این تعابیر نمونه های اعلای آزادی بیان می باشد. به عنوان مثال: نشست های رهبری ایران، امام خامنه‌ای با اقشار مختلف مردم و شنیدن صبورانه حرف هایشان ، همچنین سفرهای استانی دکتر احمدی نژاد که یکی از برنامه های سفر ، نشست رو در رو با کسانی که به دستور رئیس جمهور نیاز دارند ، از جمله مصادیق ایجاد آزادی بیان برای مردم می باشد . دیدگاه کلی امام علی به آزادی بیان این است که مردم باید بیانشان صریح و بی پیرایه باشد. تملق گویی و چاپلوسی از موارد لگد مال نمودن آزادی بیان می باشد . مقوله قابل تحلیل دیگری از آزادی ، آزادی سیاسی در نگاه حضرت امیر می باشد. آزادی سیاسی به این معنا که هر یک از افراد جامعه، مختار است تا با اندیشه ی آزاد، به نظام سیاسی دلخواهش، گرایش داشته باشد. در آزادی سیاسی، هیچ یک از مردم جامعه به زور حق ندارند به نظام سیاسی خاصی، رای بدهند. حتی کسانی که با نظام سیاسی موجود، مخالف باشند باید از مزایای حکومت بهره مند شوند. مثلاً ـ در زمان حکومت امام علی گروهی به نام خوارج که مخالف باشند باید از مزایای حکومت بهره مند شوند. مثلاً در زمان حکومت امام علی گروهی به نام خوارج که مخالف نظام سیاسی و فکری حضرت امیر بودند، هیچگونه اجباری برای پذیرفتن نظام سیاسی موجود، وجود نداشت و آنها آزادانه، نشست هایی درباره ی افکار و گرایش های خود می گذاشتند. این درست است که اندیشه ی خوارج باطل بود اما چون با یک سری دلائل و مستنداتی به یک تفکر خاص رسیده بودند و به طور خلاصه اینکه، فکر باطلشان از یک تفکر مستقل و تقریباً به دور از غرض گرفته شده بود و به آن تفکر، عقیده ی قلبی داشتند، لذا امام علی به آنها هم آزادی بیان و هم آزادی سیاسی داده بود. زمانیکه دست به قیام عملی زدند که آن وقت، فکر باطلشان، ناهنجاری بوجود می آورد و نظم اجتماعی، اقتصادی و فکر جامعه را بر هم می زد، حضرت امیر مقابل آنان ایستاد، زیرا آنها دیگر از مسیر آزادی خارج شده بودند و به آزادی دیگران آسیب می رساندند. در دیدگاه حضرت امیر، آزادی سیاسی در جامعه باید طوری باشد که حتی یک نفر هم در خودش اجباری نبیند که بر خلاف فکر آزاد و علمی و مستقلش از فلان مسئله ای حمایت کند که این نوع آزادی، باعث اصلاح جامعه می گردد. وقتی در جامعه ای آزادی سیاسی بود، مردم دیگر ترس و دلهره ای ندارند که اگر به فلان مسئله گرایش نداشته باشند؛ مواخذه می شوند یا بلکه با اندیشه ی آزاد و درست و صحیح، به نظام سیاسی دلخواه خود رای می دهند. در این صورت است که حکومت، مشروعیت پیدا می کند. به عنوان مثال: در ۱۲ فروردین ۵۸ که در ایران، نظام سیاسی مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه و به طور کلی نظام جمهوری اسلامی به همه پرسی گذاشته شد؛ مردم آزادانه و در فضایی که آزادی سیاسی موج می زد، تقریباً ۹۸٪ به جمهوری اسلامی رای دادند. به همین علت است که جمهوری اسلامی ایران، مشروعیت یافت و الان سالهاست که همچنان، پراقتدارتر می شود. اما کمی هم از آزادی های مذموم از دیدگاه حضرت امیر هم مطرح کنیم. یکی از آزادی های مذمومی که موجب خرابی روح و فکر می شود؛ آزادی هایی است که باعث پایمال شدن آزادی دیگران می شود. مثلاً فردی علاقه مند است که آزادانه در کوچه با صدای بلند قرآن بخواند یا آواز و... در این صورت، آزادی دیگری را که دوست دارند؛ بخوابند یا مطالعه کنند، سلب می کند. یا راه رفتن یک خانم بدحجاب، با صورت آرایش کرده، باعث پایمال شدن آزادی روح جوانان دیگر می شود. یعنی اگر کسی دوست دارد که خودش آزاد باشد؛ باید به آزادی دیگران نیز توجه کند. امام علی (ع)می فرمایند: «آنچه را برای خود دوست داری، برای دیگران نیز دوست بدار و آنچه را برای خود نمی پسندی، برای دیگران میپسند[۶]» افرادی هستند معتقدند که چون ما آزادیم، پس تمام عمرم را برای رسیدن دنیا صرف می کنم. اما غافل است که وقتی دنیا برای کسی هدف شد؛ دیگر آن شخص آزاد نیست، بلکه اسیر و گرفتار شده است. و کسی که دنیا پرست شد برای رسیدن به خواسته اش، حاضر است هر کاری بکند، یعنی به حقوق دیگران تعدی و تجاوز کند وآزادی دیگران را نابود کند تا به مقصودش برسد. به

عنوان مثال: امروزه در جهان، سران ظلم و استکبار، آمریکا و اسرائیل به عنوان دنیا پرستان روشنی مطرح اند که برای رسیدن به دنیا و لذت آن، آزادی دیگر انسانها را نابود می کنند. آنها مدعی حکومت لیبرال دموکراسی اند ولی نمونه های واضح اسارت مدرن و دشمنان حقیقی آزادی به شمار می روند. آزادی باید در ریلی حرکت کند که روح و فکر آدمی را روشن و نورانی نماید. امام علی فرمود: «دو گرسنه هرگز سیر نمی شوند؛ جوینده ی علم و جوینده ی مال.»[۷] کسی که در راه جستجوی دانش، کاملاً آزاد باشد، این آزادی ممدوح، اما کسیکه در جویندگی ثروت و دنیا آزاد باشد؛ این آزادی مذموم است. ممکن است عده ای پیدا شوند و بگویند چون ما آزاد هستیم، پس هر رویا و آرزویی که بخواهیم می کنیم. کل سرمایه ی عمرش را به بافتن خیالات می گذراند. این نوع آزادی، تحرک را می گیرد و انسان را منفعل می کند. انسان آزاد باید طبق واقعیات حرکت کند؛ نه اینکه همه ی عمرش را به رویا و آرزو بگذراند. امام علی فرمود: «ای اسیران آرزوها بس کنید.»[۸] انسان آزاد، اسیر رویاهای کاذب و سستی و تنبلی نمی شود. بلکه فردی پویا و پر تحرک می شود. انسان آزاد به تعلقات دنیایی، دل نمی بندد. به قول امام علی(ع): «مردم دنیا دو دسته اند، یکی آنکه خود را فروخت و به تباهی کشاند و دیگری آن که خود را خرید و آزاد کرد»[۹] یعنی آنکس که حقیقت خود را شناخت که نباید اسیر و برده باشد؛ این چنین فردی به درجه ی بالای آزادی رسیده است. و در پایان، باید عرض کنم که برترین روح پرستش، عبادت انسان آزاد است. یعنی عبادت انسانی که روح و باور آزادی دارد؛ بهترین عبادت است. انسان آزاده در عبادتش، رنگی از وابستگی دنیایی وجود ندارد. نه به شوق بهشت و نه ترس از آتش، پرستش می کند، بلکه با وجودی رها، خدای توانا و شایسته را عبادت می کند. که به تعبیر امام علی(ع)، والاترین عبادت، «عباده الاحرار» می باشد. به امید آن که برق روشنگر آزادی حقیقی در آسمان قلبمان، رعددی بزند و همه ی ما از آزادگان واقعی باشیم. والسلام علی من اتبع الهدی ------- --- [۱] نامه ۳۱، فراز ۸۷، ترجمه محمد دشتی [۲] حکمت ۷۸ [۳] خطبه ۱۵۹ [۴] نامه ۵۳ فراز ۱۲۱ [۵] نامه ۵۳ فراز ۱۰۹ و ۱۱۰ [۶] نامه۳۱، فراز۵۵ [۷] حکمت۴۵۷ [۸] حکمت ۳۵۹ [۹] حکمت۱۳۳ منبع: سیاست ما

بررسی نامه علی (ع) به مالک اشتر

۵۳

بررسی نا مه حضرت علی (ع) به مالک اشتر محمد داعی چکیده: انتخاب مدیران و کارگزاران اصلح چه در بخش دولتی و چه در سازمانهای خصوصی دارای اهمیت بسیار می باشد. به منظور انتخاب اصلح، باید معیارهایی وجود داشته باشد تا مدیران و کارگزاران با آن معیارها سنجیده و ارزیابی شوند. مسلما معیارهای سنجش در هر جامعه باید متناسب با ارزشها و جهان بینی آن جامعه تعریف شود. جهان بینی مادی منحصر به جهان ماده می باشد ولی در جهان بینی اسلامی، هم این جهان و هم آخرت مورد توجه است. در جهان بینی اسلامی هدف صرفا تولید بیشتر نیست بلکه هدف نهایی تعالی انسان و رسیدن او به جایگاه خلیفه خدا بر روی زمین می باشد. این تفاوت در جهان بینی از تمایزات مدیریت اسلامی با مدیریت غربی می باشد که هر یک از این دو دیدگاه معیارهای سنجش خاص خود را دارند. با توجه به حجیت کلام معصوم علیه السلام، در این مقاله سعی شده است معیارهای مدیران جامعه اسلامی از نظر حضرت علی(ع) که از کتاب شریف نهج البلاغه و مقالات مختلف استخراج شده است ارائه گردد. در اندیشه حضرت علی(ع) هیچ خطری برای جامعه اسلامی همچون خطر بر سر کار آمدن افراد فاقد اهلیت یا کم صلاحیت نیست . آن حضرت در نامه ای به مصریان که با مالک اشتر فرستاد، هنگامی که او را حکومت آن سرزمین گمارد همچنین هشدار داده است «من بیم آن دارم که نابخردان و نابکاران زمام امور این ملت را بدست آورند و مال خدا را دست به دست گردانند و بندگان او را بردگان خود گیرند و با صالحان به دشمنی برخیزند و فاسقان را حزب خود قرار دهند». (نهج البلاغه: نامه ۶۲). همچنین امام

علی(ع) چنین هشدار داده اند:« بیگمان مردمان هلاک شدند آنگاه که پیشوایان هدایت و پیشوایان کفر را یکسان شمردند و گفتند: هر که به جای پیامبر(ص) نشست، چه نیکوکار باشد و چه بدکار اطاعت او واجب است پس بدین سبب هلاک شدند». (دلشاد تهرانی،۱۳۷۷، صص ۱۰۰-۹۹). خصوصیات و معیارهای مدیران در نهج البلاغه را می توان به سه دسته زیر تقسیم کرد: الف) معیارهای تخصصی : این دسته از معیارها برای انجام موفقیت آمیز شغل لازم است. این معیارها معمولا بین مدیریت اسلامی و مدیریت غربی مشترک است. معیارهایی نظیر تحصیلات، تجربه، سابقه کاری،...ب) معیارهای ارزشی: این دسته از معیارها شامل مجموعه ای از رفتارها ی قابل قبول جوامع انسانی می باشد که در اکثر جوامع ممکن است قابل قبول و به نام ارزشهای جهانی نیز شناخته می شود . مانند رعایت حقوق دیگران، گشاده رویی و ...ج) معیارهای مکتبی: معیارهای مکتبی ریشه در مکتب اسلام و در مدیریت اسلامی دارد. جایگاه و مفهوم انسان در دو مکتب الهی و مادی، معیارها و ملاک های انتخاب افراد در مناصب و مدیریت ها را نیز شکل می دهد به طوری که در مکتب تیلوریسم به انسان به عنوان(گوریل باهوش) و در مکتب اسلامی به عنوان(خلیفه ۱& ۶۵۰۱۰؛) نگریسته می شود. در مدیریت اسلامی هدف صرف تولید نیست و غایت، تعالی انسان می باشد. همان تفاوتهایی که بین مدیریت اسلامی و مدیریت علمی وجود دارد، به تفاوتهایی در معیارهای انتخاب و انتصاب افراد منجر می شود لذا در اسلام معیارهای ارزشی و مکتبی اهمیت و گستردگی فراوانی پیدا می کند. با توجه به اهمیت و جایگاه مدیریت در نظامها و سازمانهای بین المللی و ترویج مدیریت نوین بر آن شدیم تا با تبیین دیدگاههای ارزشمند امام علی(ع) به عنوان مدیری مدبرو کارآمد در تشکیل نخستین حکومت اسلامی – شیعی گامی هرچند کوتاه در احیای این تفکر شیعی برداریم چرا که امروزه جزئیات مبانی دینی به عنوان یک نظریه جدید علمی و کاربردی با موفقیت قابل اجرا است. به دلیل گسترده بودن مطالب در مورد شیوه مدیریتی حضرت علی(ع) در نامه تاریخی این حضرت به مالک اشتر چکیده ای از این فرمایشات را در این مقاله ذکر می کنیم.مقدمه:در مبنای مدیریت اسلامی عمل به حق، اساس و مبنای مدیریت اسلامی است. و وجه تمایز مدیریت اسلامی با سایر مدیریت ها در همین موضوع نهفته است. در مدیریت های غیر اسلامی، چه بسا هدف وسیله را توجیه و مبلح می گرداند؛ یعنی برای رسیدن به هدف، می توان از هر وسیله ای اعم از مجاز و غیر مجاز استفاده کرد. اما مدیریت اسلامی بر مبنای حق و حقیقت استوار است و برای رسیدن به هدف تنها می توان از وسایل مشروع استفاده کرد. اسلام دینی است که به اقتضای زمانهای مختلف و متناسب با شرایط اجتماعی گوناگون، رهنمود های خاصی را ارائه می دهد و مبتنی بر اصول و مبانی عقیدیتی می باشد، لذا اسلام با مدیریت اقتضایی سازگار است. بدون شک، نامه امام علی(ع) به مالک اشتر که هنگام نصب ایشان به فرمانداری مصر صادر شده ، حاوی ارزنده ترین آموزه های مدیریت اسلامی است امیدواریم که همه مدیران و کارگزاران اسلامی در اعمال شیوه مدیریت به مولایمان علی(ع) اقتدا نمایند.قسمتی از الگوهای مدیریتی اسلامی حضرت علی(ع)۱- خصوصیات و معیارهای تخصصی۱-۱- علم و دانشدر احادیث اسلامی همواره تاکید شده است که در انتخاب افراد به صلاحیت علمی و توانایی آنها دقت و توجه بیشتری شود و هرگز کسانی را که از نظر علمی ضعیف اند و آگاهی های لازم را ندارند بر کاری نگمارند زیراکه چنین کاری بزرگترین خیانت به جامعه اسلامی است. حضرت علی(ع) در نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲ می فرمایند: « ای مردم همانا سزاوارترین مردم به این امر (خلافت و زمام داری) کسی است که توانا ترین آنها بر اجرای امور و داناترین بر فرمان خداوند در فهم مسائل باشد» (خسروی، ۱۳۷۸،صص ۴۰-۳۹) . ۱-۲- تجربه کاریکی از مؤثرترین عوامل موفقیت کارگزار و مدیر در تشکیلات و سازمان، تجربه و سابقه کاری وی می باشد. مدیر و مسئول با تجربه، بسیاری از نابسامانی های سازمان خود را سامان می دهد و بالعکس مدیر و مسئول بی تجربه و بدون سابقه، تشکیلات سازمان یافته را متلاشی و پراکنده خواهد نمود . امام علی(ع) در نامه به مالک اشتر می فرماید:« افراد با تجربه را به عنوان کارگزار انتخاب نما.» (قوچانی،۱۳۷۴، ص ۸۲). ۱-۳- حسن تدبیرحسن تدبیر معیاری ضروری برای زمامداران و مدیران می باشد. هیچ مدیریتی نمی تواند بدون تدبیر درست راه به جایی ببرد و هرجا که نابسامانی و

تباهی مشاهده می شود بایـد در جسـتجوی نوعی بی تـدبیری در آنجا برآمد و اساسا از مهمترین عوامل فروپاشـی سازمانها و دولتها سوء تـدبیر است به بیان امیر المومنین(ع): « چهار چیز دلیل برگشت (روزگار و اوضاع و احوال دولتها و حکومتهاست)، بـدی تـدبیر و زشتی تبـذیر و کمی عبرت گرفتن و بسیاری مغرور شـدن» همچنین آن حضـرت فرمودند:« صـلاح و سازمان زندگی تدبیر است» (دلشاد تهرانی،۱۳۷۷،صص۲۵۶-۲۵۵).۱-۴- شایستگی و کفایت در آئین اسلام مسند مدیریت شایسته کسی است که قدرت استفاده از ایمان و تخصص را در مقام اجرا داشته باشد. امیر المومنین در نامه به مالک اشتر، یکی از شرایط واگذاری مسئولیت ها را «کفایت» می دانـد و می فرماینـد:« ای مالک در بکارگیری کارمندان و کارگزارانی که باید زیر نظر تو کارکنند هیچگونه واسـطه و شفاعتی را نپـذیر مگر شـفاعت کفایت و امانت را»(خسـروی،۱۳۷۸،صص۴۲-۴۱).۱-۵- آینده نگری« آینده نگری» و«دوراندیشـی» یکی از شـرایط مـدیریت خردمنـدانه و منطقی است و مدیریت بدون توجه به این نکته مهم نمی تواند سازمان را به سـرمنزل مقصود برسانـد. قبل از اقـدام به هر کار بایـد جوانب و زوایای مختلف آن مورد بررسـی قرار گرفته و پیامدهای احتمالی آن پیش بینی شود. مدیرانی که قبل از اقدام های عملی، با آینده نگری زوایای مختلف مسئله را بررسی کرده و امکانات و مقدملات لازم را پیش بینی می کننـد، تصـمیم هـای استوارتری می گیرنـد و میزان مـوفقیت و اثر بخشـی آن را افزایش می دهنـد. آن حضـرت در خطبـه ۱۵۴ فرمودنـد:« بینـادل خردمنـد، پایـان خـویش می بینـد و پست و بلنـد و نشیب و فراز خود را می شـناسد».(خـدمتی، ۱۳۸۱،ص۳۰).۲-خصوصـیات و معیارهای ارزشی۲-۱- تواضع و فروتنیمـدیر و مسـئولی که خود را خدمتگـذار مردم می دانـد، در رفتار خود با مردم متواضع و فروتن بوده و به هیـچ وجه در رفتارش با آنان برتری و سـلطه نگری وجود نخواهـد داشت امیر المومنین(ع) در نامه ای که به یکی از والیان خود نوشته، چنین فرموده است:« در برابر رعیت فروتن باش.» (دلشاد تهرانی،۱۳۷۷،ص۱۳۴).۲-۲- عدالت و انصافامیرالمومنین(ع) در جای جای نهج البلاغه مردم و کارگزاران خویش را به اجرای عدالت توصیه می کند. در نامه ۵۳ خطـاب به مالـک اشتر فرموده انـد:« دوست داشـتنی ترین چیزهـا در نزد تو، در حق میانه ترین، و در عـدل فراگیرترین، و در جلب خشـنودی مردم گسترده ترین باشد، که همانا خشم عموم مردم خشنودی خاص را از بین می برد اما خشم خواص را خشنودی همگان بی اثر می کنـد».حضـرت در جای دیگری از فرمان تاریخی خود به مالک اشتر می فرمایـد: « انصاف برقرار کن میان خدا و مردم، و خویشتن و دودمـان خـاص خود و هرکس از رعیت که رغبتی به او داری و اگر چنین انصافی را برقرار نکنی، مرتکب ظلم گشـته ای و کسی که به بندگان خدا ظلم بورزد خصم او خداست از طرف بندگانش و هر کسی که خدا با او خصومتی داشته باشد دلیلش را باطـل سـازد و او با خـدا در حال محاربه است».حضـرت در نامه ای به فرمانروای حلوان، اسود بن قطب می نویسـد: « پس باید کار مردم در حقی که دارند در نزد تو یکسان باشد که از سـتم نتوان به عدالت رسـید».(احمدخانی،۱۳۷۹،صص۱۰۹-۱۰۱).۲-۳- امانتداریهرکس در هرجایگاه و مرتبه مدیریتی، امانتدار مردمان است و باید اموال و حیسیت و شرافت ایشان را پاسداری کند. اما علی(ع) به مالک اشتر در این باره سـفارش می کنـد که درباره اشخاصـی که می خواهـد برگزیند بدین امر توجه نماید و با بررسـی سوابق و عملکرد گذشـته شـان ببینـد آیـا اهـل امانتـداری بوده انـد یا خیر. امیر المومنین(ع) در نامه ای که به برخی کارگزاران خود نوشـته، چنین فرموده اند : « کسـی که امانت را خوار شمارد و دست به خیانت آلاید و خویشتن و دینش را از آن منزه نسازد درهای خواری و رسوایی را در دنیـا به روی خود گشوده است ودر اخرت خوارتر ور سواتر خواهـد بود وبزرگترین خیـانت خیانت به امت است ورسواترین تقلب تقلب نسـبت به پیشوایـان مسـلمانان است».یکی ازمهم ترین وضـایف مـدیر اسـلامی این است که حافظ بیت المال مسـلمین باشـد. امام علی (ع) دراین باره می فرمایـد «بخشـش زمامـداران از خزانه مسـلمین سـتم وفساد است »(دلشاد تهرانی ، ۱۳۷۷،ص ۲۷۹).۲ـ۴ـ تثبیت رویه دیگران یک مدیر اسلامی باید به این اصل اعتقاد وایمان داشته باشد که بزرگانی قبل ازوی درآن پست بوده انـد انتصـاب هـایی را انجـام داده انـدکه صـحیح است دسـتورالعمل هایی راداده انـد که به رشـد سازمان کمک می کند بنابراین یک مدیراسـلامی نبایـد به صـرف رفتن مـدیران قبلی وجایگزین شـدن خود به جای آنان کلیه اموررا‌تغیر دهـد و در تمامی

انتصابات، دستورالعملها، سازماندهی هاو...تجدید نظرنمایدچرا که ممکن است برخی ازاین انتصابها ودستور العمل ها به جا، دقیق، صحیح و مبتنی بر بررسی علمی انجام شده باشد ودر هم ریختن آنها موجب کندی یا توقف کار سازمان گردد. امام علی(ع) درنامه ای به مالک اشترمی نویسد «آداب ورسوم شایسته ای راکه بزرگان نخستین به کار بسته اند ومایع هم بستگی واصلاح حال رعیت بوده درهم مشکن ونیز رویه جدیدی را که به چیزی ازآن روش ها اسیب می رسانند وضع منما، زیرا در غیر این صورت پاداش از آن کسی است کـه آن رویـه هـا رابر قرارکرده و مسئو لیتش برعهـده ی تـوست، بـه خـاطر این که آ نهـا رانقض کرده ای.»۲-۵-صـداقت صداقت از مدیر از بهترین عوامل موفقیت در کار وحافظ آ برو وبر اورنده وجاهت اجتماعی است چنان چه مدیر در محیط کار وصحنه های اجتماعی ازصداقت لازم برخوردار باشد موقعیت او حتمی است ودر قیر این صورت حتی اگر فرزند در ابتدای کار و بااغفال دیگران رسوانگردد، اما سـرانجام روزی بادریـده شـدن پرده ها ،دروغگویی اوآشـکار می گردد. به غیراز صداقت روش دیگری نمی تواند ضامن موفقیت باشد ویک مدیر باید اهل صدق باشد. امام علی(ع) درنامه ای به مالک اشتر به او می فرماید که با اهل صدق بپیوند ومسـئولیت های اصـلی را به آنان واگذار نما (قوچانی،۱۳۷۴،ص۱۳۴).۲-۶-پرهیز ازغروروکبرنوعا بشربراثرغفلت ازحقیقت به مجردرسـیدن به پست ومقـام گرفتـار غروروخودبینی وتکبرمی شونـدواین گرفتاری براثراین است که آن فرد برای خود فی نفسه ارزشـی نمی پنداشته وتمام ارزش رابه انسان صاحب مقام می دهد حال آن که آن چه راکه دارای حقیقت می باشد انسان است وپست هـا ومسـئولیت هاتماما اعتباری است وچه بسا مسـئولیت هابه وسـیله انسان های با فضـیلت وباکمال با ارزش وپر بها می شودوانسان های آگاه آن افرادی هسـتند که خود را اسـیر پست ومقام نمیکننـد بلکه میز وپست راتابع خود می دادند وهر مسئولیت که به آنـان داده شود از گرفتـار شـدن به غروروتکبر دورهسـتندوازهمین جهت است که اسـلام بـا نغمه هـای مختلف انسان ها را از ریاست طلبی بر حذر داشـته زیرا بسـیارند اندک کسانی بر نفس خود فائق گردند.امیر المومنین(ع)در دو فراز از فرمان تاریخی خود به مالک اشتر ، اورا از غرور می هراسانـد و به وی هشـدار می دهـد و روش پرهیز از غرور را به او تعلیم می فرمایـد:«چنان چه بر اثر پست ومقـام که به تـوداد شـده است در تو تکبر به وجودآیـد و در خود احسـاس خود بینی نمـایی، فورا به یـاد بیـاور عظمت ملک خداونـدی را که فوق تو است و به قدرت سـلطه خداوند و ضـعف خود توجه داشـته باش، این توجه و نگرش است که سرکشـی و تمرد را از تـو می گیرد و تنـدی تـو را فرو می نشانـد و آن عقـل را که از مغزت بیرون رفته بـود به تو بـاز می گردانـد. پرهیز کن از برابری با قـدرت خداونـد متعال و از هماننـد بینی خود با او در جبروت ربوبی زیرا خداونـد متعال هر جباری را ذلیل و هر تکبری را پست وخوار می سازد».همچنین در همین نامه می فرماید:«بپرهیز از خود پسندی و بالیدن به خود و از تکیه به چیزی که تو را به خود پسنـد ی وا دارد و از اینکه دوست بـداری مردم تو را بسیار بسـتایند زیرا این صـفات پلیداز مهمترین دام های شـیطان است تا نیکی نیکو کـاران را در آن محو سازد» (قوچانی،۱۳۷۴،ص ۱۶۱-۱۶۰)۲-۷-مشـورت کردن مشورت در اداره امور و پرهیز از خود رایی از موکّـد ترین کارهـا در راه و رسم مـدیریتی امیر مومنـان است.آن حضـرت همچون رسول خـدا(ص)بـا وجود برخورداری از مقام عصـمت و طهارت و با آنکه از نظر علم و دانش،عقل و خردمندی و تدبیر و سیاسـتمداری در مرتبه ای قرار داشت که او رااز آراء و نظرات دیگران بی نیـاز می سـاخت امـا پیوسـته مشـورت می کرد و به کـارگزاران خـود می آمـوخت که چنین کننـد.امیر المومنین علی(ع)در نامه ۴۰ نهج البلاغه که به سران سپاه خود نوشته است،فرموده است:« آگاه باشید حق شما بر من این است که جز از اسرار جنگی،هیـچ سـری از شـما پنهـان نسازم و در اموری که پیش می آیـد،جز حکم الهی،بـدون مشورت شـما کاری انجام نـدهم». امیر المومنـان (ع) هیـچ حـامی وپشتیبانی رادر اداره امورچون مشورت نمی دانست ودراین باره فرموده است:«هیـچ پشتیبانی اسـتوارتر از مشورت کردن نیست » (نهـج البلاغه: نامه۵۳)«هیـچ خردمندی از مشورت بی نیاز نمی شود» (نهج البلاغه: نامه ۵۳)«سزاوار است که خردمنـد رأی خردمنـدان را به رأی خود ودانش وآگاهی دانشـمندان را به دانش خویش بیفزایـد» (نهج البلاغه: حکمت ۳۴۷).برای مشورت در هر امر ،باید از مشاورانی مناسب وصاحب اهلیت بهره گرفت واز هرکس نمی توان رای خواست .به طور کلی مدیر باید

باکسانی مشورت کند که متصف به خدا ترسی، پرواپیشگی، راز داری وشجاعت باشد واز خردی نیکو وتجربه ای پر بار بر خوردار باشند وبا اشخاص ترسو، حریص، دروغگو،جاهل، احمق وکسانی که زمام احساسات خویش رادر دست ندارند،نباید مشورت کرد .امیر المومنین(ع) در عهد نامه مالک اشتربه او چنین نوشته شده است:« بخیل را در مشورت خود دخالت مده زیرا که تورا از احسان منصرف می کند و از نیازمندی می ترساند و نیز با اشخاص ترسو مشورت مکن زیرا در کارها روحیه ات را تضعیف می کنند. همچنین حریص را به مشاورت مگیر که با ستمگری، حرص را در نظرت زینت می دهد. پس همانا بخل و ترس و حرص، غرایز و تمایلات مختلفی اند که از بدگمانی به خدا سرچشمه می گیرند». در سفارشهای امیر مومنان علی(ع) بهترین مشاوران اشخاص امین و مجرب، خردمند و دور اندیش معرفی شده اند.(دلشاد تهرانی،۱۳۷۷،صص ۲۵۱-۲۴۷).۳- خصوصیات و معیارهای مکتبی۳-۱مسئولیت در قبال جامعهیکی از ویژگی های مدیران و زمامداران شایسته، توجه به کل جامعه و جهت گیری برای خدمت به جامعه می باشد. این ویژگی که همان داشتن مسئولیت اجتماعی است، در کلام امیر المومنین بصورت زیر بیان گردیده است:« شما در پیشگاه خداوند، مسئول بندگان خدا و شهرها و خانه ها و حیوانات هستید. خدا را اطاعت کنید و از فرمان خدا سر باز مدارید».۳-۲ امتیاز ندادن به خویشان و اطرافیانامیر مومنین علی(ع) در نامه ۵۳ خطاب به مالک اشتر فرموده اند:« همانا زمامدار را نزدیکان و خویشاوندانی است که به مال دیگران چشم دارند و به آن دراز دستی می کنند و در معامله کم انصافند پس وسایل تجاوزشان را از میان بردار تا رشته فسادشان بریده شود و دراز دستی شان کوتاه گردد. به هیچ یک از اطرافیان و خاصان و نزدیکان خود، زمینی به رسم تیول وامگذار و نباید که کسی از تو پاره زمینی طمع کند تا به همسایگان در سهم آب یا در عملی که بین او با همسایگان مشترک است، آنان را به بیگاری گیرد و به آنان زیان رساند و بار خویش بر دوش دیگران گذارد پس با این کارها، سود گوارا برای آنان باشد و سرزنش و گناه آن کار در این جهان و آن جهان گریبان گیر تو گردد».۳-۳ پرهیز از استبداد و دیکتاتوریخطرناکترین روحیه ای که مدیر در اثر ابتلا به خودپسندی و تکبر پیدا می کند روحیه دیکتاتوری و استبداد اوست در چنین حالتی مدیر همه معیارهای حق و منطق و ملاک عدل و اخلاق را زیر پا می گذارد و برای کسب قدرت بیشتر و اعمال آن به هر عمل نادرست و ظالمانه ای دست می زند.وظیفه مدیر ایجاد شرایطی است که افراد، داوطلبانه و آگاهانه از دستورات و قوانین پیروی کنند. زیرا انسان در برابر هرگونه ظلم و زور به طور آشکار یا پنهان، مقاومت می کند. زورگویی و استبداد از نشانه های ناتوانی است وبه تعبیری آنجا که منطق نباشد، از زور استفاده می شود.امام علی(ع) می فرمایند:« مبادا بگویی، من نیرومندم، امر می کنم و دستوراتم اجرا می شود، زیرا این روش موجب فساد فکر، تضعیف دین و نزدیک شدن به انحراف است ».امیر مومنین علی(ع) شخص مدیر را به توجه دائم به اینکه او خود زیر دست رده های بالاتر از خود است و مدیران بالاتر از او نیز در قلمرو فرمانروایی و حاکمیت الهی قرار دارند، دعوت می کند و به مالک می فرمایند پس« هر آینه تو بالاتر از آنهایی و ولی امر تو بالا تر از توست و خدا بالاتر از کسی است که تو را به مدیریت و فرماندهی و فرمانروایی گمارده است.»۳-۴ تقویحضرت علی(ع) در نامه ۱۲ نهج البلاغه فرموده اند:« از خدایی بترس که ناچار او را ملاقات خواهی کرد و سرانجام جز حاضر شدن در پیشگاه او نداری» (احمد خانی،۱۳۷۹،ص ۱۵۰).تقوی یعنی حفظ و نگهداری نفس از آنچه به آن ضرر می رساند و معنای کاملش این نیست که از خدا بترسی بلکه به این معنا است که از خشم و عذاب خداوند، خود را حفظ کنی و متقی به معنای « خود نگهدار و پرهیزگار» است. هر فردی برای پذیرفتن مسئولیت به دو گونه تقوی نیاز دارد و شرط پذیرش مسئولیت، داشتن این دو نوع تقوی است:الف) تقوی شخصی(تقوی در امور شخصی)ب) تقوی سیاسی(تقوی در امور اجتماعی سیاسی)نتیجه گیریکلام و سیره معصومین(ع) درس زندگی سعادتمند در این دنیا و رستگاری آخرت برای انسان است. همانطور که در معیارهای استخراج شده از نهج البلاغه مشاهده شد، معارف اهل بیت فقط به یک بعد انسان نمی پردازد و انسان را در تمام ابعاد وجودی رشد می دهد. بر این اساس می توان چنین نتیجه گیری نمود که در رویکرد اسلامی، نظامی جامع و همه جانبه در مقام تعریف ویژگی های مدیران مد نظر است که

ابعاد درونی ساختاری و رفتاری را بصورت همزمان پوشش می دهد.

منابع ومآخذ: ۱. اجرایی،عبدالستار(۱۳۸۰)، منشور علوی(ع) درفرمان به مالک اشتر نخعی، قم: دفتر نشر نوید اسلام. ۲. احمد خانی،مسعود(۱۳۷۹)،الگوسازی رفتاربـاتوجه به نامه های حضرت امیر (ع) در نهج البلاغه، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته ی معارف اسلامی ومدیریت، تهران: دنشگاه امام صادق (ع). ۳.خدمتی، ابو طالب ودیگران (۱۳۸۱)، مدیریت علوی،قم: پژوهشکده حوزه ودانشگاه. ۴.خسروی،محمود(۱۳۷۸) ، ملاک های انتخاب وانتصاب نیروی انسانی درمدیریت اسلامی با تاکید برنهج البلاغه، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته ی معارف اسلامی ومدیریت، تهران: دانشگاه امام صادق(ع). ۵.دلشاد تهرانی ،مصطفی(۱۳۷۷)، دولت آفتاب، اندیشه ی سیاسی وسیره حکومتی علی(ع)، تهران: خانه اندیشه جوان. ۶.علی ابن ابیطالب(ع)، امام اول ،۲۳سال قبل از هجرت - ۴۰ق (۱۳۷۱)، نهج البلاغه، ترجمه اسداله مبشری، تهران: دفتر نشرفرهنگ اسلامی، چاپ پنجم. ۷.علی ابن ابیطالب(ع)،امام اول،۲۳قبل ازهجرت -۴۰ق (۱۳۸۲)،نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم: موسسه تحقیقاتی امیرالمومنین(ع). ۸.قوچان، محمود (۱۳۸۲)، فرمان حکومتی پیرامون مدیریت، شرح عهد نامه ی امیرالمومنین علی ابن ابیطالب(ع)،به مالک اشتر، تهران: مرکزآموزش مدیریت دولتی. آفتاب، دوشنبه۱۳ آبان۱۳۸۷،تبیین ویژ گی های مدیران از دیدگاه حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه ۹. سایت خبر ایرنا

امام علی(ع)، حکومت و بازار

محمدتقی نظرپور

وضعیت بازار در زمان حکومت امیرالمؤمنین(ع): با نگاهی به تاریخ دوران جاهلیت در می‌یابیم که بازارهای مهمی در آن دوران وجود داشت که معروف‌ترین آنها بازار عکاظ، مَجَنه، ذوالمجاز و حباشه نام داشتند. این بازارها در صدر اسلام نیز پابرجا بودند. بازار عکاظ اولین بازاری است که در سال ۱۲۹ هجری قمری به جهت غارتی که در آن بازار صورت پذیرفت رها شد(۱) و آخرین بازار نیز بازار حباشه است که در سال ۱۹۷ هجری قمری رها شد.(۲) برخی از این بازارها نظیر بازار عکاظ فقط محلی برای خرید و فروش کالاـ نبود. بلکه مکانی برای تجمع قبایل نیز محسوب می‌شد که در آن اخبار و اطلاعات رد و بدل می‌شد. شعرأ اشعار و غزلهای خود را می‌خواندند. و شاید بتوان گفت آنچه در یک روزنامهٔ امروزی وجود دارد، به نحوی در بازار عکاظ نیز وجود داشت.(۳)بازارهای دوران جاهلیت عشاران و خفیرانی داشته‌اند که با گرفتن مبالغی از فروشندگان با نیرو و توان قابل توجه خود امنیت بازار را تأمین می‌نمودند. در مناطقی که حکومت مقتدری وجود داشت از حاکمان به عنوان عشار نام برده می‌شد. گرچه گاهی فروشندگان خود را تحت‌الحمایه قبیله‌ای قرار می‌دادند و آن قبیله فردی را به عنوان خفیر برای دریافت وجوه انتخاب می‌نمود. در عین حال همه بازارهای دوران جاهلیت عشاران و خفیرانی داشتند که نام آنان در کتب تاریخی آمده است. تنها بازار عکاظ عشار نداشت.(۴) در عصر ظهور اسلام و تشکیل حکومت اسلامی توسط پیامبر گرامی اسلام(ص) در مدینه، مهمترین بازار مدینه یعنی بازار بنی قینقاع در اختیار یهودیان قرار داشت. حضرت به جهت حساسیت ویژه بازار و نارضایتی از حاکمیت مطلق یهودیان بر بازار در صدد شکستن حاکمیت آنان و سلب انحصار از آنان برآمدند و در این راستا بازار دیگری را در مدینه تأسیس نمودند و مقررات خاصی نظیر عدم اخذ خراج از بازاریان، نداشتن جایی مشخص برای فروشندگان و ممنوعیت تجاوز به حریم بازار و... وضع نموده و امتیازهای قومی و طبقاتی گذشته را به کلی لغو و امنیت بازارها را به طور کامل تأمین کردند. این اقدامات به شکوفایی و رونق بازار منجر شد. به عنوان مثال نگرفتن خراج و هر گونه مالیات، سبب کاهش قیمت‌ها و رواج و گستردگی خرید و فروش می‌شد و در عین حال که انتقال بازار به مکان دیگر، درآمد مالیاتی یهودیان را از بازار بنی‌قینقاع به شدت کاهش داده و یهودیان را که دشمنان عنود اسلام و مسلمین بودند، به خشم آورد. در زمان حکومت امیرالمؤمنین(ع) بازارها همانگونه که بودند

استمرار یافتند، گرچه محل خلافت و حکومت از مدینه به کوفه منتقل شد ولی تغییری در محل بازارها گزارش نشد. و حضرت با توجه به نقش حساسی که بازار در رونق فعالیت‌های اقتصادی داشت در بهبود وضعیت آن و افزایش رونق و کارایی آن تلاش نمودند.برای تبیین وضعیت بازار در زمان حکومت امیرالمؤمنین(ع) می‌توان به ویژگیهایی اشاره نمود. اگر چه برخی از این ویژگیها اختصاص به زمان حضرت ندارد بلکه از گذشته وجود داشته و در زمان حضرت نیز استمرار پیدا کرده است آن ویژگی‌ها عبارتند از:۱. بازارها غالباً در کنار مسجد و دارالاماره بنأ شدند که خود حاکی از ارتباط وثیق این مراکز نسبت به هم می‌باشد. مساجد جامع بصره، کوفه و سامرا در کنار بازار قرار داشتند.(۵) از گفتگوی عقیل بن ابی‌طالب با امیرالمؤمنین(ع) نیز استفاده می‌شود که بازار کوفه در کنار دارالاماره قرار داشت. وقتی که عقیل می‌گوید من ۱۰۰ هزار دینار مقروض هستم و از بیت المال به من چیزی بده تا دیونم را ادأ کنم. حضرت جواب می‌دهد من و تو هرکدام فردی از مسلمانان هستیم و حقی مساوی داریم و نمی‌توانیم افزون از دیگران از بیت المال اخذ کنم. وقتی عقیل قانع نمی‌شود می‌فرماید: اگر به آنچه گفتم قانع نیستی، پایین برو و قفل یکی از صندوقها را بشکن و آنچه در آن است را بردار.(۶) از این روایت استفاده می‌شود که دارالاماره در کنار بازار مشرف بر آن بود. البته این که بازارها در کنار دارالاماره و مسجد بنأ می‌شد اختصاص به زمان حضرت ندارد. بلکه به عنوان یکی از مظاهر تمدن اسلامی تلقی می‌شود و شهرهایی که توسط حاکمان اسلامی ساخته می‌شد و کوفه نیز یکی از آنها است، از چنین وضعیتی برخوردار بودند. و مسجد جامع مرکز مذهبی و سیاسی و محلی برای آموزشهای فکری و عملی و مکانی برای بسیج نیروها جهت دفاع و جهاد محسوب می‌شد.۲. از روایات استفاده می‌شود که در زمان امیرالمؤمنین(ع) در کوفه بازارهایی بود و اطاقهایی داشت که برای خرید و فروش ساخته و آماده شد. از جریان عقیل نیز این امر استفاده می‌شود. زیرا در غیر این صورت افراد صندوقهای خود را در بازارهایی که هیچ اطاقی نمی‌داشت، رها نمی‌کردند. همچنین روایت عقیل بر این دلالت دارد که این اطاقها حفاظی نداشت و امنیت آن نیز توسط دولت تأمین می‌شد. گرچه در کنار این نوع بازار، بازارهای دیگر نیز وجود داشت که هر کس می‌توانست بساط خود را پهن کند و به خرید و فروش بپردازد. در این نوع بازار فروشندگان مکان خاصی نداشتند و هر کس که زودتر وارد بازار می‌آمد می‌توانست مکانی را که بهتر تشخیص می‌داد، برای خود انتخاب کند. و تا شب آن روز نیز کسی حق ممانعت از او را نداشت و هیچ کس نمی‌توانست جای او را تصاحب کند. همانطور که امیرالمؤمنین(ع) در حدیثی می‌فرماید: بازار مسلمانان مثل مسجد آنان است کسی که در مکانی از بازار پیشی گیرد او تا شب از دیگران به آن مکان سزاوارتر است.(۷)این سیاست سبب می‌شد که فروشندگان تلاش کنند زودتر به بازار بروند و بازار در اختیار فروشندگان خاصی به صورت انحصاری قرار نگیرد و همانگونه که اصبغ بن نباته بیان داشت. فروشندگان و تجار مهم در جایی از بازار و فردا در جای دیگری از بازار، کالاهای خود را می‌فروختند و این سبب می‌شد که همه مناطق بازار از اهمیت و اعتبار یکنواختی برخوردار باشد.(۸)البته حکم عدم احداث بنأ در بازار بواسطه مصالح خاصی در آن زمانها وضع شد. اما اینکه این حکمی دائمی و ضروری برای همه زمانها باشد امر مسلمی نیست. به گونه‌ای که در زمان امام صادق(ع) برخی از اصحاب نظیر ابی عماره الطیار در بازار صاحب مغازه بودند و برخی دیگر به گرفتن دکان در بازار تشویق می‌شدند.(۹) و کلام محقق طبری که بیان داشت بازارهای کوفه بدون ساختمان و بنأ بود(۱۰) را شاید بتوان بر ابتدأ شکل‌گیری بازار حمل نمود. ولی در حول و حوش خلافت امیرالمؤمنین(ع) در بازارها ساختمانهایی احداث شد. همانگونه که از کرامت حضرت از کرایه گرفتن از «بیوت» استفاده می‌شود که در بازار کوفه غرفه‌ها و اطاقهایی بود و محقق یعقوبی نیز تصریح کرد تا زمان «خالد القسری» روی آن غرفه‌ها حصیر بوده است.(۱۱)۳. از روایاتی که از امیرالمؤمنین(ع) رسیده استفاده می‌شود که در بازار کوفه غرفه‌هایی وجود داشت که ملک دولت اسلامی بود و حضرت کراهت داشت در مقابل استفاده از این غرفه‌ها کرایه‌ای بگیرد و کرایه‌ای نیز نمی‌گرفت.(۱۲) از این روایات استفاده می‌شود که فروشندگان تنها می‌توانستند برای مدتی بدون پرداخت اجاره از این مکانها استفاده کنند. و حتی مجاز نبودند دکانهایی را شخصاً در بازار احداث نمایند و در صورت انجام چنین کاری

توسط حکومت بـا آنها برخورد می‌شـد. اصبغ بن نباته روایت می کنـد که امیرالمؤمنین(ع) روزی به بازار رفت با مغازه‌هایی که در بازار ساخته شـد مواجه گشت. دسـتور داد آنها را خراب و ویران نماینـد.(۱۳) همـان‌گونه که وقتی پیـامبر(ص) بر خیمه‌ای در محل دارالمنبعث گذشت فرمود این خیمه‌ها چیست؟ گفتند خیمه‌ای است که مردی از بنی‌حارثه در آن خرما می‌فروشـند. حضرت دستور دادند آن خیمه را سوزاندند.(۱۴)عدم‌اخذ اجرت از مغازه‌های بازار می‌توانست داد و سـتد را تسهیل نماید و کالاها با قیمت کمتری در نهـایت در اختیـار مشـتری قرار می‌گرفت و این خـود عـاملی برای رونـق بـازار تلقی می‌شـود و شایـد به همین علت نیز باشـد که حضـرت اجازه ساختن بناهایی را توسط افراد نمی‌دادنـد. زیرا در صورت احداث بنأ هنگامی که خود فرد به هر دلیل نمی‌توانست از آن مکان برای تجارت اسـتفاده کند، احتمالاً این محل را با اخذ کرایه به دیگری واگذار می‌کرد و به ازأ آن مبلغی دریافت می‌نمود و حضـرت تمایل نداشت از مغازه‌ها اجرتی اخذ شود. گرچه باید توجه نمود که در روایات امیرالمؤمنین(ع) تنها کراهت اخذ اجرت از این دکانها مطرح است نه حرمت اخـذ آن و طبیعی است حضـرت با توجه به مصالح چنین عمل می‌نمودند. اما اگر مصالح جامعه جداً اقتضأ داشـته باشد که از این مغازه‌ها اجرت اخذ شود، مانعی از اخذ اجرت وجود ندارد. البته حضرت در این اقدام متفرد نبودند بلکه در روایتی که ابن شـبه و ابن زباله از محمـدبن عبدا بن‌حسن دارند، بیان نمودند که رسولا(ص) نیز بازار را بر مسـلمین تصدق فرمود خراج و کرایه‌ای از آنهـا اخـذ نمی‌نمود.(۱۵) سـنت عـدم اخـذ اجرت از بازارهـا تـا زمـان زیاد بن ابیه ادامه داشت و او اولین حـاکمی بود که از بازارها اجرت اخـذ کرد.(۱۶) همچنین از روایـات اسـتفاده می‌شود که در زمـان حکومت امیرالمؤمنین(ع) تحت هیـچ‌عنوان اعـم از کرایه، خراج و مالیـات از خریـدار و فروشـنده مبلغی گرفته نمی‌شـد. زیرا مصـالحی که اقتضأ می‌کرد از مغـازه‌ها اجرت اخـذ نشود همان مصالـح نیز اقتضأ می‌کرد که مالیات نیز از آنان اخذ نشود. اگر خراج را به علت فتوحات گسترده سـرزمینها، مهمترین مالیات صـدر اسـلام بدانیم می‌توانیم سـفارش‌ها و توصـیه‌های حضـرت به جا بیان خراج را مهمترین توصـیه‌ها در ارتباط با اخذ مالیات در جامعه اسـلامی قلمداد کنیم.حضرت در عهدنامه مالک‌اشتر بیان می‌دارد:(۱۷)«و در کار خراج چنان بنگر که اصلاح خراج دهندگان در آن است، چه صـلاح خراج و خراج دهندگان به صـلاح دیگران است، و کار دیگران سامان نگیرد تا کار خراج دهنـدگان سامان نپـذیرد، که همگان، هزینه‌خوار خراجند و خراج‌دهندگان و باید نگریسـتنت به آبادانی زمین بیشتر از سـتدن خراج بود، که سـتدن خراج جز با آبادانی میسر نشود؛ و آن که خراج خواهد و به آبادانی نپردازد شهرها را ویران کند و بندگان را هلاک سازد و کارش جز انـدکی راست نیاید؛ و اگر از سـنگینی - مالیات - شـکایت کردند ... بار آنان را سـبک گردان چندانکه می‌دانی کارشان سامان پذیرد بدان.»همچنین حضـرت به عاملان و کارگزاران خراج می‌نویسد:(۱۸)«... پس داد مردم را از خود بدهیـد و در برآوردن عاقبتهای آنان شـکیبایی ورزید که شـما رعیت را گنجورانید و امت را وکیلان و امامان را سفیران.»با استفاده از این سخنان می‌توانیم ملاکهای زیر را در اخذ مالیات از بازار اسـتخراج نمود:- مالیات‌ها بر بازار در صورت ضـرورت باید به‌گونه‌ای باشد که بر تولیدکننـده کالا، فروشـنده و مصـرف‌کننده فشاری وارد نیایـد که منجر به کاهش رفاه اجتماعی گردد.- مالیات‌ها باید به آبادانی و شکوفایی اقتصاد کمک نموده و موجب قدرتمنـدی نظام اسـلامی گردد.- مالیات‌ها باید رضایت عمومی را جلب، عدالت اجتماعی را گسترش و قـدرت تحمـل مشـکلات احتمالی را افزایش دهـد.۴. حـدود بازارهـا نیز توسـط حکومت تعیین می‌شـد و بازاریان حق تخطی از محـدوده معین را نداشـتند و مردم نیز حق نداشـتند به حریم بـازار تجـاوز نموده و بنـایی را برای سـکونت خویش احـداث نماینـد. حکومت نیز برای تحقق این امر مستمراً بر حسن اجرای آن نظـارت می‌کرد.پیـامبر اسـلام(ص) در هنگـام تعیین بازار مـدینه فرمـود: «این بـازار شـماست و کسـی حق تجـاوز به آن را نـدارد و خـراج نیز از آن گرفته نمی‌شـود.»(۱۹)حضـرت امیر(ع) نیز چنین فرمود.(۲۰)۵. بازارهـای تخصصـی برای برخی پیشـه‌وران وجـود داشـت و برای آن پیشه و حرفه مکـان خاصـی در نظر گرفته شـد و پیشه‌وران محصولاتی که خود فراهم نمودند و یا نقش واسـطه‌گری داشـته‌اند، به معرض فروش می‌گذاشتند. این مطلب را بخوبی از روایـات مربوط به نظارت حضـرت بر بازار کوفه می‌توان دریافت. امام باقر(ع) می‌فرمایـد که امیرالمؤمنین(ع) هر صـبح در بازارهای

کوفه بـازار، بـازار می گشتند.(۲۱) برخی بازارهـای تخصصـی در زمـان حضـرت چون بـازار قصابـان، بـازار خرمافروشـان، بـازار ماهی‌فروشـان و ... وجـود داشت.همچنین از روایت اسـتفاده می‌شود، در زمـان حضـرت محلی به نـام کنـاسه بود که در آن مشـاغل مختلفی از جمله، شترفروشی، صرافی، بزازی و خیاطی وجود داشت.(۲۲)روند شکل گیری بازارهای تخصصی همچنان ادامه یافت به گونه‌ای که نقـل شـد در کوفه بازارهـای خاصـی برای بریـانگران، برده‌فروشـان، سـلا خـان و زیت فروشان وجود داشت و دکانهای صرافی نزدیک مسـجد کوفه مجتمع شدند. خرمافروش‌ها و ماهی‌فروش‌ها هم هر کدام بازار مخصوصـی داشتند، بازاری برای فروش شـتر و بـازاری نیز خـاص نانوایـان وجـود داشت.(۲۳)تخصصـی بـودن بازارهـا در شـهرهای اسـلامی دیگر نیز ادامـه یـافت و شـکل روشن‌تری به خود گرفت. در سـال ۱۴۵ هجری قمری در مـدینه بازارهایی خاص برای خرمافروشان، پرنـده فروشان، هیزم فروشان و زیت فروشان را نیز مشاهـده می کنیم.(۲۴) از این رو می‌توان گفت بازارهای تخصصـی به جهت مزایا و خصوصـیات برجسـته‌ای که داشـتند در جامعه اسـلامی یک سـنت پسـندیده و رایجی گردید اقدامات امیرالمؤمنین(ع) در بازاردر جوامع انسانی از آن هنگام که قوانین برای رعـایت نظم و انضبـاط فردی و اجتمـاعی وضع شـد و به مردم ابلاـغ گردیـد، همواره افرادی به هر دلیل تمایل نداشـتند تسـلیم این قوانین شونـد و در عمـل عَلَم مخـالفت بلنـد می کردنـد. گرچه آن قوانین ممکن بود مصالـح فردی و اجتماعی را تضـمین نماید، و اجرای آن سـعادت دنیا و آخر را چه بسا تأمین نماید. این نکته سـبب شد تا تنها تدوین قوانین برای اجرای آن کافی دانسته نشود بلکه بر حسن اجرای آن نیز تدابیری اندیشـیده شود. گرچه مطلوب‌ترین شیوه نظارت بر حسن اجرا، نظارتی است که انسان در درون خود بر عملکرد خویش خواهد داشت، اما تحقق چنین نظارتی که بسیار نیز کاراست، همیشه و در همه افراد عملی نمی گردد. لـذا عموماً در کنـار تلاـش برای گسترش فرهنـگ نظارت درونی، نظارت از بیرون نیز مطرح می‌شود. تردیـدی نیست که نظارت از بیرون کارایی کمتری دارد ولی تا حدی می‌تواند ضامن حسن اجرای قوانین باشد.با نگاهی به مقطع کوتاه حکومت امیرالمؤمنین(ع) در می‌یابیم حضـرت با بیان احکام، نصایـح و کلمات گوهر بار خویش برگسترش فرهنگ نظارت درونی تأکید می‌ورزیدند در عین حـالی که هرگز از نظـارت بیرونی نیز غفلت نمی‌نمودنـد. و در بسـیاری از موارد حضـرت توأمان به هر دو می‌پرداختنـد. اساساً هیچ حکومتی نمی‌توانـد بدون نظارت بر حسن اجرای قوانین، موفقیت چندانی بدست آورد.در این قسـمت از مقاله در صددیم نظارت و بازرسـی در حکومت حضـرت را بررسی نماییم. با توجه به گستردگی دائره حکومت در زمان امیرالمؤمنین(ع) و عدم امکان نظارت مستقیم خود حضـرت، معیارها و چارچوب‌هایی را برای نظارت کنندگان و بازرسان بیان نمودند. حضـرت تأکید داشـتند اشخاصی بایـد عهـده‌دار این سـمت شونـد که متقی، مؤمن، بـا تقـوی و اهـل امـانت و صـداقت باشـند. علاـوه بر این دولت نیز موظف است زمینه‌هـایی را ایجـاد نمایـد تـا این اشـخاص در مسـیر خـدمت خود نیز به انحراف مبتلاـ نشونـد.حضـرت در نـامه‌اش به مالـک اشـتر می‌نگارد:«پس روزی عاملان را فراخ دار! که فراخی روزی نیروشان دهد تا در پی اصلاح خود برآیند، و بینیازیشان بود، تا دست به مالی که در اختیار دارنـد نگشایند و حجتی بُوَد بر آنان اگر فرمانت را نپذیرفتند، یا در امانت خیانت ورزیدند.»(۲۵)حضرت صرفاً به ایجاد چنین زمینه‌های مثبتی کفایت نمودند و معتقد بودند باید از طرز عمل مأموران نیز آگاه بود و شیوهٔ برخورد آنان با مردم را زیر نظر داشت و از میزان صـحت و سـقم گزارشـهای آنـان نیز مطلع بود. این مراقبت‌هـا بایـد توسط بازرسان ویژه‌ای که چشم حکومت محسوب می‌شوند، انجام پذیرد. حضـرت می‌فرماید:«پس بر کارهای آنان مراقبت دار و جاسوسی راستگو وفاپیشه برایشان بگمار که مراقبت نهایی تو در کارهایشان، وادارکننـده آنهاست به رعایت امانت، و مهربانی بر رعیت، و خود را از کارکنانت واپای! اگر یکی از آنان دست به خیانتی گشود و گزارش جاسوسان تو بر آن خیانت همداسـتان بود، بدین گواه بسنده کن و کیفر او را با تنبیه بدنی بدو برسان و آنچه بدست آورده بستان، سپس او را خوار بدار و خیانت‌کار شمار و طوق بدنامی را در گردنش درآر.»(۲۶)این اصل کلیـدی نظـارت که به خوبی از کلمات حضـرت اسـتنباط می‌شود همه شـئون اجتماعی و اقتصادی را دربرمی گیرد و باتوجه با اینکه بدون نظارت فراگیر بر عملکرد نهادها و کارگزاران و نقش آفرینان اصلی اقتصادی به ویژه بازار و بازاریان نمی‌توان قوانین و احکام

اسلامی موجود در قرآن و سنت را پیاده نمود، حضرت هرگز از نظارت بر رفتار بازار و بازاریان غافل نبودند. بر بازار کوفه خود نظارت می‌نمودند و نمایندگانی را برای نظارت بر سایر بازارها منصوب نمودند و دستور العملی را برای استانداران نیز ارسال نمودند که بر بازار کنترل نموده و محتکرین را مجازات نمایند.(۲۷)در همین راستا برای نظارت بر کارکرد اقتصادی و تجاری بازاریان ابن عباس را به عنوان قاضی و ناظر به بصره گسیل داشت.(۲۸) و علی بن اصمع را بر «بارجاه»(۲۹) گماشت.(۳۰)حضرت برای اینکه از عملکرد کارگزارانش در عرصه‌های گوناگون مطلع باشند بر چگونگی کارکرد آنان همواره نظارت می‌کرد و اگر تخلفی از آنان سر می‌زد آنان را مؤاخذه و سرزنش می‌نمود. به همین دلیل حضرت نامه‌های تند و شدید اللحنی را برای اشعث بن قیس(۳۱) (والی آذربایجان که در زمان معاویه منسوب شده بود) و زیاد بن ابیه(۳۲) (جانشین و قائم‌مقام عبدا بن عباس در فارس) و شریح بن الحارث(۳۳) (قاضی شهر کوفه) و عثمان بن حنیف انصاری(۳۴) (عامل حضرت در بصره) و قدامهٔ بن عجلان(۳۵) (عامل حضرت در کَشکر(۳۶)» و مصقلهٔ بن هبیرهٔ شیبانی(۳۷) (والی اردشیر خره(۳۸)» و منذر بن جارود عبدی(۳۹) (عامل حضرت در اصطخر(۴۰)» مرقوم فرمودند.همه این نامه‌ها حکایت از آن دارد که حضرت اگر خطا و لغزش و اشتباهی را از کارگزارانش مشاهده می‌کرد، بدون هیچ گونه سازش به صورت بسیار صریح به آنان گوشزد می‌کرد. و اگر خیانت آنان به اثبات میرسید به شدت عقاب می‌نمود. تاریخ حکومت حضرت نمونه‌هایی از این دست را نشان می‌دهد. وقتی حضرت متوجه شدند اشعث بن قیس ۱۰۰۰۰۰ درهم از بیت‌المال برداشت نمود او را احضار می‌کند و عذر او را نمی‌پذیرد و می‌فرماید: «اگر این مبلغ را به بیت‌المال برنگردانی با شمشیر گردن تو را خواهم زد.» سرانجام پول به بیت‌المال برداشت داده شد.(۴۱) همچنین حضرت بر اعمال همه کارگزاری که از زمان عثمان مسئولیتی داشتند نظارت می‌کردند و اگر مالی از بیت‌المال را در اختیار خود گرفتند از آنان باز می‌ستاند و اگر مالی را تلف کرده‌اند آنان را ضامن می‌دانست.(۴۲) همچنین وقتی علی بن هَرَمه که ناظر بازار اهواز بود و از بازاریان رشوه گرفت، حضرت نامه‌ای به رفاعهٔ بن شداد قاضی منصوب خود در اهواز می‌فرستد و مرقوم می‌دارد وقتی نامه‌ام به تو رسید ابن هرمه را از بازار برکنار کن و به مردم اعلام کن و او را زندانی کن و حکم من را به کارگزارانت اعلام کن و هر گونه غفلت و تفریطی موجب هلاکت در نزد خداوند خواهد شد. در این نامه حکم عزل رفاعه نیز صادر می‌شود.(۴۳)حضرت در این نامه کیفیت برخورد با ناظر متخلف را اینگونه بیان می‌دارد:«پس چون روز جمعه فرا رسد، او را از زندان بیرون بیاور و سی و پنج ضربه شلاقش بزن و در بازارها بگردانش. هر کس علیه او مدعی شد و شاهد آورد، خود و شاهدش را سوگند بده، آنگاه از محل دارایی او (ابن هرمه) مقدار شهادت داده شده را به مدعی بپرداز. سپس او را با خواری و زشتی به زندان بازگردان و پاهایش را ببند و در وقت نماز باز کن. بین او و کسی که برایش خوراک، نوشیدنی، پوشاک یا زیراندازی بیاورد حائل مشو. و نگذار کسی که به او خصومت و کینه می‌آموزد و امید آزادی به او می‌دهد بر او وارد شود. اگر بر تو ثابت شود که کسی چیزی به او یاد داده که بر ضرر مسلمانان است، او را با تازیانه بزن و زندانیش کن تا توبه کند. و دستور بده زندانیان در شب به حیاط زندان در آیند تا تفرج کنند، جز ابن هرمه را، مگر آنکه بترسی که بمیرد، که در این صورت با زندانیان به حیاط بیاورش. چون در او توان دیدی، پس از سی‌روز سی و پنج ضربه شلاق دیگر، غیر از سی و پنج ضربهٔ اول بر او بزن. و آنچه که در بازار انجام دادی و اینکه چه‌کسی را بعد از آن خائن برگزیده‌ای برایم بنویس و جیره و روزی خائن را قطع کن.»(۴۴)امیرالمؤمنین(ع) علاوه بر آن که از اخبار مربوط به کارگزاران خود در اقصی نقاط کشور پهناور اسلامی، اطلاع می‌یافتند و اقدامات مقتضی را انجام می‌دادند، خود نیز تا آنجا که امکان داشت بر روند کلی فعالیتهای گوناگون جامعه نظارت مستقیم می‌نمودند.اگر بخواهیم در عرصه اقتصاد و خصوصاً بازار که نمود آشکاری از فعالیتهای اقتصاد در هر جامعه‌ای است، از اقدامات عملی حضرت آگاهی یابیم می‌توانیم در دو زمینه زیر به این بحث بپردازیم:۱. اصل نظارت و بازرسی در بازار۲. اقدامات عملی حضرت در زمینه اجرای قوانین در بازار۱. اصل نظارت و بازرسی در بازاربازارها از ابتدای تشکیل دولت اسلامی در مدینه توسط پیامبر اکرم(ص)، تحت نظارت و مراقبت بود. پیامبر(ص) بر انباری از طعام گذر

کرد، دستش را در آن فرو برد رطوبتی در آن یافت، فرمود: صاحب طعام، این چیست؟ گفت یا رسولا باران بر آن باریده پس فرمود: چرا آن را بر روی طعام نگذاشته‌ای تا مردم آن را ببینند. هر که خیانت ورزد از ما نیست.(۴۵) همچنین حضرت(ص) امر نظارت بر بازارها را به مأموری خاص محول فرمود پس از فتح مکه حضرت(ص) سعد بن سعید بن العاص را بر بازار مکه و عمر بن خطاب را به نظارت بر بازار مدینه گماشت.(۴۶) همچنین نقل شد که سمرأ بنت نهیک اسدیه در عصر رسول اکرم(ص) در مکه متولی امور حسبه شد و تازیانه‌ای داشت و با متخلفان برخورد می‌کرد.(۴۷) نظارت بر بازار در زمان خلفأ نیز ادامه یافت.(۴۸) در احادیث امیرالمؤمنین(ع) نیز عنایتی آشکارا نسبت به بازار و نظارت بر آن را مشاهده می‌کنیم. حضرت به صورت گسترده و فراگیر مستقیم یا غیر مستقیم بر بازار و روند عملکرد آن نظارت می‌نمود.امام حسین(ع) می‌فرماید:«امیرالمؤمنین(ع) بر مرکب رسولا، شهبأ، در کوفه سوار می‌شد و از همه بازارهای کوفه بازدید می‌نمود، روزی به بازار گوشت فروشان رفت و با صدای بلند فرمود: ای قصابان در ذبح گوسفندان شتاب نکنید، بگذارید روح از بدنشان بیرون رود و از دمیدن در گوشت وقتی می‌فروشید بر حذر باشید. همانا از رسولا(ص) شنیدم که از این عمل نهی می‌فرمودند.»سپس به بازار خرمافروشان رفت و فرمود:«همان‌گونه که خرماهای خوب را در معرض دید می‌گذارید خرماهای بد را نیز در معرض دید بگذارید.»سپس به بازار ماهی‌فروشان رفت و فرمود:«غیر از ماهی حلال گوشت نفروشید و از فروش ماهی‌هایی که در دریا مردند و موج آنها را بیرون آب انداخت، خودداری کنید.»سپس به محله کناسه رفت که تجارت‌های مختلفی از قبیل شتر فروشی، صرافی، بزازی، خیاطی در جریان بود. حضرت با صدای بلند فرمود:«در این بازارها قسم خوردن متداول شده است. قسم‌هایتان را با صدقه درهم آمیزید و از قسم خوردن خودداری کنید. همانا خداوند عز و جل کسی را که قسم دروغ بخورد، منزه نخواهد نمود.»(۴۹)امام باقر(ع) نیز می‌فرماید:«امیرالمؤمنین(ع) وقتی در کوفه بود هر روز صبح از دارالاماره بیرون می‌آمدند و در بازارهای کوفه، بازار، بازار می‌گشتند. و با او تازیانه‌ای بود که بر گردنش آویخته بود و دوطرف داشت و «سبیبه» نامیده می‌شد. و در هر بازاری می‌ایستاد و ندا می‌داد، ای تاجران تقوای خداوند عز و جل پیشه کنید. هنگامی که بازاریان صدای او را می‌شنیدند، هر چه در دست داشتند، زمین می‌گذاشتند و به سخنان حضرت گوش فرامی‌دادند که می‌فرمود: «طلب خیر را بر هر چیز مقدم دارید و با سهل گرفتن در معامله به اموالتان برکت بخشید و با بردباری خود را زینت دهید. از سوگند دوری نمایید و از دروغ فاصله بگیرید و تن به ظلم ندهید و در معامله با مظلومین با عدل و انصاف برخورد کنید و به ربا نزدیک نشوید و اندازه و میزان را رعایت نمایید و کالاهای مردم را حقیر نشمارید و در زمین فساد نکنید.»و بدین‌گونه همه بازارها را سر می‌زد و سپس برای رسیدگی به مراجعات مردم به دارالاماره بازمی‌گشت.(۵۰) امیرالمؤمنین(ع) در بازار راه می‌رفت و اگر کم‌فروشی یا متقلبی را در بازار مشاهده می‌کرد با تازیانه‌ای که در دست داشت، تنبیه می‌نمود. اصبغ بن نباته می‌گوید روزی به حضرت عرض کردم که شما در خانه بنشین و من این کار را انجام می‌دهم حضرت فرمود: «ای اصبغ مرا نصیحت نکردی.»(۵۱)ابی الصهبأ نیز می‌گوید: علی ابن ابی‌طالب(ع) را در شط کلأ دیدم که از قیمتها پرس و جو می‌کرد.(۵۲) از مجموعه این روایات استفاده می‌شود که امیرالمؤمنین(ع) به جهت اهمیت ویژه‌ای که بازار در اقتصاد جامعه اسلامی دارد، نظارت بر آن را وظیفه ضروری خود می‌دانست و این کار را مستمراً انجام می‌داد و اگر به دلایلی قادر نبود هر روز بازارها را بگردد و تذکر دهد و نصیحت کند، هر چند روز یک‌بار این کار را تکرار می‌نمود.(۵۳) همان‌طور که از روایت اصبغ برمی‌آید، با اینکه پیشنهاد شد فرد دیگری داوطلبانه نظارت را عهده‌دار شود، اما حضرت هرگز این پیشنهاد را تا هنگامی که خود توان انجام این کار را داشتند نپذیرفته و هرگز رها نمودن نظارت و به کارهای دیگر پرداختن را به صلاح خود به عنوان حاکم جامعه اسلامی نمی‌دید. البته حضرت در گشت زدنهای خود در بازار صرفاً دنبال متخلف نبودند که آنرا شلاق بزنند و بعد به سراغ کار خود در دارالاماره بروند. بلکه حضرت همیشه احکام اسلام را به آنان گوشزد می‌کرد. گرچه بازاریان احکام اسلام را کم و بیش از قرآن کریم و پیامبر اکرم(ص) شنیده بودند. اما از آنجا که خرید و فروش همراه با کسب سود فریبندگی خاصی برای انسان دارد. بدون تذکر

مداوم و مستمر، انسان همه آنچه که لازم و سزاوار است انجام دهد را در صحنه عمل به فراموشی می‌سپرد. از این جهت لازم است پیشاپیش زمینه‌های لازم را برای انجام چنین کار مهمی در خود ایجاد کند و در غیر این صورت به سمت تجارت رفتن، چیزی جز گام برداشتن در مسیر هلاکت و تباهی نیست.نقل شده است که حضرت در همه بازارهای کوفه دور می‌زد و سپس می‌فرمود:تفنی اللذائذ فمن نال صفوتهامن الحرام و یبقی الاثم و العارتبقی عواقب سوء فی مغبتهالاخیر فی لذة من بعدهاالنار(۵۴)لذت‌ها خواهد گذشت و هرکس که حرامی مرتکب شود گناه و ننگ برای او می‌ماند.سرانجام زشت در عاقبت برای او می‌ماند هیچ خیری که بدنبالش آتش باشد نیست.در یک جمع‌بندی می‌توان گفت:حضرت علاوه بر اینکه هر روز یا هر چند روز یک بار به بازارها می‌رفت و بازاریان و تجار را نصیحت می‌نمود و حکم الهی را برایشان بازگو می‌کرد و دعاوی را حل و فصل می‌نمود، بطور مستمر در جریان کیفیت خرید و فروش و سطح قیمت‌ها قرار می‌گرفت و در صورت مشاهده هر گونه تخلف و تعدی و تجاوزی مستقیماً وارد عمل می‌شد و حق مظلوم را می‌ستاند و گم شده را راهنمایی می‌کرد و به کمک ضعیفان می‌شتافت و قرآن را می‌گشود و این آیه را می‌خواند «ما بهشت ابدی آخرت را برای آنان که در زمین اراده علو و فساد و سرکشی ندارند مخصوص می‌گردانیم و حسن عاقبت خاص پرهیزکاران است»(۵۵) این آیه در ارتباط با حاکمان عادل و متواضع و توانمندان از مردم نازل شده است.(۵۶ ۲. اجرای قوانین در بازار۲-۱. ممانعت از احتکارحضرت در عهدنامه مالک‌اشتر ضمن آنکه بر نقش مهم بازرگانان و صنعتگران تأکید و آنان را مایه‌های منفعت و پدید آورندگان وسیلتهای آسایش و راحت می‌داند و سود حاصل از تلاش آنان را مایه برپایی بازارها قلمداد می‌کند، می‌فرماید:«و با این همه بدان که میان بازرگانان بسیار کسانند که معاملتی بد دارند، بخیلند و در پی احتکارند سود خود را می‌کوشند و کالا را به هر بها که خواهند می‌فروشند و این سود جویی و گرانفروشی زیانی است بر همگان، و عیب است بر والیان. پس بایدت از احتکار منع نمود که رسول خدا(ص) از آن منع فرمود. و باید خرید و فروش آسان صورت پذیرد و با میزان عدل انجام گیرد. با نرخ‌های - رایج بازار - نه به زیان فروشنده و نه خریدار. و آن که پس از منع تو دست به احتکار زند او را کیفر ده و عبرت دیگران گردان و در کیفر او اسراف مکن.»(۵۷)همچنین‌حضرت درنامه‌ای به رفاعهٔ بن شداد بیان داشت:«از احتکار نهی کن و پس هرکس مرتکب آن شد تنبیه بدنی کن و با آشکار ساختن آنچه احتکار کرده او را مجازات کن.»(۵۸)علاوه بر این تأکیدات مطابق برخی روایات حضرت نیز شخصاً با احتکار برخورد می‌نمودند. حضرت غله‌ای را که صد هزار درهم قیمت داشت و احتکار شد، سوزاند(۵۹) و هنگام گذر بر شط فرات با کپهٔ غله یکی از تجار که آن را نگاه داشته بود تا هنگام گرانی بفروشد، برخورد نمود و دستور داد سوزانده شد.(۶۰) همچنین عبدالرحمن‌بن‌قیس از حبیش نقل می‌کند که علی بن ابی‌طالب محصولاتی که من در سواد (اطراف کوفه) احتکار کرده بودم را سوزاند و اگر نمی‌سوزاند به مقدار محصول کوفه سود می‌بردم.(۶۱)در اینجا این سئوال مطرح می‌شود، با اینکه حرمت احتکار علی‌القاعده به جهت این است که کالاها و مواد غذایی که مردم بدان نیاز دارند با قیمت عادلانه در اختیارشان قرار گیرد، چرا حضرت به سوزاندن کالاهای احتکار شده، اقدام نمود. در حالی که این برخورد سبب استمرار کمیابی و افزایش آن کالاها خواهد بود. در پاسخ به این سئوال با فرض صحت این روایات(۶۲) می‌توان گفت:با مراجعه به تاریخ حکومت حضرت در می‌یابیم که مواردی که نقل شد کالاهای احتکار شده سوزانده شد، بسیار محدود است و تنها اختصاص به چند مورد دارد. و این خود بیانگر آن است که حضرت با این اقدام قاطع ریشه احتکار را خشکاند و دیگران با پیش بینی چنین اقدامی از سوی حاکمیت، کمتر اندیشه احتکار را در سر می‌پروراندند. در هر صورت آنچه به عنوان یک اصل مسلم از کلام حضرت می‌توان استنباط نمود، ضرورت ممانعت از احتکار و شدت کیفر محتکرین است به گونه‌ای که عبرت دیگران شوند. همان‌گونه که حضرت در عهدنامه مالک اشتر به آن تأکید ورزیدند ۲-۲. کنترل قیمت‌ها (تسعیر)امام(ع) در عهدنامه مالک اشتر می‌فرماید:«باید خرید و فروش آسان صورت پذیرد و با میزان عدل انجام گیرد و با نرخ‌های نه به زیان فروشنده و نه خریدار.»پس حضرت اصل لزوم قیمت‌گذاری را می‌پذیرد اما تنها در شرایطی که قیمت‌ها به دلایل گوناگون به قیمت‌های اجحافی مبدل شود.

این نکته مسلم است که حاکم اسلامی بی‌واسطه یا باواسطه باید در جریان چند و چون قیمت‌ها قرار گیرد و در صورت لزوم نیز در جهت اصلاح آن اقدام نماید. از این رو است که ابو الصهبأ می‌گوید که من علی(ع) را در شط کلا دیدم که از قیمت‌ها پرس و جو می‌کرد.(۶۳) اما نکته‌ای که بایـد بدان بپردازیم تعارضـی است که بین این روایات و روایات دیگری که بعضاً از حضـرت نقل شده، وجود دارد. حضـرت فرمود:«رسول‌ا(ص) بر محتکرین عبور کرد و دسـتور داد که کالاهای احتکار شـده را به بازار ببرند و در حالی که مردم نظاره‌گر صـحنه بودنـد به حضـرت(ص) گفته شـد چرا بر این کالاها قیمت نمی‌گذاریـد؟ حضـرت(ص) خشـمگین شـد به گونه‌ای که از چهره‌شان خشم آشـکار گردید. سپس فرمود: من قیمت‌گذاری کنم. قیمت تنها در دست خداست و هر وقت خواست بالاـ می‌برد و هر وقـت خـواست پـایین می‌آورد.»(۶۴)همچنیـن امـام صـادق(ع) در جـواب سـئوالی پیرامـون قیمت‌گـذاری فرمود:«امیرالمؤمنین(ع) بر کالاـی کسـی قیمت‌گـذاری ننمود ولکن به کسـی که بیش از قیمت متعـارف کالاـیش را عرضه می‌کرد، می‌فرمـود، آن گـونه که مردم می‌فروشـند، بفروش و در غیر این صورت از بـازار بیرون رو، مگر اینکه کالاـیی که او عرضه می‌کرد مرغوب‌تر از کالایی بود که در بازار عرضه می‌شد.»(۶۵)مرحوم شیخ صدوق در کتاب توحیدش در جمع بین این روایات به نکته‌ای اشاره فرمود که می‌توان آنرا کلید حل تعارض بین این روایات دانست. او می‌گوید:«اگر ارزانی و گرانی به واسـطه کمبود خود کالا بـه دلاـیلی نظیر شـرایط جغرافیـایی و ... باشـد، این به دست خـداست و تسـلیم در آن لاـزم است. امـا اگر ارزانی یـا گرانی بواسـطۀ عملکرد خـود مردم باشـد به گـونه‌ای که فرد خاصـی کالاـی شـهری را جمع‌آوری کرد و مردم را از وصول به آن بـاز داشـته اسـت نمی‌توان گفت بایـد تسـلیم این افزایش قیمت بود. همـانگونه که ارزانی به جهت بوجود آوردن شـرایط انحصاری در بازار مسـلمین پسندیده تلقی نمی‌شود.»(۶۶)این جمع کاملاً منطقی و دارای توجیه عقلایی است. زیرا هنگامی که کالاها بواسطه عوامل طبیعی مثلاً خشـکسالی کاهش یافت، ساز و کار بازار خود به خود تقاضا را تعدیل می‌کند. بدین معنی که با افزایش قیمت افرادی به سـراغ این کالاـ می‌رونـد که آن کالا برای آنان منفعت و مطلوبیت بیشتری داشـته باشـد و افرادی که به هر دلیل از این مطلوبیت در اسـتفاده از این کالا برخوردار نیسـتند از تقاضای این کالا منصـرف می‌شونـد و بازار در قیمت بالاتری به تعادل می‌رسد. البته اگر این کالا نظیر گنـدم و نـان باشـد که به عنوان کالاـی اساسـی و مورد نیـاز ضـرورتاً بایـد در اختیـار همگـان قرار گیرد، در این صورت برای اینکه اجحـافی به تولیدکننـده نیز نشود، بایـد دولت اسـلامی یارانه‌ای به او بپردازد تا کالا با قیمت نازل‌تری در اختیار مصـرف کننـده قرار گیرد. اجحـاف بـدان جهت است که به واسـطۀ خشـکسالی محصول کمتری برداشت شـد و اگر قیمت محصول همان قیمت سال پر باران باشد، به تولید کنند اجحاف می‌شود و اگر تولید کننده نیز با قیمت بالاتر به فروشنده در بازار تحویل دهد و دولت فروشنده را مجبور نمایـد که بـا قیمت پـایین‌تری بفروشـد این در واقع اجحاف به فروشـنده خواهـد بود. اما در صورتی که کمبود کالا، تصـنعی باشد و فرد یا افرادی با احتکار کالای خاصـی، مردم را از در اختیار داشـتن آن بازداشته‌اند، با ورود این کالا به بازار و فراوانی نسبی آن قیمت خود به خود کاهش خواهـد یافت و قیمت تعادلی بدست خواهد آمد و با کاهش قیمت اجحافی نیز به فروشـنده و خریدار نخواهـد شد. با این تحلیل می‌توان بر جمع مرحوم صدوق (ره) صـحه گذاشت. از آنچه بیان شد می‌توان دیدگاه امیرالمؤمنین(ع) را در مورد چگونگی تعیین ارزش یک کالا نیز بـدست آورد. در دیـدگاه امام(ع) عرضه و تقاضا تعیین کننده ارزش یک کالاست اما اگر به هر دلیلی از جمله احتکار اختلال قابل توجه‌ای در شیوۀ کارکرد نظام عرضه و تقاضا مشاهده شود، ارزش کالا برای معاملات بایـد تعـدیل گردد. و ارزش واقعی کالا که در نبود موانعی نظیر احتکار حاکم است، تثبیت گردد.۲-۳. کنترل وزن‌وقتی حضرت بر زعفران فروشی که زعفران را وزن می‌کرد و چرب می‌کشید گذشت به او فرمود وزن را به قسط تمام کن. سپس هر میزان که تمایل داری بر آن بیفزا.(۶۷)همچنین امام صادق(ع) می‌فرمایـد: حضـرت بر کنیزکی می‌گـذشت که در حال خرید گوشت از قصاب بود، زن در هنگـام توزین به قصـاب گفت مقـداری بیفزا. حضـرت فرمود: بیفزا همانا این افزودن نعمت را بیشتر می‌کنـد.(۶۸) این سخن حضـرت حاکی از آنست که در معاملاتی که خرید و فروش برمبنای توزین است، باید توزین دقیق صورت پذیرد ولی شایسته است

فروشنده چیزی بر آن بیفزاید و چرب‌تر بکشد.البته این شایستگی تنها در صورتی است که افراد کالاهایی که در ملکیت خود دارند را می‌خواهند بفروشند. اما اگر قرار است اموال بیت‌المال را توزیع کنند و یا به فروش برسانند باید کاملاً رعایت عدالت را بنماید و هیچ چیز بر آن ننماید. به همین جهت است از امیرالمؤمنین(ع) روایت شد که حضرت مردی را خواست تا مقدار زعفرانی از بیت‌المال را بین مردم تقسیم نماید. آن فرد در هنگام وزن کردن، مقدار بیشتری وزن می‌کرد. حضرت با چوب دستی به دست او زد و فرمود «همانا وزن یکسان است.»(۶۹)در واقع لب این روایات این است که اگر انسان می‌خواهد بذل و بخششی داشته باشد باید از مال خودش باشد و نه از مال بیت‌المال. امیرالمؤمنین(ع) که خود در جود و سخاوت شهرهٔ آفاق بود در تقسیم اموال بیت‌المال ذره‌ای اضافه بر حق فرد به او نمی‌داد و معتقد بود بذل و بخشش در اموال عمومی به هر طریقی که باشد خیانت به بیت‌المال و صاحبان اصلی آن است. و به همین دلیل با برادرش عقیل آن گونه برخورد می‌کند. امام صادق(ع) نیز می‌فرماید: پیامبر اکرم(ص) بر توزین دقیق پای می‌فشرد و بر آن اصرار می‌ورزید به گونه‌ای که حضرت با این تأکیدات و مراقبت‌ها توانست مردم مدینه را که قبل از ورود پیامبر(ص) بدترین مردم از جهت توزین بودند را به مردمی مقید به توزین دقیق مبدل سازد. به جهت همین شیوه نامطلوبشان در توزین بود که اولین سوره‌ای که در مدینه نازل شد سورهٔ مطففین بود که با جملهٔ وای بر کم‌فروشان آغاز شد.(۷۰ ۲-۴. ممنوع نمودن غیرمسلمانان از صرافی (کنترل پول)امیرالمؤمنین(ع) در چارچوب مصالح اسلام و مسلمین گاهی طوائفی از مردم را از برخی امور تجاری منع می‌نمود با اینکه اصل اولی، آزاد بودن همه افراد در انتخاب نوع شغل و کیفیت فعالیت اقتصادی است و مسلمان و اهل ذمه در این جهت با یکدیگر تمایزی ندارند. از سوی دیگر بی‌تردید آزادی عمل اقتصادی می‌تواند کارایی افراد را بالا- برده و به رونق و شکوفایی اقتصادی جامعه منجر شود.امام(ع) در این راستا به دلیل نقش مهم صرافی‌ها در مبادلات درهم و دینار به عنوان پول داخلی و احیاناً تبدیل پولهای خارجی به پول داخلی و بالعکس، نقش قابل ملاحظه‌ای برای آن قایل بودند. از این جهت رضایت نمی‌دادند که یکی از شریان‌های مهم اقتصادی در اختیار کسانی باشد که به گونه‌ای دلبستگی به بیرون امت اسلامی دارند و نمی‌توانند امانت‌دار مصالح امت باشند. از این رو حضرت در نامه‌ای به قاضی اهواز به او دستور می‌دهد که اهل ذمه را از اشتغال در شغل صرافی بازدارد.(۷۱)از این کلام حضرت استفاده می‌شود که اگر اشتغال به شغلی به هر دلیل در تضاد با منافع امت اسلامی قرار گیرد حاکم اسلامی حق ممانعت او را خواهد داشت. خواه کسی که این فعالیت را انجام می‌دهد، فردی از درون جامعه اسلامی و متعلق به جماعت مسلمین باشد و یا در مجموعه امت اسلامی قرار نگیرد. پس حاکم اسلامی می‌تواند از فعالیت اقتصادی افرادی که بر شریانهای حساس اقتصادی جامعه و بازار مسلط هستند ولی صرفاً به منافع و مصالح شخصی و یا گروهی خویش می‌اندیشند، ممانعت به عمل آورد.۲-۵. برخورد با کسانی که حریم بازار و قوانین آن را رعایت نمی‌کنند.همانگونه که قبلاً اشاره شد تعیین مکان و حدود بازار برعهدهٔ حکومت اسلامی است. و افراد نمی‌توانند به هیچ گونه به حریم بازار تجاوز نمایند. و همین طور بازاریان نیز نمی‌توانند بساط خود را در خارج بازار و مکانی که دولت اسلامی تعیین نموده پهن نموده و یا به احداث بنایی برای فروش کالا- بپردازند. به همین جهت است که امیرالمؤمنین(ع) وقتی بر خانه‌های «بنی البکأ» گذر کردند، فرمودند: این مکان جزء بازار است و دستور دادند که ساکنین آن به جای دیگر منتقل شوند و بعد از این، آن خانه‌ها را ویران نمودند.(۷۲ ۲-۶. ممنوعیت ذبح حیوانات مریض و ناقص‌ابن الاخوهٔ می‌گوید: امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (رضی‌ا عنه) از ذبح گاوهای فلج، زمینگیر، یک چشم، نابینا، بی‌دندان، گردن مویین، دیوانه، سم چاکدار و معلول و بیمار منع می‌نمودند.(۷۳)تردی نیست که از نظر شرع مقدس خوردن گوشت این حیوانات حرمتی ندارد. ولی حضرت به عنوان حاکم جامعهٔ اسلامی این دستورات را صادر کرد تا جامعه در برابر عوارض آلوده کننده خوردن این گوشت‌ها سلامت خود را از دست ندهد. همانگونه که وقتی مسلمانان در خیبر از جهت تغذیه با مشکل مواجه شدند و الاغ را ذبح نموده برای طبخ آماده می‌نمودند، پیامبر اکرم(ص) دستور داد، دیگ‌ها را واژگون نمایند.(۷۴) در حالی که می‌دانیم خوردن گوشت این حیوان تنها کراهت دارد نه حرمت و حضرت به

جهت مصالحی چنین اقدام نمودند. و این مصلحت در روایت امام باقر(ع) آمده که سبب نهی پیامبر(ص) در آن هنگام به جهت استفاده بارکشی از آن بود تا این منفعت از جامعه فوت نشود.این ممنوعیت‌ها بدان جهت است که حاکم جامعه اسلامی باید تمام سعی و کوشش خود را مبذول دارد تا آسایش و رفاه بیشتر مردم فراهم آید و تا حد ممکن از بیماریها و بلایا و ناهنجاریهای عمومی جلوگیری به عمل آید ۲-۷. برخورد با پدیده‌های‌حرامو نامطلوب در بازارامیرالمؤمنین(ع) همچنین در سخنان خویش به برخی از محرماتی که ممکن است فروشنده یا خریدار و یا هر دو ممکن است در هنگام معاملات مرتکب شوند را به شرح زیر تبیین نموده است.۲-۷-۱ ربا:ربا مطلقاً چه ربای معاملی و چه ربای قرضی حرام است. ولی تشخیص معاملات ربوی از غیر آن در بسیاری از موارد دشوار است. حضرت می‌فرماید:«در معاملات خود ربا نخورید پس قسم به کسی که دانه‌ها را می‌شکافد و انسان را آفریده همانا ربا در میان این امت مخفی‌تر از حرکت مورچه در سنگ سیاه در شب ظلمانی است.(۷۵) همچنین اصبغ بن نباته می گوید از امیرالمؤمنین(ع) در منبر شنیدم که می‌فرمود: ای تاجران اول فقه سپس تجارت، اول فقه سپس تجارت، اول فقه سپس تجارت. قسم به خدا همانا ربا در این امت مخفی‌تر از حرکت مورچه بر سنگ است.»(۷۶)اگر فروشندگان و خریداران شناخت درستی از احکام شرعی معاملات نداشته باشد در دام ربا گرفتار خواهند آمد. حضرت در روایت دیگری می‌فرماید:کسی که بدون علم به احکام تجارت کند مستمراً در ربا غوطه‌ور می‌شود و همیشه می‌فرمود: کسی که عقل خرید و فروش ندارد نباید در بازار بنشیند و به معامله بپردازد.(۷۷) مقصود از عقل خرید و فروش صرفاً این نیست که قدرت معامله کردن ندارد و ضرر و زیان خویش را تشخیص نمی‌دهد بلکه علاوه بر آن کسی که احکام تجارت خود را از دیدگاه شرع به خوبی نداند از آن جهت که همواره احتمال دارد به ورطه ربا بیفتد، عقل خرید و فروش ندارد. در روایت دیگری از حضرت وارد شد که مردی به ایشان عرضه داشت، من می‌خواهم به تجارت بپردازم، حضرت سئوال کرد: آیا از دین خدا شناخت داری مرد گفت پس از آن چه! حضرت فرمود: «وای بر تو اول، فقه سپس تجارت، همانا کسی که بفروشد و بخرد و از حلال و حرام خدا نپرسد مستمراً در ربا سقوط می کند.»(۷۸)حضرت در روایت دیگر بسیار صریح بیان می‌دارد که کسی که بدون آموختن احکام شرعی به تجارت می‌پردازد حتماً به ربا خواری مبتلا می‌شود و کسی که ربا می‌خورد وارد آتش خواهد شد.(۷۹) تردیدی نیست گسترش ربا خصوصاً ربای قرضی در بازارها موجب فساد معاملات و گسترش نابرابری‌ها خواهد شد و فرهنگ کسب درآمد از غیر طریق کار و تلاش مستقیم اقتصادی را گسترش خواهد داد. و انگیزه کوشش اقتصادی سودمند را خصوصاً هنگامی که نرخ بهره از نرخ بازدهی سرمایه در جامعه بیشتر باشد، از افراد سلب خواهد کرد.۲-۷-۲ فریب فروشنده یا مشتری، سوگند در معامله، کتمان عیوب:حضرت در خطاب به تاجران دوری از این امور را توصیه می کند و می‌فرماید در صورتی که از این امور مراقبت نمایید، معاملاتی که انجام می‌دهید معاملات صحیحی خواهد بود و از حرام دور خواهید ماند.(۸۰)در واقع همه این امور موجب می‌شود که معامله‌کنندگان آنچه که لازم است در مورد کالا بدانند نخواهند دانست و این خود منجر به جهالت و غرر در معاملات خواهد شد. در روایتی که از پیامبر اکرم(ص) نقل شده حضرت(ص) می‌فرماید:«مخفی نمودن عیب کالا توسط فروشنده، غش و تقلب است و برای مسلمان حلال نیست به برادرش کالایی را بفروشد، مگر اینکه عیبش را بازگو نماید و جایز نیست برای غیر فروشنده، در صورتی که عیب را می‌داند آنرا مخفی نماید، هنگامی که خریدار تصمیم خود را برای خرید کالایی بیان می‌دارد و کالا را به آن فرد نشان می‌دهد.»(۸۱)در روایت دیگری پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید:«کسی که کالای معیوبی را بفروشد و آنرا اعلام نکند همواره در مقت و سخط الهی خواهد بود و دائماً ملائکه او را لعنت خواهند کرد.»(۸۲)۲-۷-۳ ممانعت از فروش ماهی در آب مرده:امیرالمؤمنین(ع) وقتی به جهت نظارت به بازار می‌رفتند و به بازار ماهی فروشان می‌رسیدند می‌فرمودند «در بازار اسلامی ماهی که در آب مرده است فروخته نمی‌شود.(۸۳) همچنین حضرت عمار یاسر را به بازار فرستاد و به او گفت در بازار ابلاغ شود که ماهی انکلیس(۸۴) را نخورید.(۸۵)این سخنان صرفاً پند و اندرز نیست بلکه یک قانون حکومتی محسوب می‌شود که امام(ع) با پشتوانه حکومتی درصدد اجرای حکم الهی است.در مجموع با

توجه به ضرورت نظارت دولت اسلامی بر بازار می‌توان با استفاده از کلمات حضرت، وظایف زیر را برای ناظر و متولی بازار در نظر داشت:الف) ممانعت از احتکار در مورد کالاهای مورد نیاز جامعه و برخورد شدید با محتکران‌ب) نظارت بر کیفیت کالاهای ارایه شده و کنترل قیمتها و قیمت‌گذاری در صورت نیازج) کنتری بر توزین دقیقد) برخورد شدید با تخلف در حریم بازار.ه)' ممنوع نمودن افرادی که به دلایل مختلف صلاحیت ورود به بازار یا ورود در شغل خاصی را ندارند.و) مراقبت در سلامت کالاهایی که به فروش می‌رود و حفظ بهداشت عمومی‌ز) ممنوعیت فروش کالاهای حرام و انجام معاملات حرامح) رسیدگی به امور تجار و حل و فصل مخاصمات‌ط) راهنمایی افراد گم شده در بازاری) کمک به افراد ضعیف و ناتوان و ستاندن حق مظلوم‌از آنچه گذشت آشکار می‌شود که نظارت و بازرسی برای حکومت اسلامی رواست هر چند فروشندگان تمایلی به آن نداشته باشند. پس لازم است افرادی شایسته برای نظارت و بازرسی تعیین گردند که هم آگاه به احکام اسلام در مورد بازار و هم مُخَلَّق به اخلاق اسلامی بوده و هم بتوانند ضمن نصیحت به بازاریان و بیان احکام الهی از عهده نظارت و بازرسی بخوبی برآیند. از سوی دیگر مناسب است افراد قبل از اینکه برای فعالیت تجاری خویش پروانه و مجوز اخذ نمایند، احکام فقهی ضروری تجارت و بازار را بیاموزند نوع بازار، رقابتی یا انحصاری؟وقتی بحث از ساختار بازار می‌شود خصوصیات سازمانی بازار نظیر رقابتی یا انحصاری بودن مورد بحث و بررسی قرار گیرد. با شناخت درست و صحیح از ساختار بازار می‌توان به چگونگی تعیین قیمت و سطح تولیدات و سایر ساز و کارهای عرضه و تقاضا آشنا شد. از آنجا که رقابت و انحصار از مباحثی است که در علم اقتصاد مطرح می‌شود، ابتدأ لازم است به تبیین این دو بپردازیم.آدام اسمیت، اولین کسی است که به صورت نسبتاً دقیقی به مسئله رقابت کامل پرداخت. او می‌گوید، در صورت عدم دخالت دست نامرئی عمل خواهد نمود و رقابت در اقتصاد شکل می‌گیرد و در اثر این رقابت افراد در اثر تلاش برای دستیابی به منافع شخصی منافع اجتماعی را نیز حداکثر می‌کنند و قیمت کالاها در بازار، قیمتی است که در شرایط رقابت از تقاطع منحنیهای عرضه و تقاضا به وجود می‌آید. در بلند مدت قیمت بازار هم سطح قیمت طبیعی قرار خواهد گرفت و این جریان بوسیله مکانیزم خودکاری که مبتنی بر شرایط رقابت کامل است، انجام می‌پذیرد. او معتقد است اگر در کوتاه مدت قیمت بازار از قیمت طبیعی منحرف گردد، در بلند مدت این گونه انحرافات خود به خود از بین می‌رود و قیمت بازار مجدداً برابر با قیمت طبیعی خواهد شد.(۸۶)اگر چه شرایط رقابت کامل در اقتصاد توسط اسمیت در قالب اقتصاد کلاسیک مطرح شد ولی بعدها توسط نئوکلاسیکها نظیر اجورث (Edgeworth))، جونز(Jovons) و کلارک(clark)) تکمیل گردد.(۸۷)شرایط زیر برای تحقق بازار رقابت کامل ضروری است:۱. تعداد خریداران و فروشندگان به قدری باشد که قیمت بازار در بلند مدت انعطاف‌پذیر نباشد.۲. کالای تولید شده همگن یا متجانس باشد.۳. بازار شفاف باشد به طوری که «اطلاعات کافی» در اختیار خریداران و فروشندگان قرار گیرد.۴. در اقتصاد تحرک عوامل تولید وجود داشته باشد به طوری که هر کس آزاد باشد تا هر کجا که مورد نظر اوست کار کند و یا در آنجا از خدمات مایملک خود استفاده نماید.۵. ورود به بازار و خروج از بازار نیز بلامانع است.(۸۸)اقتصاددانان معتقدند اجتماع این شرایط بندرت در اقتصادی اتفاق می‌افتد. البته می‌توان عملیات خرید و فروش سهام در بورس سهام در بازارهای مالی پیشرفته که قیمتها همگی بر صفحات روشن و بزرگی ظاهر گشته و سپس اطلاعات مربوط به نرخ‌ها بوسیله رایانه‌ها در همان لحظه در همه نقاط جهان در دسترس است را، نزدیک‌ترین نمونه به بازار رقابت کامل دانست.(۸۹) گرچه در بیشتر بازارها رقابت کامل تحقق نمی‌یابد ولی درعین‌حال برای تجزیه و تحلیل اقتصادی و تعیین چگونگی سازوکار قیمت و عرضه و تقاضا می‌تواند بسیار مفید باشد. و طبیعتاً دوری و نزدیکی شرایط اقتصادی هر جامعه و هر بازار می‌تواند در صحت و سقم ارزیابی‌ها و استنتاج‌ها مؤثر باشد.قابل ذکر است معنای رقابت در نزد اقتصاددانان با مفهوم عرفی آن کاملاً متفاوت است. رقابت در معنای عرفی خود به معنای مسابقه شخصی است که یکی برنده و دیگری بازنده خواهد بود. اما ماهیت رقابت در اقتصاد امری کاملاً غیر شخصی است و مسابقه‌ای وجود ندارد. مثلاً دلیل برای وجود دشمنی بین دو کشاورز گندم وجود ندارد. چون هیچکدامشان نفوذی در بازار

رقابت کامل ندارنـد. در این بازار رقابت زمانی شدیدتر است که دو فروشـنده کمتر همدیگر را به چشم رقیب بنگرند. در رقابت هر کس سـعی دارد خود را به نحوی عرضه نمایـد و اساساً نیتی برای شـکست دادن و یا عقب رانـدن دیگری در راندن دیگری در سر نمی‌پروراند.(۹۰) پس می‌توان گفت هر چه رقابت شدیدتر باشد، تأثیر مشارکت کنندگان در بازار بر یکدیگر کمتر می‌شود. و هیچ تولید کننده‌ای احساس نمی‌کند که از رقابت تولید کنندهٔ مجاور خویش در فشار قرار دارد. اما زمانی که رقابت بسیار اندک است و مثلاً دو تولیدکننده کالای خاصـی وجود دارد، هر تولید کننده خود را در فشاری سـختی از سوی رقیب می‌پندارد.(۹۱)پس از تبیین اجمـالی معنـای رقـابت کامـل به تبیین معنـای انحصار می‌پردازیم.انحصار به وضـعیتی در بازار گفته می‌شود که تنها فروشـنده واحد وجود دارد که کالا یا خدمت معینی را ارایه می‌کند. این فروشنده می‌تواند با تنظیم مقدار تولید و میزان عرضه، قیمت کالای خود را به نقطه مورد نظر برسانـد و با برابر ساختن درآمـد نهایی و هزینه نهایی منافع خود را حداکثر نماید. همانگونه که می‌تواند با افزایش یا کاهش تولیـد به اهـداف خود دست یابـد.ساختار بازار شـکل‌یافته و مورد نظر امیرالمؤمنین(ع)اکنون به ساختار بازار شـکل‌یافته و مـورد نظر امیرالمـؤمنین(ع) می‌پردازیـم.بـه نظر می‌رسـد اصـلی‌ترین مسـئله‌ای کـه مطرح کننـدگان اولیه بحث به عنـوان پـایه اصـلی شکل‌گیری مباحث رقابت کامل بـدان پرداخته‌انـد، در بازار مطلوبی که در دیـدگاه حضـرت مطرح است و جود ندارد. و آن مسـئله عـدم دخـالت دولت و اعتقاد به دست نامرئی و تعادل همیشـگی و خودکار عرضه و تقاضا در همه شـرایط اقتصادی است. با نگاهی دوبـاره به وضـعیت بـازار در حکومت حضـرت در می‌یـابیم یکی از کلیـدی‌ترین نقـاط، حضور و نظارت و گاهی دخالت دولت در عرصه‌هـای اقتصـادی و خصوصـاً بازار بوده است.اگر از این نکته صـرف نظر کنیم و صـرفاً به شـرایطی که در آن بازار رقابت کامل شکـل می‌یابـد توجه کنیم، می‌توانیم بـازار شـکل یـافته و مطلوب حضـرت را به بـازار رقابت کامل نزدیک، و در تقابل آشـکاری با شرایط انحصـاری بـدانیم. اگر چه با محـدودیتهایی که بواسـطه ملاحظات اجتماعی حضـرت برای برخی از اقشار جامعه در ورود به بعضـی از مشاغـل ایجاد می‌نمودنـد، نظیر ممنوعیت اهل ذمه در ورود به حرفه صـرافی، نمی‌توان شـرط پنجم را به صورت کامل در بازار مورد نظر حضـرت تحقق یافته قلمداد نمود.در عین حال برخی از شـرایط رقابت کامل را می‌توان تا سطح بسیار بالایی در بازار تحقق یـافته انگـاشت. از آنجـا که برای تخصـیص بهینه منـابع و ایجـاد تعادل اقتصادی یکی از بهترین صورت، تجمع فروشـندگان و خریـداران در محل خاص و سـهم بسیار ناچیز هر یک از فروشـندگان و خریـداران و تأثیرگـذاری محـدود آنان بر کل بازار است، می‌تـوان این شـرط را در بازارهـای تخصصـی شـکل گرفته در کوفه، برای پیشه‌ورانی که نقش مهمی را در صـحنه اقتصـادی بـازی می‌کردنـد، تحقق یافته قلمداد نمود. همان گونه که اشاره شد، هر کدام از بازارها نظیر بازار قصابان، بازار خرما فروشان، بازار ماهی فروشـان، مکـان خاصـی را به خود اختصـاص داد، و خریـداران بـا مراجعه به آن بازارهـا مایحتاج خود را از آن کالای خاص تأمین می‌نمودنـد. در این نوع بازارها اولاً رابطه اشتراک در حرفه بین مشاغل گوناگون سـبب ارتباط تنگاتنگ حرفه‌ای بین افراد می‌شـد و همه از اشتراک منافع ناشی از همکاری‌های گروهی نفع می‌بردند و ثانیاً با تجمع در یک منطقه خاص صناعت آنان شهرت می‌یافت که برای مشتریـان مطلوب بود. ثالثـاً امکـان نظـارت بیشتر و بهتر و دقیق‌تر برای دولت‌هـا فراهم می‌شـد. و رابعـاً رقابت بین افراد یک صنعت نیز راحت‌تر صورت می‌پذیرفت.وجود این بازارها قیمت‌های عادلانه را تضـمین می‌نمود. زیرا مشتری اطلاعات لازم از قیمت را می‌توانست بـا مراجعه به چنـد مغـازه بـدست آورد سـپس بهترین و منـاسب‌ترین کالاـ را از نظر قیمت و کیفیت انتخـاب نمایـد. و فروشـندگان نیز در چنین وضـعیتی هرگز به خود اجازه نمی‌دادنـد کالای خود را در قیمتی بیش از قیمت دیگران عرضه نمایند. زیرا می‌دانستند که در آن قیمت پیشنهادی فروش قابل ملاحظه‌ای نخواهند داشت. وجود این نوع بازارها با جلوگیری از افزایش قیمت‌ها، زمینه‌هـای انحصـار و احتکـار را از بین می‌برد. البته در صورتی که کالاـی ارایه شـده توسط آنان از مرغوبیت ویژه‌ای برخوردار بود می‌توانسـتند آن کالا را با قیمت بالاتری عرضه نماینـد و در این صورت مشتری کالای مورد نظر و مطلوب خود را متناسب با درآمد و سلیقه خود با اطمینان انتخاب می‌نمود.نکته‌ای که باید بدان اشاره نمود، کیفیت و نحوه دخالت دولت در بازار بود. به نظر می‌رسد

دخالت دولت اسلامی در بازار به گونه‌ای بود که زمینه را برای تحقق شرایط رقابت در بازار فراهم می‌ساخت. مثلاً صورت نگرفتن غش و و تقلب در معاملات خود به شفافیت بازار و اطلاعات درست کمک شایانی می کند و کالاهایی که واقعاً از نظر کیفیت یکسان هستند را بخوبی از هم متمایز می‌سازد و خریدار می‌تواند آسان‌تر در خرید خود تصمیم بگیرد. علاوه بر این آنچه در ابتدای شکل گیری بازار در صدر اسلام بیان گردید که بازارها در منطقه غیر مسقف تشکیل می‌شد و هیچ فروشنده‌ای مکان خاصی نداشت و هر کس زودتر به مکانی سبقت می گرفت دیگری تا شب حق ممانعت او را نداشت، نیز علاوه بر کمک به شکل گیری زودتر و بهتر بازار و رونق فزاینده آن به اصل چهارم شکل گیری بازار رقابت کامل کمک می‌نماید و زمینه را برای ایجاد انحصار در بازار، برای هیچ کس از کارگزاران بازار فراهم نمی کند. در واقع وضع قوانین و نظارت بر روند بازار به نفع ایجاد رقابت در بازار است.از این رو می‌توان گفت شرایطی که در زمان امیرالمؤمنین(ع) بر روند شکل گیری بازارها حاکم بود، زمینه تحقق رقابت را فراهم می‌نمود و در مقابل مانع از تحقق انحصار در بازار می‌شد. اما در عین حال می‌توان برای عدم مقبولیت ساختار انحصاری در بازار به کلمات امام(ع) نیز استناد نمود.یکی از آن کلمات، نامه‌ای است که حضرت در ارتباط با تجار به مالک اشتر مرقوم فرمودند:«تردیدی نیست که انحصارگر غالباً در صدد است قیمت کالای خود را غالباً بالاتر از قیمت تعادلی بازار در نظر گرفته و کالای خود را در آن قیمت به فروش برساند. با بیان حضرت زمینه تحقق چنین شرایطی از بین می‌رود. ای مالک با این همه بدان که میان بازرگانان بسیار کسانند که معاملتی بد دارند. و با این همه بدان که میان بازرگانان بسیار کسانند که معاملتی بد دارند، بخیلند و در پی احتکارند. سود خود را می کوشند و کالا را به هر بها که خواهند می‌فروشند، و این سودجویی و گرانفروشی زیانی است برای همگان و عیب است بر والیان.»(۹۲)حضرت در آن کلام هم «احتکاراً للمنافع» و هم «تحکماً فی البیاعات» را به عنوان دو صفت مذموم در تجار برشمرد که موجب زیان مردم و مایه ننگ و عیب بر والیان شمرده می‌شود.مرحوم خویی در منهاج البراعهٔ می گوید: احتکار منافع بر دو قسم است:۱. احتکار کالاهایی که فقها در فقه به بررسی آن می‌پردازند و برخی حکم به حرمت و برخی حکم به کراهت آن دارند.۲. احتکار منافع، مقصود از آن حرص در گرفتن سود و فایده از معاملات تجاری به بیش از مقدار مشروع است به طوری که این حرص و ولع موجب تشکیل شرکتهای انحصاری خواهد شد.ظاهراً مقصود حضرت قسم دوم احتکار است زیرا، اولاً ـ امام(ع) نتیجه فسیق فاحش و بخل قبیح را احتکار منافع قرار داد در حالی که منظور از احتکار در فقه محصولات خاصی است. ثانیاً حضرت تحکماًفی البیاعات را به احتکاراً للمنافع عطف نمود. «ال» در البیاعات جمع معرف به الف و لام، افادهٔ عموم می کند در حالی که احتکار فقهی چنین مضافی را نمی‌فهماند.(۹۳)مرحوم ابن ابی‌الحدید، احتکار را به همان معنای متعارف یعنی خرید غلات در ایام فراوانی و ذخیره کردن در ایام گرانی و قحطی معنی می کند ولی تحکم در بیاعات را به معنای کم گذاشتن در وزن وکیل و افزونی در قیمت معنی کرده است.(۹۴)این معنی و مفهوم از تحکماً فی البیاعات در معنای امروزی انحصار بخوبی دیده می‌شود. زیرا انحصارگر با افزودن بر قیمت اقدام به فروش محصولات خود می کند.برخی ضمن بیان اینکه معنایی که محقق خویی از احتکار منافع نمودند، روشن نیست بیان می‌دارند، تحکماً فی البیاعات ممکن به همین معنی باشد. زیرا تحکماً فی البیاعات به معنای زورگویی در خرید و فروش است و آن فروش کالایی بیش از قیمت عادله است. در اثر انحصارات عده‌ای با در اختیار گرفتن قیمت می‌توانند در خرید و فروش زورگویی نمایند. و این عمل غیر از احتکاری است که در فقه شرعاً مذموم و حرام شمرده شد.(۹۵)البته این نکته قابل توجه است که این مفسرین بزرگوار مقصود از «تحکماً فی البیاعات» را بیشتر، انحصار در فروش دانستند. اما اطلاق کلام حضرت ممنوعیت انحصار در خرید را نیز شامل می‌شود. یعنی زمانی که خریدار تنها خریدار است و خریدار دیگری وجود ندارد و به همین جهت می‌تواند کالای مورد نظر را با قیمتی کمتر از قیمت عادله خریداری کرده و در بازار به هر قیمتی که می‌خواهد بفروشد. در این صورت حتی ممکن است قیمت فروش، قیمت عادله باشد ولی انحصارگر بواسطه خرید آن کالا به مبلغ پایین‌تر، در خرید کالا زورگویی می کند و مشمول تحکماً فی‌البیاعات می‌شود.امام صادق(ع) در روایتی می‌فرماید:

امیرالمؤمنین(ع) بر کالای احدی قیمت نگذاشت ولکن کسی که از قیمت متعارف روز بیشتر بفروشد گفته می‌شود، نظیر مردم بفروش والا۔از بازار برخیز. غیر از اینکه کالایی که او می‌فروشد مرغوب‌تر از کالای سایر فروشندگان باشد.(۹۶)پس در بازار اسلامی انحصارگر نمی‌تواند با افزایش قیمت در هنگام فروش و یا کاهش قیمت در زمان خرید، به فعالیت خود ادامه دهد. و اساساً وضعیت بازار اسلامی به گونه‌ای است که مجالی برای شکل‌گیری این گونه انحصارات باقی نمی‌ماند. از سوی دیگر همانگونه که در چگونگی کارکرد انحصارگر بیان شد، گاهی اوقات انحصارگر به جهت بیرون کردن رقبا اقدام به کاهش قیمت محصولات خود می‌کند. آیا در بازار اسلامی این کارکرد رواست؟ و ظاهر مسئله نیز می‌تواند این باشد که در این صورت خریدار با قیمت کمتری می‌تواند کالاهای مورد نظر خود را تهیه کند و رفاه خود را با خرید بیشتر کالاها افزایش دهد. در پاسخ باید بیان داشت، اگر این کاهش قیمت به جهت بیرون راندن رقبا در مقطع خاصی باشد، همانگونه که گرانی کالا مورد پذیرش نیست ارزانی آن نیز مقبول نمی‌افتد. در مستدرک حاکم آمده است:«رسول اکرم(ص) در بازار بر مردی گذر کرد که کالایی را ارزان‌تر از قیمت متعارف آن به فروش می‌رساند، حضرت(ص) به او فرمود، در بازار ما کالا را به قیمتی کمتر از نرخ بازار می‌فروشی؟ گفت: بله حضرت(ص) فرمود آیا به جهت او خود گذشتگی و به حساب خداست؟ عرض کرد، آری حضرت(ص) فرمود: بشارت بر تو باد. کسی که کالایی را به بازار ما می‌آورد مثل مجاهد در راه خداست و کسی که در بازار ما احتکار می‌کند همانند ملحد در کتاب خدا است.»(۹۷)اینکه حضرت(ص) می‌پرسد، آیا به جهت از خود گذشتگی و به حساب خدا قیمت را کاهش دادی یا خیر؟ نشانگر آن است که اگر فردی در پی سودجویی و بیرون راندن رقبا، از بازار نیست، این عمل، عمل مذمومی تلقی نمی‌گردد. گرچه در صورتی که این عمل منجر به ضرر و زیان و خروج فروشندگان زیادی که با سود قابل قبول تجارت می‌کنند شود و راه ضرر زدن به عموم مردم (باب مضرهٔ للعامهٔ) گشوده شود. آن نیز در این شرایط ممنوع می‌گردد. اما آنچه مسلم است اگر بقصد اضرار به دیگران کسی قیمت را کمتر از قیمت متعارف بفروشد در این صورت باید از چنین کارکردی ممانعت به عمل آورد.پس می‌توان بیان داشت حضرت به وضوح با شکل‌گیری انحصارات به شکلهای گوناگون آن مخالف بودند و آنرا مخالف منافع جامعه و عیب بر حاکمان می‌دانستند. و کیفیت شکل‌گیری بازار در زمان حضرت نیز هرگز به شکل انحصاری نبود. و فروشندگان یا خریداران خاصی بر کالاهای مورد نیاز مردم سیطره نداشتند به گونه‌ای که بتوانند، بصورت تصنعی قیمت کالاها را بالاتر از قیمت عادله ببرند. و به همین دلیل مردم می‌توانستند نیازمندی‌های خود را در قیمت قابل قبولی تهیه نمایند.اما از سوی دیگر ادعأ اینکه بازار در زمان حکومت امیرالمؤمنین(ع)، بازار رقابت کامل بود نیز سخن سنجیده‌ای نیست. زیرا مهمترین عنصر که عدم دخالت دولت در بازار رقابت کامل است در آن زمان برقرار نبود و برخی از شرایط نیز تحقق نیافت. در عین حال می‌توان بازار مورد نظر حضرت و بازار موجود در زمان ایشان را شبیه بازار رقابتی دانست، بی‌تردید رقابت در ارایه خدمات بیشتر و بهتر و سود مناسب‌تر مادامی که موجب ضرر رساندن به دیگران نشود و با منافع جمعی اجتماع در تعارض نباشد، امری مطلوب و پسندیده است. البته آنچه نقش اساسی در جلوگیری از انحراف بازار دارد، نظارت دائمی دولت اسلامی بر فعالیت گوناگون آن است. البته ضرورتی ندارد و دولت خود متصدی خرید و فروش کالاها شود ولی در موارد ضروری می‌تواند با تصدی خود مکمل فعالیت‌های بازار بخش خصوصی در اقتصاد باشد.اگر افراد جامعه و بخش خصوصی در روند تکاملی خود به حدی از رشد و کمال رسیدند که می‌توانند در عرصه‌های مختلف اقتصادی فعالیتهای چشم‌گیر و مفیدی از خود بروز داده و صرفاً چشم به منافع مادی خود ندوزد و اهداف بلند مدت جامعه را نیز در نظر گیرد و یا نظارت دولت اسلامی به گونه‌ای است که توان جلوگیری انحرافات در صورت بروز را دارد. در آن صورت حیطه فعالیتهای بازار و اساساً بخش خصوصی بسیار گسترده‌تر از آنی خواهد بود که در زمان حضرت وجود داشته است.علاوه بر این باید متذکر شد که به علت ساده بودن اقتصاد در زمان حضرت نمی‌توان بیان نمود که همه فعالیتها در زمان حضرت همانگونه که بود مشروع است و لاغیر. بلکه باید اذعان داشت آنچه می‌توان از آن دوران اتخاذ نمود، اصول کلی و جامعی است که از شیوه

عملکرد حضرت در بازار قابل استنباط است. به عبارت دیگر از عملکرد حضرت اصول ثابت و متغیری را می‌توان استنباط نمود. یکی از اصول ثابت در دیدگاه ایشان، سوق دادن بازار به سمت و سویی است که منافع جامعه حداکثر شود و در این راستا نظارت و بازرسی امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. اما اینکه حتماً باید کالاها مخلوط و درهم باشد و ردی و جید از هم ممتاز نباشند را نمی‌توان به عنوان اصلی ثابت بیان نمود. زیرا در غیر این صورت نیز می‌توان منافع جامعه را حداکثر نمود. در واقع بازار مورد نظر امیرالمؤمنین(ع) را می‌توان بازاری دانست که تجارت به طور سالم در آن شکل می‌پذیرد و هدف بازاریان نیز از میدان به‌در بردن سائرین با انواع شیوه‌های غیر اخلاقی و صرفاً برای جلب سود بیشتر نیست. و معاملات نیز بر اساس رضایت طرفین صورت خواهد پذیرفت و احتکار و انحصار در چنین بازاری هرگز راه ندارد و قیمت‌ها نیز عادلانه خواهد بود به گونه‌ای که به فروشنده و خریدار ظلمی صورت نمی‌پذیرد. چنین بازاری است که می‌تواند کارکردی مطمئن داشته باشد و واسطه‌ای امین بین تولیدکنندگان و مصرف کنندگان کالاها به شمار آید. حال چه نامی می‌توان از اصطلاحات رایج امروزی بر آن بازار نهاد. از اهمیت ویژه‌ای برخوردار نیست تجارت خارجی و استفاده از کالاهای بیگانهامام صادق(ع) فرمود:«امیرالمؤمنین(ع) همواره می‌فرمود: مادامی که این امت لباس بیگانه نپوشد و از غذاها آنان استفاده نکند، همواره در خیر خواهد بود و هنگامی که چنین کند خداوند آنان را ذلیل خواهد کرد.»(۹۸)گرچه حضرت عدم استفاده از «لباس العجم» و «اطعمهٔ العجم» را مطرح فرمود ولی به قرینه هذه الامهٔ که مقصود امت رسول‌ا(ص) است به خوبی فهمیده می‌شود. مقصود از عجم در برابر عرب نیست، بلکه مقصود، غیر مسلمان و بیگانه است. تأکید حضرت بر این است که وابستگی در مصرف به بیگانگان امر مذمومی است و امت اسلامی هرگز نباید در پوشاک و خوراک خود به بیگانه نیازمند باشد و در صورت چنین نیازی، جامعه اسلامی ذلیل خواهد شد. پیوند این روایت با بحث ما دقیقاً این است که وقتی استفاده از پوشاک و خوراک بیگانه امر مذمومی تلقی می‌گردد، خرید و فروش این اجناس در بازار اسلامی نیز بی‌تردید مذموم است. چند نکته را می‌توان از این روایت در زمینه کالاهایی که در بازار جامعه اسلامی فروخته می‌شود، استفاده نمود:۱. تأکید حضرت بر پوشاک و خوراک بدان جهت است که انسان نمی‌تواند بدون این دو به زندگی مادی خویش ادامه دهد. و در واقع قوام و استواری جامعه به این دو وابسته است. و لب کلام حضرت این است که ضروریات از نیازمندی‌های جامعه حتماً باید در درون جامعه تأمین شود و از آن جهت که در جامعه آن روز، آن دو مهمترین نیازمندی‌ها محسوب می‌شدند به بیان آن دو اکتفا شد. و اگر مثل روزگار ما بسیاری از کالاهای دیگر غیر از پوشاک و خوراک جزء نیازمندی‌های اساسی جامعه محسوب می‌شود. جامعه اسلامی نباید در آن گونه امور نیز نیازمند بیگانگان باشد و این محصولات در بازار کشور اسلامی خرید و فروش گردد. شاید علت اساسی این باشد که اگر به هر دلیل بیگانگان بر سر مواضعی با کشور و ملت اسلامی درگیر شدند، نتوانند صدور کالاهای این چنینی را وجه المصالحه قرار داده و باج خواهی کنند.۲. خرید و فروش مستمر پوشاک و خوراک و سایر کالاهای اساسی از خارج و استفاده از آنها، روحیه حقارت و خود کم بینی را در افراد جامعه القأ می‌نماید و این خود عاملی برای رکود و در جا زدن افراد و شکوفا نشدن استعدادها می‌گردد. زیرا این احساس به جامعه دست می‌دهد که حتی قادر نیستند نیازهای اساسی خود را تأمین نمایند و یا اینکه ضرورتی برای تولید این کالاها در درون کشور اسلامی وجود ندارد.۳. وجود کالاهای بیگانگان در بازار جامعه اسلامی با جذبه‌های ویژه‌اش آرام، آرام همراه خود، فرهنگ بیگانگان را به جامعه منتقل خواهد نمود به گونه‌ای که جامعه در همه عرصه‌های مصرف اعم از خوراک و پوشاک و حتی چگونگی آراستن ظواهر زندگی فردی و اجتماعی از آنان تأثیر می‌پذیرد. و از آنجا که بازار می‌تواند در یک بازخورد عامل تشویق تولید کالاهایی باشد که در بازار عرضه می‌شود. ممکن است این وضعیت به باز تولید و گسترش فرهنگ بیگانه در قالب استفاده از کالاهای خاص کمک نماید که این خود در نهایت منجر به ذلت جامعه اسلامی خواهد شد.۴. کارکرد اساسی بازار در هر جامعه، رونق بخشیدن به فعالیت‌های اقتصادی است. بدین معنی که مجموعه فعالیت‌هایی که اقشار مختلف و صنوف در اقتصاد انجام می‌دهند، سرانجام به بازار خواهد آمد و در اثر مبادله آنچه تولید

شد، فعالیت اقتصادی استمرار می‌یابد. اما اگر بازار به جای اینکه تولیدات داخلی را عرضه کند به عرضه کالاهای ضروری و اساسی که توسط بیگانگان تولید شد، بپردازد، بازار صرفاً عاملی برای گسترش فعالیتهای اقتصادی در کشورهای بیگانه و نه رونق تولیدات داخلی خواهد شد.۵. در عین حال تأکید حضرت بر خوراک و پوشاک و به تعبیر دیگر نیازهای اساسی، بدین معنی است که تجارت با بیگانگان در عرصه‌های دیگر مانعی ندارد. مادامی که کالاهایی که وارد می‌شود جزء کالاهای اساسی محسوب نشود، و به صورت اهرم فشاری در اختیار بیگانگان قرار نگیرد.همانگونه که ارایه کالاهای مصرفی بیگانه می‌تواند منجر به تشویق تولید آنها در داخل کشور شود، کالاهایی که از کشورهای بیگانه وارد بازار اسلامی می‌شود با حفظ این نکته که فرهنگ مصرفی خاصی که در تعارض با فرهنگ اسلامی جامعه است ارایه نکنند. می‌تواند عاملی برای گسترش تولید و رشد اقتصادی جامعه تلقی گردد. خصوصاً اگر این کالاها، کالاهای واسطه‌ای باشند بدین معنی که در تولیدات کالاهای دیگر از آن استفاده شود. وارد شدن این گونه کالاها می‌تواند به ایجاد اشتغال در جامعه شود و ارزش افزوده داخلی را گسترش داده و عاملی برای رونق اقتصادی گردد.امیرالمؤمنین(ع) به گونه‌ای به این موضوع به این صورت اشاره نمود:«کسی که گندم بخرد بر مالش افزوده می‌شود و کسی که آرد بخرد نصف مالش می‌رود و کسی که نان بخرد تمام مالش را از دست می‌دهد.»(۹۹)حضرت در این روایت به خرید کالاهای واسطه‌ای ترغیب نمود و از خرید کالاهای نهایی نهی فرمود، گرچه مورد سخن حضرت خریدهای شخصی است ولی می‌توان یک اصل کلی در اقتصاد از آن استخراج نمود. که فروش و استفاده از کالاهای واسطه‌ای می‌تواند عاملی برای رونق اقتصادی جامعه گردد و استفاده از کالاهای مصرفی نهایی که با اولین مصرف از بین می‌رود از چنین وضعیتی برخوردار نیست. کالاهای واسطه‌ای در چرخه تولید تحرک ایجاد نموده و اثرات مطلوبی را روی شاخصهای کلان اقتصادی نظیر اشتغال، تولید و افزایش درآمد سرانه برجای خواهد گذاشت.۶. از لفظ «عجم» که مقصود بیگانه است در روایت استفاده می‌شود، تا آنجا که ممکن است باید از ورود، عرضه و مصرف کالاهای اساسی که از کشورهای بیگانه وارد کشورهای اسلامی می‌شود باید ممانعت ورزید. اما مبادله کالاها اعم از کالاهای اساسی و غیراساسی بین کشورهای اسلامی و ارتباط متقابل این کشورها و ایجاد بازارهای مشترک بین آنان بسیار مطلوب است. و مرزبندی‌های جغرافیایی بین کشورهای اسلامی نباید مانع حضور و عرضه کالاهای تولید شده کشورهای اسلامی در درون خود این کشورها گردد. استحکام این گونه روابط نه تنها مایه ذلت این کشورها نمی‌شود بلکه عزت جمعی کشورهای اسلامی را روزافزون خواهد نمود مواعظ و محدودیت‌های اخلاقی در بازاردر کلمات امیرالمؤمنین(ع) به نکاتی بر می‌خوریم که گرچه به عنوان وجوب و یا حرمت انجام کاری در ارتباط با بازار و چگونگی فعالیت بازاریان نمی‌توان آنها را مطرح کرد، اما در عین حال در کارایی مطلوب بازار از نظر اجتماعی و فردی می‌تواند نقش آفرین باشد. البته از آن جهت که این احکام الزامی نیستند و نمیتوان از طریق ضمانت‌های بیرونی به صورت قهری، تجار و بازاریان را به تحقق آن شیوه ملزم نمود، چاره‌ای نیست جز اینکه انگیزه‌هایی را در آنان ایجاد نمود تا ضمانتهای درونی تثبیت و آنان خود تمایل به انجام یا ترک آن داشته باشند. ولی در عین حال برای ترسیم بازاری که مورد نظر و مطلوب حضرت است. در این قسمت ذیلاً به بیان مواردی از مواعظ و محدودیت‌های اخلاقی که می‌تواند چنین نقشی را ایفا کند، اختصاص می‌دهیم ۱. غرق شدن در بازار و امور دنیایی‌حسن بصری می‌گوید:«امیرالمؤمنین(ع) وارد بازار بصره شد و نگاهی به مردی که مشغول خرید و فروش بود، انداخت. پس گریه شدیدی کرد و سپس فرمود: ای بندگان دنیا و کارگزاران اهل دنیا، روز قسم می‌خورید و شب می‌خوابید و زمان می‌گذرد در حالی که از آخرت غافلید. پس چه هنگام می‌خواهید توشه تهیه کنید و در ارتباط با جهان آخرت فکری نمایید؟ فردی به حضرت عرضه داشت که‌ای امیرالمؤمنن ما چاره‌ای از تهیه معاش نداریم پس چگونه عمل کنیم؟ امیرالمؤمنین(ع) فرمود: طلب معاش از طریق حلال انسان را از تلاش برای آخرت غافل نمیکند. پس اگر بگویید ما ناگزیر از احتکار هستیم، معذور نخواهید بود. حضرت در حالی که گریه می‌کرد از مرد جدا شد.»(۱۰۰)در واقع طبیعت بازار به گونه‌ای است که انسان را به خود مشغول می‌دارد و تمام توجه به سود بیشتر

معطوف می‌شود. اگر انسان غافل باقی بماند و مراقبت لازم را در جهت تعالی معنوی خود ننماید احتمال عادی شدن این غفلت و نهادینه شدن آن در سراسر زندگی وجود دارد و این چیزی جز خسران عظیم نخواهد بود. و بازار که می‌تواند مکانی برای کسب درآمد و تأمین رفاه مادی باشد تا مسلمان بتواند نیازهای معنوی خود را تأمین نماید، خود به مکانی برای سقوط معنوی تبدیل گردد ۲. آسان گرفتن معامله و قناعت به سود کم‌تریکی از نکاتی که حضرت در نظارت بر بازارها بر آن تأکید می‌ورزید، آسان گرفتن در معامله، رعایت حق و انصاف و قناعت به سود کمتر بود. حضرت در گشت زنی‌های خود در بازار کوفه می‌فرمود:«ای بازاریان از خدا بترسید و از او طلب خیر کنید و به واسطه آسان گرفتن در معامله با مردم، تبرک جویید و بدین وسیله به مردم نزدیک شوید و با حلم خود را زینت بخشید.»(۱۰۱)گرچه حضرت به‌طورکلی به سهولت در خرید و فروش سخن گفتند ولی بر قناعت به سود کمتر نیز بویژه تأکید نمودند: ای بازاریان حق را بگیرید و حق دیگران را بدهید تا سالم بمانید و معاملاتی که سود کمتری برای شما دراد را رد نکنید چرا که در این صورت از سود زیاد محروم خواهید ماند.اگرچه حضرت یک نکته اخلاقی را بیان می‌کند اما در عین حال به یک واقعیت اقتصادی نیز اشاره دارند که سهولت در خرید و فروش منجر به رفاه بیشتر و رضایت عمومی می‌شود و اگر فروشندگان در فروش خود در یک بازار شبه رقابتی که نوعاً کالاها دارای کشش تقاضای بزرگتر از واحد است به قیمت کمتری قناعت کنند، افراد بیشتری کالا ـ را خریداری خواهند کرد و بدین طریق هر چند سود هر معامله‌ای کم است ولی به علت کثرت معاملات در مجموع سود بیشتری عایدشان خواهد شد. و در این روند نیز خریدار از قیمت پایین‌تر سود خواهد جست و منافع و رفاه او نیز بیشتر تأمین می گردد.بی تردید از نظر فقهی می‌توان در معاملات سود کسب نمود و اساساً اگر سودی در معاملات نباشد نوع عقلا، رغبتی به انجام چنین کاری از خود نشان نمی‌دهند. فقهأ با تقسیم بیع به مساومه و مرابحه و مواضعه و تولیه(۱۰۲) جواز کسب سود را تأیید نمودند. اما در عین حال این نکته را می‌توان بررسی نمود که آیا اخلاقاً هم اخذ سود خصوصاً از برادر مؤمن نیز جایز است؟ فقها، یکی از مستحبات تجارت را عدم اخذ سود از مؤمنین ذکر کردند و در صورتی که به خریدار وعدهٔ احسان داده شد گرفتن سود کراهت شدید دارد.(۱۰۳) در هر صورت اصل اخذ جواز سود امری اتفاقی است.ما بدون اینکه بخواهیم وارد ریز مباحث از نظر فقهی شویم و در مجموعه روایات و آرأ فقهأ به جستجو بپردازیم، در صدد‌یم سیره عملی امام علی(ع) را در زمینه سود بررسی نماییم.در کلام حضرت به عباراتی بر نمی‌خوریم که مستقیماً حکم سود را مطرح سازد اما وقتی به سیره عملی حضرت مراجعه می‌کنیم به موارد عدیده‌ای مواجه می‌شویم که حضرت خود سود داده‌اند و با وجود مناسب بودن زمینه برای تذکر و ارشاد به نگرفتن سود، چنین سخنی را بر زبانشان جاری نفرمودند. و حتی بالا ـ تر اینکه حضرت در مواردی خود در صدد برآمدند که کالایی را با ربح به دیگری بفروشند.حضرت در دو روایتی که از ایشان نقل شده است خود به فروشنده سود پرداختند:الف) اصبغ بن نباته می‌گوید حضرت به همراه غلامش قنبر وارد بازار بزازها شد و از پسری که در مغازه بود دو پیراهن به قیمت چهار و سه درهم خرید. پس از خرید حضرت به مسجد رفت. صاحب مغازه که از خرید حضرت و قیمت مورد معامله آگاه شد خود را به مسجد رساند و به حضرت عرض کرد، پسرم شما را نشناخت. این دو درهم را که ربح این دو پیراهن است را بگیرید. حضرت فرمود من چنین کاری نمیکنم. من چانه زدم و او هم بامن چانه زد و سرانجام با رضایت معامله انجام شد.(۱۰۴)ب) حضرت در نقل دیگری از مغازه‌ای که پسری فروشنده آن بود پیراهنی به سه درهم خرید و وقتی پدر متوجه شد حضرت خریدار آن بود، به سرعت دوید و یک درهم به ایشان داد. حضرت سئوال فرمود این درهم چیست. عرض کرد. ثمن پیراهن دو درهم بود. حضرت فرمود من و او با رضایت معامله کردیم.(۱۰۵)در این دو مورد برای حضرت این مجال بود که بفرماید که من دو درهم یا یک درهم را نمی‌گیرم و بهتر است از افراد مؤمن سودی را نگیرید. حضرت نه تنها این مطلب را نفرمود بلکه فصل الخطاب را در هر دو مورد رضایت طرفین قرار داده و فرمود ما با رضایت معامله‌ای کردیم و درهم را پس نمی گیرم.اما دو مورد دیگر نیز وجود دارد که حضرت خود هنگام فروش کالایی اقدام به گرفتن سود نمودند:الف) ابی بحر از شیخش نقل می کند که من بر بدن علی ازار خشنی

را دیدم که حضرت فرمود من این پیراهن رابه ۵ درهم خریدم پس هر کس به من یک درهم سود دهد به او می‌فروشم.(۱۰۶)ب) ابن عباس نقل می‌کند که مقداد به علی(ع) عرضه داشت سه روز است که چیزی نخوردم. حضرت از خانه خارج شد و زره خود را به ۵۰۰ درهم فروخت و مقداری از آن را به مقداد می‌دهد و در حالی که متحیر است از او جدا می‌شود، در همین حال مردی اعرابی به او می‌گوید این شتر ماده را نسیه از من بخر، حضرت ۱۰۰ درهم از او خرید. از این مرد جدا می‌شود و مرد اعرابی دیگری از او می‌خواهداین شتر را ۱۵۰ درهم نقداً به او بفروشد. حضرت می‌فروشد.(۱۰۷)از روایت اولی به خوبی استفاده می‌شود که حضرت پیراهن را به کسی که یک درهم به او سود بدهد، می‌فروشد و این خود دال بر جواز سود در هنگام معامله است. در روایت دوم نیز گرچه در ذیل روایت دارد که حضرت حسن و حسین را صدا زد و فرمود به دنبال این اعرابی بروید و او در دم دراست. و در این هنگام است که پیامبر(ص) را می‌بیند و لبخند می‌زند و می‌گوید ای علی اعرابی صاحب ناقه جبرئیل و مشتری میکائیل بود.. ای علی آن ۱۰۰ در هم عوض شتر و پنجاه درهم عوض ۵ درهمی است که به مقداد دادی.(۱۰۸) ولی اجمالاً از این روایت نیز اصل جواز سود استفاده می‌شود.افزون بر همه امام صادق(ع) نقل می‌کند که شخص رسول‌ا(ص) هم هنگامی که کاروان از شام رسیده بود اجناسی را خرید و با فروش آن سود برد و ازاین طریق دین خود را اداً کرد.(۱۰۹ ۳. سوگند نخوردن در معاملاتقسم خوردن در معاملات به هر صورت نامطلوب است. اگر قسم دروغ باشد حرام و اگر راست باشد مکروه و ناپسند است. حضرت می‌فرماید: از سوگند دروغ خودداری کنید.(۱۱۰) از قسم خوردن بر حذر باشید گرچه سبب فروش کالا شود، اما برکت را از بین می‌برد.(۱۱۱ ۴. خرید از کسی که انسان را نمی‌شناسد (عدم بهره از رانت)گرچه هیچ مانعی نداد که انسان با هر کس وارد معامله شود و هیچ محدودیتی در این زمینه وجود ندارد. اما اگر فردی احتمال می‌دهد که مثلاً فروشنده بواسطهٔ شناخت او و حجب و حیایی که دارد، تغییری را در مبلغ بدهد یا جنس مرغوب‌تری را در اختیار او بگذارد و یا هر گونه امتیازی برای او قایل شود، شایسته است که با آن فرد وارد معامله نشود. این نکته خصوصاً برای مسئولینی که می‌خواهند از بازار خرید نمایند و یا منزل و ملکی خریداری نمایند از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است.امیرالمؤمنین(ع) به گونه‌ای در بازار به جهت نظارت یا خرید تردد می‌کردند که کسانی که او را نمی‌شناختند فکر می‌کردند که او یک عرب بیابانی است.«حضرت برای خرید پیراهنی وارد بازار کرباس فروشان شد و سپس بر مغازهٔ پیرمردی که پیراهن می‌فروخت وارد شد به او فرمود: یک پیراهن سه درهمی برایم بیاور، پیرمرد او را شناخت و احترام کرد ولی حضرت با او وارد معامله نشد و به مغازه دیگری رفت و صاحب مغازه او را شناخت، باز خرید نکرد سرانجام وارد مغازه سومی شد و نوجوانی در مغازه بود که حضرت را نمی‌شناخت. از او پیراهن سه درهمی خریداری نمود.»(۱۱۲ ۵. چانه زدن برای خریداراز روایات حضرت مطلوب بودن چانه زدن هنگام خرید را می‌توان استفاده نمود. حضرت فرمود: درمعاملاتی که انجام می‌دهی چانه بزن، انسان مغبون نه ستوده است و نه مأجور(۱۱۳) در جریان خرید دو پیراهن به ۷ درهم توسط حضرت و قنبر، نیز حضرت فرمود: من با او چانه زدم و او نیز با من چانه زد و سرانجام معامله با رضایت انجام شد.(۱۱۴) اصل چانه‌زدن خصوصاً هنگامی که انسان به قیمت کالایی مطمئن نیست و یا چند قیمت متفاوت در بازار وجود دارد می‌تواند عاملی برای اطمینان انسان محسوب گردد. و انسان پس از معامله پشیمان و دل‌چرکین نخواهد شد روایات تقبیح بازار و طریق جمع گرچه روایاتی که در زمینه اهمیت تجارت و تشویق مؤمنین به تجارت وارد شد، اندک نیستند و در میان آنها روایاتی وجود دارد که خرید و فروش را مایه عزت مؤمن قلمداد می‌کند و علی‌القاعده نباید بازار که مکانی برای خرید و فروش است مذموم شمرده شود. زیرا بازار محلی است که مؤمن می‌تواند عزت و کرامت خود را تأمین نماید. ولی در عین حال در کلام امیرالمؤمنین(ع) به مواردی از ذم بازار برمی‌خوریم.حضرت در نامه‌اش به حارث همدانی می‌نویسد:«مبادا بر سر بازارها بنشینی که جای حاضر شدن شیطان است و نمایشگاه فتنه و طغیان(۱۱۵)نعمان بن سعد می‌گوید: امام علی(ع) به سمت بازار می‌رفت و با او تازیانه‌ای بود و می‌گفت از فسوق و شر این بازار به تو پناه می‌برم.(۱۱۶)حضرت همچنین فرمود: هنگامی که روز جمعه فرا می‌رسد شیطان خارج می‌شود تا مردم را در بازارهایشان محبوس

کند و با آنها پرچم‌هایی است. ملائکه بر سردر مساجد نشسته و می‌نویسند مردم به قدر منزلت‌شان هستند.»(۱۱۷)همچنین می‌فرماید:«فرد اعرابی از قبیلهٔ بنی عامر خدمت پیامبر(ص) رسید و از حضرت از بدترین و بهترین مکان زمین سئوال نمود، حضرت(ص) فرمود: بدترین مکان زمین بازارهاست که مرکز جولان ابلیس است. پرچمش را صبح برپا می‌کند و صندلی خود را در آنجا قرار می‌دهد و ذریه و فرزندانش را آنجا پخش می‌کند. پس در میان کم فروش و کم گذار در ترازو و یا دزد اندازه یا دروغگو در کالاـ است ... شیطان همیشه اول فردی است که وارد بازار می‌شود و آخر فردی است که از بازار خارج می‌شود و بهترین مکان زمین مساجد هستند.»(۱۱۸)همچنین از طریق دیگر از پیامبر اکرم(ص) نقل شد که بهترین مکان زمین مساجد هستند و مبغوض‌ترین مکان شهرها نزد خداوند بازارهای آنهاست.(۱۱۹)با توجه به این روایات این سئوال مطرح می‌شود چرا تجارت مدح شد اما مکانی که در آن تجارت می‌شود تقبیح گردید. ولی سایر مشاغل این‌گونه نیست. مثلاً زراعت مدح شد ولی هرگز مزرعه تقبیح نشده است. اگر بدترین نقطه زمین مطلق بازارها باشند به هیچ وجه سزاوار نیست انسان این مکان را برای کسب درآمد خود انتخاب نماید و آمد و شدی به این مکانها داشته باشد. ولی مشاهده می‌کنیم پیامبر اکرم(ص) و امیرالمؤمنین(ع) و سایر ائمه علیهم‌السلام برای خرید و احیاناً فروش به بازار می‌رفتند و یا اینکه پیامبر اکرم(ص) با سرمایه خدیجه علیهاالسلام تجارت می‌کرد و کالاها را به بازار می‌برد و می‌فروخت. و بسیاری از اصحاب نیز در طول تاریخ از طریق خرید و فروش امرار معاش می‌کردند. پس چه وجه جمعی وجود دارد؟با مراجعه به تاریخ دوران جاهلیت به خوبی درمی‌یابیم که اعراب جاهل به علت محرومیت از زمین حاصلخیز و آب مناسب و وجود طبیعت خشن از کشاورزی و دامپروری گسترده محروم بودند و به همین جهت بیشتر آنها در بهترین صورت از تجارت امرار معاش می‌کردند. و بخش قابل توجهی از اعراب نیز از طریق غارت و چپاول خصوصاً از کاروانهای تجاری و گله‌ربایی. امورات زندگی را می‌گذراندند. و برخی از آنان نیز این طریق کسب درآمد را حق طبیعی خود می‌دانستند. زیرا معتقد بودند طبیعت در مقابل محرومیت آب و خاک و محیط خشن، این راه را جلوی رویشان نهاده است. زدودن این گونه افکار جاهلی و تغییر و تحول در شیوه امرار معاش پس از ظهور اسلام کار آسانی نبود که به سهولت قابل دسترسی باشد. ولی در عین حال، خداوند سبحان با آیات فراوانی که بر قلب مطهر پیامبر اکرم(ص) نازل نمود و با هدایت‌های عملی حضرت، اخلاق چپاولگری و غارت را تا حد زیادی از اجتماع دور نمود و تجارت وسیله‌ای حلال برای کسب روزی شمرده شد. گرچه پیراستن تجارت و خرید و فروش از رباکار توانفرسایی بود که پیامبر اکرم(ص) بدان همت گماشت. زیرا اعراب جاهلی بیع را مثل ربا می‌دانستند و حلیت یکی و حرمت دیگری برای آنان قابل درک نبود.(۱۲۰) البته تجارتی که آنان در زمان جاهلیت داشتند نیز از همهٔ جهات، تجارت مورد نظر و مطلوب اسلام نبود. از آن جهت نیز نیاز به پیراستن داشت، علی رغم گسترش وسیع داد و ستد در میان اعراب و وجود بازارهای فراوان دائمی، فصلی و موسمی برخی از انواع داد و ستد در میان آنان رواج داشت که به علت غرری بودن و مجهول بودن مورد معامله و... در اسلام ممنوع شمرده شد. علاوه بر این همه، خود تجارت و داد و ستد نیز فی نفسه از آن جهت که امری از امور دنیایی است می‌تواند انسان را از خداوند غافل سازد. زیرا انسان با مقداری کم و زیاد کردن وزن یا زیر و رو کردن برخی کالاها و زیبا نشان دادن، قسم خوردن و... می‌تواند نظر مشتری را جلب نماید و او را به خرید کالا وادار سازد. از این رو ضروری است انسانی که به تجارت اشتغال دارد همواره مراقب خود باشد.قرآن کریم از آن جهت که زمینهٔ غفلت از یاد خداوند وجود دارد انسانهای برجسته را به این صنعت می‌ستاید: مردانی که هیچ کسب و تجارت آنان را از یاد خدا غافل نگرداند و نماز برپا داشته و زکوهٔ می‌پردازند.(نور/ ۳۷) و چون اعراب جاهلی دلبستگی زاید الوصفی به تجارت داشته و به هر طریق ممکن درصدد کسب سود بودند خداوند با استعمال لفظ تجارت در صدد بیان یک حقیقت جاودانی است. ازاین‌رو، ایمان به خداوند و رسولش و جهاد در راه خدا با اموال و انفس به عنوان تجارتی که انسان را از عذاب الیم نجات می‌دهد، تلقی شد.(صف/ ۱۰) با توجه به آنچه اجمالاً بیان شد می‌توان دریافت مقصود از ذم بازار که محل تجارت و داد و ستد است نه بدان جهت که ذاتاً مکانی شر و مبغوض

است بلکه از آن جا که زمینه‌های فساد و تباهی و اکل مال به باطل در آن وجود دارد، فروشندگان و خریداران باید بیشتر از سایر مکانها از اعمال و رفتار خود مراقبت نمایند. در واقع تقبیح شدید بازار در روایات را باید ناظر به جنبه‌هایی دانست که در بازار ممکن است فراوان روی دهد و انسان را به تفاخر و تکاثر مال و ثروت سوق دهد. و ارزشهای اخلاقی و انسانی را از یاد و خاطر انسان محو نماید. و اگر اینگونه جنبه‌ها در بازار و در میان خریداران و فروشندگان مهار شود، بازار می‌تواند عرصهٔ فعالیت سالم اقتصادی باشد که انسانها ضمن ارتزاق از این طریق و ایجاد شغلی آبرومند برای خود جامعه را به رشد و شکوفایی اقتصادی سوق دهند. به جهت زمینه‌های فراوان غفلت از خداوند و مشغول شدن به ظواهر دنیا در بازار است که روایاتی از معصومین علیهم‌السلام و از جمله امیرالمؤمنین(ع) وارد شد تا انسان را در بازار به این حقیقت متنبه سازد و ذکرها و دعاهایی را نیز بیان نمودند که مانع از غفلت انسان در آن مکان شود.در حدیث اربعمائه امیر المؤمنین(ع) می‌فرماید:«هنگامی که برای خرید کالایی که بدان نیاز دارید به بازار می‌روید بگویید «شهادت می‌دهم که هیچ خدایی غیر ا نیست. تنها است و شریکی نداد و شهادت می‌دهم که محمد عبد و رسول اوست. خداوندا از معاملهٔ زیانبار و قسم دروغ به تو پناه می‌برم و از کسادی بازار به تو پناه می‌آورم.»(۱۲۱)همچنین از امام(ع) روایت شد:«بازار خانه سهو و فراموشی است پس کسی که در آن یک بار تسبیح کند خداوند برای او یک میلیون حسنه می‌نویسد و کسی که لاحول و لاقوهٔ الا با بگوید، تا شامگاه در جوار رحمت الهی خواهد بود.»(۱۲۲)نامیده شدن بازار به عنوان مکانی برای سهو و فراموشی در صدر روایت مشعر به ضرورت تسبیح در بازار است. روشن است که می‌توان با یاد خدا بازار را که زمینه‌های غفلت انسان را فراهم می‌کند به جوار رحمت الهی تبدیل نمود. این روایت را به خوبی می‌توان وجه جمع بین روایات دانست.بطور خلاصه می‌توان روایات تقبیح و ذم بازار را نظیر آیات و روایات فراوان تقبیح و مذمت دنیا دانست و مقصود از حذر کردن دنیا شیفته نشدن به آن و اندوه نخوردن از آنچه که از دست انسان رفته، می‌باشد. به همین جهت حضرت در مقابل مردی که از دنیا نکوهش و مذمت می‌کرد، فرمود:«دنیا خانه راستی است برای کسی که آن را راستگو انگاشت و خانه تندرستی است آن را شناختش و باور داشت. و خانه بی‌نیازی است برای کسی که از آن توشه اندوخت و خانه پند است برای آن که از آن پند آموخت. مسجد محبان خداست. نمازگاه فرشتگان او، و فرود آمد نگاه وحی خدا و تجارت جای دوستان او. در آن آمرزش خدا را به دست آوردند و در آنجا بهشت را سود بردند.»(۱۲۳)مذمت بازار از آن جهت است که انسان غالباً در آن به کسب مال و سود بیشتر می‌اندیشد و این موضوع تمام فکر و اندیشه او را به خود مشغول داشته است به گونه‌ای که او تمایل دارد از هر وسیله ممکن سود خود را به حداکثر برساند. گرچه سود او متناسب با ارایه خدمتی نیست که انجام داد. از طرفی بازار مرکز آمد و شد همه گونه افراد چه صالح و چه فاجر و چه دنیاپرستان و حریصان به دنیا و چه دین‌داران واقعی است و کم اتفاق می‌افتد که قسم‌های دروغ، معامله‌های باطل و نیرنگ و فریب در آن صورت نپذیرد. بازار به عنوان مظهر و نمود روشنی از مظاهر دنیا می‌تواند بسیار فریبا باشد و انسان را از یاد خداوند باز دارد و از ارزش‌های انسانی تهی ساخته و او را به دنیاگرایی محض در همه عرصه‌های زندگی سوق دهد.در عین حال جامعه بدون تجارت و خرید و فروش نمی‌تواند به حیات اجتماعی خود ادامه دهد. پس از یک سو افراد در بازار به جایگاهی تکیه زده‌اند که هر آن، احتمال سقوط و انحطاط مالی و اخلاقی می‌رود و از سوی دیگر حیات اجتماعی و اقتصادی جامعه به آن بسته است. روایاتی که در ذم بازار وارد شده‌اند، در صددند احتمال سقوط مالی و اخلاقی بازاریان و هرکسی که به گونه‌ای با بازار سر و کار دارد را به حداقل برسانند. برای جمع بین این دو امر، خطرات جدی نظیر احتمال قوی تسلط شیطان بر انسان که می‌تواند شیرازه بازار و معاملات در آن را تهدید کند، در روایات گوشزد شده است. از آنجا که تقوای الهی و مراقبت بر انجام دستورات و پرهیز از محرمات، عامل بسیار مهم درونی در برحذر ماندن از این خطرات تلقی می‌گردد، امیرالمؤمنین(ع) در گشت‌زنیهای خود در بازار در زمان حکومت، بر آن تأکید می‌نمودند و مصادیق آن را بیان می‌کردند. بردباری، پرهیز از دروغ و سوگند خوردن، آسان گرفتن معامله، راضی به حق خود بودن و حق دیگران را به آنان دادن، کامل نمودن پیمانه‌ها و وزنها نیکو

معامله کردن، همه از مصادیقی است که می‌توان با نهادینه شدن آنها، احتمال سقوط فردی و اجتماعی را به شدت کاهش داد و بازاری سالم را به ارمغان آورد. اذکار مستحبی در هنگام ورود و خروج و جلوس در بازار را می‌توان در همین راستا توجیه و تفسیر نمود. اگر انسان مراقبت لازم را در بازار به عمل آورد می‌تواند از بازار با همه اوصافش مکانی بسازد که عزت او را تأمین نماید و دنیا و آخرت خویش را آباد و آنرا وسیله‌ای برای خدمت به مردم و جامعه قرار دهد جمع‌بندی۱. بازار هم از آن جهت که مرکزی برای تجارت و داد و ستد است و هم از آن جهت که سالم سازی محیط آن می‌تواند کارایی اقتصادی را بالا برده و با علامت‌دهی مناسب به تولیدکنندگان، فروشندگان و مصرف‌کنندگان، در شیوه، کیفیت و کمیت تولید و مصرف و رفاه و آسایش و بطور کلی ساماندهی امور اقتصادی هر جامعه‌ای مؤثر واقع شود از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.۲. از آنجا که امیرالمؤمنین(ع) رهبری جامعه را در دوران حکومت خویش بر عهده داشت، چگونگی برخورد حضرت با نقش‌آفرینان اصلی بازار می‌تواند الگوی شایسته‌ای برای برخورد با بازار در جامعه اسلامی باشد.۳. بازارها از ابتدأ تشکیل حکومت اسلامی در مدینه توسط پیامبر اکرم(ص) تحت نظارت و مراقبت بود و این رویه در زمان حضرت با توجه به مشغله‌های فراوان ایشان و متناسب با گستردگی و تنوع بازارها استمرار یافت از این‌رو می‌توان نظارت بر فعالیت بازار را یک اصل کلیدی و جزء وظایف اصلی دولت اسلامی دانست. و ناظر بر بازار موظف است ضمن نصیحت و ارشاد سازنده و بیان احکام الهی، با هر اقدامی که کارکرد صحیح بازار را به مخاطره می‌اندازد، مقابله نماید.۴. دولت اسلامی با نظارت ویژه‌ای که بر عملکرد بازار دارد مجالی برای شکل‌گیری انحصارات به شکلهای گوناگون آن، باقی نمی‌گذارد. و ساختار بازار اسلامی را با مسامحه می‌توان شبیه بازار رقابت کامل دانست.۵. گرچه در بازار اسلامی فروش کالاهای بیگانه ممنوعیتی ندارد. اما بازار نیز نباید به گونه‌ای باشد که به جای رونق اقتصادی در درون جامعه اسلامی موجبات رونق اقتصادی کشورهای بیگانه را فراهم آورد. خصوصاً اگر کالاهای بیگانه عرضه شده در بازار به گونه‌ای باشد که اقتدار و عزت و فرهنگ اسلامی را تهدید نماید.۶. گرفتن سود در بازار اسلامی بی‌تردید رواست اما بازار نباید هرگز به مکانی برای سودپرستی و نفع‌پرستی بی‌حد و حصر عده‌ای مبدل گردد.۷. روایاتی که در تقبیح بازار وارد شد، بدان جهت است که در بازار زمینه‌های فساد و تباهی و اکل مال به باطل و تفاخر و تکاثر مال و ثروت فراوان وجود دارد. و اگر انسان غفلت ورزد به ورطه هلاکت سقوط خواهد نمود.۸. حاکم جامعه اسلامی در تصمیم‌گیری‌ها باید مصالح عموم مردم را لحاظ نماید و مطابق آن برنامه‌ریزی نماید. از این رو ضروری است حکومت اسلامی در هر عصری در راستای تحقق‌بخشی مصالح عمومی متناسب با شرایط جامعه، کارکردهای ویژه‌ای در بازار از خود بروز داده و در مجموع رفاه جامعه را از این طریق حداکثر نماند منابع و مآخذ. احقاق‌الحق، القاضی السید نورالدین حسینی المرعشی‌التستری، تعلیقه آیةا شهاب‌الدین النجفی‌المرعشی، دارالکتاب‌السلام، بیروت، بی‌تا. ادب‌القاضی، ابی‌الحسن علی بن محمد بن حبیب الماوردی‌البصری‌الشافعی، تحقیق محیی حلال‌الرجان، مطبعةالارشاد، بغداد، ۱۳۹۱ هجری اقتصاد، پل ساموئلسن، هاوس ویلیام نورد، ترجمه علیرضا نوروزی، محمدابراهیم جهان‌دوست، تهران، ۱۳۷۳. الاشتقاق، ابی‌بکر محمد بن الحسن بن دُرَید، تحقیق عبدالسلام محمدهارون، دارالجیل، بیروت، ۱۴۱۱ هجری الاصناف فی‌العصرالعباسی، نشأتها و تطورها، صباح‌ابراهیم سعیدالشیخلی، دارالحریه للطباعة، بغداد، ۱۳۹۶ هجری الامالی، ابی‌عبدا بن محمد بن محمد بن النعمان (شیخ مفید)، تصحیح علی‌اکبر غفاری، دارالتیار الجدید، دارالمرتضی، ۱۹۷۸ هجری البلدان: احمد بن واضع‌الیعقوبی، المطبعةالحیدریه، نجف، ۱۳۷۷ هجری التراتیب الاداریه، عبدالحی‌الکتانی، دارالکتاب العربی، بیروت، بی‌تا. التوحید، ابی‌جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (شیخ صدوق) مؤسسه‌الاعلمی للمطبوعات، بیروت، بی‌تا. الخصال، ابی‌جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (شیخ صدوق): تصحیح، علی اکبر غفاری، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۴ هجری السنن البیهقی، ابی‌بکر احمد بن الحسین بن علی البیهقی، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۱۶ هجری الغارات، ابن هلال الثقفی، تعلیقه السید عبدالزاوا الحسینی، الخطیب، بیروت، ۱۴۰۷ هجری الفائق، محمود بن عمد الزمخشری، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۷ هجری الکافی، ابی‌جعفر محمد

بن یعقوب الکلینی، تصحیح علی اکبر غفاری، دارالاضوأ، بیروت، ۱۴۰۵ هجری المحاسن، ابی‌جعفر احمد بن محمد بن خالد البرقی، تحقیق السید مهدی الرجانی، الجمع العالمی لاهل البیت علیهم‌السلام، قم، ۱۴۱۶ هجری المحلی بالآثار، ابومحمد علی بن احمد بن سعید بن خرم‌الاندلسی، تحقیق عبدالغفار سلیمان‌البغدادی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ هجری المستدرک علی‌الصحیحین، الحافظ ابی‌عبدا محمد بن عبداالحاکم النیسابوری، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۱ هجری المفصل فی تاریخ‌العرب قبل‌الاسلام، جواد علی، دارالعلم للملایین، بیروت، مکتبه‌النهضهٔ، بغداد، ۱۹۷۸ میلادی المقنعهٔ، محمد بن محمد بن النعمان، ابن‌المعلم ابی‌عبدا العکبری البغداد (شیخ مفید) دارالمفید، ۱۴۱۴ هجری المیزان، محمدحسین الطباطبایی، جماعهٔ‌المدرسین فی‌الحوزهٔ العلمیهٔ قم، بی‌تا. انساب‌الاشراف، احمد بن یحیی بن حایر، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۷ هجری بازار در سایه حکومت اسلامی، جعفرمرتضی عاملی، ترجمه سیدمحمد حسینی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم بازار یا نابازار، محسن رنانی، سازمان برنامه و بودجه، تهران، ۱۳۷۶ شمسی بحارالانوار، محمدباقر المجلسی، دار احیأالتراث العربی، بیروت، ۱۴۰۴ هجری بلوغ الارب فی معرفهٔ احوال‌العرب، محمود شکری اکوسی، دارالکتب العلمیهٔ، بیروت، بی‌تا. تاریخ‌الطبری، ابی‌جعفر محمد بن جریر الطبری، روائع التراث‌العربی، بیروت، بی‌تا. تاریخ‌المدینه المنوره، ابوزید عمر بن شبه‌النمیری البصری، دارالفکر، قم، ۱۴۱۰ هجری تاریخ عقاید اقتصادی، فریدون تفضلی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۲ شمسی تاریخ واسط، اسلم بن سهل‌الرزاز الواسطی، تحقیق، کورکیس عواد، عالم‌الکتب، بیروت، ۱۴۰۶ هجری تحف‌العقول، ابومحمد الحسین بن الحسین بن شعبه الحرانی، مؤسسه‌الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۶ هجری تهذیب‌الاحکام، ابی‌جعفر محمد بن الحسن‌الطوسی، تصحیح، سیدحسن خرسان، دارالاضوأ، بیروت، ۱۴۰۶ هجری خصایص‌الائمه علیهم‌السلام، ابی‌الحسن محمد بن الحسین بن موسی الموسوی‌البغدادی، (الشریف الرضی)، تحقیق محمدهادی الامینی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی مشهد، ۱۴۰۶ هجری درسهایی از نهج‌البلاغه، منتظری، حسین‌علی دعائم‌الاسلام، القاضی ابی‌حنیفه النعمان بن التمیمی‌المغربی، دارالمعارف، مصر، بی‌تا. روضه‌الواعظین، محمد بن الفتال‌النیسابوری، مقدمه محمدمهدی حسن الخرسان، المکتبه‌الحیدریهٔ، نجف، ۱۳۸۶ هجری سیستم قیمتها و تخصیص منابع تولید، ریچارد ایچ لفت ویچ، ترجمه میرنظام سجادی، مؤسسه علوم بانکی ایران، تهران، ۱۳۵۱ شمسی شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، دار احیأالتراث العربی، بیروت، ۱۳۸۷ هجری صحیح مسلم، ابی‌الحسین مسلم بن الحجاج القسیری النیسابوری، دار احیأالتراث العربی، بیروت، ۱۳۷۴ هجری فضایل‌الصحابهٔ، ابی‌عبدا احمد بن محمد بن حنبل، تحقیق، وصیا بن محمد عباس، جامعه ام‌القری، مکهٔ المکرمهٔ، ۱۴۰۳ هجری مجمع‌البیان، ابی‌علی الفضل بن الحسن‌الطبرسی، دارالمعرفهٔ، بیروت، ۱۴۰۸ هجری مستدرک‌الوسایل، میرزاحسین النوری‌الطبرسی، مؤسسهٔ آل‌البیت علیهم‌السلام لاحیأالتراث قم، ۱۴۰۸ هجری مسندالامام علی(ع)، السیدحسن القبانجی، دارالاسوه، قم، ۱۴۲۱ هجری معالم‌القربهٔ فی احکام لحسبه، محمد بن محمد بن احمد القرشی، تحقیق، محمدمحمود شعبان، صدیق احمد عیسی المطیعی، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۸ هجری مناقب آل ابی‌طالب، ابی‌جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب السروی المازندرانی، دارالاضوأ، بیروت، ۱۴۱۲ هجری من لایحضره‌الفقیه، ابی‌جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، تصحیح علی اکبر غفاری. جماعهٔ المدرسین فی الحوزهٔ العلمیهٔ قم، قم، ۱۴۰۴ هجری منهاج‌البراعهٔ فی شرح نهج‌البلاغهٔ، میرزا حبیبا الهاشمی الخویی، بنیاد فرهنگی امام المهدی (عج)، دارالهجره، قم، بی‌تا. نظام‌الحکم فی الشریعهٔ و التاریخ الاسلامی، ظاخر القاسمی، دارالنفائس، بیروت، ۱۴۰۷. نهج‌البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴ شمسی موسوعهٔ‌الامام علی بن ابی‌طالب، محمد الریشهری، دارالحدیث، قم، ۱۴۱۲ هجری.. وسایل‌الشیعه، محمد بن الحسن الحر العاملی، دارالاحیأ التراث العربی، بیروت، بی‌تا. وفأ الوفأ، نورالدین علی بن احمد السمهودی، دار احیأ التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۴ هجری پی‌نوشت‌ها.۱ علی، جواد، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۷، ص ۳۸۰..۲ آلوسی، محمود شکری، بلوغ الارب فی معرفهٔ احوال العرب ج ۱، ص ۲۷۰..۳ علی، جواد، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام. ج ۷، ص ۳۸۳..۴ علی، جواد المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام ج ۷، ص ۳۷۹..۵

الشیخلی، صباح ابراهیم سعید، الاصناف فی‌العصر العباسی. ص ۳۸..۶ ابن شهر آشوب، مناقب ال ابی‌طالب، ج ۲، ص ۱۲۵..۷ کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۵۵، باب‌السبق الی‌السوق، روایت ۱، صدوق، الفقیه، ج ۳، ص ۱۹۹، روایت ۳۷۵۲، شیخ طوسی، تهذیب ج ۵، ص ۹، روایت ۳۱.۸ البیهقی، السنن‌الکبری، ج ۹، ص ۱۰۹ روایت ۱۲۰۵۶.۹ شیخ طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۴ روایت ۱۳.۱۰ الطبری، ابی‌جعفر محمد بن جریر، تاریخ‌الطبری، ج ۴، ص ۴۵.۱۱ الیعقوبی، احمد بن واضع، البلدان، ص ۷۱.۱۲ کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۵۵، باب‌السبق الی‌السوق، روایت ۱، شیخ طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۹، روایت ۳۱ وسائل الشیعه ج ۱۲، ص ۳۰۰، روایت ۳..۱۳ البیهقی، السنن الکبری، ج ۹، ص ۱۰۹، روایت ۱۲۰۵۶..۱۴ السمهودی، نورالدین علی بن احمد، وفاءالوفأ، ج ۲، ص ۷۴۹..۱۵ السمهودی، نورالدین علی بن احمد، وفاءالوفأ، ج ۲، ص ۷۴۷..۱۶ ابن ابی‌شیبه، المصنف ج ۱۴، ص ۷۱ به نقل از بازار در سایه حکومت اسلامی، جعفر مرتضی عاملی، ترجمه سیدمحمد حسینی، ص ۲۸..۱۷ نهج‌البلاغه: نامه ۵۳..۱۸ نهج‌البلاغه، نامه ۵۲..۱۹ السمهودی، نورالدین علی بن احمد، ج ۲، ص ۷۴۸، النمیری، البصری، ابوزید عمر بن شبه، تاریخ المدینهٔ المنورهٔ، ج ۱، ص ۳۰۴..۲۰ البیهقی، السنن الکبری، ج ۹، ص ۱۰۹، روایت ۱۲۰۵۶..۲۱ الکلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۵۱، روایت ۳، الطوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۷، روایت ۱۷..۲۲ القاضی النعمان، ابی‌حنیفه، دعائم‌الاسلام ج ۲، ص ۵۳۸، روایت ۱۹۱۳..۲۳ الشیخلی، صباح ابراهیم سعید، الاصناف فی‌العصر العباسی، ص ۷۳..۲۴ همان، ص ۷۴..۲۵ نهج‌البلاغه، نامه ۵۳..۲۶ نهج‌البلاغه، نامه ۵۳..۲۷ القاضی، النعمان، ابی حنیفه دعائم الاسلام ج ۲، ص ۳۹..۲۸ القاسمی، ظافر، نظام الحکم فی الشریعهٔ و التاریخ الاسلامی، ج ۲، ص ۷۰ به نقل از ادب القضأ ماوردی، ج ۱، ص ۱۳۵..۲۹ نام محلی است که در بصره. فارسی این کلمه «بارگاه» است..۳۰ محمد بن الحسن بن دُرَید، ابی‌بکر، الاشتقاق، عبدالسلام محمد هارون، ص ۲۷۲..۳۱ نهج‌البلاغه، نامه ۵..۳۲ نهج‌البلاغه، نامه ۲۰، حکمت ۴۷۶..۳۳ نهج‌البلاغه نامه ۳..۳۴ نهج‌البلاغه نامه ۴۵..۳۵ البلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، انساب الاشراف، ج ۲ ص ۳۸۸..۳۶ شهر بزرگی در عراق که یکی از روستاهایش واسط است و بین کوفه و بصره واقع شده است..۳۷ نهج‌البلاغه خطبهٔ ۴۴..۳۸ یکی از شهرهای فارس که اردشیر بابکان آنرا بنأ کرد..۳۹ نهج‌البلاغه نامه ۷۱..۴۰ یکی از شهرهای قدیمی قارس مُعَرب استخر..۴۱ القاضی، النعمان، ابی‌حنیفه، دعائم‌الاسلام، ج ۱، ص ۳۹۶..۴۲ همان..۴۳ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۹ روایت ۲۷..۴۴ القاضی النعمان، ابی‌حنیفه، دعائم‌الاسلام، ج ۲، ص ۳ – ۵۳۲، روایت ۱۸۹۲، ترجمه متن از جعفر مرتضی عاملی، بازار در سایه حکومت اسلامی، ترجمهٔ سیدمحمد حسینی، ص ۱۳۷ – ۱۳۶..۴۵ السمهودی، نورالدین علی بن احمد، وفاءالوفأ، ج ۲، ص ۷۵۶..۴۶ الکتانی، عبدالحی، الترتیب الاداریهٔ، ج ۱، ص ۲۸۵..۴۷ همان..۴۸ عمر بن خطاب هنگام خلافت تازیانه در دست در بازارها می‌گشت و به وضع بازاریان رسیدگی و میان آنان داوری می‌کرد. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۴..۴۹ القاضی النعمان ابی حنیفه، دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۸، روایت ۱۹۱۳..۵۰ کلینی، الکافی ج ۵،ص ۱۵۱، روایت ۳، شیخ طوسی، تهذیب ج ۷، ص ۶، روایت ۱۷..۵۱ نعمان، ابی حنیفه، دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۸، روایت ۱۹۱۳..۵۲ احمد بن حنبل، فضایل الصحابه، ج ۱، ص ۵۴۷، روایت ۹۱۹..۵۳ مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۰۲، روایت ۴۴..۵۴ صدوق، امالی، ص ۴۹۷، به نقل از اندیشه‌های اقتصادی در نهج‌البلاغه، سید محسن حائری، ترجمه عبدالعلی آل بویه ص ۸۰ تا کنون در مأخذ اصل نیافتم و اگر بعد از تلاش مجدد پیدا نشد، حذف می‌شود..۵۵ تلک الدار الأَخرهٔ نجعلها للذین لایریدون علواً فی‌الارض و لافسادا، قصص ۸۲..۵۶ طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۴۲۰، ذیل آیه شریفه..۵۷ نهج‌البلاغه نامه ۵۳..۵۸ القاضی النعمان، ابی‌حنیفه: دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۳۶، روایت ۸۱، نوری، مستدرک الوسایل، ج ۱۳، ص ۲۷۷، روایت ۱۵۳۴۶..۵۹ ابن حزم الاندلسی، ابو محمد، المحلی بالاثار، ج ۷، ص ۵۷۳، روایت ۱۵۶۸..۶۰ الهندی، کنزالعمال، ج ۴، ص ۱۸۲، روایت ۱۰۰۷۰..۶۱ ابن حزم الاندلسی، همان..۶۲ مجموعه این روایات از طرق اهل سنت نقل شده است..۶۳ الحسینی المرعشی التستری، السید نورالدین، احقاق‌الحق ج ۸، ص ۵۶۳..۶۴ شیخ طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۱۶۱، روایت ۱۸..۶۵ النعمان، ابی حنیفه، همان ج ۲، ص ۳۶ روایت ۸۱..۶۶ شیخ صدوق، التوحید ص ۳۸۹، روایت ۳۴..۶۷ الکتانی، عبدالحی،

الترتیب الاداریه، ج ۲، ص ۳۴..۶۸ کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۵۲، روایت ۸، شیخ طوسی، تهذیب ج ۷، ص ۷، روایت ۲۰، صدوق، الفقیه، ج ۳، ص ۱۹۶، روایت ۳۷۳۶..۶۹ الرزاز الواسطی، اسلم بن سهل، تاریخ واسط، ص ۱۰۲..۷۰ طباطبایی، محمد حسین، المیزان ج ۲۰، ص ۲۳۰، طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۸۷..۷۱ القاضی النعمان، ابی‌حنیفه، همان، ج ۲، ص ۳۸، روایت ۸۶..۷۲ البیهقی، السنن الکبری، ج ۹، ص ۱۰۹، روایت ۱۲۰۵۶..۷۳ القرشی، محمد بن محمد بن احمد، معالم‌القربه فی احکام‌الحسبهٔ، ص ۱۶۳..۷۴ الکلینی، الکافی، ج ۶، ص ۲۴۶، روایت ۱۱..۷۵ الشریف الرضی، ابی الحسن محمد بن الحسین، حفائص الائمه علیهم‌السلام، ص ۱۰۴..۷۶ کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۵۰، روایت ۱، شیخ طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۶، روایت ۱۶..۷۷ کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۵۳، الطوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۵، الفقیه، ج ۳، ص ۱۹۳، روایت ۳۷۲۵..۷۸ القاضی النعمان، ابی حنیفه، دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۶، نوری، مستدرک الوسایل ج ۱۳، ص ۲۴۷، روایت ۱۵۲۶۲..۷۹ نوری، مستدرک الوسایل، ج ۱۳، ص ۳۳۱، روایت ۱۵۵۰۵..۸۰ شیخ مفید، المقنعه، ص ۵۹۱..۸۱ نعمان، ابی حنیفه، دعائم‌الاسلام ج ۲، ص ۴۷، روایت ۱۱۵..۸۲ تا حال به مأخذ اصلی دست نیافتم..۸۳ حسینی المرعشی التستری، قاضی سید نورالدین، ج ۱، ص ۶۶۳..۸۴ نوعی ماهی شبیه مار که در آبهای شیرین زندگی می‌کند. لسان العرب ج ۱۶..۸۵ زمخشری، محمود بن عمرالفائق، ج ۱، ص ۵۷..۸۶ تفضلی، فریدون: تاریخ عقاید اقتصادی، ص ۹۶ – ۹۵..۸۷ رنانی، محسن، بازار یا نابازار، ص ۸۷..۸۸ تفضلی، فریدون تاریخ عقاید اقتصادی ص ۸۵ – ۸۴..۸۹ لفت ویچ، ریچارد ایچ، سیستم قیمتها و تخصیص منابع تولید، ترجمه میر نظام سجادی، ص ۳۳..۹۰ همان..۹۱ رنانی، محسن، همان، ص ۸۳ – ۸۲..۹۲ واعلم مع ذلک انفی کثیرمنهم ضیق؛ فاحشاً و شحاً قبیحاً و احتکاراً للمنافع و تحکُّماً فی البیاعات و ذلک باب مضرَّهٔ للعامَّهٔ و عیب علی الولاهٔ، نهج‌البلاغه، نامه ۵۳..۹۳ خویی، حبیب‌ا، منهاج البراعهٔ، ج ۲۰، ص ۲۷۲ – ۲۷۱..۹۴ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۷، ص ۸۵..۹۵ منتظری، حسین علی، درسهایی از نهج‌البلاغه، ص ۲۶۳..۹۶ القاضی، النعمان، ابی حنیفه، دعائم الاسلام ج ۲، ص ۳۶، محدث نوری، مستدرک الوسایل ج ۲، ص ۴۶۹..۹۷ حاکم نیشابوری، مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۲، الهندی، کنزالعمال ج ۴، ص ۵۴ – ۵۳؛ السمهودی، نورالدین علی بن احمد، وفاالوفاً، ج ۲، ص ۷۵۶ – ۷۵۷..۹۸ قال الصادق(ع): «کان امیرالمؤمنین(ع) یقول لاتزال هذه الامهٔ بخیر مالم یلبسوا لباس العجم و یطعموا الطعمهٔ العجم فاذا فعلوا ذلک ضربهم ا بالذل»برقی، ابی‌جعفر احمد بن محمد، المحاسن، ج ۲، ص ۱۷۸، روایت ۱۵۰۴ و ص ۲۲۲، روایت ۱۶۶۹ و بحارالانوار ج ۶۳، ص ۳۲۳.۹۹. وسایل‌الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۲۳، روایت ۲۲۹۳۸.۱۰۰. شیخ مفید، الامالی، ص ۱۱۹، روایت ۳.۱۰۱. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۵۱، روایت ۳، شیخ طوسی، تهذیب ج ۷، ص ۶، روایت، ۱۷.۱۰۲. شهید ثانی، شرح اللمعه الدمشقیه، الفصل السابع، ص ۳۶۸ – ۳۴۶.۱۰۳. شهید ثانی، همان ص ۳۲۹.۱۰۴. النیشابوری، محمد بن الفتال، روضهٔ الواعظین، ج ۱، ص ۱۰۷، ابن شهرآشوب، مناقب ال ابی‌طالب، ج ۲، ص ۱۱۲.۱۰۵. احمد بن حنبل: فضایل الصحابه، ج ۱، ص ۵۲۸، روایت ۸۷۸.۱۰۶. احمد بن حنبل، فضایل الصحابهٔ ج ۱، ص ۵۳۲، روایت ۸۸۵.۱۰۷. مجلسی، بحارالانوار ج ۴۱، ص ۳۱.۱۰۸. همان.۱۰۹. شیخ طوسی، تهذیب ج ۷، ص ۴، روایت ۱۱.۱۱۰. کلینی، کافی ج ۵، ص ۱۵۱، روایت ۳، شیخ طوسی، تهذیب ج ۷، ص ۶ روایت ۱۷، صدوق، الفقیه ج ۳، ص ۱۹۳، روایت ۳۷۲۶.۱۱۱. کلینی، کافی ج ۵، ص ۱۶۲، روایت ۲.۱۱۲. احمد بن حنبل، فضایل الصحابهٔ، ج ۱، ص ۵۲۸، روایت ۸۷۸.۱۱۳. تا حال به مأخذ اصلی دست نیافتم.۱۱۴. النیسان بوری، محمد بن الفتال، همان، ج ۱، ص ۱۰۷.۱۱۵. نهج البلاغه، نامه ۶۹.۱۱۶. الثقفی، ابن‌هلال، الغارات، ص ۷۰.۱۱۷. الهندی، کنزالعمال ج ۸، ص ۳۷۷، روایت ۳۳۳۳۹.۱۱۸. صدوق، الفقیه، ج ۳، ص ۱۹۹، روایت ۳۷۵۱.۱۱۹. النیسابوری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۶۴، روایت ۲۸۸ – ۶۷۱، الحاکم النیسابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۶۷، روایت ۳۰۶/۱۹ در روایات ۳۰۳/۱۶ و ۳۰۴/۱۷ نیز وارد شد که بازار بدترین مکانهاست.۱۲۰. معاملاتی نظیر منابذه، ملامسه، معاوضه، مزاینه، محاقله، سرار از این قبیل است..۱۲۱ «اشهد أن لااله الاا وحده لاشریک له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله صلیا علیه و آله و انی اعوذبک من صفقهٔ خاسره و یمین فاجره و اعوذ بک من بوارالایم.» ابن‌شعبه الحرانی، تحف‌العقول، ص ۸۷.۱۲۲. الهندی،

کنزالعمال، ج ۴، ص ۲۸، روایت ۹۳۳۰.۱۲۳. نهج‌البلاغه قصار ۱۳۱.

اولویتهای طرح ساماندهی اقتصادی درحکومت امام علی

اولویت های طرح سامان دهی اقتصادی در حکومت امام علی(ع)نویسنده:جواد سلیمانی
مقدمه: به دنبال سستی‌ها و سهل‌انگاری‌ها و حسادت‌ها و خودخواهی‌های برخی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله، جامعه اسلامی پس از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه وآله تا ۲۵ سال در حال رکود و از دست دادن ارزش‌ها و دستاوردهای دوران بعثت و هجرت به سر می‌برد.طی این دوران نسبتا طولانی، نابسامانی‌هایی همچون تعطیلی حدود الهی، فساد اخلاقی و اداری، از بین رفتن حرمت احکام اسلامی، اجتهاد در برابر نص، فراموشی سنت پیامبر صلی الله علیه وآله و تغییر الگوهای رفتاری جامعه رخ نمود.یکی از مهم‌ترین این نابسامانی‌ها شکاف روزافزون طبقاتی در بهره‌مندی از امکانات مادی بود.سیر حرکت‌حکومت اسلامی در دوران خلفا به‌گونه‌ای بود که عده محدودی با کم‌ترین تلاش، به بیش‌ترین رفاه دست‌یافته بودند، ولی اکثریت اقشار جامعه روز به روز بر محرومیشان اضافه می‌شد نظام به‌گونه‌ای اداره می‌شد که خواص اصحاب در اندک زمانی از راه‌های به ظاهر قانونی به ثروت‌های کلانی دست‌یافتند، اما اقشار پایین و توده مردم همواره در تهی‌دستی و نداری باقی می‌ماندند.این موضوع و برخی امور دیگر زمینه اعتراض و انقلاب مسلمانان را علیه عثمان فراهم آورده و مردم را به فکر انتخاب خلیفه‌ای لایق و کارامد برای حل معضلات جامعه و سامان بخشیدن به نابسامانی‌ها واداشت و از آن‌جا که جز امیرالمؤمنین علیه السلام احدی از چهره‌های سرشناس و خواص اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله شایستگی و توانایی حل مشکلات جامعه اسلامی را نداشت، همه مردم، اعم از اصحاب مدینه و انقلابیان مصر و کوفه گرداگرد آن حضرت حلقه زدند و با اصرار از ایشان تقاضا کردند جبه خلافت‌به تن کنند و بر جایگاهی، که از روز نخست تنها به او تعلق داشت، بنشینند.امیرالمؤمنین علیه السلام ابتدا از پذیرش خلافت‌خودداری کردند راز مطلب هم این بود که ذایقه بسیاری از خواص به سنت‌های غلط و غیرعادلانه خلفای سلف شیرین شده بود و هر یک به مال و منال و جاه و جلالی رسیده بودند.از این‌رو، با تایید سیاست‌های غلط خلفا، توده مردم را در تشخیص حق و باطل و اسلام ساختگی و اسلام ناب به غلط افکنده بودند.خواص به مثابه قطب‌نمای حرکت عوام به سوی سعادت بودند که با از کار افتادن و انحراف خویش، مسیر جامعه اسلامی را از قبله گاه واقعی‌اش منحرف ساختند.بدین‌روی، حضرت با توجه به این مشکل و برخی نابسامانی‌های دیگر فرمودند:«مرا رها کنید و سراغ دیگری بروید زیرا ما به استقبال وضعی می‌رویم که چهره‌های مختلف و جهات گوناگونی دارد، به طوری که دل‌ها بر آن استوار و عقل‌ها ثابت نمی‌مانند» . (۱)اما سرانجام، به دلیل اصرار زیاد مردم و با هدف ظلم‌ستیزی و گرفتن حقوق از دست رفته تهی‌دستان، خلافت را در کمال بی‌رغبتی پذیرفتند، اما تنها برای اصلاح امور جامعه اسلامی و سامان بخشیدن به نابسامانی‌های اخلاقی و سیاسی و اقتصادی و ادرای، آستین همت‌بالا زدند.ولی از آن‌جا که اصلاحات اجتماعی بدون اصلاحات اقتصادی غیرممکن است، حضرت در نخستین روزهای خلافت‌خویش، طرح «اصلاحات اقتصادی خود را آغاز کردند.موانع اساسی ساماندهی اقتصادی در حکومت علویمهم‌ترین مانع در برابر حضرت علی علیه السلام برای ساماندهی به امور معیشتی جامعه، دو چیز بود:الف.مخالفت‌با سیره خلیفه اول و دومب.مقابله با خواسته‌های بی‌جای چهره‌های سرشناس و اصحاب متنفذ.مردم سال‌ها با بدعت‌ها و سنت‌های غلط خلفا، به خصوص دو خلیفه اول و دوم خو گرفته بودند و گمان می‌کردند آنچه آن دو بنا نهاده‌اند همانند سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله واجب الاتباع است، در حالی که علی علیه السلام اساس انحراف جامعه اسلامی را در استمرار سنت‌های غلط آن‌ها می‌دیدند.علاوه بر این، عده زیادی از اصحاب نامدار پیامبر صلی الله علیه وآله و حتی دوستان و نزدیکان و اقوام امیرالمؤمنین علیه السلام طی دوران خلفا، به تدریج، جذب مظاهر دلفریب دنیا و مبتلا به استحاله فرهنگی شده و تحت تاثیر فرهنگ جاهلی قرار گرفته بودند به مال‌اندوزی و آسایش و رفاه حرص داشتند و از علی علیه السلام توقعات نابجایی داشتند که

پاسخ به آن‌ها حرکت اصلاحات علوی را بکلی متوقف می‌ساخت.از این‌رو، حضرت از ابتدای کار، با بیعت‌کنندگان اتمام حجت نمودند و پاسخ‌خویش را در برابر سنت‌خلفای سلف و عناصر متوقع چنین بیان نمودند:«آگاه باشید! اگر دعوت شما را اجابت کنم، طبق علم خویش رفتار خواهم کرد و به حرف این و آن و ملامت ملامتگران گوش نخواهم داد» . (۲)یعنی: نه سیره خلفا را حجت می‌دانم و طبق آن مشی می‌کنم و نه سرزنش‌های دوستان و آشنایان جلودار من است.حضرت با این جملات، که در بحبوحه رویکرد جامعه به آن بزرگوار ایراد گردید، امید هرگونه تساهل و تسامح را در دل‌های فرصت‌طلبان به نومیدی مبدل ساختند و راه گله و اعتراض فردای آنان را مسدود نمودند.الف - سیاست‌های اصولی حضرت علی علیه السلامشاید کسانی گمان کنند عامل اساسی نابسمانی‌های اقتصادی و تنگ‌دستی مسلمانان در دوران خلافت عثمان، که منجر به طغیان عمومی علیه او گردید، مساله کمبود درآمد ملی و تولید ثروت بود اگر جامعه اسلامی از منبع غنی ثروت برخوردار بود، هرگز مشکلی به نام «مشکل اقتصادی رخ نمی‌داد، ولی چنین گمانی باطل است زیرا در دوران خلفا، به خصوص خلیفه دوم و سوم، روز به روز بر درآمد ملی افزوده می‌شد در سایه فتوحات سرزمین‌های عراق و ایران و شام و مصر، غنایم فراوانی نصیب رزمندگان اسلام گردید، به طوری که در جنگ زالق به هر رزمنده در یک لشکر هشت هزار نفری از اموال غنیمتی، چهار هزار درهم رسید (۳) و یا در جنگ نهاوند، سهم هر سواره نظام از غنایم جنگی، شش هزار درهم شد. (۴)علاوه بر این، پس از هر فتحی، ثروت‌های کلانی تحت عنوان «جزیه یا «خراج و «خمس غنایم وارد مدینه می‌شد و در میان اصحاب تقسیم می‌گردید، به طوری که درآمد سالیانه بیت‌المال از سرزمین‌های فتح شده عراق به یکصد و بیست میلیون درهم می‌رسید (۵) و عایدات فتوحات مصر چهل میلیون درهم (۶) و عایدات شام هفده میلیون درهم بود. (۷)این در حالی بود که در آن روزگار اگر کسی دویست درهم درآمد داشت، ی‌توانست‌یک زندگی ساده و به دور از فقر ترتیب دهد. (۸)بنابراین، مشکل اساسی اقتصادی جامعه، مساله کمبود تولید درآمد نبود همه نابسامانی‌ها از نحوه توزیع ثروت و تقسیم درآمد ناشی از فتوحات سرچشمه می‌گرفت.از این‌رو، علی علیه السلام در دوران خلافتش، برای حل معضلات اقتصادی به دنبال افزایش تولید نرفتند، بلکه تمام هم خود را بر توزیع عادلانه بیت‌المال و تقسیم منصفانه درآمد ملی مصروف داشتند.برای دست‌یابی به سیاست‌های اصولی و اهداف کلی حاکم بر برنامه‌های اقتصادی امام علی علیه السلام، راهی جز مراجعه به سخنان آن بزرگوار و مطالعه سیره عملی و راهکارهای اجرایی ایشان وجود ندارد.با توجه به گفتار و دقت در رفتار اقتصادی آن حضرت، اصول ذیل را می‌توان به عنوان اهداف غایی و مقاصد نهایی آن بزرگوار مطرح نمود:۱- رفع تبعیض: اولین سیاست اصولی حضرت از بین بردن امتیازهای ناروا و ظالمانه‌ای بود که در سایه بنیان‌گذاری سنت‌های غلط و حساب‌نشده خلفا در سال‌های گذشته شکل گرفت، و به تدریج، از حد تعیین‌شده در دفاتر و دواوین تجاوز نموده و به صورت سلیقه‌ای درآمده و موجب تاراج بیت‌المال و شکاف روزافزون طبقاتی گردیده بود.امام علیه السلام برای لغو این امتیازات، سخت پافشاری نمودند، به‌گونه‌ای که بسیاری از دوستان و نزدیکان خویش و سران اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله را به همین دلیل از دست دادند در پاسخ معترضان می‌فرمودند: «من در کتاب خدا برای فرزندان اسماعیل [یعنی اعراب] فضیلتی بر فرزندان اسحاق [یعنی غیر عرب] ندیده‌ام . (۹)«در منطق اسلام، برتری انسان‌ها بر یکدیگر تنها به تقوا و عمل صالح است، نه چیزی دیگر» . (۱۰)۲- رفع فقر: دومین هدف بنیادین و مقصود اساسی امام علیه السلام از اصلاح امور معیشتی جامعه اسلامی، رفع فقر و تنگ‌دستی از کسانی بود که به دلیل بی‌عدالتی‌های گذشته، گرفتار تهی‌دستی ناخواسته شده بودند.در آن روزگار، میزان درآمد مسلمانان به دلیل فتوحات پی در پی و به دست آوردن غنایم هنگفت، فراوان شده بود، چنان که دارالخلافه مشکلی به نام کمبود تولید درآمد نداشت، بلکه همه مصایب از توزیع ظالمانه و بی‌حساب درآمدهای سرشار حکومت نشات می‌گرفت.حضرت در خطبه شقشقیه، به صراحت‌به این موضوع اشاره کرده، آن را به عنوان یکی از مهم‌ترین علل پذیرش خلافت مطرح می‌نمایند:«اگر نبود پیمانی که خداوند از علمای امت گرفته، که در برابر پرخوری ظالمان و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، من افسار شتر خلافت را رها می‌ساختم . (۱۱)ب -

اولیت‌های اجرایی امیر المؤمنین علیه السلامحضرت برای دست‌یابی به اهداف اصولی طرح خویش، روش‌ها و شیوه‌های گوناگون و ظریفی به کار می گرفتند که برخی از آن‌ها به طور مستقیم و برخی دیگر به طور غیرمستقیم در عدالت اقتصادی و رفع تبعیض و فقرزدایی نقش داشت.اموری همچون عزل کارگزاران غیرصالح و منصوب کردن مدیران عدالت‌خواه و صالح از اقداماتی به حساب می‌آید که به طور غیرمستقیم، موجب توزیع عادلانه ثروت در جامعه می‌شد چرا که کارگزار حریص و دنیازده و زیاده‌خواه هرگز به توزیع مساوی بیت‌المال تن نخواهد داد.اما در میان اقدامات و راهکارهای برگزیده حضرت، دو اقدام ذیل به طور مستقیم و با هدف اصلی رفع اختلاف طبقاتی و فقرزدایی جامعه صورت پذیرفت و در اولویت نخست طرح ساماندهی حضرت قرار داشت که به طور مشخص بدان‌ها پرداخته و به واکنش یاران حضرت در قبال آن اشاره می‌شود:۱- توزیع مساوی درآمد بیت‌المال: از عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله تا سال پانزدهم هجری، غنایم جنگی و عایدات فتوحات و اساسا اموال بیت‌المال در میان همه اصحاب به طور مساوی تقسیم می‌شد یعنی سهم هر رزمنده سواره نظام برابر سایر نیروهای سواره و سهمیه هر رزمنده پیاده‌نظام مساوی سایر پیادگان بود و جزیه و خراج نیز به صورت مساوی تقسیم می‌شد.اما از سال پانزدهم هجری، این شیوه توسط خلیفه دوم تغییر کرد و بیت‌المال بر اساس سوابق افراد در جنگ‌های صدر اسلام و یا سبقت در ایمان و مانند آن تقسیم شد مثلا، به کسانی که در جنگ بدر شرکت کرده بودند، سهم افزون‌تری نسبت‌به سایر رزمندگان جنگ‌های صدر اسلام اختصاص دادند و برای کسانی که در غزوات پس از بدر تا صلح حدیبیه حضور یافتند، چهار هزار درهم مقرر کردند (۱۲) و در میان بدریان نیز مهاجران بیش از انصار سهم دریافت کردند (۱۳) و یا برای هر یک از زنان پیامبر صلی الله علیه وآله ده هزار درهم در نظر گرفته شد و در میان آن‌ها، برای عایشه دو هزار درهم بیش‌تر مقرر کردند. (۱۴)استمرار این شیوه به تدریج، جامعه را به دو طبقه فقیر و غنی تقسیم کرد و روز به روز بر محرومیت تهی‌دستان افزود.اما امیرالمؤمنین علی علیه السلام در زمینه تحقق سیاست‌های اصولی خود، در نخستین روزهای خلافت، در برابر این سنت غلط خلفا ایستادگی کردند و تا پایان عمر، هیچ‌گاه دست از مخالفت‌با آن برنداشتند.این در حالی بود که بسیاری از شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی و حتی مکتبی آن عصر با این اقدام حضرت مخالف بودند و حتی به جنگ با آن بزرگوار پرداختند، ولی حضرت هرگز حاضر نشدند دست از تقسیم مساوی بیت‌المال بردارند.وقتی زمان تقسیم بیت‌المال رسید، حضرت به عمار و عبیدالله بن ابی رافع و اباالهیثم بن التیهان دستور دادند فئ (غنایم و خراج و یا جزیه) را به طور مساوی میان مسلمانان تقسیم کنند فرمودند: اعدلوا فیه و لاتفصلوا احدا علی احد«در تقسیم آن‌ها، مساوی برخورد کنید و هیچ کس را بر دیگری ترجیح ندهید.» آن‌ها نیز قیمت مجموع اموال را ارزیابی کردند سهم هر نفر سه دینار می‌شد.به همه به طور مساوی سه دینار می‌دادند تا این‌که نوبت‌به طلحه و زبیر رسید.آن‌ها در حالی که هر یک همراه پسر خود برای گرفتن سهم خویش آمده بودند به صورت غیرمنتظره‌ای مشاهده کردند مقسمان به آنان نیز مانند سایران سه دینار دادند.به اعتراض گفتند: عمر این‌گونه به ما حقوق نمی‌داد این کار، کار شماست‌یا دستور رئیستان؟آن‌ها گفتند: کار ما نیست، امیرالمؤمنین علیه السلام به ما چنین دستوری داده است.آن‌گاه نزد حضرت علی علیه السلام رفتند و حضرت را در حالی که زیر آفتاب مشغول رسیدگی به اموال بودند، یافتند.گفتند: نظر شما چیست، آیا مایلید برویم سایه؟حضرت پذیرفتند.سپس گفتند: نزد عمالت رفتیم تا سهمیه‌مان را از این [فئ] بگیریم. آن‌ها به هر یک از ما به اندازه سایر مردم دادند.حضرت فرمودند: مگر چه انتظاری داشتید؟گفتند: عمر این‌گونه به ما نمی‌بخشید!این همان مشکلی بود که حضرت آن را از قبل پیش‌بینی کرده و هنگام بیعت، با آنان اتمام حجت نموده بودند که مطابق علم خود عمل خواهند کرد، نه فتوای دیگران. اما در این‌جا برای مجاب کردن آن‌ها به اتمام حجت‌خویش اشاره نکردند، سیره رسول خدا صلی الله علیه وآله را به آن‌ها گوشزد کردند و فرمودند: فما کان رسول الله صلی الله علیه وآله یعطیکما«رسول خدا صلی الله علیه وآله به چه روشی به شما عطا می‌دادند؟» آن‌ها، که بهتر از هر کسی می‌دانستند رسول خدا صلی الله علیه وآله فئ را به طور مساوی تقسیم می کردند، از پاسخ دادن به علی علیه السلام عاجز مانده، سکوت کردند.حضرت از فرصت استفاده نموده، فرمودند: الیس کان

رسول‌الله صلی الله علیه وآله تقسیم بالسویه بین المسلمین«مگر نه این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله بیت‌المال را به طور مساوی میان مسلمانان تقسیم می‌کرد؟» گفتند: بلی.فرمودند: افسنهٔ رسول الله صلی الله علیه وآله اولی بالاتباع ام سنهٔ عمر؟ «آیا پیروی از سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله شایسته‌تر استیا پیروی از سنت عمر؟» گفتند: سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله، ولی یا امیرالمؤمنین، ما افراد باسابقه و منشا اثر و از مقربان [پیامبر صلی الله علیه وآله] بوده‌ایم.اگر امکان دارد که ما را با سایر مردم برابر قرار ندهی، برابر نکن.حضرت فرمودند: سابقتکما اسبق ام سابقتی؟ «سابقه شما بیش‌تر استیا سابقه من ؟گفتند: سابقه شما.فرمودند: فقرابتکما اقرب ام قرابتی؟ «نزدیکی شما [به رسول‌خدا صلی الله علیه وآله] بیش‌تر بود یا نزدیکی من؟» گفتند: نزدیکی شما.فرمودند: فغنائکم اعظم ام غنائی؟ خدمات شما بیش‌تر بوده استیا خدمات من؟» گفتند: خیر، خدمات شما بزرگ‌تر بوده، یا امیرالمؤمنین.فرمودند: فوالله ما انا و اجیری هذا و اومی بیده الی الاجیر الذی بین یدیه - فی هذا المال الا بمنزلهٔ واحدهٔ «قسم به خدا، نسبت من و این اجیرم - با دستبه کارگری که پیش روی‌شان بوده اشاره کردند - به این مال یکسان است!» (۱۵)ولی آن‌ها با همه این توضیحات متقن حضرت، نتوانستند بر حرص و زیاده‌خواهی و برتری‌طلبی خود غلبه کنند.به همین دلیل، پس از اندک زمانی پرچم مخالفتبا آن حضرت را برافراشتند و به مقابله رودرو با آن بزرگوار درآمدند.پیام گفتمان طلحه و زبیر در این گفت‌وگو آن است که اولاً انسان ممکن استسالیان متمادی در جبهه حق شمشیر زده و تا پای جان و تا سر حد شهادت پیش رفته باشد، ولی پس از مدتی، در فصل جدیدی از زندگانی خویش برای کسب امتیاز باطل پافشاری کند و حتی از سوابق درخشان و مجاهدت‌های گذشته خویش در راه حق برای زیاده‌طلبی‌ها استفاده کند.ثانیا، هیچ بعید نیست در دوران جوانی، هنگامی که وجدان بیداری دارد، شخصیتی متعالی و انسانی برگزیده را امام و الگوی زندگی خود قرار دهد، جوانی‌اش را در راه اطاعت از فرمان او به پایان برساند، اما در سنین میان‌سالی و پیری، در چند قدمی قبر و قیامتبه دلیل دل‌دادگی به دنیا سنت هر انسان منحرف و کم‌مایه‌ای را واجب‌الاتباع بداند.علاوه بر این، گفت‌وگوی مزبور نشان می‌دهد که جامعه اسلامی پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله چنان استحاله گردیده که قداست و حرمت رسول خدا صلی الله علیه وآله در آن به فراموشی سپرده شده بود، چنان که شخصیت‌هایی همچون طلحه و زبیر در برابر بزرگ‌مردی مانند علی بن ابی‌طالب علیه السلام رفتار عمر را بر رفتار پیامبر صلی الله علیه وآله ترجیح می‌دادند.معترضان به تقسیم مساوی بیت‌المال فقط طلحه و زبیر نبودند، بلکه هر روز بر تعدادشان افزوده می‌شد.دوست و دشمن، دور و نزدیک از علی علیه السلام درخواست کردند این شیوه را کنار بگذارد چرا که سالیان متمادی مردم مدینه با حقوق‌های بالای دیوان عمر امرار معاش کرده، بر اساس آن، امور جدیدی را به عنوان نیاز لازم و ضروری زندگی خویش مطرح ساخته و بدین‌سان، دست‌یابی به آن‌ها را هدف زندگی خویش قرار داده بودند.بدین‌روی، وقتی حضرت سیاست تقسیم بالسویه را در پیش گرفتند مبالغ دریافتی بسیاری از اصحاب باسابقه پایین آمد و این تمام رؤیاها و تصمیم‌ها و برنامه‌ریزی‌های زندگی مادیشان را در هم ریخت.از این‌رو، دوست و دشمن و دور و نزدیک زبان به اعتراض گشودند.علاوه بر این، بسیاری گمان می‌کردند علی علیه السلام با این کار، شان آنان را پایین آورده و آن‌ها را با بردگان سیاه و عجم‌های غربتی برابر ساخته است.عقیل برادر علی علیه السلام می‌گفت: «آیا شما مرا با سیاهان مدینه یکسان قرار می‌دهی؟» حضرت با ناراحتی فرمودند: «بنشین، خدا رحمتت کند! کسی غیر از تو نبود که حرف بزند؟ ! برتری تو بر آن‌ها چیست؟ غیر از سبقت در ایمان و تقوا چیز دیگری است؟ !» (۱۶)خواهرشان، ام هانی، نیز از این‌که حضرت به وی و کنیز عجمی‌اش به طور مساوی بیست درهم دادند، ناراحتشد و از ایشان سهم بیش‌تری طلبید، ولی آن بزرگوار نپذیرفتند. (۱۷)غیر از اینان اشخاصی همچون عبدالله بن عمر و پسر ابوبکر و سعد بن ابی وقاص و عده زیادی از مهاجران نیز از آن حضرت سهم بیش‌تری طلبیدند، و آن بزرگوار را به سبب گزینش سیاست تساوی تحت فشار قرار دادند.خطبه‌های متعددی که در کتب تاریخ و حدیث درباره تقسیم بالسویه بیت‌المال نقل گردیده بهترین گواه بر کثرت اعتراض اصحاب حضرت به این سیاست است.گاهی به زبان نصیحت و موعظه سعی کردند محبت و حرص به دنیا را از دل‌هایشان بیرون

کنند.استدلال مهم حضرت در رد منتقدان این بود که می‌فرمودند:«من قرآن را مطالعه کرده‌ام، ولی از اول تا آخرش برتری و فضیلتی برای فرزندان اسماعیل - یعنی اعراب مکه - بر فرزندان اسحاق نیافته‌ام . (۱۸)امام علیه السلام ملاک برتری انسان‌ها را اموری همچون سبقت در ایمان و تقوا می‌دانستند که پاداش آن در سرای دیگری داده می‌شود، نه این دنیا.در تقسیم فئ و غنایم نیز هر کسی اسلام را پذیرفته بود سهیم می‌دانستند و می‌فرمودند:«اگاه باشید! هر که رو به قبله ما بایستد و قربانی و ذبیحه ما را بخورد و گواهی دهد خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد بنده و فرستاده اوست، ما احکام قرآن را بر او جاری کرده، تقسیمی‌های [حکومت] اسلامی را به او خواهیم داد.احدی بر دیگری فضیلتی ندارد، مگر به تقوای الهی و اطاعت از او...اما در مورد این فئ، هیچ کس در بهره‌برداری از آن بر دیگری اولویتی ندارد.آنچه خداوند عزوجل از عطیه‌اش نصیب مسلمانان کرده مال خداست و شما بندگان خدا و تسلیم خدایید و این کتاب الهی است که ما بدان اقرار کرده و بر آن شاهد بوده‌ایم و در برابرش تسلیم شده‌ایم و هنوز پیمانی که با پیامبرمان بسته‌ایم پیش رویمان است. پس تسلیم شوید خداوند رحمتتان کند.هر که به این راضی نشد، برود هر چه خواست انجام بدهد چون کسی که بر اساس اطاعت‌خدا عمل می‌کند و به حکم الهی حکم می‌نماید، ترس و وحشتی ندارد. «آنان کسانی هستند که نه خوفی بر آن‌هاست و نه محزون می‌شوند» . (۱۹)از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام، به عنوان ولی خدا و جانشین منتخب رسول او صلی الله علیه وآله، درامد حکومت اسلامی از آن خداست.از این‌رو، حتی حاکم اسلامی نیز حق ندارد آن را بدون حساب به اطرافیان خود ببخشد، بلکه باید در میان بندگان مؤمن خدا - یعنی مسلمانان - به عنوان عیال‌الله به تساوی تقسیم شود.در اواخر دوران حکومت علی علیه السلام، یاران آن حضرت به دلیل سخت‌گیری‌های آن بزرگوار در تقسیم بیت‌المال، یکی پس از دیگری از ایشان جدا شدند برخی به معاویه و برخی دیگر به گوشه خانه‌هایشان خزیدند و دنبال زندگی شخصی خود رفتند، برخی از دوستان حضرت نیز از این وضع ناراحت‌بودند.بدین‌روی، پس از تامل و چاره‌جویی، از حضرت خواستند قدری تسامح به خرج دهد و به قریش و اشراف عرب بیش از غیرعرب و موالی حقوق بپردازد تا قدری اوضاع حکومت‌سامان پیدا کند، سپس مطابق گذشته رفتار کند.حضرت در پاسخ آن‌ها فرمودند:«آیا به من می‌گویید پیروزی را با ظلم بر کسانی که به ولایت و حکومت‌بر آن‌ها برگزیده شده‌ام، به دست آورم؟ ! والله، تا عمر دارم و شب و روز برقرار است و ستارگان آسمان در پی یکدیگر طلوع و غروب می‌کنند، چنین نخواهم کرد! اگر آن مال از آن من هم بود، در میانشان به صورت مساوی تقسیم می‌کردم، چه رسد به این‌که آن، مال خداست . (۲۰)این جملات صریحا می‌فهمانند که از نظر علی بن ابی‌طالب علیه السلام، جلب ضایت‌خواص با اعطای امتیازات ویژه از بیت‌المال به آن‌ها خیانت‌به توده مردم مسلمان و ستم در حق سایر اقشار مملکت است.جایگاه یک مسؤول در نظام اسلامی چنان حساس است که حتی هنگام انفاق اموال شخصی خود به دیگران نیز باید همه را به یک چشم بنگرد و اموالش را یکسان و عادلانه انفاق کند.۲- مصادره ثروت‌های بادآورده: امیرالمؤمنین علیه السلام تنها اصلاح روش‌های توزیع گذشته را برای سامان‌دهی اقتصادی آینده کافی نمی‌دانستند، بلکه معتقد بودند ثروت‌هایی که در دوران عثمان بناحق به این و آن بخشیده شده، باید به خزانه بیت‌المال بازگردد.همان‌گونه که اشاره شد، عثمان مبالغ هنگفتی از اموال عمومی را به افراد خاندان و دوستان و آشنایان خود می‌بخشید و از این طریق، با جلب رضایت آنان، پایه‌های حکومت‌خود را محکم می‌کرد زمین‌های زیادی از بیت‌المال را غیرعادلانه بین افراد خاصی تقسیم می‌نمود و گاهی خمس غنایم برخی از فتوحات را یکجا به یکی از بستگانش می‌بخشید.حضرت علی علیه السلام به محض تصدی خلافت، تمام زمین‌هایی را که عثمان به این و آن واگذار نموده بود، مال خدا خواندند و دستور بازگرداندن آن‌ها را به بیت‌المال صادر نمودند.متن حکم صادره به چند صورت مشابه در منابع تاریخی آمده است:«الا و ان کل قطیعهٔ اقطعها عثمان من مال الله مردود علی بیت مال المسلمین، فان الحق قدیم لایبطله شیء، ولو وجدته تفرق فی البلدان لرددته، فان فی الحق سعهٔ و من ضاق عنه الحق فالجور عنه اضیق (۲۱) آگاه باشید! هر قطعه‌زمینی که عثمان از مال خدا به کسی هدیه کرده، به بیت‌المال مسلمانان عودت داده خواهد شد.چیزی نمی‌تواند حکم حقی را که سالیان متمادی اجرا نشده است، به حکم باطل تبدیل

کنـد.اگر آن مال در شـهرها پخش شـده باشـد، آن را [به خزانه بیت‌المال] باز می گردانم زیرا احقاق حق موجب گشایش می‌شود و هر کس تحمـل اجرای حق را نداشـته باشـد، تحمـل ظلم برایش دشوارتر خواهـد بود.در نهـج‌البلاغه، جمله دیگری دربـاره مصادره اقطاعات عثمان نقل گردیـده که جدیت و اهتمام حضـرت را بر این مهم می‌نماید:«والله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملک به الاماء لرددته فان فی العدل سعهٔ، و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضیق (۲۲) قسم به خدا اگر با آن اموال‌شان زنانی را کابین بسـته و یا کنیزانی خریـده باشـند، آن را بازپس خواهم گرفت زیرا عـدالت مایه گشایش است و آن که عـدالت‌برایش گران آیـد، تحمل ظلم برایش گران‌تر خواهـد بود.در پی اعلان این سیاست توسط امیرالمؤمنین علیه السلام، بسیاری از سران بنی‌امیه، که از قبل عثمان صاحب آلاف و الوفی شـده بودنـد، به تب و تاب افتادند ابتدا از حضـرت خواسـتند اموالشان را مصادره نکند، ولی مخالفت‌شدید و برخورد تند حضـرت آن‌ها را از نفوذ در شخصـیت آن بزرگوار و متزلزل کردن اراده ایشان نومید ساخت.بدین‌روی، برخی از قلمرو حضـرت گریختنـد و بـه معاویه پیوسـتند و برخی دیگر در قلمرو حـاکمیت آن بزرگـوار بـاقی ماندنـد و بـه کارشـکنی و فتنـه‌گری پرداختند.برای نمونه، به یک سند بر جای مانده در این مورد اشاره می‌شود:در همان روزهای نخست‌خلافت امیرالمؤمنین، مروان بن حکم و سـعید بن عـاص و ولیـد بن عقبهٔ بن ابی معیـط، سه تن از سـران بنی امیه، که در دوران عثمـان بیت‌المال مسـلمانان را تاراج کرده بودنـد، نزد حضـرت آمدنـد و بیعت‌خـود را مشـروط به خودداری امیرالمؤمنین از مصـادره اموالشـان کردنـد گفتنـد: مـا بیعت می کنیم، اما به شـرط آن‌که آنچه را اندوخته‌ایم از ما نسـتانی و از آنچه در دست ماست صـرف نظر کنی.حضرت طبق مبنای بر حق خود، که اموال عمومی مسـلمانان را مـال خـدا می‌دانسـتند، در پاسـخشان فرمودنـد: اما در مورد مصادره نکردن انـدوخته‌هایتان، من وظیفه ندارم حق خداوند متعال را باز نسـتانم.درباره بخشـیدن آنچه به دستتان افتاده نیز اجرای عدالت در مورد چیزی که مال خدا و مسلمانان است، موجب گشایش و راحتی شما خواهد شد» (۲۳)امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانستند که افرادی همچون ولید و سعید و مروان عناصـر شـروری هسـتند و هیچ بعید نیست که به خاطر عصـبانیت از حضـرت، برای حکومت مشکل درست کنند، اما هرگز این توجیهات ایشان را وادار به مسامحه و مصالحه نکرد حتی یک قدم نیز عقب ننشستند و هیچ‌گونه ملاحظه و مماشاتی را، حتی در گفتـار عـادی روا ندانسـتند در همـان مجلس، در پایان سـخن خود، خطاب به آن‌ها فرمودنـد: «اگر [ناراحتیـد] برگردیـد به منزلگاه اصلی‌تان [یعنی نزد معاویه]» . (۲۴)شاید فلسفه صلابت علی علیه السلام، در مصادره ثروت‌های بادآورده این باشد که کسانی که به حرام‌خواری عادت کرده‌اند و به زیاده‌خواهی خو گرفته‌اند، اگر در حکومت اسلامی به شدت بازخواست نشوند و به کیفر اعمالشان نرسـند، هرگز حرصـشان فرو نخواهد نشـست و دست از چپاول اموال عمومی برنخواهند داشت و روز به روز خود و سایر بخش‌های سـالم و دسـتگاه‌های مالی جامعه را به سوی فساد مالی و دزدی و دسـت‌انـدازی در بیت‌المال سوق خواهنـد داد.از فراز پایانی سـخن امیرالمؤمنین علیه السـلام به دست می‌آیـد که آن بزرگوار معتقـد بودنـد نه تنهـا اقشار ضـعیف و محروم جامعه، بلکه اقشار متمول و سرمـایه‌دار اجتمـاع نیز در پرتو عـدالت اجتمـاعی از آسایش و رفاه ویژه‌ای برخوردار خواهنـد شـد که هرگز در سایه جفاکاری‌های اقتصـادی بـدان نخواهنـد رسـید چرا که اولاـ چپـاول و دزدی اموال توده محروم جـامعه موجب بغض و کینه آنان نسبت‌به صاحبان اموال نامشروع شده، امنیت و آسایش آن‌ها را سلب خواهد کرد.علاوه بر این، همان‌گونه که یک دانش‌آموز زحمتکش و صادق از قبولی خویش در امتحـان پایـان سال بیش از یک دانشـجوی متقلب لـذت می‌برد، ثروتی که از راه مشـروع کسب گردیـده باشـد نیز بیش از ثروت نامشـروع لذت‌آفرین و آرام‌بخش خواهد بود.از این‌رو، حضرت به صاحبان ثروت‌های بادآورده می‌فرمودند:«هر کس تـاب اجرای حق را نداشـته باشـد، جریان باطل بر او بی‌تاب‌کننـده‌تر خواهـد بود» . (۲۵)خطاب به ولیـد و دوسـتانش نیز می‌فرمودند: «[گمان نکنیـد تنها از راه ظلم و تصاحب اموال عمومی می‌توان به رفاه رسـید، خیر] عـدل نیز موجب آسایش و گشایش زندگی‌تان خواهد شد» . (۲۶)نتیجه‌گیریدر پایان، می‌توان گفت: از طرح سامان‌دهی اقتصادی علی بن ابی‌طالب علیه السـلام نتایج ذیل به دست می‌آیـد نتـایجی که می‌توان از آن به عنوان درس عبرت و چراغ هـدایت‌حل معضـلات اقتصـادی جامعه کنونی‌مان بهره گرفت:۱.در

اندیشه علی بن ابی‌طالب علیه السلام عدالت‌شرط لازم و ضروری توسعه اقتصادی جامعه است، چنان که بدون عدالت هرگز با افزایش تولید درامد، نمی‌توان رفاه همگانی را به ارمغان آورد، بلکه پس از مدتی، جامعه به بن بست‌خواهد رسید.۲.عدالت اقتصادی به قدری اهمیت دارد که گاه حاکم اسلامی باید افزایش تولید جامعه را فدای برقراری عدالت و توزیع عادلانه درامد موجود کند.۳.توزیع نابرابر بیت‌المال موجب رفاه مادی قشری خاص و محرومیت‌سایر اقشار جامعه خواهد شد، ولی توزیع عادلانه آن موجب آسایش و رفاه نسبی تمام اقشار خواهد گردید.۴.نابسامانی‌های منتج از سیاست‌های غلط تقسیم درامد در گذشته، تنها با کنار نهادن شیوه گذشته سامان نمی‌یابد، بلکه باید در کنار آن، اموالی که بناحق از حساب عمومی برداشته شده و به جیب افرادی خاص ریخته شده، باز گردانده شود.۵.ملاک مصادره ثروت‌های بادآورده انباشت آن از طریق غیرقانونی نیست معیار اساسی، ناحق و غیرمشروع بودن آن است.از این‌رو، اگر حاکمی همچون عثمان هم بناحق اموال مسمانان را به دیگران ببخشد، در عین قانونی بودن، باید مصادره شود.۶.ترس از مخالفت صاحبان ثروت و ملامت و سرزنش آنان نباید حکومت اسلامی را از مصادره اموال زیاده‌خواهان باز دارد، گرچه به جنگی مثل جنگ جمل بینجامد.۷.همه مسلمانان جامعه اسلامی در بهره‌مندی از درامد ملی حکومت‌برابرند و هیچ امتیازی برای مردم یک شهر نسبت‌به شهر دیگر وجود ندارد، حتی تدین و تعهد بالای افراد در حکومت اسلامی ابزاری برای کسب امتیاز مادی افزون‌تر به حساب نمی‌آید.پی‌نوشت‌ها:۱ و ۲- نهج‌البلاغه، خطبه ۹۲۳- احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، قم، نشر ارومیه، ۱۴۰۴ ق، ص ۳۸۶۴- محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق، ج ۲، ص ۵۲۸۵- ماوردی، الاحکام السلطانیهٔ، تحقیق حامد الفقی، چ دوم، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۶ ق، ج ۱، ص ۱۸۵۶ و ۷- بلاذری، پیشین، ص ۲۱۷/ص ۱۹۷۸- شمس‌الدین سرخسی، کتاب المبسوط، ج دوم، بیروت، دارالمعرفهٔ، مجلد دوم، ج ۳، ص ۱۴۹- ر.ک.به: محمدباقر محمودی، نهج‌السعادهٔ فی مستدرک نهج‌البلاغه، بیروت، مؤسسهٔ المحمودی، ج ۱، ص ۲۲۵۱۰- ر.ک.به: محمد بن محمد شیخ مفید، الاختصاص، تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ پنجم، قم، مؤسسهٔ النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ ق، ص ۱۵۱۱۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۳۱۲- ر.ک.به: طبری، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۲، حوادث سال ۱۵ ه‍۱۳- قاسم ابوعبید، کتاب الاموال، تحقیق محمد خلیل هراس، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ ق، ص ۲۸۷۱۴- طبری، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۲۱۵- محمدباقر محمودی، پیشین، ج ۱، ص ۲۴۰ و ۲۴۱ به نقل از: دعائم الاسلام، باب «قسمهٔ الغنائم من کتاب الجهاد، ح اول، ج ۱، ص ۳۸۴/ر.ک.به: محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، چاپ سوم، بیروت، دارالحیاء التراث، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۱، ص ۱۱۶ و ۱۱۷۱۶- شیخ مفید، پیشین، ص ۱۵۱۱۷ و ۱۸- محمدباقر محمودی، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۴ و ۲۲۵۱۹- حسن ابن شعبه حرانی، تحف العقول، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ ششم، تهران، کتابچی، ۱۳۶۷ ش، ص ۱۸۰ و ۱۸۱۲۰- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲۶/محمدباقر محمودی، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۰ تا ۴۵۲۲۱- علی بن الحسین مسعودی، اثبات الوصیهٔ للامام علی بن ابی طالب، چاپ دوم، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۹ ق، ص ۱۵۸۲۲- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵۲۳ و ۲۴- یعقوبی، تاریخ طبری، قم، شریف رضی، ۱۴۱۴ ق، ج ۲، ص ۱۷۸ و ۱۷۹۲۵- مسعودی، پیشین۲۶- یعقوبی، پیشین منبع:فصلنامه معرفت

غدیر، نیازی برای تمام ادوار

فرازی از بیانات مقام معظم رهبری

یک مطلب راجع به غدیر عرض کنیم. مسأله‌ی غدیر، صرفا یک مسأله‌ای که ما جمع شیعه به آن اعتقاد داریم و یک عده از مسلمان‌ها هم به آن اعتقاد ندارند، این نیست. در نگاه تاریخی به اسلام و در تحلیل تاریخی حوادث صدر اسلام، موضوع غدیر - یعنی نصب جانشین - یک ضرورتی بود که اگر آن‌چنان که تدبیر شده بود. تدبیر رحمانی و الهی، و تدبیر نبوی - عمل می‌شد، بدون تردید مسیر تاریخ بشر عوض می‌شد و امروز ما در جایگاه بسیار جلوتری از تاریخ طولانی بشریت قرار داشتیم. این که یک

مکتب و نظام فراگیر نیازهای زندگی بشر، به وسیله‌ی پیامبر خاتم در جامعه فرصت پیاده شدن پیدا کند، که این خود یک معجزه‌ی بزرگ بود، که پیغمبر توانست این نظام فکری و عملی را واقعیت ببخشد و بر روی زمین واقعیت، آن را بنا کند؛ آن هم در دشوارترین جاها. خود این‌که در دشوارترین جاها توانسته این بنا پیاده شود و قرار بگیرد، نشان‌دهنده‌ی این بود.که در همه‌ی نقاط زندگی بشر و جغرافیای انسانی آن روز دنیا و بعد از آن، این بنا قابل تحقق است. این شکل علمی را در مقام عمل، در دشوارترین صورت، پیغمبر توانست تحقق ببخشد. اگر این حادثه اتفاق می‌افتاد که حفظ و گسترش کمی و گسترش کیفی در این موجود خلق شده‌ی الهی - یعنی جامعه‌ی اسلامی نبوی - می‌توانست به قدر ده، دوازده نسل، پی‌درپی حراست و حفاظت بشود، آن وقت مسلم بود که این حرکت در طول تاریخ بشر، شکست‌ناپذیر می‌ماند. معنایش این نبود که بشر، دوران انتظاری نخواهد داشت و خود در طول این دوازده نسل، به نهایت مطلوب خود خواهد رسید. اگر آن‌طوری که پیغمبر معین کرده بود، امیرالمؤمنین، بعد امام حسن، بعد امام حسین، بعد ائمه‌ی دیگر، یکی پس از دیگری می‌آمدند، باز به گمان بیشتر، بشر نیاز به یک دوران انتظار داشت تا بتواند آن جامعه‌ی آرمانی را تحقق ببخشد. اما در آن صورت اگر این تعاقب معصومین، این دست‌های امین و کارآمد، می‌توانستند این حادثه‌ی ایجاد شده‌ی در واقعیت را حفظ کنند، آن وقت مسیر بشر، مسیر دیگری می‌شد.امروز بشر عینا همان نیازهایی را دارد که پنج‌هزار سال پیش، این نیازها را داشت؛ نیازهای اصولی بشر، هیچ تفاوتی نکرده است. آن روز هم بشر از نفوذ قدرت‌های ستمگر رنج می‌برد؛ امروز هم شما - شماها چشمتان باز است - اگر دنیا را از نفوذ قدرت‌های ستمگر و ویرانگر نگاه کنید، خواهید دید که بشر دارد رنج می‌برد. آن روز هم نیاز بزرگ بشر عدالت بود و برترین رنج او بی‌عدالتی؛ امروز هم شما نگاه کنید، در دنیا بزرگترین مشکل بشر، بی‌عدالتی است. خطاست اگر خیال کنیم که این آزادی فردی - که لیبرال دمکراسی غرب به بشر هدیه داده - این نیاز بشر بوده که قبلا- نبوده؛ چرا؛ به این شکل‌هایی که امروز آزادی‌های فردی هست، در بسیاری از دوره‌های تاریخ و در بسیاری از مناطق تاریخ وجود داشته است. همین محدودیت‌هایی که امروز به شکل پنهان اراده‌ی انسان‌ها را به زنجیر می‌کشند، اینها یک روز به صورت آشکار بوده است. این تور احاطه‌کننده‌ی بر اراده، حرکت و حیات انسان، امروز ریزتر بافته شده، از خیوط و نخ‌های باریکتری استفاده شده و با مهارت بیشتری به آب انداخته می‌شود. آن روز این مهارت‌ها نبود؛ اما آشکارتر و قلدرمآبانه‌تر بود. پس نیازهای بشر تفاوتی نکرده است. اگر آن دست به دست شدن امانت نبوی و گسترش کمی و کیفی متناسب و درست، انجام می‌گرفت، امروز بشر این نیازها را گذرانده بود (نیازهای فراوان دیگری ممکن بود برای بشر پیش بیاید که امروز ما آن نیازها را حتی نمی‌شناسیم) آن نیازها ممکن بود باشد؛ اما دیگر این‌قدر ابتدایی نبود. امروز ما و جامعه‌ی بشری، همچنان در دوران نیازهای ابتدایی بشری قرار داریم. در دنیا گرسنگی هست، تبعیض هست - کم هم نیست؛ بلکه گسترده است، به یک جا هم تعلق ندارد؛ بلکه همه جا هست - زورگویی هست، ولایت نابحق انسان‌ها بر انسان‌ها هست؛ همان چیزهایی که چهار هزار سال پیش، دو هزار سال پیش به شکل‌های دیگری وجود داشته است. امروز هم بشر گرفتار همین چیزهاست و فقط رنگ‌ها عوض شده است. «غدیر» شروع آن روندی بود که می‌توانست بشر را از این مرحله خارج کند و به یک مرحله‌ی دیگری وارد کند. آن وقت نیازهای لطیف‌تر و برتری، و خواهش‌ها و عشق‌های به مراتب بالاتری، چالش اصلی بشر را تشکیل می‌داد. راه پیشرفت بشر که بسته نیست! ممکن است هزارها سال یا میلیون‌ها سال دیگر بشریت عمر کند؛ هر چه عمر کند، پیوسته پیشرفت خواهد داشت. منتها امروز پایه‌های اصلی خراب است؛ این پایه‌ها را پیغمبر اسلام بنیانگزاری کرد و برای حفاظت از آن، مسأله‌ی وصایت و نیابت را قرار داد؛ اما تخلف شد. اگر تخلف نمی‌شد، چیز دیگری پیش می‌آمد. «غدیر» این است. در طول دوران دویست‌وپنجاه ساله‌ی زندگی ائمه (علیهم‌السلام) - که عمر دوران ظهور ائمه از بعد از رحلت پیغمبر تا زمان وفات حضرت عسکری، دویست‌وپنجاه سال است - هر وقت ائمه توانسته‌اند و خودشان را آماده کرده‌اند تا این‌که به همان مسیری که پیغمبر پیش‌بینی کرده بود، برگردند؛ اما خوب، نشده است دیگر. حالا ماها در این برهه‌ی از زمان، به میدان آمده‌ایم و همتی هست به فضل و توفیق الهی و ان‌شاءالله که به بهترین وجهی

ادامه پیدا کند.فرازی از بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه امام صادق(علیه‌السلام) ۲۹/۱۰/۱۳۸۴غدیر ،صحنه معرفی تثبیت ارزشهاآنچه که در ماجرای غدیر از دیدگاه مطالعه کنندگانی از قبیل ما می‌شود فهمید، مضمون این نصب الهی در باب کیفیّت اداره کشور و گزینش انسانهای صالح برای مسؤولیتهای بزرگ است. البته کسانی که اهل بینش عالیِ عرفانیِ حق شناسانه هستند و دلشان با منابع نور و معرفت متّصل است، ای بسا حقایق دیگری را هم در این ماجرا می‌فهمند. آنچه ما در این ماجرا احساس می‌کنیم، این است که با نصب امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔ والسّلام در روز غدیر، پیغمبر اکرم صلّی‌اللَّه علیه و آله و سلّم به دستور پروردگار، این حقیقت را از اسلام آشکار کرد که مسؤولیت بزرگِ اداره جامعه در نظام اسلامی، چیزی نیست که نسبت به معیارهای اسلامی، بشود درباره آن از موردی صرف نظر کرد. در این کار بزرگ، صددرصد باید معیارها و ارزشهای اسلامی در نظر گرفته شود.بالاتر از امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔوالسّلام کیست؟ همه خصوصیاتی که از نظر اسلام، ارزش است و البته از نظر عقل سالمِ توأم با انصاف هم، همانها ارزش محسوب می‌شود، در امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔ والسّلام جمع بود. ایمان او، اخلاص او، فداکاری و ایثار او، تقوای او، جهاد او، سبقت او به اسلام، بی‌اعتنایی او به هر چه غیرِ خدا و هر چه غیرِ از هدف خدایی، بی‌اعتنایی او به زخارف مادّی، بی‌ارزش بودن دنیا درنظر او، علم او، معرفت او و اوج انسانیّت در او از همه ابعاد، خصوصیّاتی است که در زندگی امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔ والسّلام واضح است. ادّعای این حرفها، مخصوص شیعه هم نیست. همه مسلمین و مورّخین و محدّثینی که درباره امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔ والسّلام خواسته‌اند به انصاف حرف بزنند، همین خصوصیّات و بیش از اینها را بیان کرده‌اند.پیغمبر اکرم صلّی‌اللَّه علیه و آله و سلّم، در آن روز در مقابل چشم کسانی که این خصوصیّات را در امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاهٔ والسّلام می‌شناختند، او را به منصب ولایت نصب کرد. معنای این نصب، اهمیت دادن به آن معیارهاست. این همان نکته‌ای است که باید در نظام و جامعه اسلامی، تا قیام قائم مورد نظرِ همه باشد. اگر مسلمین در طول تاریخ نتوانسته‌اند از مواهب اسلامی به طور کامل بهره ببرند، به دلیل نقیصه بزرگِ ناشی از نشناختن معیارها بوده است.عزیزند. آن کس که در دل خود ایمان دارد و در عمل خود، آنچه را لازمه ایمان است رعایت می‌کند، حقیقتاً عزیز است. بحمداللَّه، احساس عزّت هم در دل ملت ما هست و این از برکات رعایت همان ارزشهایی است که در غدیر تثبیت شد.فرازی از بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید غدیر خم۱/۱۲/۱۳۸۱غدیر ،امکان ساز استمرار حرکت پیامبر خاتم (ص)عید غدیر، عید بسیار بزرگ و خاطره عظیم تاریخی است؛ لیکن در مضمون عید غدیر درسهایی وجود دارد که هرگاه ملت اسلام این درسها را به گوش جان بشنود، حقیقتاً از این روز بهره خواهد برد.در واقعه غدیر، درسهای بزرگی وجود دارد: اوّلاً این واقعه جزو وقایع مسلّم تاریخ اسلام است. این‌طور نیست که فقط شیعه حدیث غدیر را نقل کرده باشد. در بین علما و محدّثان اهل سنّت، تعداد بسیاری این حدیث را نقل کرده‌اند و همان‌طور که شیعه این حادثه را بیان کرده است، آنها هم بیان کرده‌اند. فهم علما و دانشمندان - همانند فهم خود حضّار آن حادثه - از این عمل پیغمبر، که دست امیرالمؤمنین را بلند کرد و فرمود:«من کنت مولاه فهذا علی مولاه» این بود که پیغمبر، امیرالمؤمنین را برای جانشینیِ خود نصب کرد. نمی‌خواهیم وارد مسأله شیعه و سنّی و اختلافات و درگیریهای اعتقادی شویم - دنیای اسلام تا امروز هرچه از دعوای شیعه و سنی کشیده، بس است! - ولی معرفتی که در این کلام عمیق پیغمبر وجود دارد، باید درست فهمیده شود؛ پیغمبر امیرالمؤمنین را منصوب کرد.پیغمبر برای این مبعوث شده بود که مردم را تعلیم دهد و تزکیه کند؛ «یعلّمهم الکتاب و الحکمهٔ و یزکّیهم»؛ یا در جای دیگر «یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمهٔ». باید انسانها، هم آموزش داده شوند و هم تزکیه شوند، تا این کره‌خاکی و این جامعه بزرگ بشری بتواند مثل یک خانواده سالم، راه کمال را طی کند و از خیرات این عالم بهره‌مند شود. هدف همه نبوّتها و بعثتها این است. هرکدام از انبیا به نبوّت مبعوث شدند، این اقدام بزرگِ تعلیم و تربیت را تا آن حدّی که امکانات زمان اجازه می‌داد، پیش بردند؛ اما دین خاتم و نبیّ خاتم باید این حرکت عظیم الهی را ابدیّت بخشد؛ چون پیغمبرِ دیگری مبعوث نخواهد شد تا بشر به آن سر منزل نهایی خود در این عالم - که زندگی در کره خاکی و در

خانواده بشری، باید همراه با صلح و صفا و عدالت و با بهره‌مندی از خیرات عالم باشد - نزدیک شود و بالأخره به آن برسد. چگونه می‌شود بشریت را به آن سرمنزل نهایی نزدیک کرد؟ آن وقتی که این تربیت مستمر باشد. باید تعلیم و تربیت مستمرّی ازموضع حکومت و قدرت سیاسی - آن هم قدرت سیاسیِ کسی مثل پیغمبر؛ یعنی معصوم - این جامعه بشری را بتدریج پیش ببرد و تربیت کند و ناهنجاریها را در میان آنها کاهش دهد تابشریت بتواند به آن نقطه‌ای که شروع زندگی سعادتمندانه همه انسانهاست - که ما آن دوره را، دوره حضرت ولیّ‌عصر ارواحنافداه می‌دانیم - برسد. دوره ولیّ‌عصر ارواحنافداه، دوره آغاز زندگی بشر است؛ دوره پایان زندگی بشر نیست. از آن‌جا حیات حقیقی انسان و سعادت حقیقی این خانواده عظیم بشری تازه شروع خواهد شد و استفاده از برکات این کره خاکی واستعدادها و انرژیهای نهفته در این فضا، برای انسان - بدون ضرر، بدون خسارت، بدون نابودی و ضایع کردن - ممکن خواهد شد. درست است که امروز بشر از چیزی استفاده می‌کند، اما به یک چیز دیگر ضرر می‌زند. امروز نیروی اتم را کشف می‌کند، اما نیروی اتم را برای نابودی انسان به کار می‌برد؛ نفت را از اعماق زمین استخراج می‌کند، اما این نفت درراه تضییع و تخریب محیط زیست انسان به کار می‌رود؛ کمااین‌که در این صد سال اخیر این‌گونه بوده است. بشر نیروهای محرّکه و انرژیهای پنهان و قوّه بخار و سایر نیروها را کشف می‌کند،اما انسانها را به انواع و اقسام گرفتاریهای جسمانی از ناحیه این مشکلاتی که زندگی مادّی برای انسانها به وجود می‌آورد، آلوده می‌کند. به بشر سرعت و سهولت داده می‌شود؛ اماخیلی چیزها از او گرفته می‌شود. از آن طرف هم تخریب ارزشهای اخلاقی است که امروز انسان دچار آنهاست؛ لیکن در دوران ظهور حضرت بقیةاللَّه ارواحنافداه قضیه این‌گونه نیست.بشر از خیرات عالم، از انرژیهای پنهان و از نیروهای نهفته در طبیعت، استفاده بی‌ضرر و بی خسارت می‌کند؛ استفاده‌ای که مایه رشد و پیشرفت انسان است. همه پیغمبران آمده‌اند تا ما رابه آن نقطه‌ای برسانند که زندگی بشر تازه شروع می‌شود. پیغمبر خاتم اگر بخواهد انسانها را به مقتضای دین خاتم به این‌جا برساند، باید چه کار کند؟ باید این تربیتی که او ارزانی انسانها کرده است، مستمر و طولانی باشد و چندین نسل را پی‌درپی شامل شود. خود پیغمبر اکرم که از دنیا خواهد رفت - «انّک میّت و انّهم میّتون» - پس باید کسی را نصب کند که بعد ازخود او دقیقاً همان راه و همان جهت و همان شیوه‌ها را مورداستفاده قرار دهد، و او علی‌بن‌ابی‌طالب است. معنای نصب غدیر این است.اگر آن روز امّت اسلامی، نصب پیغمبر را درست و با معنای حقیقیِ خودش درک می‌کرد و تحویل می‌گرفت و دنبال علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام راه می‌افتاد و این تربیت نبوی استمرارپیدا می‌کرد و بعد از امیرالمؤمنین هم انسانهای معصوم و بدون خطا، نسلهای بشری را مثل خودِ پیغمبر، پی‌درپی زیر تربیت الهیِ خویش قرار می‌دادند، بشریت بسیار زود به آن نقطه‌ایمی‌رسید که هنوز به آن نقطه نرسیده است. علم و فکر بشری پیشرفت می‌کرد؛ درجات روحی انسانها بالا می‌رفت؛ صلح و صفا در بین انسانها برقرار می‌شد و ظلم و جور و ناامنی وتبعیض و بی‌عدالتی از بین مردم رخت برمی‌بست. این‌که فاطمه زهرا سلام‌اللَّه‌علیها - که در آن زمان عارف‌ترین انسانها به مقام پیغمبر و امیرالمؤمنین بود - فرمود اگر دنبال علی راه می‌افتادید، شما را به چنین سرمنزلی هدایت می‌کرد و از چنین راهی می‌برد، به همین خاطر است. ولی بشر زیاد اشتباه می‌کند.در تاریخ، اشتباهات بزرگ همیشه سرنوشت انسانها را با مشکلات بزرگ دچار کرده است. ماجرای سیر انسان در دوران نبوت نبیّ خاتم صلّی‌اللَّه‌علیه‌وآله‌وسلّم، ماجرای بسیار پُرحادثه و داستان بسیار مهم و حامل فلسفه بسیار عمیقی است. در سال امیرالمؤمنین - که امسال و سالهای دیگر هم متعلّق به ایشان است - شایسته است که این فلسفه مورد مدّاقه قرار گیرد. امروز هم بشر باید همان حرکت و تلاش را انجام دهد. جوامع بشری هرچه با عدالت و معنویت همراه شوند و هرچه انسانها از رذایل اخلاقی، خودخواهیها، بداندیشیها، بددلیها، شهوترانیها و خودپرستیها دور شوند، آن آینده نزدیکتر خواهد شد. بشر در طول تاریخ در کجراهه‌هایی قرار گرفته و به راه افتاده که او را از سرمنزل نهاییِ خودش بسیار دور کرده است.فرازی از بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت رضا (ع) در مشهد مقدّس۶/۱۰/۱۳۷۹

فدک از غصب تا تخریب

غلام حسین مجلسی در سال هفتم هجرت، پیامبر خدا صلی الله علیه و و اله وسلم برای سرکوبی یهودیان خیبر که علاوه بر پناه دادن به یهودیان توطئه‌گر رانـده شده از مدینه، به توطئه و تحریک قبایل مختلف علیه اسلام مشغول بودند، سپاهی به آن سمت گسیل داشت و پس از چند روز محاصره دژهای مستحکم خیبرراتصرف کرد. آن حضرت طی فتوحات خود موفق به فتح قلعه‌های خیبر شدند. این غزوه به نام همین منطقه یعنی خیبر یهود معروف شد و شجاعت‌های علی علیه السلام در این جنگ برای همیشه در حافظه‌ی تاریخ ثبت گردید.

خلاصه کتاب: نسرین نیک بین: استاد گرامی:مهدی یار احمدیگرد آورنده:نسرین نیک بینعنوان کتاب:فدک از غصب تا تخریبپدید آورنده:غلام حسین مجلسی کوپائیویراستار:محب الزهرا علیه اسلامانتشارات دلیل ماسر شناسه:مجلسی کوپائی، غلام حسین، ۱۳۴۳.مشخصات نشر:قم، دلیل ما، ۱۳۸۸.مشخصات ظاهری: ۳۰۶ص.مصور(بخش رنگی)شابک:۷-۴۸۱-۳۹۷-۹۶۴-۹۷۸وضعیت فهرست نویسی:فیپاموضوع: خطبه فدکرده بندی کنگره:۱۳۸۸ ۴ ق ۲۶ م / ۲۵ / ۲۷ BFفدک:پس از پیروزی کامل سپاه اسلام ، با آن که اختیار اموال و جان‌های شکست خوردگان همگی در دست پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم قرار داشت ، رسول خدا صلی الله علیه و و اله وسلم با بزرگواری تمام، پیشنهاد آنان را پذیرفت و به آن‌ها اجازه داد نصف خیبر را در اختیار داشته باشند و نصف دیگر از آن مسلمانان باشد. بدین ترتیب، یهودیان در سرزمین خود باقی ماندند تا هر ساله نصف درآمد خیبر را به مدینه ارسال دارند. با شنیدن خبر پیروزی سپاه اسلام، فدکیان که خود را همدست خیبریان می‌دیدند، به هراس افتادند؛ اما وقتی خبر برخورد بزرگوارانه پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم با خیبریان را شنیدند، شادمان شدند و از رسول خدا صلی الله علیه و و اله وسلم خواستند که با آنان همانند خیبریان رفتار کند. لذا نماینده ای نزد پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم فرستادند و از آن حضرت خواستند که با آنان بر نصف فدک مصالحه کند و پیامبر خدا صلی الله علیه و و اله وسلم این درخواست را پذیرفت.نتیجه این مذاکره چنین شد که سرزمین فدک و نصف درامد ان از آن پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم باشد و یهودیان منطقه به عنوان کارگر در ان کار کنند و از نصف دیگر درامد فدک استفاده نمایندنکته: سرزمین هایی که بدون جنگ و خون ریزی بدست پیامبر صلی الله علیه واله وسلم برسد طبق ایه فیء ملک خاص رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم میگردد و مسلمانان در ان هیچ نقشی ندارند .سوره حشر، آیه ۶ و۷: و ما افاءالله علی رسوله منهم فما او جفتم علیه من خلیل و لا رکاب ولکن الله یسلط رسله علی من یشاء والله علی کل شیء قدیر ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی القربی. . خداوند در این دو آیه می‌فرماید: آنچه را که خداوند به پیامبرش رجوع داده (از غنائم جنگی و زمینها و. . .) و شما مسلمانان هیچ اسبی برای فتح آن هیچ شتری سوار نشدید؛ بلکه خداوند پیامبرش را بر آن مسلط فرمود که خداوند هم بر هر چیز قادر است. همه این اموال مربوط است به خدا و رسولش و نزدیکان او. . . (یعنی بین تمام مسلمین تقسیم نمی‌شود؛ مانند غنائم جنگی دیگر. بلکه فقط در اختیار رسول خداست تا در بین فقرا و محتاجان تقسیم کند) این دو آیه صریح است در حکم اموالی مانند فدک که مسلمانان در آن حقی ندارند بلکه تماما در اختیار رسول خداست.بخشش فدک به فاطمهسپس به دستور خداوند پس از نزول آیه ی شریفه ی « وات ذالقربی حقه »پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم به فرمان خدا فدک رابه حضرت زهرا بخشیدفقال یا بنی ان الله قد افاء علی ابیک بفدک واختصه بها، فهی له خاصهْ دون المسلمین افعل بها مااشاء و انه قد کان لامک خدیجهْ علی ابیک مهر و ان أباک قد جعلها لک و انحلتکها لک و لولدک بعدک.پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم بلافاصله حضرت زهرا علیها السلام را فراخواند و فرمود: خداوند فدک را برای پدرت فتح کرد و چون لشکر اسلام آن جا را فتح نکرده اند، هیچ سهم و نصیبی از آن نمی برند و مالکیت آن به اذن خداوند از آن من است تا خواست خداوند را درباره ی آن اجرا گردانم. هم اکنون دستور خداوند بر عطای فدک بر تو نازل شده و از سوی دیگر، مهریه ی مادرت، خدیجه، بر عهده ی پدرت مانده است. پدرت به دستور خداوند و در قبال مهریه ی مادرت، فدک را به تو

عطا می کند. آن را برای خود و فرزندانت بردار و مالک آن باش!فقالت: لست احدث فیها حدثا و انت حی انت اولی بی من نفسی و مالی لک.فاطمه ی زهرا زهرا علیها السلام به پدر عرضه داشت: شما بر جان و مال من صاحب اختیارید و تا شما زنده اید، نمی خواهم در آن تصرفی داشته باشم. فقال: اکره ان یجعلوها الیک سبه فیمنعوک ایاها من بعدی فقالت: انفذ فیها امرک. پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم فرمود: ترس من از آن است که نااهلان، تصرف نکردن تو را در زمان حیاتم بهانه ای قرار دهند و بعد از من، آن را از تو منع نمایند. فاطمه زهرا علیها السلام عرضه داشت: پس آن گونه که صلاح می دانید، عمل نمایید. سپس پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم به شرح زیر عمل نمودندفشهد علی ذلک علی ابن ابی طالب علیه السلام و مولا لرسول الله و ام ایمن. فقال رسول الله: ان ام ایمن امرأة من اهل الجنة حضرت علی علیه اسلام و ام ایمن را بر این مسئله شاهد گرفتند و پس از شهادت دهی ام ایمن، در شأن او فرمود: «ام ایمن زنی از زنان اهل بهشت است».سپس پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم ، مردم را به منزل حضرت زهرا علیها السلام فراخواند و به آنان خبر داد که فدک از آن فاطمه است و در همان جا اولین درآمد فدک را به عنوان اهدایی فاطمه علیهاالسلام بین مردم تقسیم فرمودند و بدین صورت مالکیت فاطمه علیهاالسلام بر فدک را رسمیت بخشیدند. در پی این بخشش حضرت زهرا علیهاالسلام نماینده ای از جانب خویش برای فدک تعیین نمود و کارمندانی را تحت فرمان او سپرد تا پس از محاسبه ی دقیق و پرداخت حق الزحمه ی کارگران، سود خالص آن را خدمت آن حضرت تقدیم نمایند. در طول چهار سال مالکیت پر افتخار حضرت زهرا علیهاالسلام تمام درآمد سالیانه ی فدک که بالغ بر ۱۲۰۰۰۰ سکه ی طلا می شد ،به دست سخاوتمند آن حضرت در امور خیر و سامان بخشی به زندگی نیازمندان مصرف می گشت.منظور از «ذاالقربی» چه کسانی می باشد و حق ایشان چیست؟!جبرئیل از جانب خداوند عرضه داشت: «فدک را به فاطمه عطا کن!»در نتیجه منظور از ذا القربی حضرت فاطمه می باشند. [فنزل: «و آت ذا القربی حقه». قال: و ما هو؟! قال: اعط فاطمة فدکا و هی من میراثها من امها خدیجة... فحمل الیها النبی صلی الله علیه و آله ما اخذ منه و اخبرها بالآیه. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: هنگامی که آیه آت ذالقربی حقه؛ حق نزدیکان خود را بده نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فاطمه علیها السلام را به سوی من بخوانید. حضرت فاطمه (علیهاسلام) را خبر کردند رسول خدا صلی الله علیه و و اله وسلم فرمود: ای فاطمه! فدک از جمله اموال و غنائمی است که برای فتح آن مسلمانان اسب و شتری نتاخته‌اند « و آن تنها در اختیار من است و مسلمانان در آن حقی ندارند. خداوند تبارک و تعالی به من امر فرمود که حق نزدیکانم را بدهم. من این فدک را به تو دادم. آن را تصرف کن برای خودت و فرزندانت. و همچنین روایاتی نشانگر آن است که پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم درزمان حیات خود فدک را به حضرت زهرا علیها السلام واگذارکرد. ازجمله عطیه می گوید:پس ازنزول« آِیه ی وات ذالقربی وحقه» پیامبر زهرا علیها السلام را فرا خواندوفدک را به او بخشید. از سال هفتم تا دهم هجری ، سه سال قبل از رحلت پیامبر اسلام سرزمین فدک را به حضرت فاطمه سلام الله علیها واگذار کردند. این روایت هم اثبات می کند که منظور از ذا القربی حضرت فاطمه علیها السلام می باشند.ماجرای فدک بعد از رحلت پیامبر: هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید و زمام امور مسلمانان را بدست گرفت فدک را جزء اموال عمومی اعلام کرد و ان را غصب نمود و وکیل حضرت فاطمه علیه اسلام را اخراج نمود وزمانی که حضرت زهرا علیها السلام فدک را مطالبه نمودابوبکر پاسخ داد:فدک ملک پیامبر بوده و الان من جانشین پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم هستم در نتیجه فدک مال من است سپس حضرت زهرا علیها السلام سند کتبی خود را نشان دادند تا دلیلی باشد برای حق مالکیت ایشان اما عمر با جسارت بی شرمانه ای اب دهان خود را بر روی نامه ریخت و ان را پاره نمود.بعد از این اتفاق حضرت علی به مسجد رفتند و خطاب به ابوبکر فرمودند: چرا حق فاطمه علیها السلام را از او گرفتی در حالی که او در زمان حیات رسول الله مالک فدک بود؟ابوبکر گفت: فدک از اموال عمومی مسلمانان است اگر فاطمه علیها السلام شهودی بر حق نسبت به فدک دارد بیاورد.سپس حضرت علی علیه السلام به قانون ذوالید اشاره میکنند و میفرمایند: ای ابابکر اگر در دست مسلمانان چیزی باشد و من ادعای مالکیت آن را داشته باشم تو از چه کسی شاهد می خواهی ؟ ابوبکرگفت: از

شما که ادعای مالکیت داری.حضرت فرمودند: پس چرا الان که فدک در دست فاطمه زهرا علیها السلام است و در زمان حیات رسول الله در آن تصرف داشته (به اصطلاح فقهی ذوالید می باشد) از فاطمه شاهد می خواهی، در حالی که شما ادعای مالکیت فدک را دارید و شما باید شاهد بیاورید .پس ابوبکر که متوجه اشتباه خود شده بود نتوانست دلیلی بیاورد.در نتیجه عمر به سخن آمد و گفت: ای علی این حرف ها چیست که میزنی؟ اگر شاهدی داری بیاور و الا در فذک حقی نداری.حضرت علی علیه السلام این بار فرمودند: آیا کتاب خدا (قران) را خوانده ای؟ به من بگویید آیه تطهیر: ((انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا)) درباره چه کسانی نازل شده است؟گفتند: درباره شما.سپس حضرت علی علیه السلام فرمودند: اگر شهودی شهادت دهند که فاطمه اشتباهی انجام داده شما چه می کنید؟ابوبکر گفت: او را مجازات می کنم.حضرت علی علیه السلام فرمودند: پس تو کافری چون شهادت خداوند به پاک بودن حضرت فاطمه را رد کرده ای و شهادت مرا نیز قبول نداری.روز دیگر حضرت فاطمه علیها السلام برای اثبات حق خود حضرت علی و ام ایمن را برای ادای شهادت در مسجد حاظر نمودند.ام ایمن برای شهادت حاظر شد و گفت: که رسول خدا صلی الله علیه و و اله وسلم فرمودند: فاطمه سرور زنان اهل بهشت است.پس آیا ممکن است فاطمه دروغ بگوید.آنگاه ام ایمن به حقانیت فاطمه علیها السلام نسبت به فدک شهادت داد و بعد از آن حضرت علی علیه السلام هم به همین صورت شهادت دادند.اما عمر به تهمت گفت: ام ایمن یک زن است و شهادت یک زن کافی نیست و علی علیه السلام نیز در این شهادت نفی می برد پس شهادت او نیز رد می شود.سپس حضرت فاطمه به صورت دیگری استدلال نمود و خطاب به ابوبکر و عمر فرمودند: شما که اقرار می کنید که فدک ملک رسول الله بوده و قبول دارید که من تنها فرزند وارث پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم می باشم پس مالکیت فدک بعد از پدرم به عنوان ارث به من می رسد.اما ابوبکر یک حدیث ساختگی نقل نمود و گفت من از پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم شنیدم که فرمودند: نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما گروه انبیاء ارث نمی گذاریم.حضرت زهرا علیها السلام در جواب فرمودند:ای پسر ابی قحافه آیا در کتاب خدا چنین امده که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟مگر قران نمی فرماید: ((و ورث سلیمان داوود)) حضرت داوود از حضرت سلیمان ارث برد.و در سرگذشت یحیی بن زکریا نقل فرموده که: ((فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من ال یعقوب)) خدایا از جانب خود فرزندی به من ببخش که از من و از ال یعقوب ارث ببرد.و بعد از استدلال به پنج آه از قران کریم فرمودند: آیا خداوند اختصاصاً برای شما آیه ای فرستاده که پدرم را از آن استثناء کرده باشد؟! و یا اینکه می گوئید اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی برندو من و پدرم اهل یک ملت و آیین نیستیم؟!یا شما به خاص و عام قران از پدرم و پسر عمویم علی علیه السلام داناتر هستید؟!حضرت زهرا علیها السلام با استدلال به قران برای همگان ثابت نمودند که این حدیث سخن پیامبر نیست و با قرآن تناقص دارد.اما ابوبکر نپذیرفت.حضرت فاطمه علیها السلام با دلی پر از غم به خانه برگشتند و با امیرالمؤمنین به مشورت پرداختند.حضرت علی علیه السلام راه جدیدی ارائه دادند و به حضرت زهرا فرمودند: در زمانی که ابوبکر تنها باشد (عمر در کنار او نباشد) پیش او برو و به او بگو: تو ادعا میکنی که جای پدرم نشسته ای و جانشین پدرم هستی، حال اگر فذک از آن تو بود و من از تو تقاضا می کردم که فدک را به من ببخشی بر تو لازم بود که آن را به من برگردانی.حضرت فاطمه علیها السلام به پیشنهاد حضرت علی علیه السلام عمل نمودند و ابوبکر تسلیم گردید و نوشت که باید فدک به حضرت زهرا علیها السلام بر گردد.زمانی که حضرت فاطمه علیها السلام نامه به دست از مسجد خارج می شدند با عمر روبرو شدند و عمر زمانی که متوجه شد نامه ای که در دست حضرت فاطمه علیها السلام است نامه رد فذک است آن را از فاطمه علیها السلام طلب نمود و حضرت فاطمه علیها السلام از دادن آن امتناع کردند.پس عمر با لگد به حضرت زهرا سلام الله علیها جسارت کرد در حالی که او به فرزندش محسن حامله بود و محسن را سقط کرد.سپس با سیلی به صورت حضرت فاطمه علیها السلام زد به طوری که گوشواره در گوش ایشان شکسته شد،پس عمر نامه را گرفت و پاره کرد.آنگاه حضرت فاطمه علیها السلام به نفرین فرمودند و گفتند: خداوند شکمت را پاره کند همانطور که نامه مرا پاره کردی.و اما زمانی که

حضرت زهرا علیها السلام احساس کردند تمام راه ها برای برگرداندن فدک که مقدمه بازگشت خلافت به حضرت علی بود بسته شده است و ابوبکر و عمر تصمیم به غصب خلافت و فدک دارند، برای اتمام حجت بر مردم و بیدا کردن تمام مسلمانان جهان به مسجد تشریف بردند و در حظور مهاجر و انصار و غاصبین خلافت خطبه ای را ایراد نمودند که معروف به خطبه فدکیه است.متن خطبه فدکیه:عبدالله بن حسن علیه السلام از پدرانش روایت کرده است: حضرت فاطمه علیها السلام برای گرفتن فدک از ابوبکر،مقنعه اش را بر سر انداخته خود را در چادر پیچید و به همراه گروهی از کنیزان و زنان خویشاوند خود،در حالیکه دنباله های لباسش بر زمین کشیده می شد و راه رفتن و حرکاتش چیزی از راه رفتن و حرکات ش چیزی از راه رفتن و حرکات رسول خدا کم نمی آورد و کاملاً شبیه آن حضرت بود، از خانه بیرون امده تا اینکه به مسجد وارد شد.اطراف ابوبکر را عده ای از مهاجر و انصار گرفته بودند.پرده ای برای حضرت اویختند و ایشان در پشت پرده نشستند و پس از آن ناله ی جانگذاری از دل برون آورد که مردم از شنیدن آن گریان شدند سپس لحظه ای مکث کردند تا سکوت ایجاد شود سپس به این صورت که در ادامه به آن پرداخته می شود به ایراد خطبه پرداختند.۱) حمد و شکر خداوند اَلْحَمْدُلِلَّهِ عَلی ما اَنْعَمَ، وَ لَهُ الشُّکْرُ عَلی ما اَلْهَمَ، وَ الثَّناءُ بِما قَدَّمَ، مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ اِبْتَدَاَها، وَ سُبُوغِ الاءٍ اَسْداها، وَ تَمامِ مِنَنٍ اَوْلاها، جَمَّ عَنِ الْاِحْصاءِ عَدَدُها، وَ نَأی عَنِ الْجَزاءِ اَمَدُها، وَ تَفاوَتَ عَنِ الْاِدْراکِ اَبَدُها، وَ نَدَبَهُمْ لِاسْتِزادَتِها بِالشُّکْرِ لِاتِّصالِها، وَ اسْتَحْمَدَ اِلَی الْخَلائِقِ بِاِجْزالِها، وَ ثَنی بِالنَّدْبِ اِلی اَمْثالِها. حمد و سپاس خدای را برآنچه ارزانی داشت، و شکر او را در آنچه الهام فرمود، و ثنا و شکر بر او بر آنچه پیش فرستاد، از نعمتهای فراوانی که خلق فرمود و عطایای گسترده‌ای که اعطا کرد، و منّتهای بی‌شماری که ارزانی داشت، که شمارش از شمردن آنها عاجز، و نهایت آن از پاداش فراتر، و دامنه آن تا ابد از ادراک دورتر است، و مردمان را فراخواند، تا با شکرگذاری آنها نعمتها را زیاده گرداند، و با گستردگی آنها مردم را به سپاسگزاری خود متوجّه ساخت، و با دعوت نمودن به این نعمتها آنها را دو چندان کرد. ۲) شهادت به وحدانیت خداوند وَ اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، کَلِمَةٌ جَعَلَ الْاِخْلاصَ تَأْویلَها، وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَها، وَ اَنارَ فِی التَّفَکُّرِ مَعْقُولَها، الْمُمْتَنِعُ عَنِ الْاَبْصارِ رُؤْیَتُهُ، وَ مِنَ الْاَلْسُنِ صِفَتُهُ، وَ مِنَ الْاَوْهامِ کَیْفِیَّتُهُ. اِبْتَدَعَ الْاَشْیاءَ لا مِنْ شَیْءٍ کانَ قَبْلَها، وَ اَنْشَاَها بِلَااحْتِذاءِ اَمْثِلَةٍ اِمْتَثَلَها، کَوَّنَها بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَأَها بِمَشِیَّتِهِ، مِنْ غَیْرِ حاجَةٍ مِنْهُ اِلی تَکْوینِها، وَ لا فائِدَةٍ لَهُ فی تَصْویرِها، اِلَّا تَثْبیتاً لِحِکْمَتِهِ وَ تَنْبیهاً عَلی طاعَتِهِ، وَ اِظْهاراً لِقُدْرَتِهِ وَ تَعَبُّداً لِبَرِیَّتِهِ، وَ اِعْزازاً لِدَعْوَتِهِ، ثُمَّ جَعَلَ الثَّوابَ عَلی طاعَتِهِ، وَ وَضَعَ الْعِقابَ عَلی مَعْصِیَتِهِ، ذِیادَةً لِعِبادِهِ مِنْ نِقْمَتِهِ وَ حِیاشَةً لَهُمْ اِلی جَنَّتِهِ. و گواهی می‌دهم که معبودی جز خداوند نیست و شریکی ندارد، که این امر بزرگی است که اخلاص را تأویل آن و قلوب را متضمّن وصل آن ساخت، و در پیشگاه تفکر و اندیشه شناخت آن را آسان نمود، خداوندی که چشم‌ها از دیدنش بازمانده، و زبانها از وصفش ناتوان، و اوهام و خیالات از درک او عاجز می‌باشند. موجودات را خلق فرمود بدون آنکه از ماده‌ای موجود شوند، و آنها را پدید آورد بدون آنکه از قالبی تبعیّت کنند، آنها را به قدرت خویش ایجاد و به مشیّتش پدید آورد، بی‌آنکه در ساختن آنها نیازی داشته و در تصویرگری آنها فائده‌ای برایش وجود داشته باشد، جز تثبیت حکمتش و آگاهی بر طاعتش، واظهار قدرت خود،و شناسائی راه عبودیت و گرامی داشت دعوتش، آنگاه بر طاعتش پاداش و بر معصیتش عقاب مقرر داشت، تا بندگانش را از نقمتش بازدارد و آنان را بسوی بهشتش رهنمون گردد. ۳) شهادت به رسالت حضرت محمد وَ اَشْهَدُ اَنَّ اَبی مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اِخْتارَهُ قَبْلَ اَنْ اَرْسَلَهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ اَنْ اِجْتَباهُ، وَ اصْطَفاهُ قَبْلَ اَنْ اِبْتَعَثَهُ، اذ الْخَلائِقُ بِالْغَیْبِ مَکْنُونَةٌ، وَ بِسَتْرِ الْاَهاویلِ مَصُونَةٌ، وَ بِنِهایَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ، عِلْماً مِنَ اللَّهِ تَعالی بِمائِلِ الْاُمُورِ، وَ اِحاطَةً بِحَوادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَةً بِمَواقِعِ الْاُمُورِ. و گواهی می‌دهم که پدرم محمّد بنده و فرستاده اوست، که قبل از فرستاده شدن او را انتخاب، و قبل از برگزیدن نام پیامبری بر او نهاد، و قبل از مبعوث شدن او را برانگیخت، آن هنگام که مخلوقات در حجاب غیبت بوده، و در نهایت تاریکی‌ها بسر برده، و در سر حد عدم و نیستی قرار داشتند، او را برانگیخت بخاطر علمش به عواقب کارها، و احاطه‌اش به حوادث زمان، و شناسائی کاملش به وقوع مقدّرات. ۴) علت رسالت پیامبر اکرم بْتَعَثَهُ اللَّهُ اِتْماماً لِاَمْرِهِ، وَ عَزیمَةً عَلی اِمْضاءِ حُکْمِهِ، وَ اِنْفاذاً لِمَقادیرِ

رَحْمَتِهِ، فَرَأَی الْاُمَمَ فِرَقاً فی اَدْیانِها، عُکّفاً عَلی نیرانِها، عابِدَةً لِاَوْثانِها، مُنْکِرَةً لِلَّهِ مَع عِرْفانِها. فَاَنارَ اللَّهُ بِاَبی مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ و الِهِ ظُلَمَها، وَ کَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهَمَها، وَ جَلی عَنِ الْاَبْصارِ غُمَمَها، وَ قامَ فِی النَّاسِ بِالْهِدایَةِ، فَاَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغِوایَةِ، وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعِمایَةِ، وَ هَداهُمْ اِلَی الدّینِ الْقَویمِ، وَ دَعاهُمْ اِلَی الطَّریقِ الْمُسْتَقیمِ. □ او را برانگیخت تا امرش را کامل و حکم قطعی‌اش را امضا و مقدّراتش را اجرا نمایـد، و آن حضـرت امّتهـا را دیـد که در آئینهـای مختلفی قرار داشـته، و در پیشـگاه آتشـهای افروخته معتکـف و بت‌هـای تراشیـده شده را پرستنده، و خداوندی که شناخت آن در فطرتشان قرار دارد را منکرند. پس خدای بزرگ بوسیله پدرم محمد صلی اللَّه علیه و آله تاریکی‌های آن را روشن، و مشکلات قلبها را برطرف، و موانع رؤیت دیده‌ها را از میان برداشت، و با هدایت در میان مردم قیـام کرده و آنـان را از گمراهی رهانیـد، و بینایشـان کرده،و ایشـان را به دین اسـتوار و محکم رهنمـون شـده، و به راه راسـت دعوت نمود. ۵) رحلت پیامبر اکرم□ ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ اِلَیْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اخْتِیارٍ، وَ رَغْبَةٍ وَ ایثارٍ، فَمُحَمَّدٌ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ و الِهِ مِنْ تَعَبِ هذِهِ الـدَّارِ فی راحَةٍ، قَدْ حُفَّ بِالْمَلائِکَةِ الْاَبْرارِ وَ رِضْوانِ الرَّبِّ الْغَفَّارِ، وَ مُجاوَرَةِ الْمَلِکِ الْجَبَّارِ، صَلَّی اللَّهُ عَلی أَبی نَبِیِّهِ وَ اَمینِهِ وَ خِیَرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ صَفِیِّهِ، وَ السَّلامُ عَلَیْهِ وَ رَحْمَةُاللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ □ تـا هنگـامی که خداونـد او را بسـوی خود فراخوانـد، فراخوانـدنی از روی مهربانی و آزادی و رغبت و میل، پس آن حضرت از رنج این دنیا در آسایش بوده، و فرشتگان نیکوکار در گرداگرد او قرار داشته، و خشنودی پروردگار آمرزنده او را فراگرفته، و در جوار رحمت او قرار دارد، پس درود خدا بر پدرم، پیامبر و امینش و بهترین خلق و برگزیـده‌اش بـاد، و سـلام و رحمت و برکات الهی براو باد. ۶) امر مردم به تبعیت خـداوند□ اَنْتُمْ عِبـادَ اللَّهِ نُصُبُ اَمْرِهِ وَ نَهْیِهِ، وَ حَمَلَةُ دینِهِ وَ وَحْیِهِ، وَ اُمَناءُ اللَّهِ عَلی اَنْفُسِکُمْ، وَ بُلَغاؤُهُ اِلَی الْاُمَمِ، زَعیمُ حَقٍّ لَهُ فیکُمْ، وَ عَهْدٍ قَدَّمَهُ اِلَیْکُمْ، وَ بَقِیَّةٍ اِسْتَخْلَفَها عَلَیْکُمْ: کِتابُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ الْقُرْآنُ الصَّادِقُ، و النُّورُ السَّاطِعُ وَ الضِّیاءُ اللاَّمِعُ، بَیِّنَةً بَصائِرُهُ، مُنْکَشِفَةً سَرائِرُهُ، مُنْجَلِیَةً ظَواهِرُهُ، مُغْتَبِطَةً بِهِ اَشْیاعُهُ، قائِداً اِلَی الرِّضْوانِ اِتِّباعُهُ، مُؤَدٍّ اِلَی النَّجاةِ اسْتِماعُهُ. بِهِ تُنالُ حُجَجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةُ، وَ عَزائِمُهُ الْمُفَسَّرَةُ، وَ مَحارِمُهُ الْمُحَذَّرَةُ، وَ بَیِّناتُهُ الْجالِیَةُ، وَ بَراهینُهُ الْکافِیَةُ، وَ فَضائِلُهُ الْمَنْدُوبَةُ، وَ رُخَصُهُ الْمَوْهُوبَةُ، وَ شَرائِعُهُ الْمَکْتُوبَةُ. □ شما ای بندگان خدا پرچمداران امر و نهی او، و حاملان دین و وحی او، و امینهـای خـدا بر یکـدیگر، و مبلّغان او بسوی امّتهاییـد، زمامـدار حق در میان شـما بوده، و پیمانی است که از پیشاپیش بسوی تو فرسـتاده، و باقیمانـده‌ای است که برای شـما باقی گذارده، و آن کتاب گویای الهی و قرآن راسـتگو و نور فروزان و شـعاع درخشان است، که بیان و حجّتهای آن روشن، اسـرار باطنی آن آشـکار، ظواهر آن جلوه‌گر می‌باشد، پیروان آن مورد غبطه جهانیان بوده، و تبعیّت از او خشـنودی الهی را باعث می‌گردد، و شـنیدن آن راه نجات است. بوسیله آن می‌توان به حجّتهای نورانی الهی، و واجبـاتی که تفسیر شـده، و محرّمـاتی که از ارتکـاب آن منع گردیـده، و نیز به گواهیهـای جلوه‌گرش و برهانهای کافیش و فضائل پسـندیده‌اش، و رخصتهای بخشیده شده‌اش و قوانین واجبش دست یافت ۷) فلسفه احکام الهی□ فَجَعَلَ اللَّهُ الْایمانَ تَطْهیراً لَکُمْ مِنَ الشِّرْکِ، وَ الصَّلاةَ تَنْزیهاً لَکُمْ عَنِ الْکِبْرِ، وَ الزَّکاةَ تَزْکِیَةً لِلنَّفْسِ وَ نِماءً فِی الرِّزْقِ، وَ الصِّیامَ تَثْبیتاً لِلْاِخْلاصِ، وَ الْحَجَّ تَشْییداً لِلـدّینِ، وَ الْعَدْلَ تَنْسیقاً لِلْقُلُوبِ، وَ طاعَتَنـا نِظاماً لِلْمِلَّةِ، وَ اِما مَتَنا اَماناً لِلْفُرْقَةِ، وَ الْجِهادَ عِزّاً لِلْاِسْلامِ، وَ الصَّبْرَ مَعُونَـةً عَلَی اسْتیجابِ الْاَجْرِ. وَ الْاَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةً لِلْعامَّةِ، وَ بِرَّ الْوالِدَیْنِ وِقایَةً مِنَ السَّخَطِ، وَ صِلَةَ الْاَرْحامِ مَنْساءً فِی الْعُمْرِ وَ مَنْماةً لِلْعَدَدِ، وَ الْقِصاصَ حِقْناً لِلدِّماءِ، وَ الْوَفـاءَ بِالنَّذْرِ تَعْریضاً لِلْمَغْفِرَةِ، وَ تَوْفِیَةَ الْمَکائیلِ وَ الْمَوازینِ تَغْییراً لِلْبَخْسِ. وَ النَّهْیَ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزیهاً عَنِ الرِّجْسِ، وَ اجْتِنابَ الْقَذْفِ حِجاباً عَنِ اللَّعْنَةِ، وَ تَرْکَ السِّرْقَةِ ایجاباً لِلْعِصْمَةِ، وَ حَرَّمَ اللَّهُ الشِّرْکَ اِخْلاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِیَّةِ. فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ، وَ لا تَمُوتُنَّ اِلاَّ وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، وَ اَطیعُوا اللَّهَ فیما اَمَرَکُمْ بِهِ وَ نَهاکُمْ عَنْهُ، فَاِنَّهُ اِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ. □ پس خـدای بزرگ ایمان را برای پاک کردن شـما از شـرک، و نماز را برای پاک نمودن شـما از تکبر، و زکات را برای تزکیه نفس و افزایش روزی، و روزه را برای تثبیت اخلاص، و حـج را برای اسـتحکام دین، و عـدالت‌ورزی را برای التیـام قلبهـا، و اطـاعت ما خانـدان را برای نظم یافتن ملتها، و امامتمـان را برای رهـایی از تفرقـه، و جهـاد را برای عزت اسـلام، و صبر را برای کمـک در بـدست آوردن پـاداش قرار داد. وامر به معروف را برای مصـلحت جـامعه، و نیکی به پـدر و مـادر را برای رهایی از غضب الهی، و صـله ارحام را برای طولانی شـدن عمر و

افزایش جمعیت، و قصاص را وسیله حفظ خونها، و وفای به نذر را برای در معرض مغفرت الهی قرار گرفتن، و دقت در کیل و وزن را برای رفع کم‌فروشی مقرر فرمود. و نهی از شرابخواری را برای پاکیزگی از زشتی، و حرمت نسبت ناروا دادن را برای عدم دوری از رحمت الهی، و ترک دزدی را برای پاکدامنی قرار داد، و شرک را حرام کرد تا در یگانه‌پرستی خالص شوند. پس آنگونه که شایسته است از خدا بترسید، و از دنیا نروید جز آنکه مسلمان باشید، و خدا را در آنچه بدان امر کرده و از آن بازداشته اطاعت نمائید، همانا که فقط دانشمندان از خاک می‌ترسند.۸) من فاطمه دختر محمد هستم ثم قالت: اَیُّهَا النّاسُ! اِعْلَمُوا اَنّی فاطِمَةُ وَ اَبی مُحَمَّدٌ، اَقُولُ عَوْداً وَ بَدْءاً، وَ لا اَقُولُ ما اَقُولُ غَلَطاً، وَ لا اَفْعَلُ ما اَفْعَلُ شَطَطاً، لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِکُمْ عَزیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَریصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنینَ رَؤُوفٌ رَحیمٌ. فَاِنْ تَعْزُوهُ وَتَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ اَبی دُونَ نِسائِکُمْ،وَ اَخا ابْنِ عَمّی دُونَ رِجالِکُمْ، وَ لَنِعْمَ الْمَعْزِیُّ اِلَیْهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ. فَبَلَّغَ الرِّسالَةَ صادِعاً بِالنَّذارَةِ، مائِلاً عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِکینَ، ضارِباً ثَبَجَهُمْ، آخِذاً بِاَکْظامِهِمْ، داعِیاً اِلی سَبیلِ رَبِّهِ بِالْحِکْمَةِ و الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، یَجُفُّ الْاَصْنامَ وَ یَنْکُتُ الْهامَّ، حَتَّی انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وَلَّوُا الدُّبُرَحَتَّی تَفَرَّی اللَّیْلُ عَنْ صُبْحِهِ، وَ اَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، و نَطَقَ زَعیمُ الدّینِ، وَ خَرَسَتْ شَقاشِقُ الشَّیاطینِ، وَ طاحَ وَ شیظُ النِّفاقِ، وَ انْحَلَّتْ عُقَدُ الْکُفْرِ وَ الشِّقاقِ آنگاه فرمود: ای مردم! بدانید که من فاطمه و پدرم محمد است، آنچه ابتدا گویم در پایان نیز می گویم، گفتارم غلط نبوده و ظلمی در آن نیست، پیامبری از میان شما برانگیخته شد که رنجهای شما بر او گران آمده و دلسوز بر شما است، و بر مؤمنان مهربان و عطوف است. پس اگر او را بشناسید می‌دانید که او در میان زنانتان پدر من بوده، و در میان مردانتان برادر پسر عموی من است، چه نیکو بزرگواری است آنکه من این نسبت را به او دارم. رسالت خود را با انذار انجام داد، از پرتگاه مشرکان کناره‌گیری کرده، شمشیر بر فرقشان نواخت، گلویشان را گرفته و با حکمت و پند و اندرز نیکو بسوی پروردگارشان دعوت نمود، بتها را نابود ساخته، و سر کینه‌توزان را می‌شکند، تا جمعشان منهزم شده و از میدان گریختند.تا آنگاه که صبح روشن از پرده شب برآمد، و حق نقاب از چهره برکشید، زمامدار دین به سخن درآمد، و فریاد شیطانها خاموش گردید، خار نفاق از سر راه برداشته شد، و گره‌های کفر و تفرقه از هم گشوده گردید، و دهانهای شما به کلمه اخلاص باز شد، ۹) شما مردمی ضعیف و ذلیل بودید که توسط پدرم عزیز شدید وَ فُهْتُمْ بِکَلِمَةِ الْاِخْلاصِ فی نَفَرٍ مِنَ الْبیضِ الْخِماصِ. وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النّارِ، مُذْقَةَ الشّارِبِ، وَ نُهْزَةَ الطّامِعِ، وَ قُبْسَةَ الْعِجْلانِ، وَ مَوْطِیءَ الْاَقْدامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ، وَ تَقْتاتُونَ الْقِدَّ، اَذِلَّةً خاسِئینَ، تَخافُونَ اَنْ یَتَخَطَّفَکُمُ النّاسُ مِنْ حَوْلِکُمْ در میان گروهی که سپیدرو و شکم به پشت چسبیده بودند. و شما بر کناره پرتگاهی از آتش قرار داشته، و مانند جرعه‌ای آب بوده و در معرض طمع طمّاعان قرار داشتید، همچون آتش‌زنه‌ای بودید که بلافاصله خاموش می گردید، لگدکوب روندگان بودید، از آبی می‌نوشیدید که شتران آن را آلوده کرده بودند، و از پوست درختان به عنوان غذا استفاده می کردید، خوار و مطرود بودید، می‌ترسیدند که مردمانی که در اطراف شما بودند شما را بربایند، ۱۰)در هنگام جنگ ها حضرت علی خاموش کننده آن بود و شما فرار می کردید و منتظرنزول بلا ها بر ما بودید فَاَنْقَذَکُمُ اللَّهُ تَبارَکَ وَ تَعالی بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بَعْدَ اللَّتَیّا وَ الَّتی، وَ بَعْدَ اَنْ مُنِیَ بِبُهَمِ الرِّجالِ، وَ ذُؤْبانِ الْعَرَبِ، وَ مَرَدَةِ اَهْلِ الْکِتابِ. کُلَّما اَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ اَطْفَأَهَا اللَّهُ، اَوْ نَجَمَ قَرْنُ الشَّیْطانِ، اَوْ فَغَرَتْ فاغِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِکینَ، قَذَفَ اَخاهُ فی لَهَواتِها، فَلا یَنْکَفِیءُ حَتَّی یَطَأَ جِناحَها بِأَخْمَصِهِ، وَ یُخْمِدَ لَهَبَها بِسَیْفِهِ، مَکْدُوداً فی ذاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِداً فی اَمْرِ اللَّهِ، قَریباً مِنْ رَسُولِ‌اللَّهِ، سَیِّداً فی اَوْلِیاءِ اللَّهِ، مُشَمِّراً ناصِحاً مُجِدّاً کادِحاً، لا تَأْخُذُهُ فِی اللَّهِ لَوْمَةَ لائِمٍ. وَ اَنْتُم فی رَفاهِیَّةٍ مِنَ الْعَیْشِ، و ادِعُونَ فاکِهُونَ آمِنُونَ، تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوائِرَ، وَ تَتَوَکَّفُونَ الْاَخْبارَ، وَ تَنْکُصُونَ عِنْدَ النِّزالِ، وَ تَفِرُّونَ مِنَ الْقِتالِ. تا خدای تعالی بعد از چنین حالاتی شما را بدست آن حضرت نجات داد، بعد از آنکه از دست قدرتمندان و گرگهای عرب و سرکشان اهل کتاب ناراحتیها کشیدید. هرگاه آتش جنگ برافروختند خداوند خاموشش نموده، یا هر هنگام که شیطان سر برآورد یا اژدهائی از مشرکین دهان بازکرد، پیامبر برادرش را در کام آن افکند، و او تا زمانی که سرآنان را به زمین نمی‌کوفت و آتش آنها را به آب شمشیرش خاموش نمی کرد، باز نمی گشت، فرسوده از تلاش در راه خدا، کوشیده در امر او، نزدیک به پیامبر خدا، سروری از اولیاء الهی،

دامن به کمر بسته، نصیحت گر، تلاشگر، و کوشش کننده بود، و در راه خدا از ملامت ملامت کننده نمی‌هراسید. و این در هنگامه‌ای بود که شما در آسایش زندگی می کردید، در مهد امن متنعّم بودید، و در انتظار بسر می‌بردید تا ناراحتی‌ها ما را در بر گیرد، و گوش به زنگ اخبار بودید، و هنگام کارزار عقبگرد می کردید، و به هنگام نبرد فرار می‌نمودید. ۱۱)پیروی از شیطان پس از پیامبر فَلَمّا اِختارَ اللّهُ لِنَبِیِّهِ دارَ اَنْبیائِهِ وَ مَأْوی اَصْفِیائِهِ، ظَهَرَ فیکُمْ حَسْکَةُ النِّفاقِ، وَ سَمَلَ جِلْبابُ الدّینِ، وَ نَطَقَ کاظِمُ الْغاوینَ، وَ نَبَغَ خامِلُ الْاَقَلّینَ، وَ هَدَرَ فَنیقُ الْمُبْطِلینَ، فَخَطَرَ فی عَرَصاتِکُمْ، وَ اَطْلَعَ الشَّیْطانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ، هاتِفاً بِکُمْ، فَأَلْفاکُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجیبینَ، وَ لِلْغِرَّةِ فیهِ مُلاحِظینَ، ثُمَّ اسْتَنْهَضَکُمْ فَوَجَدَکُمْ خِفافاً، وَ اَحْمَشَکُمْ فَاَلْفاکُمْ غِضاباً، فَوَسَمْتُمْ غَیْرَ اِبِلِکُمْ، وَ وَرَدْتُمْ غَیْرَ مَشْرَبِکُمْ. هذا، وَ الْعَهْدُ قَریبٌ، وَالْکَلْمُ رَحیبٌ، وَ الْجُرْحُ لَمّا یَنْدَمِلُ، وَ الرَّسُولُ لَمّا یُقْبَرُ، اِبْتِداراً زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ، اَلا فِی الْفِتْنَةِ سَقَطُوا، وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحیطَةٌ بِالْکافِرینَ. و آنگاه که خداوند برای پیامبرش خانه انبیاء و آرامگاه اصفیاء را برگزید، علائم نفاق در شما ظاهر گشت، و جامه دین کهنه، و سکوت گمراهان شکسته، و پست رتبه گان با قدر و منزلت گردیده، و شتر نازپرورده اهل باطل به صدا درآمد، و در خانه‌هایتان بیامد، و شیطان سر خویش را از مخفی گاه خود بیرون آورد، و شما را فراخواند، مشاهده کرد پاسخگوی دعوت او هستید، و برای فریب خوردن آماده‌اید، آنگاه از شما خواست که قیام کنید، و مشاهده کرد که به آسانی این کار را انجام می‌دهید، شما را به غضب واداشت، و دید غضبناک هستید، پس بر شتران دیگران نشان زدید، و بر آبی که سهم شما نبود وارد شدید. این در حالی بود که زمانی نگذشته بود، و موضع شکاف زخم هنوز وسیع بود، و جراحت التیام نیافته، و پیامبر به قبر سپرده نشده بود، بهانه آوردید که از فتنه می‌هراسید، آگاه باشید که در فتنه قرار گرفته‌اید، و براستی جهنم کافران را احاطه نموده است. ۱۲)مقابله جسارت های شما صبر می کنیم فَهَیْهاتَ مِنْکُمْ، وَ کَیْفَ بِکُمْ، وَ اَنّی تُؤْفَکُونَ، وَ کِتابُ اللّهِ بَیْنَ اَظْهُرِکُمْ، اُمُورُهُ ظاهِرَةٌ، وَ اَحْکامُهُ زاهِرَةٌ، وَ اَعْلامُهُ باهِرَةٌ، و زَواجِرُهُ لائِحَةٌ، وَ اَوامِرُهُ واضِحَةٌ، وَ قَدْ خَلَّفْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِکُمْ، أَرَغْبَةً عَنْهُ تُریدُونَ؟ اَمْ بِغَیْرِهِ تَحْکُمُونَ؟ بِئْسَ لِلظّالمینَ بَدَلاً، وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ، وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینِ. ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا اِلی رَیْثَ اَنْ تَسْکُنَ نَفْرَتُها، وَ یَسْلَسَ قِیادُها،ثُمَّ اَخَذْتُمْ تُورُونَ وَ قْدَتَها، وَ تُهَیِّجُونَ جَمْرَتَها، وَ تَسْتَجیبُونَ لِهِتافِ الشَّیْطانِ الْغَوِیِّ، وَ اِطْفاءِ اَنْوارِالدّینِ الْجَلِیِّ، وَ اِهْمالِ سُنَنِ النَّبِیِّ الصَّفِیِّ، تُسِرُّونَ حَسْواً فِی ارْتِغاءٍ، وَ تَمْشُونَ لِاَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ فِی الْخَمَرِ وَ الضَّرّاءِ، وَ نَصْبِرُ مِنْکُمْ عَلی مِثْلِ حَزِّ الْمَدی، وَ وَخْزِالسنانفی‌الحشا. وَ اَنْتُمْ الانَ تَزْعُمُونَ اَنْ لا اِرْثَ لَنا أَفَحُکْمَ الْجاهِلِیَّةِ تَبْغُونَ، وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّهِ حُکْماً لِقَومٍ یُوقِنُونَ، أَفَلا تَعْلَمُونَ؟ بَلی، قَدْ تَجَلّی لَکُمْ کَالشَّمْسِ الضّاحِیَةِ أَنّی اِبْنَتُهُ. این کار از شما بعید بود، و چطور این کار را کردید، به کجا روی می‌آوردید، در حالی که کتاب خدا رویاروی شماست، امورش روشن، و احکامش درخشان، و علائم هدایتش ظاهر، و محرّماتش هویدا، و اوامرش واضح است، ولی آن را پشت سر انداختید، آیا بی‌رغبتی به آن را خواهانید؟ یا بغیر قرآن حکم می کنید؟ که این برای ظالمان بدل بدی است، و هرکس غیر از اسلام دینی را جویا باشد از او پذیرفته نشده و در آخرت از زیانکاران خواهد بود. آنگاه آنقدر درنگ نکردید که این دل رمیده آرام گیرد، و کشیدن آن سهل گردد، پس آتش گیره‌ها را افروخته‌تر کرده، و به آتش دامن زدید تا آن را شعله‌ور سازید،و برای اجابت ندای شیطان، و برای خاموش کردن انوار دین روشن خدا، و از بین بردن سنن پیامبر برگزیده آماده بودید، به بهانه خوردن، کف شیر را زیر لب پنهان می‌خورید، و برای خانواده و فرزندان او در پشت تپه‌ها و درختان کمین گرفته و راه می‌رفتید، و ما باید بر این امور که همچون خنجر برّان و فرورفتن نیزه در میان شکم است، صبر کنیم. و شما اکنون گمان می‌برید که برای ما ارثی نیست، آیا خواهان حکم جاهلیت هستید، و برای اهل یقین چه حکمی بالاتر از حکم خداوند است، آیا نمی‌دانید؟ در حالی که برای شما همانند آفتاب درخشان روشن است، که من دختر او هستم. ۱۳) استدلال به آیات قران برای ارث بردن از محمد اَیُّهَا الْمُسْلِمُونَ! أَاُغْلَبُ عَلی اِرْثی؟ یَابْنَ اَبی‌قُحافَةَ! اَفی کِتابِ اللّهِ تَرِثُ اَباکَ وَ لا اَرِثُ اَبی؟ لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً فَرِیّاً، اَفَعَلی عَمْدٍ تَرَکْتُمْ کِتابَ اللّهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِکُمْ، إذْ یَقُولُ «وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ» (۱) وَ قالَ فیما اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ زَکَرِیّا اِذْ قالَ: «فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ»، (۲) وَ قالَ: «وَ اُولُوا الْاَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللّهِ»، (۳) وَ

قالَ «یُوصیکَمُ اللَّهُ فی اَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ»، (۴) وَ قالَ «اِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّةَ لِلْوالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبَیْنِ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَی الْمُتَّقینَ». (۵) وَ زَعَمْتُمْ اَنْ لا حَظْوَةَ لی، وَ لا اَرِثُ مِنْ اَبی، وَ لا رَحِمَ بَیْنَنا ای مسلمانان! آیا سزاوار است که ارث پدرم را از من بگیرند، ای پسر ابی‌قحافه،آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث ببری و از ارث پدرم محروم باشم امر تازه و زشتی آوردی، آیا آگاهانه کتاب خدا را ترک کرده و پشت سر می‌اندازید، آیا قرآن نمی‌گوید «سلیمان از داود ارث برد»، و در مورد خبر زکریا آنگاه که گفت: «پروردگار مرا فرزندی عنایت فرما تا از من و خاندان یعقوب ارث برد»، و فرمود: «و خویشاوندان رحمی به یکدیگر سزاوارتر از دیگرانند»، و فرموده: «خدای تعالی به شما درباره فرزندان سفارش می‌کند که بهره پسر دو برابر دختر است»، و می‌فرماید: «هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسد بر شما نوشته شده که برای پدران و مادران و نزدیکان وصیت کنید، و این حکم حقّی است برای پرهیزگاران». و شما گمان می‌برید که مرا بهره‌ای نبوده و سهمی از ارث پدرم ندارم،۱۴) سه سوال بیدارکننده اَفَخَصَّکُمُ اللَّهُ بِایَةٍ اَخْرَجَ اَبی مِنْها؟ اَمْ هَلْ تَقُولُونَ: اِنَّ اَهْلَ مِلَّتَیْنِ لا یَتَوارَثانِ؟ اَوَ لَسْتُ اَنا وَ اَبی مِنْ اَهْلِ مِلَّةٍ واحِدَةٍ؟ اَمْ اَنْتُمْ اَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْانِ وَ عُمُومِهِ مِنْ اَبی وَابْنِ عَمّی؟ فَدُونَکَها مَخْطُومَةً مَرْحُولَةً تَلْقاکَ یَوْمَ حَشْرِکَ. فَنِعْمَ الْحَکَمُ اللَّهُ، وَ الزَّعیمُ مُحَمَّدٌ، وَ الْمَوْعِدُ الْقِیامَةُ، وَ عِنْدَ السَّاعَةِ یَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ، وَ لا یَنْفَعُکُمْ اذْ تَنْدِمُونَ، وَ لِکُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ، وَ لَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ یَأْتیهِ عَذابٌ یُخْزیهِ، وَ یَحِلُّ عَلَیْهِ عَذابٌ مُقیمٌ. آیا خداوند آیه‌ای به شما نازل کرده که پدرم را از آن خارج ساخته؟ یا می‌گوئید: اهل دو دین از یکدیگر ارث نمی‌برند؟ آیا من و پدرم را از اهل یک دین نمی‌دانید؟ و یا شما به عام و خاص قرآن از پدر و پسرعمویم آگاهترید؟ اینک این تو و این شتر، شتری مهارزده و رحل نهاده شده، برگیر و ببر، با تو در روز رستاخیز ملاقات خواهد کرد. چه نیک داوری است خداوند، و نیکو دادخواهی است پیامبر، و چه نیکو وعده‌گاهی است قیامت، و در آن ساعت و آن روز اهل باطل زیان می‌برند، و پشیمانی به شما سودی نمی‌رساند، و برای هرخبری قرارگاهی است، پس خواهید دانست که عذاب خوارکننده بر سر چه کسی فرود خواهد آمد، و عذاب جاودانه که را شامل می‌شود. ۱۵) آنگاه حضرت فاطمه زهرا به سوی انصار نظر افکنده و فرمودند:چرا در حق من سستی میکنید؟ یا مَعْشَرَ النَّقیبَةِ وَ اَعْضادَ الْمِلَّةِ وَ حَضَنَةَ الْاِسْلامِ! ما هذِهِ الْغَمیزَةُ فی حَقّی وَ السِّنَةُ عَنْ ظُلامَتی؟ اَما کانَ رَسُولُاللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ اَبی یَقُولُ: «اَلْمَرْءُ یُحْفَظُ فی وُلْدِهِ»، سَرْعانَ ما اَحْدَثْتُمْ وَ عَجْلانَ ذا اِهالَةٍ، وَ لَکُمْ طاقَةٌ بِما اُحاوِلُ، وَ قُوَّةٌ عَلی ما اَطْلُبُ وَ اُزاوِلُ. اَتَقُولُونَ ماتَ مُحَمَّدٌ؟ فَخَطْبٌ جَلیلٌ اِسْتَوْسَعَ وَ هْنُهُ، وَاسْتَنْهَرَ فَتْقُهُ، وَ انْفَتَقَ رَتْقُهُ، وَ اُظْلِمَتِ الْاَرْضُ لِغَیْبَتِهِ، وَ کُسِفَتِ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ انْتَثَرَتِ النُّجُومُ لِمُصیبَتِهِ، وَ اَکْدَتِ الْامالُ، وَ خَشَعَتِ الْجِبالُ، وَ اُضیعَ الْحَریمُ، وَ اُزیلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَماتِهِ. فَتِلْکَ وَاللَّهِ النَّازِلَةُ الْکُبْری وَ الْمُصیبَةُ الْعُظْمی، لامِثْلُها نازِلَةٌ، وَ لا بائِقَةٌ عاجِلَةٌ اُعْلِنَ بِها، کِتابُ اللَّهِ جَلَّ ثَناؤُهُ فی اَفْنِیَتِکُمْ، وَ فی مُمْساکُمْ وَ مُصْبِحِکُمْ، یَهْتِفُ فی اَفْنِیَتِکُمْ هُتافاً وَ صُراخاً وَ تِلاوَةً وَ اَلْحاناً، وَ لَقَبْلَهُ ما حَلَّ بِأَنْبِیاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ، حُکْمٌ فَصْلٌ وَ قَضاءٌ حَتْمٌ. «وَ ما مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ ماتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی اَعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللَّهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللَّهُ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللَّهُ الشَّاکِرینَ». ای گروه نقباء، و ای بازوان ملت، ای حافظان اسلام، این ضعف و غفلت در مورد حق من و این سهل‌انگاری از دادخواهی من چرا؟ آیا پدرم پیامبر نمی‌فرمود: «حرمت هرکس در فرزندان او حفظ می‌شود»، چه بسرعت مرتکب این اعمال شدید، و چه با عجله این بز لاغر، آب از دهان و دماغ او فروریخت، در صورتی که شما را طاقت و توان بر آنچه در راه آن می‌کوشیم هست، و نیرو برای حمایت من در این مطالبه و قصدم می‌باشد. آیا می‌گوئید محمد صلی اللّه علیه و آله بدرود حیات گفت، این مصیبتی است بزرگ و در نهایت وسعت، شکاف آن بسیار، و درز دوخته آن شکافته، و زمین در غیاب او سراسر تاریک گردید، و ستارگان بی‌فروغ، و آرزوها به ناامیدی گرائید، کوهها از جای فروریخت، حرمتها پایمال شد، و احترامی برای کسی پس از وفات او باقی نماند. بخدا سوگند که این مصیبت بزرگتر و بلیّه عظیم‌تر است، که همچون آن مصیبتی نبوده و بلای جانگدازی در این دنیا به پایه آن نمی‌رسد، کتاب خدا آن را آشکار کرده است، کتاب خدایی که در خانه‌هایتان، و در مجالس شبانه و روزانه‌تان، آرام و بلند، و با تلاوت و خوانندگی آن را می‌خوانید، این بلائی است که پیش از این به انبیاء و

فرستاده شدگان وارد شده است، حکمی است حتمی، و قضائی است قطعی، خداوند می‌فرماید: محمد پیامبری است که پیش از وی پیامبران دیگری درگذشتند، پس اگر او بمیرد و یا کشته گردد به عقب برمی‌گردید، و آنکس که به عقب برگردد بخدا زیانی نمی‌رساند، و خدا شکرکنندگان را پاداش خواهد داد». ۱۶) شما قدرت نظامی دارید که حق مرا باز بازبگیرید ایهاً بَنی‌قیلَةَ! ءَاُهْضَمُ تُراثَ اَبی وَ اَنْتُمْ بِمَرْأی مِنّی وَ مَسْمَعٍ وَ مُنْتَدی وَ مَجْمَعٍ، تَلْبَسُکُمُ الدَّعْوَةُ وَ تَشْمَلُکُمُ الْخُبْرَةُ، وَ اَنْتُمْ ذَوُو الْعَدَدِ وَ الْعُدَّةِ وَ الْاَداةِ وَ الْقُوَّةِ، وَ عِنْدَکُمُ السِّلاحُ وَ الْجُنَّةُ، تُوافیکُمُ الدَّعْوَةُ فَلا تُجیبُونَ، وَ تَأْتیکُمُ الصَّرْخَةُ فَلا تُغیثُونَ، وَ اَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْکِفاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَیْرِ وَ الصَّلاحِ، وَ النُّخْبَةُ الَّتی انْتُخِبَتْ، وَ الْخِیَرَةُ الَّتِی اخْتیرَتْ لَنا اَهْلَ الْبَیْتِ. قاتَلْتُمُ الْعَرَبَ، وَ تَحَمَّلْتُمُ الْکَدَّ وَ التَّعَبَ، وَ ناطَحْتُمُ الْاُمَمَ، وَ کافَحْتُمُ الْبُهَمَ، لا نَبْرَحُ اَوْ تَبْرَحُونَ، نَأْمُرُکُمْ فَتَأْتَمِرُونَ، حَتَّی اذا دارَتْ بِنا رَحَی الْاِسْلامِ، وَ دَرَّ حَلَبُ الْاَیَّامِ، وَ خَضَعَتْ نُعَرَةُ الشِّرْکِ، وَ سَکَنَتْ فَوْرَةُ الْاِفْکِ، وَ خَمِدَتْ نیرانُ الْکُفْرِ، وَ هَدَأَتْ دَعْوَةُ الْهَرَجِ، وَ اسْتَوْسَقَ نِظامُ الدّینِ، فَاَنّی حِزْتُمْ بَعْدَ الْبَیانِ، وَاَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْاِعْلانِ، وَ نَکَصْتُمْ بَعْدَ الْاِقْدامِ، وَاَشْرَکْتُمْ بَعْدَ الْایمانِ؟ بُؤْساً لِقَوْمٍ نَکَثُوا اَیْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ، وَ هَمُّوا بِاِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَؤُکُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ، اَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ انْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ. ای پسران قیله- گروه انصار- آیا نسبت به میراث پدرم مورد ظلم واقع شوم در حالی که مرا می‌بینید و سخن مرا می‌شنوید، و دارای انجمن و اجتماعید، صدای دعوت مرا همگان شنیده و از حالم آگاهی دارید، و دارای نفرات و ذخیره‌اید، و دارای ابزار و قوه‌اید، نزد شما اسلحه و زره و سپر هست، صدای دعوت من به شما می‌رسد ولی جواب نمی‌دهید، و ناله فریاد خواهیم را شنیده ولی به فریادم نمی‌رسید، در حالی که به شجاعت معروف و به خیر و صلاح موصوف می‌باشید، و شما برگزیدگانی بودید که انتخاب شده، و منتخباتی که برای ما اهل‌بیت برگزیده شدید! با عرب پیکار کرده و متحمّل رنج و شدتها شدید، و با امتها رزم نموده و با پهلوانان به نبرد برخاستید، همیشه فرمانده بوده و شما فرمانبردار، تا آسیای اسلام به گردش افتاد، و پستان روزگار به شیر آمد، و نعره‌های شرک‌آمیز خاموش شده، و دیگ طمع و تهمت از جوش افتاد، و آتش کفر خاموش و دعوت ندای هرج و مرج آرام گرفت، و نظام دین کاملاً ردیف شد، پس چرا بعد از اقرارتان به ایمان حیران شده، و پس از آشکاری خود را مخفی گرداندید، و بعد از پیشقدمی عقب نشستید، و بعد ایمان شرک آوردید. وای بر گروهی که بعد از پیمان بستن آن را شکستند، و خواستند پیامبررا اخراج کنند، با آنکه آنان جنگ را آغاز نمودند، آیا از آنان هراس دارد در حالی که خدا سزاوار است که از او بهراسید، اگر مؤمنید. ۱۷) هشدار برای خانه نشین ها اَلا، وَ قَدْ أری اَنْ قَدْ اَخْلَدْتُمْ اِلَی الْخَفْضِ، وَ اَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ اَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ، وَ خَلَوْتُم بِالدَّعَةِ، وَ نَجَوْتُمْ بِالضّیقِ مِنَ السَّعَةِ، فَمَجَجْتُمْ ما وَعَیْتُمْ، وَ دَسَعْتُمُ الَّذی تَسَوَّغْتُمْ، فَاِنْ تَکْفُرُوا اَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الْاَرْضِ جمیعاً فَاِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ حمیدٌ. اَلا وَ قَدْ قُلْتُ ما قُلْتُ هذا عَلی مَعْرِفَةٍ مِنّی بِالْخِذْلَةِ الَّتی خامَرْتُکُمْ، وَ الْغَدْرَةِ الَّتِی اسْتَشْعَرَتْها قُلُوبُکُمْ، وَ لکِنَّها فَیْضَةُ النَّفْسِ، وَ نَفْثَةُ الْغَیْظِ، وَ خَوَرُ الْقَناةِ، وَ بَثَّةُ الصَّدْرِ، وَ تَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ، فَدُونَکُمُوها فَاحْتَقِبُوها دَبِرَةَ الظَّهْرِ، نَقِبَةَ الْخُفِّ، باقِیَةَ الْعارِ، مَوْسُومَةً بِغَضَبِ الْجَبَّارِ وَ شَنارِ الْاَبَدِ، مَوْصُولَةً بِنارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتی تَطَّلِعُ عَلَی الْاَفْئِدَةِ. فَبِعَیْنِ اللَّهِ ما تَفْعَلُونَ، وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ، وَ اَنَا ابْنَةُ نَذیرٍ لَکُمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذابٌ شَدیدٌ، فَاعْمَلُوا اِنَّا عامِلُونَ، وَ انْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ. آگاه باشید می‌بینم که به تن‌آسائی جاودانه دل داده، و کسی را که سزاوار زمامداری بود را دور ساخته‌اید، با راحت‌طلبی خلوت کرده، و از تنگنای زندگی به فراخنای آن رسیده‌اید، در اثر آن آنچه را حفظ کرده بودید را از دهان بیرون ریختید، و آنچه را فروبرده بودید را بازگرداندند، پس بدانید اگر شما و هرکه در زمین است کافر شوید، خدای بزرگ از همگان بی‌نیاز و ستوده است. آگاه باشید آنچه گفتم با شناخت کاملم بود، به سستی پدید آمده در اخلاق شما، و بی‌وفائی و نیرنگ ایجاد شده در قلوب شما، و لیکن اینها جوشش دل اندوهگین، و بیرون ریختن خشم و غضب است، و آنچه قابل تحمّل نیست، و جوشش سینه‌ام و بیان دلیل و برهان، پس خلافت را بگیرید، ولی بدانید که پشت این شتر خلافت زخم است، و پای آن سوراخ و تاول‌دار، عار و ننگش باقی و نشان از غضب خدا و ننگ ابدی دارد، و به آتش شعله‌ور خدا که بر قلبها احاطه می‌یابد متصل است. آنچه می‌کنید در برابر چشم بینای خداوند قرار داشته، و آنانکه ستم کردند به زودی می‌دانند که به کدام بازگشتگاهی بازخواهند گشت،

و من دختر کسی هستم که شما را از عذاب دردناک الهی که در پیش دارید خبر داد، پس هرچه خواهید بکنید و ما هم کار خود را می‌کنیم، و شما منتظر بمانید و ما هم در انتظار بسر می‌بریم. سخنان حضرت زهرا که به اینجا رسید ابوبکر چنین پاسخ داد سخنان ابوبکر :فأجابها أبوبکر عبداللّه بن عثمان، و قال : یا بِنْتَ رَسُولِ‌اللَّهِ! لَقَدْ کانَ اَبُوکِ بِالْمُؤمِنینَ عَطُوفاً کَریماً، رَؤُوفاً رَحیماً، وَ عَلَی الْکافِرینَ عَذاباً اَلیماً وَ عِقاباً عَظیماً، انْ عَزَوْناهُ وَجَدْناهُ اَباکِ دُونَ النِّساءِ، وَ اَخا اِلْفِکِ دُونَ الْاَخِلَّاءِ، اثَرَهُ عَلی کُلِّ حَمیمٍ وَ ساعَدَهُ فی کُلِّ اَمْرٍ جَسیمٍ، لا یُحِبُّکُمْ اِلَّا سَعیدٌ، وَ لا یُبْغِضُکُمْ اِلَّا شَقِیٌّ بَعیدٌ. فَاَنْتُمْ عِتْرَةُ رَسُولِ‌اللَّهِ الطَّیِّبُونَ، الْخِیَرَةُ الْمُنْتَجَبُونَ، عَلَی الْخَیْرِ اَدِلَّتُنا وَ اِلَی الْجَنَّةِ مَسالِکُنا، وَ اَنْتِ یا خِیَرَةَ النِّساءِ وَ ابْنَةَ خَیْرِ الْاَنْبِیاءِ، صادِقَةٌ فی قَوْلِکِ، سابِقَةٌ فی وُفُورِ عَقْلِکِ، غَیْرَ مَرْدُودَةٍ عَنْ حَقِّکِ، وَ لا مَصْدُودَةٍ عَنْ صِدْقِکِ. وَ اللَّهِ ما عَدَوْتُ رَأْیَ رَسُولِ‌اللَّهِ، وَ لا عَمِلْتُ اِلَّا بِاِذْنِهِ، وَ الرَّائِدُ لا یَکْذِبُ اَهْلَهُ، وَ اِنّی اُشْهِدُ اللَّهَ وَ کَفی بِهِ شَهیداً، اَنّی سَمِعْتُ رَسُولَ‌اللَّهِ یَقُولُ: «نَحْنُ مَعاشِرَ الْاَنْبِیاءِ لا نُوَرِّثُ ذَهَباً وَ لا فِضَّةً، وَ لا داراً وَ لا عِقاراً، وَ اِنَّما نُوَرِّثُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ الْعِلْمَ وَ النُّبُوَّةَ، وَ ما کانَ لَنا مِنْ طُعْمَةٍ فَلِوَلِیِّ الْاَمْرِ بَعْدَنا اَنْ یَحْکُمَ فیهِ بِحُکْمِهِ». وَ قَدْ جَعَلْنا ما حاوَلْتِهِ فِی الْکِراعِ وَ السِّلاحِ، یُقاتِلُ بِهَا الْمُسْلِمُونَ وَ یُجاهِدُونَ الْکُفَّارَ، وَ یُجالِدُونَ الْمَرَدَةَ الْفُجّارَ، وَ ذلِکَ بِاِجْماعِ الْمُسْلِمینَ، لَمْ اَنْفَرِدْ بِهِ وَحْدی،وَ لَمْ اَسْتَبِدْ بِما کانَ الرَّأْیُ عِنْدی، وَ هذِهِ حالی وَ مالی، هِیَ لَکِ وَ بَیْنَ یَدَیْکِ، لا تَزْوی عَنْکِ وَ لا نَدَّخِرُ دُونَکِ، وَ اَنَّکِ، وَ اَنْتِ سَیِّدَةُ اُمَّةِ اَبیکِ وَ الشَّجَرَةُ الطَّیِّبَةُ لِبَنیکِ، لا یُدْفَعُ مالَکِ مِنْ فَضْلِکِ، وَ لا یُوضَعُ فی فَرْعِکِ وَ اَصْلِکِ، حُکْمُکِ نافِذٌ فیما مَلَّکَتْ یَدایَ، فَهَلْ تَرَیِنَّ اَنْ اُخالِفَ فی ذاکَ اَباکِ (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ وَ سَلَّمَ).آنگاه ابوبکر پاسخ داد : ای دختر رسول خدا! پدر تو بر مؤمنین مهربان و بزرگوار و رئوف و رحیم، و بر کافران عذاب دردناک و عقاب بزرگ بود، اگر به نسب او بنگریم وی در میان زنانمان پدر تو، و در میان دوستان برادر شوهر توست، که وی را بر هر دوستی برتری داد، و او نیز در هر کار بزرگی پیامبر را یاری نمود، جز سعادتمندان شما را دوست نمی‌دارند، و تنها بدکاران شما را دشمن می‌شمرند. پس شما خاندان پیامبر، پاکان برگزیدگان جهان بوده، و ما را به خیر راهنما، و بسوی بهشت رهنمون بودید، و تو ای برترین زنان و دختر برترین پیامبران، در گفتارت صادق، در عقل فراوان پیشقدم بوده، و هرگز از حقت بازداشته نخواهی شد و از گفتار صادقت مانعی ایجاد نخواهد گردید. و بخدا سوگند از رأی پیامبر قدمی فراتر نگذارده، و جز با اجازه او اقدام نکرده‌ام، و پیشرو قوم به آنان دروغ نمی‌گوید، و خدا را گواه می‌گیرم که بهترین گواه است، از پیامبر شنیدم که فرمود: «ما گروه پیامبران دینار و درهم و خانه و مزرعه به ارث نمی‌گذاریم، و تنها کتاب و حکمت و علم و نبوت را به ارث می‌نهیم، و آنچه از ما باقی می‌ماند در اختیار ولیّ امر بعد از ماست، که هر حکمی که بخواهد در آن بنماید.» و ما آنچه را که می‌خواهی در راه خرید اسب و اسلحه قرار دادیم، تا مسلمانان با آن کارزار کرده و با کفّار جهاد نموده و با سرکشان بدکار جدال کنند، و این تصمیم به اتفاق تمام مسلمانان بود، و تنها دست به این کار نزدم، و در رأی و نظرم مستبدّانه عمل ننمودم، و این حال من و این اموال من است که برای تو و در اختیار توست، و از تو دریغ نمی‌شود و برای فرد دیگری ذخیره نشده، توئی سرور بانوان امّت پدرت، و درخت بارور و پاک برای فرزندانت، فضائلت انکار نشده، و از شاخه و ساقه‌ات فرونهاده نمی‌گردد، حُکمت در آنچه من مالک آن هستم نافذ است، آیا می‌پسندی که در این زمینه مخالف سخن پدرت عمل کنم . ۱۸) جواب حضرت فاطمه •فقالت: سُبْحانَ‌اللَّهِ، ما کانَ اَبی رَسُولُ‌اللَّهِ عَنْ کِتابِ اللَّهِ صادِفاً، وَ لا لِاَحْکامِهِ مُخالِفاً، بَلْ کانَ یَتْبَعُ اَثَرَهُ، وَ یَقْفُو سُوَرَهُ، اَفَتَجْمَعُونَ اِلَی الْغَدْرِ اِعْتِلالاً عَلَیْهِ بِالزُّورِ، وَ هذا بَعْدَ وَفاتِهِ شَبیهٌ بِما بُغِیَ لَهُ مِنَ الْغَوائِلِ فی حَیاتِهِ، هذا کِتابُ اللَّهِ حُکْماً عَدْلاً وَ ناطِقاً فَصْلاً، یَقُولُ: «یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ الِ‌یَعْقُوبَ»، وَ یَقُولُ: «وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ». بَیَّنَ عَزَّ وَ جَلَّ فیما وَزَّعَ مِنَ الْاَقْساطِ، وَ شَرَعَ مِنَ الْفَرائِضِ وَالْمیراثِ، وَ اَباحَ مِنْ حَظِّ الذُّکْرانِ وَ الْاِناثِ، ما اَزاحَ بِهِ عِلَّةَ الْمُبْطِلینَ وَ اَزالَ التَّظَنّی وَ الشُّبَهاتِ فِی الْغابِرینَ، کَلاَّ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ اَنْفُسُکُمْ اَمْراً، فَصَبْرٌ جَمیلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ •. حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود: پاک و منزه است خداوند، پدرم پیامبر، از کتاب خدا روی‌گردان و با احکامش مخالف نبود، بلکه پیرو آن بود و به آیات آن عمل می‌نمود، آیا می‌خواهید علاوه بر نیرنگ و مکر به زور او را متهم نمائید، و این کار بعد از رحلت او شبیه است به دامهائی که در زمان حیاتش برایش گسترده شد،

این کتاب خداست که حاکمی است عادل، و ناطقی است که بین حق و باطل جدائی می‌اندازد، و می‌فرماید:- زکریا گفت: خدایا فرزندی به من بده که- «از من و خاندان یعقوب ارث ببرد»، و می‌فرماید: «سلیمان از داود ارث برد». و خداوند در سهمیه‌هائی که مقرر کرد، و مقادیری که در ارث تعیین فرمود، و بهره‌هائی که برای مردان و زنان قرار داد، توضیحات کافی داده، که بهانه‌های اهل باطل، و گمانها و شبهات را تا روز قیامت زائل فرموده است، نه چنین است، بلکه هواهای نفسانی شما راهی را پیش پایتان قرار داده، و جز صبر زیبا چاره‌ای ندارم، و خداوند در آنچه می‌کنید یاور ماست. سخنان ابوبکر با شنیدن این فرمایش فقال أبوبکر: صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَتْ اِبْنَتُهُ، مَعْدِنُ الْحِکْمَهِ، وَ مَوْطِنُ الْهُدی وَ الرَّحْمَهِ، وَ رُکْنُ الدّینِ، وَ عَیْنُ الْحُجَّهِ، لا اَبْعَدُ صَوابَکِ وَ لا اُنْکِرُ خِطابَکِ، هؤُلاءِ الْمُسْلِمُونَ بَیْنی وَ بَیْنَکِ قَلَّدُونی ما تَقَلَّدْتُ، وَ بِاتِّفاقٍ مِنْهُمْ اَخَذْتُ ما اَخَذْتُ، غَیْرَ مَکابِرٍ وَ لا مُسْتَبِدٍّ وَ لا مُسْتَأْثِرٍ، وَ هُمْ بِذلِکَ شُهُودٌ . ابوبکر گفت: خدا و پیامبرش راست گفته، و دختر او نیز، که معدن حکمت و جایگاه هدایت و رحمت، و رکن دین و سرچشمه حجت و دلیل می‌باشد و راست می‌گوید، سخن حقّ را دور نیفکنده و گفتارت را انکار نمی‌کنم، این مسلمانان بین من و تو حاکم هستند، و آنان این حکومت را بمن سپردند، و به تصمیم آنها این منصب را پذیرفتم، نه متکبّر بوده و نه مستبدّ به رأی هستم، و نه چیزی را برای خود برداشته‌ام، و اینان همگی گواه و شاهدند. ۱۹) سخنان حضرت فاطمه •فالتفت فاطمهٔ علیهاالسلام الی النساء، و قالت: مَعاشِرَ الْمُسْلِمینَ الْمُسْرِعَهِ اِلی قیلِ الْباطِلِ، الْمُغْضِیَهِ عَلَی الْفِعْلِ الْقَبیحِ الْخاسِرِ، اَفَلا تَتَدَبَّرُونَ الْقُرْانَ اَمْعَلی قُلُوبٍ اَقْفالُها، کَلَّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِکُمْ ما اَسَأْتُمْ مِنْ اَعْمالِکُمْ، فَاَخَذَ بِسَمْعِکُمْ وَ اَبْصارِکُمْ، وَ لَبِئْسَ ما تَأَوَّلْتُمْ، وَ ساءَ ما بِهِ اَشَرْتُمْ، وَ شَرَّ ما مِنْهُ اِعْتَضْتُمْ، لَتَجِدَنَّ وَ اللَّهِ مَحْمِلَهُ ثَقیلًا، وَ غِبَّهُ وَ بیلًا، اذا کُشِفَ لَکُمُ الْغِطاءُ، وَ بانَ ما وَرائَهُ الضَّرَّاءُ، وَ بَدا لَکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ ما لَمْ تَکُونُوا تَحْتَسِبُونَ، وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْمُبْطِلُونَ •. آنگاه حضرت فاطمه علیهاالسلام رو به مردم کرده و فرمود: ای مسلمانان! که برای شنیدن حرفهای بیهوده شتابان بوده، و کردار زشت را نادیده میگیرید، آیا در قرآن نمی‌اندیشید، یا بر دلها مهر زده شده است، نه چنین است بلکه اعمال زشتتان بر دلهایتان تیرگی آورده، و گوشها و چشمانتان را فراگرفته، و بسیار بد آیات قرآن را تأویل کرده، و بد راهی را به او نشان داده، و با بدچیزی معاوضه نمودید، بخدا سوگند تحمّل این بار برایتان سنگین، و عاقبتش پر از وزر و وبال است، آنگاه که پرده‌ها کنار رود و زیانهای آن روشن گردد، و آنچه را که حساب نمی‌کردید و برای شما آشکار گردد، آنجاست که اهل باطل زیانکار گردند. ۲۰) سپس آن حضرت رو به سوی قبر پیامبر کرد و فرمود •:قَدْ کانَ بَعْدَکَ اَنْباءٌ وَهَنْبَثَهٌ – لَوْ کُنْتَ شاهِدَها لَمْ تَکْثِرِ الْخُطَبُ اِنَّا فَقَدْ ناکَ فَقْدَ الْاَرْضِ وابِلَها – وَ اخْتَلَّ قَوْمُکَ فَاشْهَدْهُمْ وَ لا تَغِبُ وَ کُلُّ اَهْلٍ لَهُ قُرْبی وَ مَنْزِلَهٌ – عِنْدَ الْاِلهِ عَلَی الْاَدْنَیْنِ مُقْتَرِبُ اَبَدَتْ رِجالٌ لَنا نَجْوی صُدُورِهِمْ – لَمَّا مَضَیْتَ وَ حالَتْ دُونَکَ التُّرَبُ تَجَهَّمَتْنا رِجالٌ وَ اسْتُخِفَّ بِنا – لَمَّا فُقِدْتَ وَ کُلُّ الْاِرْثِ مُغْتَصَبُ وَ کُنْتَ بَدْراً وَ نُوراً یُسْتَضاءُ بِهِ- عَلَیْکَ تُنْزِلُ مِنْ ذِی‌الْعِزَّهِ الْکُتُبُ وَ کانَ جِبْریلُ بِالْایاتِ یُؤْنِسُنا- فَقَدْ فُقِدْتَ وَ کُلُّ الْخَیْرِ مُحْتَجَبُ فَلَیْتَ قَبْلَکَ کانَ الْمَوْتُ صادِفُنا- لَمَّا مَضَیْتَ وَ حالَتْ دُونَکَ الْکُتُبُ • بعد از تو خبرها و مسائلی پیش آمد، که اگر بودی آنچنان بزرگ جلوه نمی‌کرد. ما تو را از دست دادیم مانند سرزمینی که از باران محروم گردد، و قوم تو متفرّق شدند، بیا بنگر که چگونه از راه منحرف گردیدند. هر خاندانی که نزد خدا منزلت و مقامی داشت نزد بیگانگان نیز محترم بود، غیر از ما. مردانی چند از امت تو همین که رفتی، و پرده خاک میان ما و تو حائل شد، اسرار سینه‌ها را آشکار کردند. بعد از تو مردانی دیگر از ما روی برگردانده و خفیفمان نمودند، و میراثمان دزدیده شد. تو ماه شب چهارده و چراغ نوربخشی بودی، که از جانب خداوند بر تو کتابها نازل می‌گردید. جبرئیل با آیات الهی مونس ما بود، و بعد از تو تمام خیرها پوشیده شد. ای کاش پیش از تو مرده بودیم، آنگاه که رفتی و خاک ترا در زیر خود پنهان کرد . ۲۱) بازگشت حضرت فاطمه به خانه وخطاب به حضرت علی •ثم انکفأت علیهاالسلام و امیرالمؤمنین علیه‌السلام یتوقّع رجوعها الیه و یتطلّع طلوعها علیه، فلمّا استقرّت بها الدار، قالت لامیرالمؤمنین علیهماالسلام: یَابْنَ اَبی‌طالِبٍ! اِشْتَمَلْتَ شِمْلَهَ الْجَنینِ، وَ قَعَدْتَ حُجْرَهَ الظَّنینِ، نَقَضْتَ قادِمَهَ الْاَجْدَلِ، فَخانَکَ ریشُ الْاَعْزَلِ. هذا اِبْنُ اَبی‌قُحافَهَ یَبْتَزُّنی نِحْلَهَ اَبی وَ بُلْغَهَ ابْنَیَّ! لَقَدْ اَجْهَرَ فی خِصامی وَ اَلْفَیْتُهُ اَلَدَّ فی کَلامی حَتَّی حَبَسَتْنی قیلَهُ نَصْرَها وَ الْمُهاجِرَهُ وَصْلَها، وَ

غَضَّتِ الْجَماعَةُ دُونی طَرْفَها، فَلا دافِعَ وَ لا مانِعَ، خَرَجْتُ کاظِمَةً، وَ عُدْتُ راغِمَةً. اَضْرَعْتَ خَدَّکَ یَوْمَ اَضَعْتَ حَدَّکَ، اِفْتَرَسْتَ الذِّئابَ وَ افْتَرَشت التُّرابَ، ما کَفَفْتَ قائِلاً وَ لا اَغْنَیْتَ باطلاً وَ لا خِیارَ لی، لَیْتَنی مِتُّ قَبْلَ هَنیئَتی وَ دُونَ ذَلَّتی، عَذیرِیَ اللَّهُ مِنْکَ عادِیاً وَ مِنْکَ حامِیاًوَیْلایَ فی کُلِّ شارِقٍ، وَیْلایَ فی کُلِّ غارِبٍ، ماتَ الْعَمَدُ وَ وَهَنَ الْعَضُدُ، شَکْوایَ اِلی اَبی وَ عَدْوایَ اِلی رَبّی، اَللَّهُمَّ اِنَّکَ اَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ حَوْلاً، وَ اَشَدُّ بَأْساً وَ تَنْکیلاً •. آنگاه حضرت فاطمه علیهاالسلام به خانه بازگشت و حضرت علی علیه‌السلام در انتظار او بسر برده و منتظر طلوع آفتاب جمالش بود، وقتی در خانه آرام گرفت به حضرت علی علیه‌السلام فرمود: ای پسر ابوطالب! همانند جنین در شکم مادر پرده‌نشین شده، و در خانه اتهام به زمین نشسته‌ای، شاه‌پرهای شاهین را شکسته، و حال آنکه پرهای کوچک هم در پرواز به تو خیانت خواهد کرد. این پسر ابی‌قحافه است که هدیه پدرم و مایه زندگی دو پسرم را از من گرفته است، با کمال وضوح با من دشمنی کرد، و من او را در سخن گفتن با خود بسیار لجوج و کینه‌توز دیدم، تا آنکه انصار حمایتشان را از من باز داشته، و مهاجران یاریشان را از من دریغ نمودند، و مردم از یاریم چشم‌پوشی کردند، نه مدافعی دارم و نه کسی که مانع از کردار آنان گردد، در حالی که خشمم را فروبرده بودم از خانه خارج شدم و بدون نتیجه بازگشتم. آنروز که شمشیرت را بر زمین نهادی همان روز خویشتن را خانه‌نشین نمودی، تو شیرمردی بودی که گرگان را می‌کشتی، و امروز بر روی زمین آرمیده‌ای، گوینده‌ای را از من دفع نکرده، و باطلی را از من دور نمی‌گردانی، و من از خود اختیاری ندارم، ای کاش قبل از این کار و قبل از اینکه این چنین خوار شوم مرده بودم، از اینکه اینگونه سخن می‌گویم خداوندا عذر می‌خواهم، و یاری و کمک از جانب توست. از این پس وای بر من در هر صبح و شام، پناهم از دنیا رفت، و بازویم سست شد، شکایتم بسوی پدرم بوده و از خدا یاری می‌خواهم، پروردگارا نیرو و توانت از آنان بیشتر، و عذاب و عقابت دردناکتر است . حضرت علی علیه‌السلام که دیگر طاقت شنیدن شکوای حضرت زهرا را نیاوردند فرمودند فقال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: لا وَیْلَ لَکِ، بَلِ الْوَیْلُ لِشانِئِکِ، نَهْنِهی عَنْ وُجْدِکِ، یا اِبْنَةَ الصَّفْوَةِ وَ بَقِیَّةَ النُّبُوَّةِ، فَما وَنَیْتُ عَنْ دینی، وَ لا اَخْطَأْتُ مَقْدُوری، فَاِنْ کُنْتِ تُریدینَ الْبُلْغَةَ فَرِزْقُکِ مَضْمُونٌ، وَ کَفیلُکِ مَأْمُونٌ، وَ ما اُعِدَّ لَکِ اَفْضَلُ مِمَّا قُطِعَ عَنْکِ، فَاحْتَسِبِی اللَّهَ. فقالت: حَسْبِیَ اللَّهُ، و أمسکت . حضرت علی علیه‌السلام فرمود: شایسته تو نیست که وای بر من بگوئی، بلکه سزاوار دشمن ستمگر توست، ای دختر برگزیده خدا و ای باقیمانده نبوت، از اندوه و غضب دست بردار، من در دینم سست نشده و از آنچه در حدّ توانم است مضائقه نمی‌کنم، اگر تو برای گذران روزیت ناراحتی، بدانکه روزی تو نزد خدا ضمانت شده و کفیل تو امین است، و آنچه برایت آماده شده از آنچه از تو گرفته شده بهتر است، پس برای خدا صبر کن. حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود: خدا مرا کافی است، آنگاه ساکت شد. موقعیت جغرافیایی فدک‌فدک دهکده‌ای در شمال مدینه بود (فدک قریه‌ای بود از قراء یهود) که تا آن شهر دو یا سه روز راه فاصله داشت. این دهکده در شرق خیبر و در حدود هشت فرسنگی آن واقع بود و ساکنانش همگی یهودی شمرده می‌شدند. امروزه فاصله خیبر تا مدینه را حدود ۱۲۰ یا ۱۶۰ کیلومتر ذکر می‌کنند.فدک از روستاهای حجاز است و با خیبر فاصله چندانی ندارد. این سرزمین در ۱۳۰ کیلومتری مدینه واقع شده است. در دوره ی مورد بحث ما یعنی زمان خلافت ابوبکر، این سرزمین به لحاظ فراوانی محصول و آب، شهره‌ی عام و خاص بوده است.در قرن سوم‌هجری، فدک، منزلگاه و استراحتگاه مسافرانی بوده است که قصه مدینه می‌کردند. این سرزمین امروزه "، الحائط "نام دارد و دقیقا در مرز شرقی خیبر قرار گرفته است.ارزش اقتصادی فدک‌درباره ارزش اقتصادی فدک بسیار سخن گفته‌اند. برخی از منابع شیعی درآمد سالیانه آن را بین بیست و چهار هزار تا هفتاد هزار دینار نوشته‌اند۹ و برخی دیگر، نصف درآمد سالیانه آن را ۲۴هزار دینار نگاشته‌اند. ابن ابی الحدید معتزلی از یکی از متکلمان امامی مذهب چنان نقل می‌کند که ارزش درختان خرمای این ناحیه با ارزش درختان خرمای شهر کوفه در قرن هفتم برابر بود.تفاوت فقهی حکم خیبر و فدک‌رفتار رسول خدا درباره فدک و خیبر یکسان می‌نماید؛ ولی این دو سرزمین حکم همسان ندارند. مناطقی که به دست مسلمانان تسخیر می‌شود، دو گونه است:۱)مکان‌هایی که با جنگ و نیروی نظامی گشوده می‌شود. این سرزمین‌ها که در اصطلاح «مفتوح العنوة» (گشوده شده با قهر و سلطه) خوانده

می‌شود، به منظور تقدیر از تلاش جنگجویانِ مسلمان در اختیار مسلمانان قرار می‌گیرد و رهبر جامعه اسلامی چگونگی تقسیم یا بهره‌برداری از آن را مشخص می‌سازد. منطقه خیبر، جز دو دژ آن به نام‌های «وطیح» و «سلالم» این گونه بود.۲)مکان هایی که با صلح گشوده می‌شود؛ یعنی مردم منطقه‌ای با پیمان صلح خود را تسلیم می‌کنند و دروازه‌های خود را به روی مسلمانان می‌گشایند. قرآن کریم اختیار این نوع سرزمین‌ها را تنها به رسول خدا صلی الله علیه و و اله وسلم سپرده است و مسلمانان در آن هیچ حقی ندارند.فدک و دو دژ پیش گفته خیبر این گونه فتح شد؛ بنابراین، ملک رسول خدا صلی الله علیه و و اله وسلم گشت.ادعاهای حضرت زهرا(س)چنان که نزد شیعیان مشهور است، حضرت زهرا علیها السلام فدک را ملک خود می‌دانست و برای اثبات مالکیت خود دو راه را به صورت طولی پیمود؛ یعنی وقتی از راه اول نتیجه نگرفت سراغ راه دوم رفت. این دو راه عبارت است از بخشش و ارث.بخشش (نحله)عمده منابع شیعی و نیز منابع متعدد اهل سنت این نکته را بیان می‌کنند که نیمی از فدک در سال هفتم هجری به ملکیّت شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و و اله وسلم درآمد و پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم طبق آیه «و آتِ ذالقربی حقَّه؛ حق خویشان خود را بپرداز» آن را به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخشید.حضرت فاطمه علیها السلام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و و اله وسلم برای اثبات این ادعا حضرت علی علیه السلام و امّ ایمن را گواه قرار داد. حکومت سخن حضرت زهرا علیها السلام را نپذیرفت و بااین بهانه که اولاً حضرت علی علیه السلام در این گواهی صاحب نفع است و ثانیاً حتی اگر شهادت علی علیه السلام پذیرفته شود در اثبات امور مالی گواهی دو مرد یا یک مرد و دو زن لازم است، گواهی امام علی علیه السلام و ام ایمن را رد کرد.نقد رأی دستگاه خلافتکردار حکومت از نظر قوانین و سنت اسلامی مردود است؛ زیرا:الف)در آن زمان فدک در دست حضرت فاطمه علیها السلام بود. در آیین دادرسی پیامبر اکرم صلی الله علیه و و اله وسلم البینهٔ علی المدعی و الیمین علی من انکر شاهد آوردن وظیفه مدعی و سوگند خوردن وظیفه منکر است. پس حضرت منکر به شمار می‌آمد و باید سوگند می‌خورد دیگری در این ملک حقی ندارد.ب) با توجه به آیه تطهیر که مفسران شیعه و سنی شأن نزول آن را درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم می‌دانند،اهل بیت آن حضرت علیه السلام از هر گونه رجس و پلیدی دورند؛ و بدیهی است که مصداق این آیه نمی‌تواند ادعای نادرست مطرح کند.ج) محدثان شیعه و سنی بر این نکته اتفاق دارند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و و اله وسلم درباره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: «ان الله یغضب لغضبها و یرضی لرضاها؛ خداوند برای خشم فاطمه خشمگین و برای خشنودی‌اش خشنود می‌شود.» این جمله که حکومتگران نیز آن را شنیده بودند، نشان می‌دهد فاطمه علیها السلام در همه شؤون زندگانی‌اش جز در مسیر خداوند گام بر نمی‌دارد و بی‌تردید چنین فردی هرگز ادعای دروغ بر زبان نمی‌راند.د) شاهد ادعاهای حضرت زهرا علیها السلام شخصیتی مانند علی علیه السلام است که با آیاتی چون «آیه ولایت» و آیه تطهیر تأیید گردیده و در آیه مباهله به منزله نفس پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم مطرح شده است. افزون بر این، با بیشترین تأییدات از سوی پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم روبه‌رو است. تنها حدیث «علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیث مادار؛علی با حق است و حق با علی است و حق بر محور علی می‌گردد» برای اثبات درستی گفتار و کردارش کافی است.ه) به گواهی حکومتگران، پیامبر خدا صلی الله علیه و و اله وسلم «ام ایمن» را زن بهشتی معرفی کردواضح است چنین شخصیتی هیچ‌گاه گواهی دروغ نمی‌دهد.این روایات در جامعه آن روز شایع بود و مسلماً حکومتگران با آن‌ها آشنا بودند. بی‌تردید رد کردن شهادت چنین گواهی نشان دهنده بی‌اعتنایی به آیات و روایات و یا دست‌کم نا آگاهی از آن‌ها است.ادعاهای حکومتحکومت در مقابل حضرت علیها السلام عمدتاً دو ادعا مطرح کرد:۱) صدقه بودن فدک‌معنای این عبارت آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و و اله وسلم فدک را به کسی نبخشید و با آن به گونه صدقه جاریه برخورد کرد؛ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و و اله وسلم از درآمد فدک زندگانی شخصی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و دیگر بنی‌هاشم را تأمین می‌کرد و مازاد آن را در راه خدا به مصرف می‌رساند.از آن جا که ابوبکر خود را جانشین مشروع پیامبر اکرم صلی الله علیه و و اله وسلم می‌دانست، می‌خواست با در اختیار گرفتن فدک، این مشروعیت ادعایی را

برای همگـان بـه اثبـات برسانـد و چنـان اعتقـاد داشـت کـه چشـم پوشـی از ایـن زمین نـوعی خلـل در مشـروعیت حکـومتش پـدید می‌آورد.این ادعا با چالش‌های زیر روبه‌رو است:الف) ظاهر آیه هفتم سوره حشر که قبلاً به آن اشاره شد، آن است که این سرزمین از سوی خداوند ملک پیامبر اکرم صـلی الله علیه و و اله وسـلم قرار گرفت.ب) روایات شـیعه و سنی بر این نکته تصریح دارند که با نزول آیه «و آت ذالقربی حقه» پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و و اله وسـلم این زمین را به صورت بخشـش به فاطمه زهرا علیها السـلام واگذار کرد. جالب آن است در آیه از حق ذالقربی (خویشان نزدیک) سـخن به میان آمده و آن را حق ایشان دانسـته است.ج) حتی اگر ظاهر رفتار پیامبر صـلی الله علیه و و اله وسـلم چیزی غیر از ملکیت و عدم بخشـش را نشان دهد، وقتی شخصـیتی مانند حضرت فاطمه علیها السـلام به همراه شاهـدانی چون حضـرت علی علیه السـلام و ام ایمن ادعای بخشـش می‌کننـد باید ادعای آن‌ها بر ظاهر رفتار پیامبر مقـدم شود.د) حتی اگر بپـذیریم این ملک در زمان پیامبر اکرم صـلی الله علیه و و اله وسـلم صدقه بود، لزوماً معنای آن این نیست که حکومت جانشـین پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و و اله وسـلم سـرپرست این صـدقه خواهـد بود؛ زیرا ممکن است آن را صـدقه‌ای خـانوادگی و در اصـطلاح نـوعی وقف خـاص بـدانیم که متولی آن افرادی از خود آن خاندانند.چنـان که طبق بعضـی از گزارش‌های اهل سـنت، عمر در زمان حکومت خود فدک را به حضرت علی علیه السلام و عباس واگذار کرد تا خود در میان خود هماننـد پیامبر اکرم صـلی الله علیه و و اله وسـلم با این سـرزمین رفتار کننـد. ه) حتی اگر تصـرفات پیامبر اکرم صـلی الله علیه و و اله وسـلم را تصـرفاتی حاکمانه بدانیم و معتقد باشیم آن حضرت به عنوان حاکم مسلمانان سرپرستی این ملک را به عهده گرفت، باید توجه داشت در آن زمان مهم‌ترین چالش میان حکومت و اهل بیت علیه السـلام مشروعیت حکومت بود که اهل بیت(ع) آن را طبق نصوص پیامبر اکرم صـلی الله علیه و و اله وسلم نمی‌پذیرفتند. در این موقعیت، بدیهی بود زیر بار لوازم این مشروعیت نیز نروند و به عهده گرفتن سرپرستی فدک از سوی حکومت را نپذیرند.۲)حـدیث نفی ارث پیامبران‌منظور از این حدیث، روایتی است که ابوبکر آن را از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و و اله وسلم چنین نقل کرد: «انا معاشر الانبیاء لانورث ما ترکناه صدقهٔ؛۳۵ ما جماعت پیامبران از خود ارث باقی نمی‌گـذاریم. هر چه از ما مانـد، صدقه است. »درباره این حدیث باید یادآور شد:الف) تا آن زمان این حدیث را جز ابوبکر هیـچ کس نشنیده بود. بسیاری از محـدثان نیز بر این نکته اتفاق نظر دارنـد که راوی این حدیث تنها ابوبکر بود. البته بعدها پشتیبانانی چون مالک بن اوس یافت و در دهه‌های بعد عمر، زبیر، طلحه و عایشه نیز در شمار مؤیدان آن جای گرفتند.ب) ابوبکر با نقل این حدیث ناقل سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و و اله وسلم بود و در طرف مقابل، حضرت فاطمه علیها السلام و حضرت علی علیه السـلام و ام ایمن ناقل سخن و کردار پیامبر اکرم صلی الله علیه و و اله وسلم مبنی بر بخشش فدک بودند. بدیهی است با توجه به فزونی شـمار ناقلان در این سـمت و نیز شخصـیت آن‌ها که بیش‌ترین تأییدات را از سوی پیامبر اکرم صـلی الله علیه و و اله وسلم دارانـد، بایـد قول آن‌ها بر قول ابوبکر مقـدم شود.ج) این حـدیث با آیات متعددی از قرآن که در آن میراث انبیا مطرح شده است، منافـات دارد و بـدیهی است نمی‌توان تنها با یک حـدیث در مقابل این آیات صـریح ایسـتادگی کرد.د) اگر طبق این حـدیث معتقد شویم پیامبر اکرم صـلی الله علیه و و اله وسلم هیچ گونه مالی به ارث نگذاشت، چگونه است که طبق نقل اهل سنت بعضی از اموال آن حضـرت صـلی الله علیه و و اله وسـلم ماننـد وسایـل شخصـی و نیز حجره‌های آن حضـرت صـلی الله علیه و و اله وسـلم به ارث می‌رسید؟

فدک از غصب تا تخریب

غلام حسین مجلسی

خلاصه کتاب: نسرین نیک بین: در سال هفتم هجرت، پیامبر خدا صلی الله علیه و و اله وسلم برای سرکوبی یهودیان خیبر که علاوه بر پنـاه دادن به یهودیان توطئه‌گر رانـده شـده از مـدینه، به توطئه و تحریک قبایل مختلف علیه اسـلام مشـغول بودنـد، سپاهی به آن

سمت گسیل داشت و پس از چند روز محاصره دژهای مستحکم خیبرراتصرف کرد. آن حضرت طی فتوحات خود موفق به فتح قلعه‌های خیبر شدند. این غزوه به نام همین منطقه یعنی خیبر یهود معروف شد و شجاعت‌های علی علیه السلام در این جنگ برای همیشه در حافظه‌ی تاریخ ثبت گردید.استاد گرامی: مهدی یار احمدیعنوان کتاب: فدک از غصب تا تخریبپدید آورنده: غلام حسین مجلسی کوپائیویراستار: محب الزهرا علیه اسلامانتشارات دلیل ما سر شناسه:مجلسی کوپائی، غلام حسین،۱۳۴۳.مشخصات نشر: قم، دلیل ما، ۱۳۸۸.مشخصات ظاهری: ۳۰۶ص.مصور(بخش رنگی)شابک: ۷-۴۸۱-۳۹۷-۹۶۴-۹۷۸وضعیت فهرست نویسی: فیپاموضوع: خطبه فدکرده بندی کنگره: ۱۳۸۸ ۴ ق ۲۶ م / ۲۵ / ۲۷ BFفدک:پس از پیروزی کامل سپاه اسلام ، با آن که اختیار اموال و جان‌های شکست خوردگان همگی در دست پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم قرار داشت ، رسول خدا صلی الله علیه و و اله وسلم با بزرگواری تمام، پیشنهاد آنان را پذیرفت و به آن‌ها اجازه داد نصف خیبر را در اختیار داشته باشند و نصف دیگر از آن مسلمانان باشد. بدین ترتیب، یهودیان در سرزمین خود باقی ماندند تا هر ساله نصف درآمد خیبر را به مدینه ارسال دارند. با شنیدن خبر پیروزی سپاه اسلام، فدکیان که خود را همدست خیبریان می‌دیدند، به هراس افتادند؛ اما وقتی خبر برخورد بزرگوارانه پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم با خیبریان را شنیدند، شادمان شدند و از رسول خدا صلی الله علیه و و اله وسلم خواستند که با آنان همانند خیبریان رفتار کند. لذا نماینده ای نزد پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم فرستادند و از آن حضرت خواستند که با آنان بر نصف فدک مصالحه کند و پیامبر خدا صلی الله علیه و و اله وسلم این درخواست را پذیرفت.نتیجه این مذاکره چنین شد که سرزمین فدک و نصف درامد ان از آن پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم باشد و یهودیان منطقه به عنوان کارگر در ان کار کنند و از نصف دیگر درامد فدک استفاده نمایندنکته: سرزمین هایی که بدون جنگ و خون ریزی بدست پیامبر صلی الله علیه واله وسلم برسد طبق ایه فیء ملک خاص رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم میگردد و مسلمانان در ان هیچ نقشی ندارند .سوره حشر، آیه ۶ و۷: و ما افاءالله علی رسوله منهم فما او جفتم علیه من خلیل و لا رکاب ولکن الله یسلط رسله علی من یشاء والله علی کل شیء قدیر ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی القربی. . خداوند در این دو آیه می‌فرماید: آنچه را که خداوند به پیامبرش رجوع داده (از غنائم جنگی و زمینها و. . .) و شما مسلمانان هیچ اسبی برای فتح آن هیچ شتری سوار نشدید؛ بلکه خداوند پیامبرش را بر آن مسلط فرمود که خداوند هم بر هر چیز قادر است. همه این اموال مربوط است به خدا و رسولش و نزدیکان او. . . (یعنی بین تمام مسلمین تقسیم نمی‌شود؛ مانند غنائم جنگی دیگر. بلکه فقط در اختیار رسول خداست تا در بین فقرا و محتاجان تقسیم کند) این دو آیه صریح است در حکم اموالی مانند فدک که مسلمانان در آن حقی ندارند بلکه تماما در اختیار رسول خداست.بخشش فدک به فاطمهسپس به دستور خداوند پس از نزول آیه ی شریفه ی « وات ذالقربی حقه »پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم به فرمان خدا فدک رابه حضرت زهرا بخشیدفقال یا بنی ان الله قد افاء علی ابیک بفدک واختصه بها، فهی له خاصهٔ دون المسلمین افعل بها ماشاء و انه قد کان لامک خدیجهٔ علی ابیک مهر و ان أباک قد جعلها لک و انحلتکها لک و لولدک بعدک.پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم بلافاصله حضرت زهرا علیها السلام را فراخواند و فرمود: خداوند فدک را برای پدرت فتح کرد و چون لشکر اسلام آن جا را فتح نکرده اند، هیچ سهم و نصیبی از آن نمی برند و مالکیت آن به اذن خداوند از آن من است تا خواست خداوند را درباره ی آن اجرا گردانم. هم اکنون دستور خداوند بر عطای فدک بر تو نازل شده و از سوی دیگر، مهریه ی مادرت، خدیجه، بر عهده ی پدرت مانده است. پدرت به دستور خداوند و در قبال مهریه ی مادرت، فدک را به تو عطا می کند. آن را برای خود و فرزندانت بردار و مالک آن باش!فقالت: لست احدث فیها حدثا و انت حی انت اولی بی من نفسی و مالی لک.فاطمه ی زهرا زهرا علیها السلام به پدر عرضه داشت: شما بر جان و مال من صاحب اختیارید و تا شما زنده اید، نمی خواهم در آن تصرفی داشته باشم. فقال: اکره ان یجعلوها الیک سبه فیمنعوک ایاها من بعدی فقالت: انفذ فیها امرک. پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم فرمود: ترس من از آن است که نااهلان، تصرف نکردن تو را در زمان حیاتم بهانه ای قرار دهند و بعد از من، آن را از تو

منع نمایند. فاطمه زهرا علیها السلام عرضه داشت: پس آن گونه که صلاح می دانید، عمل نمایید. سپس پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم به شرح زیر عمل نمودندفشهد علی ذلک علی ابن ابی طالب علیه السلام و مولا لرسول الله و ام ایمن. فقال رسول الله: ان ام ایمن امرأة من اهل الجنة حضرت علی علیه اسلام و ام ایمن را بر این مسئله شاهد گرفتند و پس از شهادت دهی ام ایمن، در شأن او فرمود: «ام ایمن زنی از زنان اهل بهشت است».سپس پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم ، مردم را به منزل حضرت زهرا علیها السلام فراخواند و به آنان خبر داد که فدک از آن فاطمه است و در همان جا اولین درآمد فدک را به عنوان اهدایی فاطمه علیهاالسلام بین مردم تقسیم فرمودند و بدین صورت مالکیت فاطمه علیهاالسلام بر فدک را رسمیت بخشیدند. در پی این بخشش حضرت زهرا علیهاالسلام نماینده ای از جانب خویش برای فدک تعیین نمود و کارمندانی را تحت فرمان او سپرد تا پس از محاسبه ی دقیق و پرداخت حق الزحمه ی کارگران، سود خالص آن را خدمت آن حضرت تقدیم نمایند. در طول چهار سال مالکیت پر افتخار حضرت زهرا علیهاالسلام تمام درآمد سالیانه ی فدک که بالغ بر ۱۲۰۰۰۰ سکه ی طلا می شد ،به دست سخاوتمند آن حضرت در امور خیر و سامان بخشی به زندگی نیازمندان مصرف می گشت.منظور از «ذاالقربی» چه کسانی می باشد و حق ایشان چیست؟!جبرئیل از جانب خداوند عرضه داشت: «فدک را به فاطمه عطا کن!»در نتیجه منظور از ذا القربی حضرت فاطمه می باشند.[فنزل: «و آت ذا القربی حقه». قال: و ما هو؟! قال: اعط فاطمة فدکا و هی من میراثها من امها خدیجة... فحمل الیها النبی صلی الله علیه و آله ما اخذ منه و اخبرها بالآیه. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: هنگامی که آیه آت ذالقربی حقه؛ حق نزدیکان خود را بده نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فاطمه علیها السلام را به سوی من بخوانید. حضرت فاطمه (علیهاسلام) را خبر کردند رسول خدا صلی الله علیه و و اله وسلم فرمود: ای فاطمه! فدک از جمله اموال و غنائمی است که برای فتح آن مسلمانان اسب و شتری نتاخته‌اند « و آن تنها در اختیار من است و مسلمانان در آن حقی ندارند. خداوند تبارک و تعالی به من امر فرمود که حق نزدیکانم را بدهم. من این فدک را به تو دادم. آن را تصرف کن برای خودت و فرزندانت. و همچنین روایاتی نشانگر آن است که پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم درزمان حیات خود فدک را به حضرت زهرا علیها السلام واگذارکرد. ازجمله عطیه می گوید:پس ازنزول« آِیه ی وات ذالقربی وحقه» پیامبر زهرا علیها السلام را فرا خواندوفدک را به او بخشید. از سال هفتم تا دهم هجری ، سه سال قبل از رحلت پیامبر اسلام سرزمین فدک را به حضرت فاطمه سلام الله علیها واگذار کردند. این روایت هم اثبات می کند که منظور از ذا القربی حضرت فاطمه علیها السلام می باشند.ماجرای فدک بعد از رحلت پیامبر: هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید و زمام امور مسلمانان را بدست گرفت فدک را جزء اموال عمومی اعلام کرد و ان را غصب نمود و وکیل حضرت فاطمه علیه اسلام را اخراج نمود وزمانی که حضرت زهرا علیها السلام فدک را مطالبه نمودابوبکر پاسخ داد:فدك ملك پیامبر بوده و الان من جانشین پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم هستم در نتیجه فدک مال من است سپس حضرت زهرا علیها السلام سند کتبی خود را نشان دادند تا دلیلی باشد برای حق مالکیت ایشان اما عمر با جسارت بی شرمانه ای اب دهان خود را بر روی نامه ریخت و ان را پاره نمود.بعد از این اتفاق حضرت علی به مسجد رفتند و خطاب به ابوبکر فرمودند: چرا حق فاطمه علیها السلام را از او گرفتی در حالی که او در زمان حیات رسول الله مالک فدک بود؟ابوبکر گفت: فدک از اموال عمومی مسلمانان است اگر فاطمه علیها السلام شهودی بر حق نسبت به فدک دارد بیاورد.سپس حضرت علی علیه السلام به قانون ذوالید اشاره میکنند و میفرمایند: ای ابابکر اگر در دست مسلمانان چیزی باشد و من ادعای مالکیت آن را داشته باشم تو از چه کسی شاهد می خواهی ؟ ابوبکر گفت: از شما که ادعای مالکیت داری.حضرت فرمودند: پس چرا الان که فدک در دست فاطمه زهرا علیها السلام است و در زمان حیات رسول الله در آن تصرف داشته (به اصطلاح فقهی ذوالید می باشد) از فاطمه شاهد می خواهی، در حالی که شما ادعای مالکیت فدک را دارید و شما باید شاهد بیاورید .پس ابوبکر که متوجه اشتباه خود شده بود نتوانست دلیلی بیاورد.در نتیجه عمر به سخن آمد و گفت: ای علی این حرف ها چیست که میزنی؟ اگر شاهدی داری بیاور و الا در فذک حقی نداری.حضرت علی علیه السلام

این بار فرمودند: آیا کتاب خدا (قران) را خوانده ای؟ به من بگویید آیه تطهیر: ((انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا)) درباره چه کسانی نازل شده است؟گفتند: درباره شما.سپس حضرت علی علیه السلام فرمودند: اگر شهودی شهادت دهند که فاطمه اشتباهی انجام داده شما چه می کنید؟ابوبکر گفت: او را مجازات می کنم.حضرت علی علیه السلام فرمودند: پس تو کافری چون شهادت خداوند به پاک بودن حضرت فاطمه را رد کرده ای و شهادت مرا نیز قبول نداری.روز دیگر حضرت فاطمه علیها السلام برای اثبات حق خود حضرت علی و ام ایمن را برای ادای شهادت در مسجد حاظر نمودند.ام ایمن برای شهادت حاظر شد و گفت: که رسول خدا صلی الله علیه و و اله وسلم فرمودند: فاطمه سرور زنان اهل بهشت است.پس آیا ممکن است فاطمه دروغ بگوید.آنگاه ام ایمن به حقانیت فاطمه علیها السلام نسبت به فدک شهادت داد و بعد از آن حضرت علی علیه السلام هم به همین صورت شهادت دادند.اما عمر به تهمت گفت: ام ایمن یک زن است و شهادت یک زن کافی نیست و علی علیه السلام نیز در این شهادت نفی می برد پس شهادت او نیز رد می شود.سپس حضرت فاطمه به صورت دیگری استدلال نمود و خطاب به ابوبکر و عمر فرمودند: شما که اقرار می کنید که فدک ملک رسول الله بوده و قبول دارید که من تنها فرزند وارث پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم می باشم پس مالکیت فدک بعد از پدرم به عنوان ارث به من می رسد.اما ابوبکر یک حدیث ساختگی نقل نمود و گفت من از پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم شنیدم که فرمودند: نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما گروه انبیاء ارث نمی گذاریم.حضرت زهرا علیها السلام در جواب فرمودند:ای پسر ابی قحافه آیا در کتاب خدا چنین امده که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟مگر قران نمی فرماید: ((و ورث سلیمان داوود)) حضرت داوود از حضرت سلیمان ارث برد.و در سرگذشت یحیی بن زکریا نقل فرموده که: ((فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من ال یعقوب)) خدایا از جانب خود فرزندی به من ببخش که از من و از ال یعقوب ارث ببرد.و بعد از استدلال به پنج آه از قران کریم فرمودند: آیا خداوند اختصاصاً برای شما آیه ای فرستاده که پدرم را از آن استثناء کرده باشد؟! و یا اینکه می گوئید اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی برندو من و پدرم اهل یک ملت و آیین نیستیم؟!یا شما به خاص و عام قران از پدرم و پسر عمویم علی علیه السلام داناتر هستید؟!حضرت زهرا علیها السلام با استدلال به قران برای همگان ثابت نمودند که این حدیث سخن پیامبر نیست و با قرآن تناقض دارد.اما ابوبکر نپذیرفت.حضرت فاطمه علیها السلام با دلی پر از غم به خانه برگشتند و با امیرالمؤمنین به مشورت پرداختند.حضرت علی علیه السلام راه جدیدی ارائه دادند و به حضرت زهرا فرمودند: در زمانی که ابوبکر تنها باشد (عمر در کنار او نباشد) پیش او برو و به او بگو: تو ادعا میکنی که جای پدرم نشسته ای و جانشین پدرم هستی، حال اگر فدک از آن تو بود و من از تو تقاضا می کردم که فدک را به من ببخشی بر تو لازم بود که آن را به من برگردانی.حضرت فاطمه علیها السلام به پیشنهاد حضرت علی علیه السلام عمل نمودند و ابوبکر تسلیم گردید و نوشت که باید فدک به حضرت زهرا علیها السلام بر گردد.زمانی که حضرت فاطمه علیها السلام نامه به دست از مسجد خارج می شدند با عمر روبرو شدند و عمر زمانی که متوجه شد نامه ای که در دست حضرت فاطمه علیها السلام است نامه رد فدک است آن را از فاطمه علیها السلام طلب نمود و حضرت فاطمه علیها السلام از دادن آن امتناع کردند.پس عمر با لگد به حضرت زهرا سلام الله علیها جسارت کرد در حالی که او به فرزندش محسن حامله بود و محسن را سقط کرد.سپس با سیلی به صورت حضرت فاطمه علیها السلام زد به طوری که گوشواره در گوش ایشان شکسته شد،پس عمر نامه را گرفت و پاره کرد.آنگاه حضرت فاطمه علیها السلام به نفرین فرمودند و گفتند: خداوند شکمت را پاره کند همانطور که نامه مرا پاره کردی.و اما زمانی که حضرت زهرا علیها السلام احساس کردند تمام راه ها برای برگرداندن فدک که مقدمه بازگشت خلافت به حضرت علی بود بسته شده است و ابوبکر و عمر تصمیم به غصب خلافت و فدک دارند، برای اتمام حجت بر مردم و بیدا کردن تمام مسلمانان جهان به مسجد تشریف بردند و در حظور مهاجر و انصار و غاصبین خلافت خطبه ای را ایراد نمودند که معروف به خطبه فدکیه است.متن خطبه فدکیه:عبدالله بن حسن علیه السلام از پدرانش روایت کرده است: حضرت فاطمه علیها السلام برای گرفتن فدک از

ابوبکر،مقنعه اش را بر سر انداخته خود را در چادر پیچید و به همراه گروهی از کنیزان و زنان خویشاوند خود،در حالیکه دنباله های لباسش بر زمین کشیده می شد و راه رفتن و حرکاتش چیزی از راه رفتن و حرکات ش چیزی از راه رفتن و حرکات رسول خدا کم نمی آورد و کاملاً شبیه آن حضرت بود، از خانه بیرون امده تا اینکه به مسجد وارد شد.اطراف ابوبکر را عده ای از مهاجر و انصار گرفته بودند.پرده ای برای حضرت اویختند و ایشان در پشت پرده نشستند و پس از آن ناله ی جانگذاری از دل برون آورد که مردم از شنیدن آن گریان شدند سپس لحظه ای مکث کردند تا سکوت ایجاد شود سپس به این صورت که در ادامه به آن پرداخته می شود به ایراد خطبه پرداختند.۱) حمد و شکر خداوند□ اَلْحَمْدُلِلَّهِ عَلی ما اَنْعَمَ، وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلی ما اَلْهَمَ، وَ الثَّناءُ بِما قَدَّمَ، مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ اِبْتَدَاهَا، وَ سُبُوغِ الاءٍ اَسْداها، وَ تَمامِ مِنَنٍ اَوْلاها، جَمَّ عَنِ الْاِحْصاءِ عَدَدُها، وَ نَأی عَنِ الْجَزاءِ اَمَدُها، وَ تَفاوَتَ عَنِ الْاِدْراكِ اَبَدُها، وَ نَدَبَهُمْ لِاسْتِزادَتِها بِالشُّكْرِ لِاتِّصالِها، وَ اسْتَحْمَدَ اِلَی الْخَلائِقِ بِاِجْزالِها، وَ ثَنی بِالنَّدْبِ اِلی اَمْثالِها. □ حمد و سپاس خدای را برآنچه ارزانی داشت، و شکر او را در آنچه الهام فرمود، و ثنا و شکر بر او بر آنچه پیش فرستاد، از نعمتهای فراوانی که خلق فرمود و عطایای گسترده‌ای که اعطا کرد، و منّتهای بی‌شماری که ارزانی داشت، که شمارش از شمردن آنها عاجز، و نهایت آن از پاداش فراتر، و دامنه آن تا ابد از ادراک دورتر است، و مردمان را فراخواند، تا با شکرگذاری آنها نعمتها را زیاده گرداند، و با گستردگی آنها مردم را به سپاسگزاری خود متوجّه ساخت، و با دعوت نمودن به این نعمتها آنها را دو چندان کرد. ۲) شهادت به وحدانیت خداوند□ وَ اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، کَلِمَةٌ جَعَلَ الْاِخْلاصَ تَأْویلَها، وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَها، وَ اَنارَ فِی التَّفَكُّرِ مَعْقُولَها، الْمُمْتَنِعُ عَنِ الْاَبْصارِ رُؤْیَتُهُ، وَ مِنَ الْاَلْسُنِ صِفَتُهُ، وَ مِنَ الْاَوْهامِ کَیْفِیَّتُهُ. اِبْتَدَعَ الْاَشْیاءَ لا مِنْ شَیْءٍ کانَ قَبْلَها، وَ اَنْشَاَها بِلَااحْتِذاءِ اَمْثِلَةٍ اِمْتَثَلَها، کَوَّنَها بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَأَها بِمَشِیَّتِهِ، مِنْ غَیْرِ حاجَةٍ مِنْهُ اِلی تَکْوینِها، وَ لا فائِدَةٍ لَهُ فی تَصْویرِها، اِلَّا تَثْبیتاً لِحِکْمَتِهِ وَ تَنْبیهاً عَلی طاعَتِهِ، وَ اِظْهاراً لِقُدْرَتِهِ وَ تَعَبُّداً لِبَرِیَّتِهِ، وَ اِعْزازاً لِدَعْوَتِهِ، ثُمَّ جَعَلَ الثَّوابَ عَلی طاعَتِهِ، وَ وَضَعَ الْعِقابَ عَلی مَعْصِیَتِهِ، ذِیادَةً لِعِبادِهِ مِنْ نِقْمَتِهِ وَ حِیاشَةً لَهُمْ اِلی جَنَّتِهِ.□ و گواهی می‌دهم که معبودی جز خداوند نیست و شریکی ندارد، که این امر بزرگی است که اخلاص را تأویل آن و قلوب را متضمّن وصل آن ساخت، و در پیشگاه تفکر و اندیشه شناخت آن را آسان نمود، خداوندی که چشم‌ها از دیدنش بازمانده، و زبانها از وصفش ناتوان، و اوهام و خیالات از درک او عاجز می‌باشند. موجودات را خلق فرمود بدون آنکه از ماده‌ای موجود شوند، و آنها را پدید آورد بدون آنکه از قالبی تبعیّت کنند، آنها را به قدرت خویش ایجاد و به مشیّتش پدید آورد، بی‌آنکه در ساختن آنها نیازی داشته و در تصویرگری آنها فائده‌ای برایش وجود داشته باشد، جز تثبیت حکمتش و آگاهی بر طاعتش، واظهار قدرت خود،و شناسائی راه عبودیت و گرامی داشت دعوتش، آنگاه بر طاعتش پاداش و بر معصیتش عقاب مقرر داشت، تا بندگانش را از نقمتش بازدارد و آنان را بسوی بهشتش رهنمون گردد. ۳) شهادت به رسالت حضرت محمد□ وَ اَشْهَدُ اَنَّ اَبی مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اِخْتارَهُ قَبْلَ اَنْ اَرْسَلَهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ اَنْ اِجْتَباهُ، وَ اصْطَفاهُ قَبْلَ اَنْ اِبْتَعَثَهُ، اذ الْخَلائِقُ بِالْغَیْبِ مَکْنُونَةٌ، وَ بِسَتْرِ الْاَهاویلِ مَصُونَةٌ، وَ بِنِهایَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ، عِلْماً مِنَ اللَّهِ تَعالی بِمائِلِ الْاُمُورِ، وَ اِحاطَةً بِحَوادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَةً بِمَواقِعِ الْاُمُورِ. □ و گواهی می‌دهم که پدرم محمّد بنده و فرستاده اوست، که قبل از فرستاده شدن او را انتخاب، و قبل از برگزیدن نام پیامبری بر او نهاد، و قبل از مبعوث شدن او را برانگیخت، آن هنگام که مخلوقات در حجاب غیبت بوده، و در نهایت تاریکی‌ها بسر برده، و در سر حد عدم و نیستی قرار داشتند، او را برانگیخت بخاطر علمش به عواقب کارها، و احاطه‌اش به حوادث زمان، و شناسائی کاملش به وقوع مقدّرات. ۴) علت رسالت پیامبر اکرم□ بْتَعَثَهُ اللَّهُ اِتْماماً لِاَمْرِهِ، وَ عَزیمَةً عَلی اِمْضاءِ حُکْمِهِ، وَ اِنْفاذاً لِمَقادیرِ رَحْمَتِهِ، فَرَأَی الْاُمَمَ فِرَقاً فی اَدْیانِها، عُکَّفاً عَلی نیرانِها، عابِدَةً لِاَوْثانِها، مُنْکِرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفانِها. فَاَنارَ اللَّهُ بِاَبی مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ و الِهِ ظُلَمَها، وَ کَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهَمَها، وَ جَلی عَنِ الْاَبْصارِ غُمَمَها، وَ قامَ فِی النَّاسِ بِالْهِدایَةِ، فَاَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغِوایَةِ، وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعِمایَةِ، وَ هَداهُمْ اِلَی الدّینِ الْقَویمِ، وَ دَعاهُمْ اِلَی الطَّریقِ الْمُسْتَقیمِ. □ او را برانگیخت تا امرش را کامل و حکم قطعی‌اش را امضا و مقدّراتش را اجرا نماید، و آن حضرت امّتها را دید که در آئینهای مختلفی قرار داشته، و در پیشگاه آتشهای افروخته معتکف و بت‌های

تراشیده شده را پرستنده، و خداوندی که شناخت آن در فطرتشان قرار دارد را منکرند. پس خدای بزرگ بوسیله پدرم محمد صلی اللَّه علیه و آله تاریکی‌های آن را روشن، و مشکلات قلبها را برطرف، و موانع رؤیت دیده‌ها را از میان برداشت، و با هدایت در میان مردم قیام کرده و آنان را از گمراهی رهانید، و بینایشان کرده،و ایشان را به دین استوار و محکم رهنمون شده، و به راه راست دعوت نمود. ۵) رحلت پیامبر اکرم ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ اِلَیْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اخْتِیارٍ، وَ رَغْبَةٍ وَ ایثارٍ، فَمُحَمَّدٌ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ و الِهِ مِنْ تَعَبِ هذِهِ الدَّارِ فی راحَةٍ، قَدْ حُفَّ بِالْمَلائِکَةِ الْاَبْرارِ وَ رِضْوانِ الرَّبِّ الْغَفَّارِ، وَ مُجاوَرَةِ الْمَلِکِ الْجَبَّارِ، صَلَّی اللَّهُ عَلی أَبی نَبِیِّهِ وَ اَمینِهِ وَ خِیَرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ صَفِیِّهِ، وَ السَّلامُ عَلَیْهِ وَ رَحْمَةُاللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ تا هنگامی که خداوند او را بسوی خود فراخواند، فراخواندنی از روی مهربانی و آزادی و رغبت و میل، پس آن حضرت از رنج این دنیا در آسایش بوده، و فرشتگان نیکوکار در گرداگرد او قرار داشته، و خشنودی پروردگار آمرزنده او را فراگرفته، و در جوار رحمت او قرار دارد، پس درود خدا بر پدرم، پیامبر و امینش و بهترین خلق و برگزیده‌اش باد، و سلام و رحمت و برکات الهی براو باد. ۶) امر مردم به تبعیت خداوند اَنْتُمْ عِبادَ اللَّهِ نُصُبُ اَمْرِهِ وَ نَهْیِهِ، وَ حَمَلَةُ دینِهِ وَ وَحْیِهِ، وَ اُمَناءُ اللَّهِ عَلی اَنْفُسِکُمْ، وَ بُلَغاؤُهُ اِلَی الْاُمَمِ، زَعیمُ حَقٍّ لَهُ فیکُمْ، وَ عَهْدٍ قَدَّمَهُ اِلَیْکُمْ، وَ بَقِیَّةٍ اِسْتَخْلَفَها عَلَیْکُمْ: کِتابُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ الْقُرْآنُ الصَّادِقُ، و النُّورُ السَّاطِعُ وَ الضِّیاءُ اللاَّمِعُ، بَیِّنَةً بَصائِرُهُ، مُنْکَشِفَةً سَرائِرُهُ، مُنْجَلِیَةً ظَواهِرُهُ، مُغْتَبِطَةً بِهِ اَشْیاعُهُ، قائِداً اِلَی الرِّضْوانِ اِتِّباعُهُ، مُؤَدٍّ اِلَی النَّجاةِ اسْتِماعُهُ. بِهِ تُنالُ حُجَجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةُ، وَ عَزائِمُهُ الْمُفَسَّرَةُ، وَ مَحارِمُهُ الْمُحَذَّرَةُ، وَ بَیِّناتُهُ الْجالِیَةُ، وَ بَراهینُهُ الْکافِیَةُ، وَ فَضائِلُهُ الْمَنْدُوبَةُ، وَ رُخَصُهُ الْمَوْهُوبَةُ، وَ شَرائِعُهُ الْمَکْتُوبَةُ. شما ای بندگان خدا پرچمداران امر و نهی او، و حاملان دین و وحی او، و امینهای خدا بر یکدیگر، و مبلّغان او بسوی امّتهایید، زمامدار حق در میان شما بوده، و پیمانی است که از پیشاپیش بسوی تو فرستاده، و باقیمانده‌ای است که برای شما باقی گذارده، و آن کتاب گویای الهی و قرآن راستگو و نور فروزان و شعاع درخشان است، که بیان و حجّتهای آن روشن، اسرار باطنی آن آشکار، ظواهر آن جلوه‌گر می‌باشد، پیروان آن مورد غبطه جهانیان بوده، و تبعیّت از او خشنودی الهی را باعث می‌گردد، و شنیدن آن راه نجات است. بوسیله آن می‌توان به حجّتهای نورانی الهی، و واجباتی که تفسیر شده، و محرّماتی که از ارتکاب آن منع گردیده، و نیز به گواهیهای جلوه‌گرش و برهانهای کافیش و فضائل پسندیده‌اش، و رخصتهای بخشیده شده‌اش و قوانین واجبش دست یافت ۷) فلسفه احکام الهی فَجَعَلَ اللَّهُ الْایمانَ تَطْهیراً لَکُمْ مِنَ الشِّرْکِ، وَ الصَّلاةَ تَنْزیهاً لَکُمْ عَنِ الْکِبْرِ، وَ الزَّکاةَ تَزْکِیَةً لِلنَّفْسِ وَ نِماءً فِی الرِّزْقِ، وَ الصِّیامَ تَثْبیتاً لِلْاِخْلاصِ، وَ الْحَجَّ تَشْییداً لِلدّینِ، وَ الْعَدْلَ تَنْسیقاً لِلْقُلُوبِ، وَ طاعَتَنا نِظاماً لِلْمِلَّةِ، وَ اِما مَتَنا اَماناً لِلْفُرْقَةِ، وَ الْجِهادَ عِزّاً لِلْاِسْلامِ، وَ الصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَی اسْتیجابِ الْاَجْرِ. وَ الْاَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةً لِلْعامَّةِ، وَ بِرَّ الْوالِدَیْنِ وِقایَةً مِنَ السَّخَطِ، وَ صِلَةَ الْاَرْحامِ مَنْساءً فِی الْعُمْرِ وَ مَنْماةً لِلْعَدَدِ، وَ الْقِصاصَ حِقْناً لِلدِّماءِ، وَ الْوَفاءَ بِالنَّذْرِ تَعْریضاً لِلْمَغْفِرَةِ، وَ تَوْفِیَةَ الْمَکائیلِ وَ الْمَوازینِ تَغْییراً لِلْبَخْسِ. وَ النَّهْیَ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزیهاً عَنِ الرِّجْسِ، وَ اجْتِنابَ الْقَذْفِ حِجاباً عَنِ اللَّعْنَةِ، وَ تَرْکَ السِّرْقَةِ ایجاباً لِلْعِصْمَةِ، وَ حَرَّمَ اللَّهُ الشِّرْکَ اِخْلاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِیَّةِ. فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ، وَ لا تَمُوتُنَّ اِلاَّ وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، وَ اَطیعُوا اللَّهَ فیما اَمَرَکُمْ بِهِ وَ نَهاکُمْ عَنْهُ، فَاِنَّهُ اِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ. پس خدای بزرگ ایمان را برای پاک کردن شما از شرک، و نماز را برای پاک نمودن شما از تکبر، و زکات را برای تزکیه نفس و افزایش روزی، و روزه را برای تثبیت اخلاص، و حج را برای استحکام دین، و عدالتورزی را برای التیام قلبها، و اطاعت ما خاندان را برای نظم یافتن ملتها، و امامتمان را برای رهایی از تفرقه، و جهاد را برای عزت اسلام، و صبر را برای کمک در بدست آوردن پاداش قرار داد. وامر به معروف را برای مصلحت جامعه، و نیکی به پدر و مادر را برای رهایی از غضب الهی، و صله ارحام را برای طولانی شدن عمر و افزایش جمعیت، و قصاص را وسیله حفظ خونها، و وفای به نذر را برای در معرض مغفرت الهی قرار گرفتن، و دقت در کیل و وزن را برای رفع کم‌فروشی مقرر فرمود. و نهی از شرابخواری را برای پاکیزگی از زشتی، و حرمت نسبت ناروا دادن را برای عدم دوری از رحمت الهی، و ترک دزدی را برای پاکدامنی قرار داد، و شرک را حرام کرد تا در یگانه‌پرستی خالص شوند. پس آنگونه که شایسته است از خدا بترسید، و از دنیا نروید جز آنکه مسلمان باشید، و خدا را در آنچه بدان امر کرده و از آن بازداشته اطاعت

نمائید، همانا که فقط دانشمندان از خاک می‌ترسند.۸) من فاطمه دختر محمد هستم□ ثم قالت: اَیُّهَا النَّاسُ! اِعْلَمُوا اَنّی فاطِمَهُ وَ اَبی مُحَمَّدٌ، اَقُولُ عَوْداً وَ بَدْءاً، وَ لا اَقُولُ ما اَقُولُ غَلَطاً، وَ لا اَفْعَلُ ما اَفْعَلُ شَطَطاً، لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِکُمْ عَزیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَریصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنینَ رَؤُوفٌ رَحیمٌ. فَاِنْ تَعْزُوهُ وَتَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ اَبی دُونَ نِسائِکُمْ،وَ اَخَا ابْنِ عَمّی دُونَ رِجالِکُمْ، وَ لَنِعْمَ الْمَعْزِیُّ اِلَیْهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ. فَبَلَّغَ الرِّسالَهَ صادِعاً بِالنَّذارَهِ، مائِلاً عَنْ مَدْرَجَهِ الْمُشْرِکینَ، ضارِباً ثَبَجَهُمْ، اخِذاً بِاَکْظامِهِمْ، داعِیاً اِلی سَبیلِ رَبِّهِ بِالْحِکْمَهِ و الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ، یَجُفُّ الْاَصْنامَ وَ یَنْکُثُ الْهامَّ، حَتَّی انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وَلَّوُا الدُّبُرَحَتَّی تَفَرَّی اللَّیْلُ عَنْ صُبْحِهِ، وَ اَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، و نَطَقَ زَعیمُ الدّینِ، وَ خَرَسَتْ شَقاشِقُ الشَّیاطینِ، وَ طاحَ وَ شیظُ النِّفاقِ، وَ انْحَلَّتْ عُقَدُ الْکُفْرِ وَ الشَّقاقِ □ آنگاه فرمود: ای مردم! بدانید که من فاطمه و پدرم محمد است، آنچه ابتدا گویم در پایان نیز می گویم، گفتارم غلط نبوده و ظلمی در آن نیست، پیامبری از میان شما برانگیخته شد که رنجهای شما بر او گران آمده و دلسوز بر شما است، و بر مؤمنان مهربان و عطوف است. پس اگر او را بشناسید می‌دانید که او در میان زنانتان پدر من بوده، و در میان مردانتان برادر پسر عموی من است، چه نیکو بزرگواری است آنکه من این نسبت را به او دارم. رسالت خود را با انذار انجام داد، از پرتگاه مشرکان کناره‌گیری کرده، شمشیر بر فرقشان نواخت، گلویشان را گرفته و با حکمت و پند و اندرز نیکو بسوی پروردگارشان دعوت نمود، بتها را نابود ساخته، و سر کینه‌توزان را می‌شکند، تا جمعشان منهزم شده و از میدان گریختند.تا آنگاه که صبح روشن از پرده شب برآمد، و حق نقاب از چهره برکشید، زمامدار دین به سخن درآمد، و فریاد شیطانها خاموش گردید، خار نفاق از سر راه برداشته شد، و گره‌های کفر و تفرقه از هم گشوده گردید، و دهانهای شما به کلمه اخلاص باز شد، ۹) شما مردمی ضعیف و ذلیل بودید که توسط پدرم عزیز شدید□ وَ فُهْتُمْ بِکَلِمَهِ الْاِخْلاصِ فی نَفَرٍ مِنَ الْبیضِ الْخِماصِ. وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَهٍ مِنَ النَّارِ، مُذْقَهَ الشَّارِبِ، وَ نُهْزَهَ الطَّامِعِ، وَ قُبْسَهَ الْعِجْلانِ، وَ مَوْطِیءَ الْاَقْدامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ، وَ تَقْتاتُونَ الْقِدَّ، اَذِلَّهً خاسِئینَ، تَخافُونَ اَنْ یَتَخَطَّفَکُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِکُمْ□ در میان گروهی که سپیدرو و شکم به پشت چسبیده بودند. و شما بر کناره پرتگاهی از آتش قرار داشته، و مانند جرعه‌ای آب بوده و در معرض طمع طمّاعان قرار داشتید، همچون آتش‌زنه‌ای بودید که بلافاصله خاموش می گردید، لگدکوب روندگان بودید، از آبی می‌نوشیدید که شتران آن را آلوده کرده بودند، و از پوست درختان به عنوان غذا استفاده می کردید، خوار و مطرود بودید، می‌ترسیدند که مردمانی که در اطراف شما بودند شما را بربایند، ۱۰)در هنگام جنگ ها حضرت علی خاموش کننده آن بود و شما فرار می کردید و منتظرنزول بلا ها بر ما بودید□ فَاَنْقَذَکُمُ اللَّهُ تَبارَکَ وَ تَعالی بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ اِلِهِ بَعْدَ اللَّتَیَّا وَ الَّتی، وَ بَعْدَ اَنْ مُنِیَ بِبُهَمِ الرِّجالِ، وَ ذُؤْبانِ الْعَرَبِ، وَ مَرَدَهِ اَهْلِ الْکِتابِ. کُلَّما اَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ اَطْفَأَهَا اللَّهُ، اَوْ نَجَمَ قَرْنُ الشَّیْطانِ، اَوْ فَغَرَتْ فاغِرَهٌ مِنَ الْمُشْرِکینَ، قَذَفَ اَخاهُ فی لَهَواتِها، فَلا یَنْکَفِیءُ حَتَّی یَطَأَ جِناحَها بِأَخْمَصِهِ، وَ یَخْمِدَ لَهَبَها بِسَیْفِهِ، مَکْدُوداً فی ذاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِداً فی اَمْرِ اللَّهِ، قَریباً مِنْ رَسُولِ‌اللَّهِ، سَیِّداً فی اَوْلِیاءِ اللَّهِ، مُشَمِّراً ناصِحاً مُجِدّاً کادِحاً، لا تَأْخُذُهُ فِی اللَّهِ لَوْمَهُ لائِمٍ. وَ اَنْتُمْ فی رَفاهِیَّهٍ مِنَ الْعَیْشِ، و ادِعُونَ فاکِهُونَ آمِنُونَ، تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوائِرَ، وَ تَتَوَکَّفُونَ الْاَخْبارَ، وَ تَنْکُصُونَ عِنْدَ النِّزالِ، وَ تَفِرُّونَ مِنَ الْقِتالِ. □ تا خدای تعالی بعد از چنین حالاتی شما را بدست آن حضرت نجات داد، بعد از آنکه از دست قدرتمندان و گرگهای عرب و سرکشان اهل کتاب ناراحتیها کشیدید. هرگاه آتش جنگ برافروختند خداوند خاموشش نموده، یا هر هنگام که شیطان سر برآورد یا اژدهائی از مشرکین دهان بازکرد، پیامبر برادرش را در کام آن افکند، و او تا زمانی که سرآنان را به زمین نمی‌کوفت و آتش آنها را به آب شمشیرش خاموش نمی کرد، باز نمی گشت، فرسوده از تلاش در راه خدا، کوشیده در امر او، نزدیک به پیامبر خدا، سروری از اولیاء الهی، دامن به کمر بسته، نصیحت‌گر، تلاشگر، و کوشش‌کننده بود، و در راه خدا از ملامت ملامت‌کننده نمی‌هراسید. و این در هنگامه‌ای بود که شما در آسایش زندگی می کردید، در مهد امن متنعّم بودید، و در انتظار بسر می‌بردید تا ناراحتی‌ها ما را در بر گیرد، و گوش به زنگ اخبار بودید، و هنگام کارزار عقبگرد می کردید، و به هنگام نبرد فرار می‌نمودید. ۱۱)پیروی از شیطان پس از پیامبر□ فَلَمَّا اِخْتارَ اللَّهُ لِنَبِیِّهِ دارَ اَنْبِیائِهِ وَ مَأْوی اَصْفِیائِهِ، ظَهَرَ فیکُمْ حَسْکَهُ النِّفاقِ، وَ سَمَلَ جِلْبابُ الدّینِ، وَ نَطَقَ کاظِمُ الْغاوینَ، وَ نَبَغَ

خامِلُ الْاَقَلّینَ، وَ هَدَرَ فَنیقُ الْمُبْطِلینَ، فَخَطَرَ فی عَرَصاتِکُمْ، وَ اَطْلَعَ الشَّیْطانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ، هاتِفاً بِکُمْ، فَأَلْفاکُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجیبینَ، وَ لِلْغِرَّةِ فیهِ مُلاحِظینَ، ثُمَّ اسْتَنْهَضَکُمْ فَوَجَدَکُمْ خِفافاً، وَ اَحْمَشَکُمْ فَأَلْفاکُمْ غِضاباً، فَوَسَمْتُمْ غَیْرَ اِبِلِکُمْ، وَ وَرَدْتُمْ غَیْرَ مَشْرَبِکُمْ. هذا، وَ الْعَهْدُ قَریبٌ، وَالْکَلْمُ رَحیبٌ، وَ الْجُرْحُ لَمَّا یَنْدَمِلُ، وَ الرَّسُولُ لَمّا یُقْبَرُ، اِبْتِداراً زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ، اَلا فِی الْفِتْنَةِ سَقَطُوا، وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحیطَةٌ بِالْکافِرینَ. و آنگاه که خداوند برای پیامبرش خانه انبیاء و آرامگاه اصفیاء را برگزید، علائم نفاق در شما ظاهر گشت، و جامه دین کهنه، و سکوت گمراهان شکسته، و پست رتبه‌گان با قدر و منزلت گردیده، و شتر نازپرورده اهل باطل به صدا درآمد، و در خانه‌هایتان بیامد، و شیطان سر خویش را از مخفی‌گاه خود بیرون آورد، و شما را فراخواند، مشاهده کرد پاسخگوی دعوت او هستید، و برای فریب خوردن آماده‌اید، آنگاه از شما خواست که قیام کنید، و مشاهده کرد که به آسانی این کار را انجام می‌دهید، شما را به غضب واداشت، و دید غضبناک هستید، پس بر شتران دیگران نشان زدید، و بر آبی که سهم شما نبود وارد شدید. این در حالی بود که زمانی نگذشته بود، و موضع شکاف زخم هنوز وسیع بود، و جراحت التیام نیافته، و پیامبر به قبر سپرده نشده بود، بهانه آوردید که از فتنه می‌هراسید، آگاه باشید که در فتنه قرار گرفته‌اید، و براستی جهنم کافران را احاطه نموده است. ۱۲)مقابله جسارت های شما صبر می کنیم فَهَیْهاتَ مِنْکُمْ، وَ کَیْفَ بِکُمْ، وَ اَنّی تُؤْفَکُونَ، وَ کِتابُ اللَّهِ بَیْنَ اَظْهُرِکُمْ، اُمُورُهُ ظاهِرَةٌ، وَ اَحْکامُهُ زاهِرَةٌ، وَ اَعْلامُهُ باهِرَةٌ، و زَواجِرُهُ لائِحَةٌ، وَ اَوامِرُهُ واضِحَةٌ، وَ قَدْ خَلَّفْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِکُمْ، أَرَغْبَةً عَنْهُ تُریدُونَ؟ اَمْ بِغَیْرِهِ تَحْکُمُونَ؟ بِئْسَ لِلظّالمینَ بَدَلاً، وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ، وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرین. ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا اِلی رَیْثَ اَنْ تَسْکُنَ نَفْرَتُها، وَ یَسْلَسَ قِیادُها،ثُمَّ اَخَذْتُمْ تُورُونَ وَقْدَتَها، وَ تُهَیِّجُونَ جَمْرَتَها، وَ تَسْتَجیبُونَ لِهِتافِ الشَّیْطانِ الْغَوِیِّ، وَ اِطْفاءِ اَنْوارِالدّینِ الْجَلِیِّ، وَ اِهْمالِ سُنَنِ النَّبِیِّ الصَّفِیِّ، تُسِرُّونَ حَسْواً فِی ارْتِغاءٍ، وَ تَمْشُونَ لِاَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ فِی الْخَمَرِ وَ الضَّرّاءِ، وَ نَصْبِرُ مِنْکُمْ عَلی مِثْلِ حَزِّ الْمُدی، وَ وَخْزِالسِّنانِفِی‌الحشا. وَ اَنْتُمْ الانَ تَزْعُمُونَ اَنْ لا اِرْثَ لَنا أَفَحُکْمَ الْجاهِلِیَّةِ تَبْغُونَ، وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُکْماً لِقَومٍ یُوقِنُونَ، أَفَلا تَعْلَمُونَ؟ بَلی، قَدْ تَجَلّی لَکُمْ کَالشَّمْسِ الضّاحِیَةِ أَنّی اِبْنَتُهُ. این کار از شما بعید بود، و چطور این کار را کردید، به کجا روی می‌آوردید، در حالی که کتاب خدا رویاروی شماست، امورش روشن، و احکامش درخشان، و علائم هدایتش ظاهر، و محرّماتش هویدا، و اوامرش واضح است، ولی آن را پشت سر انداختید، آیا بی‌رغبتی به آن را خواهانید؟ یا بغیر قرآن حکم می‌کنید؟ که این برای ظالمان بدل بدی است، و هرکس غیر از اسلام دینی را جویا باشد از او پذیرفته نشده و در آخرت از زیانکاران خواهد بود. آنگاه آنقدر درنگ نکردید که این دل رمیده آرام گیرد، و کشیدن آن سهل گردد، پس آتش گیره‌ها را افروخته‌تر کرده، و به آتش دامن زدید تا آن را شعله‌ور سازید،و برای اجابت ندای شیطان، و برای خاموش کردن انوار دین روشن خدا، و از بین بردن سنن پیامبر برگزیده آماده بودید، به بهانه خوردن، کف شیر را زیر لب پنهان می‌خورید، و برای خانواده و فرزندان او در پشت تپه‌ها و درختان کمین گرفته و راه می‌رفتید، و ما باید بر این امور که همچون خنجر برّان و فرورفتن نیزه در میان شکم است، صبر کنیم. و شما اکنون گمان می‌برید که برای ما ارثی نیست، آیا خواهان حکم جاهلیت هستید، و برای اهل یقین چه حکمی بالاتر از حکم خداوند است، آیا نمی‌دانید؟ در حالی که برای شما همانند آفتاب درخشان روشن است، که من دختر او هستم. ۱۳) استدلال به آیات قران برای ارث بردن از محمد اَیُّهَا الْمُسْلِمُونَ! أَاُغْلَبُ عَلی اِرْثی؟ یَابْنَ اَبی‌قُحافَةَ! اَفی کِتابِ اللَّهِ تَرِثُ اَباکَ وَ لا اَرِثُ اَبی؟ لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً فَرِیّاً، اَفَعَلی عَمْدٍ تَرَکْتُمْ کِتابَ اللَّهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِکُمْ، إِذْ یَقُولُ «وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ» (۱) وَ قالَ فیما اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ زَکَرِیّا اِذْ قالَ: «فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ»، (۲) وَ قالَ: «وَ اُولُوا الْاَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّهِ»، (۳) وَ قالَ «یُوصیکُمُ اللَّهُ فی اَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ»، (۴) وَ قالَ «اِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّةَ لِلْوالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبَیْنِ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَی الْمُتَّقینَ». (۵) وَ زَعَمْتُمْ اَنْ لا حَظْوَةَ لی، وَ لا اَرِثُ مِنْ اَبی، وَ لا رَحِمَ بَیْنَنا ای مسلمانان! آیا سزاوار است که ارث پدرم را از من بگیرند، ای پسر ابی‌قحافه،آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث ببری و از ارث پدرم محروم باشم امر تازه و زشتی آوردی، آیا آگاهانه کتاب خدا را ترک کرده و پشت سر می‌اندازید، آیا قرآن نمی گوید «سلیمان از داود ارث برد»، و در مورد خبر زکریا

آنگاه که گفت: «پروردگار مرا فرزندی عنایت فرما تا از من و خاندان یعقوب ارث برد»، و فرمود: «و خویشاوندان رحمی به یکدیگر سزاوارتر از دیگرانند»، و فرموده: «خدای تعالی به شما درباره فرزندان سفارش می کند که بهره پسر دو برابر دختر است»، و می‌فرماید: «هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسد بر شما نوشته شده که برای پدران و مادران و نزدیکان وصیت کنید، و این حکم حقّی است برای پرهیزگاران». و شما گمان می‌برید که مرا بهره‌ای نبوده و سهمی از ارث پدرم ندارم،۱۴) سه سوال بیدارکننده اَفَخَصَّکُمُ اللَّهُ بِایَةٍ اَخْرَجَ اَبی مِنْها؟ اَمْ هَلْ تَقُولُونَ: اِنَّ اَهْلَ مِلَّتَیْنِ لا یَتَوارَثانِ؟ اَوَ لَسْتُ اَنَا وَ اَبی مِنْ اَهْلِ مِلَّةٍ واحِدَةٍ؟ اَمْ اَنْتُمْ اَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْانِ وَ عُمُومِهِ مِنْ اَبی وَابْنِ عَمّی؟ فَدُونَکَها مَخْطُومَةً مَرْحُولَةً تَلْقاکَ یَوْمَ حَشْرِکَ. فَنِعْمَ الْحَکَمُ اللَّهُ، وَ الزَّعیمُ مُحَمَّدٌ، وَ الْمَوْعِدُ الْقِیامَةُ، وَ عِنْدَ السَّاعَةِ یَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ، وَ لا یَنْفَعُکُمْ اِذْ تَنْدِمُونَ، وَ لِکُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ، وَ لَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ یَأْتیهِ عَذابٌ یُخْزیهِ، وَ یَحِلُّ عَلَیْهِ عَذابٌ مُقیمٌ. آیا خداوند آیه‌ای به شما نازل کرده که پدرم را از آن خارج ساخته؟ یا می گوئید: اهل دو دین از یکدیگر ارث نمی‌برند؟ آیا من و پدرم را از اهل یک دین نمی‌دانید؟ و یا شما به عام و خاص قرآن از پدر و پسرعمویم آگاهترید؟ اینک این تو و این شتر، شتری مهارزده و رحل نهاده شده، برگیر و ببر، با تو در روز رستاخیز ملاقات خواهد کرد. چه نیک داوری است خداوند، و نیکو دادخواهی است پیامبر، و چه نیکو وعده‌گاهی است قیامت، و در آن ساعت و آن روز اهل باطل زیان می‌برند، و پشیمانی به شما سودی نمی‌رساند، و برای هرخبری قرارگاهی است، پس خواهید دانست که عذاب خوارکننده بر سر چه کسی فرود خواهد آمد، و عذاب جاودانه که را شامل می‌شود. ۱۵) آنگاه حضرت فاطمه زهرا به سوی انصار نظر افکنده و فرمودند:چرا در حق من سستی میکنید؟ یا مَعْشَرَ النَّقیبَةِ وَ اَعْضادَ الْمِلَّةِ وَ حَضَنَةَ الْاِسْلامِ! ما هذِهِ الْغَمیزَةُ فی حَقّی وَ السِّنَةُ عَنْ ظُلامَتی؟ اَما کانَ رَسُولُاللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ اَبی یَقُولُ: «اَلْمَرْءُ یُحْفَظُ فی وُلْدِهِ»، سَرْعانَ ما اَحْدَثْتُمْ وَ عَجْلانَ ذا اِهالَةٍ، وَ لَکُمْ طاقَةٌ بِما اُحاوِلُ، وَ قُوَّةٌ عَلی ما اَطْلُبُ وَ اُزاوِلُ. اَتَقُولُونَ ماتَ مُحَمَّدٌ؟ فَخَطْبٌ جَلیلٌ اِسْتَوْسَعَ وَ هْنُهُ، وَاسْتَنْهَرَ فَتْقُهُ، وَ انْفَتَقَ رَتْقُهُ، وَ اُظْلِمَتِ الْاَرْضُ لِغَیْبَتِهِ، وَ کُسِفَتِ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ انْتَثَرَتِ النُّجُومُ لِمُصیبَتِهِ، وَ اَکْدَتِ الْامالُ، وَ خَشَعَتِ الْجِبالُ، وَ اُضیعَ الْحَریمُ، وَ اُزیلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَماتِهِ. فَتِلْکَ وَاللَّهِ النَّازِلَةُ الْکُبْری وَ الْمُصیبَةُ الْعُظْمی، لامِثْلُها نازِلَةٌ، وَ لا بائِقَةٌ عاجِلَةٌ اُعْلِنَ بِها، کِتابُ اللَّهِ جَلَّ ثَناؤُهُ فی اَفْنِیَتِکُمْ، وَ فی مُمْساکُمْ وَ مُصْبِحِکُمْ، یَهْتِفُ فی اَفْنِیَتِکُمْ هُتافاً وَ صُراخاً وَ تِلاوَةً وَ اَلْحاناً، وَ لَقَبْلَهُ ما حَلَّ بِاَنْبِیاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ، حُکْمٌ فَصْلٌ وَ قَضاءٌ حَتْمٌ. «وَ ما مُحَمَّدٌ اِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ ماتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی اَعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللَّهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللَّهُ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللَّهُ الشَّاکِرینَ». ای گروه نقباء، و ای بازوان ملت، ای حافظان اسلام، این ضعف و غفلت در مورد حق من و این سهل‌انگاری از دادخواهی من چرا؟ آیا پدرم پیامبر نمی‌فرمود: «حرمت هرکس در فرزندان او حفظ می‌شود»، چه بسرعت مرتکب این اعمال شدید، و چه با عجله این بز لاغر، آب از دهان و دماغ او فروریخت، در صورتی که شما را طاقت و توان بر آنچه در راه آن می‌کوشیم هست، و نیرو برای حمایت من در این مطالبه و قصدم می‌باشد. آیا می گوئید محمد صلی اللّه علیه و آله بدرود حیات گفت، این مصیبتی است بزرگ و در نهایت وسعت، شکاف آن بسیار، و درز دوخته آن شکافته، و زمین در غیاب او سراسر تاریک گردید، و ستارگان بی‌فروغ، و آرزوها به ناامیدی گرائید، کوهها از جای فروریخت، حرمتها پایمال شد، و احترامی برای کسی پس از وفات او باقی نماند. بخدا سوگند که این مصیبت بزرگتر و بلیّه عظیم‌تر است، که همچون آن مصیبتی نبوده و بلای جانگدازی در این دنیا به پایه آن نمی‌رسد، کتاب خدا آن را آشکار کرده است، کتاب خدایی که در خانه‌هایتان، و در مجالس شبانه و روزانه‌تان، آرام و بلند، و با تلاوت و خوانندگی آن را می‌خوانید، این بلائی است که پیش از این به انبیاء و فرستاده شدگان وارد شده است، حکمی است حتمی، و قضائی است قطعی، خداوند می‌فرماید: محمد پیامبری است که پیش از وی پیامبران دیگری درگذشتند، پس اگر او بمیرد و یا کشته گردد به عقب برمی گردید، و آنکس که به عقب برگردد بخدا زیانی نمی‌رساند، و خدا شکرکنندگان را پاداش خواهد داد». ۱۶) شما قدرت نظامی دارید که حق مرا باز بازبگیرید ایهاً بَنی قیلَةَ! ءَ اُهْضَمُ تُراثَ اَبی وَ اَنْتُمْ بِمَرْأی مِنّی وَ مَسْمَعٍ وَ مُنْتَدی وَ مَجْمَعٍ، تَلْبَسُکُمُ الدَّعْوَةُ وَ تَشْمَلُکُمُ الْخُبْرَةُ، وَ اَنْتُمْ ذَوُو الْعَدَدِ وَ الْعُدَّةِ وَ الْاَداةِ وَ

الْقُوَّهِ، وَ عِنْدَكُمُ السِّلاحُ وَ الْجُنَّهُ، تُوافيكُمُ الدَّعْوَهُ فَلا تُجيبُونَ، وَ تَأْتيكُمُ الصَّرْخَهُ فَلا تُغيثُونَ، وَ اَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكِفاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَ الصَّلاحِ، وَ النُّخْبَهُ الَّتى انْتُخِبَتْ، وَ الْخِيَرَهُ الَّتِي اخْتيرَتْ لَنا اَهْلَ الْبَيْتِ. قاتَلْتُمُ الْعَرَبَ، وَ تَحَمَّلْتُمُ الْكَدَّ وَ التَّعَبَ، وَ ناطَحْتُمُ الْاُمَمَ، وَ كافَحْتُمُ الْبُهَمَ، لا نَبْرَحُ اَوْ تَبْرَحُونَ، نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتَمِرُونَ، حَتَّى اذا دارَتْ بِنا رَحَى الْاِسْلامِ، وَ دَرَّ حَلَبُ الْاَيَّامِ، وَ خَضَعَتْ نُعَرَهُ الشِّرْكِ، وَ سَكَنَتْ فَوْرَهُ الْاِفْكِ، وَ خَمِدَتْ نيرانُ الْكُفْرِ، وَ هَدَأَتْ دَعْوَهُ الْهَرَجِ، وَ اسْتَوْسَقَ نِظامُ الدّينِ، فَاَنَّى حِزْتُمْ بَعْدَ الْبَيانِ، وَاَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْاِعْلانِ، وَ نَكَصْتُمْ بَعْدَ الْاِقْدامِ، وَاَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْايمانِ؟ بُؤْساً لِقَوْمٍ نَكَثُوا اَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ، وَ هَمُّوا بِاِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَؤُكُمْ اَوَّلَ مَرَّهٍ، اَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ.□ ای پسران قیله- گروه انصار- آیا نسبت به میراث پدرم مورد ظلم واقع شوم در حالی که مرا می‌بینید و سخن مرا می‌شنوید، و دارای انجمن و اجتماعید، صدای دعوت مرا همگان شنیده و از حالم آگاهی دارید، و دارای نفرات و ذخیره‌اید، و دارای ابزار و قوه‌اید، نزد شما اسلحه و زره و سپر هست، صدای دعوت من به شما می‌رسد ولی جواب نمی‌دهید، و ناله فریاد خواهیم را شنیده ولی به فریادم نمی‌رسید، در حالی که به شجاعت معروف و به خیر و صلاح موصوف می‌باشید، و شما برگزیدگانی بودید که انتخاب شده، و منتخباتی که برای ما اهل‌بیت برگزیده شدید! با عرب پیکار کرده و متحمّل رنج و شدتها شدید، و با امتها رزم نموده و با پهلوانان به نبرد برخاستید، همیشه فرمانده بوده و شما فرمانبردار، تا آسیای اسلام به گردش افتاد، و پستان روزگار به شیر آمد، و نعره‌های شرک‌آمیز خاموش شده، و دیگ طمع و تهمت از جوش افتاد، و آتش کفر خاموش و دعوت ندای هرج و مرج آرام گرفت، و نظام دین کاملاً ردیف شد، پس چرا بعد از اقرارتان به ایمان حیران شده، و پس از آشکاری خود را مخفی گرداندید، و بعد از پیشقدمی عقب نشستید، و بعد ایمان شرک آوردید. وای بر گروهی که بعد از پیمان بستن آن را شکستند، و خواستند پیامبررا اخراج کنند، با آنکه آنان جنگ را آغاز نمودند، آیا از آنان هراس دارد در حالی که خدا سزاوار است که از او بهراسید، اگر مؤمنید. ۱۷) هشدار برای خانه نشین ها□ اَلا، وَ قَدْ أرى اَنْ قَدْ اَخْلَدْتُمْ اِلَى الْخَفْضِ، وَ اَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ اَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ، وَ خَلَوْتُمْ بِالدَّعَهِ، وَ نَجَوْتُمْ بِالضّيقِ مِنَ السَّعَهِ، فَمَجَجْتُمْ ما وَعَيْتُمْ، وَ دَسَعْتُمُ الَّذى تَسَوَّغْتُمْ، فَاِنْ تَكْفُرُوا اَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ جَميعاً فَاِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَميدٌ. اَلا وَ قَدْ قُلْتُ ما قُلْتُ هذا عَلى مَعْرِفَهٍ مِنّي بِالْخِذْلَهِ الَّتى خامَرَتْكُمْ، وَ الْغَدْرَهِ الَّتِي اسْتَشْعَرَتْها قُلُوبُكُمْ، وَ لكِنَّها فَيْضَهُ النَّفْسِ، وَ نَفْثَهُ الْغَيْظِ، وَ خَوَرُ الْقَناهِ، وَ بَثَّهُ الصَّدْرِ، وَ تَقْدِمَهُ الْحُجَّهِ، فَدُونَكُمُوها فَاحْتَقِبُوها دَبِرَهَ الظَّهْرِ، نَقِبَهَ الْخُفِّ، باقِيَهَ الْعارِ، مَوْسُومَهً بِغَضَبِ الْجَبَّارِ وَ شَنارِ الْاَبَدِ، مَوْصُولَهً بِنارِ اللَّهِ الْمُوقَدَهِ الَّتى تَطَّلِعُ عَلَى الْاَفْئِدَهِ. فَبِعَيْنِ اللَّهِ ما تَفْعَلُونَ، وَ سَيَعْلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا اَىَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ، وَ اَنَا ابْنَهُ نَذيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَىْ عَذابٌ شَديدٌ، فَاعْمَلُوا اِنَّا عامِلُونَ، وَ انْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ.□ آگاه باشید می‌بینم که به تن‌آسائی جاودانه دل داده، و کسی را که سزاوار زمامداری بود را دور ساخته‌اید، با راحت‌طلبی خلوت کرده، و از تنگنای زندگی به فراخنای آن رسیده‌اید، در اثر آن آنچه را حفظ کرده بودید را از دهان بیرون ریختید، و آنچه را فروبرده بودید را بازگرداندند، پس بدانید اگر شما و هر که در زمین است کافر شوید، خدای بزرگ از همگان بی‌نیاز و ستوده است. آگاه باشید آنچه گفتم با شناخت کاملم بود، به سستی پدید آمده در اخلاق شما، و بی‌وفائی و نیرنگ ایجاد شده در قلوب شما، و لیکن اینها جوشش دل اندوهگین، و بیرون ریختن خشم و غضب است، و آنچه قابل تحمّلم نیست، و جوشش سینه‌ام و بیان دلیل و برهان، پس خلافت را بگیرید، ولی بدانید که پشت این شتر خلافت زخم است، و پای آن سوراخ و تاول‌دار، عار و ننگش باقی و نشان از غضب خدا و ننگ ابدی دارد، و به آتش شعله‌ور خدا که بر قلبها احاطه می‌یابد متصل است. آنچه می‌کنید در برابر چشم بینای خداوند قرار داشته، و آنانکه ستم کردند به زودی می‌دانند که به کدام بازگشتگاهی بازخواهند گشت، و من دختر کسی هستم که شما را از عذاب دردناک الهی که در پیش دارید خبر داد، پس هرچه خواهید بکنید و ما هم کار خود را می‌کنیم، و شما منتظر بمانید و ما هم در انتظار بسر می‌بریم. سخنان حضرت زهرا که به اینجا رسید ابوبکر چنین پاسخ داد سخنان ابوبکر :فأجابها أبوبکر عبداللَّه بن عثمان، و قال : يا بِنْتَ رَسُولِاللَّهِ! لَقَدْ كانَ اَبُوكِ بِالْمُؤْمِنينَ عَطُوفاً كَريماً، رَؤُوفاً رَحيماً، وَ عَلَى الْكافِرينَ عَذاباً اَليماً وَ عِقاباً عَظيماً، اِنْ عَزَوْناهُ وَجَدْناهُ اَباكِ دُونَ النِّساءِ، وَ اَخا اِلْفِكِ دُونَ الْاَخِلَّاءِ، اثَرَهُ عَلى كُلِّ حَميمٍ وَ ساعَدَهُ فى

كُلِّ اَمْرٍ جَسيمٍ، لا يُحِبُّكُمْ اِلاّ سَعيدٌ، وَ لا يُبْغِضُكُمْ اِلاّ شَقِيٌّ بَعيدٌ. فَاَنْتُمْ عِتْرَةُ رَسُولِ‌اللَّهِ الطَّيِّبُونَ، الْخِيَرَةُ الْمُنْتَجَبُونَ، عَلَى الْخَيْرِ اَدِلَّتُنا وَ اِلَى الْجَنَّةِ مَسالِكُنا، وَ اَنْتِ يا خِيَرَةَ النِّساءِ وَ ابْنَةَ خَيْرِ الْاَنْبِياءِ، صادِقَةٌ فى قَوْلِكِ، سابِقَةٌ فى وُفُورِ عَقْلِكِ، غَيْرَ مَرْدُودَةٍ عَنْ حَقِّكِ، وَ لا مَصْدُودَةٍ عَنْ صِدْقِكِ. وَ اللَّهِ ما عَدَوْتُ رَأْىَ رَسُولِ‌اللَّهِ، وَ لا عَمِلْتُ اِلاّ بِاِذْنِهِ، وَ الرّائِدُ لا يَكْذِبُ اَهْلَهُ، وَ اِنّى اُشْهِدُ اللَّهَ وَ كَفى بِهِ شَهيداً، اَنّى سَمِعْتُ رَسُولَ‌اللَّهِ يَقُولُ: «نَحْنُ مَعاشِرَ الْاَنْبِياءِ لا نُوَرِّثُ ذَهَباً وَ لا فِضَّةً، وَ لا داراً وَ لا عِقاراً، وَ اِنَّما نُوَرِّثُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ الْعِلْمَ وَ النُّبُوَّةَ، وَ ما كانَ لَنا مِنْ طُعْمَةٍ فَلِوَلِيِّ الْاَمْرِ بَعْدَنا اَنْ يَحْكُمَ فيهِ بِحُكْمِهِ». وَ قَدْ جَعَلْنا ما حاوَلْتِهِ فِى الْكِراعِ وَ السِّلاحِ، يُقاتِلُ بِهَا الْمُسْلِمُونَ وَ يُجاهِدُونَ الْكُفّارَ، وَ يُجالِدُونَ الْمَرَدَةَ الْفُجّارَ، وَ ذلِكَ بِاِجْماعِ الْمُسْلِمينَ، لَمْ اَنْفَرِدْ بِهِ وَحْدى،وَ لَمْ اَسْتَبِدْ بِما كانَ الرَّأْىُ عِنْدى، وَ هذِهِ حالى وَ مالى، هِىَ لَكِ وَ بَيْنَ يَدَيْكِ، لا تَزْوى عَنْكِ وَ لا نَدَّخِرُ دُونَكِ، وَ اَنَّكِ، وَ اَنْتِ سَيِّدَةُ اُمَّةِ اَبيكِ وَ الشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ لِبَنيكِ، لا يُدْفَعُ مالَكِ مِنْ فَضْلِكِ، وَ لا ـ يُوضَعُ فى فَرْعِكِ وَ اَصْلِكِ، حُكْمُكِ نافِذٌ فيما مَلَّكَتْ يَداىَ، فَهَلْ تَرَيِنَّ اَنْ اُخالِفَ فى ذاكَ اَباكِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ الِهِ وَ سَلَّمَ).آنگاه ابوبکر پاسخ داد : ای دختر رسول خدا! پدر تو بر مؤمنین مهربان و بزرگوار و رئوف و رحیم، و بر کافران عذاب دردناک و عقاب بزرگ بود، اگر به نسب او بنگریم وی در میان زنانمان پدر تو، و در میان دوستان برادر شوهر توست، که وی را بر هر دوستی برتری داد، و او نیز در هر کار بزرگی پیامبر را یاری نمود، جز سعادتمندان شما را دوست نمی‌دارند، و تنها بدکاران شما را دشمن می‌شمرند. پس شما خاندان پیامبر، پاکان برگزیدگان جهان بوده، و ما را به خیر راهنما، و بسوی بهشت رهنمون بودید، و تو ای برترین زنان و دختر برترین پیامبران، در گفتارت صادق، در عقل فراوان پیشقدم بوده، و هرگز از حقت بازداشته نخواهی شد و از گفتار صادقت مانعی ایجاد نخواهد گردید. و بخدا سوگند از رأی پیامبر قدمی فراتر نگذارده، و جز با اجازه او اقدام نکرده‌ام، و پیشرو قوم به آنان دروغ نمی‌گوید، و خدا را گواه می‌گیرم که بهترین گواه است، از پیامبر شنیدم که فرمود: «ما گروه پیامبران دینار و درهم و خانه و مزرعه به ارث نمی‌گذاریم، و تنها کتاب و حکمت و علم و نبوت را به ارث می‌نهیم، و آنچه از ما باقی می‌ماند در اختیار ولیّ امر بعد از ماست، که هر حکمی که بخواهد در آن بنماید.» و ما آنچه را که می‌خواهی در راه خرید اسب و اسلحه قرار دادیم، تا مسلمانان با آن کارزار کرده و با کفّار جهاد نموده و با سرکشان بدکار جدال کنند، و این تصمیم به اتفاق تمام مسلمانان بود، و تنها دست به این کار نزدم، و در رأی و نظرم مستبدّانه عمل ننمودم، و این حال من و این اموال من است که برای تو و در اختیار توست، و از تو دریغ نمی‌شود و برای فرد دیگری ذخیره نشده، توئی سرور بانوان امّت پدرت، و درخت بارور و پاک برای فرزندانت، فضائلت انکار نشده، و از شاخه و ساقه‌ات فرونهاده نمی‌گردد، حُکمت در آنچه من مالک آن هستم نافذ است، آیا می‌پسندی که در این زمینه مخالف سخن پدرت عمل کنم . ۱۸) جواب حضرت فاطمه •فقالت: سُبْحانَ‌اللَّهِ، ما كانَ اَبى رَسُولُ‌اللَّهِ عَنْ كِتابِ اللَّهِ صادِفاً، وَ لا ـ لِاَحْكامِهِ مُخالِفاً، بَلْ كانَ يَتْبَعُ اَثَرَهُ، وَ يَقْفُو سُوَرَهُ، اَفَتَجْمَعُونَ اِلَى الْغَدْرِ اِعْتِلالاً ـ عَلَيْهِ بِالزُّورِ، وَ هذا بَعْدَ وَفاتِهِ شَبيهٌ بِما بُغِىَ لَهُ مِنَ الْغَوائِلِ فى حَياتِهِ، هذا كِتابُ اللَّهِ حُكْماً عَدْلاً وَ ناطِقاً فَصْلاً، يَقُولُ: «يَرِثُنى وَ يَرِثُ مِنْ الِ يَعْقُوبَ»، وَ يَقُولُ: «وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ». بَيَّنَ عَزَّ وَ جَلَّ فيما وَزَّعَ مِنَ الْاَقْساطِ، وَ شَرَعَ مِنَ الْفَرائِضِ وَالْميراثِ، وَ اَباحَ مِنْ حَظِّ الذُّكْرانِ وَ الْاِناثِ، ما اَزاحَ بِهِ عِلَّةَ الْمُبْطِلينَ وَ اَزالَ التَّظَنّى وَ الشُّبَهاتِ فِى الْغابِرينَ، كَلاَّ ـ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْراً، فَصَبْرٌ جَميلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلى ما تَصِفُونَ •. حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود: پاک و منزه است خداوند، پدرم پیامبر، از کتاب خدا روی‌گردان و با احکامش مخالف نبود، بلکه پیرو آن بود و به آیات آن عمل می‌نمود، آیا می‌خواهید علاوه بر نیرنگ و مکر به زور او را متهم نمائید، و این کار بعد از رحلت او شبیه است به دامهائی که در زمان حیاتش برایش گسترده شد، این کتاب خداست که حاکمی است عادل، و ناطقی است که بین حق و باطل جدائی می‌اندازد، و می‌فرماید:- زکریا گفت: خدایا فرزندی به من بده که- «از من و خاندان یعقوب ارث ببرد»، و می‌فرماید: «سلیمان از داود ارث برد». و خداوند در سهمیه‌هائی که مقرر کرد، و مقادیری که در ارث تعیین فرمود، و بهره‌هائی که برای مردان و زنان قرار داد، توضیحات کافی داده، که بهانه‌های اهل باطل، و گمانها و شبهات را تا روز قیامت زائل فرموده است، نه چنین است، بلکه هواهای نفسانی شما راهی را پیش پایتان قرار داده،

و جز صبر زیبا چاره‌ای ندارم، و خداوند در آنچه می‌کنید یاور ماست. سخنان ابوبکر با شنیدن این فرمایش فقال أبوبکر: صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَتْ اِبْنَتُهُ، مَعْدِنُ الْحِکْمَةِ، وَ مَوْطِنُ الْهُدی وَ الرَّحْمَةِ، وَ رُکْنُ الدّین، وَ عَیْنُ الْحُجَّةِ، لا اَبْعَدُ صَوابَکِ وَ لا اُنْکِرُ خِطابَکِ، هؤُلاءِ الْمُسْلِمُونَ بَیْنی وَ بَیْنَکِ قَلَّدُونی ما تَقَلَّدْتُ، وَ بِاتِّفاقٍ مِنْهُمْ اَخَذْتُ ما اَخَذْتُ، غَیْرَ مَکابِرٍ وَ لا مُسْتَبِدٍّ وَ لا مُسْتَأْثِرٍ، وَ هُمْ بِذلِکَ شُهُودٌ . ابوبکر گفت: خدا و پیامبرش راست گفته، و دختر او نیز، که معدن حکمت و جایگاه هدایت و رحمت، و رکن دین و سرچشمه حجت و دلیل می‌باشد و راست می‌گوید، سخن حقّت را دور نیفکنده و گفتارت را انکار نمی‌کنم، این مسلمانان بین من و تو حاکم هستند، و آنان این حکومت را بمن سپردند، و به تصمیم آنها این منصب را پذیرفتم، نه متکبّر بوده و نه مستبدّ به رأی هستم، و نه چیزی را برای خود برداشته‌ام، و اینان همگی گواه و شاهدند. ۱۹) سخنان حضرت فاطمه •فالتفت فاطمهٔ علیهاالسلام الی النساء، و قالت: مَعاشِرَ الْمُسْلِمینَ الْمُسْرِعَةِ اِلی قیلِ الْباطِلِ، الْمُغْضِیَةِ عَلَی الْفِعْلِ الْقَبیحِ الْخاسِرِ، اَفَلا تَتَدَبَّرُونَ الْقُرانَ اَمْعَلی قُلُوبٍ اَقْفالُها، کَلّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِکُمْ ما اَسَأْتُمْ مِنْ اَعْمالِکُمْ، فَاَخَذَ بِسَمْعِکُمْ وَ اَبْصارِکُمْ، وَ لَبِئْسَ ما تَأَوَّلْتُمْ، وَ ساءَ ما بِهِ اَشَرْتُمْ، وَ شَرَّ ما مِنْهُ اِعْتَضْتُمْ، لَتَجِدَنَّ وَ اللَّهِ مَحْمِلَهُ ثَقیلاً، وَ غِبَّهُ وَ بیلاً، اذا کُشِفَ لَکُمُ الْغِطاءُ، وَ بانَ ما وَرائَهُ الضَّرّاءُ، وَ بَدا لَکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ ما لَمْ تَکُونُوا تَحْتَسِبُونَ، وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْمُبْطِلُونَ •. آنگاه حضرت فاطمه علیهاالسلام رو به مردم کرده و فرمود: ای مسلمانان! که برای شنیدن حرفهای بیهوده شتابان بوده، و کردار زشت را نادیده میگیرید، آیا در قرآن نمی‌اندیشید، یا بر دلها مهر زده شده است، نه چنین است بلکه اعمال زشتتان بر دلهایتان تیرگی آورده، و گوشها و چشمانتان را فراگرفته، و بسیار بد آیات قرآن را تأویل کرده، و بد راهی را به او نشان داده، و با بدچیزی معاوضه نمودید، بخدا سوگند تحمّل این بار برایتان سنگین، و عاقبتش پر از وزر و وبال است، آنگاه که پرده‌ها کنار رود و زیانهای آن روشن گردد، و آنچه را که حساب نمی‌کردید و برای شما آشکار گردد، آنجاست که اهل باطل زیانکار گردند. ۲۰) سپس آن حضرت رو به سوی قبر پیامبر کرد و فرمود •:قَدْ کانَ بَعْدَکَ اَنْباءٌ وَهَنْبَثَةٌ - لَوْ کُنْتَ شاهِدَها لَمْ تَکْثِرِ الْخُطَبُ اِنَّا فَقَدْ ناکَ فَقْدَ الْاَرْضِ وابِلَها - وَ اخْتَلَّ قَوْمُکَ فَاشْهَدْهُمْ وَ لا تَغِبُ وَ کُلُّ اَهْلٍ لَهُ قُرْبی وَ مَنْزِلَةٌ - عِنْدَ الْاِلهِ عَلَی الْاَدْنَیْنِ مُقْتَرِبُ اَبَدَتْ رِجالٌ لَنا نَجْوی صُدُورِهِمْ - لَمّا مَضَیْتَ وَ حالَتْ دُونَکَ التُّرَبُ تَجَهَّمَتْنا رِجالٌ وَ اسْتُخِفَّ بِنا - لَمَّا فُقِدْتَ وَ کُلُّ الْاِرْثِ مُغْتَصَبُ وَ کُنْتَ بَدْراً وَ نُوراً یُسْتَضاءُ بِهِ- عَلَیْکَ تُنْزِلُ مِنْ ذِی‌الْعِزَّةِ الْکُتُبُ وَ کانَ جِبْریلُ بِالْایاتِ یُؤْنِسُنا- فَقَدْ فُقِدْتَ وَ کُلُّ الْخَیْرِ مُحْتَجَبُ فَلَیْتَ قَبْلَکَ کانَ الْمَوْتُ صادِفُنا- لَمّا مَضَیْتَ وَ حالَتْ دُونَکَ الْکُتُبُ • بعد از تو خبرها و مسائلی پیش آمد، که اگر بودی آنچنان بزرگ جلوه نمی‌کرد. ما تو را از دست دادیم مانند سرزمینی که از باران محروم گردد، و قوم تو متفرّق شدند، بیا بنگر که چگونه از راه منحرف گردیدند. هر خاندانی که نزد خدا منزلت و مقامی داشت نزد بیگانگان نیز محترم بود، غیر از ما. مردانی چند از امت تو همین که رفتی، و پرده خاک میان ما و تو حائل شد، اسرار سینه‌ها را آشکار کردند. بعد از تو مردانی دیگر از ما روی برگردانده و خفیفمان نمودند، و میراثمان دزدیده شد. تو ماه شب چهارده و چراغ نوربخشی بودی، که از جانب خداوند بر تو کتابها نازل می‌گردید. جبرئیل با آیات الهی مونس ما بود، و بعد از تو تمام خیرها پوشیده شد. ای کاش پیش از تو مرده بودیم، آنگاه که رفتی و خاک ترا در زیر خود پنهان کرد . ۲۱) بازگشت حضرت فاطمه به خانه وخطاب به حضرت علی •ثم انکفأت علیهاالسلام و امیرالمؤمنین علیه‌السلام یتوقّع رجوعها الیه و یتطلّع طلوعها علیه، فلمّا استقرّت بها الدار، قالت لامیرالمؤمنین علیهماالسلام: یَابْنَ اَبیطالِبٍ! اِشْتَمَلْتَ شِمْلَةَ الْجَنینِ، وَ قَعَدْتَ حُجْرَةَ الظَّنینِ، نَقَضْتَ قادِمَةَ الْاَجْدَلِ، فَخانَکَ ریشُ الْاَعْزَلِ. هذا اِبْنُ اَبی‌قُحافَةَ یَبْتَزُّنی نِحْلَةَ اَبی وَ بُلْغَةَ ابْنَیَّ! لَقَدْ اَجْهَرَ فی خِصامی وَ اَلْفَیْتُهُ اَلَدَّ فی کَلامی حَتّی حَبَسَتْنی قیلَةُ نَصْرَها وَ الْمُهاجِرَةُ وَصْلَها، وَ غَضَّتِ الْجَماعَةُ دُونی طَرْفَها، فَلا دافِعَ وَ لا مانِعَ، خَرَجْتُ کاظِمَةً، وَ عُدْتُ راغِمَةً. اَضْرَعْتَ خَدَّکَ یَوْمَ اَضَعْتَ حَدَّکَ، اِفْتَرَسْتَ الذِّئابَ وَ افْتَرَشْتَ التُّرابَ، ما کَفَفْتَ قائِلاً وَ لا اَغْنَیْتَ باطلاً وَ لا خِیارَ لی، لَیْتَنی مِتُّ قَبْلَ هَنیئَتی وَ دُونَ ذَلَّتی، عَذیرِیَ اللَّهُ مِنْکَ عادِیاً وَ مِنْکَ حامِیاًوَیْلایَ فی کُلِّ شارِقٍ، وَیْلایَ فی کُلِّ غارِبٍ، ماتَ الْعَمَدُ وَ وَهَنَ الْعَضُدُ، شَکْوایَ اِلی اَبی وَ عَدْوایَ اِلی رَبّی، اَللّهُمَّ اِنَّکَ اَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ حَوْلاً، وَ اَشَدُّ بَأْساً وَ تَنْکیلاً •. آنگاه حضرت فاطمه علیهاالسلام به خانه بازگشت و حضرت علی علیه‌السلام در انتظار او

بسر برده و منتظر طلوع آفتاب جمالش بود، وقتی در خانه آرام گرفت به حضرت علی علیه‌السلام فرمود: ای پسر ابوطالب! همانند جنین در شکم مادر پرده‌نشین شده، و در خانه اتهام به زمین نشسته‌ای، شاه‌پرهای شاهین را شکسته، و حال آنکه پرهای کوچک هم در پرواز به تو خیانت خواهد کرد. این پسر ابی‌قحافه است که هدیه پدرم و مایه زندگی دو پسرم را از من گرفته است، با کمال وضوح با من دشمنی کرد، و من او را در سخن گفتن با خود بسیار لجوج و کینه‌توز دیدم، تا آنکه انصار حمایتشان را از من باز داشته، و مهاجران یاریشان را از من دریغ نمودند، و مردم از یاریم چشم‌پوشی کردند، نه مدافعی دارم و نه کسی که مانع از کردار آنان گردد، در حالی که خشمم را فروبرده بودم از خانه خارج شدم و بدون نتیجه بازگشتم. آنروز که شمشیرت را بر زمین نهادی همان روز خویشتن را خانه‌نشین نمودی، تو شیرمردی بودی که گرگان را می‌کشتی، و امروز بر روی زمین آرمیده‌ای، گوینده‌ای را از من دفع نکرده، و باطلی را از من دور نمی‌گردانی، و من از خود اختیاری ندارم، ای کاش قبل از این کار و قبل از اینکه این چنین خوار شوم مرده بودم، از اینکه اینگونه سخن می‌گویم خداوندا عذر می‌خواهم، و یاری و کمک از جانب توست. از این پس وای بر من در هر صبح و شام، پناهم از دنیا رفت، و بازویم سست شد، شکایتم بسوی پدرم بوده و از خدا یاری می‌خواهم، پروردگارا نیرو و توانت از آنان بیشتر، و عذاب و عقابت دردناکتر است . حضرت علی علیه‌السلام که دیگر طاقت شنیدن شکوای حضرت زهرا را نیاوردند فرمودند فقال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: لا وَیْلَ لَکِ، بَلِ الْوَیْلُ لِشانِئِکِ، نَهْنِهْنی عَنْ وُجْدِکِ، یا اِبْنَةَ الصَّفْوَةِ وَ بَقِیَّةَ النُّبُوَّةِ، فَما وَنَیْتُ عَنْ دینی، وَ لا اَخْطَاْتُ مَقْدُوری، فَاِنْ کُنْتِ تُریدینَ الْبُلْغَةَ فَرِزْقُکِ مَضْمُونٌ، وَ کَفیلُکِ مَأْمُونٌ، وَ ما اُعِدَّ لَکِ اَفْضَلُ مِمَّا قُطِعَ عَنْکِ، فَاحْتَسِبِی اللَّهَ. فقالت: حَسْبِیَ اللَّهُ، و أمسکت . حضرت علی علیه‌السلام فرمود: شایسته تو نیست که وای بر من بگوئی، بلکه سزاوار دشمن ستمگر توست، ای دختر برگزیده خدا و ای باقیمانده نبوت، از اندوه و غضب دست بردار، من در دینم سست نشده و از آنچه در حدّ توانم است مضائقه نمی‌کنم، اگر تو برای گذران روزیت ناراحتی، بدانکه روزی تو نزد خدا ضمانت شده و کفیل تو امین است، و آنچه برایت آماده شده از آنچه از تو گرفته شده بهتر است، پس برای خدا صبر کن. حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود: خدا مرا کافی است، آنگاه ساکت شد. موقعیت جغرافیایی فدک‌فدک دهکده‌ای در شمال مدینه بود (فدک قریه‌ای بود از قراء یهود) که تا آن شهر دو یا سه روز راه فاصله داشت. این دهکده در شرق خیبر و در حدود هشت فرسنگی آن واقع بود و ساکنانش همگی یهودی شمرده می‌شدند. امروزه فاصله خیبر تا مدینه را حدود ۱۲۰ یا ۱۶۰ کیلومتر ذکر می‌کنند.فدک از روستاهای حجاز است و با خیبر فاصله چندانی ندارد. این سرزمین در ۱۳۰ کیلومتری مدینه واقع شده است. در دوره ی مورد بحث ما یعنی زمان خلافت ابوبکر، این سرزمین به لحاظ فراوانی محصول و آب، شهره‌ی عام و خاص بوده است.در قرن سوم‌هجری، فدک، منزلگاه و استراحتگاه مسافرانی بوده است که قصه مدینه می‌کردند. این سرزمین امروزه "، الحائط "نام دارد و دقیقا در مرز شرقی خیبر قرار گرفته است.ارزش اقتصادی فدک‌درباره ارزش اقتصادی فدک بسیار سخن گفته‌اند. برخی از منابع شیعی درآمد سالیانه آن را بین بیست و چهار هزار تا هفتاد هزار دینار نوشته‌اند۹ و برخی دیگر، نصف درآمد سالیانه آن را ۲۴هزار دینار نگاشته‌اند. ابن ابی الحدید معتزلی از یکی از متکلمان امامی مذهب چنان نقل می‌کند که ارزش درختان خرمای این ناحیه با ارزش درختان خرمای شهر کوفه در قرن هفتم برابر بود.تفاوت فقهی حکم خیبر و فدک‌رفتار رسول خدا درباره فدک و خیبر یکسان می‌نماید؛ ولی این دو سرزمین حکم همسان ندارند. مناطقی که به دست مسلمانان تسخیر می‌شود، دو گونه است:۱)مکان‌هایی که با جنگ و نیروی نظامی گشوده می‌شود. این سرزمین‌ها که در اصطلاح «مفتوح العنوة» (گشوده شده با قهر و سلطه) خوانده می‌شود، به منظور تقدیر از تلاش جنگجویانِ مسلمان در اختیار مسلمانان قرار می‌گیرد و رهبر جامعه اسلامی چگونگی تقسیم یا بهره‌برداری از آن را مشخص می‌سازد. منطقه خیبر، جز دو دژ آن به نام‌های «وطیح» و «سلالم» این گونه بود.۲)مکان هایی که با صلح گشوده می‌شود؛ یعنی مردم منطقه‌ای با پیمان صلح خود را تسلیم می‌کنند و دروازه‌های خود را به روی مسلمانان می‌گشایند. قرآن کریم اختیار این نوع سرزمین‌ها را تنها به رسول خدا صلی الله علیه و و اله وسلم سپرده است و مسلمانان در آن هیچ حقی

ندارنـد.فـدک و دو دژ پیش گفته خیبر این گونه فتـح شـد؛ بنابراین، ملک رسول خـدا صـلی الله علیه و و اله وسـلم گشت.ادعاهای حضرت زهرا(س)چنان که نزد شیعیان مشهور است، حضرت زهرا علیها السلام فدک را ملک خود می‌دانست و برای اثبات مالکیت خود دو راه را به صورت طولی پیمود؛ یعنی وقتی از راه اول نتیجه نگرفت سراغ راه دوم رفت. این دو راه عبارت است از بخشـش و ارث.بخشش (نحله)عمده منابع شیعی و نیز منابع متعدد اهل سنت این نکته را بیان می‌کنند که نیمی از فدک در سال هفتم هجری به ملکیت شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و و اله وسلم درآمد و پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم طبق آیه «و آتِ ذالقربی حقَّه؛ حق خویشان خود را بپرداز» آن را به حضـرت فاطمه زهرا علیها السـلام بخشـید.حضـرت فاطمه علیها السلام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و و اله وسـلم برای اثبـات این ادعـا حضـرت علی علیه السـلام و امّ ایمن را گـواه قرار داد. حکومت سـخن حضـرت زهرا علیها السلام را نپذیرفت و بااین بهانه که اولاً حضرت علی علیه السلام در این گواهی صاحب نفع است و ثانیاً حتی اگر شهادت علی علیه السـلام پـذیرفته شود در اثبات امور مالی گواهی دو مرد یا یک مرد و دو زن لازم است، گواهی امام علی علیه السـلام و ام ایمن را رد کرد.نقـد رأی دسـتگاه خلافتکردار حکومت از نظر قوانین و سـنت اسـلامی مردود است؛ زیرا:الف)در آن زمان فدک در دسـت حضـرت فاطمه علیها السـلام بود. در آیین دادرسی پیامبر اکرم صلی الله علیه و و اله وسلم البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر شاهد آوردن وظیفه مدعی و سوگند خوردن وظیفه منکر است. پس حضـرت منکر به شمار می‌آمد و باید سوگند می‌خورد دیگری در این ملـک حقی نـدارد.ب) با توجه به آیه تطهیر که مفسـران شـیعه و سـنی شأن نزول آن را درباره اهل بیت پیامبر صـلی الله علیه و و اله وسـلم می‌دانند،اهل بیت آن حضـرت علیه السلام از هر گونه رجس و پلیدی دورند؛ و بدیهی است که مصداق این آیه نمی‌توانـد ادعای نادرست مطرح کند.ج) محدثان شـیعه و سـنی بر این نکته اتفاق دارند که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و و اله وسـلم درباره حضـرت فاطمه زهرا علیها السـلام فرمود: «ان الله یغضب لغضبها و یرضی لرضاها؛ خداوند برای خشم فاطمه خشمگین و برای خشـنودی‌اش خشـنود می‌شود.» این جمله که حکومتگران نیز آن را شـنیده بودنـد، نشان می‌دهـد فاطمه علیها السـلام در همه شؤون زنـدگانی‌اش جز در مسیر خداونـد گام بر نمی‌دارد و بی‌تردیـد چنین فردی هرگز ادعای دروغ بر زبان نمی‌رانـد.د) شاهـد ادعاهای حضـرت زهرا علیها السلام شخصیتی مانند علی علیه السلام است که با آیاتی چون «آیه ولایت» و آیه تطهیر تأیید گردیده و در آیه مباهله به منزله نفس پیامبر صـلی الله علیه و و اله وسـلم مطرح شـده است. افزون بر این، با بیشترین تأییـدات از سوی پیامبر صـلی الله علیه و و اله وسـلم روبه‌رو است. تنها حـدیث «علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیث مادار؛علی با حق است و حق با علی است و حق بر محور علی می‌گردد» برای اثبات درستی گفتار و کردارش کافی است.ه) به گواهی حکومتگران، پیامبر خـدا صـلی الله علیه و و اله وسلم «ام ایمن» را زن بهشتی معرفی کردواضح است چنین شخصیتی هیچ‌گاه گواهی دروغ نمی‌دهد.این روایات در جامعه آن روز شایع بود و مسـلماً حکومتگران با آن‌ها آشـنا بودند. بی‌تردید رد کردن شهادت چنین گواهی نشان دهنده بی‌اعتنایی به آیات و روایـات و یـا دست‌کم نـا آگـاهی از آن‌هـا است.ادعاهـای حکومتحکومت در مقابـل حضـرت علیهـا السـلام عمـدتاً دو ادعا مطرح کرد:۱) صدقه بودن فدک‌معنای این عبارت آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و و اله وسلم فدک را به کسی نبخشید و با آن به گونه صدقه جاریه برخورد کرد؛ یعنی رسول خدا صـلی الله علیه و و اله وسـلم از درآمد فدک زندگانی شخصـی حضرت فاطمه زهرا علیهـا السـلام و دیگر بنی‌هـاشم را تـأمین می‌کرد و مـازاد آن را در راه خـدا به مصـرف می‌رسانـد.از آن جا که ابوبکر خود را جانشـین مشـروع پیامبر اکرم صـلی الله علیه و و اله وسلم می‌دانست، می‌خواست با در اختیار گرفتن فدک، این مشروعیت ادعایی را برای همگـان بـه اثبـات برسانـد و چنـان اعتقـاد داشـت کـه چشـم پوشـی از ایـن زمین نـوعی خلـل در مشـروعیت حکـومتش پـدید می‌آورد.این ادعا با چالش‌های زیر روبه‌رو است:الف) ظاهر آیه هفتم سوره حشر که قبلاً به آن اشاره شد، آن است که این سرزمین از سوی خداوند ملک پیامبر اکرم صـلی الله علیه و و اله وسـلم قرار گرفت.ب) روایات شـیعه و سنی بر این نکته تصریح دارند که با نزول آیه «و آت ذالقربی حقه» پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و و اله وسـلم این زمین را به صورت بخشـش به فاطمه زهرا علیها السـلام

واگذار کرد. جالب آن است در آیه از حق ذالقربی (خویشان نزدیک) سخن به میان آمده و آن را حق ایشان دانسته است.ج) حتی اگر ظاهر رفتار پیامبر صلی الله علیه و و اله وسلم چیزی غیر از ملکیت و عدم بخشش را نشان دهد، وقتی شخصیتی مانند حضرت فاطمه علیها السلام به همراه شاهدانی چون حضرت علی علیه السلام و ام ایمن ادعای بخشش می‌کنند باید ادعای آن‌ها بر ظاهر رفتار پیامبر مقدم شود.د) حتی اگر بپذیریم این ملک در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و و اله وسلم صدقه بود، لزوماً معنای آن این نیست که حکومت جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و و اله وسلم سرپرست این صدقه خواهد بود؛ زیرا ممکن است آن را صدقه‌ای خانوادگی و در اصطلاح نوعی وقف خاص بدانیم که متولی آن افرادی از خود آن خاندانند.چنان که طبق بعضی از گزارش‌های اهل سنت، عمر در زمان حکومت خود فدک را به حضرت علی علیه السلام و عباس واگذار کرد تا خود در میان خود همانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و و اله وسلم با این سرزمین رفتار کنند. ه) حتی اگر تصرفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و و اله وسلم را تصرفاتی حاکمانه بدانیم و معتقد باشیم آن حضرت به عنوان حاکم مسلمانان سرپرستی این ملک را به عهده گرفت، باید توجه داشت در آن زمان مهم‌ترین چالش میان حکومت و اهل بیت علیه السلام مشروعیت حکومت بود که اهل بیت(ع) آن را طبق نصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه و و اله وسلم نمی‌پذیرفتند. در این موقعیت، بدیهی بود زیر بار لوازم این مشروعیت نیز نروند و به عهده گرفتن سرپرستی فدک از سوی حکومت را نپذیرند.۲)حدیث نفی ارث پیامبران‌منظور از این حدیث، روایتی است که ابوبکر آن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و و اله وسلم چنین نقل کرد: «انا معاشر الانبیاء لانورث ما ترکناه صدقة؛۳۵ ما جماعت پیامبران از خود ارث باقی نمی‌گذاریم. هر چه از ما ماند، صدقه است. »درباره این حدیث باید یادآور شد:الف) تا آن زمان این حدیث را جز ابوبکر هیچ کس نشنیده بود. بسیاری از محدثان نیز بر این نکته اتفاق نظر دارند که راوی این حدیث تنها ابوبکر بود. البته بعدها پشتیبانانی چون مالک بن اوس یافت و در دهه‌های بعد عمر، زبیر، طلحه و عایشه نیز در شمار مؤیدان آن جای گرفتند.ب) ابوبکر با نقل این حدیث ناقل سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و و اله وسلم بود و در طرف مقابل، حضرت فاطمه علیها السلام و حضرت علی علیه السلام و ام ایمن ناقل سخن و کردار پیامبر اکرم صلی الله علیه و و اله وسلم مبنی بر بخشش فدک بودند. بدیهی است با توجه به فزونی شمار ناقلان در این سمت و نیز شخصیت آن‌ها که بیش‌ترین تأییدات را از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و و اله وسلم دارایند، باید قول آن‌ها بر قول ابوبکر مقدم شود.ج) این حدیث با آیات متعددی از قرآن که در آن میراث انبیا مطرح شده است، منافات دارد و بدیهی است نمی‌توان تنها با یک حدیث در مقابل این آیات صریح ایستادگی کرد.د) اگر طبق این حدیث معتقد شویم پیامبر اکرم صلی الله علیه و و اله وسلم هیچ گونه مالی به ارث نگذاشت، چگونه است که طبق نقل اهل سنت بعضی از اموال آن حضرت صلی الله علیه و و اله وسلم مانند وسایل شخصی و نیز حجره‌های آن حضرت صلی الله علیه و و اله وسلم به ارث می‌رسید؟

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در

دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام –: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹